



احتجاج

متن و ترجمه کتاب شریف

اسمیرن علی بن ابی طالب مبرسی
مترجم و ویراسته

ترجمه و متن کتاب شریف

احتجاج

تألیف

شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی :

از علمای اوائل قرن ششم

مکتبہ اسلامیہ دارالکتب الاسلامیہ

مجلد دوم

مترجم: بہنراد جعفری

ناشر: دارالکتب الاسلامیہ

طبرسی، احمد بن علی، قرن ۶ ق.
[الاحتجاج علی اهل اللجاج، فارسی]
ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج / تألیف جلیل ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب
طبرسی؛ مترجم بهراد جعفری، تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۸۱.
ج ۲: نمونه.

ISBN : 964-440-292-8

(دوره)

ISBN : 964-440-291-X

(ج ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

نمایه.

۱. اسلام - احتجاجات. ۲. شیعه - احتجاجات. الف. جعفری، بهراد، ۱۳۲۵ - مترجم. ب. عنوان.
ج. عنوان: الاحتجاج علی اهل اللجاج.

۲۹۷/۴۷۹

۳۰۴۱ الف ۲ ط ۴/۲۸۲ BP

۱۳۸۱

۴۰۶۸۱-۸۱ م

کتابخانه ملی ایران



نام کتاب: احتجاج (جلد ۲)

مؤلف: شیخ جلیل ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی

مترجم: بهراد جعفری

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: دوم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷ ه. ش.

تعداد صفحه و قطع: ۷۳۶ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه گوهر اندیشه

لیتوگرافی: موعود

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹

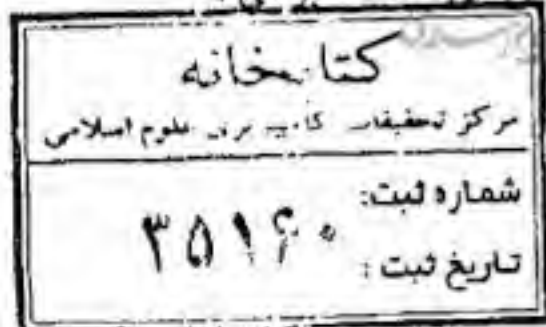
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۳۵۹

قیمت دوره: ۱۴۰۰۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک X - ۲۹۱ - ۴۴۰ - ۹۶۴ ISBN 964 - 440 - 291 - X

شابک دوره ۸ - ۲۹۲ - ۴۴۰ - ۹۶۴ ISBN - SET: 964 - 440 - 292 - 8 VOL.2



«جواب مسایل الخضر»

«للحسن بن علی بن ابی طالب بحضرة أبيه عليه السلام»

۱۴۸ - عَنْ أَبِي هَانِئٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَرَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ ، إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضَى إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيَسُوْا بِمُؤْمِنِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَلَا فِي آخِرَتِهِمْ ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَّعُ سَوَاءٍ .

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْنِي عَمَّا يَدُوكُ

فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِنْ دَانَا أَمِنْ تَذَهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ

«پاسخ امام مجتبیٰ علیه السلام به سؤالات خضر»

«در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام»

۱۴۸ - از امام جواد علیه السلام نقل است که روزی حضرت امیر علیه السلام به همراهی فرزندشان حسن و سلمان فارسی - در حالیکه به دست سلمان تکیه داده بودند - به مسجد الحرام وارد شده و جلوس فرمود ، ناگاه مردی خوش سیما و خوش لباس پیش آمد و بر آنحضرت سلام کرد ، سپس گفت :

ای امیرالمؤمنین ، من از شما سه سؤال دارم ، اگر جواب دادید دریابم که مردم درباره تو مرتکب کاری شدند که من حکم می کنم که آنان در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود ، و اگر از عهده جواب بر نیامدی دریابم که تو با آنان برابری .

حضرت فرمود : از هرچه می خواهی پرس .

گفت : وقتی انسان می خُسبد ، روحش به کجا می رود؟ و چگونه به خاطر می آورد

وَيُنْسَى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأُخُوَالَ؟

قَالَتْ فَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، فَإِنَّ رُوحَهُ مُعَلَّقَةٌ بِالرَّيْحِ، وَالرَّيْحُ مُعَلَّقَةٌ بِالْهَوَاءِ إِلَى وَقْتٍ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا لِلْيَقَظَةِ، فَإِنَّ أذنَ اللَّهِ يَرُدُّ تِلْكَ الرُّوحَ عَلَى صَاحِبِهَا، جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحَ الرِّيحُ وَجَذَبَتْ تِلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءَ، فَجَرَّعَتْ [تِلْكَ الرُّوحَ] فَسَكَنْتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا وَإِنْ لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَرُدُّ تِلْكَ الرُّوحَ عَلَى صَاحِبِهَا، جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ فَجَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدَّ عَلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتٍ مَا يُبْعَثُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذَّكَرِ وَالنَّسِيَانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقٍّ، وَعَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِنْ صَلَّى الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَّةً، انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ، فَأَضَاءَ الْقَلْبُ، وَذَكَرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَ، وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَوْ

و فراموش می کند؟ و چگونه اولاد آدمی شبیه به عمومها و دانیهای خود می شود؟

حضرت امیر رو به جانب امام مجتبی کرده و فرمود: ای ابامحمد پاسخش را بده. امام مجتبی علیه السلام فرمود: اما در مورد اینکه انسان پس از خوابیدن روحش به کجا می رود، بدان که روح آدمی مرتبط به ریح است و ریح با هواء، تا وقتی که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، همان روح ریح را جذب نموده و آن ریح هوا را، و روح مراجعت نموده و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هواء ریح را جذب می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد و روح تا وقت پراکنگیخته شدن در قیامت، به بدن صاحبش بر نمی گردد.

و اما پاسخ به آنچه درباره فراموشی و بخاطر آوردن کردی این است که: قلب انسان در جعبه و حقه کوچکی قرار دارد، و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص صلوات کاملی بفرستد آن سرپوش از روی حقه کنار رفته و قلب روشن می شود و آدمی آنچه را از یاد برده بخاطر آورد، و چنانچه صلوات بر محمد و آل او نفرستد یا آنکه

تَقَصَّ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ، انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَلَى ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَظْلَمَ الْقَلْبُ، وَنَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذَكَرَهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشَبِّهُ أَعْمَامَهُ وَأَخْوَالَهُ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَقْبَلَ أَهْلَهُ فَجَامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ هَادِيَةٍ وَبَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرَبٍ، فَأَشْكَنْتَ تِلْكَ النُّطْفَةَ جَوْفَ الرَّحِمِ، خَرَجَ الْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَبَدَنٍ مُضْطَرَبٍ، اضْطَرَبَتِ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ، فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ، أَشَبَّ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ، أَشَبَّ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَبِيكَ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ،

صلواتش ناقص باشد آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب در تاریکی می رود و انسان آنچه بیاد داشته را فراموش می کند.

و اما جهت شباهت برخی از فرزندان به عموها و دانیها این است که هرگاه انسان با دلی آسوده و عروق و رگهایی آرام و بدنی غیر مضطرب با همسر خود نزدیکی نماید نطفه در کیسه رحم ساکن شده و فرزند شبیه به پدر و مادر خود می شود، و چنانچه عمل نزدیکی با دلی ملتهب و رگهایی ناآرام و جسمی مضطرب انجام شود در اینصورت نطفه مضطرب شده و بر یکی از رگها قرار می گیرد، که اگر آن رگهای عموها باشد شبیه عموها شده و اگر بر رگهای دانیها قرار بگیرد شبیه ایشان می شود.

آن فرد سائل گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست همانطور که پیش از این نیز بدان گواه بودم، و اینکه محمد رسول خدا است و در گذشته نیز بر این اعتقاد بودم، و - با اشاره به حضرت امیر گفت: گواهی می دهم که تو وصی و جانشین بحق رسول خدایی و پیوسته نیز بدان معترف بودم، - و با اشاره به حضرت مجتبی گفت: و شهادت می دهم که تو وصی پدرت و جانشین اوئی! و شهادت می دهم که حسین بن -

وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ أَتَى بِقَصْدٍ؟
فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَثَرِهِ فَقَالَ: فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَتَى أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ.

علی وصی و جانشین پدرش پس از تو است، و شهادت می‌دهم که علی بن حسین جانشین امام حسین است، و اینکه پس از او محمد بن علی قائم به امر علی بن الحسین است، و گواهی می‌دهم که پس از او جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که پس از او موسی بن جعفر جانشین وی می‌باشد، و شهادت می‌دهم که پس از او علی بن موسی جانشین وی است، و شهادت می‌دهم که پس از او محمد بن علی جانشین او است، و گواهی می‌دهم که پس از او علی بن محمد جانشین محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که پس از او حسن بن علی قائم به امر علی بن محمد است، و شهادت می‌دهم بر مردی از اولاد حسن بن علی که کنیه و اسم او بر زبان رانده نشود تا اینکه امر او ظاهر شده و تمام دنیا را پس از انباشته شدن از ظلم و جور، مملوّ از قسط و داد سازد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیرالمؤمنین! سپس برخاست و رفت. حضرت امیر به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابامحمد برو دنبالش ببین کجا می‌رود؟ او بدنبالش رفت ولی اثری از او نیافته و گفت: همینکه پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر متوجه نشدم به کجا رفت، و خدمت پدر رسیده و جریان را بازگفتم.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنْتَ عَرِيفُهُ؟ قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ . قَالَ : هُوَ الْخِضَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

«جوابُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ جَاءَتْ مِنَ الرُّومِ»

«ثُمَّ مِنَ الشَّامِ الْجَارِي تَجَرُّى الْاِخْتِجَاجِ بِحَضْرَةِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

۱۴۹- روى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

يَبِيتُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الرَّحْبَةِ وَالنَّاسُ عَلَيْهِ مُتَرَكَمُونَ ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَقْبِ وَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْدٍ إِذَا قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

فَقَالَ : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ : أَنَا رَجُلٌ مِنْ رَعِيَّتِكَ وَأَهْلِ بِلَادِكَ .

فَقَالَ لَهُ : مَا أَنْتَ مِنْ رَعِيَّتِي وَأَهْلِ بِلَادِي ، وَلَوْ سَلَّمْتَ عَلَيَّ يَوْمًا وَاحِدًا مَا خَفَيْتَ عَلَيَّ .

فَقَالَ : الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ !



آنحضرت فرمود : ای ابامحمد آیا دریافتی او که بود؟ گفتم : خدا و رسول و امیرالمؤمنین داناترند ، فرمود : او خضر (علیه السلام) بود

«پاسخهای احتجاجگونه حضرت مجتبی علیه السلام به پرسشهای ارسالی از روم»

«- که به شام فرستاده بود - در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام»

۱۴۹- از محمد بن قیس نقل است که حضرت باقر علیه السلام فرمود : روزی امیرالمؤمنین

در رحبه مسجد بود و مردم در اطراف او ازدحام بسیار نموده بودند ، برخی از ایشان فتوا خواسته و گروهی درخواست کمک و یاری می نمودند که ناگه مردی برخاسته و گفت : سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیرالمؤمنین .

فرمود : و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ، تو که هستی؟ گفت : مردی از رعیت و اهالی شهرهای شما هستم .

فرمود : تو از رعیت و اهالی شهرهای من نیستی ، که اگر فقط یک روز به من سلام کرده بودی چهره ات از من پوشیده نمی ماند!

او گفت : امان بده ای امیرالمؤمنین!

فَقَالَ : هَلْ أَحَدُتُ مِنْكَ دَخَلْتُ مِصْرِي هَذَا؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَلَعَلَّكَ مِنْ رِجَالِ الْحَرْبِ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : إِذَا وَضَعْتَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا فَلَا بُاسَ .
قَالَ : أَنَا رَجُلٌ بَعَثَنِي إِلَيْكَ مُعَاوِيَةُ مُتَغَفِّلًا لَكَ ، أَسَأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعَثَ بِهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ إِلَيْهِ
وَقَالَ لَهُ : إِنْ كُنْتَ أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَالْحَكِيمَةَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ فَأَجِبْنِي عَمَّا أَسَأَلَكَ ، فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ
ذَلِكَ اتَّبَعْتُكَ ، وَبَعَثْتُ إِلَيْكَ بِالْجَائِزَةِ ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ جَوَابٌ وَقَدْ أَفْلَقَهُ فَبَعَثَنِي إِلَيْكَ لِأَسْأَلَكَ
عَنْهَا .

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ ، مَا أَضَلَّهُ وَأَعْمَاهُ وَمَنْ مَعَهُ حَكَمَ
اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، قَطَعُوا رَجَمِي ، وَأَضَاعُوا أَيَّامِي ، وَدَفَعُوا حَقِّي ، وَصَغُرُوا عَظِيمَ
مَنْزِلَتِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي ؛ عَلَيَّ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدٍ ، فَأَحْضِرُوا .
فَقَالَ : يَا شَامِيُّ هَذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ، وَهَذَا ابْنِي ، فَاسْأَلْ أَيْهِمْ أَحَبِّبْتَ .

فرمود : از وقتی وارد شهر من شدی آیا کاری صورت داده‌ای؟ گفت : نه .

فرمود : نکند تو از مردان جنگ و نبرد دی؟ گفت : آری . فرمود : هنگام آتش بس این
تردد مانعی ندارد .

او گفت : مرا معاویه بصورت ناشناس به سوی شما فرستاده تا از شما جواب سؤالاتی
را بگیرم که حاکم روم از او پرسیده ، و او به معاویه گفته : اگر تو در خور این مقام
و خلافت پس از محمد هستی جواب پرسشهایم را بگو ، که در اینصورت از تو پیروی
نموده و برایت جایزه و هدیه بفرستم ، ولی متأسفانه معاویه از پس آنها برنیامده و وامانده
و مرا بسویت گسیل داشته تا پاسخ آنها را بگیرم .

حضرت فرمود : خدا پسر هند جگر خوار را بکشد ، چه چیز او و پیروانش را تا
این حد گمراه و کور ساخته؟! خدا خود میان من و این امت داوری کند ، که با من قطع
رحم کرده و روزگaram را ضایع ساخته ، و حَقِّم را دفع کرده و جایگاه عظیم مرا کوچک
شمرده ، و همه بر مخالفت با من فراهم گشته! حسن و حسین و محمد را خبر کنید! همگی
آمدند .

فرمود : ای شامی ، این دو اولاد رسول خدایند ، و این (محمد) فرزندی من است ، از
هر کدام که مایلی پرسشهایت را بپرس .

فَقَالَ: أَسْأَلُ ذَا الْوَقْرَةِ - يَعْنِي: الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؟ وَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ وَكَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟ وَمَا قَوْسُ قَزَحٍ؟ وَمَا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ وَمَا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَمَا الْمُؤْنْتُ؟ وَمَا عَشْرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ، قَمَا رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ، وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: صَدَقْتَ.

قَالَ: وَبَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَمَدُّ الْبَصَرِ، فَمَنْ قَالَ لَكَ غَيْرَ هَذَا فَكَذِبُهُ.

قَالَ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

شامی گفت: از این فرد که موی بسیار دارد - یعنی امام حسن علیه السلام - می پرسم.

حضرت مجتبیٰ علیه السلام فرمود: از هر چه می خواهی بپرس.

شامی گفت: میان حق و باطل چقدر است؟ و فاصله میان آسمان و زمین چه میزان می باشد؟ و چقدر میان مشرق و مغرب فاصله دارد؟ و قوس قزح چیست؟ و نام چشمه ای که ارواح مشرکین در آنجا مأوی می گزینند چیست؟ و چشمه ای که مقرر و مکان اهل ایمان است چه نام دارد؟ و مؤنت چیست؟ و نام آن ده چیزی که هر کدام سختتر از دیگری است چیست؟

امام حسن علیه السلام فرمود: فاصله مابین حق و باطل به اندازه چهار انگشت می باشد، پس آنچه با دو دیدگاه مشاهده کردی همان حق است و آنچه با دو گوش خود می شنوی بسیارش باطل است.

شامی گفت: راست گفتی.

فرمود: و فاصله مابین آسمان و زمین به اندازه مدّ بصر (طول نگاه) و دعای مظلوم مضطرّ است. پس هر که پاسخی جز این به تو داد تکذیبش کن.

گفت: راست گفتی ای زاده رسول خدا.

قال: وَبَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ، تَنْظُرُ إِلَيْهَا حِينَ تَطْلُعُ مِنْ مَشْرِقِهَا، وَتَنْظُرُ إِلَيْهَا حِينَ تَغِيبُ فِي مَغْرِبِهَا.

قال السَّامِيُّ: صَدَقْتَ. فَمَا قَوْسُ قَرَحَ؟

قال: وَيَحْتَكَ! لَا تَقُلْ «قَوْسُ قَرَحَ» فَإِنَّ قَرَحَ اسْمُ شَيْطَانٍ، وَهُوَ قَوْسُ اللَّهِ وَهَذِهِ عَلَامَةُ الْخُصْبِ، وَأَمَّا لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرْقِ.

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا: «بَرْهُوت».

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا: «سَلْمَى».

وَأَمَّا الْمُؤْنْتُ: فَهُوَ الَّذِي لَا يَدْرِي أَذْكَرُ هُوَ أَمْ أُنْثَى، فَإِنَّهُ يَنْتَظِرُ بِهِ فَإِنْ كَانَ ذَكَرًا احْتَلَمَ.

وَإِنْ كَانَ أُنْثَى حَاضَتْ وَبَدَأَتْ دُمُهَا، وَإِلَّا قِيلَ لَهُ: «بُلٌّ عَلَى الْحَائِطِ» فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَكَرٌ، وَإِنْ انْتَكَصَ بَوْلُهُ كَمَا يَنْتَكِصُ بَوْلُ الْبَعِيرِ فَهِيَ امْرَأَةٌ.

وَأَمَّا عَشْرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ: فَأَشَدُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ الْحَجَرُ، وَأَشَدُّ مِنْ

الْحَجَرِ الْحَدِيدُ يَقْطَعُ بِهِ الْحَجَرُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ النَّارُ تُذِيبُ الْحَدِيدَ، وَأَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ

فرمود: وفاصله مابین مشرق و مغرب مسیر یکروزه خورشید، از طلوع تا غروب است.

مرد شامی گفت: راست گفتی. و قوس قرح چیست؟

فرمود: وای بر تو! مگو «قوس قرح» زیرا «قرح» نام شیطانی است، و آن قوس الله

می باشد، و آن علامت خیر و موجب در امان بودن از غرق شدن است.

و اما نام آن چشمه ای که مأوای ارواح مشرکان است برهوت می باشد.

و نام چشمه ای که مقر و مکان ارواح اهل ایمان است سلمی می باشد.

و اما «مؤنت» کسی است که مشخص نشده که مرد است یا زن، پس باید تا هنگام

بلوغ منتظر بود، اگر مرد باشد محتمل و اگر زن باشد حیض شده و سینه هایش برآمده شود،

و در غیر اینصورت به او گفته شود: «بر دیوار ادرار کن» اگر به دیوار پاشید؛ مرد است،

و اگر به عقب ریخت - همچون بول کردن شتر - او زن است.

و اما آن ده چیزی که هر کدام سختتر از دیگری است، سختترین چیزی که خداوند

آفرید سنگ بود، و از آن سختتر آهن است که سنگ توسط آن بریده می شود،

و از آن سختتر آتش است که آهن را ذوب می کند، و از آتش سختتر آب است

يُطْفِئُ النَّارَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ يَحْمِلُ الْمَاءَ، وَأَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّيحُ تَحْمِلُ السَّحَابَ،
وَأَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ الْمَلَكُ الَّذِي يُرْسِلُهَا، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَلَكِ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي يُمِيتُ الْمَلَكَ، وَأَشَدُّ مِنَ
مَلَكِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ الَّذِي يُمِيتُ مَلَكَ الْمَوْتِ، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ الَّذِي يُمِيتُ الْمَوْتَ.
فَقَالَ الشَّامِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا، وَأَنَّ عَلِيًّا أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ
كَتَبَ هَذِهِ الْجَوَابَاتِ وَذَهَبَ بِهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ فَبَعَثَهَا إِلَى ابْنِ الْأَصْفَرِ.
فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ: يَا مُعَاوِيَةَ! لِمَ تُكَلِّمُنِي بِغَيْرِ كَلَامِكَ؟ وَتُجِيبُنِي بِغَيْرِ جَوَابِكَ؟
أَقْسِمُ بِالْمَسِيحِ مَا هَذَا جَوَابُكَ! وَمَا هُوَ إِلَّا مِنْ مَعْدِنِ النُّبُوَّةِ، وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، وَأَمَّا أَنْتَ فَلَوْ
سَأَلْتَنِي دِرْهَمًا مَا أَعْطَيْتُكَ.

* *

* *

که آتش را خاموش می سازد، و سختتر از آب اجری است که آب را حمل می کند،
و سختتر از ابر همان باد است که آنرا جابجاء می سازد، و از باد سختتر فرشته ای است که
آنرا ارسال می نماید، و سختتر از آن فرشته: فرشته مرگ است که جان او را می ستاند،
و از فرشته مرگ سختتر همان مرگ است که جان او را می ستاند، و سختتر از مرگ امر
خداوند است که مرگ را می میراند.

فرد شامی گفت: شهادت می دهم که تو بحق! زاده رسول خدایی، و اینکه علی از
معاویه به خلافت شایسته تر است، پس این پاسخها را به معاویه مکتوب داشته
و ارسال نمود و او نیز به حاکم روم ارسال کرد.

حاکم روم در پاسخ به معاویه نوشت: ای معاویه! چرا با زبان غیر خود با من سخن
گفته و پاسخ مرا از دیگری پرسیدی؟ سوگند به مسیح که این پاسخها از تو نیست، و آن
جز از معدن نبوت: و موضع رسالت نباشد، و من درهمی به تو نخواهم داد!

* *

* *

«اِحْتِجَاجُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُتَكِرِّينَ لِفَضْلِهِ وَفَضْلِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ مُحَضَّرَةٍ مُعَاوِيَةَ»

۱۵۰ - رَوَى عَنِ الشَّعْبِيِّ ، وَأَبِي مَخْنَفٍ ، وَيزيد بن أبي حبيب المصيری ، أَنَّهُمْ قَالُوا : لَمْ يَكُنْ فِي الْإِسْلَامِ يَوْمٌ فِي مُشَاجَرَةٍ قَوْمٌ اجْتَمَعُوا فِي تَحْقِيلِ أَكْثَرُ ضَجِيجاً وَلَا أَعْلَى كَلَاماً وَلَا أَشَدُّ مُبَالَغَةً فِي قَوْلٍ ، مِنْ يَوْمِ اجْتِمَاعٍ فِيهِ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ، وَعُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ، وَالْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، وَقَدْ تَوَاطَعُوا عَلَى أَمْرِ وَاحِدٍ .

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ : أَلَا تَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَتَحْضُرُهُ ، فَقَدْ أَحْسَبَا سِيرَةَ أَبِيهِ ، وَخَفَقَتِ النُّعَالُ خَلْفَهُ ، أَمَرَ فَأُطِيعَ ، وَقَالَ فَصَدَّقَ ، وَهَذَانِ يَرْقَعَانِ بِهِ إِلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُمَا ، فَلَوْ بَعَثْتَ إِلَيْهِ فَقَصَرْنَا بِهِ وَيَأْتِيهِ ، وَسَبَبْنَا أَبَاهُ ، وَصَغَّرْنَا بِقَدْرِهِ وَقَدَّرَ أَبِيهِ

«احتجاج امام حسن علیه السلام در حضور معاویه»

«با جماعتی که منکر فضل او و پدر بزرگوارش علیه السلام بودند»

۱۵۰ - از شعبی و ابو مخنف و یزید بن ابی حبيب مصری نقل است که ایشان همگی گفتند : در اسلام هیچ روزی در باب منازعه و مشاجره و مبالغه در کلام قومی مجتمع در یک مکان بیای آنروز نمی رسد که : عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبة بن - ابی سفیان ، وولید بن عتبة بن ابی معیط ، و مغیره بن شعبه نزد معاویه بن ابی سفیان اجتماع کرده و بر یک امر اتفاق نمودند .

پس عمرو عاص به معاویه گفت : آیا وقت آن نشده که پی حسن فرستی تا اینجا حاضر شود؟ او سیره و روش پدرش را احیا نموده و همه گوش به فرمان او شده و هرچه امر کند اطاعت و هرچه بگوید تصدیق شود ، و اگر کار بدین منوال ادامه یابد کارشان به بالاتر از این نیز خواهد انجامید ، اگر پی او فرستی ما همگی او و پدرش را کوچک داشته و هردو را سب و دشمنام دهیم و قدر و منزلت هر دو را خوار و بی مقدار سازیم ،

وَقَعَدْنَا لِكَذَلِكَ حَتَّىٰ صُدِّقَ لَكَ فِيهِ.

فَقَالَ لَهُمْ مُعَاوِيَةُ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُقْلَدَكُمْ قَلَانِدَ يَبْقَىٰ عَلَيْكُمْ عَارُهَا حَتَّىٰ يُدْخِلَكُم قُبُورَكُمْ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ إِلَّا كَرِهْتُ جَنَابَهُ، وَهَيْثُ عِتَابَهُ، وَإِنِّي إِن بَعَثْتُ إِلَيْهِ لَأَنْصِفَنَّهُ مِنْكُمْ.

قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: أَتَخَافُ أَنْ يَنْسَامِيَ بَاطِلُهُ عَلَىٰ حَقِّنَا، وَمَرَضُهُ عَلَىٰ صِحَّتِنَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَابْعَثْ إِذَا إِلَيْهِ.

فَقَالَ عُتْبَةُ: هَذَا رَأْيِي لَا أَعْرِفُهُ، وَاللَّهِ مَا تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَلْقَوْهُ بِأَكْثَرِ وَلَا أَعْظَمَ مِمَّا فِي أَنْفُسِكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَلْقَاكُمْ بِأَعْظَمَ مِمَّا فِي نَفْسِهِ عَلَيْكُمْ، وَإِنَّهُ لِأَهْلٍ يَبِيتُ خَصِمَ جَدِيلٍ. فَبِعَثُّوا إِلَى الْحَسَنِ قَلْبًا أَنَّهُ الرَّسُولُ قَالَ لَهُ: يَدْعُوكَ مُعَاوِيَةُ. قَالَ: وَمَنْ عِنْدَهُ. قَالَ الرَّسُولُ: عِنْدَهُ قُلَانٌ وَقُلَانٌ. وَسَمَىٰ كُلًّا مِنْهُم بِاسْمِهِ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَكُمْ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ، وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ



وما اینجا می‌نشینیم تا این مطلب برایت روشن شود. معاویه به ایشان گفت: من ترس آن دارم که حسن در این مناظره آنچنان قلاذه‌ای به گردن شما بیندازد که تا دم مرگ عار و تنگ آن گریبان شما را بگیرد، بخدا قسم که من پیوسته از دیدار او کراهت داشته و از هیبتش ترسیده‌ام، و من اگر در پی او فرستم شیوه عدل و انصاف را در حق او از جانب شما رعایت نمایم.

عمرو عاص گفت: آیا بیم آن داری که باطل او بر حق ما و بیماری‌اش بر صحت و سلامتی ما رفعت گیرد؟ معاویه گفت: نه، گفت: پس همین الآن پی او بفرست.

عتبه گفت: این رأی شما را صلاح نمی‌دانم، و بخدا سوگند که همگی شما نیز قادر نخواهید بود بیشتر و عظیم‌تر از آنچه با شما است با او روبرو شوید، و او نیز بیش از آنچه دارد با شما روبرو نخواهد شد، زیرا او از خاندانی است که در مبارزه و جدال سرسختند.

پس همگی دنبال امام حسن علیه السلام فرستادند، وقتی فرستاده نزد آنحضرت رسید بدو عرض کرد: معاویه شما را فراخوانده است، فرمود: چه کسانی نزد او آیند؟ گفت: نزد او فلانی و فلانی - و تا آخر نام یکایکشان را برد -.

آنحضرت علیه السلام فرمود: چه شده که سقف بر سرشان نریخته و عذاب از آنجا که

لَا يَشْعُرُونَ؟ ثُمَّ قَالَ: يَا جَارِيَّةُ، أَبْلِغِي نِيَابِي، ثُمَّ قَالَ:
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي مُحُورِهِمْ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ،
 فَكَفِّنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، وَأَنِّي شِئْتُ، مِنْ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.
 وَقَالَ لِلرُّسُولِ: هَذَا كَلَامُ الْفَرَجِ.

فَلَمَّا أَتَى مُعَاوِيَةَ رَحَّبَ بِهِ، وَحَيَّاهُ وَصَافَحَهُ.
 فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي حَيَّيْتَ بِهِ سَلَامَةً، وَالْمُصَافَحَةُ أَمْنٌ.
 فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: أَجَلُ إِنْ هَؤُلَاءِ بَعَثُوا إِلَيْكَ وَعَصَوْنِي لِيَقَرَّرُوكَ: أَنَّ عُمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا،
 وَأَنَّ أَبَاكَ قَتَلَهُ، فَاسْتَعِ مِنْهُمْ ثُمَّ أَجِبْهُمْ بِمِثْلِ مَا يُكَلِّمُونَكَ، وَلَا يَمْنَعَكَ مَكَانِي مِنْ جَوَابِهِمْ.
 فَقَالَ الْحَسَنُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! الْبَيْتُ بَيْنَكَ وَالْإِذْنُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَاللَّهُ لَنْ أَجِيبَهُمْ إِلَى مَا أَرَادُوا
 إِنِّي لَا أَسْتَحْيِي لَكَ مِنَ الْفُحْشِ، وَلَنْ كَانُوا غَلَبُوكَ، إِنِّي لَا أَسْتَحْيِي لَكَ مِنَ الضَّعْفِ، فَبِأَيِّهَا تُقَرُّ؟

فكرش را نمی کنند بر ایشان نازل نمی شود؟! سپس گفت: ای جاریه لباسهایم را بده! وگفت:
 «اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي مُحُورِهِمْ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ،
 فَكَفِّنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، وَأَنِّي شِئْتُ، مِنْ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»
 و... آن فرستاده گفت: اینجا که گفتم کلام فرج و گشایش بود.

و چون داخل مجلس ایشان شد معاویه از جای برخاسته و از وی استقبال نمود
 و تحیت و مرحبا گفت و با وی مصافحه نمود.

فرمود: این تحیتی که بمن نمودی نشانه سلامتی و مصافحه علامت امن و امان است.
 معاویه گفت: آری، این جماعت بدون اجازه من بدنبال شما فرستادند که شما افترای
 ایشان را در اینکه عثمان مظلومانه بقتل رسیده استماع نمایید، و اینکه پدرت او را کشته،
 پس کلامشان گوش دار و همانطور که می پرسند جوابشان را بده، و حضور من شما را از
 پاسخ به ایشان منع نکند.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! خانه خانه تو است و اجازه همه در اینجا نزد تو است،
 بخدا سوگند اگر جوابی که ایشان می خواهند بدهم از گفتن فحش نزد تو حیا می کنم،
 و چنانچه بر تو غالب آیم از ضعف و ناتوانی تو شرم کنم، پس کدامیک از آن دو را قبول داری

وَمِنْ أَيْمَانِهِمْ تَعْتَذِرُ؟ أَمَا أَنِّي لَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِمْ وَاجْتِمَاعِهِمْ لَجِئْتُ بِعِدَّتِهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، مَعَ أَنِّي مَعَ وَحْدَتِي هُمْ أَوْحَشُ مِنِّي مِنْ جَمْعِهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَوَلِيِّي الْيَوْمَ وَفِيَا بَعْدَ الْيَوْمِ، فَرُّهُمْ فَلْيَقُولُوا فَأَسْمَعُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

فَتَكَلَّمَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَقَالَ: مَا سَمِعْتُ كَالْيَوْمِ أَنْ يَقِيَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ أَحَدٍ بَعْدَ قَتْلِ الْخَلِيفَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، وَكَانَ ابْنُ أَخْتِهِمْ، وَالْفَاضِلُ فِي الْإِسْلَامِ مَنَزِلَةً، وَالْخَاصُّ بِرَسُولِ اللَّهِ إِثْرَةً، فَبُسَّ كَرَامَةُ اللَّهِ حَتَّى سَفَكُوا دَمَهُ اعْتِدَاءً وَطَلَبًا لِلْفِتْنَةِ، وَحَسَدًا وَنَفَاسَةً وَطَلَبَ مَا لَيْسُوا بِأَهْلِيْنَ لِذَلِكَ، مَعَ سَوَابِقِهِ وَمَنَزِلَتِهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ وَمِنْ الْإِسْلَامِ، فَيَا ذُلًّا أَنْ يَكُونَ حَسَنٌ وَسَائِرُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - قَتَلَةُ عُثْمَانَ - أَحْيَاءَ يَمْشُونَ عَلَى مَنَاكِبِ الْأَرْضِ وَعُثْمَانُ مُضَرَّجٌ بِدَمِهِ، مَعَ أَنْ لَنَا فِيكُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ دَمًا يَقْتُلِي بَنِي - أُمِّيَّةَ يَبْدُرُ!!

ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَبِي تُرَابٍ، بَعَثْنَا إِلَيْكَ

و از کدامستان معذوری؟ و این را بدان که اگر من از این اجتماعشان با خبر بودم به تعدادشان از بنی هاشم می آوردم، هر چند که ایشان با تمام جمعشان از من ترسانترند، زیرا خداوند در حال و آینده سرپرست و ولی من است. پس ایشان را رخصت ده تا سخن آغاز کنند و من هم گوش می دهم، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

پس ابتدا عمرو بن عثمان بن عفان شروع به سخن کرده و گفت: رضا ندارم همچو امروز پس از قتل خلیفه عثمان بن عفان فردی از قبیله بنی عبدالمطلب بر روی زمین باقی مانده باشد، حال اینکه او خواهرزاده اینان بود، و منزلتش در اسلام افضل همه بود و در شرافت اختصاص به رسول خدا داشت، ای بدابه این کرامت الهی! تا اینکه خون او را - از سر کینه و فتنه گری و حسد و طلب آنچه اهل آن نبودند - ریختند، با اینکه سابقه و منزلت او در نزد خدا و رسول و اسلام بر هیچکس پوشیده نبود، وای بر خواری و بی گناهی او! که حسن و سایر افراد بنی عبدالمطلب زنده بر روی زمین باشند و عثمان بخون خود رنگین و دفین باشد، با اینکه ما دعوی نوزده خون دیگر از بزرگان بنی امیه از کشته شدگان جنگ بدر بر شما بنی عبدالمطلب داریم.

سپس عمرو عاص پس از حمد و ثنای الهی گفت: پسر ابوتراب! ما بدنبالت فرستادیم

لِنَقَرَّكَ أَنْ أَبَاكَ سَمَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ، وَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِ عُمَرَ الْفَارُوقِ ، وَقَتَلَ عُثْمَانَ ذِي-
النُّوَرَيْنِ مُظْلَمًا ، وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَوَقَعَ فِيهِ - وَذَكَرَ الْفِتْنَةَ وَغَيْرَهُ بِشَأْنِهَا - .
ثُمَّ قَالَ : إِنَّكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْطِيَكُمْ الْمُلْكَ فَتَرْتَكِبُونَ فِيهِ مَا لَا يَحِلُّ
لَكُمْ ، ثُمَّ أَنْتَ يَا حَسَنُ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِأَنَّكَ كَائِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسَ عِنْدَكَ عَقْلٌ ذَلِكَ وَلَا
رَأْيُهُ ، فَكَيْفَ وَقَدْ سَلَبْتَهُ ، وَتَرَكْتَ أَحْمَقَ فِي قُرَيْشٍ ، وَذَلِكَ لِسُوءِ عَمَلٍ أَيْكَ ، وَإِنَّمَا دَعَوْنَاكَ
لِنُسَبِّكَ وَأَبَاكَ .

ثُمَّ أَنْتَ لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَعِيبَ عَلَيْنَا وَلَا أَنْ تُكَذِّبَنَا بِهِ ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى إِنَّا كَذَبْنَاكَ فِي
شَيْءٍ وَتَقُولُنَا عَلَيْنِكَ بِالْبَاطِلِ ، وَادَّعَيْتَنَا عَلَيْكَ خِلَافَ الْحَقِّ فَتَكَلَّمْ ، وَإِلَّا قَاعَلَمْنَا أَنَّكَ وَأَبَاكَ
مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ ، فَأَمَّا أَبُوكَ فَقَدْ كَفَانَا اللَّهُ قَتْلَهُ وَتَفَرَّدَ بِهِ ، وَأَمَّا أَنْتَ فَإِنَّكَ فِي أَيْدِينَا تَنْخَيْرُ
فَيْكَ ، وَاللَّهِ أَنْ لَوْ قَتَلْنَاكَ ؛ مَا كَانَ فِي قَتْلِكَ إِثْمٌ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عَيْبٌ عِنْدَ النَّاسِ !
ثُمَّ تَكَلَّمَ عُبَيْدُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ ، فَكَانَ أَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ بِهِ أَنْ قَالَ :

تا همگی اقرار کنیم که پدرت ، ابوبکر صدیق را مسموم ساخت ، و در قتل عمر فاروق
شرکت نموده و عثمان ذوالنورین را مظلومانه به قتل رساند ، و ادعای مقامی را کرد که حق
او نبود و در آن واقع شد - و آن فتنه را ذکر کرده و به مقام او بد گفت - .

سپس گفت : شما ای بنی عبدالمطلب ؛ خداوند حکومت را به شما نبخشید که در آن
مرتکب آنچه برایتان جایز نیست شوید ، سپس تو ای حسن در دلت می گویی که
امیرالمؤمنین تویی ، حال اینکه تو . . . و این بخاطر بدی کار پدرت می باشد ، و ما تنها
بدین خاطر تو را خواندیم که تو و پدرت را دشمنانم گوییم !

و این را بدان که تو قادر نیستی بر ما عیب گرفته و ما را تکذیب کنی ، و اگر فکر
می کنی ما بر تو در موردی دروغ بسته و در باطل زیاده روی کرده ایم ، و خلاف حق بر تو
ادعا نموده ایم حرف بزن ، وگرنه این را بدان که تو و پدرت شرّ خلق خدايید ، و خداوند
شرّ پدرت را با قتل او از ما دور ساخت ، و تو اکنون در دست ما گرفتاری ، اگر خواهیم
تو را بکشیم مختاریم ، که در اینکار نه نزد خدا گناهکار و نه نزد مردم عیبی داریم .
سپس عتبه بن ابی سفیان سخن آغاز کرده و اوّل سخنی که گفت این بود که :

يَا حَسَنُ! إِنَّ أَبَاكَ كَانَ شَرَّ قُرَيْشٍ قُرَيْشٍ، أَقْطَعَهُ لِأَرْحَامِيهَا، وَأَسْفَكَهُ لِدِمَائِهَا وَإِنَّكَ لَمَنْ قَتَلْتَ عُثْمَانَ، وَإِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَقْتُلَكَ بِهِ، وَإِنَّ عَلَيْكَ الْقَوْدَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنَّا قَاتِلُوكَ بِهِ، وَأَمَّا أَبُوكَ فَقَدْ تَفَرَّدَ اللَّهُ بِقَتْلِهِ فَكَفَنَانَا أَمْرَهُ، وَأَمَّا رَجَاؤُكَ الْخِلَافَةَ فَلَسْتَ فِيهَا، لَا فِي قِدْحَةِ زَنْدِكَ، وَلَا فِي رَجْحَةِ مِيزَانِكَ.

ثُمَّ تَكَلَّمَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعِيْطٍ بِنَحْوِ مِنْ كَلَامِ أَصْحَابِهِ وَقَالَ:

يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ، كُنْتُمْ أَوَّلَ مَنْ دَبَّ بِعَيْبِ عُثْمَانَ وَجَمَعَ النَّاسَ عَلَيْهِ، حَتَّى قَتَلْتُمُوهُ حِرْصاً عَلَى الْمُلْكِ، وَقَطِيعَةً لِلرَّحِمِ، وَاسْتِهْلَاكاً لِلْأُمَّةِ، وَسَفَكَ دِمَائِهَا حِرْصاً عَلَى الْمُلْكِ، وَطَلَباً لِلدُّنْيَا الْخَسِيسَةِ وَحُبّاً لَهَا، وَكَانَ عُثْمَانُ خَالَكُمْ، فَنِعَمَ الْخَالُ كَانَ لَكُمْ، وَكَانَ صِهْرَكُمْ فَكَانَ نِعَمَ الصَّهْرُ لَكُمْ، قَدْ كُنْتُمْ أَوَّلَ مَنْ حَسَدَهُ وَطَعَنَ عَلَيْهِ ثُمَّ وَلَيْتُمْ قَتْلَهُ، فَكَيْفَ رَأَيْتُمْ صُنْعَ اللَّهِ بِكُمْ.

ثُمَّ تَكَلَّمَ الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَكَانَ كَلَامُهُ وَقَوْلُهُ كُلُّهُ وَقُوْعَا فِي عِلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ:

ای حسن، پدرت بدترین فرد قرشی برای قبیله قریش بود، پیوند فامیلی را برید، و خونشان را ریخت، و تو از قاتلین عثمان هستی، و حق این است که تو را بکشیم، و ما بنا به همان حق قصاصی که در کتاب خدا مذکور است با تو رفتار کرده و همگی قاتلین تو هستیم، و اما پدرت: خود خداوند او را کشت و شرش را از ما دور ساخت، و اما امید تو به خلافت: تو مرد این میدان نبوده و افضل از دیگران نمی باشی.

سپس ولید بن عقبه داد سخن داده و همچون یارانش گفت:

ای گروه بنی هاشم، شما همانهایی که ابتدا اظهار عیب به عثمان نموده و مردم را بر او جمع نمودید، تا اینکه او را کشتید و این نبود جز حرص بر حکومت و قطع رحم و نابودی امت و ریختن خون همه ایشان برای رسیدن به خلافت، و آن خون را از سر این دنیای بی ارزش و دوستی آن ریختید، حال اینکه عثمان: دایی شما بود و خوب دایی بود، وی داماد شما و خوب دامادی برایتان بود، شما همانها بودید که پیش از همه بر او حسد برده و بر او طعن زدید، سپس عهده دار قتل او شدید، بنابراین خداوند با شما چه خواهد کرد؟!.

سپس مغیره بن شعبه آغاز به سخن کرده - و نیش حرفهایش تماماً متوجه حضرت

امیر علیه السلام بود - و گفت:

یا حسن، إِنَّ عُمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا فَلَمْ يَكُنْ لِأَبِيكَ فِي ذَلِكَ عُذْرٌ بَرِيءٌ؛ وَلَا اعْتِذَارٌ مُذْنِبٍ غَيْرُ أَنَا يَا حَسَنُ قَدْ ظَنَنَّا لِأَبِيكَ فِي ضَعْفِ قَتْلِهِ عُمَانَ، وَإِيوَانِهِ هُمْ وَذَبَّ عَنْهُمْ، أَنَّهُ يُقْتَلُهُ رَاضٍ، وَكَانَ - وَاللَّهِ - طَوِيلَ السَّيْفِ وَاللِّسَانِ، يَقْتُلُ الْحَيَّ وَيَعِيبُ الْمَيِّتَ، وَبَنُو أُمَيَّةَ خَيْرٌ لِّبَنِي هَاشِمٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لِّبَنِي أُمَيَّةَ، وَمُعَاوِيَةُ خَيْرٌ لَكَ يَا حَسَنُ مِنْكَ لِمُعَاوِيَةَ، وَقَدْ كَانَ أَبُوكَ نَاصِبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَيَاتِهِ، وَأَجْلَبَ عَلَيْهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، وَأَرَادَ قَتْلَهُ، فَعَلِمَ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ كَرِهَ أَنْ يُبَايَعَ أَبُوبَكْرٍ حَتَّى أَتَى بِهِ قَوْدًا، ثُمَّ دَسَّ عَلَيْهِ فَسَقَاهُ سَمًّا فَفَقَتَلَهُ، ثُمَّ نَارَعَ عُمَرَ حَتَّى هَمَّ أَنْ يَضْرِبَ رَقَبَتَهُ، فَفَعِلَ فِي قَتْلِهِ، ثُمَّ طَعَنَ عَلَى عُمَانَ حَتَّى قَتَلَهُ، كُلُّ هَؤُلَاءِ قَدْ شَرَكَ فِي دَمِهِمْ فَأَيُّ مَنْزِلَةٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَا حَسَنُ؟ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ السُّلْطَانَ وَلِيَّ الْمَقْتُولِ فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ، مُعَاوِيَةُ وَلِيَّ الْمَقْتُولِ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَكَانَ مِنَ الْحَقِّ لَوْ قَتَلْنَاكَ وَأَخَاكَ، وَاللَّهُ مَا دَمَ عَلَى

ای حسن، عثمان مظلومانه بقتل رسید، و در این رابطه هیچ عذری برای پدرت باقی نمانده که نبر نه شود، و گناهکار بهانه و عذری ندارد، جز اینکه ای حسن ما گمان آن داریم که پدرت با تمام کارهایی که به نفع عثمان کرده در نهایت به قتل او راضی بود، و بخدا سوگند که او شمشیری طولیل و زبانی گویا داشت، زنده را می کشت و مرده را معیوب می ساخت، و بنو امیه برای بنی هاشم بهتر بودند تا بنی هاشم برای بنی امیه، و معاویه برای تو بهتر بود تا تو برای معاویه، و پدرت در زمان حیات رسول خدا بدو در دل بد بود، و پیش از فوت آنحضرت برای خود جلب سود می نمود و قصد قتل او را داشت، و این را آنحضرت دریافته بود، سپس از بیعت با ابوبکر کراهت داشت تا اینکه بنوعی تلافی کرد، سپس در فکر قتل ابوبکر بود تا اینکه ستمی به او نوشانده و او را کشت، سپس با عمر به منازعه پرداخته تا اینکه خواست گردن او را بزند، ولی او در قتل عمر ساعی بود تا او را کشت، و در خلافت عثمان آنقدر بر او طعن زد تا وی را به قتل رساند، و در تمامی این کشتار او شرکت داشت، با اینهمه دیگر پدرت نزد خدا چه منزلتی دارد ای حسن؟ و خداوند در قرآن اختیار را به اولیای مقتول سپرده است. و معاویه ولی مقتولی است که ناحق کشته شده، و حق این است که تو و برادرت را بکشیم، و قسم به خدا که خون علی

يَا خَطَرَ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَ فِيكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَلِكَ وَالنَّبِيَّةَ. ثُمَّ سَكَتَ.
فَتَكَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَى أَوْلَكُمْ يَا أَوْلَنَا، وَآخِرَكُمْ يَا خِرْنَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ
وَالِهِ وَسَلَّمَ. اسْمَعُوا مِنِّي مَقَالَتِي وَأَعِيرُونِي فَهَمَّكُمْ، وَبِكَ أَبْدَأُ يَا مُعَاوِيَةَ.
ثُمَّ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ: إِنَّهُ لَعَمْرُ اللَّهِ يَا أَزْرَقُ مَا سَمَنِي غَيْرُكَ وَمَا هُوَ لَاءِ شَتْمُونِي، وَلَا سَبِّي
غَيْرُكَ وَمَا هُوَ لَاءِ سَبُونِي، وَلَكِنْ سَمَنَنِي وَسَبَبَنِي، فُحْشاً مِنْكَ وَسُوءَ رَأْيٍ، وَبَغْياً
وَعُدْوَاناً، وَحَسْداً عَلَيْنَا وَعَدَاوَةً لِمُحَمَّدٍ ﷺ قَدِيماً وَحَدِيثاً، وَإِنَّهُ وَاللَّهِ لَوُ كُنْتُ أَنَا
وَهُوَ لَاءِ - يَا أَزْرَقُ - مُتَاوِرِينَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَوْلَنَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ مَا
قَدَرُوا أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِمَا تَكَلَّمُوا بِهِ، وَلَا اسْتَقْبَلُونِي بِمَا اسْتَقْبَلُونِي بِهِ.

از خون عثمان بالاتر نیست، و شما فرزندان عبدالمطلب این را بدانید که خداوند بنا ندارد
که حکومت و نبوت را در شما گرد آورد. سپس ساکت شد.

پس آن امام همام: حضرت مجتبی (کرم اهل بیت علیهم السلام) سخن آغاز کرده و فرمود:
حمد و ستایش خداوندی را سزا است که اول شما را به اول ما هدایت نمود،
و آخرتان را به آخر ما رهنمون شد، و صلوات و سلام خداوند بر جدم محمد نبی و بر آل او
باد. گفتارم را گوش دارید و علم و فهمتان را تا پایان آن نزد من بعاریت گذارید. و ابتدای
سخنم را به تو آغاز می‌کنم ای معاویه.

سپس آنحضرت به معاویه فرمود: بخدا قسم ای ازرق کسی جز تو مرا شتم نکرد
و این ناسزا از جانب این گروه نبود، و جز تو مرا دشنام نکرد و این از جانب ایشان نبود،
بلکه تنها تو مرا شتم گفته و دشنام دادی، و این از بدی رأی و بغی و حسد توست نسبت به
ما و عداوت و دشمنی با حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله، بغض قدیم و جدید
که تو را با آنحضرت است. و این را بدان ای ازرق اگر این گروه در مسجد رسول خدا و در
حضور مهاجر و انصار با من روبرو می‌شدند هرگز قادر نبودند کلمه‌ای بر زبان رانده
و اینگونه با من روبرو شوند.

فَاسْمَعُوا مِنِّي أَيُّهَا الْمَلَأُ الْمُجْتَمِعُونَ الْمُتَعَاوُونَ عَلَيَّ، وَلَا تُكْسِمُوا حَقًّا عَلِيمُتُمُوهُ، وَلَا تُصَدِّقُوا بِبَاطِلٍ إِن تَطَقْتُ بِهِ، وَسَأُبْدَأُ بِكَ يَا مُعَاوِيَةُ فَلَا أَقُولُ فِيكَ إِلَّا دُونَ مَا فِيكَ.

أُنشِدُكُمْ يَا اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي شَتَمْتُمُوهُ صَلَّى [مَعَ النَّبِيِّ ﷺ] الْفَيْلَتَيْنِ كِلْتَاهُمَا وَأَنْتَ تَرَاهُمَا جَمِيعاً وَأَنْتَ فِي ضَلَالَةٍ تَعْبُدُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى؟! وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ كِلْتَاهُمَا بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ وَبَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ بِالْأُولَى كَافِرٌ، وَبِالْآخِرَى نَاكِثٌ؟

ثُمَّ قَالَ: أُنشِدُكُمْ يَا اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقًّا، إِنَّهُ لَقَيْتُكُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ وَمَعَهُ رَايَةُ النَّبِيِّ وَالْمُؤْمِنِينَ، وَمَعَكَ يَا مُعَاوِيَةُ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ وَأَنْتَ تَعْبُدُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، وَتَرَى حَرْبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَرْضاً وَاجِباً؟ وَلَقَيْتُكُمْ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَايَةُ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَكَ يَا مُعَاوِيَةُ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ؟ وَلَقَيْتُكُمْ يَوْمَ الْأَحْزَابِ وَمَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَكَ

پس ای گروهی که علیه من متحد شده‌اید خوب گوش دهید، و هیچ حقی را که بدان واقفید بر من کتمان نکنید، و هیچ باطلی که از زبانم جاری شد تصدیق نکنید، و به تو آغاز می‌کنم ای معاویه، و البته کمتر از آنچه لایق توست خواهم گفت.

شما را بخدا سوگند آیا هیچ می‌دانید آن مردی که دشنامش دادید هوسست که با رسول خدا بر دو قبله نماز گزارده و تو خود به چشم خود آن منظره را دیده‌ای در حالیکه در گمراهی بوده و «لات» و «عزى» را می‌پرستیدی؟ همان شخصیتی که در دو بیعت شرکت جسته: بیعت رضوان و بیعت فتح، و تو ای معاویه در بیعت نخست کافر، و در بیعت دوم ناکث و عهدشکن بودی؟

سپس فرمود: شما را بخدا سوگند آیا می‌دانید - آنچه من می‌گویم حق است - علی علیه السلام در روز بدر با شما روبرو شد در حالیکه رایت و پرچم رسول خدا و اهل ایمان در دست داشت، و با تو ای معاویه رایت مشرکان بود و تو در آنروز مشغول پرستش لات و عزى بودی، و جنگ با رسول خدا را فرض و واجب می‌پنداشتی؟ و آنحضرت در روز اُحُد در حالی با شما روبرو شد که در دستش رایت رسول خدا بود و در دست تو ای معاویه رایت مشرکین؟ و در روز احزاب (جنگ خندق) نیز رایت رسول خدا ﷺ در دست او بود و

یا معاویة رایة المشرکین؟ کُلُّ ذَلِکَ یُفْلِحُ اللهُ حُجَّتُهُ وَیُحِقُّ دَعْوَتُهُ، وَیُصَدِّقُ أَحَدُوثَتُهُ وَیَنْصُرُ رَايَتَهُ، وَکُلُّ ذَلِکَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یرى عَنْهُ رَاضِیاً فی الْمَوَاطِنِ کُلِّهَا؛ سَاخِطاً عَلَیْکَ. ثُمَّ أُنْشِدُکُمْ بِاللّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَاصَرَ بَنِي قُرَیظَةَ وَبَنِي النَّضِیرِ، ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَمَعَهُ رَايَةُ الْمُهَاجِرِینَ، وَسَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ وَمَعَهُ رَايَةُ الْأَنْصَارِ. فَأَمَّا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَجُرْحٌ وَحِمْلٌ جَرِیحاً، وَأَمَّا عُمَرُ فَارْجَعُ هَارِباً وَهُوَ یَجِبُنَّ وَیُجِبُنَّ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «لَا أُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ غَدَاً رَجُلًا یُحِبُّ اللهُ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، کَرَارٌ غَیْرُ فَرَارٍ، ثُمَّ لَا یَرْجَعُ حَتَّى یَفْتَحَ اللهُ عَلَیْهِ یَدَیْهِ».

رایت مشرکان در دست تو؟ هر کدام این موارد حجت او را غالب نموده و دعوتش را آشکار ساخته و پیروز میدانش می سازد، و در تمامی این موارد اظهار رضایت در رخسار مبارک پیامبر از وی هویدا، و اظهار ناراضی و غضبش بر تو آشکار بود. سپس همه اتان را بخدا سوگند می دهم که آیا بخاطر می آورید وقتی رسول خدا بنی قریظه و بنی نضیر^(۱) را محاصره کرد، عمر بن خطاب را با رایت مهاجرین و سعد بن معاذ را با رایت انصار مبعوث فرمود؟

اما سعد بن معاذ در آن صحنه مجروح شد، و اما عمر را به فرار گذاشته و می ترسید و یارانش را نیز می ترساند، در اینحال بود که رسول خدا فرمود: «فردا رایت را به مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست داشته و محبوب آند و می باشد، دائماً در یورش است و عاری از فرار، و تا وقتی که خدا فاتحش نساخته باز نخواهد گشت».

۱- این مطلب مربوط است به غزوة خیبر، و در آن دو اشکال وارد است: ابتدا اینکه قریظه و نضیر از یهود اهل مدینه اند، جز اینکه بگوییم برخی از ایشان به خیبر پیوسته باشند، و دوم اینکه سعد بن معاذ در جنگ احزاب مجروح شده و پس از حکم درباره بنو قریظه وفات نمود، و تا روز خیبر زنده نبود، و ظاهراً حضرت مجتبی علیه السلام با ذکر این مطالب اشاره ای بر آنچه از پدر بزرگوارش - علیه الصلاة والسلام - در آن وقایع رخ داده داشته و امر بر راوی مشتبه شده است. (منقول از بحار الأنوار)

فَتَعَرَّضَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ
أَرْمَدُ شَدِيدَ الرَّمَدِ ، فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَقَلَّ فِي عَيْنِهِ فَبَرَأَ مِنْ رَمَدِهِ ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ
فَقَضَى وَلَمْ يَتْنِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَيْتَهُ وَطَوَّلَهُ ، وَأَنْتَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ عَدُوُّ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ؟ فَهَلْ
يَسْتَوِي بَيْنَ رَجُلٍ نَصَحَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ ، وَرَجُلٍ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟

ثُمَّ أَقْسِمُ بِاللَّهِ مَا أَسْلَمَ قَلْبُكَ بَعْدُ ، وَلَكِنَّ اللِّسَانَ خَائِفٌ فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَيْسَ فِي الْقَلْبِ!
أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فِي غَزَاةِ تَبُوكَ وَلَا
سَخِطَ ذَلِكَ وَلَا كَرِهَهُ ، وَتَكَلَّمُ فِيهِ الْمُنَافِقُونَ فَقَالَ : لَا تُخْلِفْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنِّي لَمْ أَتَخَلَّفْ
عَنْكَ فِي غَزَاةٍ قَطُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي
هَارُونَ بْنُ مُوسَى ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَقَدْ تَوَلَّى اللَّهَ ،

در اینجا ابوبکر و عمر و دیگر مهاجر و انصار مترصد رایت بودند که نصیب او شود ،
و علیؑ در آنروز مبتلا به چشم درد شده بود ، پس رسول خدا او را خوانده و آب دهان
مبارک خود را بر آن نهاده و در میان شد ، پس رایت را بدو سپرده و آنحضرت بی آنکه
رایت را خم کند به لطف و منت خداوند پیروزمندانه بازگشت ، و تو ای معاویه در آنروز
در مکه دشمن خدا و رسولش بودی . پس آیا مردی که خیرخواه خدا و رسول است با
کسی که دشمن آندو است برابر می باشد؟ .

سپس بخدا سوگند که قلب تو بعداً هرگز اسلام نپذیرفت ، ولی زبان ترسان است ،
و آن بگونه ای خلاف آنچه در دل است سخن می گوید .

شما را بخدا سوگند آیا می دانید که رسول خدا ﷺ حضرت علیؑ را در غزوة تبوک -
بی آنکه از او در غضب بوده یا ناراضی باشد - جانشین خود در مدینه ساخت ، و منافقین
در این حرکت به سخن آمده و آنحضرت نزد رسول خدا شتافته و عرض کرد : اگر امکان
دارد مرا در مدینه باقی مگذارید چون من در هیچ غزوه ای غایب نبوده ام ، و رسول خدا بدو
فرمود : تو وصی و جانشین در اهل من هستی همچون منزلت هارون از موسی ، سپس
دست علیؑ را گرفته و فرمود : ای مردم هر که ولایت مرا بپذیرد ، ولایت خدا را پذیرفته ،

وَمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا فَقَدْ تَوَلَّاهُ، وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي.

[ثُمَّ قَالَ:] [أَتَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ - فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ -: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَمْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَأَحِلُّوا حَلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ، وَاعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ، وَآمِنُوا بِمُتَشَابِهِهِ، وَقُولُوا: آمَنَّا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ، وَأَحْبَبْنَا أَهْلَ بَيْتِي وَعِثْرَتِي، وَوَالَوْنَا مَنْ وَالَاهُمْ وَأَنْصَرُوهُمْ عَلَى مَنْ عَادَاهُمْ، وَإِنَّهَا لَنُ يَزَالَا فِيكُمْ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.]

ثُمَّ دَعَا - وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ - عَلِيًّا فَاجْتَذَبَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، اللَّهُمَّ مَنْ عَادَى عَلِيًّا فَلَا تَجْعَلْ لَهُ فِي الْأَرْضِ مَقْعَدًا، وَلَا فِي السَّمَاءِ مَصْعَدًا، وَاجْعَلْهُ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ؟



وهرکه ولایت علی را قبول کند؛ ولایت مرا قبول نموده است، وهرکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده، وهرکه علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، وهرکه مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته، وهرکه علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است.

سپس فرمود: شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا ﷺ در حجة الوداع فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیزی باقی نهاده ام که پس از آن دیگر گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم را، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بدانید، به محکم آن عمل نموده و به متشابهش ایمان آورید، و بگویید: به تمام آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده ایمان داریم، و عترت و اهل بیتم را دوست بدارید، و با دوستانشان دوست و ایشان را علیه دشمنانشان یاری نمائید، و آندو پیوسته با هم می باشند تا در روز قیامت بر حوض بر من وارد شوند.

سپس آن رسول گرامی درحالی که بر منبر بود علی را نزدیک خود خوانده و او را بدست خود گرفته و فرمود: خداوند!! با دوست او دوست و با دشمنش دشمن باش، خداوند!! هر که با او دشمنی کند او را در دنیا مسکن و مأوی مده، و روحش را به آسمان متصاعد مگردان، بلکه او را در پایینترین مکان جهنم قرار ده!

وَأَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: أَنْتَ الذَّائِدُ عَنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَذُودُ عَنْهُ كَمَا يَذُودُ أَحَدُكُمْ الْغَرِيْبَةَ مِنْ وَسْطِ إِهْلِهِ؟

أَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يُبْكِيْنِي أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لَكَ فِي قُلُوبِ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي ضَغَائِنٌ، لَا يَبْدُوْنَهَا لَكَ حَتَّى أَتَوَلَّى عَنْكَ»؟

أَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ بَيْتِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِثْرَتِي، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ وَانْصُرْهُمْ عَلَى مَنْ عَادَاهُمْ»، وَقَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ: مَنْ دَخَلَ فِيهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»؟

أَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَدْ سَلَّمُوا عَلَيْهِ بِالْوِلَايَةِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَيَاتِهِ؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ بدو فرمود: تو در روز قیامت: مردم [نااهل] را از حوض من می‌رانی! همچنانکه شما شتر غریب را از میان شتران خود می‌رانید؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که حضرت امیر علیؑ در ایام بیماری رسول خدا ﷺ براو وارد شد و آنحضرت گریست و چون علیؑ علت گریه را پرسید فرمود: آنچه مرا به گریه انداخت این بود که می‌دانم در دلهای برخی از این مردم عداوت و بغض به تو بسیار است ولی آنرا تا بعد از وفات من اظهار نمی‌کنند؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ هنگام وفات: آنگاه که اهل بیت او اطرافش بودند فرمود: خداوند! اینان اهل بیت و عثرت من هستند، خداوند! با دوستانشان دوستی فرما و ایشان را بر دشمنانشان یاری فرما». و نیز فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مِنْ مِثْلِ كَسْفَانِ نُوحٍ اسْتِ، هَرَكِهْ يَدْخُلُ شَوْد نَجَاتٍ يَافِتِهْ وَهَرَكِهْ اَزْ اَنْ تَخَلَّفَ نَمَایِدْ غَرَقَ گَرْدَد»؟

و شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که صحابه در زمان حیات و عهد پیامبر بر او (حضرت امیر علیؑ) بعنوان ولایت سلام می‌کردند؟

وَأَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا أَوَّلُ مَنْ حَرَّمَ الشَّهَوَاتِ كُلَّهَا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» وَكُلُّوا بِمَا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ، وَكَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَایَا، وَعِلْمُ الْقَضَايَا، وَقَصْلُ الْخِطَابِ، وَرُسُوخُ الْعِلْمِ، وَمَنْزِلُ الْقُرْآنِ، وَكَانَ فِي رَهْطٍ لَا نَعْلَمُهُمْ يُسَمُّونَ عَشْرَةَ نَبَاهُمْ اللَّهُ أَنَّهُمْ [بِهِ] مُؤْمِنُونَ، وَأَنْتُمْ فِي رَهْطٍ قَرِيبٍ مِنْ عِدَّةٍ أُولَئِكَ لُعِنُوا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَشْهَدُ لَكُمْ وَأَشْهَدُ عَلَيْكُمْ: أَنَّكُمْ لَعْنَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ كُلُّكُمْ.

وَأَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ إِلَيْكَ لِتَكْتُبَ لَهُ لِيَنِي خُرَيْمَةَ حِينَ أَصَابَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ فَقَالَ: «هُوَ يَأْكُلُ» فَأَعَادَ الرَّسُولُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ يَنْصَرِفُ الرَّسُولُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ: «هُوَ يَأْكُلُ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ لَا تَشْبَعْ بَطْنُهُ» فَهِيَ وَاللَّهِ فِي نَهْمَتِكَ وَأَأْكَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که علی در میان صحابه اول کسی است که تمام شهوات را بر خود حرام ساخت تا آنکه این آیات نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده حرام نکنید و از حد مگذرید، که خدا از حد گذرندگان را دوست ندارد» و از آنچه خدا شما را حلال و پاکیزه روزی داده بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید پروا داشته باشید - مائده: ۸۶ و ۸۷؟ و نزد او بود علم منایا و علم قضایا و فصل خطاب و رسوخ بعلم فراوان و هو عارف بمحل نزول قرآن بود. علی از گروهی بود - که گمان ندارم تعدادشان به ده برسد - که خدا پیامبر را بر ایمانشان با خبر ساخت، و شما در گروهی به شمار اینان: ولی ملعون از زبان خود پیامبرید، پس من بر له و علیه شما شهادت می‌دهم که شما همگی از زبان خود پیامبر لعن شده‌اید. و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا [ای معاویه] یادست هست و قتی که رسول خدا ﷺ نزد تو فرستاد تا نامه‌ای به بنو خزیمه - در قضیه خالد بن ولید - بنویسی، و تا سه بار فرستاده رسول خدا بازگشته و گفت که تو در حال خوردنی که در آخر رسول خدا درباره‌ات فرمود: «خدایا! دلش را سیر مگردان» که شکم او تا روز قیامت در پی شهوات و شکم - چرانی است.

ثُمَّ قَالَ: أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقٌّ إِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةُ كُنْتَ تَسُوقُ بِأَيْدِكَ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ وَيَقُودُهُ أَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ، وَهَذَا يَوْمُ الْأَحْزَابِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقَائِدَ وَالرَّاكِبَ وَالسَّائِقَ، فَكَانَ أَبُوكَ الرَّاكِبَ، وَأَنْتَ يَا أَزْرَقُ السَّائِقُ، وَأَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ الْقَائِدُ؟ ثُمَّ أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ أَبَا سُفْيَانَ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ: أَوَّلُهُنَّ: حِينَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَبُو سُفْيَانَ جَاءَ مِنَ الشَّامِ فَوَقَعَ فِيهِ أَبُو سُفْيَانَ فَسَبَّهُ وَأَوْعَدَهُ وَهَمَّ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ ثُمَّ صَرَفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ،

وَالثَّانِيَّةُ: يَوْمَ الْعِيرِ حَيْثُ طَرَدَهَا أَبُو سُفْيَانَ لِيَحْرُزَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَالثَّالِثَةُ: يَوْمَ أُحُدٍ يَوْمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ، وَقَالَ أَبُو-سُفْيَانَ: لَنَا الْعُزَّى وَلَا عُزَى لَكُمْ، فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ أَجْمَعُونَ.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که آنچه می‌گویم حق است و تو ای معاویه یادت هست که در روز احزاب، شتری که پدرت سوار آن بود زمام گرفته حرکت می‌دادی و برادرت - همینکه اینجا نشسته - از پشت: شتر را می‌راند، در اینحال رسول خدا فرمود: «لعنت خدا بر راکب شتر و آنکه می‌راند و بر آنکه زمام گرفته می‌کشانند باد»؟ و تو ای ازرق مگر همان صاحب زمام، و برادرت - همین که اینجا نشسته - آن نبود که از پشت می‌راند؟

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ در هفت موضع ابوسفیان را لعن کرد:

اولین آنها زمانی بود که آنحضرت از مکه به مدینه مهاجرت فرمود، ابوسفیان در حال بازگشت از شام به مکه بود و در میان راه با دیدن آنحضرت بی‌ادبی به او نموده و قصد قتل و اظهار تهدید و وعید وی را داشت که خداوند شرش را از آنحضرت دور ساخت. و دوم در «روز عیر» که ابوسفیان کاروان خود را از آنحضرت گریزانیده بیرون برد. و سوم در روز اُحد که رسول خدا فرمود: خدا مولای ما است و شما مولایی ندارید، و ابوسفیان گفت: بت عُزَّى مال ما است و شما عُزَّى ندارید، و با این کلام مورد لعن خداوند و فرشتگان و انبیاء و همه اهل ایمان قرار گرفت.

وَالرَّابِعَةُ: يَوْمَ حَنْينٍ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سَفْيَانَ يَجْمَعُ مِنْ قُرَيْشٍ وَهَوَازَنَ وَجَاءَ عُيَيْنَةُ يَغْطِفَانِ وَالْيَهُودَ، فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا، هَذَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي سُورَتَيْنِ فِي كِلْتَاهُمَا يُسَمِّي أَبُو سَفْيَانَ وَأَصْحَابَهُ كُفَّارًا وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ يَوْمَئِذٍ مُشْرِكٌ عَلَى رَأْيِ أَبِيكَ بِمَكَّةَ، وَعَلَى يَوْمَئِذٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى رَأْيِهِ وَدِينِهِ.

وَالْخَامِسَةُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَالْهَذِي مَعَكُمْ فَا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ» وَصَدَدْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَمُشْرِكُوا قُرَيْشٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَلَعَنَهُ اللَّهُ لَعْنَةً سَمَلَتْهُ وَذَرَّتْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَالسَّادِسَةُ: يَوْمُ الْأَحْزَابِ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سَفْيَانَ يَجْمَعُ قُرَيْشٍ، وَجَاءَ عُيَيْنَةُ بْنُ حُصَيْنٍ بْنُ بَدْرٍ يَغْطِفَانِ، فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْقَادَةَ وَالْأَتْبَاعَ وَالسَّاقَةَ

وچهارم روز حنین^(۱) است همان روز که ابوسفیان با گروهی از قریش و افراد قبیله هوازَن به‌سراه عیینة بن حصین از غطفان یهود گرد آمدند، و خداوند همه‌اشان را مورد غضب خود قرار داده و به خیر و خوبی نرسانید، و این همان فرمایش خداوند در دو سوره قرآن است که در هر دو آنها به‌نام ابوسفیان و یارانش را کافر خوانده است، و تو ای معاویه در آن روزگار در مکه بر عقیده پدرت مشرک بودی، و حضرت علی با رسول خدا بوده و هم رأی و هم عقیده با آنجناب بود.

و پنجم همان فرمایش خداوند است که: «[ایشانند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند] و قربانی را بازداشتند و نگذاشتند که به قربانگاهش (منی) برسد - فتح: ۲۵»، تو و پدرت و مشرکان قریش سدّ و منع آن رسول گرامی نمودید، در آنروز ابوسفیان مورد لعن خداوند قرار گرفت، لعنتی که تا روز قیامت شامل نسل او خواهد شد.

و ششم روز احزاب بود، روزی که ابوسفیان با گروهی از قریش، و عیینة بن حصین از غطفان آمدند، و رسول خدا ﷺ تمامی ایشان را تابع و متبوع، آنکه لشکر را کشید

۱- در این فراز از حدیث اضطراب واضح و آشکار است، زیرا با اندک مطالعه در تاریخ اسلام بخوبی مبرهن و آشکار است که ابوسفیان و عیینة بن حصین در روز حنین مسلمان بودند و خود رسول گرامی از ناحیه غنائم به هر کدام از ایندو از سر تألیف قلوب مقدار زیادی مال عطا فرمود، و ظاهراً لفظ «حنین» تصحیف «احزاب» بوده، و سهو از کاتب باشد.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَمَا فِي الْأَتْبَاعِ مُؤْمِنٌ ؟ قَالَ : لَا تُصِيبُ اللَّعْنَةُ مُؤْمِنًا مِنَ الْأَتْبَاعِ ، وَأَمَّا الْقَادَةُ فَلَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ ، وَلَا مُجِيبٌ ، وَلَا نَاجٍ .

وَالسَّابِغَةُ : يَوْمَ النَّبِیَّةِ ، يَوْمُ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا ، سَبْعَةٌ مِنْهُمْ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ ، وَخَمْسَةٌ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ ، فَلَعَنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَرَسُولَهُ ﷺ مَنْ حَلَّ النَّبِیَّةَ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَسَائِقَهُ وَقَائِدَهُ .

ثُمَّ أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَى عُمَانَ حِينَ بَوَّعَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ، هَلْ عَلَيْنَا مِنْ عَيْنٍ ؟ فَقَالَ : لَا ،

فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : تُدَاوِلُوا الْخِلَافَةَ يَا فُتَيَانَ بَنِي أُمَيَّةَ قَوْلَ الَّذِي نَفَسَ أَبِي سُفْيَانَ يَدَيْهِ ، مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ ؟!

وآنکه لشکر را رانده به جنگ او آورده تا روز قیامت مشمول لعن خود ساخت .

و از آنحضرت پرسیدند : ای رسول خدا مگر در اتباع مؤمن نبود ؟ فرمود : لعن من به مؤمنان اتباع نخواهد رسید ، اما در لشکرکشان هیچ مؤمن و مجیب و ناجی نبود .

و هفتم روز ثنیّه^(۱) بود ، روزی که دوازده نفر عرصه را بر رسول خدا ﷺ تنگ کرده و سخت غودند ، هفت تن اینان از بنو اُمیّه و پنج نفر از سایر قریش بودند ، پس خداوند تبارک و تعالی و رسول او همه کسانی که از ثنیّه عبور کردند - جز آنحضرت و سائق (آنکه زمام شتر را گرفته) و قائد (آنکه شتر را می راند) - را لعن فرمود .

شما را به خدا سوگو کند ! آیا بیاد می آورید که ابوسفیان (با چشمانی کور) هنگام بیعت خلافت بر عثمان در مسجد داخل شده و گفت : ای برادرزاده ، آیا در اینجا جاسوس و غیر خودی هست ؟ گفت : نه ،

پس ابوسفیان گفت : امر خلافت را میان جوانان خود دست به دست بگردانید که سوگو کند به آنکه جان ابوسفیان بدست اوست بهشت و جهنمی در کار نیست !

۱ - شرح کامل این واقعه در مجلد اول از قول حدیثه الیمانی نقل شد .

وَأُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخَذَ بِيَدِ الْحُسَيْنِ حِينَ بَوَّعَ عُثْمَانُ وَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي أَخْرِجْ مَعِيَ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَخَرَجَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطَ الْقُبُورَ اجْتَرَّهُ فَصَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، الَّذِي كُنْتُمْ تُقَاتِلُونَا عَلَيْهِ صَارَ بِأَيْدِينَا وَأَنْتُمْ رَمِيمٌ!! فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَبِّحَ اللَّهُ شَيْئَكَ، وَقَبِّحَ وَجْهَكَ، ثُمَّ نَزَرَ يَدَهُ وَتَرَكَهُ، فَلَوْلَا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ أَخَذَ بِيَدِهِ وَرَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَهْلَكَ.

فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةُ: قَهْلُ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا شَيْئاً، وَمِنْ لَعْنَتِكَ يَا مُعَاوِيَةُ أَنَّ أَبَاكَ أَبَا سُفْيَانَ كَانَ يَهُمُّ أَنْ يُسْلِمَ، فَبِعَثْتَ إِلَيْهِ بِشَعْرٍ مَعْرُوفٍ مَرْوِيِّ فِي قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ، تَنْهَاهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَتَصُدُّهُ.

وَمِنْهَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَلَاكَ السَّامَ فَخِشْتَ بِهِ، وَلَوْلَاكَ عُثْمَانُ قَتَرَبَّصْتُ بِهِ رَيْبَ-الْمُتُونِ، ثُمَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ جُرْأَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنْكَ قَاتَلْتَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ عَرَفْتَهُ

و شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که ابوسفیان دست حسین علیه السلام را - وقتی با عثمان بیعت شد - گرفته و گفت: ای پسر برادر مرا به قبرستان بقیع ببر. تا اینکه به وسط قبرستان رسید پدرت با آوازی بلند (خطاب به شهدای صحابه) گفت: ای اهل گورستان آنچه شما با ما بر سر آن می جنگیدید الحال بدست ما افتاده و شما استخوان پوسیده اید! پس حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدا موی سفید و رویت را قبیح و زشت سازد! سپس دستش را از او کشیده و رهایش ساخت، و اگر نعمان بن بشیر دستش را نگرفته و به مدینه باز نگردانده بود هلاک شده بود.

پس این بود حال تو ای معاویه، آیا قادر به پاسخ یکی از مواردی که گفتم هستی؟ و از موارد لعن بر تو ای معاویه این است که پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود، و تو با ارسال قطعه شعری که در میان قریش و دیگران معروف شده قصد سدّ و منع او را کردی، و دیگر روزی بود که عمر تو را و الی شام ساخت و توبه او خیانت کردی، و چون عثمان تو را و الی ساخت همان راه گذشته پیشه ساخته و انتظار حادثه و مرگ او را داشتی، سپس بزرگتر از آن جرأت تو بر خدا و رسول بود که با علم به سوابق و فضل علی با او جنگیدی؛

وَسَوَائِقُهُ ، وَفَضْلُهُ وَعِلْمُهُ عَلَىٰ أَمْرٍ هُوَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ ، وَمِنْ غَيْرِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ ، وَلَا دَرِيَّةَ ، بَلْ أَوْطَأَتِ النَّاسَ عُشْوَةً ، وَأَرْقَتِ دِمَاءَ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ بِحَدِّكَ وَكَيْدِكَ وَتَمْوِيهِكَ ، فِعْلٌ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ ، وَلَا يَخْشَى الْعِقَابَ ، فَلَمَّا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ صِيرَتْ إِلَىٰ شَرِّ مَثْوًى ، وَعَلَىٰ إِلَىٰ خَيْرٍ مُنْقَلِبٍ ، وَاللَّهُ لَكَ بِالْمِرْصَادِ!!

فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ خَاصَّةً ، وَمَا أَمْسَكْتُ عَنْهُ مِنْ مَسَاوِيكَ وَعُيُوبِكَ فَقَدْ كَرِهْتُ بِهِ التَّطَوُّلَ .

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ ، فَلَمْ تَكُنْ حَقِيقًا لِحَقِيقِكَ أَنْ تَتَّبَعَ هَذِهِ الْأُمُورَ فَإِنَّمَا مَثَلُكَ مَثَلُ الْبُعُوضَةِ إِذْ قَالَتْ لِلنَّحْلَةِ : اسْتَمْسِكِي فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْزِلَ عَنْكَ ، فَقَالَتْ لَهَا النَّحْلَةُ : مَا شَعَرْتُ بِوُقُوعِكَ ، فَكَيْفَ يَشُقُّ عَلَيَّ نَزُولُكَ؟! وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ أَنَّكَ تُحْسِنُ^(۱) أَنْ تُعَادِيَ لِي فَيَشُقُّ عَلَيَّ ذَلِكَ ، وَإِنِّي لَمُجِيبُكَ فِي الَّذِي قُلْتَ ، إِنَّ سَبْكَ عَلَيَّ^(۲) : أَنْقَضَ فِي حَسَبِهِ؟

وازا اولویت او بر حکومت بر خود و دیگران نزد خدا و مردم نیک و اوقف بودی ، و کورکورانه مردم را به سوی خود کشانده و خون خلق بسیاری را با خدعه و کید و ظاهر سازی ریختی ، کار کسی کردی که اعتقاد به معاد نداشته و از عقاب ترس ندارد ، پس چون اجل تو برسد جایگاهت بدترین مکان خواهد شد ، و علی^(علیه السلام) منتهی به بهترین جایگاه خواهد شد ، و خداوند در کمینگاه تو می باشد .

و اینها ای معاویه همه برای تو بود ، و آنچه از عیوب و بدیهایت امساک نموده و صرف نظر کردم [کراه از طولانی شدن بحث بود] و گرنه همه را می گفتم .

و اما تو ای عمرو بن عثمان ، به جهت حماقتت درخور آن نیستی که تتبع این امور را بکنی ، و تنها تو مانند پشه ای هستی که به درخت خرما می گفت : خود را نگاه دار که می خواهم از تو فرود آیم! و درخت خرما در جواب گفت : من اصلاً متوجه نشستنت نشدم ، پس چگونه برخاستنت بر من گران باشد؟! و بخدا سوگند که مرا گمان آن نبود که تو را قوت حسن معادات با من باشد که بر من سخت و گران باشد ، ولی الحال جواب آن یاوه سرانیهایت را خواهم داد : سب و دشنام تو به علی^(علیه السلام) آیا از سر نقص در حساب او است؟

أَوْ تَبَاعُدِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَوْ بِسُوءِ بَلَاءٍ فِي الْإِسْلَامِ؟ أَوْ بِجَوْرِ فِي حُكْمٍ؟ أَوْ رَغْبَةٍ فِي الدُّنْيَا؟ فَإِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً مِنْهَا فَقَدْ كَذَبْتَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنْ لَكُمْ فِينَا تِسْعَةَ عَشَرَ دِمًا يَقْتُلُ مُشْرِكِي بَنِي أُمَيَّةَ يَبْدُرُ، فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَتَلَهُمْ، وَلَعَمْرِي لَيُقْتَلُنَّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ تِسْعَةَ عَشَرَ وَثَلَاثَةَ بَعْدَ تِسْعَةِ عَشَرَ ثُمَّ يُقْتَلُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ وَتِسْعَةَ عَشَرَ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ سِوَى مَا قُتِلَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِذَا بَلَغَ وَلَدُ الْوَزْغِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا، أَخَذُوا مَالَ اللَّهِ يَبْتَنُهُمْ دُولًا، وَعِبَادَهُ خَوْلًا، وَكِتَابَهُ دَخَلًا، فَإِذَا بَلَغُوا ثَلَاثِمِائَةَ وَعَشَرَ حَقَّتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ وَهُمْ، فَإِذَا بَلَغُوا أَرْبَعِمِائَةَ وَخَمْسَةَ وَسَبْعِينَ كَانَ هَلَاكُهُمْ أَشْرَعَ مِنْ لَوْكَ تَمْرَقًا. فَأَقْبَلَ الْحَكَمُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ وَهُمْ

یا دوری اش از رسول خدا؟ یا بدی در اسلام از او ظاهر شده؟ یا در حکمی پیداد کرده؟ یا تمایلی بدنیای نموده؟ که اگر هر کدام آنها را بگویی دروغ بافته‌ای

و اما اینکه گفתי: «ما دعوی نوزده خون از بزرگان بنی اُمیّه از کشته شدگان جنگ بدر بر شما بنی عبدالمطلب داریم» همه آنها را خدا و رسول او به قتل رساندند، و بجان خودم سوگند که از بنی هاشم نوزده نفر، و سه نفر پس از این تعداد کشته شدند، و از بنو اُمیّه نوزده و نوزده نفر در یک مقام و موطن کشته شدند غیر از آنچه از ایشان در جاهای دیگر کشته شدند که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند.

روزی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ [کنایه وار] فرمود: هرگاه تعداد بچه‌های وَزْغ^(۱) به سی مرد برسد، بیت المال را میان خود دست بدست کرده بغارت برند، و آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنان را برده خویش سازند، و کتاب و دین خدا را به تباهی و فساد کشند، و چون تعدادشان به سیصد و ده نفر رسد لعن و نفرین بر او و آنها واجب شود، و چون به چهارصد و هفتاد و پنج رسند هلاک و نابودی‌اشان سریعتر از جویدن خرمایی است. پس در اینحال حکم ابن ابی العاص در حالیکه أصحاب در این مطلب

۱- وَزْغ: کسی است که دنبال شر و فساد بوده و بسیار ترسو و زودل باشد. (قاموس)

فِي ذَلِكَ الذِّكْرِ وَالْكَلامِ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : اخْفِضُوا أَصْوَاتَكُمْ فَإِنَّ الْوَزْغَ يَسْمَعُ !!
وَذَلِكَ حِينَ رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ يَمْلِكُ بَعْدَهُ مِنْهُمْ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ - يَعْنِي فِي الْمَنَامِ -
فَسَاءَ ذَلِكَ وَشَقَّ عَلَيْهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ : «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً
لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» ، يَعْنِي : بَنِي أُمَيَّةَ ، وَأَنْزَلَ أَيْضاً : «لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ
أَلْفِ شَهْرٍ» فَأَشْهَدَ لَكُمْ ، وَأَشْهَدُ عَلَيْكُمْ ، مَا سُلْطَانُكُمْ بَعْدَ قَتْلِ عَلِيٍّ إِلَّا أَلْفُ شَهْرٍ الَّتِي أَجَّلَهَا
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ .

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ، السَّانِيءُ اللَّعِينُ الْأَبْتَرُ ، فَإِنَّمَا أَنْتَ كَلْبٌ ، أَوَّلُ أَمْرِكَ إِنْ
أَمَكَ بَيْعَتُهُ ، وَإِنَّكَ وَلِدْتَ عَلَى فِرَاشٍ مُشْتَرَكٍ ، فَتَحَاكَمْتَ فِيكَ رِجَالُ قُرَيْشٍ مِنْهُمْ : أَبُو سُفْيَانُ
ابْنُ الْحَرْبِ ، وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمَغِيرَةِ ، وَعُثْمَانُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَالنَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ ، وَالْعَاصُ
ابْنُ وائِلٍ ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّكَ ابْنُهُ ، فَعَلَبَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ قُرَيْشٍ الْأُمَمُ حَسَباً ،

و کلام حضرت بودند نزدیک آن جمع شد که رسول خدا به یاران خود فرمود آهسته سخن
گویند که وزغ می شنود!!

و این زمانی بود که رسول خدا ﷺ تمام آنان و کسانی که پس از وی متصدی
حکومت خواهند شد را در خواب دید ، و این اوقاتش را تلخ و کار را بر وی سخت نمود ،
در اینجا بود که خداوند این آیه را فرستاد که : «وَأَن خَوَّابِي رَأَى كَبَهِ تَوْفُودِيْمَ وَأَن
دِرْخْتِ نَفَرِيْنِ شَدَّ دِرْ قُرْآنِ رَأَى جِزْ بَرَأَى آزْمَيشِ مَرْدَمِ نَكْرَدِيْمِ - إِسْرَاءُ : ۶۰» ، و مراد از
دِرْخْتِ مَلْعُونَةُ : بنو اُمَيَّة است ، و نیز فرمود : «شَبَّ قَدَرٍ بَهْتَرِ از هَزَارِ مَاهِ اسْتِ - قَدَرُ : ۳» ،
پس من بر له و عَلَيِّهِ شَمَا گواهی می دهم که حکومت و سلطنت شما پس از شهادت
حضرت عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَزْ هِمَانِ هَزَارِ مَاهِي نخواهد بود که خداوند در کتاب خود مقرر
فرموده است .

و اما تو ای عمرو پسر عاص ، ای بدگوی لعین ابتر (بی دنباله) ، تو فقط به سگ مانی ،
ابتدای کار تو با مادرت که بدکاره بود شروع شد ، و تو بر فراشی مشترک تولد یافتی ،
و درباره ولایت و سرپرستی تو مردانی از قریش ادعا نمودند بنامهای : ابوسفیان بن حرب ،
ولید بن مغیره ، و عثمان بن حارث ، و نضر بن حارث بن کلدۀ ، و عاص بن وائل ، و هر کدامشان
تو را فرزند خود می دانست ، و دست آخر بدرت کسی شد که در حَسَبِ از همه پست تر ،

وَأَخْبَيْتُهُمْ مَنْصَباً وَأَعْظَمْتُهُمْ بُغْيَةً، ثُمَّ قُلْتَ خَطِيباً وَقُلْتَ: أَنَا شَانِيءٌ مُحَمَّدٍ، وَقَالَ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ: إِنَّ مُحَمَّدًا رَجُلٌ أَبْتَرُ لَا وَلَدَ لَهُ، فَلَوْ قَدْ مَاتَ انْقَطَعَ ذِكْرُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّ شَانِيئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» وَكَانَتْ أُمَّكَ تَمْسِي إِلَى عَبْدِ قَيْسٍ تَطْلُبُ الْبُغْيَةَ، تَأْتِيهِمْ فِي دُورِهِمْ وَفِي رِحَالِهِمْ وَيَطُونُ أَوْدِيَّتَهُمْ ثُمَّ كُنْتَ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ يَشْهَدُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مِنْ عَدُوٍّ أَشَدَّهُمْ لَهُ عَدَاوَةً، وَأَشَدَّهُمْ لَهُ تَكْذِيباً، ثُمَّ كُنْتَ فِي أَصْحَابِ السِّفِينَةِ: الَّذِينَ أَتَوْا النَّجَاشِيَّ وَالْمُهَاجِرَ الْخَارِجَ إِلَى الْحَبَشَةِ فِي الْإِسَاطَةِ بِدَمِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَسَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ إِلَى النَّجَاشِيِّ، فَحَاقَ الْمَكْرُ السَّبِيءُ بِكَ، وَجُعِلَ جَذُّكَ الْأَسْفَلَ، وَأَبْطِلَ أُمْنِيَّتُكَ، وَخِيبَ سَعْيُكَ، وَأُكْذِبَ أَخْذُوثُكَ، «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا».

وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي عُثْمَانَ، فَأَنْتَ يَا قَلِيلَ الْحَيَاءِ وَالْدِّينِ، أَهْبَيْتَ عَلَيْهِ نَاراً، ثُمَّ هَرَبْتَ إِلَى فَلَسْطِينَ تَتَرَبَّصُ بِهِ الدَّوَائِرُ، فَلَمَّا أَتَاكَ خَبَرُ قَتْلِهِ حَبَسْتَ نَفْسَكَ عَلَى مُعَاوِيَةَ، فَبِعْتَهُ دِينَكَ يَا خَبِيثٌ بِدُنْيَا غَيْرِكَ.

و در منصب از همه خبیث تر و خلاصه بدکاره ترینشان بود، سپس تو برای سخنرانی برخاسته و گفتی: من بدگوی محمد هستم، و بددست عاص گفتم: محمد مردی بی دنباله است و پسری ندارد، که اگر ببرد نسلش منقطع خواهد شد، در اینجا خداوند آیه «همانا دشمن تو، همو دنبال بریده است - کوتر: ۳» را نازل فرمود، و این در حالی بود که مادرت هنوز نزد عبدقیس رفته و خواهان فسادکاری بود و در جایجای آنجا خودفروشی می کرد، و تو ای عمرو در تمام مکانهایی که رسول خدا ﷺ حضور داشت از بدترین دشمنان و تکذیب کنندگان او بودی، سپس تو از افراد کشتی شدی که برای کشتن جعفر بن - ابی طالب و سایر مهاجرین رهسپار دیار حبشه و نزد نجاشی رفت، و در نهایت مکر زشت و فکر بدکاری گریبان خودت را گرفت و نقشه ات جواب عکس داد، و امیدت به نابودی گرایید، و تلاشت به شکست انجامید، و نقشه ات بر آب شد، «و خداوند ندای کافران را پست گردانید و ندای خدا (دعوت اسلام) را مقام بلند داد - توبه: ۴۰».

و اما گفتارت درباره عثمان: ای بی حیای بی دین! تو خود در خانه اش آتش انداختی، سپس به فلسطین گریخته در انتظار عاقبت فتنه بودی و بمحض شنیدن خبر قتل عثمان خود را تماماً در اختیار معاویه قرار دادی، و دین خود را ای خبیث به دنیای دیگری فروختی،

وَلَسْنَا نَلُومُكَ عَلَى بُغْضِنَا، وَلَا نُعَابِيكَ عَلَى حُبِّنا، وَأَنْتَ عَدُوٌّ لِبَنِي هَاشِمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
وَالْإِسْلَامِ. وَقَدْ هَجَوْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعِينَ بَيْتاً مِنْ شِعْرِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
«اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَحْسِنُ الشَّعْرَ، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَهُ، فَأَلْعَنَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ بِكُلِّ بَيْتٍ أَلْفَ
لَعْنَةٍ»، ثُمَّ أَنْتَ يَا عَمْرُو الْمُؤَيَّرُ دُنْيَا غَيْرِكَ عَلَى دِينِكَ؛ أَهْدَيْتَ إِلَى النَّجَاشِيِّ الْهُدَايَا، وَرَحَلْتَ
إِلَيْهِ رَحْلَتَكَ الثَّانِيَةَ، وَلَمْ تَنْهَكَ الْأُولَى عَنِ الثَّانِيَةِ، كُلُّ ذَلِكَ تَرْجِعُ مَغْلُولاً حَسِيراً، تُرِيدُ
بِذَلِكَ هَلَكَ جَعْفَرٍ [بْنِ أَبِي طَالِبٍ] وَأَصْحَابِهِ، فَلَمَّا أَخْطَأَكَ مَا رَجَوْتَ وَأَمَلْتَ، أَحَلَّتْ عَلَى
صَاحِبِكَ عُمَارَةَ بَنِ الْوَلِيدِ.

وَأَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدَ بَنِ عَقْبَةَ! فَوَاللَّهِ مَا أَلُومُكَ أَنْ تُبْغِضَ عَلِيّاً وَقَدْ جَلَدَكَ فِي الْخَمْرِ ثَمَانِينَ جَلْدَةً،
وَقَتَلَ أَبَاكَ صَبْراً بِيَدِهِ يَوْمَ بَدْرٍ، أَمْ كَيْفَ تَسُبُّهُ وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ مُؤْمِناً فِي عَشْرِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ.

و ما قصد ملامت تو بر بغض خود را ندانسته و بر حب خود سرزنش نمی کنیم، زیرا از زمان
جاهلیت و اسلام پیوسته دشمن ما بنی هاشم بوده ای، تو همان هستی که رسول خدا ﷺ را
با هفتاد بیت شعر هجو کردی، و آنحضرت بدرگاه خداوند عرضه داشت: «خداوند! من
شعر بنکویی نمی دادم، و سزاوار هم نیست که شعر گویم، خداوند! در برابر هر بیت شعری
که عمرو عاص گفته هزار بار او را لعن فرما!». سپس تو ای عمرو ای کسی که دنیای
دیگری را بر دین خود برگزیدی، هدایای بسیار نزد نجاشی روانه ساخته و برای بار دوم
قصد او نمودی، و شکست سفر اول تو را مانع از سفر دوم نشد، و در تمام این دو سفر خائب
و خاسر و آزرده بازگشتی، تو قصد کشتن جعفر و اصحابش را داشتی، و هنگامیکه امید
و آرزویت تو را به خطا انداخت، بسوی صاحب عماره بن ولید مراجعت نمودی.

و اما تو ای ولید بن عقبه! بخدا سوگند من تو را بر بغض علی سرزنش نمی کنم چرا که او
بر تو حد شرب خمر جاری نموده و هشتاد تازیانه زد^(۱)، و بدرت را در روز بدر پس از اسارت
گردن زد، و چگونه او را دشنام می دهی که خدا در ده آیه از قرآن او را مؤمن خوانده است،

۱ - البته مشهور چهل تازیانه است، و شاید بقولی تازیانه را دوتایی نموده و هر ضربه را

وَسَمَّاكَ فَاسِقًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»، وَقَوْلُهُ: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»، وَمَا أَنْتَ وَذِكْرُ قُرَيْشٍ؟! وَإِنَّمَا أَنْتَ ابْنُ عَلِيجٍ مِنْ أَهْلِ صَقُورِيَّةَ اسْمُهُ: ذُكْوَانُ. وَأَمَّا زَعْمُكَ أَنَّا قَتَلْنَا عُمَانَ فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَاعَ طَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعَائِشَةُ، أَنْ يَقُولُوا ذَلِكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ تَقُولُهُ أَنْتَ؟ وَلَوْ سَأَلْتَ أُمَّكَ مِنْ أَبِيكَ إِذْ تَرَكَتَ ذُكْوَانَ قَالَتْ لَكَ بِعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعِيْطٍ، اكَتَسَتْ بِذَلِكَ عِنْدَ نَفْسِهَا سَنَاءً وَرَفْعَةً، مَعَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَلِأَيِّكَ وَلِأُمَّكَ مِنَ الْعَارِ وَالْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ. ثُمَّ أَنْتَ يَا وَلِيدُ - وَاللَّهِ - أَكْبَرُ فِي الْمِيلَادِ مِنْ نَدَّعَى لَهُ، فَكَيْفَ تَسُبُّ عَلِيًّا وَلَوْ اشْتَغَلْتَ بِنَفْسِكَ لِنُتِبْتَ نَسَبَكَ إِلَى أَبِيكَ لَا إِلَى مَنْ تُدَّعَى لَهُ، وَلَقَدْ قَالَتْ لَكَ أُمُّكَ:

و تو را فاسق نام برده، و آن همین آیه شریفه: «آیا کسی که مؤمن است همچون فاسق (کسی که از فرمان خدای بیرون رفته) است؟ هرگز برابر نیستند - سجده: ۱۸» و آیه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسق (بیرون شده از فرمان خدای) به شما خبری آورد نیک بررسی کنید تا مبادا نادانسته به مردمی آسیب بزنید، و آنگاه بر آنچه کردید پشیمان گردید - حجرات: ۶» می باشد، تو را چه به ذکر و یاد قریش؟! و جز این نیست که تو پسر مردی از کفار عجم از شهر صَقُورِیَّة (از نواحی اردن در شام نزدیک طبریه) به نام ذُکْوَان هستی.

و اما پندارت که ما عثمان را کشته ایم بخدا قسم که طلحه و زبیر و عائشه توان آن نداشتند که این تهمت بر علی بن ابی طالب علیه السلام زنند تا چه رسد به تو؟! و متنی من این است که تو از مادرت درباره پدر خود پرسش کنی آنگاه که ذُکْوَان (همسرش) را ترک گفت و تو را ملصق به عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعِيْطٍ کرد، و بدینکار جامه برتری و رفعتی بر تن نمود، همراه با آنچه خداوند برای تو و پدر و مادرت از عار و خواری در دنیا و آخرت مهیا ساخته، و خداوند ستمکار به بندگان نیست.

سپس ای ولید - بخدا - تو از نظر سن بزرگتر از کسی هستی که پدر خود می خوانی، با این رسوائی چگونه لب به سب و دشنام علی علیه السلام می گشایی؟! پس بهتر است تو مشغول اثبات نَسَبِ خود به پدرت باشی نه آنکه ادعا می کنی، و مادرت به تو گفته است:

«یا بُنِیَّ اَبُوکَ وَاللهِ الْاَلَمُ وَاَخْبْتُ مِنْ عُقْبَةٍ!»

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عُتْبَةَ بْنَ أَبِي سُفْیَانَ، فَوَاللهِ مَا أَنْتَ بِحَصِیفٍ فَأَجَابُكَ، وَلَا عَاقِلٍ فَأَعَايَبُكَ
وَمَا عِنْدَكَ خَيْرٌ يُرْجَى وَلَا شَرٌّ يُخْشَى، وَمَا كُنْتُ وَلَوْ سَبَّيْتُ عَلِيًّا لِأَعِيرَ بِهِ عَلَيْكَ، لِأَنَّكَ
عِنْدِي لَسْتُ بِكَفُوٍ لِعَبْدِ عَبْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَرُدَّ عَلَيْكَ وَأَعَايَبُكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ
وَلِأَبِيكَ وَأُمِّكَ وَأَخِيكَ لِبَالِغُ صَادٍ، فَأَنْتَ ذُرِّيَّةُ آبَائِكَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ:
«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ - إِلَى قَوْلِهِ: مِنْ جُوعٍ.

وَأَمَّا وَعِيدُكَ إِثْنَايَ بِقَتْلِي، فَهَلَا قَتَلْتُ الَّذِي وَجَدْتُهُ عَلَى فِرَاشِكَ مَعَ حَلِيلَتِكَ، وَقَدْ
غَلَبْتُكَ عَلَى فَرْجِهَا وَشَرَكَكَ فِي وَلَدِهَا حَتَّى اَلْصَقَ بِكَ وَلَدًا لَيْسَ لَكَ، وَيَلَّا لَكَ!، لَوْ شَغَلْتُ
نَفْسَكَ بِطَلَبِ ثَارِكَ مِنْهُ كُنْتُ جَدِيرًا، وَبِذَلِكَ حَرِيًّا، إِذْ تُسَوِّمُنِي الْقَتْلَ وَتُوْعِدُنِي بِهِ.

«ای فرزندم پدر واقعی تو لستم تر و خبیث تر از عقبه است»!

وَأَمَّا تُوَايَ عُتْبَةَ بْنَ أَبِي سُفْیَانَ، بِخُذَّ سَوْگُندَ که تو کسی نیستی که در حساب و شمار
آئی تا من متوجه جواب تو گردم، و عاقل به رأی درست نیستی تا به تو خطاب و عتاب
کنم، نه خیری داری که بدان امیدوار بود و نه دارای شری هستی که از آن ترسید، و من
هرچند که علی علیه السلام را دشنام و سب گویی حاضر به سرزنش و توبیخت نیستم، زیرا تو
نزد من همتا با برده علی هم نیستی تا پاسخ یاوه هایت را گویم، بلکه خداوند در کمینگاه
تو و پدر و مادر و برادرت می باشد، و تو از نسل افرادی هستی که خداوند در قرآن
اینگونه و صفشان فرموده که: «کوشنده اند - در این جهان - و رنج کشیده - در آن جهان -
* در آتشی سخت سوزنده در آیند * از چشمه ای بسیار گرم آبشان دهند * آنها را هیچ
خوردنی نیست مگر خار درشت تلخ (که هیچ چارپایی نمی خورد) * که نه فربه می کند
و نه از گرسنگی سودی دهد (گرسنگی را از میان نمی برد) - غاشیه: ۶ تا ۷».

وَأَمَّا تَهْدِيدِي که به قتل من کردی، چرا کمر به قتل آنکه در فراش تو با حلیله ات
خسبید نمی بندی؟! و حال آنکه او شریک غالب تو در فرج او و شریک در فرزند تو شد
تا آنجا که فرزندی که از تو نیست را به تو جسداند، وای بر تو! اگر نفس خود را در گرفتن
این حق از او وادار نمایی شایسته تر است و در خور، تا مرا تهدید به قتل و وعید نمایی!

وَلَا أَلُوْمَكَ أَنْ تَسُبَّ عَلِيًّا وَقَدْ قَتَلَ أَخَاكَ مُبَارَزَةً، وَاشْتَرَكَ هُوَ وَحَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي قَتْلِ جَدِّكَ حَتَّى أَصْلَاهُمَا اللَّهُ عَلَى أَيْدِيهِمَا نَارَ جَهَنَّمَ وَأَذَاقَهُمَا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، وَنُفِيَ عَمَّكَ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَأَمَّا رَجَائِي الْخِلَافَةَ، فَلَعَنَ اللَّهُ إِنْ رَجَوْتُهَا فَإِنَّ لِي فِيهَا مَلْتَمِسًا، وَمَا أَنْتَ بِنَظِيرِ أَخِيكَ وَلَا بِخَلِيفَةِ أَبِيكَ، لِأَنَّ أَخَاكَ أَكْثَرُ تَمَرُّدًا عَلَى اللَّهِ، وَأَشَدُّ طَلَبًا لِإِهْرَاقِهِ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ، وَطَلَبَ مَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، يُخَادِعُ النَّاسَ وَيَمَكُرُهُمْ، وَيَمَكُرُ اللَّهَ، وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّ عَلِيًّا كَانَ شَرُّ قُرَيْشٍ لِقُرَيْشٍ» فَوَاللَّهِ مَا حَقَّرَ مَرْحُومًا وَلَا قَتَلَ مَظْلُومًا. وَأَمَّا أَنْتَ يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، فَإِنَّكَ لَهْ عَدُوٌّ، وَلِكِتَابِهِ نَابِدٌ، وَلَنَيْبِهِ مُكَذِّبٌ، وَأَنْتَ الزَّانِي وَقَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ، وَشَهِدَ عَلَيْكَ الْعُدُولُ الْبَرَزَةُ الْأَتَقِيَاءُ، فَأَخْضَرِ رَجْمَكَ.

و من تو را در سب علی ملامت نمی کنم چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانده، و با شراکت عمویش حمزه جدت را کشید، و خداوند بدست ایندو آن دو نابکار را روانه آتش جهنم ساخته و طعم دردناک و سوزانش را بدیشان جشانده، و نیز عمویت بدستور رسول خدا ﷺ از شهر تبعید و اخراج شد.

و اما امید من به خلافت، پس بجان خود قسم اگر اینچنین باشد به آن سزاوار و شایسته ام، و تونه مانند برادرت می باشی و نه جانشین پدرت، زیرا برادرت بیشتر از همه از فرامین الهی تمرد و سرپیچی می کرد، و بیشتر سعی در ریختن خون مسلمین داشت، و طلب چیزی که شایستگی آنرا نداشت می کرد، مردم را می فریفت و خدعه می کرد، و با خدا به مکر رفتار می کرد و خداوند بهتر از هر کس مکر تواند کرد.

و اما اینکه گفתי: «پدرت بدترین فرد قُرَشی برای قبیله قریش بود» بخدا سوگند نه فرد مرحومی را حقیر ساخته و نه مظلومی را به قتل رساند.

و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا، و تارک قرآن، و تکذیب کننده رسول خدایی، تو مرتکب زنا شده و مستوجب حد رجم (سنگسار شدن) می باشی، و بر این گناهت افرادی عدول صالح پرهیزگار گواهی دادند، پس رجم تو به تأخیر افتاد،

وَدَفَعَ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ ، وَالصَّدَقُ بِالْأَغَالِيطِ ، وَذَلِكَ لِمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ، وَالْحِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ، وَلِْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَى ، وَأَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا ، اسْتِذْلَالاً مِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ ، وَأَنْتِهَا كَأَجْرُمَتِهِ وَقَدْ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « [يَا فَاطِمَةُ] أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » وَاللَّهُ مُصِيرُكَ إِلَى النَّارِ ، وَجَاعِلَ وَبَالَ مَا نَطَقْتَ بِهِ عَلَيْكَ ، فَيَايُ الثَّلَاثَةِ سَيِّتَ عَلِيًّا ، أَنْقَضَا فِي نَسَبِهِ ، أَمْ بَعْدَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَمْ سُوءَ بَلَاءٍ فِي الْإِسْلَامِ ، أَمْ جَوْرًا فِي حُكْمٍ ، أَمْ رَغْبَةً فِي الدُّنْيَا ؟ إِنْ قُلْتَ بِهَا فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَذَبَكَ النَّاسُ .

أَتَزْعُمُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ عُثْمَانَ مَظْلُومًا ؟ أَفَعَلِيٌّ وَاللَّهِ أَثَقِي وَأَنْتِ مِنْ لَانِيهِ فِي ذَلِكَ وَلَعَمْرِي إِنْ كَانَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَتَلَ عُثْمَانَ مَظْلُومًا فَأَوَّاهُ مَا أَنْتَ فِي ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ ،

وَحَقُّ بَهْ بَاطِلِ دَفْعِ ، وَرَاسْتِ بَهْ دُرُوعِ وَكَذِبِ رَدِّ شَدِّ ، وَابْنِ بَخَاطَرِ آنِ اسْتِ كِه خِداوند بَرَايَتِ عَذَابِی دَر دُنَاکِ مَهِيَّا فرموده است ، وَخَوَارِی دَر دُنْيَا ، وَرَسَوَايِی عَذَابِ آخِرَتِ بَدْتَر است ، وَتُو هَمَانِ هَسْتِی کِه فَاطِمَه دَخْتِ گرامی رَسُوْلِخِدا ﷺ را ضَرَبِه زَدِی تا آنجا کِه خُونِ آلودِ شُدِه وَفِرَزَنْدِ دَر تَشْکِشِ رَا سَقَطِ کَرْدِ ، اِیْسْکَارَتِ اَز سِرِ خَوَارِ سَاخْتَنِ رَسُوْلِخِدا وَمُخَالَفَتِ بَا اَمْرِ او ، وَهَتِکِ حَرَمَتِ او بُوَد ، حَالِ اِیْنِکِه رَسُوْلِخِدا بَه فَاطِمَه فرموده بُوَد : « تُو بَانَوِی زَنانِ بَهْسْتِی هَسْتِی » ، وَخِداوند خُودِ تُو را رَهِی آتَشِ نَمُودِه ، وَوَبَالَ آنچِه بَر زَبانِ جَارِی سَاخْتِ مَتَوَجَّهْ خُودَتِ خِوَاهَدِ سَاخْتِ ، پَسِ بَه کِدَامِیکِ اَز اِیْنِ سِهْ چِیزِ (۱) عَلِیَّ رَا سَبِّ وَدَشْنَامِ دادِی ! آیا نَقْصِ دَر نَسَبِ او بُوَد ، یا دُورِی اش اَز رَسُوْلِخِدا ، یا بَدِی دَر اِسلامِ اَز او ظاهِرِ شُدِه ؟ یا دَر حَکْمِی مَر تَکَبُّبِ بیدادِی شُدِه ؟ یا تَمایلی بَدنِیا نَمُودِه ؟ اِگَر بَگویی بَه یَکی اَز اِیْنِها : دُرُوعِ گُفْتِه ای وَهْمِه تَکْذِیْبِیْتِ کُنْدِ .

آیا می پنداری کِه عَلِیٌّ عُثْمَانَ را مَظْلُومانِه کُشْتِه ؟ بَلْکِه او بَا تَقْوَا تَر و پَا کُتَر اَز مَلامَتِگَر خُودِ دَر اِیْنِ اِثْهامِ اسْتِ ، وَبِجَانِ خُودِ اِگَر عَلِیٌّ عُثْمَانَ را مَظْلُومانِه کُشْتِه بُوَد ، بِخِدا تُو کاره ای نَبُودِی ،

۱ - ظاهراً صحیح «بِه کِدَامِیکِ اَز اِیْنِ پَنجِ چِیزِ» باشد ، یا مِوَارِدِی اَز اِنْها را مِشْتَرِکِ

کُنیم ، مِثْلاً سِهْ مِوَرْدِ آخِرِ را مِشْتَرِکِ بَدانیم ، یا دُوتایِ اَوَّلِ و دُوتایِ آخِرِ را یَکی بَدانیم ، یا اِیْنِکِه

بَگوییْم : اِنْحَضَرْتَ پَسِ اَز ذِکْرِ سِهْ تَایِ اَوَّلِ ، دُو اَمْرِ دِیْگَرِ را مِگُوشِزْدِ فرموده باشد . (از بحار)

فَمَا نَصَرْتَهُ حَيًّا وَلَا تَعَصَّبْتَ لَهُ مَيِّتًا، وَمَا زَالَتِ الطَّائِفُ دَارَكَ تَتَّبِعُ الْبَغَايَا، وَتُخَيِّي أُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَتُثْمِتُ الْإِسْلَامَ، حَتَّى كَانَ فِي الْأُمْسِ مَا كَانَ.

وَأَمَّا اعْتِرَاضُكَ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي أُمَيَّةَ فَهُوَ ادِّعَاؤُكَ^(۱) إِلَى مُعَاوِيَةَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي شَأْنِ الْإِمَارَةِ وَقَوْلُ أَصْحَابِكَ فِي الْمَلِكِ الَّذِي مَلَكَتُمُوهُ، فَقَدْ مَلَكَ فِرْعَوْنُ مِصْرَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَمُوسَى وَهَارُونَ نَبِيَّانِ مُرْسَلَانِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَلْقِيَانِ مَا يَلْقِيَانِ [مِنْ الْأَذَى] وَهُوَ مَلِكُ اللَّهِ يُعْطِيهِ الْبَرَّ وَالْفَاجِرَ، وَقَالَ اللَّهُ: «وَإِنْ أَذْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»، وَقَالَ: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا».

زیرانه او را در زمان حیاتش یاری نمودی و نه در مرگش تعصب بخرج دادی، و پیوسته خانه و مأوای تو همان طائف است که در آن دنبال هرزگی و فساد می‌گردی، و امر جاهلیت را احیاء می‌کنی، و اسلام را می‌میرانی، تا اینکه دیروز آنچه باید رخ بدهد داد^(۲).

وَأَمَّا اعْتِرَاضُكَ فِي مَوْرَدِ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي أُمَيَّةَ إِنَّ تَتَّبِعُ ادِّعَايَ تُو وَمُعَاوِيَةَ اسْتَ (يَا: اَيْنَ دَعَا وَدَرخواست تُو بَه مُعَاوِيَةَ اسْتَ).

وَأَمَّا سَخْنَتُ دِرْبَارَةَ حُكُومَتِ وَسَخْنَتُ بَارَانَتِ دِرْ بَارَةَ مُلْكِي كَه بَجَنَگِ آوَرْدَه‌ايد، هَمَانَا فِرْعَوْنُ جِهَارْصَدِ سَالِ حُكُومَتِ مِصْرَ رَا تَصَاحِبِ نَمُودَ وَمُوسَى وَهَارُونَ دُو نَبِيَّ مَرْسَلِي بُوْدَنْدَ كَه أَنْجَه بَايَدِ اَذِيَّتِ وَآزَارِ دِيدَنْدَ وَآن هَمَانِ مُلْكِ خُدَايِي اسْتَ كَه بَه نِيكُوكَارِ وَفَاجِرِ عَطَا مِي فَرْمَايَدَ، وَخُدَاوَنْدِ خُودِ فَرْمُودَه: «وَنُمِي دَانِمُ شَايِدِ اَيْنِ شَمَا رَا آزَمُونِي بَاشَدِ وَبِرْخُورْدَارِي تَا هَسْكَامِي - اَنْبِيَاءَ: ۱۱۱»، وَنَبِيَّزِ فَرْمُودَه: «وَجُونِ بِخَوَاهِيْمُ مَرْدَمِ شَهْرِي رَا هَلَاكِ كَنِيْمُ، كَامِرَانَانِ اَنْجَا رَا فَرْمَايِيْمُ تَا دَرِ اَنْجَا نَا فَرْمَانِي وَگَنَاهِ كَنْنَدَ، اَنْگَاهِ اَنِ گُفْتَارِ بَرِ مَرْدَمِ اَنِ سَزَا شُودَ، پَسِ اَنِ رَا بَه سَخْتِي نَابُودِ كَنِيْمُ - اِسْرَاءَ: ۱۶».

۱ - يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ «إِلَى» بِه مَعْنَى «مَعَ» أَي لَا يَدْعِي هَذَا إِلَّا أَنْتَ وَمُعَاوِيَةَ، وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ عَلَى التَّضْمِينِ، أَي دَاعِيًا أَوْ مُنْتَسِبًا إِلَى مُعَاوِيَةَ، وَلَا يَبْعَدُ أَنْ يَكُونَ أَصْلُهُ «دَعَاؤُكَ» فَرِيدَتِ الْهَمْزَةُ مِنَ النَّسَاجِ. (الْبَحَارُ)

۲ - یعنی در گذشته این گروه شهادت به زناى تو دادند ولى از روى ملاحظه از جارى ساختن حدِّ بر تو چشم پوشى نمودند.

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَضَّ نِيَابَهُ وَهُوَ يَقُولُ : «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» هُمْ وَاللَّهُ يَا مُعَاوِيَةُ : أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ هَؤُلَاءِ وَشِيعَتُكَ ، «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» ، هُمْ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ وَشِيعَتُهُ .

ثُمَّ خَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ذُقْ وَبَالَ مَا كَسَبْتَ يَدَاكَ وَمَا جَنَيْتَ ، وَمَا قَدْ أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَلَهُمْ مِنَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ فِي الْآخِرَةِ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِأَصْحَابِهِ : وَأَنْتُمْ قَذَوْقُوا وَبَالَ مَا جَنَيْتُمْ .

فَقَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ : وَاللَّهِ مَا ذُقْنَا إِلَّا كَمَا ذُقْتَ ، وَلَا اجْتَرَأُ إِلَّا عَلَيْكَ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنْكُمْ لَنْ تَنْتَقِصُوا مِنَ الرَّجُلِ فَهَلَّا أَطَعْتُمُونِي أَوَّلَ مَرَّةٍ وَأَنْتَصَرْتُمْ مِنَ الرَّجُلِ إِذْ فَضَحَكُمْ ، وَاللَّهِ مَا قَامَ حَتَّى أَظْلَمَ عَلَيَّ السَّيِّئُ ، وَهَمَسْتُ أَنْ

سپس امام حسن علیہ السلام برخاسته و خاک لباس خود تکانده و گفت : «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلیدند - نور : ۲۶» بخدا قسم ای معاویه این گروه تو و یاران و پیروانت می باشند ، «وزنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک برای زنان پاک اند : اینان از آنچه درباره اشان می گویند پاک و بیزارند ، ایشان راست آمرزش و روزی بزرگوارانه - نور : ۲۶» و این گروه علی بن ابی طالب علیہ السلام و اصحاب و شیعیان او می باشند . سپس درحالی که خارج می شد فرمود : وبال عملی که مرتکب آن شدی بچش ، و آنچه خداوند برای تو و ایشان مهیا فرموده خواری دنیا و عذاب دردناک آخرت است . معاویه با شنیدن این کلام رو ب یاران خود کرده و گفت : شما بچشید و بال جنایتی که مرتکب شدید .

ولید بن عُقبه گفت : بخدا ما نچشیدیم جز آنچه تو چشیدی ، و جز بر تو جرأت نکرد . معاویه گفت : مگر به شما نگفتم از پس او بر نخواهید آمد ، اگر همان یار نخست حرف مرا گوش کرده بودید او بر شما پیروز و کامیاب نشده و رسوا نمی شدید ، بخدا او از این مکان بر نخواست مگر اینکه تمام این خانه را بر سر من تاریک نمود ، و من تمام تلاشم را کردم

أَسْطَوْ بِهِ فَلَيْسَ فِيكُمْ خَيْرُ الْيَوْمِ وَلَا بَعْدَ الْيَوْمِ
 قَالَ : وَسَمِعَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ عَمَّا لَقِيَ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ الْمَذْكُورُونَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ فِي الْبَيْتِ فَسَأَلَهُمْ : مَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنِ الْحَسَنِ وَزَعَلِهِ؟
 قَالُوا : قَدْ كَانَ كَذَلِكَ . فَقَالَ لَهُمْ مَرْوَانُ : أَفَلَا احْضَرْتُمُونِي ذَلِكَ ، فَوَاللَّهِ لَا أُسَبِّهُهُ وَلَا أُسَبِّحُ أَبَاهُ
 وَأَهْلَ الْبَيْتِ سَبًّا تَتَغَنَّى بِهِ الْإِمَاءُ وَالْعَبِيدُ!!

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ وَالْقَوْمُ : لَمْ يَفُتِكَ شَيْءٌ وَهُمْ يَعْلَمُونَ مِنْ مَرْوَانَ بِذَوِّ لِسَانٍ وَفُحْشٍ .
 فَقَالَ مَرْوَانُ : فَأَرْسِلْ إِلَيْهِ يَا مُعَاوِيَةُ ، فَأَرْسَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا يُرِيدُ هَذَا الطَّاعِيَةُ مِنِّي؟ وَاللَّهِ لَئِنْ أَعَادَ
 الْكَلَامَ لَا أُقِرَّنَ مَسَامِعُهُ مَا يَبْتَغِي عَلَيْهِ عَارُهُ وَشَارُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

که این حال بر او وارد شود ولی نشد، پس از امروز دیگر خبری در میان شما بنی امیه نخواهد ماند!!

راوی گوید: خبر این افتضاح که از امام حسن علیه السلام بر سر معاویه و یارانش آمد بگوش مروان بن حکم رسید پس نزد ایشان رسیده و پرسید: این چه کدورت ورنجشی است که از حسن به شما رسیده؟ گفتند: همینطور است! مروان گفت: باید او را اینجا حاضر کنید که بخدا او و پدر و تمام اهل بیتش را آنچنان سب و دشنام گویم که تمام غلامان و کنیزان قریش به غنا و سرود افتند!

پس معاویه و همه آنان گفتند: فرصتی از تو فوت نشده - چون ایشان از بدزبانی و ناسزاگویی مروان نیک باخبر بودند -

مروان گفت: پس ای معاویه بدنبال او فرست، او دگر بار فرستاده‌ای نزد امام حسن علیه السلام گسیل داشته و او را فراخواند.

وقتی فرستاده نزد آنحضرت رسید او را گفت: این فرد طاعی از من چه می‌خواهد؟ که بخدا سوگند اگر باز همان گفتار را گویند گوششان را تا روز قیامت پر از عار و رسوایی و بدنامی کنم!

فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أَنْ جَاءَهُمْ وَجَدَهُمْ بِالْمَجْلِسِ عَلَى حَالَتِهِمُ الَّتِي تَرَكَهُمْ فِيهَا ،
غَيْرُ أَنْ مَرْوَانَ قَدْ حَضَرَ مَعَهُمْ فِي هَذَا الْوَقْتِ ، فَسَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى جَلَسَ عَلَى السَّرِيرِ
مَعَ مُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ .

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمُعَاوِيَةَ : لِمَ أُرْسِلْتَ إِلَيَّ ؟

قَالَ : لَسْتُ أَنَا أُرْسِلْتُ إِلَيْكَ وَلَكِنَّ مَرْوَانَ الَّذِي أُرْسَلَ إِلَيْكَ .

فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ : أَنْتَ يَا حَسَنُ السَّبَابُ لِرِجَالِ قُرَيْشٍ ؟

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَمَا الَّذِي أَرَدْتُ ؟

فَقَالَ مَرْوَانُ : وَاللَّهِ لَا أُسَبِّحُكَ وَأَبَاكَ وَأَهْلَ بَيْتِكَ سَبًّا تَتَعَنَّى بِهِ الْإِمَاءُ وَالْعَبِيدُ .

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَمَّا أَنْتَ يَا مَرْوَانُ فَلَسْتُ أَنَا سَبِّحُكَ وَلَا سَبِّبُ أَبَاكَ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ

عَزَّ وَجَلَّ لَعَنَكَ وَلَعَنَ أَبَاكَ وَأَهْلَ بَيْتِكَ ، وَفَرَّدَ بَيْنَكَ ، وَمَا خَرَجَ مِنْ صُلْبِ أَبِيكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ،

باری آنحضرت به مجلس حاضر شد و تمامی آنانرا به همان حالتی که ترکشان گفته بود
یافت ، جز آنکه مروان به جمعشان پیوسته بود . مجلس پیش رفته و بر سریر (تخت) کنار
معاویه و عمرو عاص جلوس فرمود .

سپس آن امام همام به معاویه فرمود : برای چه بدنبال من فرستادی ؟

گفت : من کاری ندارم ، این مروان بود که دنبالشما فرستاد .

مروان به آنحضرت گفت : ای حسن این تو بودی که مردان قریش را سب و دشنام

گفتی ؟

فرمود : چه قصدی داری ؟

گفت : بخدا سوگند تو و پدر و تمام اهل بیت را آنچنان سب و دشنام گویم که تمام

غلامان و کنیزان قریش به غنا و سرود افتند !

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود : اما تو ای مروان من نه تو و نه پدرت را سب

گویم ، بلکه خود خدا تو و پدرت را و همه اهل بیت و نسل و ذریه و اولادی که از صلب

پدرت تا روز قیامت متولد شوند را بر زبان رسولش محمد صلی الله علیه و آله مشمول لعن

عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ

وَاللَّهُ يَا مَرْوَانُ لَا تُشْكِرُ أَنْتَ وَلَا أَحَدٌ مِمَّنْ حَضَرَ؛ هَذِهِ اللَّعْنَةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ
وَلِأَيِّبِكَ مِنْ قَبْلِكَ،

وَمَا زَادَكَ اللَّهُ يَا مَرْوَانُ بِمَا خَوَّفَكَ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا، وَصَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ.
يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
كَبِيرًا»، وَأَنْتَ يَا مَرْوَانُ وَذُرِّيَّتُكَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
فَوَيْلٌ مُعَاوِيَةَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى نَمِ الْحَسَنِ ﷺ وَقَالَ:
يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا كُنْتَ فَحَاشَا!!

فَنَفَضَ الْحَسَنُ ﷺ تَوْبَهُ، وَقَامَ وَخَرَجَ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ عَنِ الْمَجْلِسِ بِغَيْظٍ وَحُزْنٍ،
وَسَوَادِ الْوُجُوهِ.



خود ساخته است.

بخدا ای مروان نه تو و نه هیچکدام از این حضار منکر این نیست که این لعنت از
جانب رسول خدا ﷺ ویزه تو بوده و هست، و افسوس که نتیجه عکس داد و نه تنها
موجب خوف تو نشد بر طغیان کبیر تو نیز افزود، و خدا و رسول راست گفتند، خداوند
در قرآن فرموده: «و آن درخت نفرین شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم نکردیم
و می ترسانیمشان، ولی آنان را جز سرکشی بزرگ نمی افزاید - اسراء: ۶۰»، ای مروان تو
ونسبت - بنا بگفته خود پیامبر - همان شجره ملعونه در قرآن هستی
با شنیدن این مطلب معاویه از جا جسته و دست بر دهان مبارک آنحضرت نهاده
و گفت:

ای ابامحمد، تو اهل ناسزا نبوده و نیستی!

پس آنحضرت برخاست و پس از تکاندن جامه خارج شد، سپس یک یک آن
جماعت با غیظ و حزن و رخساری سیاه پراکنده شدند.



«مُفَاخَرَةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

- علی معاویة و مروان بن الحکم و المغيرة بن شعبه و الوليد بن عتبة و عتبة بن ابي سفيان -
 ۱۵۱ - قیل: وَفَدَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَحَضَرَ بَحْلِسُهُ، وَإِذَا عِنْدَهُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ، فَفَخَّرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ، فَوَضَعُوا مِنْهُمْ، وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ سَاءَتْ الْحَسَنَ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَلَغَتْ مِنْهُ.

فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا شُعْبَةٌ مِنْ خَيْرِ الشُّعْبِ، آبَايَ أَكْرَمُ الْعَرَبِ، لَنَا الْفَخْرُ وَالنَّسَبُ، وَالشَّاهِدَةُ عِنْدَ الْحَسَبِ، مِنْ خَيْرِ شَجَرَةٍ أَنْبَتَتْ فُرُوعًا نَامِيَةً، وَأَمَّارًا زَاكِیَةً، وَأَبْدَانًا قَائِمَةً، فِيهَا أَصْلُ الْإِسْلَامِ، وَعِلْمُ النُّبُوَّةِ، فَعَلَوْنَا حِينَ سَمِعَ بِنَا الْفَخْرُ، وَاسْتَظَلَّنَا حِينَ امْتَنَعَ بِنَا الْعِزُّ، [وَنَحْنُ] بِجُحُورِ زَاخِرَةٍ لَا تَنْزِفُ، وَجِبَالِ شَائِعَةٍ لَا تُقَهَّرُ.

«قَضِيَّةُ مُفَاخَرَةِ وَمِبَاهَاتِ إِمَامِ حَسَنِ مَجْتَبَى عَلَيْهِ السَّلَامُ»

- بر معاویه و مروان و مغيرة بن شعبه و الوليد بن عتبة و عتبة بن ابي سفيان -
 ۱۵۱ - نقل است که روزی امام حسن علیه السلام بمجلس معاویه حاضر شد و نزد او همان جماعت حاضر بودند، پس هر کدام شروع به بالیدن و مباهات خود بر بنی هاشم نموده و مشغول ذکر معایب ایشان شد، و سخنانی گفت که موجب تکدر آنحضرت شد.
 پس آن امام همام لب به سخن گشوده و فرمود: ما از بهترین شعبه از شعبات عرب هستیم، پدران ما گرامی ترین مردم عرب بودند، و فخر و خوش نسی از آن ماست، و بخشنندگی و سخاوت در حساب برای ما است، ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های پربرکتی را رویانده، و میوه و ثمرات نیکویی را بیار نشانده، و تنه و بدنهایی برپا و استوار دارد! اصل اسلام و علم نبوت و اکرام و احترام ایزد منان در سلسله آباء و اجداد عظام ما است، در هنگامیکه فخر سربرافراشت ما را بر بالای سر داشت، و در وقتی که عزت و شرف از ما منع شد قد کشیده و بلند شدیم، (بلکه عز و شرف توسط ما به عزت و شرف رسید)، ما بزم دریاها و موج نقص ناپذیر! کوههای بلند پایه دست نیافتنی!

فَقَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ : مَدَحْتَ نَفْسَكَ ، وَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا حَسَنُ ؛ نَحْنُ وَاللَّهُ الْمُلُوكُ السَّادَةُ ، وَالْأَعِزَّةُ الْقَادَةُ ، لَا تَنْحَجِرُ فَلَيْسَ لَكَ عِزٌّ مِثْلَ عِزِّنَا ، وَلَا فَخْرٌ كَفَخْرِنَا ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ :

شَفِينَا أَنْفُسًا طَابَتْ وَقُورًا فَنَالَتْ عِزَّهَا فِيمَنْ يَلِينَا
وَأُبْنَا بِالْغَنِيمَةِ حِينَ أُبْنَا وَأُبْنَا بِالْمُلُوكِ مُقَرَّنِينَ
ثُمَّ تَكَلَّمَ مُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، فَقَالَ : نَصَحْتُ لِأَبِيكَ فَلَمْ يَقْبَلِ النَّصِيحَ ، وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ قَطْعِ
الْقَرَابَةِ لَكُنْتُ فِي جُمْلَةِ أَهْلِ الشَّامِ ، فَكَانَ يَعْلَمُ أَبُوكَ أَنِّي أُصْدِرُ الْوَارِدَ عَنْ مَنَاهِلِهَا ، بِزَعَارَةٍ
قَيْسٍ ، وَحِلْمٍ ثَقِيفٍ ، وَتَجَارِيهَا لِلْأُمُورِ عَلَى الْقَبَائِلِ .

فَتَكَلَّمَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا مَرْوَانُ! أَجُبْنَا ، وَخَوْرًا ، وَضَعْفًا ، وَعَجْزًا؟
أَتَزْعَمُ أَنِّي مَدَحْتُ نَفْسِي ، وَأَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، وَشَمَخْتُ بِأَنْفِي
وَأَنَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّمَا يَبْذُخُ وَيَتَكَبَّرُ - وَيُذَكِّرُ - مَنْ يُرِيدُ رَفْعَ نَفْسِهِ ،

مروان گفت: خود را ستائیده و مدح کردی، و در بینی خود انداختی، هیهات ای حسن! شما کجا و فخر و بزرگی ما کجا؟! بخدا که ما پادشاه و سید و عزیزترین بزرگان اهل جهانیم! ما مانع عز شما نیستیم ولی شما کجا و عزت و سربلندی ما، که هیچ فخر و مباحاتی به عزت و فخر ما نمی رسد! سپس این دو بیت را سرود که:

جانهای پاکیزه و محترمی را آرام کردیم و شفا دادیم که عزت آن به آیندگان رسید،
و با غنیمت بها رجوع کرد زمانیکه بازگشت، و با پادشاهان و ملوک: قرین ما شد.
سپس مغیره بن شعبه روی به امام کرده و گفت: من پدرت را نصیحت کردم ولی
نپذیرفت و اگر نبود کراهت قطع رحم من نیز به اهل شام پیوسته بودم، با اینکه پدرت
نیک می دانست من به تمام امور واقف و خبره ام؛ غوغای قبیله قیس و حلم ثقیف و بر تمام
حالات قبائل فردی مجرب بودم.

پس امام فرمود: ای مروان پنداری من از این کلام نااستوار تو ترسیده و به ضعف
و عجز افتاده ام؟ آیا مرا خودیستا می خوانی با اینکه من زاده رسول خدایم؟ و بخود بالیده ام
حال اینکه من آقای جوانان اهل بهشتم؟! بلکه تکبر و جاه فروشی - وای بر تو - از آن

وَيَتَبَجَّحُ مَنْ يُرِيدُ الْإِسْطِطَاعَةَ فَأَمَّا نَحْنُ فَأَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ ، وَمَعْدِنُ الْكَرَامَةِ ، وَمَوْضِعُ الْخَيْرَةِ ،
وَكَنْزُ الْإِيمَانِ ، وَرُوحُ الْإِسْلَامِ ، وَسَيْفُ الدِّينِ ، أَلَا تَصُمْتُ نَكَالَكَ أَمْكَ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيكَ بِأَهْوَانِي ،
وَأَسْمَكَ بِمِيسَمٍ تَسْتَعْنِي بِهِ عَنِ اسْمِكَ؟!

فَأَمَّا إِيَّاكَ بِالنَّهَابِ وَالْمُلُوكِ : أَفِي الْيَوْمِ الَّذِي وَلَّيْتَ فِيهِ مَهْرُومًا ، وَاتَّحَجَزْتَ مَذْغُورًا ،
فَكَانَتْ غَنِيمَتُكَ هَرِيمَتِكَ ، وَغَدْرُكَ بَطْلَحَةً حِينَ غَدَرْتَ بِهِ فَقَتَلْتَهُ ، قُبْحًا لَكَ مَا أَغْلَظَ جُلْدُهُ
وَجْهَكَ!!

فَنَكَسَ مَرْوَانَ رَأْسَهُ ، وَبَقِيَ الْمَغِيرَةُ مَبْهُوتًا .

فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا أَعُورَ تَقِيفِ ! مَا أَنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَفَاحِرَكَ ، أَجْهَلْتَنِي
يَا وَبَحَّكَ؟ ! وَأَنَا ابْنُ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ ، وَسَيِّدَةِ النِّسَاءِ ، غَدَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْلَمُ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى ، فَعَلَّمَنَا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ ، وَمُشْكَلَاتِ الْأَحْكَامِ ، لَنَا الْعِزَّةُ الْغُلَبَاءُ ، وَالْكَلِمَةُ الْعُلْيَاءُ

کسی است که قصد رفعت نفس خود را داشته باشد ، و لاف زنی کسی می کند که عاجز
و ناتوان است ، پس ما نیم اهل بیت رحمت و معدن کرامت و موضع و مکان برگزیدگان
و گنج و ذخیره ایمان و نیزه اسلام ، و شمشیر دین ! مادرت بمرگ تو گریان باد ! آیا ساکت
نمی شوی پیش از آنکه به تیر یلا سینهات را بشکافم و آنچنان داغت کنم که از هر اسم
و نشانی بی نیاز گردی؟!!

اما اینکه اشاره به مرجع و مآب خود به غارت و غنیمت حکومت نمودی آیا مراد
روزی بود که گریختی و از ترس با هیچکسی در نیفتادی و خود را از نظر همه خوار
ساختی؟! این را بدان که غنیمت تو در روز جنگ فرار است ، و خیانتی که به طلحه نموده
و او را بقتل رساندی ، رویت زشت باد ! چقدر بُررو و پوست سختی !

مروان با شنیدن این کلام سر پیش انداخته و مغیره مبهوت باقی ماند .

پس آن امام رو به مغیره نموده و فرمود : ای اعور تقیف ! تو را چه به قریش که با تو
مفاخره کنم ، مرا به جهل انداخته ای ای وای بر تو؟! و من فرزند برگزیده ترین کنیزان خدا
و بانوی زنانم ، رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ما را به علم الهی تغذیه فرموده ، و هو
تأویل قرآن ، و مشکلات احکام را بما آموخته ، عزت غالب ، و کلمه بلند پایه

وَالْفَخْرُ وَالسَّاءُ، وَأَنْتَ مِنْ قَوْمٍ لَمْ يَنْبُتْ لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ نَسَبٌ، وَلَا لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ، عَبْدُ أَبِي؛ مَا لَهُ وَالْإِفْتِخَارُ عِنْدَ مُصَادِمَةِ اللَّيُوثِ، وَبُجَاحِثَةِ الْأَقْرَانِ، نَحْنُ السَّادَةُ، وَنَحْنُ الْمَدَاوِيدُ الْقَادَةُ، نَحْمِي الذَّمَّارَ، وَنُثْنِي عَنْ سَاحَتِنَا الْعَارَ، وَأَنَا ابْنُ نَجِيَّاتِ الْأَبْكَارِ.

تُمَّ أَشْرَتْ زَعَمْتَ إِلَى خَيْرٍ وَصِيَّ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، وَكَانَ هُوَ يَعْجُزُكَ أَبْصَرُ، وَبِجَوْرِكَ أَعْلَمُ وَكَنتُ لِلرَّدِّ عَلَيْكَ مِنْهُ أَهْلًا لَوْ غَرَّكَ فِي صَدْرِكَ، وَبَدَّوْا الْعَذْرَ فِي عَيْتِكَ، هَيْهَاتَ لَمْ يَكُنْ لِيَسْخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضْدًا، وَزَعَمْتَ لَوْ أَنَّكَ كُنْتَ بِصَفَيْنَ بِزَعَارَةٍ قَيْسٍ، وَحِلْمٍ ثَقِيفٍ، بِمَاذَا تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ؟ أَيْعْجُزُكَ عِنْدَ الْمَقَامَاتِ، وَفِرَارِكَ عِنْدَ الْمَجَاحِشَاتِ؟

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ التَّقْتُ عَلَيْكَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْأَشَاجِعِ، لَعَلِمْتَ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُهُ مِنْكَ الْمَوَانِعُ، وَلَقَامَتْ عَلَيْكَ الْمِرْيَاتُ الْهَوَالِغُ.

وفخر و مزیت از آن ما است، و تو از قومی هستی که نه در جاهلیت نَسبی برایشان ثابت است و نه در اسلام نصیبی دارند، تو برده ای هستی فراری، تو را چه به مفاخرت با شیران کارزار و مجادله با دلیران روزگار؟ ما نایم آقا و سروران و صاحبان رایت و نشان علم و عرفان، ما نایم دور کنندگان عار از ساحت و اطراف خود، و منم فرزندی دوشیزه نجیب! سپس تو به زعم خود اشاره به بهترین اوصیاء که وصی بهترین انبیاء بوده نمودی، و او به عجز تو بیناتر و به جور و ظلم تو داناتر از همه اُمّت بود، و تنها در خور من است که بغض و حسدی که نسبت به آنجناب در سینه داری و خیانتی که در چشمانت ظاهر ساخته ای به خودت بازگردانم، هیهات! هرگز شایسته نیست که آنجناب گمراهان را به مددکاری بگیرد! و پنداشته ای که اگر تو در صفین با عصبیت قیس و حلم ثقیف بودی با آنحضرت زیادت می نمودی؛ مادرت به عزایت گریان باد چگونه؟! آیا به سابقه عجزت در کارزار و میادین جنگ؛ و فرار و گریختن هنگام نبرد!!

بخدا قسم اگر پیرامونت را شجاعان عرب بخاطر منع از امیرالمؤمنین بگیرند در همان حال دریابی که هیچ مانعی بر سر راه آنجناب نخواهد بود و در آخر همه شدیداً در عزایت زاری و صیحه کشند.

وَأَمَّا زِعَارَةُ قَيْسٍ : فَمَا أَنْتَ وَقَيْسًا؟ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدُ أَبِي قُتَيْبٍ تَقِيْفًا فَاحْتَلُّ لِنَفْسِكَ مِنْ غَيْرِهَا ، فَلَسْتَ مِنْ رَجَالِهَا ، أَنْتَ بِمُعَاجِزَةِ الشَّرِكِ وَمَوَالِجِ الزَّرَائِبِ أَعْرِفُ مِنْكَ بِالْحُرُوبِ . فَمَا الْحِلْمُ فَأَيُّ الْحِلْمِ عِنْدَ الْعَبِيدِ الْقُيُونِ؟ ثُمَّ تَمَنَّيْتَ لِقَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلِكَ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ : أَسَدُ بَاسِلٍ ، وَسَمٌّ قَاتِلٌ ، لَا تُقَاوِمُهُ إِلَّا بِالْإِسَةِ عِنْدَ الطُّغْنِ وَالْمُخَالَسَةِ ، فَكَيْفَ تَرُومُهُ الضُّبْعَانُ ، وَتُنَاوِلُهُ الْجِعْلَانُ ، بِمَشِيَّتِهَا الْقَهْقَرَى .

وَأَمَّا وَضَلَّتْكَ : فَتُكْوَرَةُ ، وَقَرَابَتُكَ فَتَجْهُولَةُ ، وَمَا رَجَمَكَ مِنْهُ إِلَّا كَسَبَاتِ الْمَاءِ مِنْ خَشْفَانِ الظُّبَاءِ . بَلْ أَنْتَ أَبْعَدُ مِنْهُ نَسَبًا .

فَوُتِبَ الْمَغِيرَةُ ، وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : اعْذِرْنَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ إِنْ تَجَاوَزْنَا بَعْدَ مَنَاطِقَةِ الْقُيُونِ ، وَمُفَاخَرَةِ الْعَبِيدِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : ارْجِعْ يَا مُغِيرَةُ ، فَهَؤُلَاءِ بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ ، لَا تُقَاوِمُهُمُ الصَّنَادِيدُ وَلَا تُفَاخِرُهُمُ الْمَذَاوِيدُ .

وَأَمَّا بَدَخْلَقٍ وَعَصَبِيَّتِ قَيْسٍ : تَوَرَّأَ بِأَقْبَسِ جِهَةِ كَارٍ؟! تَوْفَقُطُ بَرْدَةَ فَرَارِي هَسْتِي كِه خُود رَا بِه نَقِيفِ مَسُوبِ مِي دَارِي ، پس خود را به کسی دیگری ببند ، که تو از مردان اینان نیستی ، و توبه اسب داری و تیار آنها و گله داری آشناتری تا به جنگ!!

وَأَمَّا حِلْمٍ : بَرْدِگَانِ وَبِنْدِگَانِ رَا چِه بِه حِلْمِ؟! آنگاه آرزوی لقای امیرالمؤمنین را نمودی : پس آنجناب همچنان که میدانی : شیرین است دلیر ، و سَمِی است کُشنده ، شجاعان کارزار قادر به طعن و پیشی جستن از او نیستند ، تا چه رسد به قصد سوء کفتاران ، و دست یابی حشرات به اوبا حرکت عقبگردشان؟!

وَأَمَّا پیوندت ناشناخته و خویشاوندیت مجهول است ، و پیوند تو تنها مانند رابطه حیوانات دریایی است با بچه های آهوان ، بلکه از آنها در نسب دورتری! .

در این حال مغیره - در حالیکه امام حسن علیه السلام فرمود : بنوأمیه ما را معذور دارند که در گفتگو با بردگان و مفاخره بندگان از حد گذرانندیم - قصد یورش و حمله به او را داشت که معاویه گفت : بازگرد مغیره! که اینان فرزندان عبدمنافند ؛ دلیران عرب را تاب مقاومت در برابرشان نیست و هیچ گروهی توان مفاخرت با ایشان را ندارد .

ثُمَّ أَقْسَمَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسُّكُوتِ، فَسَكَتَ.

۱۵۲ - وَ رُوِيَ أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ: ابْعَثْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَرْنَهُ أَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ يَخْطُبُ النَّاسَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَحْضَرَ فَيَكُونَ ذَلِكَ مِمَّا تُعَيِّرُهُ بِهِ فِي كُلِّ مُحَقِلٍ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةَ فَأَصْعَدَهُ الْمِنْبَرَ، وَقَدْ جَمَعَ لَهُ النَّاسُ وَرُؤَسَاءُ أَهْلِ الشَّامِ، فَحَمِدَ اللَّهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَأَنَا الَّذِي يُعْرَفُ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ-
أَبِي طَالِبٍ، ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَوَّلِ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا، وَأُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَجَدِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ، أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ، أَنَا ابْنُ-
السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ.
فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، حَدَّثْنَا فِي نَعْتِ الرُّطَبِ - أَرَادَ بِذَلِكَ تَحْجِيلَهُ -

سپس امام حسن را قسم داد که هیچ نگوید، آنحضرت نیز سکوت اختیار فرمود.

۱۵۲ - نقل است که عمرو عاص به معاویه گفت: بدنبال حسن بفرست و به او

دستور بده به منبر رفته و سخنرانی کند، شاید درمانده شده و ما اینرا وسیله‌ای برای عیبجویی او قرار دهیم، معاویه نیز همان کرد، و جماعت بسیاری از مردم و سران اهل شام گرد آمدند، پس آنحضرت - که صلوات خدا بر او باد - پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! هر که مرا شناخت که من همانم که شناخته شده‌ام، و هر که مرا بجا نیاورد بداند که من حسن فرزند علی بن ابی طالب؛ پسر عموی رسول خدایم، همو که پیش از همه اسلام آورد، و مادرم فاطمه دخت گرامی پیامبر است، و پدر بزرگم رسول گرامی اسلام نبی رحمت ﷺ است، منم فرزند بشیر، منم فرزند نذیر، منم فرزند ماه منیر، منم فرزند کسی که مایه رحمت برای جهانیان مبعوث شد، منم فرزند کسی که به تمامی جن و انس مبعوث شد.

در اینجا معاویه برای خجل ساختن و انحراف سخن آنحضرت گفت: ای ابو محمد

خرمای تازه را برای ما تعریف کن.

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ: الرِّيحُ تَنْفَخُهُ، وَالْحَرُّ يَنْضِجُهُ، وَاللَّيْلُ يَبْرُدُهُ وَيُطَيِّبُهُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَجَعَ فِي كَلَامِهِ الْأَوَّلِ، فَقَالَ:

أَنَا ابْنُ مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ، أَنَا ابْنُ النَّفِيعِ الْمَطَاعِ، أَنَا ابْنُ أَوَّلِ مَنْ يَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ
التراب، أَنَا ابْنُ مَنْ يَفْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيُفْتَحُ لَهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ، وَأُحِلَّ لَهُ الْمُغَنَّمُ
وُنَصِرَ بِالرُّعْبِ مِنْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ.

فَأَكْثَرَ فِي هَذَا النَّوعِ مِنَ الْكَلَامِ، وَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَى مُعَاوِيَةَ، وَعَرَفَ
الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهُ مِنْ أَهْلِ السَّامِ وَغَيْرِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ.

فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: أَمَا إِنَّكَ يَا حَسَنُ قَدْ كُنْتَ تَرْجُو أَنْ تَكُونَ خَلِيفَةً، وَلَسْتَ هُنَاكَ!

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْخَلِيفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ، لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجَوْرِ، وَعَطَّلَ الشُّنَّ، وَاتَّخَذَ الدُّنْيَا أُمًّا وَأَبًا، وَلَكِنْ ذَلِكَ

امام حسن علیہ السلام فرمود: آری، خرم را با دنفخ و رشد دهد، و گرما پخته اش کند، و شب:

سرد و تاز و معطرش نماید.

سپس آنحضرت به ادامه سخن پرداخته و فرمود:

منم فرزند مستجاب الدعوه، من فرزند شافع فرمانروا، من فرزند کسی که نخست

فرد است که خاک از سر خود فرو ریزد (پیش از همه از قبر برخیزد)، منم فرزند کسی که

درب بهشت را می کوبد و آن باز می شود، منم فرزند کسی که فرشتگان همراه او جنگ

کردند، و غنیمت بر او مباح شد، و با ترس از مسیر یک ماه یاری شد.

پس آنحضرت در این کلام بسیار مذکور فرمود و پیوسته تا آنجا ادامه داد که دنیا بر

سر معاویه تیره و تار شد، و آنحضرت را همه و همه شناختند، سپس از منبر فرو آمد.

معاویه گفت: ای حسن تو امید به خلافت داشتی، ولی در خور آن نیستی!

امام حسن علیہ السلام فرمود: اما خلیفه: کسی است که مطابق سیره و روش رسول خدا

ﷺ عمل نموده و بر طاعت خداوند رفتار نماید، و خلیفه آن نیست که راه جور و پیداد را

پیش گرفته و سنن نبوی را تعطیل نموده و دنیا را پدر و مادر خود بداند، لکن آن

أَمْرُ مَلِكٍ أَصَابَ مُلْكًا فَتَمَتَّعَ بِهِ قَلِيلًا، وَكَانَ قَدِ انْقَطَعَ عَنْهُ، فَأَتَحَمَّ لَذَّتُهُ وَبَقِيَتْ عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ، وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنْ أَذْرِي نَعْلُهُ فِثْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»، وَأَوْمَأَ يَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ قَامَ فَأَنْصَرَفَ. فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرُو: وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا شَيْئًا حِينَ أَمَرْتَنِي بِمَا أَمَرْتَنِي، وَاللَّهِ مَا كَانَ يَرَى أَهْلُ الشَّامِ أَنَّ أَحَدًا يَمِثُلِي فِي حَسَبٍ وَلَا غَيْرِهِ، حَتَّى قَالَ الْحَسَنُ مَا قَالَ. قَالَ عَمْرُو: وَهَذَا شَيْءٌ لَا يُسْتَطَاعُ دَفْنُهُ، وَلَا تَغْيِيرُهُ، لِشُهْرَتِهِ فِي النَّاسِ، وَاتَّضَاحِهِ، فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ.

۱۵۳- وَرَوَى الشَّعْبِيُّ: أَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَقَامَ خَطِيبًا فَقَالَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَطَبَ وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَتْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ إِلَّا جُعِلَ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلَّا وَلَهُ عَدُوٌّ مِنَ الْمُجْرِمِينَ

کار حاکمی است که روزگار کمی به حکومت دست یابد، و بزودی آن تمتع از او منقطع و لذات آن رو به افول نهاده و تبعات و سختیهای آن گریبانش را بگیرد، و آن همچون این آیه قرآن است که: «وغمی دانم شاید این (واپس داشتن عذاب و نشتابیدن بدان) شما را آزمونی باشد و برخورداری تا هنگامی (مرگ یا عذاب) - انبیاء: ۱۱۱» - و با دست اشاره به معاویه فرمود -، سپس برخاسته و بازگشت.

در اینحال معاویه به عمرو گفت: بخدا وقتی که اراده اینکار را نمودی قصدی جز رسوایی و تنگ مرا نکرده بودی، بخدا تا پیش از این اهل شام هیچکس را در حسب و غیر آن در ردیف من نمی دانست، تا اینکه حسن این سخنان گفت!! عمرو گفت: محبوبیت حسن میان مردم امری است پرواضح و آشکار که توان دفن و تغییر آن نیست! پس معاویه خاموش ساکت شد.

۱۵۳- شَعْبِيُّ نَقَلَ نَمُوْدَهُ كَهْ: رَوْزِي مُعَاوِيَةَ وَارَدَ مَدِيْنَةَ شَدَّةٍ وَبَقَصْدِ اِيْرَادِ خُطْبَةٍ بِرَخَاسْتِهِ وَبِرِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ تَاخَتَ.

در اینجا امام به قصد سخنرانی قیام نمود و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: هیچ پیامبری مبعوث نشده جز آنکه وصی و جانشینی از اهل او مقرر گردیده، و هیچ پیامبری نیست جز اینکه او را دشمنی از میان بجرمان است،

وَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ، وَأَنْتَ ابْنُ صَخْرٍ، وَجَدُّكَ حَرْبٌ، وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأُمُّكَ هِنْدٌ وَأُمِّي فَاطِمَةُ، وَجَدَّتِي خَدِيجَةُ وَجَدَّتُكَ نَثِيلَةُ، فَلَعَنَ اللَّهُ الْأَمَنَةَ حَسَبًا، وَأَقْدَمَنَا كُفْرًا، وَأَحْمَلَنَا ذِكْرًا، وَأَشَدَّنَا نِفَاقًا، فَقَالَ عَامَّةُ أَهْلِ الْمَجْلِسِ: آمِينَ. فَتَرَلَّ مُعَاوِيَةُ فَقَطَعَ خُطْبَتَهُ.

۱۵۴ - وَرَوَى أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بِالْكُوفَةِ قِيلَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ مَرْتَفِعٌ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ، فَلَوْ أَمَرْتَهُ أَنْ يَقُومَ دُونَ مَقَامِكَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَتَذْكُرَهُ الْحِدَاثَةُ وَالْعَمَى فَيَسْقُطُ مِنْ أَنْفُسِ النَّاسِ، قَابِي عَلَيْهِمْ وَأَبُوا عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَأْمُرَهُ بِذَلِكَ، فَأَمَرَهُ، فَقَامَ دُونَ مَقَامِهِ فِي الْمُنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ، [أَيُّهَا النَّاسُ] فَإِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ مَا بَيْنَ كَذَا وَكَذَا لَتَجِدُوا رَجُلًا جَدُّهُ نَبِيٌّ لَمْ تَجِدُوهُ غَيْرِي وَغَيْرَ أَخِي، وَإِنَّا أَعْطَيْنَا صَفَّقَتَنَا هَذَا الطَّاعِيَةَ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَعْلَى الْمُنْبَرِ إِلَى مُعَاوِيَةَ

وپی شک علی بن ابی طالب وصی رسول خدا ﷺ پس از اوست، و من پسر علی، و تو (ای معاویه) فرزند صخری، وجد تو حرب است، وجد من رسول خدا است، و مادر من فاطمه است، و مادر بزرگ من خدیجه است و مادر بزرگ تو نثیله، پس خداوند بدترین ما را از نظر حسب؛ و قدیمترین را از نظر کفر، و بد سابقه ترین را و منافقترین را لعن کند! پس تمامی حضار یکپارچه گفتند: آمین! پس معاویه با دیدن این صحنه خطبه اش را قطع کرده و از منبر پائین آمد.

۱۵۴ - و نقل است وقتی معاویه به کوفه آمد بدو گفتند: حسن بن علی در نظر مردم بلند مرتبه است، اگر او را وادار کنی در پایین منبر خطبه بخواند در این عمل او دستخوش غم و ملال شده و در سخنرانی دچار عجز و ناتوانی گردیده و از دیدگان مردم خواهد افتاد، معاویه مخالفت کرد ولی سود نبخشید و ناچار پذیرفت، پس آنحضرت با همان شرائط شروع به خطبه نموده و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد؛ ای مردم اگر مسافتی در جستجوی کسی بگردید که جدش نبی باشد کسرا نیابید جز من و برادر من، ما صَفَّقَهُ^(۱) و قبول صلحمان را به این طاعیه - و با دست معاویه اشاره فرمود

وَهُوَ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُنْبَرِ - وَرَأَيْنَا حَقْنَ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَفْضَلَ مِنْ إِهْرَاقِهَا ،
وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ - وَأَشَارَ يَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ - .

فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ هَذَا؟

فَقَالَ : أَرَدْتُ بِهِ مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .

فَقَامَ مُعَاوِيَةُ فَخَطَبَ خُطْبَةً عَيْبَةً فَاجِسَةً ، فَثَلَبَ فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا ﷺ .

فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ - وَهُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ - : يَا ابْنَ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ! أَوَأَنْتَ

تَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا ﷺ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي ، وَمَنْ سَبَّنِي

فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ ، وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَلَهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ»؟

ثُمَّ انْحَدَرَ الْحَسَنُ ﷺ عَنِ الْمُنْبَرِ فَدَخَلَ دَارَهُ ، وَثُمَّ بَصَلَ [هُنَاكَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا] .

که بالای منبر در موضع رسول خدا نشسته بود کرد - دادیم ، و حفظ خون مسلمین را بر
ریختن آن تفضیل داده و برتر دانستیم ، و به اشاره به معاویه فرمود: خود ندانم شاید این
برای شما امتحانی باشد و بهره و نفعی در دنیا تا هنگام مرگ!

معاویه گفت: منظورت از این کلام چه بود؟!

فرمود: همانکه خداوند اراده فرموده .

پس معاویه برخاسته و خطبه‌ای سست و ضعیف و فاحشی ایراد نمود و در آن به
امیرالمؤمنین علی ﷺ دشنام داد!

آنگاه امام حسن علی ﷺ خطاب به معاویه - که بالای منبر بود - فرمود: ای پسر هند
جگرخوار! آیا همچون تویی به امیرالمؤمنین دشنام می‌دهد؟! حال اینکه رسول خدا ﷺ
فرموده: «هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده، و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام
داده، و هر که لب به سب خداوند گشاید او را تا ابد در جهنم مقیم ساخته و برایش عذابی
همیشگی خواهد بود» .

سپس آن امام از منبر پایین آمده و رهسپار خانه‌اش شد، و دیگر تا آخر عمر در آن
مسجد نماز نگذارد .

«احتجاجُ الحسنِ بنِ علیٍّ علیه السلام علی معاویة»

«فی إمامة من یستحقها ومن لا یستحقها بعد مضي النبی صلی الله علیه و آله»

وَقَدْ جَرَى قَبْلَ ذَلِكَ إِرَادُ كَثِيرٍ مِنَ الْحُجَجِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِمَا عَلَى مُعَاوِيَةَ، فِي الْإِمَامَةِ وَغَيْرِهَا بِمَحْضَرٍ مِنَ الْحَسَنِ عليه السلام وَالْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِمَا.

۱۵۵- رَوَى سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ لِي مُعَاوِيَةُ: مَا أَشَدَّ تَعْظِيمُكَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، مَا هُمَا بِخَيْرٍ مِنْكَ وَلَا أَبُوهُمَا بِخَيْرٍ مِنْ أَبِيكَ، وَلَوْلَا أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ لَقُلْتُ: مَا أُمُّكَ أَشْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ يَدُونِ مِنْهَا. قَالَ: فَغَضِبْتُ مِنْ مَقَالَتِهِ وَأَخَذَنِي مَا لَا أَمْلِكُ، فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَقَلِيلُ الْمَعْرِفَةِ بِهِمَا وَبِأَبِيهِمَا وَأُمَّهُمَا.



«احتجاج امام حسن عليه السلام با معاویه»

«در اینکه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی شایسته مقام امامت بود»

ویش از این مطالب بسیاری از احتجاج عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن عباس و غیر آن دو بر معاویه در باب امامت در حضور امام حسن و فضل بن عباس و غیر آن دو گذشت.

۱۵۵- سُلَیْمُ بْنُ قَیْسٍ از عبدالله بن جعفر روایت کرده که گفت: روزی معاویه مرا گفت: چقدر به حسن و حسین تعظیم و تکریم می کنی؟! نه آن دو از تو بهتر و نه پدرشان از پدر تو نیکوتر، و اگر نبود وجود فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتم: مادرش اسماء بنت عُمَیْس کمتر از فاطمه نیست!

عبدالله گوید: از این گفتار او به خشم آمده و نتوانستم جلوی خود را بگیرم و گفتم: براستی شناخت تو نسبت به حسن و حسین و پدر و مادرشان بسیار قلیل و اندک است،

بَلَىٰ وَاللَّهِ إِنَّهُمَا خَيْرٌ مِنِّي وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْ أَبِي ، وَأُمُّهُمَا خَيْرٌ مِنْ أُمِّي ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمَا وَفِي أَبِيهِمَا وَأَنَا غُلَامٌ فَحَفِظْتُهُ مِنْهُ وَوَعَيْتُهُ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ - وَلَيْسَ فِي الْمَجْلِسِ غَيْرُ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَأَخِيهِ الْفَضْلُ - : هَاتِ مَا سَمِعْتَ ؛ قَوْلَ اللَّهِ مَا أَنْتَ بِكَذَّابٍ ، فَقَالَ : إِنَّهُ أَعْظَمُ مِنِّي فِي نَفْسِكَ . قَالَ : وَإِنْ كَانَ أَعْظَمَ مِنْ أَحَدٍ وَحِرَاءَ ، فَإِنَّهُ مَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ [فَلَا أَبَالِي] !! أَمَا إِذَا قَتَلَ اللَّهُ طَائِفَتَكُمْ وَفَرَّقَ جَمْعَكُمْ وَصَارَ الْأَمْرُ فِي أَهْلِهِ وَمَعْدِنِهِ ، فَمَا يُبَالِي مَا قُلْتُمْ وَلَا يَضُرُّنَا مَا ادَّعَيْتُمْ .

قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَمَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَأَنْتَ يَا أَخِي أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» ، وَعَلَىٰ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الْبَيْتِ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَفِي الْبَيْتِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأُمُّ أَمِّنٍ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ

آری بخدا آندو بهتر از من و پدرشان بهتر از پدرم و مادرشان بهتر و نیکوتر از مادر من است ، من خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که درباره آندو و پدرشان مطالبی فرمود در حالیکه من پسری بودم با اینحال همه را حفظ داشتم و بخاطر سپرده‌ام .

معاویه گفت : آنچه شنیدی بگو - و در آن مجلس جز او و امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابن عباس و برادرش فضل کسی دیگری نبود - ، که بخدا قسم تو دروغگو نیستی ، عبدالله گفت : آنها بزرگتر از چیزی است که در دل داری .

معاویه گفت : هرچند بزرگتر از کوه أحد و حیراء باشد ، و تا وقتی که کسی از اهل شام اینجا نباشد در نظر من هیچ تفاوتی نمی‌کند !! و اکنون که خداوند سر کرده شما را کشته و جمع شما را پراکنده ساخته و حکومت به اهل و معدن آن رسیده دیگر اهمیتی به گفته‌های شما نداده و ادعایتان هیچ زبانی بمن نمی‌رساند .

عبدالله گفت : شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود : «من به تمام اهل ایمان به جان خودشان شایسته‌ترم ، پس هر که من از نفس خود بر او اولی و شایسته‌ترم پس تو ای برادرم بر او از خودش اولی و شایسته‌تری» ، و علی در خانه روی آنحضرت بود و حسن و حسین و عمر بن أم سلمه و أسامة بن زید ، و فاطمه علیها السلام و أمّ امین و أبو ذرّ و مقداد

وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ ، وَضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَضُدِهِ وَأَعَادَ مَا قَالَ فِيهِ ثَلَاثًا ، ثُمَّ نَصَّ بِالْإِمَامَةِ عَلَى الْأُمِّيَّةِ تَمَامَ الْاِثْنَيْنِ عَشَرَ عَلَيْهِمْ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ ﷺ :
 لِأُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ضَلَالَةٍ ، كُلُّهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ : عَشْرَةٌ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ ، وَرَجُلَانِ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَزُرُّ جَمِيعِ الْاِثْنَيْنِ عَشَرَ وَمَا أَضَلُّوا فِي أَعْنَاقِهِمَا ، ثُمَّ سَمَّاهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَمَّى الْعَشْرَةَ مَعَهُمَا .

قَالَ : فَسَمَّيْتُهُمْ لَنَا : قَالَ : فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ، وَصَاحِبُ السَّلِيلَةِ وَابْنُهُ مِنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَسَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ ، أَوَّلُهُمْ مَرْوَانُ .
 قَالَ مُعَاوِيَةُ : لَيْنَ كَانَ مَا قُلْتَ حَقًّا لَقَدْ هَلَكْتُ ، وَهَلَكَتِ الثَّلَاثَةُ قَبْلِي وَجَمِيعُ مَنْ تَوَلَّاهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَلَقَدْ هَلَكَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ غَيْرُكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَشِيعَتُكُمْ

وزبیر بن عوام نیز حضور داشتند، و آنحضرت دست مبارک خود را بر بازوی او زده و سه بار این کلام را تکرار فرمود : سپس نص و تصریح بی تمام امامان دوازده گانه نمود^(۱) .
 سپس فرمود : ائمت من دوازده خلیفه و حاکم خواهند داشت که جملگی گمراه و گمراه کننده اند ، ده تای ایشان از بنو اُمیّه و دو نفرشان از قریش است ، و بار گناه تمامی این ده نفر بر دوش همان دو نفر است ، سپس رسول خدا نام آن دو را برده و نام تک تک آن ده نفر را نیز گفت .

معاویه گفت : نامشان را بگو ، گفت : فلانی و فلانی ، و صاحب سلسله و فرزندش از آل ابی سفیان و هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص ، که اول آنان مروان است .
 معاویه گفت : اگر ماجرا اینگونه است که تو گفتی که من از هلاک شدگانم ، و نیز هر سه نفر قبل از من و تمام طرفدارانشان از این ائمت همه نابودند ، و با این سخن همه صحابه از مهاجر و انصار و تابعین جز شما اهل بیت و شیعیانتان هلاک و نابودند!!

۱ - صدر این حدیث شریف در کتاب کافی آمده و در آن نام مبارک تمام امامان معصوم از

حضرت امیر تا حضرت مهدی - صلوات الله علیهم اجمعین - ذکر شده است .

قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ: فَإِنَّ الَّذِي قُلْتُ: وَاللَّهِ حَقٌّ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
 قَالَ مُعَاوِيَةُ - لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَابْنِ عَبَّاسٍ -: مَا يَقُولُ ابْنُ جَعْفَرٍ؟
 قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ -: وَمُعَاوِيَةُ بِالْمَدِينَةِ أَوَّلَ سَنَةِ اجْتِمَاعِ عَلَيْهِ النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام -:
 أُرْسِلَ إِلَى الَّذِينَ سَمَى، فَأُرْسِلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسَامَةَ، فَشَهِدُوا جَمِيعاً أَنَّ الَّذِي قَالَ
 ابْنُ جَعْفَرٍ حَقٌّ، قَدْ سَمِعُوا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا سَمِعَهُ.
 ثُمَّ أَقْبَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَابْنِ عَبَّاسٍ وَالْفَضْلِ وَابْنِ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسَامَةَ.
 فَقَالَ: كُلُّكُمْ عَلَى مَا قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ.
 قَالَ مُعَاوِيَةُ: فَإِنَّكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَتَدْعُونَّ أَمْرًا، وَتَحْتَجُّونَ بِحُجَّةٍ قَوِيَّةٍ إِنْ كَانَتْ
 حَقًّا، وَإِنَّكُمْ لَتَضَيِّرُونَ عَلَى أَمْرِ وَتَشْتُرُونَهُ وَالنَّاسُ فِي غَفْلَةٍ وَعَمَى، وَلَئِنْ كَانَ مَا تَقُولُونَهُ
 حَقًّا لَقَدْ هَلَكَتِ الْأُمَّةُ، وَرَجَعَتْ عَنْ دِينِهَا، وَكَفَرَتْ بِرَبِّهَا، وَجَعَلَتْ نَبِيَّهَا، إِلَّا أَنْتُمْ أَهْلَ
 الْبَيْتِ وَمَنْ قَالَ بِقَوْلِكُمْ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ فِي النَّاسِ.

عبدالله گفت: بخدا آنکه گفتم حقی است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم.
 معاویه خطاب به حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس گفت: عبدالله چه می گوید؟!
 ابن عباس به معاویه - در حالیکه اولین سفر معاویه - پس از شهادت حضرت امیر -
 به مدینه بود گفت: افرادی که او نام برد حاضر کن، پس بدنبال عمر بن ام سلمه و اسامه
 فرستاد، پس همگی بر حقانیت عبدالله بن جعفر گواهی دادند که همانکه او شنیده اینان
 نیز از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده اند.

سپس معاویه روی به جانب حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و فضل و عمر
 و اسامه کرده و گفت: نظر شما نیز همان است که ابن جعفر گفت؟ همگی گفتند: آری.
 معاویه گفت: شما ای فرزندان عبدالمطلب دعوی کاری (حکومت) دارید، و در
 صورت حقیقت: احتجاج به حجّت قوی و محکمی می کنید، و شما همگی انتظار کاری را
 می کشید و آنرا مخفی می دارید و مردم همگی غافل و چشم بسته اند، و اگر آنچه گفتید
 راست باشد برآستی تمام امت هلاک و مرتد از دین و کافر به خدای و منکر پیامبرند جز شما
 اهل بیت و طرفدارانتان، و آنها در صد کم و قلیلی از مردمند.

فَأَقْبَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ : قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» ،
وَقَالَ : «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» .

وَمَا تَعْجَبُ مِنِّي يَا مُعَاوِيَةُ : اعْجَبْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ : إِنَّ السَّحَرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ :
«فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» ، قَامُوا بِمُوسَى وَصَدَّقُوهُ ، ثُمَّ سَارَ بِهِمْ وَمَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
فَأَقْطَعَهُمُ الْبَحْرُ ، وَأَرَاهُمُ الْعَجَائِبَ ، وَهُمْ مُصَدِّقُونَ بِمُوسَى وَبِالتَّوْرَةِ يُقْرُونَ لَهُ بِدِينِهِ ، ثُمَّ مَرُّوا
بِأَصْنَامٍ تُعْبَدُ فَقَالُوا : «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» ، وَعَكَّفُوا
عَلَى الْعِجْلِ جَمِيعًا غَيْرُ هَارُونَ فَقَالُوا : «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» وَقَالَ لَهُمْ مُوسَى بَعْدَ ذَلِكَ :
«ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمَقْدَسَةَ» فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِمْ مَا قَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ :
«رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» .

ابن عباس به معاویه گفت : خداوند می فرماید : «و تعداد خیلی از بندگانتان شکرگزارند -
سبأ : ۱۳» ، و نیز فرموده : «و تعداد آنها خیلی اندک است - ص : ۲۴» .

و ای معاویه چرا از من در شکفتی ، از بنی اسرائیل در عجب باش آنگاه که ساحران
به فرعون گفتند : «در حق ما هر چه توانی بکن - طه : ۷۲» ، پس همگی به موسی ایمان
آورده و تصدیقش کردند ، سپس با ایشان و تمام طرفداران خود از بنی اسرائیل براه افتاد تا
اینکه دریا راه را بر ایشان بست ، و در آنجا نیز عجایبی را به ایشان نمایاند ، و ایشان همگی
تصدیق کننده موسی و معترف به تورات و دین او بودند ، سپس با عبور از کنار بتانی که
عبادت می شدند گفتند : «ای موسی برای ما نیز خدایی همچون اینان قرار ده [موسی
گفت :] اینان مردمی جاهل پیشه اند - اعراف : ۱۳۸» ، سپس همگی جز جناب هارون
سرگرم گوساله پرستی شده و گفتند : «این خدای شما و خدای موسی است - طه : ۸۸» ،
پس از آن موسی علیه السلام بدیشان فرمود : «به زمین مقدس داخل شوید : مائده : ۲۱» ،
و جوابشان همان بود که حکایتش را خداوند در قرآن فرمود و موسی گفت : «خدایا من
جز بر خود و برادرم مالک و فرمانروا نیستم ، میان ما و این قوم فاسق نافرمان جدائی انداز -
مائده : ۲۵» .

لَمَّا اتَّبَعَ هَذِهِ الْأُمَّةَ رِجَالًا سَوْدُوهُمْ وَأَطَاعُوهُمْ، لَمْ سَوَّاقٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنَازِلُ قَرِيْبَةٍ مِنْهُ، وَأَصْهَارُ مُقَرَّرِينَ بِدِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَبِالْقُرْآنِ، حَمَلَهُمُ الْكِبَرُ وَالْحَسَدُ أَنْ خَالَفُوا إِمَامَهُمْ وَوَلِيَّهُمْ، بِأَعْجَبَ مِنْ قَوْمٍ صَاعُوا مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا ثُمَّ عَكَفُوا عَلَيْهِ يَعْْبُدُونَهُ، وَيَسْجُدُونَ لَهُ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى ذَلِكَ كُلُّهُمْ غَيْرُ هَارُونَ وَحَدَه، وَقَدْ بَقِيَ مَعَ صَاحِبِنَا الَّذِي هُوَ مِنْ نَبِيِّنَا بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ أَهْلِ بَيْتِهِ نَاسٌ: [مِنْهُمْ] سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ، ثُمَّ رَجَعَ الزُّبَيْرُ وَتَبَّتْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ مَعَ إِمَامِهِمْ حَتَّى لَقُوا اللَّهَ. وَتَعَجَّبُ يَا مُعَاوِيَةَ أَنْ سَمَى اللَّهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، وَقَدْ نَصَّ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «بَعْدِي خَمٌّ» وَفِي غَيْرِ مَوْطِنٍ، وَاحْتَجَّ بِهِمْ عَلَيْهِمْ وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِمْ، وَأَخْبَرَ أَنْ أَوَّلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِيهِمْ وَوَصِيُّهُ وَقَدْ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَيْشًا يَوْمَ مَوْتِهِ فَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِجَعْفَرٍ،

کار این امت نیز عجیب تر از کار بنی اسرائیل نیست، این امت مردانی را آقا و سید داشته و اطاعت نموده که دارای سوابق در خاندان و منزلت نیکو با رسول خدا ﷺ بودند و اصهار و قوم همسرانی بودند که به دین محمد و قرآن اعتراف داشتند، تا اینکه کبر و حسد اینان را واداشت تا مخالفت امام و ولی خود کنند، همانند قوم موسی که بحسمة گوساله ای را ساخته و اطرافش به عبادت پرداخته و سجده اش نمودند، و پنداشتند که ربّ العالمین است و همگی جز هارون مرتکب این عمل شدند.

و همچنین در قضایای پس از وفات رسول خدا جز رفیق ما (علی) از اهل بیتش که منزلتش نزد آنحضرت همچون هارون بود نزد موسی و گروه اندکی چون: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر - سپس زبیر بازگشت و این سه نفر با امامشان تا دم مرگ - ثابت ماندند. و تو ای معاویه آیا تعجب می کنی که خداوند نام تک تک انمه را برده باشد، با اینکه رسول خدا در غدیر خم به نام تمام آنان تصریح فرموده بود، و به آنان بر تمام امت احتجاج کرده امر به اطاعتشان نموده بود. و به ایشان گفته بود که اوّل ایشان علی بن ابی طالب است که او ولیّ تمام اهل ایمان از زن و مرد است، و اینکه او خلیفه و وصی او در میانشان می باشد، و رسول خدا در روز موته لشکری را روانه ساخته و فرمود: امیر شما جعفر است،

فَإِنْ هَلَكَ فَزَيْدٌ، فَإِنْ هَلَكَ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَقَتِلُوا جَمِيعاً، أَفَتَرَاهُ يَتْرُكُ الْأُمَّةَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ مِنَ الْخَلِيفَةِ بَعْدَهُ، لِيُخْتَارُوا هُمْ لِأَنْفُسِهِمُ الْخَلِيفَةَ، كَأَنَّ رَأْيَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَهْدَى لَهُمْ وَأَرْشَدُ مِنْ رَأْيِهِ وَاخْتِيَارِهِ؟ وَمَا رَكِبَ الْقَوْمُ مَا رَكِبُوا إِلَّا بَعْدَ مَا بَيَّنَّهُ، وَمَا تَرَكَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَمَى وَلَا سُبُهَةٍ.

فَأَمَّا مَا قَالَ الرَّهْطُ الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ تَظَاهَرُوا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَّبُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَزَعَمُوا أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: النَّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ فَقَدْ شَبَّهُوا عَلَى النَّاسِ بِشَهَادَتِهِمْ وَكُذِّبِهِمْ وَمَكْرِهِمْ.

قال معاوية: ما تقول يا حسن؟

قال: يا معاوية، قد سمعت ما قلت وما قال ابن عباس، العجب منك يا معاوية ومن قلة حيانك، ومن جرأتك على الله حين قلت: «قد قتل الله طاعيتكم»، وردد الأمر إلى معذرتك؟ فأنت يا معاوية معدن الخلافة دوننا؟ وتل لك يا معاوية وللثلاثة قبلك الذين

اگر شهید شد زید، و پس از او عبد الله بن رواحه است، پس همگی شهید شدند، با اینحال تو فکر می کنی رسول خدا ﷺ امت را بدون تعیین خلیفه ترک کرده، تا اینکه خودشان امیری انتخاب کنند، مانند آن است که رأی و نظر ایشان از رأی و اختیار رسول خدا بهتر و درست تر است؟! و امت مرتکب خطایی نشد جز آنکه قبلاً برای آنان تبیین شده بود، و رسول خدا ایشان را در کوری و شبهه رها نفرمود.

و اما آنچه آن گروه چهار نفره علیه امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار مخالفت نموده و با کذب بر رسول خدا ﷺ از قول آنحضرت گفتند که فرموده: خداوند قصد آنرا نداشته و ندارد که برای ما اهل بیت: نبوت و خلافت را جمع نماید. با این تهمت و افتراء و شهادت دروغ و مکارانه همه امت را به شبهه انداختند.

معاویه گفت: ای حسن تو چه می گویی؟

فرمود: ای معاویه، گفتگوی تو و ابن عباس را شنیدم، عجب از کمی حیا و جرأت تو بر خداوند آنگاه که گفתי: «خدا طاعیه شما را به قتل رسانده و امر را به معدن خود بازگرداند»، آیا با بودن ما چون تویی معدن خلافت است؟! عذاب بر تو و سه نفر پیش از تو

أَجْلَسُوكَ هَذَا الْجُلُوسَ ، وَسَمُّوا لَكَ هَذِهِ السُّنَّةَ ، لَأَقُولَنَّ كَلَاماً مَا أَنْتَ أَهْلُهُ ، وَلَكِنِّي أَقُولُ لِيَسْمَعَهُ بَنُو أَبِي هُوَلَاءِ حَوْلِي :

إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى أُمُورٍ كَثِيرَةٍ لَيْسَ بَيْنَهُمْ اخْتِلَافٌ فِيهَا ، وَلَا تَنَازُعٌ وَلَا فِرْقَةٌ ، عَلَى : شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَعَبْدُهُ ، وَالصَّلَاةِ الْخَمْسِ ، وَالزَّكَاةِ الْمَقْرُوضَةِ ، وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَحَجِّ الْبَيْتِ ، ثُمَّ أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُحْصَى وَلَا يَعُدُّهَا إِلَّا اللَّهُ ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى تَحْرِيمِ الزَّانَا [وَشُرْبِ الْخَمْرِ] ، وَالسَّرِقَةِ ، وَالْكَذِبِ ، وَالْقَطِيعَةِ ، وَالْحِيَانَةِ ، وَأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ لَا تُحْصَى وَلَا يَعُدُّهَا إِلَّا اللَّهُ .

وَاخْتَلَفُوا فِي سُنَنِ اقْتَتَلُوا فِيهَا وَصَارُوا فِرْقاً يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، وَهِيَ : «الْوِلَايَةُ» وَيَتَّبِعُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، أَيْهُمْ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِهَا ، إِلَّا فِرْقَةً تَتَّبِعُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَمَنْ أَخَذَ بِمَا عَلَيْهِ أَهْلُ الْقِبْلَةِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ ،

که بر این مسند تکیه زدند ، و این سنت زشت را برای تو به ارمغان گذاشتند ، اکنون سخنی را بر زبان رانم که تو در خور آن نیستی ، لکن برای این می گویم که فرزندان پدرم در این جمع آنرا بشنوند :

بی شک مردم در زمان رسول گرامی اسلام بر امور بسیار که خیر و رضای حضرت حق در آن بود شرکت نمودند بی آنکه میانشان هیچ اختلاف و تنازع و جدایی باشد ، یکی شهادت بر کلمه طیبه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ، و دیگر «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَبْدُهُ» و ادای غارهای پنجگانه ، و پرداخت زکات واجب ، و گرفتن روزه ماه رمضان ، و انجام حج خانه ، و امور بسیاری که در طاعت خداوند بود که شمارش آنها را فقط خدا می داند ، و اجماع کردند بر تحریم زنا و شرب خمر و سرقت و کذب و قطع رحم ، و خیانت و موارد بسیاری از معاصی خداوند که شمارش را جز خدا کسی نداند .

و بر سر اختلاف سنیهای جنگیدند و بگروههای مختلفی متفرق شدند که هر کدام دیگری را لعن و از دیگری تبری و بیزاری می جست - و آن کلمه «ولایت» بود و بر سر آن به جنگ برخاستند که : ما أَحَقُّ وَأَوْلَى بِه أَمْرٍ وَلَايَتٍ وَخِلَافَتِهِمْ - جز فرقه ای که تبعیت کتاب خدا و پیروی سنت پیامبر را نمود ، پس هر که مطابق رفتار اهل قبله - که اجماعی است - عمل کند

وَرَدَّ عِلْمَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ إِلَى اللَّهِ ، سَلِمَ وَنَجَا بِهِ مِنَ النَّارِ وَدَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَمَنْ وَفَّقَهُ اللَّهُ وَمَنْ عَلَيْهِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ بِأَنْ نُورَ قَلْبُهُ بِمَعْرِفَةِ وَلاَةِ الْأَمْرِ مِنْ أَمَنَتِهِمْ وَمَعْدِنِ الْعِلْمِ أَتَيْنَ هُوَ ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَعِيدٌ وَلَهُ وَلِيٌّ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعْلِمَ حَقًّا فَقَالَ فَعَنِمَ أَوْ سَكَتَ فَسَلِمَ» .

نَحْنُ نَقُولُ أَهْلَ الْبَيْتِ : إِنْ الْأَيْمَةُ مِنَّا ، وَإِنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِينَا ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنَا أَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، وَإِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَنَحْنُ أَهْلُهُ ، وَهُوَ عِنْدَنَا بِمَجْمُوعِ كُلِّهِ بِعَدَافِهِمْ ، وَإِنَّهُ لَا يَحْدُثُ شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَرُشُ الْخُدُشِ إِلَّا وَهُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَطٌّ عَلَى عِلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ .

وَزَعَمَ قَوْمٌ أَنَّهُمْ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا حَتَّى أَنْتَ يَا ابْنَ جَنْدٍ تَدْعِي ذَلِكَ وَتَزْعُمُ أَنْ عُمَرَ أَرْسَلَ إِلَى أَبِي

وموارد اختلافی را به خدا واگذارد جان سالم بدر برده واز آتش جهنم نجات یافته و بهشت رود ، و هر که را که خداوند توفیق داده مورد منت خود قرار دهد و حجت خود را بر او تمام سازد به آنکه دل آن بنده پسندیده خود را منور به نور معرفت ولایت امر از امامان دوازده گانه و معدن علم که آن در کدام مقر مستقر است گرداند پس آن بنده در نزد خداوند سعید و خوشبخت و از اولیای او به شمار خواهد رفت ، و حال آنکه خود پیامبر ﷺ فرموده : «رحمت حضرت حق بر آنکس باد که عالم به حق گردید و به دیگران گفت و غنیمت یافت ، یا خموش گشته و جان سالم بدر برد» .

نظر ما اهل بیت این است که : بی شک امامان از ما هستند ، و خلافت جز برای ما خانواده شایسته دیگری نیست ، و خداوند تبارک و تعالی بی هیچ شکی به تصریح در کتاب و سنت ما را اهل آن ساخته ، و علم نزد ما و فقط ما اهل آنیم ، و مجموع آن در نزد ما ثابت و عیان و درخشان است و آنچه بر ما ظاهر است چیزی بر آن تا روز قیامت حادث و زیادت نخواهد شد ، حتی دیه خراش که آن تنها نزد ما به املاء رسول خدا ﷺ و خط مبارک حضرت علی ﷺ محفوظ و مکتوب است .

و گروهی پنداشتند که اینان از ما به امر خلافت شایسته ترند ، حتی توای پسر هند نیز ادعای آنرا نمودی ، و پنداشتی که عمر بدنبال پدرم (علی علیه السلام) فرستاده

[وَقَالَ:] إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ الْقُرْآنَ فِي مُصْحَفٍ فَابْعَثْ إِلَيَّ بِمَا كُتِبَتْ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَأَتَاهُ فَقَالَ : تَضْرِبُ وَاللَّهِ عُنُقِي قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ . قَالَ : وَلِمَ قَالَ : لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ : «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» إِثْبَاطِي عَنِّي وَلَمْ يَعْنِكَ وَلَا أَصْحَابَكَ ، فَغَضِبَ عُمَرُ ثُمَّ قَالَ :

يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ، تَحْسَبُ أَنَّ أَحَدًا لَيْسَ عِنْدَهُ عِلْمٌ غَيْرُكَ ، مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا فَلْيَأْتِنِي بِهِ ، فَإِذَا جَاءَ رَجُلٌ يَقْرَأُ شَيْئًا مِنْهُ فَشَهِدْ آخِرَ كِتَابِهِ وَإِلَّا فَلَمْ يَكْتُبْهُ .

ثُمَّ قَالُوا : قَدْ ضَاعَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ ، بَلْ كَذَبُوا وَاللَّهِ بَلْ هُوَ بِمَجْمُوعٍ مَحْفُوظٍ عِنْدَ أَهْلِهِ .
ثُمَّ أَمَرَ عُمَرُ قُضَاتَهُ وَوُلاَتَهُ : اجْتَهِدُوا آراءَكُمْ وَأَقْضُوا بِمَا تَرَوْنَ أَنَّهُ الْحَقُّ ، فَلَا يَزَالُ هُوَ وَبَعْضُ وَلاَتِهِ قَدْ وَقَعُوا فِي عَظِيمَةٍ ، فَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا أَبِي لِيَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِهَا ، فَتَجْمَعَ الْقُضَاةُ عِنْدَ خَلِيفَتِهِمْ وَقَدْ حَكَمُوا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ بِقَضَايَا مُخْتَلِفَةٍ فَأَجَازَ لَهُمْ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُؤْتِهِ

وگفت : من قصد کتابت قرآن در مصحفی را دارم آنچه از مکتوبات قرآن نزد خود داری نزد من فرست ، او نیز آمده وگفت بخدا اگر چنین می‌کردم قبل از رسیدن آن بدستت گردن مرا می‌زدی ، عمر گفت : برای چه؟ حضرت گفت : زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید : «وَرَأْسُ خَانِ فِي عِلْمٍ» مراد خداوند من هستم نه تو واصحابت ، عمر غضبناک شده وگفت : ای پسر ابی طالب ، فکر می‌کنی هیچکس جز تو علمی ندارد؟ ، پس هرکه مقداری از قرائت قرآن می‌داند آنرا نزد من آرد ، بدین ترتیب هرکه مقداری از قرآن را در سینه داشت و یکنفر هم شهادت می‌داد آن آیه را مکتوب می‌داشت وگرنه نمی‌پذیرفت .

سپس شایع ساختند که مقدار زیادی از قرآن ضایع شد ؛ بخدا سوگند که دروغ گفتند ، تمامی قرآن در نزد اهل قرآن محفوظ است .

سپس عمر بن خطاب به قضات و والیان خود امر نمود که در نظرات خود اجتهاد کرده به آنچه حق است رأی وفتوا دهند ، از این به بعد بود که او ویرخی از والیانش در کار عظیم وخطیری وارد شدند ، و پدرم بود که برای اتمام حجّت در این راه از مشکلات عظیم نجاتشان می‌داد ، اما در بعضی امور قضات وولات نزد خلیفه حاضر شده و نظرات مختلف ابراز می‌داشتند و عمر بن خطاب نیز تجویز می‌کرد ، زیرا خداوند مستعال وی را

الْحِكْمَةَ وَفَضَلَ الْخِطَابِ ، وَزَعَمَ كُلُّ صِنْفٍ مِنْ مُحَالِفِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقِبْلَةِ أَنَّهُمْ مَعْدِنُ الْخِلَافَةِ وَالْعِلْمُ دُونَنَا ، فَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَجَحَدْنَا حَقًّا وَرَكِبَ رِقَابَنَا وَسَنَ لِلنَّاسِ عَلَيْنَا مَا يَحْتَجُّ بِهِ مِثْلَكَ ، وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ .

إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ : مُؤْمِنٌ يَعْرِفُ حَقًّا وَيَسْلَمُ لَنَا وَيَأْتُمُّ بِنَا ، فَذَلِكَ نَاجٍ مُحِبٌّ لِلَّهِ وَلِيِّ ، وَنَاصِبٌ لَنَا الْعَدَاوَةَ يَتَّبِعُ وَيَلْعَنُنَا ، وَيَسْتَحِلُّ دِمَاءَنَا وَيَجْحَدُ حَقًّا ، وَيَدِينُ اللَّهَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا ، فَهَذَا كَافِرٌ مُشْرِكٌ فَاسِقٌ ، وَإِنَّمَا كَفَرَ وَأَشْرَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ كَمَا يَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا يَغَيِّرُ عِلْمَهُ ، كَذَلِكَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ .

وَرَجُلٌ أَخَذَ بِمَا لَا يَخْتَلِفُ فِيهِ ، وَرَدَّ عِلْمَهُ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ ، مَعَ وَلَا يَتَّبِعُنَا وَلَا يَأْتُمُّ بِنَا وَلَا يُعَادِينَا وَلَا يَعْرِفُ حَقًّا ، فَتَحْنُ نَرْجُو أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ ، وَيُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، فَهَذَا مُسْلِمٌ ضَعِيفٌ .

علم حکمت وفضل الخطاب نداده ، وهر صنف از اصناف مخالف ما که از اهل قبله هم بودند می پنداشت که گروه او معدن خلافت و علم است نه ما اهل بیت پیامبر را ، پس ما نیز بر ظالمان و منکرین حقمان ، و آنانکه بر ما مستولی شدند و بر زیانمان برای ما سستی تراشیدند که مانند تویی بر آن احتجاج نماید از خداوند طلب یاری می کنیم ، و خداوند ما را کافی است و همو وکیل خوبی است .

هر آینه مردمان سه گروهند : اول مؤمنی که حق ما را شناخته و ما را به ولایت و امام مسلم دارد و آنرا به ما واگذارد ، پس او نجات یافته و محب خدا و ولی او است . دوم فردی ناصبی که دشمنی ما ظاهر و از ما تبرئ جسته و لعن ما نماید ، و ریختن خونمان را حلال و حق ما را انکار می کند ، و برائت از ما را جزء دینش می داند ، پس او کافر است و مشرک است و فاسق ، و بی شک او از جایی که نمی داند به کفر و شرک افتاده همچنانکه خداوند را از سر کین بدون علم سب و دشنام می دادند ، اینچنین فردی بدون علم مبتلا به شرک خدا شده است .

و دیگری مردی است که موارد اجماعی را پذیرفته ، و موارد مشکله را به خدا واگذار می کند ، اما با ولایت ما باشد ، و به ما نه اقتدا کند و نه دشمنی ، و از حق ما نیز بی خبر باشد ، پس برایش امید مغفرت و ورود به بهشت داریم و چنین فردی : مسلمان ضعیف است .

فَلَمَّا سَمِعَ مُعَاوِيَةُ أَمْرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ ، غَيَّرَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَابْنُ-
جَعْفَرٍ ، فَإِنَّهُ أَمَرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِأَلْفِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ .

«احتجاجه علیه السلام علی من أنکر علیہ مصلحة معاویة»

«ونسبه إلى التقصیر فی طلب حقه»

۱۵۶- عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ ، قَالَ : لَمَّا قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ
حِينَ اجْتَمَعَ مَعَ مُعَاوِيَةَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مُعَاوِيَةَ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرَ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا ، وَكَذَبَ مُعَاوِيَةُ
أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ ، فَأَقْبِسُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي
وَأَطَاعُونِي وَنَصَرُونِي ، لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَالْأَرْضَ بَرَكَتِهَا ، وَلَمَّا طَمَعَتْ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةُ ،
وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «مَا وَلَتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ

وقتی معاویه این کلام را شنید برای هر کدام از آنان یکصد هزار درهم مقرر کرد ، جز
حسن و حسین و ابن عباس ، که به هر کدامشان یک میلیون درهم پرداخت نمود .

«احتجاج امام حسن علیه السلام بر منکرین صلح با معاویه»

«که او را در طلب حق خود مقصر می پنداشتند»

۱۵۶- از سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ نقل است که گفت : روزی امام حسن علیه السلام در اجتماع مردم
ومعاویه بر منبر نشسته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود :

ای مردم ، معاویه پنداشته من او را شایسته خلافت می دانم و خود را نه! دروغ بافته ،
که من به تصریح قرآن و نص نبوی بر تمام مردم از خودشان شایسته ترم ، بخدا اگر مردم با
من بیعت نموده و اطاعت کرده و یاری ام می دادند آسمان و زمین ایشان را از باران و برکات
خود بهره مند می ساخت ، و تو ای معاویه هرگز در آن به طمع غمی افتادی ، و حال اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : «أُمَّتٌ كَارَ خُودَهَا بِمَرْدٍ وَ أَكْذَارَ نَكْرَدَ دِرْهَالِيكِهِ مِيَانِشَان دَانَا تَر

مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مِلَّةِ عَبْدَةِ الْعِجْلِ».

وَقَدْ تَرَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَاعْتَكَفُوا عَلَى الْعِجْلِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَارُونَ خَلِيفَةُ مُوسَى، وَقَدْ تَرَكَتِ الْأُمَّةُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبِيِّ؛ فَلَا نَبِيَّ بَعْدِي» وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ حَتَّى فَرَّ إِلَى الْغَارِ، وَلَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا مَا هَرَبَ مِنْهُمْ، وَلَوْ وَجَدْتُ أَنَا أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةَ.

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعَفُوهُ وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ، وَلَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا، وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَعَةِ حِينَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ أَنَا وَأَبِي فِي سَعَةِ مِنَ اللَّهِ حِينَ تَرَكْنَا الْأُمَّةَ وَبَايَعْتَ غَيْرَنَا وَلَمْ نَجِدْ أَعْوَانًا، وَإِنَّمَا هِيَ السُّنَنُ وَالْأَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

از او هست، جز آنکه پیوسته کارشان میل به پستی و زوال دارد تا آنکه به آئین گوساله پرستی افتند».

و بنی اسرائیل هارون را ترک گفته و به گوساله پرستی افتادند با اینکه می دانستند که هارون خلیفه موسی است، و این امت علی را ترک گفتند با اینکه خود شنیدند که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «تو در نزد من در منزلت همچون هارونی در نزد موسی؛ جز امر نبوت که پس از من دیگر پیامبری نیست»، و خود شخص رسول خدا از قوم خود به غار گریخت با اینکه ایشان را به خدا می خواند، و اگر دارای اعوان و انصاری بود که فرار نمی کرد، و من نیز اگر یار و یابوری داشتم هرگز با تو قرار داد صلح نمی بستم. و حال آنکه خداوند عمل هارون را در سکوت جایز شمرده وقتی او را خوار و زبون داشته و نزدیک بود او را بقتل رسانند، و او نیز هیچ یار و یابوری علیه ایشان نیافت، و خداوند رسول خود را در فرار از قوم مخیر نمود هنگامیکه هیچ یار و یابوری علیه ایشان نیافت، و همچنین است کار من و پدرم؛ هنگامیکه امت ما را تنها گذاشته و با دیگری بیعت نمودند و ما یار و یابوری نیافتیم از جانب خداوند جایز است، و هر آینه این سنت و مثالهایی است که موبه مو تکرار می شود.

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ لَوِ التَّمَسَّيْتُمْ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمْ تَجِدُوا رَجُلًا مِنْ وَلَدِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي .

۱۵۷ - وَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصِيِّ قَالَ : لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ قَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ عليه السلام :

وَيُحْكِمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ ، وَاللَّهِ لَلَّذِي عَمِلْتُ لِشِيعَتِي خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ ، وَمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ ، وَأَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَنَصٌّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ؟ قَالُوا : نَعَمْ .

قَالَ : أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ ، وَأَقَامَ الْجِدَارَ ، وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام إِذْ خَنَى عَلَيْهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ ، وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَصَوَابًا؟ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَاغِيَةٍ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ؟

ای مردم! اگر شما میان شرق و غرب عالم برادر جستجوی کسی زیر پا نهید که زاده رسول خدا باشد جز من و برادر من کسی را نخواهید یافت .

۱۵۷ - و به اسناد مذکور در متن نقل است که : وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد ، مردم بر آنحضرت وارد شده و برخی از سر ملامت بر بیعتی که با معاویه نموده مطالبی گفتند ، در این میان امام علیه السلام فرمود : وای بر شما! متوجه نشدید که من چه کردم ، بخدا قسم آنچه انجام دادم برای شیعیانم بهتر و نیکوتر از هر چیزی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند . مگر نمی دانید که من امام شما و واجب الطاعة می باشم ، مگر یادتان رفته که به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله من یکی از دو آقای جوانان بهشتی هستم؟ گفتند : آری چنین است .

فرمود : مگر نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ کرد ، و دیوار برقرار داشت ، و پسرک را کشت این کردار او بر حضرت موسی گران آمد ؛ چرا که حکمت این کار بر او ظاهر و آشکار نبود ، ولی نزد خداوند متعال سرشار از حکمت و درستی بود؟! مگر نمیدانید همه ما بیعتی از طاعیه زمانش بر گردن او است جز حضرت قائم علیه السلام؟

الَّذِي يُصَلِّيْ خَلْفَهُ رُوْحُ اللهِ عِيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُحْنِيْ وَلَادَتَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِنَلَا يَكُوْنُ لِأَحَدٍ فِيْ عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ، ذَاكَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ، يُطِيلُ اللهُ عُمُرَهُ فِيْ غَيْبِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِيْ صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

۱۵۸- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ الْجُهَنِيِّ ، قَالَ : لَمَّا طَعِنَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدَائِنِ أَتَيْتُهُ وَهُوَ مُتَوَجِّعٌ ، فَقُلْتُ : مَا تَرَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَإِنَّ النَّاسَ مُتَحَيْرُونَ ؟

فَقَالَ : أَرَى وَاللهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ خَيْرٌ لِي مِنْ هَؤُلَاءِ ، يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ لِي شِيعَةٌ ابْتِغَاءَ قَتْلِي وَاتِّهَابِ ثَقْلِي وَأَخْذِ مَا لِي ، وَاللهُ لَئِنْ أَخَذُ مِنْ مُعَاوِيَةَ عَهْدًا أَحَقَّنُ بِهِ دَمِي وَأَمِنَ بِهِ فِي أَهْلِي ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلُونِي فَيَضِيعَ أَهْلُ بَيْتِي وَأَهْلِي ، وَاللهُ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخْذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا .

همو که حضرت مسیح پشت او به غازی می ایستد، چرا که خداوند ولادت او را مخفی داشته و شخص او را غایب می فرماید تا هنگام خروج، بیعت هیچکس بر دوش او نباشد او نهمین فرد از اولاد برادرم حسین فرزند بهترین کنیزان خدا است، خداوند عمر او را در زمان غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی به چهل سال نرسیده ظاهر می فرماید، این بدان خاطر است که بدانند خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

۱۵۸- واز زید بن وهب نقل است که گفت: وقتی امام حسن علیهما السلام در مدائن مجروح شده و رنجور بود نزد آنحضرت رسیده و گفتم: ای زاده رسول خدا اوضاع را چگونه ارزیابی می کنید، زیرا مردم در حیرتند؟

پس فرمود: بخدا سوگند که معاویه برای من بهتر از این مردم است، می پندرانند که شیعه و پیرو منند حال آنکه کمر به قتل من بسته و بارم را بغارت و مالم را به تاراج بردند، بخدا اگر از معاویه برای حفظ خون خود و امان خانواده ام عهده ی بگیرم برای من بهتر است از اینکه این بظاهر شیعیان خونم را ریخته و اهل بیت و بعضی از تبعه ام تباه و ضایع شوند، بخدا اگر با معاویه جنگ کنم همینها مرا دست بسته تحویل او خواهند داد.

قَوَّالَهُ لَئِنْ أَسَالِمَهُ وَأَنَا عَزِيزٌ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَفْتُلَنِي وَأَنَا أَسِيرٌ، أَوْ يَمُنَّ عَلَيَّ فَيَكُونُ سُبَّةً عَلَى بَنِي هَاشِمٍ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ، وَلَمَعَاوِيَةُ لَا يَزَالُ يَمُنُّ بِهَا وَعَقِبُهُ عَلَى الْحَيِّ مِنَّا وَالْمَيِّتِ.

قال: قُلْتُ: تَتَرَكُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ شِيعَتَكَ كَالْغَنَمِ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ؟

قال: وَمَا أَصْنَعُ يَا أَخَا جُهَيْنَةَ؟ إِنِّي وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِأَمْرِ قَدْ أَدَّى بِهِ إِلَيَّ عَنْ ثِقَاتِهِ إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي - ذَاتَ يَوْمٍ وَقَدْ رَأَى فَرَحًا -: يَا حَسَنُ أَتَفْرَحُ؟ كَيْفَ بِكَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَاكَ قَتِيلًا؟! أَمْ كَيْفَ بِكَ إِذَا وَلِيَ هَذَا الْأَمْرَ بَنُو أُمَيَّةَ، وَأَمِيرُهَا الرَّحْبُ الْبُلْعُومُ، وَالْوَاسِعُ الْأَعْفَاجُ، يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، يَمُوتُ وَلَيْسَ لَهُ فِي السَّمَاءِ نَاصِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ عَاضِدٌ، ثُمَّ يَسْتَوِلُ عَلَى غَرْبِهَا وَشَرْقِهَا، يُدِينُ لَهُ الْعِبَادُ وَيَطُولُ مُلْكُهُ، يَسْتَنُّ بِسُنَنِ الْبِدْعِ وَالضَّلَالِ، وَبَيَّتَ الْحَقَّ وَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ الْمَالَ فِي أَهْلِ وَلَا يَتَبَهُ، وَيَمْنَعُهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ،

پس بخدا سوگند اگر در حالیکه عزیز و آبرو منددم با او مسالمه و صلح کنم برای من بهتر از آن است که در حال اسارت مرا به قتل رسانند، یا بر من منت گذارد که این برای همیشه مایه تنگ و عار بنوهاشم شود، و معاویه و نسل او پیوسته و تا ابد بر این منت بر زنده و مرده ما خواهند بالید.

زید گفت عرض کردم: ای زاده رسول خدا آیا می خواهی شیعیانت را همچون گله بی چوپان رها کنی؟!

فرمود: چه کنم ای برادر جُهَنی؟ بخدا من از امری آگاهم که از ثقات ایشان به من رسیده، روزی در حالیکه مشغول اظهار شادی بودم امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای حسن آیا خوشحالی؟ چه حال داری وقتی ببینی که بدرت کشته شده؟! یا ببینی بنو اُمیّه به حکومت رسیده اند؟! و امیر ایشان فردی برخوردار و شکم چران است که هرچه می خورد سیری ندارد، و در حالی جان می دهد که نه او را در آسمان یاوری است و نه در زمین اثری، سپس بر غرب و شرق عالم حاکم گردد، و مردم به او معتقد شده و مدت حکومتش به طول انجامد، در این ایام شیوه های بدعت و گمراهی را بکار می بندد، و حق و سنت رسول خدا ﷺ را به نابودی می کشاند. تمام اموال را میان طرفدارانش بخش، و از

وَيَذِلُّ فِي مُلْكِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَقْوَى فِي سُلْطَانِهِ الْفَاسِقُ، وَيَجْعَلُ الْمَالَ بَيْنَ أَنْصَارِهِ دُولًا، وَيَتَّخِذُ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا. يَدْرُسُ فِي سُلْطَانِهِ الْحَقُّ، وَيُظْهِرُ الْبَاطِلُ، وَيُلْعَنُ الصَّالِحُونَ، وَيَقْتُلُ مَنْ نَآوَاهُ عَلَى الْحَقِّ، وَيَبْدِينُ مَنْ وَالَاهُ عَلَى الْبَاطِلِ.

فَكَذَلِكَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَكَلِّبَ مِنَ الدَّهْرِ، وَجَهْلٍ مِنَ النَّاسِ، يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَيُعْصِمُ أَنْصَارَهُ وَيَنْصُرُهُ بِآيَاتِهِ، وَيُظْهِرُهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَدِينُوا طَوْعًا وَكَرْهًا، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَنُورًا وَبُرْهَانًا، يَدِينُ لَهُ عَرْضُ الْبِلَادِ وَطُولُهَا، لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا آمَنَ بِهِ وَلَا طَالِحٌ إِلَّا صَلَحَ، وَتَصْطَلِحُ فِي مُلْكِهِ السَّبَاعُ، وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ نَبْتَهَا، وَتُنْزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَاتَهَا، وَيُظْهِرُ لَهُ الْكُنُوزُ، يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَثَامَهُ وَسَمِعَ كَلَامَهُ.

مستحقان آن منع می‌کند، اهل ایمان در حکومت او خوار و زبون و افراد فاسق توانا و قدرتمندند، و مال و ثروت را میان یارانش دست به دست می‌گردانند، و بندگان خدا را به بردگی خود می‌کشد، حق و حقیقت در روزگار حکومت او پوسیده شده و باطل ظاهر، و افراد صالح لعن می‌شوند، و هر که با او بر سر حق مخالفت کند وی را بقتل رسانده و طرفداران خود را در باطلشان تأیید می‌کند.

همینطور خواهد بود تا اینکه خداوند در آخر الزمان؛ روزگار سخت و دشوار و جهل غالب مردم، مردی را مبعوث فرماید که او را توسط فرشتگانش تأیید و یارانش را حفظ نموده و با آیات و معجزات خود او را نصرت بخشد، و او را بر تمام اهل زمین غالب و چیره سازد بنوعی که همه مطیع او شوند چه با میل چه با کراهت، او زمین را بر از قسط و عدل و نور و برهان نماید، تا جاییکه تمامی سرزمینها پیرو او شوند، همه کافران به او ایمان آورده و مردم تبهکار؛ صالح شوند، و درندگان در حکومت او آرام و در صلحند، و زمین روئیدنی خود را ظاهر و آسمان برکاتش را نازل ساخته و تمام گنجهای خود را برای او آشکار می‌سازد، و برای جهل سال بر تمام عالم حاکم شود، پس خوشا بحال کسی که روزگار او را درک و سخنانش را به گوش جان می‌شنود!!

۱۵۹ - وَعَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ : حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنَّا قَالَ : أَتَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَذَلَّتْ رِقَابَنَا ، وَجَعَلَتْنَا مَعَشَرَ الشَّيْعَةِ عَبِيداً مَا بَقِيَ مَعَكَ رَجُلٌ . قَالَ : مِمَّ ذَاكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : بِتَسْلِيمِكَ الْأَمْرَ لِهَذَا الطَّاعِغِيَّةِ . قَالَ : وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَاراً ، وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَلَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَبَلَوْتُهُمْ ، وَلَا يَصْلُحُ لِي مِنْهُمْ مَا كَانَ فَايِداً ، إِنَّهُمْ لَا وِفَاءَ لَهُمْ وَلَا ذِمَّةَ فِي قَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ ، إِنَّهُمْ لَمُخْتَلِفُونَ ، وَيَقُولُونَ لَنَا : إِنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَنَا وَإِنْ سَيُوفُهُمْ لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا .

قال : وَهُوَ يَكْلُمُنِي إِذْ تَنْخَعُ الدَّمُ ، فَدَعَا بِطَشْتٍ فَحَمَلَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مَلَأَنَا بِمَا خَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ مِنَ الدَّمِ . فَقُلْتُ لَهُ : مَا هَذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ : إِنِّي لَأَرَاكَ وَجَعاً ؟ قَالَ : أَجَلُ دَسٍّ إِلَيَّ هَذَا الطَّاعِغِيَّةُ ، مَنْ سَقَانِي سَمّاً فَقَدْ وَقَعَ عَلَى كَيْدِي فَهُوَ يَخْرُجُ قَطْعاً كَمَا تَرَى .

۱۵۹ - باسناد مذکور در متن مروی است که مردی نزد امام حسن علیه السلام رسیده و گفت : ای زاده رسول خدا ، گردنهایمان را خوار و ذلیل ساختی ، و آنچنان ما شیعیان را به بردگی انداختی که هیچکسی برایت باقی نماند!! حضرت فرمود : برای چه؟! گفت : به اینکه حکومت را تسلیم این طاعیه نمودی!.

حضرت فرمود : بخدا این حکومت به او واگذار نکردم جز برای اینکه یار و یاورى برای خود نیافتم ، و گرنه با او شبانه روز جنگ می کردم تا خود خداوند میان من و او حکم و داوری فرماید ، ولی اهل کوفه را شناخته و آزمودم ، و هیچ خیری ندیدم ، اینان عاری از هر وفا و عهدی در سخن و کردار و دمدمی مزاجند ، اینان معتقدند که قلب و دلشان با ماست ولی شمشیرهایشان علیه ما کشیده شده است .

راوی گفت : همینطور با من سرگرم صحبت بود که ناگهان خون بالا آورد ، ظرفی طلبید و از معده اش آنقدر خون آمد که آن ظرف لبریز شد . عرض کردم : ای زاده رسول خدا این چه حالی است که شما را رنجور می بینم؟! فرمود : این طاعیه کسی را مأمور نموده که به من سم دهد و آن بر جگر من اثر گذاشته و همانطور که می بینی تکه تکه از دلم خارج می شود .

قُلْتُ: أَفَلَا تَتَدَاوَى؟ قَالَ: قَدْ سَقَانِي مَرَّتَيْنِ وَهَذِهِ الثَّالِثَةُ لَا أَجِدُ لَهُ دَوَاءً. وَلَقَدْ رَقِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ يَسْأَلُهُ أَنْ يُوجِّهَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمِّ الْقَتَالِ سَرَبَةً، فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ: إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَنَا فِي دِينِنَا أَنْ نَعِينَ عَلَى قِتَالٍ مِّنْ لَا يُقَاتِلُنَا.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ هَذَا ابْنُ الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بِأَرْضِ تِهَامَةَ، وَقَدْ خَرَجَ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَدُسَّ إِلَيْهِ مَن يُسْقِيهِ ذَلِكَ فَأَرْجِعُ الْعِبَادَ وَالْأِبِلَادَ مِنْهُ، وَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِهَدَايَا وَالْطَّافِ قَوْجَةً إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ بِهَذِهِ الشَّرِيَّةِ الَّتِي دَسَّ بِهَا إِلَى قَسَقِيَّتِهَا وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ شُرُوطًا. ١٦٠ - وَرَوِي أَنْ مُعَاوِيَةَ دَفَعَ السَّمَّ إِلَى امْرَأَةٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعْدَةً بَنِيَتِ الْأَشْعَثَ وَقَالَ لَهَا: «اسْقِيهِ فَإِذَا مَاتَ هُوَ زَوْجُكَ يَا بَنِي يَزِيدَ» فَلَمَّا سَقَتْهُ السَّمَّ وَمَاتَ عَلَيْهِ جَاءَتِ الْمَلْعُونَةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ الْمَلْعُونِ فَقَالَتْ: زَوَّجْنِي يَزِيدَ، فَقَالَ: اذْهَبِي! فَإِنَّ امْرَأَةً لَا تَصْلُحُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا تَصْلُحُ لَابْنِي يَزِيدَ!!

عرض کردم: آیا قصد درمان آنرا ندارید؟! فرمود: دو مرتبه این سم را به من خورانده و آنرا درمان کرده‌ام ولی اینبار هیچ دوائی برایش نیافتم. و بمن خبر رسیده که معاویه نامه‌ای به پادشاه روم ارسال نموده و درخواست سم کشنده‌ی مایعی نموده، و او در جواب نامه گفته در دین ما جایز نیست که کمر به قتل کسی بیندیم که قصد جان ما را نکرده.

و معاویه در نامه بعدی به او نگاشته که: این فرد فرزند مردی است که در ارض تهمامه شورش نموده و قصد مطالبه حکومت پدرش را دارد، و من می‌خواهم کسی را مأمور کنم تا این زهر را به او بنوشاند تا تمام عباد را راحت و آسوده و همه جا را آرام کنم. و همراه این نامه هدایای بسیاری روانه ساخت تا اینکه پادشاه روم نیز این سم که مرا با آن مسموم نمود را برایش ارسال نمود البته با شرط و شروط.

١٦٠ - و نقل است که معاویه این سم را به همسر آنحضرت جعده دختر اشعث داده و به او گفته: «این را به او بخوران و وقتی او مُرد تو را به زوجیت پسر یزید درخواهم آورد»، پس چون سم را به آنحضرت خوراند و او به شهادت رسید آن زن ملعونه نزد معاویه شتافته و گفت: مرا به همسری یزید درآور. معاویه گفت: برو دور شو! زنی که شایسته همسری حسن بن علی نباشد در خور پسر یزید نیز نخواهد بود!!

«احتجاجُ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ»

«عَلِیُّ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي الْإِمَامَةِ وَالْخِلَافَةِ»

۱۶۱- رُوِيَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخْطُبُ النَّاسَ عَلِیَّ مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ - :
انْزِلْ أَيْهَا الْكَذَّابُ عَنْ مَنبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا مَنبَرَ أَبَيْكَ !
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : فَهَيْبُ أَبَيْكَ يَا حُسَيْنُ لَعْمَرِي لَا مَنبَرَ أَبِي ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ -
أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَطَعْتُ أَبِي فِيمَا أَمَرَنِي فَلَعْمَرِي إِنَّهُ لَهَادٍ وَأَنَا مُهْتَدٍ بِهِ ، وَلَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ الْبَيْعَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، نَزَلَ بِهَا جِبْرِئِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُكْرِهَهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْكِتَابِ ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَأَنْكَرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَوَيْلُ

«احتجاجی که امام حسین علیه السلام»

«بر سر امامت و خلافت با عمر بن خطاب نمود»

۱۶۱- نقل است که روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا ﷺ سرگرم ایراد خطبه‌ای بود و در ضمن آن گفت که او بر اهل ایمان اولی از خودشان است ، امام حسین علیه السلام که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که :
ای دروغگو از منبر رسول خدا ، که پدر من است نه پدر تو فروشو!
عمر گفت : بجان خود که این منبر پدر توست نه پدر من ، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده ، پدرت علی بن ابی طالب؟!!

امام حسین علیه السلام فرمود : اگر اطاعت پدرم در اینکار را کرده باشم بجان خودم سوگند که او فردی هادی و من پیرو اویم ، و او بر گردن مردم بنا بر عهد رسول خدا بیعتی دارد ، بیعتی که جبرئیل بخاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آنها انکار نمی‌کند ، همه مردم با قلبهاشان آنها پذیرفته و با زبان رد نمودند ، و وای بر

لِلْمُنْكَرِينَ حَقُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، مَاذَا يَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ إِدَامَةِ الْغَضَبِ وَشِدَّةِ الْعَذَابِ!!

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا حُسَيْنُ ، مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَيْكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَمَرْنَا النَّاسَ فَتَأَمَّرْنَا وَلَوْ أَمَرُوا أَبَاكَ لَا طَعْنَا .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ الْخَطَابِ ، فَأَيُّ النَّاسِ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا- بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَلَا رِضًى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَرِضَاكُمْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ رِضًى؟ أَوْ رِضَا أَهْلِهِ كَانَ لَهُ سَخَطًا؟! أَمَا وَاللَّهِ نَوَّانٌ لِللِّسَانِ مَقَالًا يَطُولُ تَصْدِيقُهُ وَفِعْلًا يُعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ ، لَمَّا تَخَطَّاتِ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ ، تَرْقَى مِنْبَرَهُمْ ، وَصِرَتْ الْحَاكِمَةُ عَلَيْهِمْ بِكِتَابٍ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ ، وَلَا تَذَرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ ، الْمُخْطِئُ وَالْمُصِيبُ عِنْدَكَ سَوَاءٌ ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاكَ ، وَسَأَلْتُكَ عَمَّا أَحْدَثْتَ سُؤَالَ حَقِيقًا .

منکرین حق ما اهل بیت ، آیا محمد رسول خدا ﷺ جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد!!

عمر گفت : ای حسین ، هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند ، مردم مرا به حکومت رسانده و پذیرفتم ، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعتشان می کردیم .
امام حسین علیه السلام به او فرمود : ای پسر خطاب! کدام مردم پیش از ابوبکر تو را به حکومت رساندند ؛ بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا ﷺ و رضایتی از آل محمد؟! آیا رضایت شما همان رضایت محمد ﷺ است؟ یا اینکه رضایت اهل او برایش موجب سخط و غضب بوده؟ بخدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد سوار نمی شدی ، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همانها حکم کنی کتابی که نه از مشکلاتش باخبری و نه از تأویلش جز شنیدن ، و نزد تو خطا کار و محق یکسانند ، پس خدایتعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این احداثی که پیار آورده ای از تو پرسش خوبی کند! .

قَالَ : فَتَزَلَّ عُمَرُ مُغْضِبًا ، وَمَشَى مَعَهُ أَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى بَابَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأُذِنَ لَهُ ، فَدَخَلَ فَقَالَ :

يَا أَبَا الْحَسَنِ ، مَا لَقِيتُ الْيَوْمَ مِنْ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ ، يَجْهَرُ نَا بِالصَّوْتِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَيُحَرِّضُ عَلَى الطَّغَامِ وَأَهْلَ الْمَدِينَةِ .

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِ النَّبِيِّ ﷺ يَشْخَبُ بِمَنْ لَا حُكْمَ لَهُ ، أَوْ يَقُولُ بِالطَّغَامِ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ؟ أَمَا وَاللَّهِ مَا نِلْتُ إِلَّا بِالطَّغَامِ ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَرَّضَ الطَّغَامَ .

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَهْلًا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، فَإِنَّكَ لَنْ تَكُونَ قَرِيبَ الْغَضَبِ وَلَا لَيْمَ الْحَسَبِ ، وَلَا فِيكَ عُرُوقٌ مِنَ السُّودَانِ ، اسْمَعْ كَلَامِي وَلَا تَعْجَلْ بِالْكَلَامِ .

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، إِنَّهُمَا لَيَهْمَانِ فِي أَنْفُسِهِمَا بِمَا لَا يَرَى بِغَيْرِ الْخِلَافَةِ . فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُمَا أَقْرَبُ نَسَبًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَنْ يَهْمَا ، أَمَا قَارَضَهُمَا

يَا ابْنَ الْخُطَّابِ بِحَقِّهِمَا يَرْضِي عَنْكَ مِنْ بَعْدِهِمَا .

راوی گوید : پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمده وبا گروهی از اعوانش رهسپار منزل حضرت امیر علیه السلام شده با اجازه وارد منزل گشته و گفت :

ای ابوالحسن ، چه چیزها که امروز از پسر ت به من رسید ؛ در مسجد رسول خدا صدایش را بر من بلند کرده و توده مردم و اهل مدینه را بر من شوراند .

حضرت مجتبی علیه السلام بدو فرمود : آیا فردی چون حسین زاده نبی حکم ناروایی را جاری کرده یا طبقات پست از اهل مدینه را شورانده؟! بخدا که جز با حمایت همین گروه پست به این مقام دست نیافتی ، پس لعنت خدا بر کسی که این گروه را اغوا کرد!!

حضرت امیر علیه السلام به فرزندش فرمود : آرام گیر ای ابامحمد ، تو نه زودخشمی و نه پست نژاد و نه در جسمت رگی از نااهلان است ، پس سخنانم را گوش داده و عجله نکن!

عمر به آنحضرت گفت : ابوالحسن! ایندو در سرشان فقط هوای خلافت دارند!

حضرت فرمود : این دو بزرگوار از لحاظ نسب نزدیکتر از دیگران به رسول خدایند که دعوی خلافت کنند، ای پسر خطاب بنا بحق ایندو رضایتشان را بدست آر تا دیگران که پس از ایندو آیند از تو راضی باشند!

قال: وما رِضاها يا أبا الحسن؟

قال: رِضاها الرِّجعة عن الخطيئة والتَّعَبُّة عن المعصية بالتَّوْبَةِ.

فقال له عمر: أدب يا أبا الحسن ابنك أن لا يتعاطى السلاطين الذين هم الحكماء في الأرض.

فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: أنا أدب أهل المعاصي على معاصيهم، ومن أخاف عليه الزُّلَّة والهلكة، فأما من والده رسول الله ﷺ ونحله أدبه فإنه لا يتنقل إلى أدب خير له منه، أما فارضاها يا ابن الخطاب!

قال: فخرج عمر فاستقبله عثمان بن عفان، وعبد الرحمن بن عوف. فقال له عبد الرحمن: يا أبا حفص، ما صنعتَ فقد طالَتْ بكما الحجة؟

فقال له عمر: وهل حجة مع ابن أبي طالب وسبيله؟!

فقال له عثمان: يا ابن الخطاب! هم بنو عبد مناف، الأئمة والناس عجاج.

عمر گفت: منظورت از این جلب رضایت چیست؟

فرمود: جلب رضایت ایندو بازگشت از خطا و پرهیز از معصیت با توبه است.

عمر گفت: ای ابوالحسن پسر را چگونه ای تربیت کن که به پای سلاطین نیبجد همانها که حاکمان زمینند!

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: من باید اهل معصیت و آنرا تربیت کنم که ترس از خطا و لغزشش دارم، اما کسی که پدر و مؤدبش رسول خدا بوده دیگر کسی در تربیت به مقام او نخواهد رسید، ای پسر خطاب! رضایت ایندو را بدست آر!

راوی گوید: عمر خارج شده و در مسیر با عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف روبرو شد، عبد الرحمن گفت: ای أبا حفص (کنیه عمر) چه کردی، که بحث میان شما بطول انجامید؟!

عمر گفت: مگر می شود احتجاجی با پسر ابوطالب و دو فرزندش داشت؟!

عثمان گفت: ای عمر ایشان فرزندان عبد مناف اند که در همه موارد فریه اند و سایرین لاغر و نحیفند (در سخن بغایت قریه و سایر مردمان؛ خشک و نافرمانند).

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا أَعِدُّ مَا صِرْتَ إِلَيْهِ فَخَرُّاً فَخَرَّتْ بِهِ بِحُمُوكَ، فَقَبَضَ عُثْمَانُ عَلَىٰ جَمَاعِ ثِيَابِهِ ثُمَّ جَذَبَهُ وَرَدَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، كَأَنَّكَ تُنْكِرُ مَا أَقُولُ، فَدَخَلَ بَيْنَهُمَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَافْتَرَقَ الْقَوْمُ.

«احتجاج الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِكْرِ مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

«حِينَ أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بِلَعْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلِ شِيعَتِهِ، وَقَتْلِ مَنْ يَزُوي شَيْئاً مِنْ قُضَائِلِهِ»

۱۶۲- عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ حَاجًّا فِي خِلَافَتِهِ فَاسْتَقْبَلَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ، فَتَنَظَّرَ فَإِذَا الَّذِينَ اسْتَقْبَلُوهُ مَا فِيهِمْ أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا نَزَلَ قَالَ: مَا فَعَلْتِ الْاَنْصَارُ وَمَا بِأَهْلِهَا لَمْ تَسْتَقْبِلُونِي؟

فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ مُحْتَاجُونَ لَيْسَ لَهُمْ دَوَابٌّ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: فَأَيْنَ نَوَاضِحُهُمْ؟



عمر گفت: من نمی توانم این حماقتی که بدان می بای به شمار آرم! عثمان در جواب گریبان عمر را محکم گرفت و پیش کشیده ورها کرد و گفت: ای پسر خطّاب، مثل اینکه تو حرفهایم را قبول نداری، پس عبدالرحمن بن عوف واسطه شده و آندو را جدا نموده و مردم هم پراکنده شدند.

«احتجاج امام حسین علیه السلام»

«به ذکر مناقب أمير المؤمنين وفرزندانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

- در روزگاری که معاویه امر به لعن أمير المؤمنين و قتل شیعیان و ناقلان مناقبش کرده بود -

۱۶۲- از سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ نقل است که معاویه در ایّام خلافتش به قصد حجّ به مدینه

وارد شد و اهالی شهر به استقبالش آمدند، ولی در میان ایشان احدی جز قریش ندید،

پس پیاده شده و گفت: انصار را چه شده که هیچکدامشان به استقبال من نیامدند؟!.

یکی گفت: ایشان افراد نیازمندی هستند که مرکب سواری ندارند.

معاویه گفت: پس شتر نخلستانهایشان کجاست!؟

فَقَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ عُبَادَةَ - وَكَانَ سَيِّدَ الْأَنْصَارِ وَابْنَ سَيِّدِهَا - : أَفْتَوْهَا يَوْمَ بَدْرٍ
وَأُحُدٍ وَمَا بَعْدَهُمَا مِنْ مَشَاهِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حِينَ ضَرَبُوكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى ظَهَرَ
أَمْرُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ ، فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ ، فَقَالَ قَيْسٌ : أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ الْبَيْتِ أَنَا
سَنَلْقَى بَعْدَهُ أَثَرَةً .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : هَلَا أَمَرَكُمْ بِهِ؟ فَقَالَ : أَمَرْنَا أَنْ نَصْبِرَ حَتَّى نَلْقَاهُ .
قَالَ : فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْهُ! ثُمَّ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَرَّ بِحَلْقَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَامُوا غَيْرَ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ :

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! مَا مَنَعَكَ مِنَ الْقِيَامِ كَمَا قَامَ أَصْحَابُكَ ، إِلَّا لِمُوجِدَةٍ أَنِّي قَاتَلْتُكُمْ بِصَفَيْنَ ،
فَلَا تَحِيدُ مِنْ ذَلِكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! فَإِنَّ ابْنَ عُمَيٍّ عُمَانٌ قَدْ قُتِلَ مَظْلُومًا .
قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَدْ قُتِلَ مَظْلُومًا؟ قَالَ : إِنَّ عُمَرَ قَتَلَهُ كَافِرٌ .

قیس بن سعد بن عباده که بزرگ انصار و فرزند سرور ایشان بود به طعن گفت :
شترهاشان را در کارزار بدر و اُحُد و دیگر مواقع در رکاب رسول خدا فنا ساخته اند ،
آنروزها که به تو و پدرت بخاطر اسلام ضربه زدند تا اینکه برخلاف میل شما امر الهی
ظاهر شد! معاویه سکوت کرد ، قیس ادامه داد : بدان که رسول خدا با ما عهد فرموده که ما
پس از او مواجه با یک حق کشی خواهیم شد .

معاویه گفت : چه دستور به شما فرموده؟ گفت : صبر کنیم تا به او ملحق شویم .
معاویه گفت : پس صبر کنید تا به او ملحق شوید! سپس معاویه به گروهی از
قرشیان گذشت با دیدن او همه برخاستند جز عبدالله بن عباس ، به او گفت :
ای ابن عباس ، تنها چیزی که مانع تو شد که مانند دوستانت برخیزی این بوده که
من در کارزار صفین با شما جنگیدم ، این را بخود مگیر چرا که پسر عمویم عثمان مظلومانه
به قتل رسیده بود .

ابن عباس گفت : عمر بن خطاب هم مظلومانه کشته شد (پس چرا برای او قیام
نکردی)؟! گفت : عمر را فرد کافری به قتل رساند .

قال ابن عباس: قمن قتل عثمان؟ قال: قتلته المسلمون. قال: فذاك أدحض لحجتيك. قال: فإننا قد كتبنا في الآفاق نهي عن ذكر مناقب علي وأهل بيته، فكف لسانك. فقال: يا معاوية، أتنهانا عن قراءة القرآن؟ قال: لا. قال: أفتنهانا عن تأويله؟ قال: نعم. قال: فنقرؤه ولا نسأل عما عني الله به؟ ثم قال: فأئيبها أو جب علينا: قراءة أو العمل به؟ قال: العمل به. قال: فكيف نعمل به ولا نعلم ما عني الله [به]؟ قال: سل عن ذلك من يتأوله على غير ما تتأوله أنت وأهل بيتك. قال: إنما أنزل الله القرآن على أهل بيتي أفأسال عنه آل أبي سفيان؟ يا معاوية، أتنهانا أن نعبد الله بالقرآن بما فيه من حلال وحرام؟ فإن لم تسأل الأمة عن ذلك حتى نعلم تهلك وتختلف.

ابن عباس گفت: عثمان را که کشت؟ گفت: مسلمانان، گفت: این بهترین جواب در رد و ابطال برهان توست! معاویه گفت: ما در سرتاسر عالم از ذکر مناقب علی و اهل بیتش نهی نموده ایم، پس حرف نزن!

ابن عباس گفت: ای معاویه آیا از قرائت قرآن نیز ما را نهی می کنی؟ گفت: نه. گفت: آیا از تأویل آن ما را نهی می کنی؟ گفت: آری، ابن عباس گفت: پس قرآن را بخوانیم ولی از مراد خداوند سؤال نکنیم؟ - و ادامه داد - کدامیک بر ما واجب تر است: خواندن یا عمل بدان؟! گفت: عمل کردن به آن.

گفت: چگونه به آیه ای عمل کنیم که در آن از مراد خداوند بی خبریم؟ معاویه گفت: تأویل آنرا از کسی که همچون شما و اهل بیت تأویل نمی کند بپرس.

گفت: خداوند این قرآن را فقط بر اهل بیت من نازل فرموده؛ نکند انتظار داری آنرا از آل ابی سفيان سؤال کنم؟ ای معاویه، آیا مخالف این هستی که خداوند را با رعایت حلال و حرام آن در قرآن عبادت کنیم؟ اگر این امت امور قرآنی خود را نپرسد بحتم به وادی هلاکت و اختلاف خواهند افتاد.

قال: اقْرؤوا القرآنَ وتَأَوَّلُوهُ وَلَا تَرْوُوا شَيْئاً مِمَّا أَنْزَلَ اللهُ فِيكُمْ، وَارْزُوا مَا سِوَى ذَلِكَ.
قال: فَإِنَّ اللهَ يَقُولُ فِي الْقُرْآنِ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ
يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

قال: يا ابنَ عَبَّاسٍ اِرْبَعْ عَلَى نَفْسِكَ وَكُفَّ لِسَانَكَ، وَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلْيَكُنْ ذَلِكَ
سِرًّا لَا تَسْمَعَهُ أَحَدٌ عِلَانِيَةً. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ.
وَنَادَى مُنَادِي مُعَاوِيَةَ: أَنْ قَدْ بَرِئْتَ الذِّمَّةَ يَمُنُّ يَزُوي حَدِيثاً مِنْ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَفَضْلِ
أَهْلِ بَيْتِهِ.

وَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ بِلِيَّةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، لِكَثْرَةِ مَنْ بِهَا مِنَ الشَّيْعَةِ، فَاسْتَعْمَلَ زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ وَضَمَّ
إِلَيْهِ الْعِرَاقِيْنَ: الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ، فَجَعَلَ يَسْبِغُ الشَّيْعَةَ وَهُوَ بِهِمْ عَارِفٌ، يَتْلُوهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ
وَمَدِيرٍ، وَأَخَافُهُمْ وَقَطَعَ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ وَصَلَبَهُمْ فِي جُدُوعِ الشَّجَلِ، وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ وَطَرَدَهُمْ

معاویه گفت: قرآن را قرائت کرده و تأویل کنید ولی هیچ مطلبی که خداوند درباره شما
نازل کرده است را نقل نکنید، و جز آنرا روایت کنید.

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «قصده دارند که نور خداوند را با
دهانهاشان خاموش سازند و خداوند جز کمال نورش را نخواسته هر چند کافران را
ناخوش آید - توبه: ۳۲».

معاویه گفت: ای ابن عباس کوتاه بیا و جلوی زبانت را بگیر، و اگر ناگزیر از آن هستی
اینکار را مخفیانه و پنهانی انجام بده. سپس به خانه اش رفته و صد هزار درهم برایش فرستاد.
و منادی معاویه ندا سر داد که نقل روایات در مناقب علی بن ابی طالب و اهل بیتش
از امروز ممنوع و گوینده اش بریء الذمه است!!

و مردم کوفه در این ممنوعیت بیش از دیگران در سختی و مشقت بودند، چرا که
آنجا بیش از دیگر مکانها شیعه داشت، به همین جهت معاویه، زیاد را والی عراقین:
کوفه و بصره ساخت، او نیز به تعقیب شیعه پرداخته و نیک به ایشان عارف بود و ایشان
را در هر جا می یافت می کشت، او شیعیان را ترسانده و دست و پایشان را می برید و بر
درخت خرما دارشان می زد، و چشمانشان را از حدقه در آورده یا تبعید کرده

وَشَرَّدَهُمْ، حَتَّى نَفَّوْا عَنِ الْعِرَاقِ فَلَمْ يَتَّقَ بِهَا أَحَدٌ مَعْرُوفَ مَشْهُورٍ، فَهُمْ بَيْنَ مَقْتُولٍ أَوْ مَصْلُوبٍ أَوْ مَحْبُوسٍ أَوْ طَرِيدٍ أَوْ شَرِيدٍ.

وَكَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى جَمِيعِ عُمَّالِهِ فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ: أَنْ لَا تُجِيزُوا لِأَحَدٍ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ شَهَادَةً، وَانْظُرُوا مَنْ قَبْلَكُمْ مِنْ شِيعَةِ عُثْمَانَ وَنَحْبِيِّهِ وَنَحْيِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَهْلِ وَلَايَتِهِ، وَالَّذِينَ يَزُودُونَ فَضْلَهُ وَمَنَاقِبَهُ قَادَثُوا بِمَجَالِسِهِمْ وَقَرَّبُوهُمْ وَأَكْرَمُوهُمْ وَاكْتَبُوا مَنْ يَرُوي مِنْ مَنَاقِبِهِ بِاسْمِهِ وَاشْمِ أَبِيهِ وَقَبِيلَتِهِ، فَفَعَلُوا، حَتَّى كَثُرَتِ الرِّوَايَةُ فِي عُثْمَانَ، وَافْتَعَلُوهَا لِمَا كَانَ يُبْعَثُ إِلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَاتِ وَالْخِلَعِ وَالْقَطَائِعِ مِنَ الْعَرَبِ وَالْمَوَالِي، فَكَثُرَ ذَلِكَ فِي كُلِّ مِصْرٍ، وَتَنَافَسُوا فِي الْأَمْوَالِ وَالْدُنْيَا، فَلَيْسَ أَحَدٌ يَجِيءُ مِنْ مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ فَيَرُوي فِي عُثْمَانَ مَنَقِبَةً أَوْ فَضِيلَةً إِلَّا كُتِبَ اسْمُهُ وَقَرَّبَ وَأُجِيزَ، فَلَبِثُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى عُمَّالِهِ: إِنَّ الْحَدِيثَ فِي عُثْمَانَ قَدْ كَثُرَ وَقَسَا فِي كُلِّ مِصْرٍ، فَادْعُوا النَّاسَ إِلَى

و فراری می داد؛ تا آنجا که دیگر در عراق شیعه مشهوری نماند، و افراد باقیمانده، یا مقتول بودند یا مصلوب یا زندانی یا تبعید و یا فراری

و معاویه به تمام عاملان خود در تمام بلاد نوشت که شهادت و گواهی هیچیک از شیعیان علی و اهل بیتش را نپذیرید، و بدنبال شیعیان عثمان و محبین او و اهل بیت و اهل ولایتش باشند، و به مجالس راویان فضل و مناقب او نزدیک شده و وسائل قرب آنان به خود را فراهم نموده و اکرامشان کنید، و نام افرادی که مناقب او را نقل می کنند را به همراه اسامی پدر و قبیله اش یادداشت کنید. همین کردند تا جایی که روایات در مناقب عثمان زیاد شد، و این روایات را برای آن هدایا و لباسها و زمینهای ساختند که از سوی عرب و موالی به ایشان داده می شد، و این افراد در شهرها زیاد شدند، و برای تصاحب خانه و زمین تلاش نموده و دنیا برایشان وسعت یافت، کسی نبود که درباره عثمان مدح و منقبتی نقل یا فضیلتی ذکر کند جز آنکه نامش نگاشته و مقرب شده و جایزه می گرفت، و مردم مدتی طولانی به این صورت بودند.

سپس معاویه به عاملانش نوشت: حدیث درباره عثمان زیاد و شایع شده، اکنون مردم را

الرَّوَايَةِ فِي مُعَاوِيَةَ وَفَضْلِهِ وَسَوَابِقِهِ ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيْنَا ، وَأَقْرَبُ لِأَعْيُنِنَا ، وَأَدْخَضُ لِحُجَّةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَأَشَدُّ عَلَيْهِمْ .

فَقَرَأَ كُلُّ أَمِيرٍ وَقَاضِيَ كِتَابَهُ عَلَى النَّاسِ ، فَأَخَذَ النَّاسُ فِي الرِّوَايَاتِ فِي فَضَائِلِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْمُنْبَرِ فِي كُلِّ كُورَةٍ وَكُلِّ مَسْجِدٍ زُوراً ، وَالْقَوَا ذَلِكَ إِلَى مُعَلِّمِي الْكِتَابَاتِ فَعَلَّمُوا ذَلِكَ صِبْيَانَهُمْ كَمَا يُعَلِّمُونَهُمُ الْقُرْآنَ حَتَّى عَلَّمُوهُ بَنَاتَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَحَشَمَهُمْ ، فَلَبِثُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ . وَكَتَبَ زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ إِلَيْهِ فِي حَقِّ الْحَضَرَمِيِّينَ : إِنَّهُمْ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَعَلَى رَأْيِهِ . فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ : أَقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأْيِهِ فَقَتَلَهُمْ وَمَثَلَ بِهِمْ . وَكَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى جَمِيعِ الْبُلْدَانِ : انْظُرُوا مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيّاً وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَأَتَحَوْهُ مِنَ الدِّيوانِ .

وَكَتَبَ كِتَاباً آخَرَ : انْظُرُوا مَنْ قِيلَ لَكُمْ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ أَوْ اتَّهَمْتُمُوهُ بِحُبِّهِ فَأَقْتُلُوهُ وَإِنْ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ .



به نقل روایات در فضیلت و سوابق معاویه بخوانید ، که این نزد ما محبوب تر و خوشایند تر ، و در برابر برهان اهل ابن بیت گوینده تر و سخت تر است .

پس هریک از والیان و قضات او متن نامه را برای مردم خواندند ، مردم نیز بر سر منابر در هر روستا و مسجدی شروع به بافتن روایات در فضیلت معاویه نمودند ، و این را به معلمان مدارس دیکته کردند که همچون تعلیم قرآن به بچه ها بیاموزند ، تا اینکه به دختران و زنان و ملازمانشان نیز آموختند ، پس روزگاری اینچنین بر مردم گذشت . و زیاده بن ابیه نامه ای درباره حضرت مبین به معاویه نوشت که اینان معتقد به دین علی و نظر اویند .

معاویه نوشت : تمام طرفداران و معتقدان علی بن ابی طالب را بکش . او نیز اینان را از لب تیغ گذراند و مثله کرد .

و معاویه طی نامه ای به تمام کشور نوشت : هر که ثابت شد که از دوستان علی است نامش را از دیوان حقوقی پاک کنید .

و طی نامه دیگری گفت : هر فرد متهم به تشیع را بدون شاهد بکشید .

فَقَتَلُوهُمْ عَلَى التُّهْمَةِ وَالظَّنِّ وَالشُّبْهَةِ، تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ، حَتَّى لَوْ كَانَ الرَّجُلُ تَسْقُطُ مِنْهُ
كَلِمَةٌ ضَرَبَ عُنُقَهُ، حَتَّى لَوْ كَانَ الرَّجُلُ يُزْمَى بِالزُّنْدَقَةِ وَالْكَفْرِ كَانَ يُكْرَمُ وَيُعَظَّمُ وَلَا
يُتَعَرَّضُ لَهُ بِمَكْرُوهِ، وَالرَّجُلُ مِنَ الشَّيْعَةِ لَا يَأْمَنُ عَلَى نَفْسِهِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا سِوَا الْكُوفَةِ
وَالْبَصْرَةِ، حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ أَرَادَ أَنْ يُلْقَى سِرًّا إِلَى مَنْ يَتَّقَى بِهِ لَأَتَاهُ فِي يَسَرٍّ فَخِيفَ
خَادِمُهُ وَمَمْلُوكُهُ، فَلَا يُحَدِّثُهُ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ الْمَغْلَظَةَ لِيَكْتُمَنَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لَا يَزِدُّهُ
الْأَمْرُ إِلَّا شِدَّةً، حَتَّى كَثُرَتْ وَظَهَرَتْ أَحَادِيثُهُمُ الْكَاذِبَةُ، وَتَنَسَّأَ عَلَيْهَا الصَّبِيَّانُ يَتَعَلَّمُونَ ذَلِكَ،
وَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ فِي ذَلِكَ الْقَرَاءَةُ الْمَرَامُونَ الْمُتَصَنُّعُونَ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ الْخُشُوعَ وَالْوَرَعَ،
فَكَذَّبُوا وَانْتَحَلُوا الْأَحَادِيثَ وَوَلَدُوا فِيحُظُونَ بِذَلِكَ عِنْدَ الْوُلَاةِ وَالْقُضَاةِ وَيُدْنُونَ بِجَالِسِهِمْ
وَيُعْصِيُونَ بِذَلِكَ الْأَمْوَالَ وَالْقَطَايِعَ وَالْمَنَازِلَ، حَتَّى صَارَتْ أَحَادِيثُهُمْ وَرِوَايَاتُهُمْ عِنْدَهُمْ حَقًّا
وَصِدْقًا، فَرَوُّوها وَقِيلُوها وَتَعَلَّمُوها وَعَلَّمُوها، وَأَحْبَبُوا عَلَيْهَا وَأَبْغَضُوا مَنْ رَدَّهَا أَوْ شَكَّ فِيهَا.

اینجا بود که شیعیان را به مجرد اتهام و گمان و شبهه در هرجایی کشتند، تا آنجا که اگر
مردی کلمه‌ای اشتباهی از دهانش خارج می‌شد گردنش را می‌زدند، و اگر فردی
معروف به زندق و کفر بود احترام می‌شد و هیچکس متعرض او نمی‌شد، و شیعیان در
هیچ جایی خصوصاً کوفه و بصره امنیت نداشتند، و کار بدانجا کشیده بود که اگر یکی از
شیعیان قصد گفتگوی سری را با دوست خود داشت از خادم و برده او در هراس بود،
و ثقل حدیث را پس از سوگند و بیانیهای سخت بر زبان می‌راند، این مسأله روز بروز
شدیدتر می‌شد و بجه‌ها به این صورت پرورش یافتند.

باری آن دسته از مردم که بیش از همه به این فتنه مبتلا شدند قاریان ریاکاری
بودند که اظهار خشوع و ورع می‌کردند، بعد دروغ بافته و به جعل حدیث می‌پرداختند تا
نزد والیانسان نصیبی داشته و در مجالس آنان راه یابند و به اموال و زمینها و خانه‌ها برسند.
تا کار بدانجا رسید که آن احادیث و روایات جعلی آنان بدست کسانی افتاد که گمان
می‌کردند اینها مطالب حق و راست است، لذا آنها را روایت کرده و پذیرفته و یاد
می‌گرفتند و به دیگران می‌آموختند و طبق آنها اظهار محبت نموده و بر کسی که آنها
(جعلیات) را رد یا کوچکترین شک و تردیدی ابراز می‌نمود بغض و کینه می‌ورزیدند.

فَاجْتَمَعَتْ عَلَى ذَلِكَ جَمَاعَتُهُمْ ، وَصَارَتْ فِي أَيْدِي الْمُنْتَكَيْنَ وَالْمُتَدَيِّنِينَ مِنْهُمْ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِلُّونَ الْاِفْتِخَالَ لِئُلَيْهَا ، فَقَبِلُوهَا وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّهَا حَقٌّ ، وَلَوْ عَلِمُوا بُطْلَانَهَا وَتَيَقَّنُوا أَنَّهَا مُفْتَعَلَةٌ لَأَعْرَضُوا عَنْ رِوَايَتِهَا وَلَمْ يَتَدَيَّنُوا بِهَا ، وَلَمْ يَبْغِضُوا مَنْ خَالَفَهَا ، فَصَارَ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ عِنْدَهُمْ بَاطِلًا وَالْبَاطِلُ حَقًّا ، وَالْكَذِبُ صِدْقًا وَالصَّدَقُ كِذْبًا .

فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام از دادِ البلاءِ وَالْفِتْنَةِ ، فَلَمْ يَبْقَ لِلَّهِ وَلِيٌّ إِلَّا خَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ ، أَوْ مَقْتُولٌ أَوْ طَرِيدٌ أَوْ شَرِيدٌ ، فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ بِسِتِّينَ حِجَّ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ مَعَهُ . وَقَدْ جَمَعَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام بَنِي- هَاشِمٍ رِجَالَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَمَوَالِيَهُمْ وَشِيعَتَهُمْ ، مَنْ حَجَّ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ يَحْجْ ، وَمِنْ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ يَعْرِفُونَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ، ثُمَّ لَمْ يَدْعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَالتَّابِعِينَ ، وَمِنْ الْأَنْصَارِ الْمَعْرُوفِينَ بِالصَّلَاحِ وَالنُّسْكِ إِلَّا جَمَعَهُمْ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِائَتُ أَكْثَرُ مِنْ أَلْفٍ رَجُلٍ ،

کار این فتنه بدانجا کشید که تمام آن جماعت بر آن اجماع کرده و تمام آن روایات بدست مردم متدین افتاد که دروغ را جایز ندانسته و اهل دروغ را مبغوض می داشتند ، آنان این احادیث جعلی را بعنوان مطالب حق پذیرفتند ، درحالیکه اگر می دانستند جعلی است حتماً از آن اعراض نموده و نمی پذیرفتند و هیچ کینه ای به مخالفان آن احادیث نمی ورزیدند ، پس در آن روزگار حق نزد ایشان تبدیل به باطل و باطل به حق ، و دروغ به راست و راست به دروغ شد .

و کار این بلا و فتنه پس از وفات حسن بن علی عليه السلام بالا گرفته و زیاد شد ، و اثری از اولیای خدا نماند جز آنکه بر جان خود در هراس بود یا الباقی مقتول یا در تبعید یا فراری بود ، تا اینکه دو سال پیش از هلاکت معاویه امام حسین عليه السلام قصد حج خانه خدا نموده و همراهش عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس نیز بودند . در آنجا امام حسین عليه السلام مردان و زنان و موالی و شیعیان بنی هاشم را گرد آورد - چه افرادی که حج کرده اند و چه انجام نداده اند - و از گروه انصار که طرفدار او و اهل بیتش بودند ، و احدی از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله را و انگذاشته و فرزندانشان و تابعین و افرادی از انصار که معروف به صلاح و عبادت بودند را در جماعتی بیش از هزار مرد در سرزمین «مِی» گرد آورد

وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُرَادِقِهِ عَامَّتُهُمُ التَّابِعُونَ وَأَبْنَاءُ الصَّحَابَةِ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَذَا الطَّاغِيَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَبِشِيعَتِنَا مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَبَلَّغْتُمْ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي، وَإِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي، اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَاسْكُمُوا قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَقَبَائِلِكُمْ وَمَنْ آمَنْتُمُوهُ وَوَقَّعْتُمْ بِهِ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَدْرَسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ، وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. فَمَا تَرَكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئاً أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا قَالَهُ وَفَسَّرَهُ، وَلَا شَيْئاً قَالَهُ الرَّسُولُ ﷺ فِي أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ، وَفِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ الصَّحَابَةُ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَاهُ وَشَهِدْنَاهُ»، وَيَقُولُ التَّابِعُونَ: «اللَّهُمَّ [نَعَمْ] قَدْ حَدَّثَنَا مَنْ نُصَدِّقُهُ وَنَأْتِيَنَّهُ»، حَتَّى لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً إِلَّا قَالَهُ.

ثُمَّ قَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: أَتَيْدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا رَجَعْتُمْ وَحَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَنِقُّونَ بِهِ،

که اکثر آنها از تابعین و فرزندان صحابه بودند و امام حسین در حالیکه در خیمه‌اش نشسته بود به قصد ایراد خطبه برخاسته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد: این فرد طغیانگر درباره ما و شیعیانمان آنچه دیدید و می‌دانید و حاضر بوده‌اید روا داشت، و من قصد آن دارم درباره مطالبی از شما پرسشی کنم، اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر خلاف بر زبان راندم مرا تکذیب کنید، گفتارم را گوش کنید و آنرا در سینه‌ها تان جا داده سپس به شهرها و قبائل خود بازگشته و به افراد مورد اطمینان مطالب مرا بازگویید، چرا که من خوف آن دارم که این حق ضایع و تباه شود، و خداوند نور خود را به کمال می‌رساند هر چند کافران را ناخوش آید.

امام حسین علیه السلام همه آنچه خداوند در قرآن درباره آنان نازل کرده تلاوت نمود و تفسیر کرد، و تمام مناقبی که رسول خدا ﷺ در باره پدر و مادر و اهل بیت او گفته بود همه را نقل نمود، و در پایان تمامی این موارد صحابه می‌گفتند: بخدا همینطور است، ما آنرا شنیده و بر آن گواهی دهیم! و تابعیون می‌گفتند: بخدا آری، اینها را کسی برای ما حدیث نموده که مورد تصدیق و اطمینان ما می‌باشد. تا اینکه همه مطالب را گفت.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند که چون بازگشتید این حرفها را به افراد مورد

ثُمَّ نَزَلَ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ .

«اِحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ تَوْبِيخاً لَهُ عَلَى قَتْلِ مَنْ قَتَلَهُ»

«مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَرْحُمَهُ عَلَيْهِمُ»

۱۶۳- عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ : لَمَّا قَتَلَ مُعَاوِيَةُ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَأَصْحَابَهُ حَجَّ ذَلِكَ

الْعَامُ فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ :

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْنَا بِحُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَشِيعَةِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟ قَالَ : قَتَلْنَاهُمْ ، وَكَفَّنَاهُمْ ، وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ .

قَالَ فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ : خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا

كَفَّنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبَرْنَاهُمْ ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي وَفِيعَتُكَ فِي عَلِيٍّ وَقِيَامُكَ بِبُغْضِنَا ،

اطمینان خود بگویید . سپس فرو آمده و مردم نیز پراکنده شدند .

«احتجاج امام حسین علیه السلام در توبیخ معاویه بر کشتاری که از شیعیان»

«امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و اظهار رحمت بر آن مقتولین»

۱۶۳- از صالح بن کیسان نقل است که گفت : وقتی دست معاویه به خون حجر بن -

عدی و یارانش آلوده شد در همان سال قصد حج خانه را نمود و در آنجا با امام حسین علیه السلام

روبرو شده و بدو گفت :

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! خَبَرَ كَارِي كَمَا بِأَحْجَرِ بْنِ عَدِيٍّ وَيَارَانِهِ وَشِيعِيَانِ بِدَرْتِ كَرْدَمِ بَتَو

رَسِيدِهِ؟ فَرَمُودَ : بِأَنَّهُنَّ جَعَلْتَهُ؟ كَفَنَ : تَمَامَ رَاكُشْتِه وَكَفَنَ مُنُودَه وَبَرِ هَمِهَ أَشَانِ نَمَازِ

خَوَانْدَمَ !

امام حسین علیه السلام تَبَسَّمِي مُنُودَه وَفَرَمُودَ : أَنَّهُ گَرُوه بَرِ تَو جیره شدند ای معاویه ، که

اگر ما شیعیانت را می کشتیم نه کفنشان کرده و نه بر آنان نماز خوانده و نه دفنشان

می کردیم ، خبر افتراء و بدگویی تو نسبت به علی و حرکت مبغضانهات نسبت به ما

وَاعْتَرَا ضُكَّ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ ، ثُمَّ سَلِّهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَلَهَا ، فَإِنْ لَمْ تُجِدْهَا أَعْظَمَ عَيْبًا فَمَا أَصْغَرَ عَيْبِكَ فَيْكَ ، فَقَدْ ظَلَمْنَاكَ يَا مُعَاوِيَةُ فَلَا تُؤْتِرَنَّ غَيْرَ قَوْسِكَ ، وَلَا تُزَيِّمَنَّ غَيْرَ غَرَضِكَ ، وَلَا تُزِمْنَا بِالْعِدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، فَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدَّمَ إِسْلَامُهُ ، وَلَا حَدَّثَ نِفَاقُهُ ، وَلَا نَظَرَ لَكَ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعْ - يَعْنِي عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ - .

۱۶۴ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ عَلَى طَرِيقِ الْاِحتِجَاجِ - :
أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ أَنَّهُ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنَّ بِي عَنْهَا غِنًى ، وَزَعَمْتَ أَنِّي رَاغِبٌ فِيهَا وَأَنَا بِغَيْرِهَا عَنْكَ جَدِيرٌ ، [وَأَمَّا مَا رَفَى إِلَيْكَ عَنِّي ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَائِقَةُ الْمُشَاهِدُونَ بِالنَّهَائِمِ ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ ، كَذَبَ السَّاعُونَ الْوَاشُونَ! مَا أَرَدْتُ حَرْبَكَ وَلَا خِلَافًا عَلَيْكَ وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَا أَخَافُ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ فِي تَرْكِ ذَلِكَ ، وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِرَاضٍ عَنِّي بِتَرْكِهِ

واعتراض عیجویانهاست به بنی هاشم بمن رسیده ، پس اگر اینگونه عمل کردی بخود بیندیش و نفس خود در میزان حق و باطل قرار ده ، اگر خودت را بزرگترین عیب نیافتی ؛ عیب کوچکی هم در تو نبوده و ما در حق تو ستم کرده ایم ، ای معاویه بفکر خودت باش و بغیر هدف و نشانه خود به محل دیگر تیر نینداز ، و از سر دشمنی با ما از مکان نزدیک به دشمنی نپرداز ، که بخدا سوگند تو از میان ما اطاعت مردی را کردی که قدیم الاسلام نبوده و نفاقش هم تازگی ندارد و بهیچوجه فکر تو نیست ، پس خود بفکر خود باش یا او را رها کن - یعنی : عمرو بن عاص - .

۱۶۴ - آنحضرت در جواب نامه ای که معاویه برایش فرستاد از سر احتجاج فرمود:
اما بعد ؛ نامه ات رسید ، گفته ای ؛ مطالبی از من به تو رسیده ، که من از آنها بی نیازم ، و پنداشته ای که من رغبتی در آنها دارم درحالیکه من بغیر آنها بر تو سزاوارترم ، و اما آنچه از من بتو رسیده همه آنها را افرادی بینوا و سخن چین بافته اند ، گروهی که جماعات را بهم می زنند ، دروغ گفته اند! بدگویان سخن چین! من قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم ، هرچند که در ترک این عمل از خدا در هراسم ، و گمان ندارم خدا از اینکارم راضی باشد ،

وَلَا عَازِرِي بِدُونِ الْاِعْتِذَارِ إِلَيْهِ فِيكَ وَفِي أَوْلِيَايَكَ الْفَاسِطِينَ الْمُجْلِبِينَ حِزْبَ الظَّالِمِينَ ،
بِأَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ .

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ أَخِي كِنْدَةَ ، وَأَصْحَابِهِ الصَّالِحِينَ الْمُطِيعِينَ الْعَابِدِينَ ، كَانُوا
يُتَكَبَّرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ الْمُنْكَرَ وَالْبِدْعَ ، وَيُؤْثِرُونَ حُكْمَ الْكِتَابِ ، وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ
لَوْمَةً لَائِمَةً ، فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتُ أُعْطِيهِمْ [الْأَمَانَ وَ] الْإِيمَانَ الْمَغْلُظَةَ
وَالْمَوَاقِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ . لَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدَثٍ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ ، وَلَا يَأْخُذْنِي بِحَدُوثِهَا فِي صَدْرِكَ عَلَيْهِمْ .
أَوْ لَسْتُ قَاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ
الْعِبَادَةُ فَصَفَّرَتْ لَوْنَهُ ، وَتَحَلَّتْ جِسْمَهُ ، بَعْدَ أَنْ أَمِنْتُهُ وَأُعْطِيْتُهُ مِنْ عَهْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِيثَاقِهِ
مَا لَوْ أُعْطِيْتُهُ الْعِصَمَ فَفَهَمْتُهُ لَنَزَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ شَعَفِ الْجِبَالِ ، ثُمَّ قَتَلْتُهُ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَاسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ !

أَوْ لَسْتُ الْمُدَّعِي زِيَادَ ابْنِ سُمَيَّةَ ، الْمَوْلُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدٍ : عَبْدٍ ثَقِيفٍ ، فَرَعَمْتُ أَنَّهُ ابْنُ -

وَعذر مرا در باره تو و یاران ظالمت که مایه جمع حزب ظالمان با اولیای شیطان شده اند را
بپذیرد .

مگر تو قاتل حُجر بن عَدی برادر کِنْدَه و أصحاب صالح مطیع عابد او نیستی ، آنان
منکر ظلم بوده و بدعت را بد شمرده و حکم کتاب خدا را پیش می انداختند ، و در راه خدا
از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسیدند ، تو از سر ظلم و عدوان همه اشان را پس از امان
و عهد و میثاق محکم ؛ بی آنکه مسأله ای میان تو و ایشان بوده و نه حقد و کینه ای که در سینه
داشته باشی ؛ از لب تیغ گذراندی !

مگر تو قاتل عمرو بن حَمِق ؛ صحابه گرامی رسول خدا نیستی ؛ بنده صالحی که شدت
عبادت او را تحلیل برده و رنگش را زرد و جشمش را نحیف کرده بود ، پس از آنکه او را
به عهد و میثاق الهی امانش دادی ، امانی که اگر به پرندگان داده بودی همه آنها از بالای
کوه بر تو نازل می شدند ، سپس تو آن بزرگوار را از سر گستاخی و بی شرمی بر خدای
و کوچک شمردن عهد و پیمان او به قتل رساندی !

مگر تو آن نیستی که زیاده را همو که بر فراش بردگان عبد ثقیف بد نیا آمد برادر خود خواندی

أَبِيكَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاتَّبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ ، ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَطَعَ أَيْدِيَ الْمُسْلِمِينَ وَأَرْجُلَهُمْ وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ ، وَصَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَلَيْسُوا مِنْكَ؟

أَوْ لَسْتَ صَاحِبَ الْحَضَرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأْيِهِ ، فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ : اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأْيِهِ ، فَقَتَلْتَهُمْ وَمَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ ، وَدِينَ عَلِيٍّ وَاللَّهُ وَابْنُ عَلِيٍّ كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ ، وَهُوَ أَجْلَسَكَ مَجْلِسَكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ أَفْضَلَ شَرَفِكَ وَشَرَفِ أَبِيكَ تَحْسُمُ الرَّحْلَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بِنَا مِنْهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَوَضَعَهَا عَنْكُمْ!

با اینکه خود رسول خدا ﷺ فرموده بود که «فرزند متعلق به صاحب فراش است وزانی را نصیبی جز سنگ نیست»، و تو با اینکار سنت رسول خدا را از روی عمد ترک گفته وبدون هدایت الهی از هوای نفس خود پیروی کردی، سپس او را بر عراقین (کوفه وبصره) حاکم کردی تا دست و پای اهل اسلام را قطع وجشمانشان را از کاسه درآورده وبر نخلهای خرما دار بزندی، مانند آن است که تو از اهل این امت نیستی، وایشان نیز از تو نیستند!!

مگر در ماجرای حضر میثین که زیاد درباره اشان از تو استفتاء نمود که اینان بر دین علیّ - که صلوات خدا بر او باد - هستند چه کنم و تو گفتی همه را بکشی، و او نیز همه را کشته ومثله کرد، ودین علیّ وفرزند علیّ - بخدا سوگند - همان است که با آن بر سر تو ویدرت کوفت وبه بشتوانه همان است که در این مکان جلوس نموده ای، واگر آن نبود؛ بالاترین شرف تو ویدرت همان کوچ زمستانی و تابستانی بود که خداوند به واسطه ما بر شما منت نهاده و آنرا از دوش شما برداشت^(۱).

۱ - مراد مضمون مطالبی است که در سوره شریفه قریش آمده که : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ لَا إِلَافَ قُرَيْشٍ * إِلَّا فِيهِمْ رَحْلَةُ الشَّاءِ وَالصَّيْقِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي

أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»، عرب گرسنه بود وغارتگر و چادر نشین که برای آب وعلف ←

وَقُلْتُ فِيمَا تَقُولُ: انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَلِدِينِكَ وَلِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَأَتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنْ تُرَدَّهُمْ فِي فِتْنَةٍ. فَلَا أَعْرِفُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا، وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَوُلْدِي وَأُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ فَعَلْتَهُ فَهُوَ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِذَنْبِي وَأَسْأَلُهُ تَوْفِيقِي لِإِرشَادِ أُمُورِي.

وَقُلْتُ فِيمَا تَقُولُ: إِنْ أَنْكَرَكَ تَنْكُرُنِي وَإِنْ أَكَيْدَكَ تَكِيدُنِي وَهَلْ رَأَيْتَ إِلَّا كَيْدَ الصَّالِحِينَ مُنْذُ خُلِقْتُ؟ فَكَيْدُنِي مَا بَدَأَكَ إِنْ شِئْتَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ، وَأَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرُّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ.

و در نامعات گفته بودی ملاحظه خود و دینت و امت محمد را بکن، و از سرکشی و پراکندگی این امت بپرهیز که تو را وارد فتنه‌ای کنند، و من فتنه‌ای را عظیم‌تر از ولایت تو بر اینان نمی‌دانم، و هیچ نظری را برای خود و فرزندانم و امت جدّم افضل از جهاد تو نمی‌دانم، که اگر آنرا انجام دهم فقط قصدم قربت به خداوند است، و اگر آنرا ترک گفته‌ام از خداوند بجهت این گناه استغفار می‌کنم و توفیق هدایت در کاری که دارم.

وای معاویه تو در قسمت دیگری از نامعات گفته‌ای: اگر تو را انکار کنم تو نیز همان کنی، و اگر درباره‌ات کید کنم تو هم به حيله دست یازی. مگر رأی و نظر تو از وقتی که بدنیا آمده‌ای جز کید صالحان بوده؟! هرچه خواهی درباره‌ی من کید کن که من امیدوارم که هیچکدام از آنها زیانی بمن نرساند، و بر کسی زیانبارتر بر خودت نخواهد بود،

«خیمه گاه خود عوض می‌کرد، در این سوره روی سخن با قریش است که اسلام در میان آنها نمودار شد و دشمنی و برابری با آن از آنها آغاز شد، این است که نعمت پناهندگی کعبه بیادشان داده می‌شود که بجای کوچ و پي آب و علف رفتن دیگران شما سفر بازرگانی نصیبتان شده است که از گرسنگی و بلای عرب آسوده‌اید و نیز پیاس ارزش این خانه کسی شما را غارت نمی‌کند و آسوده‌اید که می‌توانید بسفر روید و بجای آن محرومیت‌های عرب شما از پرتو این خانه خوشی و آسایش دارید پس وظیفه شما پرستش پروردگار خانه است که از آن بهره‌مند هستید که خوی عربی شما بشما حکم می‌کند پاس نعمت بدارید و مخالفت پیغمبر نکنید و خدا پرست شوید، این سوره را بعضی قریش نامیده‌اند و بعضی ایلاف. (از تفسیر مرحوم عاملی)»

عَلَى أَنَّكَ تَكِيدُ فَتَوْقِظُ عَدُوَّكَ، وَتُوبِقُ نَفْسَكَ، كَفَيْكَ بِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ وَمَثَلْتَ بِهِمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالْإِيمَانِ وَالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قُتِلُوا إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضْلَنَا، وَتَعْظِيمِهِمْ حَقًّا بِمَا بِهِ شَرَفْتَ وَعَرَفْتَ، خَافَةَ أَمْرُ لَعْلَكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مَتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا، أَوْ مَا تَوَّ قَبْلَ أَنْ يُذَرِّكُوا.

أَبَشِّرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ، وَاسْتَعِدَّ لِلْحِسَابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَلَيْسَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنَاسٍ أَخَذَكَ بِالظَّنِّ، وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ بِالتَّهْمَةِ، وَتَفِيكَ إِيَّاهُمْ مِنْ دَارِ الْهَجْرَةِ إِلَى الْعُرْيَةِ وَالْوَحْشَةِ، وَأَخَذَكَ النَّاسَ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ مِنَ الْغُلَمَانِ، يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَيَلْعَبُ بِالْكَعَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ وَشَرَيْتَ دِينَكَ وَغَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَخُنْتَ أَمَانَتَكَ، وَسَمِعْتَ مَقَالََةَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ وَأَخَفْتَ التَّقِيَّ الْوَرَعَ الْحَلِيمَ.

چرا که تو با حيله و کيد به دشمنيت ضربه می زنی ولی در نهايت موجب رسوايی خود خواهی شد، مانند رفتاری که در قتل و مثله ساختن اين جماعت مرتکب شدی، پس از صلح و عهد و میثاقی که با اينان بستى همه را از لب تیغ گذراندى و تنها جرمشان ذکر مناقب ما اهل بيت ؛ و بزرگداشت حق ما بود ؛ حقى که بدان مشرف و آگاهى، و آنان را کشتی از ترس اینکه مبادا پیش از اینکه کاری انجام دهند تو بمیری، یا اينان قبل از اینکه درک کنند بمیرند.

ای معاویه خود را آماده قصاص کن و مهتای حساب، و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز آنکه همه را جمع و به حساب آورده است، و خداوند هیچ رضایتي از اين اعمال ندارد ؛ دستگیری گروهی به ظن و شبهه، کشتن اولیایش به تهمت، و تبعید اينان از دار الهجره به دیار وحشت و تنهایی، و اینکه مردم را مجبور به بيعت پسرک خود نمودی، همو که شرب خمر کرده، و نرد بازی می نماید، تو با اين اعمال فقط به خود خسارت زده و دینت را فروخته و درباره رعیت خود مبتلا به نیرنگ و دغل بازی شده ای، و در امانت خود خیانت ورزیده و سخن سفيه جاهل را گوش کرده و پرهیزگار با ورع حلیم را ترساندى [بخاطر اينان، والسلام].

قال: فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِيَةُ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَبُّ عَلَيٍّ، مَا كُنْتُ أَشْعُرُ بِهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ يَزِيدُ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي عُمَرَ بْنِ حَفْصٍ: أَحَبُّهُ جَوَاباً شَدِيداً تُصَغِّرُ إِلَيْهِ نَفْسَهُ، تَذَكُّرُ آبَاءَهُ بِأَسْوَأَ فِعْلِهِ وَآثَارِهِ.

فَقَالَ: كَلَّا أَرَأَيْتُمَا لَوْ أَنِّي أَرَدْتُ أَنْ أُعِيبَ عَلِيّاً مُحَقَّقاً مَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ، إِنَّ مِثْلِي لَا يُحْسِنُ بِهِ أَنْ يُعِيبَ بِالْبَاطِلِ وَمَا لَا يَعْرِفُ النَّاسُ، وَمَتَى عِثْتُ رَجُلًا يَمَّا لَا يَعْرِفُ النَّاسُ لَمْ يَحْفَلُ بِهِ صَاحِبُهُ وَلَمْ يَرَهُ شَيْئاً، وَمَا عَسَيْتُ أَنْ أُعِيبَ حُسَيْناً وَمَا أَرَى لِلْعِيبِ فِيهِ مَوْضِعاً، إِلَّا إِنِّي قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ وَأَتَوَعَّدُهُ وَأُهَدِّدُهُ وَأُجْهِلُهُ ثُمَّ رَأَيْتُ أَنْ لَا أَفْعَلَ.

قال: فَمَا كَتَبَ إِلَيْهِ شَيْءٌ يَسُوؤُهُ، وَلَا قَطَعَ عَنْهُ شَيْئاً كَانَ يَصِلُهُ بِهِ، كَانَ يَبْتَغِثُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ سِوَى عُرُوضٍ وَهَدَايَا مِنْ كُلِّ ضَرْبٍ.

راوی گوید: وقتی معاویه نامه آنحضرت را خواند گفت: در دل او به من کینه‌ای بود که از آن بی‌خبر بودم.

فرزندش یزید و عبدالله بن ابی عمر بن حفص بدو گفتند: جواب دندان شکنی بدو بنویس که خوار و ذلیل شود، و پدرش را به کارها و آثار بد و زشت یاد کن.

معاویه گفت: مگر شما دو نفر نمی‌دانید که اگر من حقاً بخواهم پدرش را بد گویم نمی‌توانم، بدرستی که شایسته من نیست که با باطل و عدم شناخت عیب‌گویی کنم، و اگر خود تو دیگری را به آنچه مردم نمی‌دانند عیب‌گویی کردی نه تنها در او جمع نشود که هیچکس بدان توجهی هم نخواهد کرد، و من قصد رسوایی و بدگویی حسین را نداشتم و در او مکانی برای عیب نیافتم، جز آنکه قصد داشتم نامه‌ای تهدید آمیز برایش بنویسم و جهالتش را بدو تفهیم کنم، سپس از اینکار منصرف شدم.

راوی گوید: باری معاویه هیچ نامه ناراحت‌کننده‌ای برای آنحضرت ننوشت، و از ارسالات سابق چیزی نکاست: عطایایی که سالانه به یک میلیون درهم می‌رسید و این بغير هدایا و متاعی بود که از همه جا برای آنحضرت ارسال می‌شد.

«اَحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ بِإِمَامَتِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَغَيْرِهِ»

«وَذَكَرَ طَرَفٍ مِنْ مُفَاخَرَاتِهِ وَمُشَاجَرَاتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابِهِ»

۱۶۵ - عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، أَنَّهُ قَالَ : لَقَدْ قِيلَ لِمُعَاوِيَةَ : إِنَّ النَّاسَ قَدْ رَمَوْا بِأَبْصَارِهِمْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَوْ قَدْ أَمَرْتَهُ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَيَخْطُبُ فَإِنَّ فِيهِ حَضَرًا وَفِي لِسَانِهِ كَلَالَةٌ . فَقَالَ لَهُمْ مُعَاوِيَةُ : قَدْ ظَنَنَّا ذَلِكَ بِالْحُسَيْنِ ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى عَظُمَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَفُضِحْنَا ، فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى قَالَ لِلْحُسَيْنِ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، لَوْ صَعِدْتَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبْتَ . فَصَعِدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمِنْبَرَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ : مَنْ هَذَا الَّذِي يَخْطُبُ ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ ، وَعِترَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ ، وَأَحَدُ الثَّقَلَيْنِ اللَّذَيْنِ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسَائِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ،

«احتجاج امام حسین علیه السلام با معاویه بر سر امامت خود»

«وذكر قسمتی از مفاخرات و مشاجراتی که میان او و معاویه رخ داد»

۱۶۵ - از موسی بن عقبه نقل است که گفت : به معاویه خبر رسید که مردم چشمشان به حسین است ، اگر تو با ترتیب مجلسی او را وادار به ایراد خطابه ای کنی لکنّت زبان و حصر او در کلامش بر همه نمایان می شود .

معاویه گفت : ما یک چنین گمانی به حسن داشتیم ولی نقشه ما بر آب شده و او روز بروز در دیده مردم بزرگتر شد و ما رسوا شدیم . (راوی گوید:) آنقدر اصرار کردند تا این را از حسین خواسته و گفت : ای ابا عبد الله چه خوب است که بر منبر خطبه ای بخوانی . پس آنحضرت به منبر رفته و پس از حمد و تنای الهی و صلوات بر پیامبر - در جواب مردی که گفت : اینکه خطبه می خواند کیست ؟ - فرمود :

ما حزب و گروه غالب خدا و مقربین عترت رسول خدا ، و اهل بیت طیب و طاهر اویم ، ما یکی از دو چیز گرانبهای هستیم که رسول خدا آنها را پس از قرآن به ودیعت نهاد ،

الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْمَعْوَلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ ، لَا يَبْطُلُنَا تَأْوِيلُهُ ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقَاقَتَهُ .

فَأَطِيعُونَا فَإِنْ طَاعَتُنَا مَفْرُوضَةٌ ، إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةً : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» ، قَالَ : «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» .

وَأَحْذَرُكُمْ الْإِضْغَاءَ إِلَى هَتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ، فَتَكُونُوا كَأُولِيَانِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ : «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ» ، فَتَلْقَوْنَ لِسُيُوفٍ ضَرْبًا وَلِلرَّمَاكِ وَرَدًّا وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا

کتابی که در آن تفصیل هر چیزی است ، و در پیش رو و پشت سر هیچ باطلی بدان راه ندارد ، قرآنی که تفسیرش بعهده ما گذاشته شد و تأویلش ما را در مانده نکند بلکه بدنبال حقایق آن هستیم

پس ما را اطاعت کنید که طاعت ما واجب است ، چرا که قرین طاعت خدا و رسول است ، خداوند می فرماید : «خداى را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را ، که از شمایند ، فرمان برید ، پس اگر درباره چیزى ستیزه و کشمکش کردید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید - نساء : ۵۹» ، و نیز فرمود : «و حال آنکه اگر آن را به پیامبر و صاحبان امر خویش باز می گردانند هر آینه کسانی از آنان که [حقیقت] آن را بیرون می کشند آن را می دانستند ، و اگر فزون بخشی و مهربانی خدا بر شما نبود از شیطان پیروی می کردید مگر اندکی - نساء : ۸۳» .

مبادا گوش به ندایی که شیطان به شما نموده کنید ، زیرا او برای شما دشمنی است آشکار و مبین ، که در اینصورت همچون اولیا و دوستان او شوید که گفتند : «امروز بر شما چیره شونده ای نیست و من پناه شمایم . و چون آن دو گروه رویاری شدند بر دو پاشنه خود گردید - پشت کرد و گریخت - و گفت : من از شما بیزارم - انفال : ۴۸» ، پس در آینده مکانی برای ضرب شمشیر و ورود نیزه شده و سنگریزه و حطام ستون ها

وَلِلَّسَّهَامِ غَرَضًا، ثُمَّ لَا يَقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا. قَالَ مُعَاوِيَةُ: حَسْبُكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ أَبْلَغْتَ.

۱۶۶ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ يَوْمًا لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا فَخْرُكُمْ بِفَاطِمَةَ بِنْتِ كُنْتُمْ تَنْتَخِرُونَ عَلَيْنَا؟

فَوَثَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ شَدِيدَ الْقَبْضَةِ - فَقَبَضَ عَلَى حَلْقِهِ فَقَصَرَهُ، وَلَوَّى عِمَامَتَهُ عَلَى عُنُقِهِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَرَكَهُ وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ: أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَّقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَبِيبَيْنِ كَانَا أَحَبَّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي وَمِنْ أَخِي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

قَالَ: وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مَلْعُونٍ ابْنِ مَلْعُونٍ غَيْرَ هَذَا وَأَبِيهِ، طَرِيدِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

واهدافی برای آماج تیرها گردید، سپس در آن روز سوگند هیچکسی که قبلاً ایمان نیاورده و یا در ایمان خود کسبِ خیر و سعادت نکرده بپذیرفته نشود. معاویه گفت: ای ابا عبد الله کافی است، حرف را رساندی!!

۱۶۶ - از محمد بن سائب نقل است که گفت: روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت: اگر مباحثات شما به فاطمه نبود به چه بر ما فخر می کردید؟

پس آنحضرت از جا جسته و گریبان مروان را گرفته - و در این کار بسیار قوی بود - و گلویش را فشرده و عمامه او را بدور گردنش انداخت و چندان کشید که او بیهوش شد، سپس او را رها کرده و روبه جماعت قریش نموده و فرمود:

شما را بخدا سوگند می دهم که گفته هایم را اگر درست بود تصدیق کنید! آیا در روی زمین دو حبیبی که نزد رسول خدا محبوبتر از من و برادرم باشند می شناسید؟ یا دخترزاده پیامبری جز من و برادرم سراغ دارید؟

همگی گفتند: خدا می داند که سراغ نداریم.

امام حسین علیه السلام فرمود: و من هم در روی زمین فرد ملعونی که فرزند ملعون باشد جز این (مروان) و پدرش نمی شناسم که هر دو از جانب رسول خدا ﷺ طرد شده باشند،

وَاللّٰهُ مَا بَيْنَ جَابُرَاسَ وَجَابُلُقَ أَحَدُهُمَا بِبَابِ الْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِبَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ يَمْنُنُ
يَسْتَحِلُّ الْإِسْلَامَ أَغْدَى لَهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَمِنْ أَيْدِكَ إِذْ كَانَ وَعَلَامَةٌ قَوْلِي فِيكَ
أَنَّكَ إِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ رِدَاؤُكَ عَنْ مَنْكِيكَ .

قال : فَوَاللّٰهِ مَا قَامَ مَرْوَانُ مِنْ بَحْلِسِهِ حَتَّى غَضِبَ فَاَنْتَفَضَ وَسَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ عَاتِقِهِ .

«اِخْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ بِكَرْبَلَاءِ»

۱۶۷ - عَنْ مُصْعَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ : لَمَّا اسْتَكْفَى النَّاسُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَكِبَ فَرَسَهُ
وَاسْتَنْصَتَ النَّاسَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرْحَا ، وَبُؤْسًا لَكُمْ وَتَعْسًا حِينَ اسْتَنْصَرَخْتُمُونَا وَلِهَيْبِنَا ،
فَأَضْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ ، فَشَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْدِينَا ، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا أَضْرَسْنَاهَا

بخدا که در شرق و غرب عالم مردی که نسبت اسلام بخود دهد دشمنتر [از این فرد] برای
خدا و رسول و اهل بیت او نیست ، و علامت و نشان کلام من در تو این است که چون
غضب کنی رداء از دوشت می افتد .

راوی گوید : بخدا که مروان از جایش برنخاست تا خشمگین شده خود را تکاند
وردا از دوشش افتاد .

«اِخْتِجَاجِ آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْهِلِ كُوفَةٍ دَرِ كَرْبَلَاءِ»

۱۶۷ - از مصعب بن عبدالله مروی است که چون آن مردم امام حسین علیه السلام را
محاصره کردند آنحضرت سوار اسب خود شده و همه را دعوت به سکوت نموده و پس از
حمد و ثنای الهی اینگونه فرمود :

ای جماعت ، هلاک و اندوه بر شما باد که به آن شور و وله ما را خواندید تا بفریاد شما
رسیم و ما شتابان آمدیم پس شمشیر ما را که خود در دست شما نهاده بودیم بر سر ما آختید
و آتشی که خود ما بر دشمن ما و شما افروخته بودیم بر ما افروختید ، یارِ دشمن خود شدید

عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ وَعَدُونَا ، فَأَصْبَحْتُمْ إِلَيَّ عَلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ ، وَبَدَأَ لِأَعْدَائِكُمْ مِنْ غَيْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ ، وَلَا ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا إِلَيْكُمْ .

فَهَلَّا ، لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَسِيرٌ ، وَالْجَأْشُ طَائِفٌ ، وَالزَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ وَلَكِنَّكُمْ اسْتَسْرَعْتُمْ إِلَىٰ بَيْعَتِنَا كَطَيْرَةِ الدَّبَا ، وَتَهَاوَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَاوَيْتِ الْقَرَّاشِ ، ثُمَّ نَقَضْتُمُوهَا سَفْهًا وَضَلَّةً ، فَبَعْدًا وَسُحْقًا لَطَوَاغِيَتِ هَذِهِ الْأُمَّةِ! وَبَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ وَتَبْدَةِ الْكِتَابِ وَمُطْطَفِي السُّنَنِ ، وَمُوَاحِيِ الْمُشْتَهَرِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ، وَعُصَاةِ الْإِمَامِ ، وَسَلْحِ حَقِّ الْعَهْرِ بِالنَّسَبِ ، لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ . أَفَهَؤُلَاءِ تَعْضُدُونَ ، وَعَنَّا تَتَخَذُلُونَ!! أَجَلُ وَاللَّهِ ، خَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ ، نَبَتْ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ ، وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ [أَمْرًا] شَجَرٍ لِلنَّاظِرِ ، وَأَكَلَّةٍ لِلْغَاصِبِ ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا .



در پیکار با دوستانتان ، با اینکه نه به عدل میان شما رفتار کردند و نه امید خیر از آنها دارید ،

وای بر شما! چرا آنگاه که شمشیرها در نیام بود و دلها آرام و فکرها خام ما را رها نکردید ، لکن مانند مگس سوی فتنه پریدید و مانند پروانه در هم افتادید پس هلاک باد شما را ای بندگان کنیز و بازماندگان احزاب و ترک کنندگان کتاب و تحریف کنندگان که کلمات را از معانی برگردانید و گناهکاران که دم شیطان خورده اید و خاموش کنندگان سنتها ،

آیا یاری آنان می کنید و ما را تنها می گذارید؟! آری بخدا سوگند پیوفائی و پیمان شکنی عادت دیرینه شما است ، ریشه شما با غدر به هم پیوسته و آمیخته است و شاخهای شما بر آن پروریده ، شما بلیدترین میوه اید گلوگیر در کام صاحب ، و گوارا برای غاصب .

آلا لعنت خدا بر ستمکاران عهد شکنی که عهدها پس از تأکید زیاد می شکستند حال اینکه خداوند شما را بر خود ضامن و کفیل فرمود .

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ ، وَهَيْهَاتَ لَهْ ذَلِكَ مِنِّي ! هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ !! أَيْ اَللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ وَجُدُودٌ طَابَتْ ، أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةُ اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ ، أَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعَدَدِ ، وَكَثْرَةِ الْعَدُوِّ ، وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ ، ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ :

فَإِنْ نُهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُغْلِبَ فَغَيْرُ مُغْلِبِنَا
وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَنَايَا وَدَوْلَةَ آخِرِنَا
فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا
فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا سَيَلِقَى الشَّامِتُونَ كَسْمَا لَقِينَا

اینک دعی بن دعی (یعنی این مردی پدر که بنی امیه او را به خود ملحق کردند و زاده آن بی پدر) میان دو چیز استوار پای فشرده و بایستاده است : یا شمشیر کشیدن یا خواری کشیدن ، و هیهات که ما به ذلت تن ندهیم ، خداوند و رسول او و مؤمنان برای ما زبونی نپسندند و نه دامنهای پاک (که ما را پرویده اند) و سرهای پر حمیت و جانهاییکه هرگز طاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند و من با این جماعت اندک با شما کارزار کنم هر چند یاوران مرا تنها گذاشتند . سپس با تمل به شعر شاعری (ظاهراً او فروة بن مسیک باشد) فرمود :

اگر پیروز شویم دیر است که پیروز بوده ایم ، و اگر مغلوب شویم باز هم مغلوب نشده ایم ،

عادت ما ترس نیست و لکن (کوشش برای زنده ماندن خود می کنیم و کشتن دشمن) برای آنکه کشتن ما با دولت دیگران قرین است ،

اگر پادشاهان جادوان بودند که ما هم جادوان خواهیم بود ، و اگر بزرگان مانندند که ما نیز خواهیم ماند ،

پس با آنها که از غم ما شاد می شوند بگوی که بیدار شوید که ایشان هم بدانچه ما رسیدیم خواهند رسید !! .

۱۶۸ - وَقِيلَ : إِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عليهم السلام وَأَقَارِبُهُ وَبَقِيَ [وَحِيداً] قَرِيداً لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام ، وَابْنُ آخَرُ فِي الرِّضَاعِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ ، فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ فَقَالَ :

نَاوِلُونِي ذَلِكَ الطِّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ ! فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ ، فَجَعَلَ يَقْبَلُهُ وَهُوَ يَقُولُ : يَا بُنَيَّ وَيْلُ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصَمَهُمْ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله .

قِيلَ : فَإِذَا بِسَنِهِمْ قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى وَقَعَ فِي لَبَّةِ الصَّبِيِّ فَفَتَلَهُ ، فَزَلَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَنْ فَرَسِهِ وَحَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِحَقْنِ سَيْفِهِ وَرَمَلَهُ بِدَمِهِ وَدَفَنَهُ ، ثُمَّ وَتَبَ قَائِماً وَهُوَ يَقُولُ :

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْ مَأْرَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلُوا قَدْماً عَلِيّاً وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ
خَنَقاً مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا نَفْتِكَ الْآنَ جَمِيعاً بِالْحُسَيْنِ
يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُذُلٌ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

۱۶۸ - و نقل است که وقتی اصحاب آنحضرت و تمام نزدیکانش به شهادت رسیدند و جز پسرش علی بن زین العابدین علیه السلام و فرزند شیرخواره به نام عبدالله کس دیگری نزد او باقی نمانده و تنها شد آنحضرت درب خیمه آمده و فرمود :

این طفل را به من دهید تا با او وداع کنم ، پس او را غرق بوسه ساخته در حالیکه می فرمود : ای پسرکم وای بر حال این قوم وقتی محمد صلى الله عليه وآله با آنان مخاصمه کند !
گویند : ناگهان تیری بیامد و بر بالای سینه آن طفل نشست و او را کشت ، پس امام علیه السلام از اسب بزیر آمده و با غلاف شمشیر قبری کند و او را بخون بیاغشت و دفن کرد آنگاه برخاسته و این اشعار را سرود :

همه کافر شدند و در گذشته از ثواب خداوند ؛ رَبِّ جَنِّ و انس چشم پوشیده بودند ،
در گذشته علی و فرزندش حسن که از طرف مادر و پدر کریم بود را بقتل رساند .
همگی از ایشان به خشم آمده و گفتند : الحال بر حسین یورش برده خونش بریزیم .
وای بر آن اراذل مردم که همه را برای اهل دو حرم مکه و مدینه گرد آوردند .

ثُمَّ صَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ
 لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَمُكَ دَمِي
 وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوءٌ
 لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا
 بِعَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
 خَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي
 فَضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ
 مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَأَبِي
 عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى
 وَلَهُ فِي يَوْمٍ أُخِذَ وَفُتِحَ
 بِاجْتِيَا حِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ
 لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلُ الْكَافِرِينَ
 بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلِينَ
 غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ
 وَالَّتِي السُّقُوشِي الْوَالِدَيْنِ
 ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْحَيَرَتَيْنِ
 فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ
 أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
 قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرِ وَحَنِينِ
 هَازِمُ الْجَيْشِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ
 شَفَتِ الْغُلَّ بِقَبْضِ^(۱) الْعَسْكَرَيْنِ

سپس همه رهسپار شده و سفارش نمودند که ما نیاز به رضای ملحدین داریم.

در ریختن خون من برای عبیدالله که از نسل کافران است از خدا نترسیدند.

و ابن سعد با لشکری انبوه مرا آماج تیرهای خود ساختند.

و این بخاطر مسأله‌ای از قبل نبود جز مباهات من بنور دو ستاره قطعی :

یکی به علی خیر و نیکو پس از نبی و پیامبری که پدر و مادرش از قریش بودند.

پدر و مادر من برگزیده خداوند بودند و من فرزند دو برگزیده‌ام.

نقره‌ای که از طلا خالص شده ، و من نقره‌ای هستم که فرزند دو طلا می‌باشم .

چه کسی پدر بزرگ یا پدری همچو من دارد که من فرزند آندو پیشوایم .

فاطمه زهراء مادر من است و پدرم درهم کوبنده کفر در کارزار بدر و حنین است .

رسمان دین ، علی مرتضی است ، او لشکر را فراری داده ویر دو قبله نماز خوانده .

و او در روز احد یورش و حمله‌ای برد که با قبض دو لشکر حقد و کینه را التیام داد .

ثُمَّ بِالْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعَا كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعَتْ أُمَّةُ السَّوِّءِ مَعَا بِالْعِزَّتَيْنِ
 عِثْرَةُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْوَرْدِ^(۱) يَوْمُ الْجَحْفَلَيْنِ
 عَبْدَ اللَّهِ غُلَاماً يافعاً وَقُرَيْشٌ يَسْعُدُونَ الْوَتْنَيْنِ
 وَقَلَى الْأَوْثَانِ لَمْ يَسْجُدْهَا مَعَ قُرَيْشٍ لَا وَلَا طَرْفَةَ عَيْنٍ
 طَعَنَ الْأَبْطَالُ كَمَا بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ وَتَبُوكَ وَحُنَيْنِ
 ثُمَّ تَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى وَقَفَ قِبَالَةَ الْقَوْمِ وَسَيْفُهُ مَصْلَتٌ فِي يَدِهِ آيساً مِنْ نَفْسِهِ ،
 عَازِماً عَلَى الْمَوْتِ ، وَهُوَ يَقُولُ :

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهَّرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخُرُ
 وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مِنْ مَشِي وَنَحْنُ بِرَاجِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ

سپس در کارزار احزاب و فتح مکه موجب مرگ لشکریان کافر بود .
 این امت بد در راه خدا مرتکب چه کاری در حق عترت رسول شدند .
 عترت نیکوی پیامبر مصطفی و نسل علی دلاور در روز کارزار سپاه .
 علی زمانیکه جوانی تازه بالغ بود بیرستش خدا پرداخت و قریش بت می پرستید .
 از ابتدا به بتها کینه می ورزید و لحظه ای با قریش آنها را سجده نکرد .
 دلاورانشان را در کارزار بدر و تبوک^(۲) و حنین با شمشیر خود آشنا ساخت .
 سپس امام حسین علیه السلام پیش آمده مقابل قوم ایستاد درحالیکه شمشیر برهنه در
 دست ، نومید از زندگی ، آماده مرگ ، می فرمود :
 منم فرزند علی پاک و طاهر از آل هاشم ، همین مباحات مرا کافی است .
 وجدّم رسول خدا ؛ گرامی ترین مردم ، و ما چراغ فروزنده خدا در میان خلایق .

۱ - فی بعض النسخ : «القرم» .

۲ - همچنانکه همه آگاهند و به نص صریح تاریخ حضرت امیر علیه السلام در غزوة تبوک به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نکرد و احتمالاً در نسخه «أحد» بوده و تصحیف شده باشد .

وَفَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجِنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكِّرُ
وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِبَنَائِهِ كُلِّهِمْ نَطُولُ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وِلَاةُ الْحَوْضِ نُشْقِي وَلاَتَنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْثَرُ شِيعَةِ وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْسَرُ

«احتجاج فاطمة الصغرى على أهل الكوفة»

۱۶۹ - عَنْ زَيْدِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصَّغْرَى عليها السلام بَعْدَ أَنْ رُدَّتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ فَقَالَتْ :
الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَزِنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، أَحْمَدُهُ وَأُؤْمِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ

و ما درم فاطمه از نسل احمد است و عموم جعفر به ذوالجناحين معروف .
و در میان ما کتاب خدا بدرستی و صدق نازل شد ، و بین ما هدایت و وحی به خیر
یاد می شود .

و ما امان الهی برای همه مردمیم ، و پنهان و آشکار در میان مردم این را می گوئیم .
ما نایم و لیان حوض که دوستانمان را می نوازیم ، به ظرف رسول خدا ، و منکری
نداریم .

و پیروان ما در میان مردم بهترین شیعه اند ، و کینه ورزانمان روز قیامت زیانبارند .

«احتجاج فاطمة صغری بر أهل کوفه»

۱۶۹ - زید بن موسی بن جعفر از پدرانشان نقل نموده که حضرت فاطمه صغری عليها السلام
پس از بازگشت از کربلاء خطبه ای بدین شرح در کوفه ایراد فرمود :

حمد و سپاس میگویم خداوند را به شاره شنها و ریگها ، و هم سنگ جهان از
عرش تا خاک او را ستایش می کنم ، و به او ایمان آورده ام و توکل بر او کردم

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صلی الله علیه و آله ، وَأَنَّ أَوْلَادَهُ
ذُبُجُوا بِسَطِّ الْقُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخَلٍ وَلَا تُرَابٍ .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ ، وَأَنْ أَقُولَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخَذِ
الْعُهودِ لَوْصِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ، الْمَسْلُوبِ حَقُّهُ ، الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ، كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ
بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ ، وَبِهَا مَعَشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَلْسِنَتِهِمْ ، تَعْساً لِرُؤُوسِهِمْ ! مَا دَفَعَتْ
عَنْهُ ضَمِيماً فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ ، حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مُحَمَّدُ النَّبِيُّ ، طَيِّبَ الضَّرِيْبَةِ ،
مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَا نِيَمَ ، وَلَا عَذْلٌ عَاذِلٍ ، هَدَيْتَهُ يَا
رَبَّ الْإِسْلَامِ صَغِيراً ، وَحَدَّثَ مَنَاقِبَهُ كَبِيراً ، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحاً وَلِرَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ ، زَاهِداً فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا ، رَاغِباً فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِداً لَكَ فِي
سَبِيلِكَ ، رَاضِيَةً فَاخْتَرْتَهُ ، وَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

وگواهی می‌دهم که نیست معبودی غیر خداوند یگانه بی‌شریک و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اینکه اولاد او را در کنار فرات سر بریدند با آنکه کسی را نکشته بود تا قصاص خواهند از وی ،

بارخدا یا بتو پناه می‌برم از اینکه دروغ بر تو بندم و خلاف آنچه بر رسول خدا فرستادی سخنی گویم ، رسول تو پیمان گرفت برای وصی خویش علی بن ابی طالب علیه السلام اما مردم حقش را غصب کردند و بیگناه او را کشتند ، باز فرزند او را دیروز در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند گروهی از مسلمانان به زبان ، که نیست باد چنان مسلمانی ، و تا آن حضرت زنده بود آتش ندادند و هنگام شهادت تشنگی او را فرو نشانندند تا تو ای خداوند او را بجوار خود بردی ، ستوده‌خوی پاک سرشت هنرهای وی شناخته و روش او روشن ، از نکوهش کسی پاک نداشت و از ملامت احدی ترسید ، او را از کوچکی به اسلام راه نمودی و در بزرگی خصائل وی را ستودی پیوسته با تو پیغمبرت دل راست داشت تا او را به جوار رحمت خود بردی بی‌رغبت در دنیا و حرص بدان ، بلکه راغب در آخرت بود برای رضای تو ، در راه تو کوشش نمود ، او را پسندیدی و برگزیدی و راه راست او را نمودی .

أَمَّا بَعْدُ؛ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَانِ اللَّهِ بِكُمْ، وَابْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حُسْنًا، وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِثْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا، فَتَحَنُّ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ، أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ ﷺ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفْضِيلًا، فَكَذَّبْتُمُونَا، وَكَفَرْتُمُونَا، وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حِلَالًا، وَأَمْوَالَنَا نَهْبًا، كَانَا أَوْلَادُ التُّرْكِ أَوْ كَابِلٍ، كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأُمْسِ، وَسَيُوفُكُمْ تَسْقُطُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ، قَرَّتْ بِذَلِكَ عُيُونُكُمْ، وَفَرِحَتْ بِهِ قُلُوبُكُمْ اجْتِرَاءً مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ وَمَكْرًا مَكْرُومًا وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، فَلَا تَدْعُوَنَا أَنْفُسُكُمْ إِلَى الْجَدَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا، فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ، وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

اما بعد ای اهل کوفه، ای مردم دغا و بیوفاء و خود خواه، ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را به شما آزمایش فرمود و شما را به ما، و ما از آزمایش پاک بیرون آمدیم و دانستیم و دریافتیم، سر الهی نزد ما است، و ما ایم حافظ علم و حکمت خدا و ما ایم آن حجّت که در زمین برای بندگان نصب فرمود.

ما را به بزرگی بنواخت و بر سولش (ﷺ) برتری داد بر بسیاری از آفریدگان خود، اما شما ما را دروغگو دانستید و ناسپاسی نمودید و کشتن ما را حلال شمردید و مال ما را تاراج کردید گویا ما اولاد ترک و کابل بودیم، چنانکه دیروز جدّ ما را کشتید و از شمشیر شما خون ما میچکد به کین های گذشته، چشم شما بدان روشن گشت و دلتان شاد شد، با خدای تعالی دلیری نمودید و مکاری اندیشیدید و مکر خدا بهتر و بالاتر است، مبادا شما از ریختن خون و بردن مال ما شادمان شوید چون این مصیبت بزرگ که به ما رسید در کتابی ثبت افتاده است پیش از اینکه خداوند آنرا انفاذ کند، و آن بر خدا آسان است تا بر آنچه از دست شد اندوه نخورید و به آنچه خداوند به شما بخشید ننازید و نبالید که خداوند آنرا که بخود ببالد و بنازد دوست نمی دارد،

تَبَّأَ لَكُمْ! فَانظُرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّهُمَا قَدْ حَلَّتْ بِكُمْ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقَمَاتٌ
فَيُسْحِتُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا
ظَلَمْتُمُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

وَيْلٌ لَكُمْ! أَتَدْرُونَ أَيَّةَ يَدٍ طَاعَتْنَا مِنْكُمْ، وَأَيَّةَ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا، أَمْ بِأَيَّةِ رَجُلٍ
مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا، تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا؟ أَقَسْتُ قُلُوبَكُمْ، وَغَلَطْتُ أَكْبَادَكُمْ، وَطَبِعَ عَلَى أَفئِدَتِكُمْ وَخَتَمَ
عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَأَمْلَى لَكُمْ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا
تَهْتَدُونَ.

تَبَّأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! كَمْ تَرَابٍ رَزَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَكُمْ، وَدُحُولٌ لَهُ لَدَيْكُمْ ثُمَّ
غَدَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدِّي، وَبَيْنِيهِ عِترَةُ النَّبِيِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ وَافْتَحَرَّ
بِذَلِكَ مُقْتَحِرٌ فَقَالَ:

مَحْسُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِيَّ عَلِيٍّ يُوُسُوفَ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ
وَسَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِيَّ تُرْكٍ وَنَطَخْنَاهُمْ فَأَيُّ نِطَاحٍ

هلاک بادشمارا! منتظر لعنت و عذاب باشید، که گوئی اکنون آمده است و از آسمان لعنتها
پی در پی فرو می بارد و شما را هلاک می کند و شما را در اینجهان به جان یکدیگر اندازد
آنگاه در عذاب الیم روز قیامت جاودان مانید که بر ما ستم کردید و لعنت خدا بر
ستمکاران باد، وای بر شما! آیا می دانید کدام دست بر ما ستم کرد و کدام دل به پیکار ما
رغبت نمود و به کدام بای به آهنگ کارزار سوی ما آمدید، دل شما سخت شد و جگرها
درشت گردید و بر دل و چشم و گوش شما مهر نهاده شد، شیطان در نظر شما زشتیها را
بیاراست و نوید طول اجل داد و بر دیده شما پرده ای آویخته است و راه را نمی شناسید،

هلاک باد شما را! ای اهل کوفه که شما را با رسول خدا ﷺ کینه ها است و از وی
خونها خواهید، آنگاه با برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام جد ما و با فرزندان وی هم که
عترت پیغمبر و پاکان و برگزیدگانند بیوفانی کردید و یکتا از شما می نازد به آن و می گوید:
ما علی و فرزندان را کشتیم، با شمشیرها و نیزه های هندی،

وزنانشان را اسیر کردیم همچو اسرای ترک، و ضربه ای زدیم آنچنان ضربه ای.

[فَقَالَتْ:] بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكُنُكْتُ! وَلَكَ الْأَثَلْبُ! افْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَاهُمْ اللَّهُ
وَطَهَّرَهُمْ، وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَكَظِمْتَ وَأَقْعَ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا قَدَّمَتْ
يَدَاهُ، حَسَدْتُمُونَا وَيَلَّا لَكُمْ عَلَى مَا فَضَّلَنَا اللَّهُ.

فَمَا ذَنْبُنَا إِنْ جَاشَ دَهْرٌ بِحُورُنَا وَبَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدُّعَامَصَا
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ
نُورٍ.

قَالَ: فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَقَالُوا: حَسْبُكَ يَا بِنْتَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ أَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا
وَأَنْضَجَتْ حُورَنَا، وَأَضْرَمَتْ أَجْوَانَنَا!!
فَسَكَتَتْ - عَلَيْهَا وَعَلَى أَيْمَانِهَا وَجَدَّهَا السَّلَامُ -

پس فرمود: خاک و سنگ در دهانت ای شاعر! آیا به کشتن آن قوم مینازی که خداوند
پاک و پاکیزه‌اشان کرد و پلید را از ایشان دور داشت، پس از این غصه بسوز و مانند
بدرت سنگ اسافل خویش را بر زمین بسای هر کس فردا بدان رسد که از پیش فرستاد بر
آن فضل که خداوند ما را بخشید رشک میبرد، وای بر شما!
گناه ما چیست که دریاهای منا جهان را فرو گرفت

و دریای تو آرام است که دعو^(۱)ص^(۱) را هم نمی شناسد
این فضل خدا است: به هر که خواهد می بخشد و خداوند را فضلی عظیم است،
و کسی را که خداوند برایش نوری قرار نداد دیگر نوری نخواهد داشت.
راوی گفت: پس آوازه‌ها به گریه بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان بس است که
دل‌های ما را بسوزاندی و سینه‌های ما را (از غایت حسرت) کباب کردی، و اندرون ما را
آتش زدی!!

پس ساکت شد - سلام و درود بر او و پدر و جد بزرگوارش باد -

۱ - دعو^(۱)ص جانوری کوچک دریایی است که در سواحل عربستان و فارس زیاد است،
سر و تنه آن مدور بوده و دمکی باریک دارد و بر روی آب افتد، و صاحب منتهی‌الآرب گوید: به
فارسی آنرا کَفَجَلِیز نامند.

«خُطْبَةُ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَضْرَةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ»

«[بَعْدَ أَنْ رُدَّتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ] فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ تَقْرِعاً لَهُمْ وَتَأْيِيباً»

۱۷۰ - عَنْ حِذِّيمِ بْنِ شَرِيكِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: لَمَّا أَتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنَّشْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ، وَكَانَ مَرِيضاً، وَإِذَا نِسَاءُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَشْتَدُّنَ مَشِيقَاتِ الْجُمُوبِ، وَالرِّجَالُ مَعَهُنَّ يَبْكُونَ.

فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ وَقَدْ نَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ -: إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكُونَ عَلَيْنَا

فَمَنْ قَتَلَنَا غَيْرُهُمْ؟!

فَأَوَمَّتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ بِالسُّكُوتِ.

قَالَ حِذِّيمُ الْأَسَدِيِّ: لَمْ أَرِ وَاللَّهِ خَفَرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهُمَا تَنْطِقُ وَتُفْرِغُ عَلَى لِسَانِ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَقَدْ أَشَارَتْ إِلَى النَّاسِ بِأَنْ أَنْصِتُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَسَكَتَتْ الْأَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ - بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ -:

«خطبه حضرت زینب علیها السلام دخت گرامی علی بن ابی طالب علیهما السلام»

«در حضور مردم کوفه پس از مراجعت از کربلا»

۱۷۰ - از حذیم بن شریک اسدی روایت شده است که چون علی بن حسین علیهما السلام

را با زنان از کربلا آوردند زنان اهل کوفه را دیدند زاری کنان و گریان چاک زده و مردان

هم با آنان می گریستند، زین العابدین علیهما السلام بیمار بود و از بیماری ناتوان پس به آوازی

ضعیف و آهسته گفت: اینان بر ما گریه می کنند پس ما را که کشت؟!

آنگاه زینب دخت علی علیهما السلام سوی مردم اشارت کرد که خاموش باشید.

حذیم گوید: هرگز بانویی پرده نشین گویاتر از وی ندیدم، گویی بر زبان علی علیهما السلام

سخن می راند، و مردم را اشارت به سکوت فرمود، دَمها فرو بسته شد و هر زنگی از بانگ

بایستاد، آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا ﷺ فرمود:

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَتَلِ وَالْعُدْرِ وَالْحَذَلِ وَالْمَكْرِ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ، وَلَا هَدَاتِ الزُّفْرَةَ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَرْهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَانًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالْعُجْبُ، وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ، وَمَلَقُ الْإِسَاءِ وَغَمَرُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَقِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا يَشَسُّ مَا قَدَّمْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.

اَتَّبِعُونَ أَخِي؟! أَجَلُ وَاللَّهِ فَأَبْكُوا فَإِنَّكُمْ وَاللَّهِ أَخْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ فَأَبْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَقَدْ بَلَّيْتُمْ بَعَارِهَا، وَمُنَيْتُمْ بِسَنَارِهَا وَلَنْ تَرْحَضُوهَا أَبَدًا وَأَنْتَى تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَاذِ حَزْبِكُمْ، وَمَعَاذِ حِزْبِكُمْ، وَمَقَرِّ سَلَمِكُمْ، وَآسِي كَلِمِكُمْ وَمَفْزَعِ نَازِلَتِكُمْ، وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ، وَمَدْرَةِ حُجَجِكُمْ وَمَنَارِ مَحَبَّتِكُمْ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَسَاءَ مَا تَزُرُّونَ لِيَوْمَ بَعْتِكُمْ.

اما بعد، ای مردم کوفه، ای گروه دغا و دغل و بی غیرت، اشکتان خشک نشود و ناله اتان آرام نگیرد، مثل شما مثل آن زن است که رشته خود را پس از محکم تافتن و ریستن باز تار تار می کرد، شوگنده ها تا آنرا دست آویز فساد کرده اید، چه دارید مگر لاف زدن و نازش و دشمنی و دروغ و مانند کنیزان جاپلوسی نمودن و چون دشمنان سخن چینی کردن یا چون سبزه ای بر پهن روئیده اید و گچی که روی قبر بدان اندوده^(۱)، برای خود بد توشه ای فرستادید که خدایا بر شما بخشم آورد و در عذاب جاودان مانید،

آیا برای برادر می گریید، آری بگریید که شایسته گریستنید، بسیار بگریید و اندک بخندید که عار آن شما را گرفت و تنگ آن بر شما آمد تنگی که هرگز از خویش ننتوانید شست و چگونه از خود بشوئید این ننگ را که فرزند خاتم انبیاء، معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت را کشتید آنکه در جنگ سنگر شما و تنها حزب و دسته شما بود و در صلح موجب آرامش دل شما و مرهم زخم شما و در سختی ها التجای شما بود، و در محاربات مرجع شما او بود، بد است آنچه پیش فرستادید برای خویش، و بد است آن بار گناهی که بر دوش خود گرفتید برای روز رستاخیز خود،

۱ - در بعضی از نسخه ها آمده: «مانند تفره ای که آرایش قبری کرده باشند».

فَتَعَسَا تَعَسَا! وَنَكَسَا نَكَسَا! لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَبَّتِ الْأَيْدِي، وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ،
وَبُؤُتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّلَّةُ وَالْمُسْكَنَةُ.
أَتَذَرُونَ وَيْلَكُمْ أَيَّ كَيْدٍ لِحَمْدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرِئْتُمْ؟! وَأَيَّ عَهْدٍ لَهُ نَكَسْتُمْ؟! وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ
أَبْرَزْتُمْ؟! وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟! وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ
يَتَفَطَّرْنَ وَتَتَشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا!

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ، [صَلْعَاءَ، عَنَقَاءَ، سَوْدَاءَ، فَقَاءَ]، خَرَقَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ
وَالسَّمَاءِ، أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تَمُطَّرَ السَّمَاءُ دَمًا، وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ، فَلَا
يَسْتَجِيفَنَّكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْفِرُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُخْشَى عَلَيْهِ قُوَّةُ النَّارِ كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا
وَلَهُمْ لِبَأْسٍ صَادٍ، ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكْرِمَتِي مِنْهُمْ أَسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمٍ

نابودی باد شما را نابودی، و سرنگونی باد سرنگونی، کوشش شما بنومیدی انجامید
و دست‌ها بریده شد و سودا زیان کرد و خشم بروردگار را برای خود خریدید و خواری
و بیچارگی شما را حتم باشد.

می‌دانید چه جگری از رسول خدا شکافتید و چه پیمانی شکستید و چه پرده‌گی او را
از پرده بیرون کشیدید و چه حرمتی از وی بدریدید و چه خونی ریختید؟! کاری شکفت
آوردید که نزدیک است از هول آن آسمانها فرو ریزد و زمین بشکافد و کوهها متلاشی شود
و از هم بپاشد، مصیبتی است دشوار و بزرگ و بد و کج و بیجیده و شوم که راه چاره در آن
بسته در عظمت به پُر بودن زمین و آسمان است، آیا شکفت آوردید اگر آسمان خون بیارد،
و عذاب آخرت خوار کننده تر است و هیچ یاری نشوند، پس تأخیر و مهلت شما را چیره
نکند که خدایتعالی از شتاب و عجله منزّه است و از فوت خونی غمی ترسد و او در کمینگاه
ما و شما است آنگاه این اشعار از انشای خود فرمود که:

چه خواهید گفت هنگامیکه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با شما گوید: این چه کاریست که کردید -
و شما که آخرین امت هستید؟! -

به خانواده و فرزندان و عزیزان من؛ بعضی اسیرند و بعضی آغشته بخون،

مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ
أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحْمِي
إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ
مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أُودِيَ عَلَى إِرَمَ
ثُمَّ وَلَّتْ عَنْهُمْ .

قَالَ حِذِّيمُ : فَرَأَيْتُ النَّاسَ حِيَارَى قَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ ، فَالْتَفَتْتُ إِلَى شَيْخٍ إِلَى
جَانِبِي يَبْكِي وَقَدْ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِالْبُكَاءِ ، وَبَدَتْهُ مَرْفُوعَةٌ إِلَى السَّمَاءِ ، وَهُوَ يَقُولُ : يَا أَبِي وَأُمِّي
كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ ، وَنِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ ، وَنَسْلُكُمْ نَسْلُ كَرِيمٍ ،
وَفَضْلُكُمْ فَضْلُ عَظِيمٍ ، ثُمَّ أَنْشَدَ :

كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنَسْلُكُمْ
إِذَا عُدَّ نَسْلُ لَا يَبُورُ وَلَا يَحْزَنُ
فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام : يَا عَمَّةُ ، اسْكُتِي فِي الْبَاقِي عَنِ الْمَاضِي اعْتِبَارًا ، وَأَنْتِ
بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفْهَمَةٍ ، إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْحَيْنَ لَا يَرُدُّانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ ،
فَسَكَتَتْ .

پاداش من که نیکخواه شما بودم این نبود که با خویشا من پس از من بدی کنید ،
من می ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند آن عذاب که قوم اِرم را هلاک کرد .
پس از آنها روی بگردانید .

حِذِّيمُ گفت : مردم را حیران دیدم و دستها به دندان می گزیدند ، پیرمردی در کنار
من بود می گریست و ریشش از اشک تر شده بود و دست سوی آسمان برداشته می گفت :
پدر و مادرم فدایشان ؛ سالخورده گان ایشان بهترین سالخورده گانند و جوانان آنان بهترین
جوانان و زنان ایشان بهترین زنان و نسل آنها والاتر از همه و فضل آنها بالاتر ، و این
اشعار سرود :

پیرانشان بهترین سالخورده گانند و نسل اینان اگر شمار شود عاری از هر تباهی
و خواری است .

پس علی بن الحسین علیهما السلام فرمود : ای عمه خاموش باش ، باقی ماندگان باید از
گذشتگان عبرت گیرند و تو بحمدالله ناخوانده دانائی و نیاموخته خردمند و گریه و ناله
رفتگانرا باز نمی گرداند . پس آن بانوی بزرگوار ساکت شد .

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَرَبَ فُسْطَاطَهُ، وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَدَخَلَ الْفُسْطَاطَ.

«اِحْتِجَاجُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ»

«حِينَ خَرَجَ مِنَ الْفُسْطَاطِ، وَتَوَبَّخَهُ إِيَّاهُمْ عَلَى غَدْرِهِمْ وَنَكْبِهِمْ»

۱۷۱ - قَالَ حِذِّيمُ بْنُ شَرِيكِ الْأَسَدِيِّ: خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ وَأَوْمَى إِلَيْهِمْ أَنْ اشْكُتُوا فَسَكُتُوا، وَهُوَ قَائِمٌ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَنْشَأَ عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: الْمَذْبُوحُ بِشَطِّ الْفَرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَكَ حَرِيمُهُ، وَسُلْبُ نَعِيمُهُ، وَأَنْتَ هَبْ مَالَهُ، وَسُبِّ عِيَالَهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، فَكُنِّي بِذَلِكَ فَخْرًا!!

أَيُّهَا النَّاسُ، نَاشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تُعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ؟ وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ؟ وَقَاتَلْتُمُوهُ وَخَدَعْتُمُوهُ!!

سپس آنحضرت از مرکب فرود آمد و چادری زدند، او زنان را فرود آورده و داخل چادر

شد.

«احتجاج حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بر اهل کوفه»

«وقتی از خیمه بیرون آمد و ایشان را بر بیوفائی و پیمان شکنی سرزنش نمود»

۱۷۱ - حِذِّيمُ بْنُ شَرِيكِ الْأَسَدِيِّ كَفَّتْ: زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَرُونَ أَمَدَ وَمَرْدَمَ رَا اِشَارَتَ فَرَمُودَ كِه خَامُوش بَاشَنَد وَ اَو اِيسْتَادَه سِپَاس خُدَايَ كَفَت وَ سَتَايشَ اَو كَرْد وَ بَر نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرُود فَرَسْتَاد اَنگَاه كَفَت:

ای مردم، هر کس مرا می شناسد می شناسد و هر کس نمی شناسد [بگویم] من علی فرزند حسینم، که در کنار فرات او را کشتند بی آنکه خوفی طلبکار باشند و قصاصی خواهند، من پسر آنکسم که حرمت او بشکستند و مال او تاراج کردند و عیال او را به اسیری گرفتند، منم پسر آنکه او را محاصره کرده و کشتند و این برای فخر کافی است!

ای مردم، شمارا بخدا سوگند آیا در خاطر دارید بسوی پدر من نامه نوشتید و او را فریب دادید و پیمان و عهد و میثاق بستید و باز با او کارزار کردید و او را بی یاور گذاشتید؟!

فَتَبَّأَ لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَسَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ ، بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،
 إِذْ يَقُولُ لَكُمْ : قَتَلْتُمْ عِزَّتِي ، وَأَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي ، فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي ؟
 قَالَ : فَأَرْتَفَعْتُ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالنَّكَاءِ ، وَيدْعُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا : هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ .
 فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَأَةً أَقْبَلَ نَصِيحَتِي ، وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي
 رَسُولِهِ ، وَفِي أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةً حَسَنَةً .
 فَقَالُوا يَا أَجْمَعِيهِمْ : نَحْنُ كُلُّنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكَ ،
 غَيْرُ زَاهِدِينَ فِيكَ وَلَا رَاغِبِينَ عَنْكَ ، قَرُّنَا بِأَمْرِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّا حَرْبُ لِحَرْبِكَ ، وَسِلْمُ
 لِسِلْمِكَ ، فَلَنَأْخُذَنَّ بِرَتِّكَ وَبِرَتِّنَا ، بِمَنْ ظَلَمَكَ وَظَلَمْنَا .
 فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَيْهَاتَ ! أَيُّهَا الْغُدْرَةُ الْمَكْرَةُ ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ
 أَنْفُسِكُمْ ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ ؟ كَلَّا وَرَبُّ الرَّاqِصَاتِ إِلَى مِنًى ،

پس هلاک بادشمارا چه توشه‌ای برای خود پیش فرستادید و زشت‌باد را می‌شمار! به کدام
 چشم بروی پیغمبر ﷺ نظر می‌افکنید ، وقتی با شما گوید عترت مرا کشتید و حرمت مرا
 شکستید پس از اُمت من نیستید!؟

راوی گفت : صدای مردم به گریه بلند شد و به یکدیگر می‌گفتند هلاک شدید
 و نفهمیدید ، پس علی بن حسین علیه السلام فرمود : خدا رحمت کند آنکه نصیحت من بپذیرد
 و وصیت مرا محض خدا و رسول ﷺ و خاندان وی نگاهدارد ، زیرا ما را در الگوپذیری
 رسول خدا ﷺ شیوه‌ای است نیکو ، همه گفتند : ای زاده رسول خدا ما فرمانبرداریم و پیمان
 تو را نگاهداریم دل بجانب تو داریم و هوای تو در خاطر ما است خدای تو را رحمت
 فرستد فرمان خویش بفرمای که ما جنگ کنیم با هر که جنگ تو خواهد ، و آشتی کنیم با
 هر کس تو با او صلح کنی ، و قصاص خون تو را از آنان که بر تو و ما ستم کردند بخواهیم !
 علی بن حسین علیه السلام فرمود : هیهات هیهات ! ای بیوفایان مکار ، میان شما شهوات
 حائل شد ، می‌خواهید همان اعانت که پدران مرا کردید همانگونه مرا هم اعانت کنید ؛
 هرگز چنین نخواهد شد ! سوگند به پروردگار راقصاتی (شتران حاجیان) که به منی برند

فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ!! قُتِلَ أَبِي بِالْأَمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، فَلَمْ يُنْسِنِي ثَكْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،
وَتَكْلُ أَبِي وَبَنِي أَبِي وَجَدِّي، شَقُّ لِهَازِمِي وَمَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَا جِرِي وَحَلْقِي، وَغُصَصُهُ تَجْرِي فِي
فِرَاشِ صَدْرِي. وَمَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا غَرَوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ
قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا
فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةٍ بِالَّذِي
أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا
قَتِيلُ بَشَطِ النَّهْرِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ
جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ

آن زخم که دیروز از کشتن پدرم و اهل بیت وی بر دل من رسید هنوز بهتر نشده و التیام
نیافته است، داغ پیغمبر فراموش نگشته و داغ پدرم و فرزندان پدر و جدّم موی رخسار
مرا سپید کرده است و تلخی آن میان حلقوم و حنجره من است و اندوه آن در سینه من
مانده است و خواهش من این است نه با ما باشید و نه بر ما،
آنگاه فرمود:

تعجّبی در شهادت حسین نیست، و پدرش که بهتر و گرامی تر از او بود کشته شد،
ای اهل کوفه به این مصیبتی که به حسین رسیده خوشحال نباشید هرچند بسیار
عظیم است،

کشته‌ای به شطّ فرات که جانم فدایش باد، جزای کسی که او را به شهادت رساند
آتش جهنّم است.

«احتجاجه عليه السلام بالشام على بعض أهلها»

«حين قدم به وبمن معه على يزيد بن معاوية - لعنه الله -»

۱۷۲ - وعن ذيلم بن عمر قال: كنت بالشام حتى أتيت بسبايا آل محمد عليه السلام ، فأقيموا على باب المسجد حين تقام السبايا ، وفيهم علي بن الحسين عليه السلام ، فأتاهم شيخ من أشياخ أهل الشام فقال: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وقطع قرن الفتنه ، فلم يأل عن [سبهم و] شتمهم ، فلما انقضى كلامه قال له علي بن الحسين عليه السلام : إني قد أنصت لك حتى فرغت من منطقك ، وأظهرت ما في نفسك من العداوة والبغضاء ، فأنصت لي كما أنصت لك ، فقال له : هات .

فقال له علي بن الحسين عليه السلام : أما قرأت كتاب الله عز وجل؟ قال: نعم . فقال له عليه السلام : أما قرأت هذه الآية: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؟ قال: بلى .

«احتجاج امام سجاده عليه السلام بریکی از شامیان»

«در بده ورود او و همراهانش بر یزید بن معاویه - لعنه الله -»

۱۷۲ - از ذيلم بن عمر نقل است که گفت: هنگامی که اسیران آل محمد عليه السلام را به شام آوردند من آنجا بودم ، پس آنان را بر پلکان مسجد که همیشه جای اسیران بود برپای داشتند و در میانشان علی بن حسین عليه السلام بود ، پس پیرمردی شامی نزد ایشان آمده و گفت: سپاس خدا را که شما را کشت و هلاک ساخت و شاخ فتنه را بریدا ، و از ناسزا گفتن چیزی فرو نگذارد . چون سخن او به آخر رسید حضرت بدو گفت: من سکوت کردم تا سخنت به پایان رسید و آنچه در دل از عداوت و کینه داشتی اظهار نمودی ، پس تو نیز همچو من که برایت سکوت نمودم خاموش باش . پیرمرد شامی گفت: بگو . حضرت فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری . فرمود: تا حال به این آیه برخوردی؟ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۱)؟ گفت: آری .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ أَوْلِيكَ، فَهَلْ تَجِدُنَا فِي سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ؟ فَقَالَ: لَا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «وَأَبِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»^(۱)؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ أَوْلِيكَ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُؤْتِيَهُمْ حَقَّهُمْ.
 فَقَالَ الشَّامِيُّ: إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، نَحْنُ هُمْ. فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»^(۲)؟ فَقَالَ لَهُ الشَّامِيُّ: بَلَى.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ ذَوَا الْقُرْبَىٰ، فَهَلْ تَجِدُنَا فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ؟ فَقَالَ: لَا.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۳)؟ قَالَ: فَرَفَعَ الشَّامِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ:

فرمود: ما نایم قُربی و نزدیکان رسول که خواستار مودت به ایشان شده، آیا در سوره بنی اسرائیل به حقّ که مخصوص ما است که دیگر مسلمین برخورده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: آیا تا حال این آیه را تلاوت نموده‌ای: «وَأَبِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»؟ گفت: آری.

فرمود: ما نایم آن گروهی که خداوند به رسولش امر فرموده که حق ایشان را بپردازد. پیرمرد شامی گفت: آیا واقعاً شما همان افرادید؟!

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: آری ما همان افرادیم، آیا این آیه را تلاوت کرده‌ای: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: ما ذوا القُربی می‌باشیم، آیا در سوره احزاب حقّ که فقط مخصوص ما نه دیگر مسلمین باشد یافته‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: مگر این آیه را نخوانده‌ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ پیرمرد شامی دست خود به آسمان بلند کرده و سه بار گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ! - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ عَدَاوَةِ آلِ مُحَمَّدٍ ،
وَأَبْرُو إِلَيْكَ يَمِّنُ قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، وَلَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ مُنْذُ دَهْرٍ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ -
الْيَوْمِ .

«اِخْتِجَاجُ زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»

«حِينَ رَأَتْ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - يَضْرِبُ ثَنَائِيَا الْحُسَيْنِ ﷺ بِالْمُخَصَّرَةِ»

۱۷۳ - رَوَى شَيْخُ صَدُوقٍ مِنْ مَشَاحِجِ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ -
الْحُسَيْنِ ﷺ وَحَرَّمَهُ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ ، وَجِيَءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي
طُشْتٍ ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَائِيَاهُ بِمُخَصَّرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ :

لَعِبْتُ هَاشِمٍ بِالْمَلِكِ فَلَا	خَبَرَ جَاءَ وَلَا رَحِي نَزَلَ
لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَذْرِ شَهْدُوا	جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ رَقْعِ الْأَسَلِ
لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا قَرَحًا	وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسْلُ

خدایا بدرگاهت توبه می‌کنم ای بار اله از عداوت به آل محمد توبه می‌کنم ، و از قاتلین اهل
بیت محمد ﷺ اظهار بیزاری می‌جویم ، تا حال قرآن تلاوت می‌کردم ولی متوجه این
مطالب نشده بودم .

«اِخْتِجَاجُ حَضْرَتِ زَيْنَبِ ﷺ دَخْتُ گرامی امیرالمؤمنین ﷺ»

«بِأَيِّ يَزِيدَ وَقْتِي أَنْ مَلْعُونٌ بِأَجُوبَ بَرْدَنَدَانِهَايِ اِمَامِ حُسَيْنِ ﷺ مِی‌زَدَ»

۱۷۳ - از شیخی راستگو از بزرگان بنی هاشم - و دیگران - نقل است که گفت : وقتی
حضرت علی بن حسین ﷺ و محارمش بر یزید ملعون وارد شدند و سر مبارک امام
حسین ﷺ را درون طشتی مقابل یزید نهادند ، آن ملعون با چوبی که در دست داشت به
دندانهای مبارک آن حضرت زده و این اشعار را می‌خواند :

قبیله هاشم با سلطنت بازی کردند ، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد ،
ایکاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند می‌دیدند زاری کردن
قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ اُحُد) ،
از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند ای یزید دستت شل مباد ،

فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَذْرِ مَثَلًا وَأَقْنَا مِثْلَ بَذْرِ فَاعْتَدَلْ
لَسْتُ مِنْ خُنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَتَقِمَّ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ
[قَالُوا: فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ ذَلِكَ فَأَهْوَتْ إِلَى جَنِيهَا فَسَقَتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تَقْرَعُ
الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِثْنِي! يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ
النِّسَاءِ! يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى!]
قَالَ: فَأَبْكَيْتُ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ، وَيَزِيدُ سَاكِتٌ، ثُمَّ قَامَتْ عَلَى قَدَمَيْهَا، وَأَشْرَفَتْ عَلَى
الْمَجْلِسِ، وَشَرَعَتْ فِي الْخُطْبَةِ، إِظْهَاراً لِكَمَالَاتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِعْلَاناً بِأَنَّا نَصِيرُ لِرِضَاءِ اللَّهِ،
لَا لِحُفُوفٍ وَلَا دَهْشَةٍ].
فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ - وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
وَقَالَتْ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ

جزايشان مانند «بدر» دادیم، این را بجای «بدر» کردیم و سربسر شد،
من از دودمان خندف نیستم اگر کین احمد را از فرزندان او نجویم،
[راوی گوید: وقتی حضرت زینب این صحنه را دید دست بگریبان فرا برد و آنرا
چاک زد و باوازی سوزناک که دلها را پاره می کرد فریاد زد: یا حُسین! یا حَبِیبِ
رَسُولِ اللَّهِ! فرزند مکه و منی! فرزند فاطمه زهراء بانوی زنان! ای زاده محمد مصطفی!
راوی گوید: بخدا قسم هر کس را در مجلس بود گریانند و یزید ملعون خاموش
نشسته بود، آنگاه زینب بر قدمهای خود ایستاده و بر مجلس مشرف شد و آغاز به خطبه
نمود، تا کمالات محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اظهار نموده و بگوید که برای رضای خدا صبر و شکیب
می کنیم، نه برای ترس و وحشت!]

راوی گفت: زینب - همو که پدرش علی عَلَيْهِ السَّلَام و مادرش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام دخت گرامی
رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - برخاسته و گفت:

سیاس خدا را که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر جد و پدر بزرگم

يَقُولُ : «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ» .
 أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ أَنَّكَ حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ ، وَصَيَّغْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ ،
 فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ [الذِّلُّ] ، نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قَطَارٍ ، وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو اقْتِدَارٍ أَنْ يَبْنَا مِنْ اللَّهِ
 هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا ، وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ وَجَلَالَةِ قُدْرِكَ ، فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ ،
 وَنَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ ، تَضْرِبُ أَصْدَرَكَ فَرَحًا وَتَنْقُضُ مِذْرَوَيْكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ
 مُسْتَوْسِقَةً ، وَالْأُمُورَ لَدَيْكَ مُسَيِّقَةً ، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا ، وَخَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا ، فَهَلَّا مَهْلًا
 لَا تَطِشُ جَهْلًا أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَتْلِيَ لَهُمْ خَيْرٌ
 لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّهُمْ لَمُنْكَرُونَ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» ؟

أَمِنْ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الْطُلُقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ ، وَسَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟
 قَدْ هَتَكَتَ سُورَهُنَّ ، وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ ، يَخْذُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ ،

سرور انبیاء و مرسلین ، خدای سبحان راست گفت : سزای آنان که کار زشت کردند
 زشت باشد که آیات خدا را تکذیب کردند و به آن استهزاء نمودند ،

ای یزید ، آیا پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی و راه چاره بر
 ما مسدود ساختی تا ما را برده وار به هر سوی کشانیدند ما نزد خدا خواریم و تو گرامی
 نزد اوایی ، و این غلبه تو بر ما از فر و آبروی تو است نزد خدا ، پس بینی بالا کشیدی
 و تکبر نمودی و بخود بالیدی ، خرّم و شادان که دنیا در چنبر کمند تو بسته و کارهای تو
 آراسته ، ملک و پادشاهی ما تو را صافی گشته اندکی آهسته ترا جاهلانہ قدم برندار! آیا
 قول خدای تعالی را فراموش کردی : کافران نپندارند که چون ایشان را مهلت دادیم ،
 خیری برای آنان است ، نه چنانست بلکه ما آنها را مهلت دهیم تا گناه بیشتر کنند و آنانرا
 عذابی باشد دردناک؟! .

ای پسر آفرودی که جدّ من اسیرشان کرد پس از آن آزاد فرمود! از عدل است که
 تو زنان و کنیزان خود در پشت پرده نشانی و دختران رسول خدا را اسیر بدین سوی و آن سوی
 کشانی ، پرده آنان را بدری ؛ روی آنان را بگشائی ، دشمنان آنان را از شهری به شهری برند

وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ ، وَيُبْرِزْنَ لِأَهْلِ الْمَنَاجِلِ ، وَيَتَصَفَّحْنَ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ ،
وَالْغَائِبُ وَالشَّهِيدُ ، وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ ، وَالْذَنِيُّ وَالرَّفِيعُ ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ ، وَلَا
مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمِيمٌ ، عَتَوْا مِنْكَ عَلَى اللَّهِ ، وَجُحُوداً لِرَسُولِ اللَّهِ ، وَدَفْعاً لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ؟ !
وَلَا غَرَوَ مِنْكَ وَلَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ ، وَأَنْتَ يُرْتَجَى [مراقبة] مَنْ لَفَظَ قُوَّةُ أَكْبَادِ الشُّهَدَاءِ ،
وَتَبَّتْ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ ، وَنَصَبَ الْحَرْبَ لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَجَمَعَ الْأَحْزَابَ ، وَشَهَرَ الْحِرَابَ ،
وَهَزَّ السُّيُوفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَشَدَّ الْعَرَبِ لِلَّهِ جُحُوداً ، وَأَنْكَرَهُمْ لَهُ رَسُولاً ،
وَأَظْهَرَهُمْ لَهُ عُدُوَاناً ، وَأَعْتَنَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْراً وَطُغْيَاناً ،

أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ ، وَضَبُّ مِجْرَجِرٍ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلَى يَوْمِ بَدْرٍ ، فَلَا يَسْتَبْطِئُ فِي
بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَفْئاً وَشَنَاءاً وَأَحْناً وَضِغْناً ، يُظْهِرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِهِ ، وَيَقْضُحُ
ذَلِكَ بِلِسَانِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ - قَرَحاً بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَسَيِّدِ دُرِّيَّتِهِ ، غَيْرَ مُتَحَوِّبٍ وَلَا

وبومی و غریب چشم بدانها دوزند و تزه یک و دور ، وضع و شریف چهره آنان را
می نگرند از مردان آنان نه پرستاری مانده است نه یابوری نه نگهداری و نه مددکاری ،
اینها همه از گستاخی تو بر خدا و انکار بر رسول خدا و رد بر قرآن است ،

و تعجبی ندارد و از چون تویی این اعمال شگفت نیست ، چگونه امید دلسوزی
و غمگساری باشد از آنکه دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون انداخت و گوشش از
خون شهیدان بروئید ، و علیه سرور انبیاء جنگ راه انداخت ، و احزاب را گرد آورد ،
و اعلان جنگ نمود و شمشیرها را بر روی رسول خدا کشید؟ ! همو که از تمام عرب به خدا
منکر تر بود و ناسپاسترین فرستاده بود ، و بیش از همه با خدا اظهار دشمنی می کرد ، و از
سر کفر و طغیان مستکبرترین فرد بر پروردگارا

آلا! اینها همه ثمره پس مانده کفر و کینه ای است که از درون سینه برای مردگان بدر
می غرد! پس چگونه به دشمنی ما خانواده شتاب ننماید آنکه سوی ما به چشم کینه و بغض
نگرد ، کفر خود به رسول خدا ابراز داشته و سخن بر زبان پرداخته و از سر سرور به قتل
اولاد رسول و اسارت ذریه اش بدون هیچ تحزن و استعظامی به پدران خود بالیده

مُسْتَعْظِمٍ [مَهْتَفُ بِأَشْيَاخِهِ] :-

لَا أَهْلُوا وَائْتَهَلُوا فَرَحًا

وَلَقَالُوا : يَا يَزِيدُ لَا تَشَلَّ

مُنْتَحِيًّا عَلَى ثَنَائِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - وَكَانَ مُقْبَلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِهِ قَدْ اَلْتَمَعَ السُّرُورُ بِوَجْهِهِ .

لَعَمْرِي لَقَدْ نَكَاتِ الْقُرْحَةُ وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةُ ، بِإِرَاقَتِكَ دَمَ سَيِّدِ شَبَابٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَابْنِ يَغْسُوبِ الْعَرَبِ ، وَشَمْسِ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ! وَهَتَفْتَ بِأَشْيَاخِكَ ، وَتَقَرَّرْتَ بِدَمِهِ إِلَى الْكَفَرَةِ مِنْ أَسْلَافِكَ ، ثُمَّ صَرَخْتَ بِنَدَائِكَ ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوكَ ! وَوَشَّيَكَ تَشْهَدُهُمْ وَ [لَمْ] يَشْهَدُوكَ ، وَلَتَوَدُّ يَمِينُكَ كَمَا زَعَمْتَ سَلَّتْ بِكَ عَنْ مِرْقِيهَا [وَجَذَتْ] ، وَ أَحْبَبْتَ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ وَأَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ ، حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَخَطِ اللَّهِ ، وَ مُخَاصِمُكَ [وَمُخَاصِمُ أَبِيكَ] رَسُولُ اللَّهِ ،

ومی گوید :

از شادی و سرور فریاد می زدند

ومی گفتند: یزید دستت شل مباد!

و رو به دندانهای ابوعبدالله - همان مکان بوسه رسول خدا ﷺ - نموده با عصای کوتاهش بدانها می زند و شادی و سرور از رخسارش می درخشد!

بجانم قسم با ریختن خون سرور جوانان بهشتی ، و فرزند پیشوای عرب ، و خورشید آل عبدالمطلب زخم را ناسور کرده و ریشه های فضیلت و تقوی را از جا برکندی! و بر پدران خود بالیده و باد در بینی انداختی ، و با ریختن خون آنحضرت خود را به سلف کافر خود مقرب نمودی ، سپس فریاد برآوردی! و بجانم قسم اگر حضورت بودند ندایشان می دادی! (غم مخور) که در همین زودی نزد آنان روی و آرزو کنی کاش دستت خشک شده و از پدر و مادر زاده نشده بودی ، آن هنگام که به سوی غضب الهی رهسپاری و خصم تو [و پدرت] رسول خدا ﷺ است ،

اللَّهُمَّ خُذْ بَحْفَنَّا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا، وَاحْلُلْ غَضَبَكَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِنَا، وَتَقْضِ ذِمَامَنَا^(۱)،
وَقَتْلَ حُمَاتِنَا، وَهَتَكَ عَنَّا سُدُورَنَا.
وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ، وَمَا فَرَيْتَ إِلَّا جُلْدَكَ، وَمَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ، وَسَرَدُ عَلَى
رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ دَمِ ذُرِّيَّتِهِ، وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ، وَسَفَكْتَ مِنْ دِمَائِهِ عِثْرَتَهُ وَلَحْمَتَهُ،
حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلُهُمْ، وَيَلْمُ بِهِ شَعْتُهُمْ، يَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِيهِمْ، وَيَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ،
فَلَا يَسْتَفِيزُكَ الْفَرَحُ بِقَتْلِهِمْ، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُزْزِقُونَ» فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَحَسْبُكَ اللَّهُ وَلِيًّا وَحَاكِمًا، وَبِرَسُولِ اللَّهِ
خَصِيمًا، وَبِحَبْرَتَيْلَ ظَهِيرًا،
وَسَيَعْلَمُ مَنْ بَوَّأَكَ وَمَكَتَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَنْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأُيَكُّمُ شَرُّ
مَكَانًا وَأَضْلُ سَبِيلًا،

خدایا داد ما را بستان و از این ستمگران انتقام ما را بکش و خشم خود بر آنکه
خون ما بر ریخت و عهدمان بشکست و حامیان ما را بکشت و هتک حرمت ما کرد فرود آرا،
پس همان که خواستی مرتکب شدی، بخدا که فقط پوست خود را شکافتی و گوشت
خودت را پاره پاره کردی و زودا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آئی با آن بار که بر دوش داری از
ریختن خون دودمان وی و شکستن حرمت عترت و پاره تن او جانیکه خداوند پریشان
آنان را به جمعیت مبدل کند و از ستمکار بدیشان انتقام کشد، و داد آنان بستاند پس تو را
قتل اینان تحریک نکند و مپندار آنان را که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه زنده اند
و نزد پروردگار خود روزی داده می شوند؛ در حالی که بدانچه خداوند از فزونی و بخشش
خود به آنان داده است شادمانند، همین بس که خداوند تو را ولی و حاکم است و محمد صلی الله علیه و آله
خصم و جبرئیل پشتیبان.

و آنکس که کار را برای تو ساخت و پرداخت و تو را بار گردن مسلمانان کرد
بزودی بداند که یاداش ستمکاران بد است و آگاه گردد که مقام کدامیک شما بدتر و راه
کدامیک گمراه کننده تر است،

وَمَا اسْتِصْغَارِي قَدْرُكَ، وَلَا اسْتِعْظَامِي تَقْرِيكَ، تَوَهُماً لَا تَجْأَعُ الْخِطَابُ فِيكَ بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهَ عَبْرِي، وَصُدُّوهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ حَرَى، فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ، وَنَفُوسٌ طَآغِيَةٌ، وَأَجْسَامٌ مُحْشَوَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَلَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهَا الشَّيْطَانُ وَفَرَّخَ، وَمِنْ هُنَاكَ مِثْلُكَ مَا دَرَجَ وَنَهَضَ.

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ، بِأَيْدِي الطُّلُقَاءِ الْخَبِيثَةِ، وَنَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ، تَنْظِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَتَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ مِنْ لَحُومِنَا، تِلْكَ الْجَنَّتُ الزَّاكِيَّةُ عَلَى الْجُبُوبِ الضَّاحِيَةِ، تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتُعَفِّرُهَا الْقَرَاعِلُ، فَلَمَنِ اتَّخَذَ تَنَا مَغْنِماً لَتَجِدُنَا وَنَشِيكاً مَغْرَماً، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَمَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

و اگر مصائب روزگار با من این جنایت کرد (و مرا به اسیری به اینجا کشانید) و ناچار شدم با تو سخن گویم باز قدر تو را بسیار هست دایم و سرزنشهای عظیم کنم تو را و نکوهش بسیار (و این حشمت و امارت موجب ترس و وحشت من نشود و خود را نیازم و نترسم و این جزع و هیبتی که در من بینی از هیبت تو نیست) پس از آنکه چشمهای مسلمین را (در مصیبت برادر و خاندانم) گریانندی و دلهایشان را بریانندی، اعوان و یارانت در این راه دلهایی سخت داشتند، و جانهای سرکش و ابدانی مملو از غضب خدا و لعن رسول، که شیطان در آن لانه کرده و تخم گذارده بود، و با تکیه بر این گروه قدم برداشته و اقدام کردی!

جای بسی تعجب و شگفتی است که پرهیزگاران و اولاد انبیاء و نسل اوصیاء بدست طُلُقای خبیث و نسل هرزگان و فاجران کشته و به شهادت می‌رسند!!، خون ما از سر بنجه‌های شما می‌ریزد و گوشتهای ما از دهنهای شما بیرون می‌افتد و آن بدنهای پاک و پاکیزه بر روی زمین افتاده را گرگان سرکشی می‌کنند و کفتاران آنان را در خاک می‌غلطانند. اگر امروز به گمان خود غنیمت بدست آوردی و سود بردی به همین زودی زیان کنی وقتی که نیایی مگر همان را که دست تو از پیش فرستاد و خداوند بر بندگان ستم نکند،

وَإِلَى اللَّهِ الْمَشْتَكَى وَالْمَعُولُ، وَإِلَيْهِ الْمُلْجَأُ وَالْمُؤَمِّلُ، ثُمَّ كَيْدُ كَيْدِكَ، وَاجْهَدُ جَهْدَكَ فَوَالَّذِي
شَرَّفْنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ، وَالنُّبُوَّةِ وَالْإِنْتِجَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا، وَلَا تَمْحُو
ذِكْرَنَا، وَلَا يُرْخَضُ عَنْكَ عَارُنَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا قَتْدًا، وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدًا، وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدًا،
يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعْنُ الظَّالِمِ الْعَادِي؟!

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَّمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ، وَخَتَمَ لِأَصْفِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ وَتَقْلِيهِمْ إِلَى
الرَّحْمَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَمْ يَشَقَّ بِهِمْ غَيْرُكَ، وَلَا ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ، وَنَسَأَلُهُ أَنْ
يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجَرَ، وَيُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَالذُّخْرَ، وَنَسَأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ، وَجَمِيلَ الْإِنَابَةِ، إِنَّهُ
رَحِيمٌ وَدُودٌ، فَقَالَ يَزِيدٌ مُجِيبًا لَهَا:

يَا صَيْحَةَ مُحَمَّدٍ مِنْ ضَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ عَلَى الثَّوَائِحِ
ثُمَّ أَمَرَ بِرَدِّهِمْ.

شکوه و شیون بخدا بریم و اعتماد بر او کنیم، پس هر کید که داری بکن و هر چه کوشش
خواهی بنمای و هر جهد که داری بکار بر، بخدا سوگند ذکر ما را از یادها محو نتوانی کرد
و وحی ما را که خداوند فرستاد نتوانی میرانید و بغایت ما نتوانی رسید و تنگ این ستم را
از خویش نتوانی سترد، رأی تو سست است و شمار ذایم دولت تو اندک و جمعیت توبه
پریشانی گراید آتروز که منادی فریاد زند: «لعنت بر ستمکاران متجاوز».

و شکر و سپاس خداوندی را سزا است که حکم و امر کرد به واسطه اولیای خود به
سعادت و ختم احوال اصفیاء ببلوغ مطالب ارادت، و نقل ایشان نموده به رحمت و رأفت
و به رضوان و مغفرت، و به مشقت تو گرفتار و مبتلا و ممتحن به جز تو خاکسار نگردانید.
و استدعای من از خداوند این است که اجر و پاداش برگزیدگانشان را به کمال رسانده
و ثواب و اندخته‌اشان را جزیل فرماید! و درخواست می‌کنم جانشین نیکویی برایشان
گذارده و بازگشت خوبی برایشان مهیا نماید که رحیم و بارآفت است.

یزید ملعون از در پاسخ به آن فرمایشات گفت:

فریادی است که از زنان شایسته است، نوحه گران را مرگ دیگران سهل نماید!
سپس دستور به رد و بازگشت آنان داد.

۱۷۴ - وَقِيلَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَانَتْ وَضِيئَةَ الْوَجْهِ، وَكَانَتْ جَالِسَةً بَيْنَ النِّسَاءِ، فَقَامَ إِلَى يَزِيدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَحْمَرٌ فَقَالَ:
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ - يَعْنِي: فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ - فَأَخَذَتْ بِثِيَابِ عَمَّتِهَا زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَوْتَمُّ وَأَسْتَحْدِمُ؟! فَقَالَتْ زَيْنَبُ لِلشَّامِيِّ: كَذَبْتَ وَلَوْ مِتَّ، وَاللَّهِ مَا ذَاكَ لَكَ وَلَا لَهَا فَغَضِبَ يَزِيدُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ لِي وَلَوْ بَشِئْتُ أَنْ أَفْعَلَ لَفَعَلْتُ
قَالَتْ زَيْنَبُ: كَلَّا! وَاللَّهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينَ بِغَيْرِ دِينِنَا، فَقَالَ يَزِيدُ: إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكَ، وَأَخُوكَ!
قَالَتْ زَيْنَبُ: بِدِينِ اللَّهِ، وَدِينِ أَبِي، وَدِينِ أَخِي: اهْتَدَيْتِ أَنْتَ إِنْ كُنْتِ مُسْلِمًا!

۱۷۴ - و نقل است که خانم فاطمه دخت گرامی امام حسین علیه السلام فردی خوش روی بود و نزد بانوان دیگر اهل بیت جلوس فرموده بود، در اینجا فردی شامی و سرخ - روی نزد یزید برخاسته و گفت:
ای امیر مؤمنان، این دختر را به من ببخش! - و مرادش همان حضرت بود - با این کلام آنجناب دست بدامن عمه اش حضرت زینب علیه السلام شده و گفت: یتیم شدم کنیز هم بشوم؟!

حضرت زینب علیه السلام به مرد شامی گفت: دروغ بافتی و پستی کردی، بخدا که اینکار نه از تو و نه از او (یزید) ساخته است!
یزید به خشم آمده و گفت: این در حیطة قدرت من است اگر بخواهم همان کنم.
حضرت زینب فرمود: هرگز! بخدا سوگند که خداوند این را برای تو قرار نداده، مگر اینکه بخواهی از آئین و دین ما خارج شده و دین دیگری اختیار کنی!
یزید گفت: تنها پدر و برادر تو بودند که از دین خارج شدند!
حضرت زینب علیه السلام فرمود: در پر تو دین خدا و آئین [جدّ و] پدر و برادر من بود که تو هدایت شدی اگر واقعاً مسلمانی!

قال یزید: کَذَبْتَ يا عَدُوَّ الله!
 فَقَالَتْ زَيْنَبُ: أَنْتَ أَمِيرُ تَشْتُمُ ظُلْمًا، وَتَنْهَرُ بِسُلْطَانِكَ!
 فَكَأَنَّهُ اسْتَحْشَى فَسَكَتَ فَعَادَ الشَّامِي فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ.
 فَقَالَ يَزِيدُ: اعْزُبْ! وَهَبَ اللهُ لَكَ حَتْفًا قَاضِيًا.

«احتجاج علی بن الحسین زین العابدین علیہ السلام»

«علی یزید بن معاویة لما أدخل علیه»

۱۷۵ - رَوَتْ ثِقَاتُ الرُّوَاةِ وَعَدُّوهُمْ، أَنَّهُ لَمَّا أُدْخِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَةٍ مِّنْ حِمْلِ إِلَى الشَّامِ سَبَايَا مِنْ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِيهِ عَلَى يَزِيدَ
 لَعَنَهُ اللهُ قَالَ لَهُ:

يَا عَلِيُّ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ!

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَ أَبِي النَّاسُ.

قَالَ يَزِيدُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُ فَكَفَرْتُمُ بِهِ!



«احتجاج حضرت علی بن الحسین علیہ السلام»

یزید ملعون گفت: دروغ بافتی ای دشمن خدا!
 حضرت زینب فرمود: فعلاً تو حاکم و امیری و به ناروا دشنام می دهی و با قدرت
 زور می گویی!

با این جواب گویا یزید ملعون حیا کرده و ساکت شد. فرد شامی آن کلام بازگفت،
 یزید جواب داد: دور شو، خدا تو را مرگ دهد و از زمین بردارد.

«احتجاج حضرت علی بن حسین علیہ السلام»

«با یزید ملعون وقتی آنحضرت را نزد او بردند»

۱۷۵ - راویان موثق و راستگو نقل کرده اند که وقتی حضرت سجاد علیہ السلام را همراه با
 کاروان اسرا از فرزندان امام حسین علیہ السلام و خانواده اش بر یزید ملعون وارد کردند یزید به
 آنحضرت گفت:

ای علی، خدا را سپاس که پدرت را کُشت! حضرت فرمود: مردم پدرم را کشتند.
 یزید گفت: خدا را سپاس که با قتل او خیالم را آسوده ساخت!

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَفْتَرَانِي لَعْنَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟
 قَالَ يَزِيدُ : يَا عَلِيُّ ، اصْعِدِ الْمُنْبَرَ فَأُعْلِمَ النَّاسَ حَالَ الْفِتْنَةِ ، وَمَا رَزَقَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 مِنَ الظَّفَرِ !

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَعْرِفُنِي بِمَا تُرِيدُ . فَصْعِدَ الْمُنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ،
 وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَعَرَفُهُ بِنَفْسِي !
 أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنَى ، أَنَا ابْنُ الْمَرْوَةِ وَالصُّفَا ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ لَا يَخْفَى ، أَنَا
 ابْنُ مَنْ عَلَا فَاسْتَعْلَى فَجَارَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى .
 فَضَجَّ أَهْلُ الشَّامِ بِالْبُكَاءِ حَتَّى خَشِيَ يَزِيدُ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ مَقْعَدِهِ ، فَقَالَ لِلْمُؤَذِّنِ : أَذِّنْ ،
 فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ : «اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ» جَلَسَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَى الْمُنْبَرِ ، فَقَالَ : «أَشْهَدُ أَنْ لَا

حضرت فرمود : برقاتلین پدرم لعنت خدا باد! ای یزید فکر می کنی من خدا را
 لعنت کردم؟! *در تفسیر کبیر حسین*

یزید گفت : ای علی ، بهتر است به منبر رفته و مردم را از فتنه بدرت و فتحی که
 خداوند روزی امیرالمؤمنین (یعنی یزید) نمود با خبر سازی .

حضرت علی بن حسین علیهما السلام فرمود : نمی دانم مقصود تو از این مطلب چیست .
 پس به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا فرمود :
 ای مردم ، هر که مرا شناخت شناخت ، و هر که نشناخت من خودم را به او معرفی
 می کنم :

منم فرزند مکّه و مِنی ، فرزند مروه و صفا ، فرزند محمد مصطفی ، فرزند کسی که بر
 هیچکس پوشیده نیست ، فرزند کسی که به ملکوت اعلی شتافته و از سدره المنتهی نیز
 گذشت ، و منزلت قرب او همچون دو قاب قوس کمان ، یا نزدیکتر شد .

با شنیدن این کلام چنان جوش و خروشی از گریه و فغان در میان اهل شام پیا
 خاست که یزید بر جان خود ترسید ، پس دستور داد مؤذن اذان گوید ، در شروع به اذان
 چون به فراز «اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ» رسید حضرت بر منبر نشست ، و چون به فراز «أَشْهَدُ أَنْ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ: يَا يَزِيدُ، هَذَا أَبُوكَ أَمْ أَبِي؟!

قَالَ: بَلْ أَبُوكَ، فَأَنْزِلْ، فَنَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ نَاحِيَةَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَلَقِيَهُ مَكْحُولٌ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: كَيْفَ أُمِّيتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: أُمِّيتَنَا بَيْتُكُمْ مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ، وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.

فَلَمَّا انْصَرَفَ يَزِيدُ إِلَى مَنْزِلِهِ، دَعَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْصَارُ عِزِّ ابْنِي خَالِدًا؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تَصْنَعُ بِمُصَارَعَتِي إِثْنًا، أَعْطِنِي سَكِينًا وَأَعْطِهِ سَكِينًا فَلْيَقْتُلْ أَقْرَانَا أَضْعَفَنَا!

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» رسید حضرت گریسته و روی به یزید نموده و فرمود: ای یزید این فردی که نامش در اذان آمد پدر من است یا تو؟!

یزید گفت: بلکه پدر شما است؛ از منبر بیا پایین. پس فرود آمده و در گوشه‌ای از مسجد جلوس فرمود، در اینجا «مکحول» یکی از صحابه رسول خدا ﷺ با او دیدار کرده و گفت: چگونه شب را بروز آوردی؟

فرمود: میان شما با حالی همچون حال بنی اسرائیل میان آل فرعون؛ که پسرانشان را سرمی‌بریدند و زنانشان را به کنیزی می‌بردند، و در این سختی؛ بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شما را بدان آزمود.

پس هنگام بازگشت به منزل یزید حضرت سجاد علیه السلام را فرا خوانده و بدو گفت: ای علی^(۱) آیا با پسر خاله کشتی می‌گیری!

حضرت فرمود: کشتی من با او تو را چه سود، یک کارد به من و یک کارد به پسر توده تا قوی‌تر ضعیف‌تر را بکشد!

۱- این مطلب را برخی به عمرو بن الحسن علیه السلام نسبت می‌دهند که در آن زمان یازده ساله بوده، و ظاهراً در متن افتادگی یا سقطی از نسخ رخداده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۴۳ مراجعه فرمایید.

فَضَّمَهُ يَزِيدُ إِلَى صَدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ :

ثَلَاثِينَ أَغْرَفُهَا مِنْ أَخْزَمِ

لَا تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ

أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا يَزِيدُ ! بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُرِيدُ قَتْلِي ، فَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ قَاتِلِي فَوَجِّهْ مَعَ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله .

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ : لَا يَرُدُّهُنَّ غَيْرُكَ ، لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ، فَوَاللَّهِ مَا أَمَرْتُه بِقَتْلِ أَيْبِكَ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَوَلِّيًا لِقِتَالِهِ مَا قَتَلْتُهُ ! ثُمَّ أَحْسَنَ جَائِزَتَهُ وَحَمَلَهُ وَالنِّسَاءَ إِلَى الْمَدِينَةِ .

پس یزید او را به سینه خود چسبانده و گفت :

با این طبیعت از جانب اخزم آشنایی کامل دارم ، شیر بچه را همی ماند بدو .

گواهی می دهم که تو بحق فرزند علی بن ابی طالب هستی .

سپس حضرت سجاد علیه السلام بدو فرمود : ای یزید ، به من رسیده که قصد کشتن مرا داری ، اگر راست است با این گروه زنان هردی را بفرست که ایشان را به سلامت به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند !!

یزید ملعون به آنحضرت گفت : جز تو کسی مأمور اینکار نخواهد شد ، خدا ابن - مرجانه را لعن کند ، بخدا که من او را امر به قتل پدرت نکردم ، و اگر من خود متولی جنگ با او بودم هرگز او را نمی کشتم ! سپس آنحضرت را با هدایای زیادی به همراه خانواده و کاروان زنان رهسپار مدینه کرد ^(۱) .

۱ - رفتار یزید پس از واقعه عاشورا نشان دهنده این است که او نه تنها دست از اعمال خلاف برنداشته که بر آن افزوده ، زیرا بعد از واقعه کربلا ؛ فتنه حرّه را در مدینه برپا نمود و خون بسیاری را ریخت ، و باقی صحابه را در آنجا کشت ، و به مسلم بن عقیله دستور داد از ایشان بعنوان بردگی و بندگی یزید بیعت بگیرد ، و اگر اجل مهلتش می داد برای حفظ حکومت جنایات دیگری را نیز مرتکب می شد ، « قَطَّعَ دَائِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . (مترجم)

«اَحْتِجَا جُهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِي اَشْيَاءَ شَتَّى»

«مِنْ عُلُومِ الدِّينِ وَذِكْرِ طَرَفٍ مِنْ مَوَاعِظِهِ الْبَلِیْغَةِ»

۱۷۶ - جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ :

يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، إِنَّ جَدَّكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَتَلَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَهَمَلْتُ عَيْنًا عَلَيَّ بْنَ -

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُمُوعًا حَتَّى امْتَلَأَتْ كَفَّهُ مِنْهَا ، ثُمَّ ضَرَبَ بِهَا عَلَى الْحَصَى ، ثُمَّ قَالَ :

يَا أَخَا أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، لَا وَاللَّهِ مَا قَتَلَ عَلِيٌّ مُؤْمِنًا ، وَلَا قَتَلَ مُسْلِمًا ، وَمَا أَسْلَمَ الْقَوْمُ

وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَكَتَمُوا الْكُفْرَ وَأَظْهَرُوا الْإِسْلَامَ ، فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَى الْكُفْرِ أَعْوَانًا أَظْهَرُوهُ ،

وَقَدْ عَلِمْتُ صَاحِبَةَ الْخُذْبِ وَالْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَأَصْحَابَ صِفِّينَ

وَأَصْحَابَ النَّهْرَوَانِ لَعِنُوا عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ ، وَقَدْ خَابَ مِنِّي افْتِرَى !

فَقَالَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ : يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، إِنَّ جَدَّكَ كَانَ يَقُولُ : «إِخْوَانُنَا

«احتجاج امام سجاد علیه السلام در موارد مختلفی از علوم دینی»

«و ذکر یکی از مواعظ نیکو و بلیغ آنحضرت»

۱۷۶ - مردی از اهالی بصره نزد آنحضرت آمده و گفت :

ای علی بن حسین ، جد شما علی بن ابی طالب اهل ایمان را به قتل رساند با این سخن

اشک در دیدگان آنحضرت جمع شده و در کف دستش جمع گشت ، سپس آنرا بر ریگها

کوبیده و گفت :

ای برادر اهل بصره ، نه بخدا اینگونه نیست ، علی هیچ مؤمنی را نکشت و خون هیچ

مسلمانی را نریخت ، آنان اهل اسلام نبودند بلکه در دل کافر و در ظاهر مسلمان بودند ،

و زمانی که بر کفر خود یار و اعوانی یافتند آنرا آشکار ساختند ، حال اینکه اهل خبره

و حافظان آل محمد نیک آگاهند که اصحاب جمل و صفین و نهروان بر زبان رسول خدا لعن

شده اند ، پس رسوا باد آنکه افترای بر خدا و رسول بست !

شیخی از اهالی کوفه گفت : ای علی بن حسین ، جد تو (علی) می گفت : «برادرانمان

بَغُوا عَلَيْنَا»!

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ: «وَالِإِىَّ عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا»، فَهُمْ مِثْلُهُمْ
أَتَجِبُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هُودًا وَالَّذِينَ مَعَهُ، وَأَهْلَكَ عَادًا بِالرَّيْحِ الْعَقِيمِ.

۱۷۷ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَذْكُرُ حَالَ مَنْ مَسَخَهُمُ
اللَّهُ قَرْدَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَتَحْكِي قِصَّتَهُمْ، فَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهَا قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَسَخَ أَوْلِيكَ
الْقَوْمَ لَأَصْطِيادِهِمُ السَّمَكَ، فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ-
اللَّهِ ﷺ وَهَتَكَ حَرِيمَةَ؟ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَإِنْ لَمْ يَمْسَحْهُمْ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الْمَعْدَّ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ
الْآخِرَةِ أَضْعَافُ أَضْعَافِ عَذَابِ الْمَسْخِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّا قَدْ سَمِعْنَا هَذَا الْحَدِيثَ، فَقَالَ لَنَا بَعْضُ النَّصَابِ: فَإِنْ
كَانَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاطِلًا فَهُوَ أَعْظَمُ مِنْ صَيْدِ السَّمَكَ فِي السَّبَبِ أَفَمَا كَانَ اللَّهُ يَغْضَبُ عَلَى

بر ما ستم نمودند»

فرمود: مگر این آیه را تلاوت نکرده‌ای «و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم -
اعراف: ۶۵»، قوم عاد نیز مانند همان برادرانی است که در کلام امیرالمؤمنین آمده،
خداوند هود و یارانش را نجات داد، و قوم عاد را با بادی عقیم هلاک ساخت.

۱۷۷ - و به اسناد گذشته از حضرت سجاد علیه السلام نقل است: او در حال بازگویی
سرگذشت مسخ‌شدگان از بنی اسرائیل به میمون بود و در آخر فرمود: خداوند این قوم را
به جهت صید ماهی در روز شنبه مسخ فرمود، شما فکر می‌کنید خداوند با این مردمی که
اولاد پیامبرش را کشته و حرمت او را شکستند چه خواهد کرد؟ پروردگار اگر چه در
این دنیا ایشان را مسخ نکرد ولی برای اینان چندین برابر عذاب مسخ در آخرت
شکنجه‌ای سخت آماده فرموده است.

یکی پرسید: ای زاده رسول خدا! ما این حدیث را شنیده بودیم، ولی برخی از
ناصرین بما می‌گویند: اگر قتل حسین بن علی علیه السلام باطل بود که آن از صید روز شنبه
بمراتب عظیمتر و سختتر بوده، پس آیا نباید خداوند بیشتر از آن مقدار که بر صیادان

قَاتِلِيهِ كَمَا غَضِبَ عَلَى صَيَادِي السَّمَكِ؟

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لَهُؤُلَاءِ النَّصَابُ: فَإِنْ كَانَ إِبْلِيسُ مَعَاصِيهِ أَعْظَمَ مِنْ مَعَاصِي مَنْ كَفَرَ بِإِغْوَائِهِ فَأَهْلَكَ اللَّهُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ، كَقَوْمِ نُوحٍ وَفِرْعَوْنَ، وَلَمْ يَهْلِكْ إِبْلِيسُ، وَهُوَ أَوْلَى بِأَهْلَاكِ، فَمَا بِاللَّهِ أَهْلَكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَصَرُوا عَنْ إِبْلِيسَ فِي عَمَلِ الْمَوْبِقَاتِ، وَأَهْمَلْ إِبْلِيسَ مَعَ إِثَارِهِ لِكَشْفِ الْمُخْزِيَّاتِ.

أَلَا كَانَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمًا بِتَدْيِيرِهِ وَحُكْمِهِ فِيمَنْ أَهْلَكَ وَفِيمَنْ اسْتَقْبَى؟ فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ الصَّائِدُونَ فِي السَّبَبِ، وَهَؤُلَاءِ الْقَاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَفْعَلُ فِي الْفَرِيقَيْنِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَى بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَعِبَادُهُ يُسْأَلُونَ.

وَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّا حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ فِي مَجْلِسِهِ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَيْفَ يُعَاتِبُ اللَّهُ وَيُوبِخُ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ عَلَى قَبَائِحِ أُنَى بِهَا أَسْلَافُهُمْ

روز شنبه غضب کرد بر قاتلین آن حضرت خشم کند؟!

حضرت فرمود: به این ناصبان بگو: مگر گناهان ابلیس بزرگتر از کسانی نیست که به اغوای او کافر شدند؛ پس چرا خداوند آنان را مثل قوم نوح و فرعون هلاک کرد ولی با ابلیس کاری نکرد، مگر او به هلاکت شایسته تر نیست، پس چرا خداوند این مردمی که بجهت ابلیس مرتکب عمل موبقات^(۱) شدند را نابود کرد ولی ابلیس را با آنهمه دَغَلِ مهلت داد؟!

مگر نه این است که پروردگار ما با تدبیر و حکم خود حکیم است که چه کسی را هلاک و چه کسی را باقی گذارد؟ پس همینطور درباره صیادان روز شنبه و قاتلان حسین علیه السلام حکیمانانه حکم فرموده، و باز خواست مختص بندگان است نه حضرت حق.

و حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام فرمود: وقتی پدرم این حدیث را بازگفت یکی از افراد مجلس گفت: ای زاده رسول خدا، چگونه خدا نسل این گروه را بخاطر گناهان و معاصی گذشتگان و پدرانشان مورد عتاب و توبیخ قرار می دهد؛

- وَهُوَ يَقُولُ : «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» ۱۴!

فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام : إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِلُغَةِ الْعَرَبِ فَهُوَ يُخَاطَبُ فِيهِ أَهْلُ اللِّسَانِ بِلُغَتِهِمْ ، يَقُولُ الرَّجُلُ التَّعْمِيُّ - قَدْ أَغَارَ قَوْمُهُ عَلَى بَلَدٍ وَقَتَلُوا مَنْ فِيهِ - : أَغَرْتُمْ عَلَى بَلَدٍ كَذَا وَقَعَلْتُمْ كَذَا ، وَيَقُولُ الْعَرَبِيُّ : نَحْنُ فَعَلْنَا بِبَنِي فُلَانٍ ، وَنَحْنُ سَبَبْنَا آلَ فُلَانٍ ، وَنَحْنُ حَرَبْنَا بَلَدًا كَذَا . لَا يُرِيدُ أَنَّهُمْ بَاشَرُوا ذَلِكَ ، وَلَكِنْ يُرِيدُ هَؤُلَاءِ بِالْعَذْلِ وَأُولَئِكَ بِالْاِفْتِخَارِ : أَنَّ قَوْمَهُمْ فَعَلُوا كَذَا .

وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ إِنَّمَا هُوَ تَوْبِيخٌ لِأَسْلَافِهِمْ ، وَتَوْبِيخُ الْعَذْلِ عَلَى هَؤُلَاءِ الْمُؤْجُودِينَ ، لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ اللُّغَةُ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ ، وَلِأَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ أَيْضًا رَاضُونَ بِمَا فَعَلَ أَسْلَافُهُمْ ، مُصَوِّبُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَجَازَأْنُ يَقَالُ لَهُمْ : أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ ، أَيُّ : إِذْ رَضِيتُمْ قَبِيحَ فِعْلِهِمْ .

با اینکه خود فرموده : «هیچ کسی بار دیگری را بر دوش نگیرد - انعام : ۱۶۴» ۱۵!
حضرت زین العابدین عليه السلام فرمود : بی شک قرآن به لغت عرب نازل شده و آن اهل زبان را به لغتشان مخاطب قرار می دهد ، مردی از قبیله تیم - که قبیله اش یک شهری را غارت کرده و همه را کشته بودند - گفت : فلان شهر را غارت کردید و فلان کار را انجام دادید ، ولی فرد عرب - بجای لفظ غارت - می گوید : ما فلان کار را با فلان قبیله کردیم ، و ما آل فلان را به اسارت گرفتیم ، و ما فلان شهر را نابود کردیم . قصد آنرا ندارند که خود را در آنکار شریک بدانند ، قصد آنان سرکوفت است و قصد اینان افتخار ، که قوم ایشان بود که فلان کار را انجام داد .

و کلام خداوند در این آیات فقط قصد توبیخ گذشتگان و سرزنش این افرادی است که امروز بر آن کردار مباحثات می کنند ، زیرا آن لغتی است که قرآن بر آن پایه نازل شده است ، و بدین خاطر بود که بازماندگان از اعمال گذشتگان خود راضی و خشنود بودند و آنرا بر آنان روا می داشتند ، پس می شود به ایشان گفت : شما مرتکب آن اعمال شدید ، یعنی : به زشتی کارشان رضایت دادید .

۱۷۸- وَعَنْ أَبِي حمزة الثمالي قَالَ: دَخَلَ قاضٍ مِنْ قُضَاةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ:

جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرًا وَيَا لَيْلَى وَآيَاماً آمِنِينَ». قَالَ لَهُ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قَيْلُكُمْ بِالْعِرَاقِ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّهَا مَكَّةُ.

فَقَالَ: وَهَلْ رَأَيْتَ السَّرِقَ فِي مَوْضِعٍ أَكْثَرَ مِنْهُ بِمَكَّةِ؟! قَالَ: قُلُّهُوَ؟

قَالَ: إِنَّمَا عَنِ الرِّجَالِ. قَالَ: وَأَيْنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

فَقَالَ: أَوْ مَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ». وَقَالَ: «وَتِلْكَ الْقَرْيَةُ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا». وَقَالَ: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا». أَفَيَسْأَلُ الْقَرْيَةَ أَوْ الرِّجَالَ أَوْ الْعِيرَ؟ قَالَ: وَتَلَا عَلَيْهِ آيَاتٍ فِي هَذَا الْمَعْنَى.

۱۷۸- از ابو حمزه ثمالی نقل است که گفت: یکی از قضات اهل کوفه بر حضرت سجاد علیه السلام وارد شده و گفت:

خدا مرا فدایت کند! مرا از حقیقت آیه «و میان آنان و آبادیهای که در آنها برکت نهاده بودیم آبادیهای پیدا و پيوسته بدید آوردیم، و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم]: در آنها شبها و روزها ایمان و بی بیم رفت و آمد کنید - سبأ: ۱۸» آگاه فرما؟

حضرت فرمود: اطرافیان شما در عراق چه می گویند؟ گفت: می گویند مراد مکه است.

فرمود: مگر در جایی بیشتر از مکه سرقت دیده ای؟ گفت: پس آن چیست؟

فرمود: مراد فقط مردان است. گفت: این در کجای قرآن است؟

فرمود: مگر آیه «و بسا ده و آبادی که از فرمان پروردگارشان و فرستادگان او سرباز زدند - طلاق: ۸» و: «و آن آبادیها را چون ستم کردند هلاک کردیم - کهف: ۵۹» و: «و از شهری که در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم بپرس - یوسف: ۸۲» را نشنیده ای؟ آیا پرسش از قریه و آبادی می کند یا مردان یا قافله؟

راوی گوید: آنحضرت در این معنی آیات دیگری را تلاوت نمود.

قال: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَمْنُ هُمْ؟ قال: نَحْنُ هُمْ. فقال: أَوْ مَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ: «سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ»؟ قال: آمِنِينَ مِنَ الرَّثِيعِ.

۱۷۹ - وَرَوَى أَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ، وَهُوَ يَعِظُ النَّاسَ بِمَنْى فَوَقَّفَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ [لَهُ]: أَمْسِكْ أَشَأْلَكَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مُقِيمٌ، أَتَرْضَاهَا لِنَفْسِكَ فِيهَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ لِلْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ بِكَ غَدًا؟ قَالَ: لَا.

قال: أَفَتَحَدَّثُ نَفْسَكَ بِالتَّحَوُّلِ وَالِاتِّقَالِ عَنِ الْحَالِ الَّتِي لَا تَرْضَاهَا لِنَفْسِكَ إِلَى الْحَالِ الَّتِي تَرْضَاهَا؟ قَالَ: قَاطِرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَقُولُ ذَلِكَ بِلا حَقِيقَةٍ.

قال: أَفَتَرْجُو نَبِيًّا بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَكُنْ لَكَ مَعَهُ سَابِقَةٌ؟ قَالَ: لَا.

قال: أَفَتَرْجُو دَاراً غَيْرَ الدَّارِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا تَرِدُ إِلَيْهَا فَتَعْمَلُ فِيهَا؟ قَالَ: لَا.

سائل پرسید: قربانت گردم، پس اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ما هستیم، مگر این آیه را نشنیده‌ای که فرموده: «در آنان شبها و روزها ایمن و بی‌بیم رفت و آمد کنید - سبأ: ۱۸»؟ فرمود: مراد ایمنی از اعراف و کجی است.

۱۷۹ - و روایت شده که حضرت زین العابدین علیه السلام بر حسن بصری عبور کرد درحالیکه او در سرزمین منی مردم را موعظه می‌کرد، آنحضرت ایستاده و به او گفت: صبر کن تا حالی که در آنی برایت بازگو کنم: آیا در این حال که هستی از وضع میان خود و خدا به آن حد از رضا رسیده‌ای؛ اگر فردا تو را مرگ دریابد؟ گفت: نه.

فرمود: آیا قصد داری از این حال که هستی خود را به حالی که از آن راضی هستی تحوّل و انتقال دهی؟ حسن بصری سر بریز انداخته و پس از مدتی گفت: اگر بگویم راست نگفته‌ام.

فرمود: آیا امید به پیامبری پس از محمد ﷺ داری که با او برایت سابقه‌ای باشد؟ گفت: نه.

فرمود: آیا امید به سرایی جز این دنیا داری که به آنجا بازگردانده شوی و در آن به عمل پردازی؟ گفت: نه.

قال: أَفَرَأَيْتَ أَحَدًا بِهِ مُشْكَةٌ عَقْلٍ رَضِيَ لِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ بِهَذَا؟ إِنَّكَ عَلَى حَالٍ لَا تَرْضَاهَا وَلَا تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِالْإِنْتِقَالِ إِلَى حَالٍ تَرْضَاهَا عَلَى حَقِيقَةٍ، وَلَا تَرْجُو نَبِيًّا بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَلَا دَارًا غَيْرَ الدَّارِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَتَرِدُ إِلَيْهَا فَتَعْمَلُ فِيهَا، وَأَنْتَ تَعْظُمُ النَّاسَ!!

[وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَلِمَ تَشْغَلُ النَّاسَ عَنِ الْعَمَلِ وَأَنْتَ تَعْظُمُ النَّاسَ؟]

قال: فَلَمَّا وَلَّى ﷺ قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.

قال: أَهْلُ بَيْتِ عِلْمٍ قَدْ رَفِيَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ بَعْدَ ذَلِكَ يَعْظُمُ النَّاسَ.

۱۸۰ - وَعَنْ أَبِي هَمزة الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُحَدِّثُ

رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ: لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَاقَعَ حَوَاءَ وَلَمْ يَكُنْ غَشِيهَا مِنْذُ خُلِقَ وَخُلِقَتْ إِلَّا فِي الْأَرْضِ، وَذَلِكَ بَعْدَ مَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: وَكَانَ آدَمُ يُعْظُمُ النَّبِيَّ وَمَا حَوْلَهُ مِنْ حُرْمَةِ النَّبِيِّ، فَكَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَغْشَى حَوَاءَ خَرَجَ مِنَ الْحَرَمِ وَأَخْرَجَهَا مَعَهُ، فَإِذَا جازَ الْحَرَمَ

فرمود: آیا فرد خردمندی را سراغ داری که با این حال از خودش راضی باشد؟ که تو در حالی هستی از وضع میان خود و خدا راضی نبوده و در امید تحوّل و انتقال به حال دیگر هم صادق نیستی، و امید به پیامبری پس از محمد ﷺ هم نداری، و نه سرایی جز این دنیا که در آن بکار پردازی، با این حال مردم را موعظه می کنی؟!!

[وَبِروایتی دیگر: برای چه مردم را از عمل مشغول ساخته و آنان را موعظه می کنی؟]

راوی گوید: وقتی آنحضرت رفت حسن بصری گفت: او که بود؟ گفتند: علی بن-

الحسین. حسن بصری گفت: اینان از خاندان علم و دانشند!

و پس از آن دیگر مشاهده نشد که حسن بصری مردم را موعظه و نصیحت کند.

۱۸۰ - واز أبو حمزة ثُمّالی نقل است که گفت: از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که مردی از

قریش را حدیث می کرد و می گفت: وقتی خداوند توبه آدم علیه السلام را پذیرفت او با حوا نزدیک می نمود - و از زمان خلقت او و حوا جز در زمین با او نزدیکی نکرده بود -، و این پس از پذیرش توبه از جانب خداوند بود، و حضرت آدم خانه خدا و اطراف آنرا تعظیم می داشت، و هرگاه قصد نزدیکی داشت هر دو از حرم خارج شده و در بیرون از حدّ حرم

عَشِيهَا فِي الْحِلِّ، ثُمَّ يَغْتَسِلَانِ: إِعْظَامًا مِنْهُ لِلْحَرَمِ. ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِنَاءِ الْبَيْتِ.
 قَالَ: قَوْلُهُ لِآدَمَ مِنْ حَوَاءَ عَشْرُونَ ذَكَرًا وَعَشْرُونَ أُنْثَى، قَوْلُهُ لَهُ فِي كُلِّ بَطْنٍ ذَكَرٌ وَأُنْثَى
 فَأَوَّلُ بَطْنٍ وَلَدَتْ حَوَاءُ: «هَابِيلُ» وَمَعَهُ جَارِيَةٌ يُقَالُ لَهَا: «اِقْلِيَا»، قَالَ: وَوَلَدَتْ فِي الْبَطْنِ
 الثَّانِي: «قَابِيلُ» وَمَعَهُ جَارِيَةٌ يُقَالُ لَهَا: «لُوزَا»، وَكَانَ لُوزَا أَجْمَلُ بَنَاتِ آدَمَ.
 قَالَ: فَلَمَّا أَدْرَكُوا خَافَ عَلَيْهِمْ آدَمُ الْفِتْنَةَ فَدَعَاهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أُتَكِّحَكَ يَا هَابِيلُ
 لُوزَا، وَأَتَكِّحَكَ يَا قَابِيلُ اِقْلِيَا.
 قَالَ قَابِيلُ: مَا أَرْضَى بِهَذَا: أَتَتَكِّحُنِي أُخْتُ هَابِيلَ الْقَيْحَةِ، وَتَتَكِّحُ هَابِيلَ أُخْتِي
 الْجَمِيلَةَ؟!

قَالَ: فَأَنَا أَقْرَعُ بَيْنَكُمَا، فَإِنْ خَرَجَ سَهْمُكَ يَا قَابِيلُ عَلَى لُوزَا، وَخَرَجَ سَهْمُكَ يَا هَابِيلُ
 عَلَى اِقْلِيَا، رَوَّجْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا الَّتِي يَخْرُجُ سَهْمُهُ عَلَيْهَا
 قَالَ: فَرَضِيَا بِذَلِكَ، فَافْتَرَعَا.



عمل نزدیکی را انجام می داد. سپس هر دو غسل می کردند، و این به جهت احترام به حرم
 بود، سپس به حیاط حرم باز می گشت.

باری از حوایست پسر ویست دختر متولد شد، و در هر شکم یک پسر و یک
 دختر برایش تولد می یافت، و اولین فرزند او «هابیل» همراه با یک دختر بنام «اقلیا» بود،
 و در زایمان دوم: «قابیل» با دختری بنام «لوزا»، و لوزا زیباترین دختر او بود.

زمانیکه آنان به بلوغ رسیدند از ترس فتنه و گرفتاری حضرت آدم همه را
 فراخوانده و به هابیل پیشنهاد ازدواج با لوزا و قابیل با اقلیا را داد.

قابیل گفت: از این تصمیم راضی نیستم، آیا خواهر زشت هابیل را به من، و خواهر
 زیبای مرا به هابیل تزویج می کنی؟!

حضرت آدم علیه السلام فرمود: پس میانتان قرعه می اندازم، لوزا و اقلیا سهم هر
 کدامتان که شد او را با همان تزویج می کنم.

هر دو بدان راضی شدند، پس میانشان قرعه انداخت.

قال: فَخَرَجَ سَهْمُ هَابِيلَ عَلَى لَوْزَا أُخْتِ قَابِيلَ، وَخَرَجَ سَهْمُ قَابِيلَ عَلَى اِقْلِيَا أُخْتِ هَابِيلَ، قَالَ: فَزَوَّجَهُمَا عَلَى مَا خَرَجَ لَهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.
 قال: ثُمَّ حَرَّمَ اللَّهُ نِكَاحَ الْأَخَوَاتِ بَعْدَ ذَلِكَ.
 قال: فَقَالَ لَهُ الْقُرْشِيُّ: فَأَوْلَدَاهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ الْقُرْشِيُّ: فَهَذَا فِعْلُ الْمَجُوسِ الْيَوْمَ!
 قال: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَجُوسَ إِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ بَعْدَ التَّحْرِيمِ مِنَ اللَّهِ.
 ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تُشْكِرْ هَذَا، إِنَّمَا هِيَ شَرَايِعُ جَرَتْ، أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ خَلَقَ زَوْجَةَ آدَمَ مِنْهُ ثُمَّ أَحَلَّهَا لَهُ، فَكَانَ ذَلِكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَايِعِهِمْ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ التَّحْرِيمَ بَعْدَ ذَلِكَ.

۱۸۱ - لَقِيَ عَبْدُ الْبَصْرِيِّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ:
 يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَصَعُوبَتَهُ، وَأَقْبَلْتَ عَلَى الْحَسِّ وَلَيْبِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي

پس بر همان رأی اول سهم هابیل، لوزا خواهر قابیل شد و سهم قابیل اقلیا خواهر هابیل گردید، پس بر اساس همان قرعه آنان را نزد خداوند به زوجیت هم درآورد.
 و پس از آن خداوند ازدواج با خواهر را ممنوع و حرام فرمود.
 مرد قرشی از امام علیه السلام پرسید: آیا از آن دو صاحب فرزند هم شدند؟ فرمود: آری، پرسید: این عمل (ازدواج با خواهر) که امروز رفتار مردم مجوس است!
 حضرت فرمود: مردم مجوس پس از تحریم الهی این عمل را انجام دادند.
 سپس بدو فرمود: منکر این مطلب میباش، هرآینه این قوانینی است که قبلاً جاری شده، مگر خداوند حوا را از آدم نیافرید و بعد هم او را به تزویج آدم درآورد، این نیز یک قانون از قوانین آنان بود، و پس از آن خداوند آن عمل را تحریم فرمود.
 ۱۸۱ - روزی عباد بصری در راه مکه به حضرت سجاد علیه السلام برخورد و به او گفت:

ای علی بن الحسین، آیا جهاد با سختپاش را ترک گفته و رو سوی حج با آسانی آن آورده‌ای؟! درحالیکه خداوند می‌فرماید: «خدای از مؤمنان جانها و ماله‌اشان را بخیرید

سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ - إِلَى قَوْلِهِ : وَيَشْرِي الْمُؤْمِنِينَ؟!.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا رَأَيْنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ هَذِهِ صِفَتُهُمْ فَالْجِهَادُ مَعَهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْحَجِّ!.

۱۸۲ - وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيذِ فَقَالَ : قَدْ شَرِبَهُ قَوْمٌ وَحَرَّمَهُ قَوْمٌ صَالِحُونَ ، فَكَانَ شَهَادَةُ الَّذِينَ دَفَعُوا بِشَهَادَتِهِمْ شَهَوَاتِهِمْ أَوْلَى أَنْ تُقْبَلَ مِنَ الَّذِينَ جَرُّوا بِشَهَادَتِهِمْ شَهَوَاتِهِمْ .
۱۸۳ - وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ فَلَانًا يَنْسِبُكَ إِلَى أَنَّكَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا رَعَيْتَ حَقَّ مُحَاسِنَةِ الرَّجُلِ حَيْثُ نَقَلْتَ إِلَيْنَا حَدِيثَهُ ، وَلَا أَدَيْتَ حَقِّي حَيْثُ أَبْلَغْتَنِي عَنْ أَخِي مَا لَسْتُ أَعْلَمُهُ ، إِنَّ الْمَوْتَ

و به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد ، در راه خدا کارزار می کنند پس می کشند و کشته می شوند ، وعده ای است راست و درست بر خدای در تورات و انجیل و قرآن ، و کیست که به پیمان خویش از خدا وفادار تر است؟ پس به این خرید و فروخت که کردید شادمان باشید ، و این است رستگاری و کامیابی بزرگ - توبه : ۱۱۱؟! [حضرت فرمود : آیه را تمام کن ، گفت :] «همان توبه کنندگان و پرستندگان و ستایندهان سپاسدار و روزه داران و رکوع کنندگان و سجود کنندگان و فرماندهان به کار نیک و بازدارندگان از کار زشت و نگهداران مرزهای خدای ، و مؤمنان را مژده باد! - توبه : ۱۱۲» .

حضرت فرمود : هرگاه این گروه - که دارای این صفات باشند - را یافتی جهاد با ایشان افضل از انجام حج است؟!.

۱۸۲ - آنحضرت از نبیذ سؤال شد ، فرمود : گروهی آن را نوشیده و مردم صالحی آن را تحریم داشتند ، پس گواهی شهادت پرستان بیشتر در خور تپذیرفتن است تا شهادت اهل ریاضت!.

۱۸۳ - از عبدالله بن سنان نقل است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود : مردی به امام علی بن الحسین علیه السلام گفت : فلانی تو را متسوب به گمراهی و بدعت می کند!.

فرمود : رعایت حق مجلس آن مرد را بخاطر نقل گفتارش به ما نکردی ، و حق مرا نیز مراعات نکردی چرا که از برادرم مطلبی را بمن رساندی که از آن خبر نداشتم ، برآستی که مرگ

يَعْمُنَا، وَابْتِغَتْ مَحْشَرُنَا، وَالْقِيَامَةَ مَوْعِدُنَا، وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَنَا، إِنَّا كُفَّوْنَا وَالْعَقِيبَةُ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ.

وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ أَكْثَرَ عُيُوبَ النَّاسِ شَهِدَ عَلَيْهِ الْإِكْثَارُ أَنَّهُ إِنَّمَا يَطْلُبُهَا بِقَدْرِ مَا فِيهِ.

۱۸۴- وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَلَامِ وَالسُّكُوتِ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ، فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ، فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ.

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَلَا اسْتُجِيبَتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ، وَلَا اسْتُجِيبَتْ وَلَايَةُ اللَّهِ بِالسُّكُوتِ، وَلَا تُوقَّتِ النَّارُ بِالسُّكُوتِ، وَلَا تُجَنَّبُ سَخَطُ اللَّهِ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ وَمَا كُنْتُ لِأَعْدِلَ الْقَمَرِ بِالشَّمْسِ، إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ، وَلَسْتُ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ.

همه ما را فرا می گیرد، و بیرون شدن از خاک اجتماع ما، و رستخیز و قیامت محل قرار ما است، و خود خداوند میان ما حکم می فرماید، زنهار که غیبت کسی نکنی، زیرا غیبت خودش سگان جهنم است.

و بدان کسیکه بسیار عیب مردمان گوید، همان زیاده گویی به زیانش بر او شهادت دهد که به همان مقدار به دنبال عیب بوده.

۱۸۴- شخصی از آنحضرت پرسید: سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ فرمود: هر کدام دارای آفات است، و در صورت نداشتن آفت، حرف زدن بهتر از سکوت است.

پرسید: ای زاده رسول خدا این چگونه است؟ فرمود: زیرا خداوند انبیا و اوصیا را به خموشی و سکوت مبعوث نفرمود بلکه به سخنرانی و کلام، و بهشت جزای سکوت نشده، و نه ولایت خداوند بدان واجب، و نه آتش جهنم بخاطر آن محصور، و نه غضب الهی بدان فرو نشیند، و همه اینها فقط و فقط در پرتو کلام و سخن گفتن است، و من قادر نیستم که ماه را با خورشید برابر کنم، تو فقط فضل سکوت بر کلام را می گویی نه فضیلت کلام و سخن گفتن بر سکوت و خموشی را.

۱۸۵- رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَلَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَا بِهِ ثُمَّ قَالَ:
 يَا ابْنَ أَخِي، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِعَلِيِّ
 ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ قُتِلَ أَبُوكَ ﷺ وَصَلَّى عَلَيْهِ
 وَلَمْ يُوصِ، وَأَنَا عَمُّكَ وَصِنُّو أَبِيكَ، وَأَنَا فِي سِنِّي وَقِدْمَتِي أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِي حِدَائِكَ، فَلَا
 تُنَازِعْنِي الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ وَلَا تُخَالِفْنِي.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمُّ! اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدْعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ، إِنِّي أَعْظُكَ
 أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ، يَا عَمُّ، إِنَّ أَبِي صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَوْصَى إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ
 وَعَهْدَ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَةِ، وَهَذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِنْدِي، فَلَا
 تَعْرِضْ لِهَذَا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ بِنَقْصِ الْعُمُرِ، وَتَشْتِ الْهَالِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلَى أَنْ

۱۸۵ از امام باقر علیه السلام نقل است که گفت: وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید،
 محمد ابن حنفیه کسی بدنبال امام سجاد فرستاده و با او خلوت نموده و گفت:
 ای پسر برادر، تو خود می دانی که رسول خدا ﷺ وصیت و امامت پس از خود را
 به علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد، سپس به حسن، و بعد هم به حسین علیه السلام، حال پدرت
 علیه السلام به شهادت رسیده و بر کسی وصیت نکرده، و من عموی تو و هم ریشه توام، و من در
 این سن و قدمت از تو در این سن جوانی به آن مقام شایسته ترم، پس در مسأله وصیت
 و امامت با من منازعه و مخالفت مکن!

حضرت علی بن الحسین علیه السلام بدو گفت: ای عمو، رعایت تقوای الهی را نموده
 و ادعای چیزی که حق تو نیست را مکن، من تو را موعظه می کنم که از بی خبران نشوی،
 ای عمو، بدرستی که پدرم - صلوات خدا بر او باد - پیش از آنکه آهنگ عراق را کند به
 من وصیت نمود و ساعتی پیش از شهادت با من در اینباره عهد بست، و سلاح رسول خدا
 صلی الله علیه و آله نزد من است، پس متعرض آن مشو و گرنه می ترسم عمرت کوتاه
 شده و حالت دگرگون و پراکنده شود، و بی شک خداوند تبارک و تعالی عهد فرموده که

لَا يَجْعَلُ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ فَأَنْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتَّى تَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ وَنَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ .

قال الباقر عليه السلام : وَكَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ؛ وَهُمَا يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَأَنْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ - الْأَسْوَدَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمُحَمَّدٍ :

ابْدَأْ فَأَبْتَهَلَ إِلَى اللَّهِ وَاسْأَلَهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرُ ، ثُمَّ أَسْأَلَهُ .

فَأَبْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ وَسَأَلَ اللَّهَ ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَلَمْ يُجِبْهُ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا إِنَّكَ يَا عَمُّ لَوْ كُنْتَ وَصِيًّا وَإِمَامًا لَأَجَابَكَ !

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : فَادْعُ أَنتَ يَا ابْنَ أَخِي ! فَدَعَا اللَّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَرَادَ ثُمَّ قَالَ :

«أَسْأَلُكَ يَا لَئِذَا جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَمِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لَمَّا أَخْبَرْتَنَا بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ : مَنْ الْوَصِيُّ وَالْإِمَامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ؟

فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ثُمَّ أَنْطَفَقَ اللَّهُ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ فَقَالَ :

امامت و وصیت را فقط در نسل حسین علیه السلام قرار دهد ، اگر قبول ندارى بیا برویم نزد حجر الأسود تا از آن طلب حکم کنیم .

امام باقر علیه السلام فرمود : کلام میان آندو در مکّه بود تا اینکه نزد حجر الأسود رفتند ، حضرت سجّاد علیه السلام به محمد ابن حقیّه گفت :

ابتدا شما به درگاه خداوند ناله و ابتهال کرده و بخواه که حجر را برایت به نطق آورد سپس من درخواست می‌کنم .

محمد ناله و ابتهال نموده و درخواست کرد ولی هیچ جوابی از حجر نشنید .

حضرت فرمود : ای عموی شک اگر تو وصی و امام بودی حتماً جوابت می‌داد .

محمد گفت : پسر برادرم حال تو بخواه ، پس آنحضرت دست بدرگاه خداوند شد

سپس خطاب به حجر گفت : تو را قسم به آن خدایی که در تو میثاق انبیا و اوصیا و همه

مردم را قرار داد که با زبان عربی مبین بگویی وصی پس از حسین بن علی کیست ؟

پس حجر آنچنان به جنس آمد که نزدیک بود از جا کنده شود سپس خداوند آن را

به زبان عربی مبین گویا فرمود پس گفت :

اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ -
 عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِشَيْءٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .
 فَأَنْصَرَفَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَهُوَ يَقُولُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۱۸۶ - وَعَنْ ثَابِتِ بْنِ أَنَسٍ قَالَ : كُنْتُ حَاجًّا وَجَمَاعَةً مِنْ عِبَادِ الْبَصَرَةِ مِثْلُ : أَيُّوبَ
 السَّجِسْتَانِيِّ وَصَالِحِ الْمُرِّي وَعُتْبَةَ الْغَلَامِ وَحَبِيبِ الْفَارِسِيِّ وَمَالِكِ بْنِ دِينَارٍ ، فَلَمَّا أَنْ دَخَلْنَا
 مَكَّةَ رَأَيْنَا الْمَاءَ ضَيِّقًا ، وَقَدْ اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْعَطَشُ لِقَلَّةِ الْغَيْثِ ، فَفَرَعَ إِلَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ وَالْحِجَّاجُ
 يَسْأَلُونَا أَنْ نَشْتَبِي لَهُمْ ، فَأَتَيْنَا الْكَعْبَةَ وَطُفْنَا بِهَا ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ مُتَضَرِّعِينَ

خداوندا بدرستی وصیت و امامت پس از حسین بن علی بن ابی طالب به علی فرزندی
 حسین پسر علی بن ابی طالب ؛ و فرزند فاطمه زهرا دخت رسول خدا ﷺ می رسد .
 پس محمد ابن حنفیه بازگشته و پس از آن معتقد به ولایت آنحضرت شد (۱).

۱۸۶ - ثابت بنانی گوید : من همراه گروهی از عباد بصره همچون ایوب سجستانی
 و صالح مرّی و عتبه غلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار رهسپار حج بودیم ، وقتی
 داخل مکه شدیم دیدم که شهر دچار کم آبی است ، و عدم بارندگی موجب تشنگی سختی بر
 مردم شده ، پس اهالی مکه و تمام حجّاج دست بدامن ما گشتند تا برایشان نماز باران بخوانیم ،
 ما نیز داخل حرم شده و پس از طواف خاضعانه و ملتمسانه از خداوند درخواست نمودیم

۱ - اخبار وارده از جناب محمد ابن حنفیه مختلف است ، برخی دلالت بر جلالت قدر او
 داشته و برخی همچون این روایت نشان از لغزش وی دارد ولی ممکن است این منازعه و مخاصمه او
 با امام چهارم صوری و ظاهری و به جهت برخی از مصالح باشد که مبدا شیعیان ضعیف و ناتوان
 بگویند محمد ابن حنفیه از علی بن الحسین بزرگتر و به امامت سزاوارتر است ، و نیز موضوع
 عقب نشینی او از همراهی با برادرش امام حسین ﷺ ممکن است بفرمان خود حضرت و بجهت
 بعضی از مصالح بوده باشد . اما ادعای مختار و فرقه کیسانیه در مهدویت و غیبت او ظاهراً بدون
 رضایت او بوده و هیچ اطلاعی از آن نداشته ، و در نهایت اینکه نسبت به اولاد ائمه علیهم السلام نیکو
 سخن گفتن یا لب فرو بستن از نکوهش و طعن بهتر است . (از علامه مجلسی رحمه الله ، مرآة العقول)

بِهَا قُبِعْنَا الْإِجَابَةَ. قَبِينَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ بِفَتَى قَدْ أَقْبَلَ وَقَدْ أَكْرَبَتْهُ أَحْزَانُهُ، وَأَقْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ،
فَطَافَ بِالْكَعْبَةِ أَشْوَاطًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ:

يَا مَالِكَ بْنَ دِينَارٍ، وَيَا ثَابِتُ الْبُنَانِي، وَيَا أَيُّوبُ السَّجِسْتَانِي، وَيَا صَالِحُ الْمُرِّي، وَيَا
عُتْبَةُ الْغَلَامُ، وَيَا حَبِيبُ الْفَارِسِي، وَيَا سَعْدُ، وَيَا عُمَرُ، وَيَا صَالِحُ الْأَعْمَى، وَيَا رَابِعَةُ، وَيَا
سَعْدَانَةُ، وَيَا جَعْفَرُ بْنَ سُلَيْمَانَ!!

فَقُلْنَا: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا فَتَى!

فَقَالَ: أَمَا فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ؟ فَقُلْنَا: يَا فَتَى عَلَيْنَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ!
فَقَالَ: ابْعُدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ لِأَجَابَهُ، ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَخَرَّ
سَاجِدًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: «سَيِّدِي! بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَقَيْتَهُمُ الْعَيْثُ!!».

قَالَ: لَمَّا اسْتَمَّ الْكَلَامُ حَتَّى أَتَاهُمُ الْعَيْثُ كَأَقْوَادِ الْقَرَبِ.

فَقُلْتُ: يَا فَتَى، مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنَّكَ تُحِبُّكَ؟

ولی اجابت نشدیم، وما در همین حال بودیم که متوجه جوانی شدم رو بجانب ما دارد،
حزن سراسر وجود او را گرفته و اندوه آشفته اش ساخته بود، ابتدا چند دور طواف خانه
کرد سپس رو بپا نموده و گفت:

ای مالک بن دینار، ثابت بنانی! ایوب سجستانی! صالح مرّی! عتبه غلام! حبیب
فارسی! ای سعد، عمر! صالح اعمی! ای رابعه، وای سعدانه، وای جعفر بن سلیمان!!
همگی گفتیم: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ای جوان!

فرمود: آیا میان شما کسی نیست که محبوب خدای رحمان باشد؟ گفتیم: ای جوان
وظیفه ما دعا است و بر آنحضرت اجابت!

فرمود: از مکه دور شوید که اگر میانتان فردی محبوب رحمان بود حتماً اجابت
می فرمود، سپس نزد کعبه رسیده و به خاک افتاد، و شنیدم که در سجده می گفت: «آقای
من! قسم به دوستی و محبت به من، این مردم را از باران خود سیراب ساز!».

پس کلام آنحضرت بپایان نرسیده بود که باران شدیدی باریدن گرفت.

گفتم: ای جوان، از کجا فهمیدی که محبوب خدایی؟

قال: لَوْ لَمْ يُجِبْنِي لَمْ يَسْتَرِزْنِي، فَلَمَّا اسْتَرَزَانِي عَلِمْتُ أَنَّهُ يُجِبْنِي، فَسَأَلْتُهُ بِجَبِّهِ لِي فَأَجَابَنِي،
ثُمَّ وَلَّى عَنَّا وَأَنشَأَ يَقُولُ:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ قَدْ ذَاكَ الشَّقِيَّ
مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِيَ
مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى وَالْعِرُّ كُلُّ الْعِرِّ لِيَلْمُتَقِي
فَقُلْتُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، مَنْ هَذَا الْفَتَى؟

قالوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -.

۱۸۷ - وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:
تَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ،
وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَتَحْنُ أَمَانُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَتَحْنُ الَّذِينَ
بِنَا يُنْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَبِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ، وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَيُخْرِجُ بَرَكَاتِ

فرمود: اگر محبوب خداوند نبودم مرا به زیارت خود نمی خواند و چون دعوت حقیقی
فرمود دریافتم که مرا دوست می دارد، پس او را به حب و دوستی اش بمن سوگند دادم
وی نیز پذیرفت، سپس امام علی علیه السلام بازگشت درحالی که این اشعار را می سرود:
هر که خدای را شناخت و معرفت پروردگار وی را بی نیاز نساخت او بدبخت است.
در راه طاعت پروردگار هر چه بد و رسد هیچ زیانی را متوجه وی نخواهد ساخت.
کردار بنده جز پرهیزگاری فایده ای ندارد، که تمام عزت مختص پرهیزگار است.
گفتم: ای مردم مکه، او که بود؟

گفتند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - صلوات خداوند بر همه ایشان باد -.

۱۸۷ - به اسناد مذکور در متن از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که فرمود:

ما نَمِئُ أَمَامَ مُسْلِمِينَ، وَحُجَّتْهَايَ خُدا بِرِجَالِهِمُ، وَسُرُورَانِ أَهْلِ إِيْمَانٍ، وَرَهْبَرَانِ
پیشانی سفیدان از وضو، و اولیای مؤمنین، و ما نَمِئُ اَمَانِ أَهْلِ زَمِينٍ، مانند ستارگان که
امان اهل آسمانند، و ما نَمِئُ کَسَانِیَ که خداوند بخاطرشان زمین را از تابودی با اهلش باز
می دارد، و بخاطر ما باران را می باراند، و رحمت را نشر می دهد، و برکات زمین را خارج

الأَرْضِ وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَأَخَذَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا.
ثُمَّ قَالَ: وَلَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لَّهُ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ
مَشْهُورٌ، وَلَا تَحُلُوا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدَ اللَّهُ.

۱۸۸ - وَعَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ،
أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ قَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ، وَأَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِمُ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ؟

فَقَالَ لِي: يَا أَبَا كَنْكَرٍ، إِنَّ أَوْلَى الْأُمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَمَّةً لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ
طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -
عليه السلام، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا، ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، رَوَى لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ:

می سازد، و اگر ما در زمین نبودیم زمین با اهلش فرو می رفتند.

سپس فرمود: از آفرینش زمین و خلق آدم تا حال زمین از حجّت خدا خالی نمانده،
که آنان یا ظاهر و مشهور هستند یا غایب و پنهان، و تا روز قیامت از حجّت الهی خالی
نخواهد ماند، و گرنه خداوند عبادت نمی شد.

۱۸۸ - و از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی نقل است که گفت:

بر سرورم امام سجّاد علیه السلام وارد شده و گفتم: ای زاده رسول خدا، بمن فرمایید افرادی
که طاعت و دوستی ایشان از طرف خداوند بر ما واجب شده چه کسانیند؟ همانها که پس از
رسول خدا ﷺ بر بندگان واجب است که از ایشان پیروی کنند؟

فرمود: ای ابوکنکر، بی شک صاحبان امر؛ امامانی که خداوند طاعتشان را بر همه
مردم واجب ساخته عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، و حسین
دو فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، تا اینکه کار به ما رسید، سپس خاموش شد.

عرض کردم: سرور من، از حضرت امیر علیه السلام برای ما نقل است که فرموده:

«لَا تَحْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى عِبَادِهِ» قَنِ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟

فَقَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بِاقِرٌّ، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بِقُرْأً، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي،
وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ، وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ؟

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَلَدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِي-
عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَاسْمُهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْخَامِسَ مِنْ وَلَدِهِ الَّذِي
اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ، وَكَذِبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَابِ،
الْمُقْتَرَى عَلَى اللَّهِ، الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخْلِفُ عَلَى أَبِيهِ وَالْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي
يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ»

ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً أَشَدَّ، ثُمَّ قَالَ:

كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَابِ وَقَدْ حَلَّ طَائِعِيَّةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْيِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، وَالْمَغْيِيبِ فِي

«زمین از حجت خداوند بر بندگان خالی نمی ماند» پس حجت و امام پس از شما کیست؟
فرمود: پسر محمد، و نام او در تورات باقر است، علم و دانش را می شکافت
شکافتنی، هموست حجت و امام پس از من، و پس از محمد پسرش جعفر است و نام او
نزد اهل آسمان صادق است.

گفتم: سرور من، چگونه اسم آنحضرت صادق شد، که همه ایشان صادقند؟
فرمود: پدرم از پدرش مرا حدیث کرد که رسول خدا ﷺ فرموده: «وقتی فرزندم
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نام او را صادق نهید، که
پنجمین از فرزندان او همو که نامش جعفر است گستاخانه بر خدا و از سر کذب و دروغ
ادعای امامت می کند، پس نام او نزد خداوند جعفر کذاب است، همو که بر خدا افترا
بسته و ادعای چیزی که برای او نیست را می کند، مخالف پدر شده و بر برادرش حسد
می ورزد، این همان است که پرده الهی را هنگام غیبت ولی خدا پاره می کند.

سپس حضرت سجاد علیه السلام بشدت گریست، بعد فرمود:

گویا جعفر کذاب را می بینم که طاعی زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و پنهان در

حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ، وَحِرْصًا عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، طَمَعًا فِي مِيراثِ أَبِيهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قال أبو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَإِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ؟

فَقَالَ: إِي وَرَبِّي إِنْ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْحَمَنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قال أبو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ تَكُونُ مَاذَا؟

قال: ثُمَّ تَمُتُّدُ الْغَيْبَةَ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْإِمَّةِ بَعْدَهُ.

يا أبا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لظُهُورِهِ، أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

حفظ خدا و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند بخاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و طمعی که به میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب نماید.

أبو خَالِدٍ گفت: عرض کردم: ای زاده رسول خدا، آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری بخدا که واقع خواهد شد و آن در صحیفه‌ای که نزد ماست مکتوب است، صحیفه‌ای که در آن محنتهایی که پس از رسول خدا خدا بر ما جاری می‌شود همه و همه مکتوب است.

أبو خَالِدٍ گفت: عرض کردم: ای زاده رسول خدا، پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: آنگاه غیبت ولی خدا طولانی خواهد شد، همو که دوازدهمین از اوصیای رسول خدا و امامان پس از او است.

ای أبا خَالِد، مردم دوران غیبت آن امام که معتقد به امامت و منتظر ظهور اویند از مردم هر روزگاری برترند، زیرا خدای تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنان عطا فرموده که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است، و آنان را در آن روزگار همچون مجاهدین در مقابل رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ که با شمشیر به جهاد برخاسته‌اند قرار داده است،

بِالسَّيْفِ ، أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا ، وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا .
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : انْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ .

۱۸۹ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمُسْتَقْدِمِ ذِكْرُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ» الْآيَةَ ، «وَلَكُمْ» - يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ - فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ لِأَنَّ مَنْ هَمَّ بِالْقَتْلِ فَعَرَفَ أَنَّهُ يَفْتَضُّ مِنْهُ فَكَفَّ لِذَلِكَ عَنِ الْقَتْلِ ، كَانَ حَيَاةٌ لِلَّذِي كَانَ هَمُّ يَقْتُلِهِ ، وَحَيَاةٌ لِهَذَا الْجَانِي الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ، وَحَيَاةٌ لِغَيْرِهِمَا مِنَ النَّاسِ ، إِذَا عَلِمُوا أَنَّ الْقِصَاصَ وَاجِبٌ لَا يَجُوزُونَ عَلَى الْقَتْلِ مَخَافَةَ الْقِصَاصِ «يَا أُولَى الْأَلْبَابِ» أُولَى الْعُقُولِ «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» .
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِبَادَ اللَّهِ ! هَذَا قِصَاصُ قَتْلِكُمْ لِمَنْ تَقْتُلُونَهُ فِي الدُّنْيَا ، وَتُقْتَلُونَ رُوحَهُ ، أَوْ لَا أَنْتَبِهُكُمْ بِأَعْظَمِ مِنْ هَذَا الْقَتْلِ ، وَمَا يُوجِبُهُ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ بِمَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا الْقِصَاصِ ؟
قَالُوا : بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ .

آنان مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما و داعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند .
و فرمود : چشم براه بودن فرج و گشایش خود بزرگترین فرج است .

۱۸۹ - به اسناد مذکور در پیش از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که در تفسیر آیه کریمه «شما را در قصاص زندگانی و حیات است - بقره : ۱۷۹» فرمود : «و شما را» ای اُمت محمد - «در قصاص زندگانی و حیات است» ، زیرا هر که قصد قتل نماید با علم به اینکه قصاص خواهد شد دست از آن بردارد ، همین زندگی و حیات برای کسی که قرار است کشته شود می باشد ، و نیز موجب حیات فردی است که قرار است بکشد ، و موجب حیات دیگر از مردمان نیز می باشد ، همینکه بدانند قصاص امری است واجب ، از ترس قصاص جرأت کشتن پیدا نمی کنند ، «ای اولوا الالباب» یعنی ای خردمندان «باشد که تقوا پیشه کنید» .

سپس فرمود : بندگان خدا ! این قصاص قتلی است که در دنیا مرتکب آن شده و روحش را تباه نموده اید ، برایتان بگویم که بدتر از این قتل چیست ، و آنچه خداوند بر قاتلش واجب ساخته که از این قصاص بدتر است ؟!
گفتند : آری ای زاده رسول خدا .

قال: أَعْظَمُ مِنْ هَذَا الْقَتْلِ أَنْ يَقْتُلَهُ قَتْلًا لَا يُجْبَرُ وَلَا يُحْيَا بَعْدَهُ أَبَدًا.
قَالُوا: مَا هُوَ؟

قال: أَنْ يُضْلَهُ عَنْ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَعَنْ وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَيَسْلُكَ بِهِ غَيْرَ سَبِيلِ اللَّهِ، وَيُغْرِيه بِاتِّبَاعِ طَرِيقِ أَعْدَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِمْ، وَدَفْعِ عَلِيٍّ عَنْ حَقِّهِ وَجَعْدِ فَضْلِهِ، وَأَنْ لَا يُبَالِيَ بِإِعْطَائِهِ وَاجِبِ تَعْظِيمِهِ، فَهَذَا هُوَ الْقَتْلُ الَّذِي هُوَ تَحْلِيدُ الْمَقْتُولِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا أَبَدًا، فَجَزَاءُ هَذَا الْقَتْلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْخُلُودِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

۱۹۰ - وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِرَجُلٍ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيهِ، فَأَعْتَرَفَ فَأَوْجِبَ عَلَيْهِ الْقِصَاصَ، وَسَأَلَهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُ لِيُعْظِمَ اللَّهُ تَوَابَهُ، فَكَانَ نَفْسَهُ لَمْ تَطِبْ بِذَلِكَ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِلْمُدْعِي لِلدَّمِ الَّذِي هُوَ الْوَلِيُّ الْمُسْتَحَقُّ لِلْقِصَاصِ:

فرمود: بدتر از این کشتن ارتکاب به قتل است که تا ابد جبران ناپذیر و عاری از حیات و زندگی است.

گفتند: آن چه قتل است؟

فرمود: گمراه نمودن نبوت محمد ﷺ و ولایت علی بن ابی طالب و سلوک به غیر راه خدا، و اینکه دیگری را به پیروی راه دشمنان علی علیه السلام تحریک و به امامتشان ترغیب کند، و حقّ علی را از او دفع نموده و فضیلت آنحضرت را انکار نماید، و هیچ ابایی از این اعطای بناحق و تعظیم دشمن آنحضرت نداشته باشد، این همان قتل است که تا ابد فرد مقتول را در جهنّم نگه می دارد، پس جزای اینچنین قتل خلود در آتش جهنّم است.

۱۹۰ - و امام حسن عسکری علیه السلام فرموده: مردی همراه با فردی که گمان داشت او قاتل پدرش می باشد نزد امام سجّاد علیه السلام رسیده و اعتراف نمود و مستوجب قصاص شد، آنحضرت از ولی دم خواستار عفو او شد تا خداوند توباش را عظیم دارد، ولی دلش راضی نشد.

پس امام علی بن الحسین علیهما السلام به ولی دم که خواهان قصاص بود فرمود:

إِنْ كُنْتَ تَذْكُرُ لِهَذَا الرَّجُلِ عَلَيْكَ فَضْلًا فَهَبْ لَهُ هَذِهِ الْجِنَايَةَ ، وَاعْفُ لَهُ هَذَا الذَّنْبَ .

قال : يا ابنَ رَسُولِ اللَّهِ ، لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ ، وَلَكِنْ لَمْ يَبْلُغْ بِهِ أَنْ أَعْفُو لَهُ عَنْ قَتْلِ وَالِدِي !

قال : فَتَرِيدُ مَاذَا ؟

قال : أُرِيدُ الْقَوْدَ ، فَإِنْ أَرَادَ لِحَقِّهِ : عَلَيَّ أَنْ أَصَالِحَهُ عَلَى الدِّيَةِ صَالِحَتُهُ وَعَفْوُتُهُ عَنْهُ .

قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَاذَا حَقُّهُ عَلَيْكَ ؟

قال : يا ابنَ رَسُولِ اللَّهِ ، لَقَنَنِي تَوْحِيدَ اللَّهِ ، وَبُيُوتَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِمَامَةَ عَلِيٍّ وَالْأُئِمَّةِ

عليه السلام

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَهَذَا لَا يَبِي بِدَمِ أَبِيكَ ؟ بَلَى وَاللَّهِ هَذَا يَبِي بِدَمَاءِ أَهْلِ

الْأَرْضِ كُلِّهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ سِوَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَإِنَّهُ لَا يَبِي

بِدَمَانِهِمْ شَيْءٌ . تمام الخبر .

۱۹۱ - وبالإسناد المقدم ذكره أن مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : دَخَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ

اگر از این مرد فضیلتی یاد می آید بخاطر همان او را عفو کن ، و از این گناهش درگذر .

گفت : ای زاده رسول خدا ، او را بر من حقی است ، ولی نه در آن حد که موجب عفو از

قتل پدرم باشد .

فرمود : پس چه قصدی داری ؟!

گفت : پرداخت دیه ، اگر قصد آن حق را دارد ، من هم با او با پرداخت دیه کنار

آمده و از او می گذرم .

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود : حق او در ذمه شما چیست ؟

گفت : ای زاده رسول خدا ، به من یکتا پرستی را تلقین کرده ، همراه با نبوت رسول خدا

ﷺ و امامت علی و باقی امامان - علیهم السلام - .

حضرت فرمود : آیا چنین حقی کفایت از خون پدرت نمی کند ؟ آری بخدا سوگند

اینچنین حقی در عوض خونهای تمام اهل زمین از ابتدا تا انتهای جز انبیاء و امامان علیهم السلام

اگر کشته شوند کفایت می کند ، زیرا هیچ چیزی وفا به خون اینان نمی کند .

۱۹۱ - وباسناد مذکور در قبل نقل است : امام باقر علیه السلام فرمود : روزی مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ

ابن شهاب الزهريّ علی بن الحسین علیه السلام - وَهُوَ كَتَبْتُ حَزِينَ - ، فَقَالَ لَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ
عليه السلام : مَا بِكَ مَغْمُومًا؟

قال : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، غُمُومٌ وَهُمُومٌ تَتَوَالَى عَلَيَّ لَمَّا امْتَحِنْتُ بِهِ مِنْ جَهَةِ حُسَّادِ نِعْمَتِي
وَالطَّامِعِينَ فِيَّ ، وَبِمَنْ أَرْجُوهُ وَبِمَنْ أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ فَيَخْلَفُ ظَنِّي .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : احْفَظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ تَمْلِكُ بِهِ إِخْوَانَكَ .

قال الزهريّ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنِّي أَحْسِنُ إِلَيْهِمْ بِمَا يَبْدُرُ مِنْ كَلَامِي .

قال علي بن الحسين عليه السلام : هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ! إِيَّاكَ أَنْ تَعْجَبَ مِنْ نَفْسِكَ بِذَلِكَ وَإِيَّاكَ

أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ انْكَارُهُ وَإِنْ كَانَ عِنْدَكَ اعْتِدَارُهُ ، فَلَيْسَ كُلُّ مَنْ تَسْمَعُهُ نُكْرًا
يُمْكِنُكَ أَنْ تُوسِعَهُ عُذْرًا .

ثُمَّ قَالَ يَا زُهْرِيُّ ! مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ مِنْ أَكْمَلِ مَا فِيهِ ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ .

ثُمَّ قَالَ : يَا زُهْرِيُّ ، أَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَحْفَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمُزَلَّةِ أَهْلِ بَيْتِكَ فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ

ابن شهاب زهري بر پدرم امام سجّاد علیه السلام وارد شد درحالیکه بسیار محزون و غمبار بود ،
پدرم بدو فرمود : تو را چه شده که اینچنین محزونی؟!

گفت : ای زاده رسول خدا ، غمها و غصه‌هایی است که پیوسته از جهت حسودان بر
نعمت و طمعکاران در موقعیتم بر من وارد می‌شود ، تا جایی که دیگر به هیچکس اعتماد
ندارم .

حضرت سجّاد علیه السلام فرمود : زبانت را حفظ کن تا دوستانت را بدست آوری .

زهري گفت : ای زاده رسول خدا ، من در کمال خوش‌زبانی با اینان رفتار می‌کنم .

حضرت فرمود : هیهات هیهات ! مبادا مبتلا به عجب شوی ، و نکند کلامی گویی که

مخالف دلشان باشد ، هرچند عذر آن نزد تو باشد ، چون تو قادر نخواهی بود به تمام مخالفین
خود عذرت را بنایی و حرف را روشن کنی .

سپس فرمود : ای زهري ، کسی که از نظر عقل به کمال نرسیده ، زودتر به وادی

هلاکت می‌افتد .

زهري ! چرا اهل اسلام را همچو اهل و خانواده خود نمی‌بینی ؛ که بزرگشان را

مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ ، وَتَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَلَدِكَ ، وَتَجْعَلَ رَبَّكَ مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَخِيكَ .
فَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَظْلِمَ ، وَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَدْعُو عَلَيْهِ ، وَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَهْتِكَ
سِرَّهُ؟!!

وَإِنْ عَرَضَ لَكَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَكَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ ، فَانْظُرْ إِنْ كَانَ
أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ : قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ :
قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَإِنْ كَانَ رَبَّكَ فَقُلْ : أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَفِي
شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِي أَدْعُ يَقِينِي لِشَكِّي .

وَإِنْ رَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يُعْظِمُونَكَ وَيُوقِرُونَكَ وَيَجْلُونَكَ فَقُلْ : هَذَا فَضْلُ أَخْذِوَاهِ ، وَإِنْ
رَأَيْتَ مِنْهُمْ جَفَاءً وَانْقِياضًا عَنْكَ فَقُلْ : هَذَا لِذَنْبٍ أَحَدْتُهُ ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ سَهَّلَ اللَّهُ
عَلَيْكَ عَيْشَكَ ، وَكَثَّرَ أَصْدِقَاءَكَ ، وَقَلَّ أَعْدَاءَكَ ، وَقَرِحَتْ بِمَا تَكُونُ مِنْ بَرِّهِمْ وَلَمْ تَأْسَفْ
عَلَى مَا يَكُونُ مِنْ جَفَائِهِمْ .



همچون پدر ، و کوچکشان را همچون فرزند ، و همسایشان را همچون برادر در نظر بگیری ،
در اینصورت بکدامیک از ایشان حاضری ستم کنی ، یا نفرین نموده یا آبرویش را
ببری؟!!

اگر مبتلا به وسوسه ابلیس شدی که تو از دیگران برتری ، ببین اگر آن بزرگتر از تو
بود بگو : او پیش از من اهل ایمان شده و کردار صالحش بیشتر از من است . و اگر کوچکتر
از تو بود بگو : من پیش از او مرتکب معصیت شده‌ام پس او بهتر از من است . و اگر
همسان تو بود بگو : من به گناه خود یقین دارم ولی درباره او شک دارم ، چرا یقین خود را
با شک عوض کنم .

اگر دیدی اهل اسلام تو را تعظیم می‌کنند و مورد احترام خود قرار می‌دهند بگو :
این فضل را آنان قائلند ، و اگر از اینان ستم و ناراحتی به تو رسید بگو : این بخاطر گناهی
است که مرتکب شده‌ام . که اگر تو اینگونه رفتار کنی خداوند زندگی را بر تو آسان گرفته
و دوستانت را بسیار می‌نماید ، و از اعمال نیک اینان خوشحال شده و هیچ‌وجه از ستم
اینان تأسف نخواهی خورد .

وَأَعْلَمَ أَنَّ أَكْرَمَ النَّاسِ عَلَى النَّاسِ مَنْ كَانَ خَيْرُهُ عَلَيْهِمْ فَايْضاً ، وَكَانَ عَنْهُمْ مُسْتَعْنِياً مُتَعَفِّئاً ، وَأَكْرَمُ النَّاسِ بَعْدَهُ عَلَيْهِمْ مَنْ كَانَ عَنْهُمْ مُتَعَفِّئاً ، وَإِنْ كَانَ إِلَيْهِمْ مُحْتَاجاً فَإِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا يَعْشَقُونَ الْأَمْوَالَ ، فَهَنْ لَمْ يُزَاجِهِمْ فِيهَا يَعْشَقُونَهُ كَرَمَ عَلَيْهِمْ ، وَمَنْ لَمْ يُزَاجِهِمْ فِيهَا وَمَكَتَهُمْ مِنْ بَعْضِهَا كَانَ أَعَزَّ عَلَيْهِمْ وَأَكْرَمَ .

۱۹۲ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ :

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتَهُ وَهَدْيَهُ ، وَتَمَاوَتْ فِي مَنْطِقِهِ ، وَتَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ ، فَرُوداً لَا يَغَرَّنْكُمْ لَهَا أَكْثَرُ مَنْ يُعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَرُكُوبُ - الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ نَبِيِّهِ وَمَهَانَتِهِ ، وَجُبْنِ قَلْبِهِ ، فَتَصَبَّ الدِّينَ فَخاً لَهَا ، فَهُوَ لَا يَزَالُ يَحْتَلُّ النَّاسُ بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ اقْتَحَمَهُ .

وَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَتَفَقَّحُ فِي الْمَالِ الْحَرَامِ ، فَرُوداً لَا يَغَرَّنْكُمْ فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ ، فَمَا

و بدان که کریمترین فرد بر مردم کسی است که خیرش بسیار و از اینان بی نیاز بوده و عقیف باشد ، و پس از او کسی است که عقیف باشد هر چند بدیشان نیازمند باشد ، زیرا اهل دنیا به اموال خود عشق می ورزند ، پس هر که مزاحم معشوقه اینان نشود برایشان کرم کرده ، و هر که علاوه بر عدم مزاحمت چیزی به اموالشان نیز اضافه کند عزیزتر و کریمتر برایشان می باشد .

۱۹۲ - وَبِهِ إِسْنَادٌ مَذْكُورٌ فِي قَبْلِ أَنْ يَذْكُرَ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقْلَ أَنَّكَ قَدْ فَرَمَ :

حَضَرْتُ سَجَّادٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَ : إِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ ظَاهِرَ الصَّالِحِ دَرَدَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُ سَكُوتٌ اخْتِيَارَ غَمُودَةٍ وَخُضُوعٌ فِي حَرَكَاتِهِ هَوِيداً ، صَبْرٌ كُنْ : أَهْسَتْ ! مَبَادِئُ هَذِهِ الظَّاهِرِ شَأْنٌ رَاقٍ بَزْدٍ ، زَيْرَ بِيْشْتَرِ أَفْرَادِي كَمَا فِي بَدَسْتِ أَوْرَدَنِ دُنْيَا وَارْتِكَابِ مَحْرَمَاتٍ نَاتَوَانْدِ وَدَارِي نَبِيَّتِي ضَعِيفٌ وَتَرَسٌ قَلْبِي أَنْ : دِينَ رَا دَامَ وَتَلَهَّيْ بَرَايِ دُنْيَايِ خُودِ سَاخْتَهَانْدِ ، وَبِيُوسْتَهْ مَرْدَمِ فَرِيبِ ظَاهِرِ اَيْنَانِ رَا مِي خُورَنْدِ ، وَ إِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ عَمَلِ حَرَامِي رَا بِيْدَا كُنْتُمْ حَتَّمَا مَرْتَكِبِ أَنْ خَوَانْدِ شَد .

و اگر دیدید او از مال حرام خودداری می کند ، صبر کن ؛ آهسته ! گول نخور که

أَكْثَرَ مَنْ يَنْبُو عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ وَإِنْ كَثُرَ، وَيَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى شَوْهَاءٍ قَبِيحَةٍ، فَيَأْتِي مِنْهَا مُحَرَّمًا. فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنْ ذَلِكَ، فَرُودُوا لَا يَغُرَّنْكُمْ، حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عَقْدَةُ عَقْلِهِ، هَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعَ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ مَتِينٍ، فَيَكُونُ مَا يُفْسِدُهُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ بِمَا يُصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ. فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِينًا، فَرُودُوا لَا يَغُرَّنْكُمْ! حَتَّى تَنْظُرُوا أَمَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ؟ أَوْ يَكُونُ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ؟ وَكَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّيَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَزُهْدُهُ فِيهَا؟ فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، وَيَرَى أَنَّ لَذَّةَ الرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَفْضَلُ مِنْ لَذَّةِ الْأَمْوَالِ وَالنَّعْمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ. فَيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعَ طَلَبًا لِلرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ، حَتَّى إِذَا قِيلَ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، فَحَسِبُهُ جَهَنَّمَ وَلَيْسَ الْمُهَادُّ.

شهوآت آدمها گوناگون است، زیرا تعداد افرادی که از مال حرام خودداری می کنند زیاد نیست هرچند در ظاهر زیاد باشند، و در عوض خود را اجبار به اعمال زشتی (زنا) می کنند و در آن مرتکب حرام می شوند.

و اگر دیدید از اینکارهای زشت نیز خودداری می کنند باز هم صبر کنید! مبادا گوشان را بخورید، تا اینکه کاملاً به عقده دلشان بنگرید، زیرا همه افرادی که اینگونه اند در آخر به اندیشه ای متین باز نمی گردند، و افرادی که بواسطه جهل به فساد می افتند بیشتر از گروهی است که با عقل اصلاح می شوند.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز هم صبر کنید و گول نخورید! ببینید هوای او متابع عقل است، یا عقل پیروی هوی؟ و ببینید عکس العمل او در برابر ریاستهای باطل چگونه است؛ مثبت یا منفی؟

زیرا گروهی از مردم در دنیا و آخرت زیان می کنند، دنیا را برای دنیا ترک نمودند، و لذت ریاست باطله را بر خوشی اموال و نعمتهای مباح حلال ترجیح دادند، و همه اینها را برای ریاست باطله رها نمودند، تا اینکه اگر به او گویند: از خدای پترس، بزرگ-منشی او را به گناه وادارد (یا: عزت ظاهری که با گناه بدست آورده او را می گیرد). دوزخ او را بس است و هرآینه بد بستر است.

فَهُوَ يَحْبِطُ حَبْطَ عَشْوَاءَ، يَقُودُهُ أَوَّلُ بَاطِلٍ إِلَى أَبْعَدِ غَايَاتِ الْخُسَارَةِ، وَيَمُدُّهُ رَبُّهُ
بَعْدَ طَلَبِهِ لِمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ فِي طُغْيَانِهِ، فَهُوَ يَحِلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَيُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، لَا يُبَالِي مَا
فَاتَ مِنْ دِينِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ رِئَايَتُهُ الَّتِي قَدْ شَقِيَ مِنْ أَجْلِهَا، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مِهِنًا.

وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ، وَقُوَاهُ مَبْدُوءَةً
فِي رِضَايِ اللَّهِ، يَرَى الذَّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ، وَيَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا
يَحْتَمِلُهُ مِنْ ضَرَائِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النِّعَمِ فِي دَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ، وَأَنَّ كَثِيرَ مَا يَلْحَقُهُ مِنْ
سَرَائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَلَا زَوَالَ.

فَذَلِكُمْ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ! فِيهِ فَتَمَسَّكُوا وَبَسْتَنَّتِهِ فَاقْتَدُوا، وَإِلَى رَبِّكُمْ فِيهِ فَتَوَسَّلُوا!
فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَلَا تَخِيبُ لَهُ طَلِبَةٌ.

واو بی هدف به هر دری می کوبد، اولین باطل او را به دورترین اهداف زیان و خسارت
رهبری می کند، و پس از آنکه درخواست کار باطل را می کند خدایش نیز او را در
طغیانش می کشاند، پس او حرام خدا را حلال دانسته و حلال خداوند را تحریم می کند،
و اگر ریاستش - همان که موجب بدبختی او شده - سالم بماند دیگر برایش مهم نیست
مطلبی از دینش فوت شود، این افراد همانهایی که خدا بر ایشان غضب نموده و مشمول
لعن و نفرین خود ساخته و عذابی خوارکننده برایشان مهیا فرموده است.

ولی انسان اصلی و مرد کارزار تکامل همان انسان نیکویی است که تمام وجودش
تابع امر و فرمان خدا است، و نیرویش وقف رضای خدا است، خواری با حق که همراه
عزت ابد باشد را بر عزت ظاهری که در باطل است ترجیح می دهد، و نیک می داند که
ضرر اندکی که از این رفتار عایدش می گردد در نهایت او را به سرایی که نعماتش دائمی
و عاری از هر هلاک و نابودی است رهنمون می شود، و خوب دریافته که خوشی بسیار
هواپرستی او را گرفتار عذابی خواهد کرد که قطع و زوال ندارد.

اینان انسانند و مردان نیکو! پس بیرویشان شده و اقتدا به راهشان کنید، و بدرگاه
پروردگارتان بدیشان متوسل شوید که بازگشت نداشته و خواسته ای ناکام نماند.

«احتجاجُ ابي جعفرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«فِي شَيْءٍ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِالْأُصُولِ وَالْفُرُوعِ»

۱۹۳ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» قَالَ: مَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَاخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَدَوْرَانُ الْفَلَكَ بِالسَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ! عَلَى أَنْ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى.

قَالَ: فَهُوَ عَمَّا لَمْ يُعَايِنْ أَعْمَى وَأَضَلَّ سَبِيلًا.

۱۹۴ - سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ: مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟! سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.



«احتجاج امام باقر عليه السلام»

«در موضوعاتی مربوط به اصول و فروع»

۱۹۳ - از محمد بن مسلم نقل است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه کریمه: «وهر که در این جهان کور [دل] است، در آن جهان نیز کور و گمراه تر باشد - اسراء: ۷۲» فرمود: کسی که [در این سرا] آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد روز و شب و گردش فلک با خورشید و ماه و نشانه های شگفت - که اطراف آن عظیم تر از آن است - [و با چشم می بیند] او را هدایت و راهنمایی نکند چنین فردی در آخرت گمراه تر باشد.

و فرمود: چنین شخصی از آنچه با چشم نمی بیند کور تر و گمراه تر است.

۱۹۴ - نافع بن ازرق از امام باقر علیه السلام پرسید: خداوند چه زمانی بوده است؟

حضرت فرمود: کی نبوده تا بگویم کی بوده؟ پاک و منزّه است خدایی که تا نبوده و هست فرد و صمدی است که نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد!!

۱۹۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ. قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: بَلَى؛ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالذَّلَالَاتِ، لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ، ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

قال: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

۱۹۶- وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ -: إِنَّهُ وَاحِدٌ صَمَدٌ، أَحَدِي الْمَعْنَى، لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ
قال: قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّهُ يَزْعَمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِي يَبْصُرُ، وَيَبْصُرُ بِغَيْرِ الَّذِي يَسْمَعُ.

۱۹۵- از عبدالله بن سنان از پدرش نقل است که گفت: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که فردی خارجی از آنحضرت پرسید: ای ابا جعفر چه چیزی را می پرستی؟ فرمود: الله گفت: آیا او را می بینی؟ فرمود: آری؛ نه با دیده چشم ظاهری، بلکه با دیده قلب به حقایق ایمان، او با قیاس شناخته نشود، و نه با درک احساس (پنجگانه)، و به مردمان شبیه نیست، او با نشانه ها وصف و با دلالات شناخته گردد، در حکم خود ستم نمی کند، و این همان خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست.

راوی گوید: مرد خارجی خارج شد و می گفت: خدا می داند که رسالت خود را کجا نهد!

۱۹۶- از محمد بن مسلم نقل است که امام باقر علیه السلام در صفت قدیم فرمود: او واحد است و صمد و یکتا معناست، نه معانی بسیار و مختلف (یعنی علم و قدرت و سایر صفات خداوند عین ذاتند).

راوی گوید گفتم: قربانت گردم گروهی از مردم عراق می پندارند او می شنود بوسیله غیر آنچه می بیند و می بیند بوسیله غیر آنچه می شنود.

قَالَ : فَقَالَ : كَذَبُوا وَالْحَدُّوا ، وَشَبَّهُوا اللَّهَ تَعَالَى إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ، يَسْمَعُ بِمَا بِهِ يَنْصُرُ ، وَيَنْصُرُ بِمَا بِهِ يَسْمَعُ .

قَالَ : فَقُلْتُ : يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُهُ .

قَالَ : فَقَالَ : تَعَالَى اللَّهُ ! إِنَّمَا يَعْقِلُ مَنْ كَانَ بِصِفَةِ الْخَلْقِ وَلَيْسَ اللَّهُ كَذَلِكَ .

۱۹۷ - وَرَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ عَمْرُو بْنَ عَبِيدٍ دَخَلَ عَلَى الْبَاقِرِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ :

جُعِلَتْ فِدَاكَ ! قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَنْ يَحْتَلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى » ، مَا ذَلِكَ الْغَضَبُ ؟

قَالَ : الْعَذَابُ يَا عَمْرُو ! وَإِنَّمَا يَغْضَبُ الْخَلْقُ الَّذِي يَأْتِيهِ الشَّيْءُ فَيَسْتَفْزِئُهُ ، وَيُغَيِّرُهُ

عَنِ الْحَالِ الَّتِي هُوَ بِهَا إِلَى غَيْرِهَا ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يُغَيِّرُهُ الْغَضَبُ وَالرِّضَا ، وَيَزُولُ مِنْ هَذَا إِلَى

هَذَا ، فَقَدْ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْخَلْقِ .

۱۹۸ - وَعَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ

فرمود: دروغ گفتند و از دین منحرف شدند، و خدا را تشبیه کردند، خدا شنوا و بینا است،

میشنود به آنچه می بیند و می شنود به آنچه می شنود.

عرض کردم: آنان معتقدند که خدا بینا است به همان معنایی که آنان از بینایی تعقل

کرده و می فهمند.

فرمود: خدای برتر است، تعقل شود هرچیز که به صفت مخلوق باشد و خدا چنین

نیست.

۱۹۷ - برخی از اصحاب برای ما نقل کرده اند که عمرو بن عبید خدمت امام باقر

عليه السلام رسیده و عرض کرد: قربانت گردم، مراد از خشم در آیه کریمه: «وهر که خشم من

بر او فرو آید بی گمان هلاک شود - طه: ۸۱» چیست؟

فرمود: مراد عذاب و شکنجه است ای عمرو! و خشم تنها مختص مخلوق است که با

چیزی مواجه شده و از کوره بدرش می کند، و به حالتی جدید تغییرش می دهد، پس

هر که پندارد که خداوند در اثر خشم دستخوش خشم و رضا می شود و از حالی به حالی

دیگر می رود او را به صفت مخلوقات وصف نموده است.

۱۹۸ - و از ابو الجارود نقل است که امام باقر عليه السلام فرمود: هر وقت برایتان حدیثی

کِتَابِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ - فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ -: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الثَّقِيلِ وَالْقَالِ، وَقَسَادِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَبْنِ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟
قَالَ: قَوْلُهُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ النَّاسِ»، وَقَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»، وَقَالَ: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ».

۱۹۹ - وَرَوَى حُمُرَانُ بْنُ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَرُوحٌ مِنْهُ»، قَالَ: هِيَ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ بِحِكْمَتِهِ فِي آدَمَ وَفِي عِيسَى عليه السلام.
۲۰۰ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» كَيْفَ هَذَا النَّفْخُ؟

گفتم از من پرسید کجای قرآن است پس آنحضرت در قسمت دیگری از کلامش فرمود: براستی رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل و قال و تباه ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده. یکی پرسید: ای زاده رسول خدا، این مطلب در کجای قرآن است؟

فرمود: در آیه: «در بسیاری از رازگوئیهای آنان خیری نیست مگر [در راز گفتن] آن کس که به [دادن] صدقه‌ای یا به کاری نیک و پسندیده یا اصلاح میان مردم فرمان دهد - نساء: ۱۱۴»، و آیه: «و مالهای خود را که خداوند وسیله برپا بودن زندگی شما قرار داده به کم‌خردان مدهید - نساء: ۵»، و آیه: «از چیزهایی برسید که اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید و اندوهگین کند - مائده: ۱۰۱».

۱۹۹ - و از حمران بن أعین نقل شده که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مراد از روح در آیه کریمه: «و روحی است از او - نساء: ۱۷۱» چیست؟ فرمود: آن مخلوقی است که خداوند از سر حکمت در آدم و عیسی علیه السلام آفرید.

۲۰۰ - و از محمد بن مسلم نقل است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مراد از «دمیدن» در آیه کریمه: «و از روح خویش در او دمیدم - حجر: ۲۹» چیست؟

فَقَالَ: إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرَّيْحِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحاً لَأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرَّيْحِ وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَلَى لَفْظَةِ الرُّوحِ، لِأَنَّ الرُّوحَ مُتَجَانِسٌ لِلرَّيْحِ، وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لَأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ. كَمَا اصْطَفَى نَبِيّاً مِنَ النَّبِيِّاتِ. فَقَالَ: «بَنِيَّ»، - وَقَالَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ -: «خَلِيلِي» وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ، وَكُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ.

۲۰۱ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَيْضاً قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَمَّا رُوِيَ: «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ؟»

فرمود: روح همچون ریح (باد) متحرک است، و بدین خاطر روحش نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است، و چون ارواح همجنس باد می باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آنرا بخود نسبت داد زیرا که آنرا بر سایر ارواح برگزید چنانکه نسبت به یک خانه از میان همه خانه ها فرموده «خانه من» و نسبت به یک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است: «خلیل من»، و نظایر اینها (مانند: دین من، بنده من، رسول من) و همه اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند.

۲۰۱ - و نیز از همان راوی نقل است که گفت: درباره حدیث مروی «خداوند آدم را بر سیاهی خود آفرید»^(۱) از امام باقر عليه السلام سؤال نمودم.

۱ - مرحوم شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - در دو کتاب شریف خود: توحید و عیون اخبار الرضا عليه السلام به اسناد خود از آنحضرت نقل می کند که شخصی پرسید: ای زاده رسول خدا، مردم حدیثی از پیامبر نقل می کنند که فرموده: «خداوند انسان را بر سیاهی خود آفرید» نظر شما چیست؟ حضرت رضا عليه السلام فرمود: خدا بکشدشان! قسمت اول حدیث را حذف کرده اند، ماجر از این قرار است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دو مردی که به هم دشنام می دادند عبور کرد، شنید یکی به دیگری گفت: «خدا سیاهی تو و هر که شبیه تو است را قبیح و زشت گرداند!»، با شنیدن این دشنام پیامبر بدو فرمود: ای بنده خدا این دشنام به برادر خود مگوی، زیرا که خداوند عزوجل حضرت آدم را بر سیاهی او آفریده» - پایان خبر - پس مرجع ضمیر در «صورت» حضرت آدم عليه السلام است. (مترجم)

فَقَالَ: هِيَ صُورَةٌ مُخَدَّئَةٌ مَخْلُوقَةٌ، احْطَفَاها اللهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ، كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ، وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: «يَتَّبِعِي» وَقَالَ: «وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

۲۰۲ - وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الزَّهْرِيِّ قَالَ: حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مُتَكِنًا عَلَى يَدِ سَالِمٍ مَوْلَاهُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُ سَالِمٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: الْمَقْتُولُ بِهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَقُولُ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: مَا الَّذِي يَأْكُلُ النَّاسُ وَيَشْرَبُونَ إِلَى أَنْ يَفْضَلَ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى مِثْلِ قُرْصَةِ الْبُرِّ النَّقِيِّ، فِيهَا أَنْهَارٌ مُتَفَجِّرَةٌ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ حَتَّى يَتَفَرَّغَ مِنَ الْحِسَابِ. قَالَ: فَرَأَى هِشَامٌ أَنَّهُ قَدْ ظَفَرَ بِهِ فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَشْغَلَهُمْ عَنِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ يَوْمَئِذٍ؟

فرمود: آن صورتی حادث و مخلوق بود، خداوند همان را انتخاب و بر باقی افراد صورتهای گوناگون برگزید، پس آنرا به نفس خود اضافه فرمود، همچنانکه کعبه و روح را به خود اضافه کرده و فرموده: «خانه من» و: «و دمیدم در آن از رُوحم».

۲۰۲ - عبد الرحمن بن عبد الزهری گوید: زمانی که هشام بن عبد الملک به سفر حج رفته بود با تکیه به دست سالم - از موالی او - داخل مسجد الحرام شد، در آنجا امام باقر علیه السلام نشسته بود، سالم گفت: ای امیر مؤمنان، این فرد محمد بن علی بن الحسین است، هشام گفت: همان که اهل عراق سرگشته اویند؟ گفت: آری، هشام گفت: نزد او برو و بگو امیر المؤمنین می پرسد: آب و خوراک مردم بیش از جدا شدن در روز قیامت چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: مردم در مکانی همچو قرص نانی پاک محشور شوند، که در آن رودهای جوشانی است می خورند و می نوشند تا از حساب فارغ شوند.

راوی گوید: هشام دید که آنحضرت از پس جواب برآمد، پس گفت: الله اکبر، نزد او رفته و بگو: مردم در آنروز کجا به خوردن و آشامیدن می رسند؟!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : فَهَمُّ فِي النَّارِ أَشْغَلُ ، وَلَمْ يَشْغَلُوا عَنْ أَنْ قَالُوا : « أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ يَمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ » .

فَسَكَتَ هِشَامٌ ؛ لَا يَرْجِعُ كَلَاماً .

۲۰۳ - وَرُوي أَنَّ نَافِعَ بْنَ الْأَزْرَقِ جَاءَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ - فِي عَرَضِ كَلَامِهِ - : قُلْ لِهَذِهِ الْمَارِقَةِ : بِمَا اسْتَحَلَلْتُمْ فِرَاقَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَدْ سَفَكْتُمْ دِمَاءَكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَاعَتِهِ وَالْقُرْبَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يُنْصَرِّتِهِ ؟ فَيَقُولُونَ لَكَ : إِنَّهُ حَكَمَ فِي دِينِ اللَّهِ ، فَقُلْ لَهُمْ : قَدْ حَكَمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَرِيعَةِ نَبِيِّهِ رَجُلَيْنِ مِنْ خَلْقِهِ ، فَقَالَ جَلَّ اسْمُهُ : « فَانْتَعُوا حَكماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكماً مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يَوْفِقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا » ، وَحَكَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ .

امام عليه السلام در پاسخ فرمود : ایمان در آتش مشغولتر از روز رستاخیز خواهند بود و با اینحال از خوردن و آشامیدن غافل نیستند که [دورخیان به اهل بهشت] گویند : «از آب یا از آنچه خداوند روزیتان کرده بر ما فرو ریزید - اعراف : ۵۰» .

با شنیدن این پاسخ : هشام خموش گشته و دیگر حرفی نزد .

۲۰۳ - وَنَقَلَ أَنَّ نَافِعَ بْنَ الْأَزْرَقِ خَدِمَتْ حَضْرَتَ بَاقِرٍ عليه السلام رَسِيدَةً وَنَزَدَ أَوْ نَشِئَتْ وَازَ مَسَائِلَ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ پَرَسَشَ فَمَدَّ بِسَ أَنْحَضَرَتْ فِي ضَمَنِ سَخْنَانِ خُودَ بِهِ نَافِعٌ فَرَمُودَ : بِهِ اَيْنَ مَارِقَةٍ (خوارج) بگو چگونه جدا شدن از امیرالمؤمنین عليه السلام را جایز دانستید با اینکه در پرتو پیروی از او و تقرب بخدا در یاری او (پیش از جریان حکمین) خونهای خویش در رکابش ریختید؟ پس در پاسخ تو خواهند گفت : او درباره دین خدا داور قرار داد ، پس بدیشان بگو : خود خداوند نیز در شریعت پیغمبرش داوری به دو مرد از بندگان سپرده در آنجا که (درباره اختلاف میان زن و شوهر) فرموده : «پس داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برانگیزید ، اگر آن دو (زن و شوهر) سازش و آشتی خواهند خداوند میانشان سازگاری پدید آرد - نساء : ۳۵» ، و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ بنی قریظه و تعیین سرنوشت آنان داوری به سعد بن معاذ داد ،

فَحَكَمَ فِيهِمْ بِمَا أَمَّضَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ، أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَمَرَ الْحَكَمَيْنِ أَنْ يَحْكُمَا بِالْقُرْآنِ وَلَا يَتَعَدَّيَاهُ وَاشْتَرَطَ رَدُّ مَا خَالَفَ الْقُرْآنَ مِنْ أَحْكَامِ الرِّجَالِ؟ وَقَالَ - حِينَ قَالُوا لَهُ : حَكَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ مِنْ حَكَمٍ عَلَيْكَ! - فَقَالَ : مَا حَكَمْتُ مَخْلُوقًا ، وَإِنَّمَا حَكَمْتُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّ تَحِيدَ الْمَارِقَةِ تَضْلِيلَ مَنْ أَمَرَ بِالْحُكْمِ بِالْقُرْآنِ؟ وَاشْتَرَطَ رَدُّ مَا خَالَفَهُ؟! لَوْ لَا ارْتِكَابُهُمْ فِي بَدْعَتِهِمُ الْبُهْتَانَ [وَالْمُحَالَ].

فَقَالَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ : هَذَا وَاللَّهِ كَلَامُ مَا طَرَقَ بِسَمْعِي قَطُّ ، وَلَا خَطَرَ مِنِّي بِبَالٍ وَهُوَ الْحَقُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

۲۰۴ - وَعَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : يَا أَبَا الْجَارُودِ ، مَا يَقُولُونَ فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ علیهما السلام؟ قُلْتُ : يُشْكِرُونَ عَلَيْنَا أَنَّهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله . قَالَ : فَبِأَيِّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ؟

وداوری او را خداوند امضاء فرمود مگر غمی دانید که همانا امیرالمؤمنین علیه السلام به آندو نفر دستور داد که از روی حکم قرآن داور می کنند ، و از آن تجاوز نکنند ، و شرط فرمود که آنچه مردان برخلاف قرآن حکم کنند آنرا رد کنید ، و آنگاه که به او گفتند : تو کسی را بر خود داور ساختی که به زیان تو حکم کرد؟ فرمود : من بنده ای را داور نساختم بلکه من کتاب خدا : قرآن را داور کردم . پس این خوارج کجا می توانند حمل به گمراهی کسی کنند که دستور به حکم قرآن داده و فرموده : «آنچه مخالف قرآن است رد کنید» جز اینکه می خواهند در دست زدن به این ادعا : بهتان و افترا زنند؟

نافع بن ازرق گفت: بخدا سوگند این سخنی است که هرگز به گوش من نخورده بود و بذهنم خطور نمی کرد و بخواست خدا سخن حق و درستی است .

۲۰۴ - و از ابوالجارود نقل است که امام باقر علیه السلام فرمود : ای ابوالجارود ، مردم درباره حسن و حسین علیهما السلام چه عقیده ای دارند؟ گفتم : گفته ما را در اینکه آندو پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند قبول ندارند .

فرمود : چگونه بر این افراد احتجاج می کنید و برهان شما چیست؟

قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُ اللَّهُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ - إِلَى قَوْلِهِ: كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ»، فَجَعَلَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ، وَاحْتَجَجْنَا عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ».

ثُمَّ قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ قَالُوا؟

قَالَ: قُلْتُ: قَالُوا: قَدْ يَكُونُ وَلَدُ الْيَسْتِ مِنَ الْوَلَدِ وَلَا يَكُونُ مِنَ الصُّلْبِ.
قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ يَا أَبَا الْجَارُودِ لَا أُعْطِيَنَّكَهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَةً تُسَمِّيْهَا
أَنْهِيَ لِصُلْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يَرُدُّهَا إِلَّا كَافِرٌ.
قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَأَيْنَ؟

قَالَ: قَالَ: حَيْثُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ - إِلَى

عرض کردم: به فرمایش خداوند دربارۀ عیسی علیه السلام که فرموده: «وا از فرزندان او (ابراهیم) داوود - تا آنجا که فرموده: که همه از شایستگان بودند - انعام: ۸۴ و ۸۵»، و در این آیه عیسی علیه السلام را از فرزندان ابراهیم علیه السلام قرار داده است، و نیز با آیه کریمه: «بگو: بیا بید تا ما و شما پسران خویش و زنان خویش و خودمان را بخوانیم، آنگاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدای را بر دروغگویان بگردانیم - آل عمران: ۶۱» بر آنان احتجاج می‌کنیم

فرمود: آنان چه اعتقادی دارند؟

گفتم: معتقدند فرزند دختر از اولاد محسوب می‌شود نه از پشت و صلب.
امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند ای ابوالجارود آیه‌ای از قرآن برایت بیاورم که ثابت می‌کند که آن دو بزرگوار از پشت و صلب رسول خداوند و جز کافر کسی آنرا رد نمی‌کند.

عرض کردم: قربانت کردم، آن آیه کجا است؟

فرمود: آنجا که فرموده: «بر شما حرام شده است [ازدواج با] مادرانتان و دخترانتان

قوله: «وَحَلَالُ ابْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ»، فَسَلُّهُمْ يَا أَبَا الْجَارُودِ هَلْ يَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ نِكَاحُ حَلِيلَتَيْهِمَا؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ؛ فَكَذَّبُوا وَاللَّهِ، وَإِنْ قَالُوا: لَا؛ فَهِيَمَا وَاللَّهِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَمَا حَرَّمَ مَنْ عَلَيْهِ إِلَّا لِلصُّلْبِ.

۲۰۵ - وَعَنْ أَبِي حمزة الثمالي، عَنْ أَبِي الرِّبِيعِ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَكَانَ مَعَهُ نَافِعُ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَنَظَرَ نَافِعٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي رُكْنِ التَّيْتِ وَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ الْخَلْقُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ تَكَافَأَ^(۱) عَلَيْهِ النَّاسُ؟

وخواهرانتان - تا: و زنانی آن پسرانندان که از پشت شما باشند - نساء: ۲۳، پس ای ابوالجارود از ایشان پرس آیا برای رسول خدا ﷺ حلال و جایز است که با زنان پسرانش نکاح نماید؟ پس اگر گفتند: آری، بخدا سوگند که دروغ گویند، و اگر گویند: نه، پس آن دو بزرگوار پسران رسول خدا ﷺ هستند، و چیزی جز همان صلب و پشت موجب حرمت بر او نشده است.

۲۰۵ - واز ابو حمزه ثمالی از ابوالربیع نقل است که گفت: در همان سالی که هشام بن - عبدالملک آهنگ حج نمود همراه با امام باقر علیه السلام به حج رفتم، و نافع از مولی عمر بن - خطاب^(۲) همراه هشام بود، ناگاه چشم نافع در رکن خانه به امام باقر علیه السلام افتاد که مردم زیادی گرد او جمع شده بودند، پس به هشام گفتم: ای امیر مؤمنان این فرد که مردم اطرافش ازدحام کرده اند کیست؟

۱ - كَذَا فِي جِلِّ النَّسخِ، وَفِي تَفْسِيرِ الْقَمِّي أَيْضاً، وَالظَّاهِرُ أَنَّ الصَّوَابَ كَمَا فِي رَوْضَةِ الْكَافِي: «قَدْ تَدَاكَ عَلَيْهِ النَّاسُ»، أَيْ اِزْدَحَمُوا.

۲ - وَی نَافِعُ بْنُ سَرْجَسٍ از موالی عبدالله بن عمر بن الخطاب از دیلمیان بوده و تابعی و ساکن مدینه می باشد، و اهل سنت اخبار زیادی را از او نقل کرده و بیشتر روایاتش از عبدالله ابن عمر می باشد، و نزد ایشان از ثقات بشمار می آید، و او فردی ناصبی مذهب و خبیث و معاند اهل بیت علیهم السلام می باشد، و از اخبار ما اینگونه ظاهر می شود که عقیده او نزدیک به رأی خوارج است. (نقل از مرآة العقول)

فَقَالَ: هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

قَالَ: لَا تَيْسَهُ وَلَا سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ لَا يُجِيبُنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ.

قَالَ: فَادْهَبْ إِلَيْهِ لَعَلَّكَ تُحْجِلُهُ، فَجَاءَ نَافِعٌ حَتَّى اتَّكَأَ عَلَى النَّاسِ وَأَشْرَفَ عَلَى أَبِي-جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، إِنِّي قَرَأْتُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ، وَقَدْ عَرَفْتُ حَلَالَهَا وَحَرَامَهَا، وَقَدْ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسَائِلَ لَا يُجِيبُنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ ابْنُ نَبِيٍّ، فَرَفَعَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ!

قَالَ: أَخْبِرْنِي كَمْ بَيْنَ عِيسَى وَمُحَمَّدٍ مِنْ سَنَةٍ؟ قَالَ: أَجِيبُكَ بِقَوْلِكَ أَمْ بِقَوْلِي؟

قَالَ: أَجِيبْنِي بِالْقَوْلَيْنِ!

قَالَ: أَمَّا بِقَوْلِي خَمْسِمِائَةَ سَنَةٍ، وَأَمَّا بِقَوْلِكَ فَمِائَتَانِ سَنَةٍ.

گفت: این فرد محمد بن علی بن الحسین (علیهم الصلوة والسلام) است.

نافع گفت: حتماً نزد او رفته و پرسشهایی نمایم که جز نبی یا وصی نبی آنرا نداند؟
هشام گفت: نزد او برو که شاید خجلش سازی، پس نافع با تکیه بر مردم نزد آنحضرت رسید و مشرف بر او گفت:

ای محمد بن علی، من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام، و حلال و حرامش را می‌دانم، حال نزد تو آمده‌ام تا پرسشهایی را از تو کنم که جوابش را جز نبی یا وصی نبی یا پسر نبی نمی‌داند، پس امام باقر (ع) سر مبارک خود را بالا داشته و فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس.

گفت: چند سال میان عیسی و محمد فاصله است؟ فرمود: بنا به عقیده تو جواب دهم یا نظر خودم؟

گفت: هر دو را بگو.

فرمود: بنا به نظر من پانصد سال^(۱)، و به نظر تو ششصد سال است.

۱ - اکثر اخبار ما در مسأله فترت همین عدد را تصدیق می‌کند. (مرآة العقول)

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»، مَنْ الَّذِي سَأَلَ مُحَمَّدٌ وَكَانَ يَشْتَهُ وَيَبْنِي عِيسَى خَمْسًا مِائَةَ سَنَةٍ؟ قَالَ: فَتَلَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»، كَانَ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي أَرَاهَا مُحَمَّدٌ ﷺ حَيْثُ أَسْرَى بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، أَنَّهُ حَسَرَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، ثُمَّ أَمَرَ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاذْنِ شَفْعًا وَأَقَامَ شَفْعًا وَقَالَ فِي أَذَانِهِ: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» ثُمَّ تَقَدَّمَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَصَلَّى بِالْقَوْمِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَى مَنْ تَشْهَدُونَ؟ وَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟

قَالُوا: تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.

گفت: در آیه: «و از پیامبران ما که پیش از تو فرستادیم پیرس: آیا جز خدای رحمان خدایانی قرار داده‌ایم که پرستیدم شوند؟ - زخرف: ۴۵» محمد ﷺ از چه کسی باید پیرسد حال اینکه میان او و عیسی پانصد سال فاصله است؟! امام علی علیه السلام با تلاوت آیه: «پاک است آن که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که یبرامون آن را برکت داده‌ایم بُرد، تا برخی از نشانه‌های خویش را به او بنمایم - اسراء: ۱» فرمود: از جمله نشانه‌هایی که به محمد ﷺ نمایاند آنجا که به بیت المقدس بُرد این بود که خداوند همه انبیاء و مرسلین را از ابتدا تا انتهی جمع نموده و به جبرئیل فرمود دو تا دو تا اذان و اقامه بگو، و او در اذان خود گفت: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، سپس حضرت محمد ﷺ جلو آمده و بر آن قوم نماز خواند، و هنگامی که بازگشت خداوند بدو فرمود: «و از پیامبران ما که پیش از تو فرستادیم پیرس: آیا جز خدای رحمان خدایانی قرار داده‌ایم که پرستیده شوند؟ - زخرف: ۴۵».

پس رسول خدا فرمود: بر چه گواهی می‌دهید؟ وجه چیز را عبادت می‌کنید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم بر یکتایی و بی‌شریکی الله، و اینکه تو رسول خدایی،

أَخَذَتْ عَلَى ذَلِكَ عُهُودَنَا وَمَوَائِقَنَا .

فَقَالَ : صَدَقْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ !

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ» ،
أَيُّ أَرْضٍ تُبَدَّلُ ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : خُبْرَةٌ بَيْنَاءٍ يَأْكُلُونَهَا حَتَّى يَقْرُغَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ .

فَقَالَ : إِنَّهُمْ عَنِ الْأَكْلِ لَمَشْغُولُونَ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُمْ حِينَئِذٍ أَشْغَلُ أَمْ هُمْ فِي النَّارِ ؟ قَالَ نَافِعٌ : بَلْ هُمْ فِي
النَّارِ .

قَالَ : فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا
مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» ، مَا أَشْغَلَهُمْ إِذْ دَعَوْا بِالطَّعَامِ فَأُطِيعُوا الرَّقُومَ ، وَدَعَوْا بِالشَّرَابِ
فَسُقُوا مِنَ الْحَمِيمِ !!



بر این مطلب عهد و میثاق مذكر گرفته می شود

نافع گفت : راست گفتی ای ابو جعفر

پرسید : در آیه «روزی که زمین غیر این زمین گردد و آسمانها [نیز غیر این آسمانها
شود] - ابراهیم : ۴۸» زمین به چه دگرگون می شود ؟

فرمود : به نان سفیدی که آنرا می خورند تا خداوند از حساب خلایق فارغ شود .

پس نافع گفت : مردم در آنروز کجا به خوردن و آشامیدن می رسند ؟

امام عليه السلام در پاسخ فرمود : اینان در آتش مشغولترند یا در آن وقت ؟

گفت : آنان در آتش مشغول و سرگرمترند

فرمود : خداوند عز و جل فرموده : «دوزخیان به اهل بهشت گویند : از آب یا از

آنچه خداوند روزیتان کرده بر ما فرو ریزید - اعراف : ۵۰» ، هیچ چیز این طایفه را مانع

از خواهش نیست ، پس چون درخواست طعام کنند به ایشان طعام زقوم بخورانند ،

و چون طلب آب کنند به آنان حمیم بنوشانند .

فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَبَيَّيْتُ مَسْأَلَهُ وَاحِدَةً.

قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ اللَّهُ؟

قَالَ: وَيُثْلِكَ أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ
فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.

ثُمَّ أَتَى هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: دَعَنِي مِنْ كَلَامِكَ، هُوَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
النَّاسِ وَهُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا.

۲۰۶- وَعَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: دَخَلَ طَاوُوسُ الْيَمَانِيُّ إِلَى الطَّوَافِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ

فَإِذَا هُوَ بِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطُوفُ أَمَامَهُ وَهُوَ شَابٌّ حَدَثٌ، فَقَالَ طَاوُوسٌ لِصَاحِبِهِ:
«إِنَّ هَذَا الْفَتَى لَعَالِمٌ»، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ وَأَتَاهُ النَّاسُ.

فَقَالَ طَاوُوسٌ لِصَاحِبِهِ: نَذْهَبُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَنَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ

لَا أَدْرِي عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ أَمْ لَا. فَأَتَاهُ فَسَلَّاهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ طَاوُوسٌ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، هَلْ

نافع گفت: راست گفתי ای زاده رسول خدا. و تنها یک پرسش باقی مانده.

فرمود: آن چیست؟ گفت: بفرمایید خداوند چه زمانی بوده است؟

حضرت فرمود: وای بر تو؛ بگو کی نبوده تا بگویم کی بوده؟ پاک و سزوه است

خدایی که تا بوده و هست فرد و صمدی است که نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد!!

سپس نافع نزد هشام بازگشت، نافع را گفت: چه کردی؟ گفت: مرا واگذار و از این

کلام درگذر، بخدا سوگند که او داناترین مردم و بحق فرزند رسول خدا است.

۲۰۶- و از ابان بن تغلب نقل است که گفت: روزی طاووس یمنی با همراهش برای

طواف حاضر شد که ناگاه چشمش به امام باقر علیه السلام افتاد که جلوس طواف می کند

درحالی که او علیه السلام نوجوانی بود، پس طاووس به همراه خود گفت: این جوان فرد عالمی

است، پس چون از طواف فارغ شد دو رکعت نماز گزارد، سپس نشسته و مردم دسته

دسته نزد او آمدند.

طاووس به دوست خود گفت: بیا نزد او رفته و بررسی کنیم که گمان ندارم جوابش را

بداند یا نه، پس هر دو نزد آنحضرت رفته و ضمن سلام طاووس پرسید: ای ابوجعفر، آیا

تَعْلَمُ أَيُّ يَوْمٍ مَاتَ ثُلُثُ النَّاسِ؟

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، لَمْ يَمُتْ ثُلُثُ النَّاسِ قَطُّ، إِنَّهَا أَرَدَتْ رُبْعَ النَّاسِ! قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ: كَانَ آدَمُ وَحَوَّاءُ، وَقَابِيلُ وَهَابِيلُ، فَقَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ، فَذَلِكَ رُبْعُ النَّاسِ. قَالَ: صَدَقْتَ!

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هَلْ تَذَرِي مَا صُنِعَ بِقَابِيلَ؟ قَالَ: لَا.
قَالَ: عَلِقَ بِالشَّمْسِ يُنْضَعُ بِالمَاءِ الحَارِّ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.
۲۰۷ - وَرَوَى أَنْ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَقَدْ عَلَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ البَاقِرِ عليه السلام لَامَسْتِحَابَهُ
بِالسُّؤَالِ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»، مَا هَذَا الرِّتْقُ وَالْفَتْقُ؟

می دانی چه وقت یک سوم مردم مردند؟

فرمود: ای ابو عبد الرحمن، یک سوم نه، تو می خواستی بپرسی چه وقت یک چهارم مردم مردند! گفت: چگونه؟

فرمود: ابتدا حضرت آدم و حوا و قابیل و هابیل بودند، پس قابیل دست به قتل برادرش هابیل زد و او را کشت، در آن زمان بود که یک چهارم مردم مردند. طاووس گفت: آری درست گفתי.

امام باقر عليه السلام فرمود: آیا میدانی چه بر سر قابیل آمد؟ گفت: نه نمی دانم.

فرمود: تا روز قیامت به خورشید جسیده و آب داغ به او می پاشند^(۱).

۲۰۷ - روزی عمرو بن عبید خدمت امام باقر عليه السلام آمد تا با پرسشی او را بیازماید پس گفت: قربانت گردم، مراد از «بسته» و «باز» بودن در آیه: «آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند پس آنها را بازگشادیم - انبیاء: ۲۱» چیست؟

۱ - شاید دو خواهر قابیل و هابیل پیش از آن دو مرده بودند، یا عدم ذکر دو خواهر آن دو بنا بر تقیه باشد، و یا اینکه جواب امام بر اساس علم سائل و بنا بر مصلحتی بوده است. (بهار)

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَتْ السَّمَاءُ رَتْقًا لَا تُنْزِلُ الْقَطْرَ ، وَكَانَتْ الْأَرْضُ رَتْقًا لَا تُخْرِجُ النَّبَاتَ ، فَفَتَقَ اللَّهُ السَّمَاءَ بِالْقَطْرِ ، وَفَتَقَ الْأَرْضَ بِالنَّبَاتِ ، فَانْقَطَعَ عَمْرُو وَلَمْ يَجِدْ اعْتِرَاضًا ، وَمَضَى ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ :

أَخْبَرَنِي جَعَلْتُ فِدَاكَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَمَنْ يَحْمِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى » ، مَا غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عِقَابُهُ يَا عَمْرُو ، وَمَنْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ يُغَيِّرُهُ شَيْءٌ فَقَدْ كَفَرَ .

۲۰۸ - وَعَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ : أَتَى الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : جِئْتُكَ لِأَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَسْتَ فَقِيهَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ؟ قَالَ : قَدْ يُقَالُ ذَلِكَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ بِالْبَصْرَةِ أَحَدٌ تَأْخُذُ عَنْهُ ؟ قَالَ : لَا

امام علی علیه السلام فرمود: آسمانها بسته بودند و هیچ بارانی نازل نمی کردند و زمین نیز بسته بود و هیچ گیاهی نمی رویاند، پس آسمان شروع به باریدن نمود و زمین شروع به رویش گیاه! عمرو بن عبید با شنیدن این پاسخ زبانش بند آمده و نتوانست اعتراضی بکند، و رفت. سپس نزد آنحضرت آمده باز پرسید:

قربانت گردم بفرمایید مراد از خشم در آیه کریمه: «وهر که خشم من بر او فرو آید بی گمان هلاک شود - طه: ۸۱» چیست؟

حضرت فرمود: ای عمرو خشم خداوند عقاب او است، و هر که گمان کند که خداوند محل تغییر می باشد کافر است.

۲۰۸ - و از ابو حمزه ثمالی نقل است که گفت: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمده و گفت: خدمت شما رسیده ام تا آیاتی از قرآن را از شما بیروم.

حضرت فرمود: مگر تو فقیه مردم بصره نیستی؟ گفت: اینگونه می گویند.

فرمود: در بصره کسی نبود که از او پرسی؟ گفت: نه، کسی نبود.

قال: فَجَمِيعُ أَهْلِ الْبَصَرِ يَأْخُذُونَ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَلَّدْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ، بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ هَذَا أَدْرِي أَكْذَاكَ أَنتَ؟ أَمْ يُكَذِّبُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: وَمَا هُوَ؟

قال: رَزَعُمُوا أَنْتَ تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعِبَادَ فَقَوَّضَ إِلَيْهِمْ أُمُورَهُمْ. قال: فَسَكَتَ الْحَسَنُ. فَقَالَ: أَفَرَأَيْتَ مَنْ قَالَ اللَّهُ لَهُ فِي كِتَابِهِ: إِنَّكَ آمِنٌ، هَلْ عَلَيْهِ خَوْفٌ بَعْدَ هَذَا الْقَوْلِ مِنْهُ؟ فَقَالَ الْحَسَنُ: لَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: فَإِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْكَ آيَةً وَأُنْهِى إِلَيْكَ خِطَابًا، وَلَا أَحْسِبُكَ إِلَّا وَقَدْ فَسَّرْتَهُ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهِ، فَإِنْ كُنْتَ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ. فَقَالَ لَهُ: وَمَا هُوَ؟ قال: أَرَأَيْتَ حَيْثُ يَقُولُ: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا الشَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ»، يَا حَسَنُ، بَلَغَنِي أَنَّكَ أَفْتَيْتَ

فرمود: پس همه مردم بصره از تو می پرسند؟ گفت: آری.

فرمود: سبحان الله! عهده دار کار عظیمی شده ای، مطلبی از توبه من رسیده که فکر نکنم راست باشد؟ یا بر تو بسته اند؟ گفت: چه چیزی؟

فرمود: معتقدند که تو گفته ای: خداوند پس از خلق انسان همه امور را به او تفویض و واگذار نموده است، راوی گوید: حسن ساکت شده و چیزی نگفت.

حضرت فرمود: فکر می کنی آنرا که خداوند در قرآن «آمن» خوانده، پس از این قول: دیگر گرفتار ترس و خوفی خواهد شد؟ حسن گفت: نه، نخواهد شد.

فرمود: حال قصد دارم آیه ای از قرآن را بر تو خوانده و تو را مخاطب آن قرار دهم، و فکر نکنم تفسیر صحیحی از آن بدانی، که اگر آیه را بر اساس تفسیر خودت عمل کنی هم خود و هم دیگران را هلاک می کنی. گفت: آن آیه چیست؟

فرمود: آنجا که خدا فرماید: «وَمِثْلَ آبَادِيهِمْ وَأَبَادِيهِمْ» که در آنها برکت نهاده بودیم آبادیهای پیدا و پیوسته پدید آورده ایم، و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم]: در آنها شبها و روزها این و بی بیم رفت و آمد کنید - سبأ: ۱۸، ای حسن شنیده ام که تو در پاسخ

النَّاسَ فَقُلْتُ: هِيَ مَكَّةُ! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَلْ يُقَطَّعُ عَلَى مَنْ حَجَّ مَكَّةَ وَهَلْ يَخَافُ أَهْلُ مَكَّةَ، وَهَلْ تَذْهَبُ أَمْوَالُهُمْ؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: فَتَنِي يَكُونُونَ آمِنِينَ؟ بَلْ فِينَا ضَرَبَ اللَّهُ الْأَمْثَالَ فِي الْقُرْآنِ.

فَنَحْنُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَنْ أَقَرَّ بِفَضْلِنَا حَيْثُ أَمَرَهُمُ [اللَّهُ] أَنْ يَأْتُونَا، قَالَ: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا»، أَيْ: جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ شِيعَتِهِمُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا «قُرَى ظَاهِرَةً» وَالْقُرَى الظَّاهِرَةُ: الرُّسُلُ، وَالتَّقْلَةُ عَنَّا إِلَى شِيعَتِنَا، وَفَقَّهَاءُ شِيعَتِنَا إِلَى شِيعَتِنَا، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ»، قَالَ سَيْرٌ مَثَلٌ لِلْعِلْمِ، «سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً» مَثَلٌ لِمَا يَسِيرُ مِنَ الْعِلْمِ فِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ عَنَّا إِلَيْهِمْ، فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ، آمِنِينَ فِيهَا إِذَا أَخَذُوا مِنْ مَعْدِنِهَا الَّذِي أُمِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنْهُ «آمِنِينَ»

أهل بصره گفته‌ای مراد از آن آبادی [ایمن و بی‌بیم] مکه است! امام افزود: آیا بر قافله‌حاجیان راهزنی نمی‌کنند و مردم مکه در ترس و هراس نیستند و آیا مالشان را نمی‌برند؟ حسن گفت: آری.

فرمود: پس چگونه می‌شود که أهل مکه ایمن و بی‌بیم باشند؟ بلکه خداوند برای ما در قرآن مثالها را زده است.

پس ما نیز آن آبادیهایی که خداوند بر کشتیان بخشیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است، پس هر که معترف به فضل ما باشد از همانجا که فرموده نزد ما آید، گفته: «و میان آنان و آبادیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم»، یعنی: میان آنان و میان شیعیان آنان آبادیهایی که برکت نهاده بودیم، «آبادیهای پیدا»، و مراد از آبادیهای پیدا رسولان و ناقلانی هستند که از ما به شیعیان می‌رسانند، و فقهای شیعه به شیعیان، و این فراز آیه «و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم» و آمد و شد مثالی است برای علم، و «در آنها شبها و روزها رفت و آمد کنید» مثالی است برای آنچه از علم حلال و حرام، و فرائض و احکام در شبها و روزها از ما به ایشان در گردش است، در آن مسائل ایمن و بی‌بیمند هرگاه آنها را از معدنی که امر شده‌اند از همانجا بگیرند؛ دریافت کنند، و «ایمن و بی‌بیم»

مِنَ الشُّكِّ وَالضَّلَالِ ، وَالنَّقَلَةِ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ ، لِأَنَّهُمْ أَخَذُوا الْعِلْمَ بِمَنْ وَجَبَ لَهُمْ
بِأَخْذِهِمْ إِثْنَاهُ عَنْهُمْ ، الْمَغْفِرَةَ ، لِأَنَّهُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ الْعِلْمِ مِنْ آدَمَ إِلَى حَيْثُ انْتَهَوْا ، ذُرِّيَّةُ مُصْطَفَاةٍ
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ، فَلَمْ يَنْتَهِ الاِصْطِفَاءُ إِلَيْكُمْ ، بَلْ إِلَيْنَا انْتَهَى ، وَنَحْنُ يَئِلكَ الذَّرِّيَّةُ الْمُصْطَفَاةُ ، لَا
أَنْتَ وَلَا أَشْبَاهُكَ يَا حَسَنُ ، فَلَوْ قُلْتُ لَكَ - حِينَ ادَّعَيْتَ مَا لَيْسَ لَكَ ، وَلَيْسَ إِلَيْكَ - : يَا
جَاهِلَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ! لَمْ أَقُلْ فِيكَ إِلَّا مَا عَلِمْتُهُ مِنْكَ ، وَظَهَرَ لِي عَنْكَ ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ
بِالتَّقْوِيضِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُفَوِّضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ ، وَهَذَا مِنْهُ وَضَعْفًا ، وَلَا أَجْبَرَهُمْ عَلَى
مَعَاصِيهِ ظُلْمًا .

وَالْخَبَرُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ .

۲۰۹ - وَرَوَى أَنْ سَالِمًا دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : جِئْتُ أُكَلِّمَكَ فِي أَمْرِ هَذَا

الرَّجُلِ !

قَالَ : أَيُّمَا رَجُلٍ ؟ قَالَ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . قَالَ : فِي أَيِّ أُمُورِهِ ؟ قَالَ : فِي أَحْدَاثِهِ !

یعنی ایمن از هر شک و گمراهی و انتقال از حرام به حلال ، زیرا اینان از کسانی علم را
دریافت نمودند که فقط مجاز به همانها بودند ، زیرا اینان اهالی میراث علم از آدم تا آخر
دنیا هستند ، نسل مصطفی که برخی از برخی دیگرند ، و گزینش به اینان نرسید بلکه
منتهی در ما شد ، ما اینم آن ذرّیه و نسل برگزیده ، نه تو و نه امثال تو ای حسن ، پس اگر
هنگام ادّعايت که اهل آن نیستی و نخواهی بود به تو گفتم : ای جاهل اهل بصره ، آنرا فقط
از سر علمی که بنو داشته و از تو نزد من ظهور نموده گفتم ، ای حسن مبدا معتقد به امر
تفویض شوی ، زیرا خداوند از سر ضعف و سستی کار را به خلق وانگذاشته ، و از سر
ظلم و ستم : آدمی را بر معصیت اجبار نکرده است .

و این خبر طولانی بود که ما بقدر نیاز از آن برگرفتیم .

۲۰۹ - و نقل است که سالم بر امام باقر عليه السلام وارد شده و گفت : نزد تو آمده‌ام تا در

باره آن مرد صحبت کنم !

حضرت فرمود : کدام مرد ؟ گفت : علی بن ابی طالب . فرمود : درباره کدام کارش ؟

گفت : در باره احداث و بدعت‌هایش !

قال أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : انْظُرْ مَا اسْتَفَرَّ عِنْدَكَ بِمَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَاةُ عَنْ آبَائِهِمْ .
 قال : ثُمَّ نَسَبَهُمْ ، ثُمَّ قال : يَا سَالِمُ ، أَبْلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ بِرَايَةِ
 الْأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ ، فَرَجَعَ مِنْهُمْ مَأْمُومًا ، ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بِرَايَةِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ،
 فَأَتَى سَعْدٌ جَرِيحًا وَجَاءَ عُمَرُ يُحِبُّنَ أَصْحَابَهُ وَيُحِبُّونَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « هَكَذَا يَفْعَلُ
 الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ » . حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا ، ثُمَّ قال : لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا كَرَّارًا لَيْسَ بِفَرَّارٍ ،
 يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ؟ !
 قال : نَعَمْ . وَقَالَ الْقَوْمُ جَمِيعًا أَيْضًا .
 فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : يَا سَالِمُ ، إِنْ قُلْتَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ
 فَقَدْ كَفَرْتَ ، وَإِنْ قُلْتَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ ، فَأَيُّ حَدِيثٍ تَرَى لَهُ ؟ !
 فقال : أَعِدُّ عَلَيَّ ! فَأَعَادَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ سَالِمٌ : عَبْدُ اللَّهِ عَلَى ضَلَالَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً .

فرمود: به احادیثی که روایت از پدرانشان نقل کرده و نزد تو موجود است نیک بنگر
 راوی گوید: سپس نسب ایشان را بر شمرد، و فرمود: ای سالم، آیا این خبر بتو
 رسیده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز خیبر سعد بن معاذ را با رایت انصار به میدان فرستاد
 ولی شکست خورده بازگشت، سپس عمر بن خطاب و او را با رایت مهاجرین و انصار
 گسیل داشت و اینبار سعد مجروح بازگشت و عمر نیز با تمام افرادش دچار ترس و هراس
 شد، در اینجا بود که پیامبر فرمود: «این بود کار مهاجر و انصار»، تا اینکه آنرا سه بار
 تکرار کرد، سپس فرمود: «فردا این رایت را بدست کسی خواهم داد که بی هیچ فرار
 و گریزی دائماً به قلب دشمن می زند، خدا و رسول را دوست دارد و محبوب آندو است»!
 راوی گوید: سالم و همراهانش همگی این مطالب را تأیید نموده و گفتند: آری.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای سالم، اگر معتقد باشی که خداوند او را دوست داشته ولی
 از کاری که می کند بی خبر باشد! کافر شده ای، و اگر بگویی که خداوند او را دوست دارد
 و می داند چه می کند، دیگر چه جایی برای احداث و بدعت های علی می ماند؟!
 سالم گفت: این مطلب را دوباره برایم تکرار کن! آنحضرت تکرار نمود، سالم [پس
 از اینکه متوجه خطایش شد] گفت: هفتاد سال خدا را به گمراهی می پرستیدم!

۲۱۰- وَعَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كَانَ مَوْلَانَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِساً فِي الْحَرَمِ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، إِذْ أَقْبَلَ طَاوُوسُ الْيَمَانِيُّ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَتَأْذَنُ لِي فِي السُّؤَالِ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَذِنَا لَكَ فَاسْأَلْ! قَالَ: أَخْبِرْنِي مَتَى هَلَكَ تِلْكَ النَّاسُ؟

قَالَ: وَهَمْتُ يَا شَيْخُ، أَرَدْتُ أَنْ تَقُولَ: مَتَى هَلَكَ رُبْعُ النَّاسِ؟ وَذَلِكَ يَوْمَ قَتْلِ قَابِيلَ هَابِيلَ، كَانُوا أَرْبَعَةً: آدَمُ وَحَوَاءُ وَقَابِيلُ وَهَابِيلُ، فَهَلْكَ رُبْعُهُمْ. فَقَالَ: أَصَبْتُ وَوَهَمْتُ أَنَا، فَأَيُّهُمَا كَانَ أَبَا لِلنَّاسِ: الْقَاتِلُ أَوِ الْمَقْتُولُ؟ قَالَ: لَا وَاحِدَ مِنْهُمَا، بَلْ أَبُوهُمُ شَيْثُ بْنُ آدَمَ. قَالَ: فَلِمَ سَمِيَ آدَمُ آدَمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ رَفَعَتْ طَبِئَتُهُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ السُّفْلَى.

۲۱۰- از ابوبصیر نقل است که گفت: روزی مولایم امام باقر علیهما السلام میان گروهی از دوستان و اولیایش در حرم نشسته بود، که ناگهان طاووس یمانی با جماعتی از اصحاب خود مقابل آنحضرت آمده و به امام علیهما السلام گفت:

اجازه پرسش می دهید؟ فرمود: آری بپرس. گفت: چه وقت یک سوم مردم مُردند؟

فرمود: اشتباه کردی ای شیخ، خواستی بررسی چه وقت یک چهارم مردم مُردند؟ و آن روزی بود که قایل هابیل را کشت، آنروز چهار نفر بودند: آدم و حواء و قایل و هابیل، و با کشته شدن هابیل یک چهارم مردم مردند.

گفت: آری صحیح گفתי و من اشتباه کردم، پس کدامیک از ایندو (هابیل یا قایل) پدر مردم است: قاتل یا مقتول؟ فرمود: هیچکدام، بلکه پدر مردم: شیث پسر آدم علیهما السلام است.

گفت: برای چه نام آدم: آدم شد؟ فرمود: زیرا طینت و گِل او از اَدیم (پوست) زمین زیرین بالا آمد.

قَالَ: فَلِمَ سَمَّيْتُ حَوَاءَ حَوَاءَ؟ قَالَ: لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ حَيٍّ، يَعْنِي ضِلْعِ آدَمَ.

گفت: وجه تسمیه نام حوا چه بود؟ فرمود: زیرا او از استخوان حیی (زنده‌ای) - یعنی استخوان آدم - آفریده شد^(۱).

۱ - در کتاب شریف فقیه تألیف مرحوم شیخ صدوق روایتی از زرارہ نقل است که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که گروهی عقیده دارند که خداوند حوا را از آخرین دندۀ چپ آدم آفرید آیا همینطور است؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند منزه است و بسیار برتر از آنکه چنین کند، آیا کسیکه به این قائل شده می‌گوید: خداوند توان آن نداشت که حوا را از غیر دندۀ آدم بیافریند، و از اینرو راه را برای گویندگان هرزه‌درای بازگذارد که یکی بگوید: اگر از دندۀ آدم بود پس او با پاره تن خود همبستر گشته، ایشان را چه شده است؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند، آنگاه فرمود: خداوند تناری و تعالی چون آدم را از گِل پسرشت و فرشتگان را فرمان سجده داد، خواب بر چشمان آدم افکند و حوا را آفرید و وی را در پشت آدم در محل مهره کمر او قرار داد و این بدانجهت کرد که زن تابع مرد باشد، پس حوا جنسیدن آغاز کرد و از جنبش او آدم بیدار گشت، چون از خواب برخاست حوا را آواز دادند که از وی دور شو - تا آخر خبر، و مرحوم مؤلف در توجیه این مطلب گوید: «معنایش این است که از گِل باقیانندۀ دندۀ چپ آدم آفریده شده»، و مرحوم استاد علامۀ شعرانی ضمن ردّ مطلب فوق: همان تکذیب امام علیه السلام از خبر را مؤید اعتبار دانسته و خبر را بی‌ساز از تأویل می‌داند، و مرحوم فیض کاشانی در کتاب وافی می‌فرماید: «شاید دندۀ چپ اشاره باشد به جهتی که بسوی عالم کون است زیرا آن ضعیف‌تر از جهتی است که بسوی حق است و نقصان اضلاع و دندۀ‌های مردان از سوی چپ اشاره باشد به اینکه کشش آنها به سوی عالم کون و مادۀ کمتر است از میل آنان بسوی حق به عکس زنان، و بعد فرموده که این سر حدیث است و اهلش آنرا درک می‌کنند و این منافی با تفسیری که شده نیست و معصوم علیه السلام فهم آنان را از حدیث تکذیب فرموده نه خود حدیث را». (از کتاب شریف فقیه، ذیل خبر ۴۳۳۶)

قال : فَلِمَ سُمِّيَ إِبْلِيسُ إِبْلِيسَ ؟ قَالَ : لِأَنَّهُ أَبْلَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَرْجُوهَا .
 قال : فَلِمَ سُمِّيَ الْجِنُّ جِنًّا ؟ قَالَ : لِأَنَّهُمْ اسْتَجَنُّوا فَلَمْ يُرَوْا .
 قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ كَذْبِهِ كَذَبْتُ ، مَنْ صَاحِبُهَا ؟ قَالَ : إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ : «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْمٍ شَهِدُوا شَهَادَةَ الْحَقِّ وَكَانُوا كَاذِبِينَ ؟
 قال : الْمُنَافِقُونَ حِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ :
 «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ
 الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ طَائِفٍ طَارَ مَرَّةٌ وَلَمْ يَطِرْ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا ، ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي
 الْقُرْآنِ مَا هُوَ ؟

گفت: برای چه نام ابلیس ابلیس شد؟ فرمود: زیرا او از رحمت خداوند عز و جل ابلیس (نا امید) شد و هیچ امیدی نیست.
 گفت: چرا نام جن: جن شد؟ فرمود: زیرا اینان پیوسته پنهان و پست پرده بودند و دیده نمی شدند.

گفت: اوّل دروغی که گفته شد چه بود و صاحبش که بود؟ فرمود: او ابلیس بود،
 آنگاه که گفت: «من از وی بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل - ص: ۷۶» .
 گفت: مرا از گروهی خبر دهید که شهادت حق دادند ولی دروغگو بودند؟
 فرمود: منافقین بودند وقتی به رسول خدا ﷺ گفتند: شهادت می دهیم که تو رسول
 خدایی . پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: «چون منافقان - آنان که دل
 و زبانشان یکی نیست - نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که هرآینه تو فرستاده
 خدایی، و خدا می داند که تو فرستاده اویی، و خدا گواهی می دهد که همانا منافقان
 دروغگویند - منافقون: ۱» .

گفت: بفرمایید چیزی که فقط یک بار پرواز نمود و دیگر حرکتی نکرد، و در قرآن
 ذکرش بمیان آمده نامش چیست؟

فَقَالَ: طُورُ سَيْيَءٍ. أَطَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ أَظْلَمَهُمْ بِجَنَاحِ وَتَهُ، فِيهِ
الْوَأْنُ الْعَذَابِ، حَتَّى قَبِلُوا التَّوْرَةَ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ
وَوَضُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ» - الآية.

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ رَسُولِ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ، وَلَا مِنَ الْإِنْسِ، وَلَا مِنَ
الْمَلَائِكَةِ، ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ؟

قال: الْغُرَابُ، حِينَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُرِيَ قَابِيلَ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ هَابِيلَ حِينَ
قَتَلَهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ نِيرِينَ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ؟»
قال: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ أُنْذِرُ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ وَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، ذَكَرَهُ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟

قال: الْغُرَابُ، حِينَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُرِيَ قَابِيلَ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ هَابِيلَ حِينَ قَتَلَهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ نِيرِينَ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ؟»

فرمود: آن مورسینا بود که خداوند عز و جل را برای آنکه بر سر بنی اسرائیل سایه انداخت
در آن انواع عذاب بود، تا اینکه نور است بر زمین و این همان آیه است که فرموده:
«و [یاد کن] آنگاه که کوه را برکنندیم و بالای سرشان بردیم که گویی سایه‌بانی است
و پنداشتند که بر سه شان افتادنی است - اعراف: ۱۷۱»

گفت: آن چه رسول و فرستاده‌ای بود نه از جانب خدا مبعوث شد که نه از جن بود
و نه از انس و نه از فرشتگان، که خداوند نامش را در قرآن آورده؟

فرمود: کلاغ، همانوقت که قایل هابیل را کشت از طرف خدا مبعوث شد تا به
قایل نشان دهد با جسد هابیل چه کند، خداوند در این آیه فرموده: «آنگاه خداوند
کلاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به وی بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان
کند - مائده: ۳۱».

گفت: نام آنکه قوم خود را انداز نمود نه از جن بود و نه از انس و نه از فرشتگان،
چه بود؛ و خداوند نیز نامش را در قرآن برده؟

فرمود: مورچه، وقتی گفت: «ای مورچگان به خانه‌های خود در روید مبادا سلیمان

وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».

قال: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ كُذِبَ عَلَيْهِ، لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ وَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟ قال: الذُّثْبُ الَّذِي كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْوَةُ يُوسُفَ.

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ شَيْءٍ قَلِيلُهُ حَلَالٌ وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ، ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟

قال: نَهَرُ طَالُوتَ، قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بَيْنَهُ».

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ صَلَاةٍ مَقْرُوضَةٍ تُصَلَّى بِغَيْرِ وُضوءٍ، وَعَنْ صَوْمٍ لَا يَحْجُزُ عَنْ أَكْلِ

وَلَا شَرْبٍ؟

قال: أَمَّا الصَّلَاةُ بِغَيْرِ وُضوءٍ: فَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ عليهم السلام، وَأَمَّا الصَّوْمُ: فَقَوْلُ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَمْ أَكَلَمْ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا».

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ شَيْءٍ يَزِيدُ وَيَنْقُصُ، وَعَنْ شَيْءٍ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ، وَعَنْ شَيْءٍ

يَنْقُصُ وَلَا يَزِيدُ؟



وسپاهیانش پامالتان کنند در حالی که آنگاه نپاشند بفل: ۱۸».

گفت: چه موجودی بود که بر آن دروغ بسته شد، که نه از جن بود و نه از انس و نه

از فرشتگان، و نامش در قرآن آمده؟

فرمود: گرگ، همان که برادران یوسف بر آن دروغ بستند

گفت: چه چیزی است که کم آن حلال، و زیادش حرام است، در قرآن نیز آمده؟

فرمود: نهر طالوت، خدا فرموده: «مگر آن که کف دستی آب برگیرد - بقره: ۲۴۹».

گفت: آن چه صلاوة واجبی است که بی وضو خوانده می شود، و چه روزه ای است

که نیاز به امساک از خوردن و نوشیدن ندارد.

فرمود: آن صلاقی که نیاز به وضو ندارد، صلوات بر محمد و آل او است، و اما روزه

همان است که [از زبان مریم علیها السلام] در قرآن آمده: «من برای خدای رحمان روزه ای نذر

کرده ام (روزه سکوت) و امروز با هیچ آدمی سخن نخواهم گفت - مریم: ۲۶».

گفت: آن چیست که زیاد و کم می شود، و آنکه زیاد می شود و کم نمی شود، و از

چیزی که کم می شود و زیاد نمی شود؟

فَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَيَنْقُصُ فَهُوَ: الْفَقْرُ، وَالشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَهُوَ الْبَحْرُ، وَالشَّيْءُ الَّذِي يَنْقُصُ وَلَا يَزِيدُ فَهُوَ الْعُمْرُ.

وَقَدْ تَكَرَّرَ إِبْرَادُ أَوَّلِ هَذَا الْخَبَرِ لَنَا فِي آخِرِهِ مِنَ الْفَوَائِدِ.

۲۱۱- وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِساً فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ يَوْمَماً فِي مَجْلِسِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُمِرَ بِالْمَسِيرِ إِلَى تَبُوكَ، أُمِرَ بِأَنْ يَخْلَفَ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَخْلَفَ عَنْكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكَ، وَأَنْ أَغِيبَ عَنْ مُشَاهَدَتِكَ وَالنَّظَرَ إِلَى هَدْيِكَ وَسَمْعِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟! تَقِيمُ يَا عَلِيُّ وَإِنَّ لَكَ فِي مَقَامِكَ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ الَّذِي يَكُونُ لَكَ لَوْ خَرَجْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَكَ مِثْلَ أَجُورِ كُلِّ مَنْ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مُوقِناً طَائِعاً،

امام باقر علیه السلام فرمود: آنکه زیاد می شود و کم می شود ماه است، و آنکه زیاد می شود و کم نمی شود دریا است، و آنکه کم می شود و زیاد نمی شود عمر است.

مؤلف گوید: ابتدای این حدیث به جهت فوائدی که در آخر آن بود مکرر شد.

۲۱۱- و باسناد مذکور در قبل از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: روزی امام سجاد علیه السلام در جای خود نشسته بود که فرمود: وقتی رسول خدا ﷺ مأمور شد به تبوک رود، دستور یافت که علی را جانشین و خلیفه خود در مدینه سازد، در مقابل علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، من هیچ میل ندارم که در هیچ موردی از رکاب شما تخلف کنم، و محروم از دیدار مبارک شما گردم.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، آیا تو راضی و خوشنود نمی شوی که منزلت و جایگاه هارون نسبت به موسی را نزد من داشته باشی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟! در مدینه بدان که اجر و پاداش آن برابر با هم رکابی من است، و اجر تو برابر با اجر تمام افرادی است که از سر یقین و مطیع با رسول خدا خارج شده اند،

وَإِنَّ لَكَ عَلَى اللَّهِ يَا عَلِيُّ لِحَبِّكَ أَنْ تُشَاهِدَ مِنْ مُحَمَّدٍ سَمْعَهُ فِي سَائِرِ أَحْوَالِهِ ، بِأَنْ يَأْمُرَ جَبْرَائِيلَ فِي جَمِيعِ مَسِيرِنَا هَذَا أَنْ يَرْفَعَ الْأَرْضَ الَّتِي نَسِيرُ عَلَيْهَا ، وَالْأَرْضَ الَّتِي تَكُونُ أَنْتَ عَلَيْهَا ، وَيَقْوَى بَصَرُكَ حَتَّى تُشَاهِدَ مُعَمِّدًا ، وَأُفٍّ حَرَامَةً فِي سَائِرِ أَحْوَالِكَ وَأَحْوَالِهِمْ ، فَلَا يَنْفُتُكَ الْإِنْسُ مِنْ رُؤْيَيْهِمْ وَرُؤْيَةِ أَسْمَائِهِمْ ، وَنَسَبِهِمْ ، نَسَبِ الْمَكَّةِ وَالْمَدِينَةِ .

فَقَدْ رَجُلٌ سَأَلَ عَنِ الْأَعَابِدِينَ مَاذَا ذَكَرَ هَذَا وَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، كَيْفَ يَكُونُ هَذَا نَعْمَ ؟ إِنَّهُ لَكُنْ هَذَا لِأَنْبِيَاءٍ لَا يَغَيِّرُهُمْ .

ثُمَّ قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا هُوَ مُعْجَزَةُ لِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يَغَيِّرُهُ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا رَفَعَهُ بِدُعَاءِ مُحَمَّدٍ ، وَزَادَ فِي نُورِ بَصَرِهِ أَنْبَاءَ دُعَاءِ مُحَمَّدٍ ، حَتَّى شَاهَدَ مَا شَاهَدَ وَأَذَرَ مَا أَذَرَ .

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، مَا أَكْثَرَ ظُلْمَ كَثِيرٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَقْلَّ إِنْصَافِهِمْ لَهُ ؟! يَمْنَعُونَ عَلِيًّا مَا يُعْطَوْنَهُ سَائِرَ الصَّحَابَةِ ، وَعَلَى أَفْضَلِهِمْ ، فَكَيْفَ يُنْتَعَمُ مَنْزِلُهُ يُعْطَوْنَهَا غَيْرُهُ ؟

وَبِهَ جِهَتِ مَحَبَّتِي كَهَبِهِ مِنْ دَارِي بِرِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ كَدِ رِخْسَارِ مِرَادِ رِ قَامِي امورِ به مشاهدتِ تو در آورد ، وجبرئیل را امر فرماید که موانع مشاهده را در تمام مسیر از پیش روی تو بردارد و دیدہات را نیز نماید تا بخوبی محمد و اصحاب وی را ببینی ، بتوئی که دلت برای اینان تنگ نشده و نیاز به مکاتبه و نامه نگاری نداشته باشی .

در اینجا مردی در مجلس امام سجاد علیه السلام برخاسته و گفت : ای زاده رسول خدا ، این برای علی چگونه بود ؟ که آن مخصوص انبیاء است نه غیر ایشان .

امام زین العابدین علیه السلام فرمود : این معجزه ای برای محمد رسول خدا بود نه دیگری ، زیرا خداوند این کار را بنا به درخواست محمد انجام داد ، و از دیاد نور دیده علی نیز بنا به دعای محمد بود ، تا به آن مقام از مشاهده و ادراک رسید .

سپس امام باقر علیه السلام به او فرمود : ای بنده خدا ، چقدر ظلم این امت بر علی زیاد است و انصافشان در حق او کم ؟! چیزی که به سایر صحابه دادند از علی منع می کنند با اینکه علی افضل ایشان است ، چگونه منزلتی که برای دیگران قائل شده اند برای او رد می کنند ؟

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: لِأَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَ مُحِبِّي أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ. وَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَانِنًا مَنْ كَانَ، وَكَذَلِكَ تَتَوَلَّوْنَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَانِنًا مَنْ كَانَ، وَتَتَوَلَّوْنَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ وَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَانِنًا مَنْ كَانَ، حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالُوا: تَتَوَلَّى مُحِبِّيهِ، وَلَا تَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِ؛ بَلْ تُحِبُّهُمْ!!

فَكَيْفَ يَجُوزُ هَذَا لَهُمْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»، أَفَتَرَوْنَهُ لَا يُعَادِي مَنْ عَادَاهُ؟ وَلَا يَخْذُلُ مَنْ خَذَلَهُ؟ لَيْسَ هَذَا بِإِنصَافٍ!

ثُمَّ أُخْرِيَ: أَنَّهُمْ إِذَا ذَكَرُوا مَا اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَرَامَتِهِ عَلَى رَبِّهِ تَعَالَى جَعَدُوهُ، وَهُمْ يَقْبَلُونَ مَا يُذَكِّرُهُمْ فِي غَيْرِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ، فَمَا الَّذِي مَنَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا جَعَلَهُ لِسَائِرِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟

یکی پرسید: این چگونه است ای زاده رسول خدا؟

فرمود: زیرا شما موالات محبین ابوبکر را می کنید، و تا بوده و هست از دشمنان او اظهار برائت و بیزارى می نمائید، و همین رفتار را درباره عمر دارید، و نیز عثمان، ولى تا نوبت به علی بن ابی طالب علیه السلام می رسد می گوئید: موالات محبین او را می کنیم ولى از دشمنانش برائت و بیزارى نمی کنیم بلکه اینان را دوست می داریم؟!

این چه توجیهی دارد، درحالیکه رسول خدا درباره علی فرموده: «خدا یا دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن، یاری دهندگانش را یاری فرما و آنان که از او دست کشیده اند را تنها و مخذول رها فرما!». فکر می کنید خدا با دشمنانش عداوت نمی کند؟ یا کسانی که از او دست کشیده اند را تنها و مخذول رها نمی فرماید؟! این منصفانه نیست!

مطلب دیگر اینکه: ایشان به محض برخورد با مطلبی که به دعای رسول خدا مختص علی شده و کرامتی که نزد خدا بدست آورده همه را انکار می کنند ولى همان مطالب را درباره دیگر صحابه می پذیرند، چه چیزی علی را از دیگر صحابه ممنوع ساخته؟!

هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : إِذَا قِيلَ لَهُمْ : إِنَّهُ كَانَ عَلَى الْمُنْبَرِ بِأَمْرٍ يَخْطُبُ إِذْ نَادَى فِي خِلَالِ خُطْبَتِهِ : يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ ! عَجِبْتَ الصَّحَابَةُ وَقَالُوا : مَا هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ ؟ فَلَمَّا قَضَى الْخُطْبَةَ وَالصَّلَاةَ قَالُوا : مَا قَوْلُكَ فِي خُطْبَيْكَ « يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ » ؟^۱

فَقَالَ : اَعْلَمُوا أَنِّي وَأَنَا أَخْطُبُ إِذْ رَمَيْتُ بِبَصْرِي نَحْوَ النَّاحِيَةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا إِخْوَانُكُمْ إِلَى غَزْوِ الْكَافِرِينَ بِهَا وَنَدَّ ، وَعَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، فَفَتَحَ اللَّهُ لِي الْأَسْتَارَ وَالْحُجُبَ ، وَقَوَّيْ بَصْرِي حَتَّى أَرَيْتُهُمْ وَقَدْ احْطَفُوا بَيْنَ يَدَيِ جَبَلٍ هُنَاكَ ، وَقَدْ جَاءَ بَعْضُ الْكُفَّارِ لِيَدُورَ خَلْفَ سَارِيَةَ ، وَسَائِرٍ مِنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَيُحِيطُوا بِهِمْ فَيَقْتُلُوهُمْ ، فَقُلْتُ يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ لِيَلْتَجِئَ إِلَيْهِ ، فَيَمْتَنِعَهُمْ ذَلِكَ مِنْ أَنْ يُحِيطُوا بِهِ ، ثُمَّ يَمَاتِلُوا ، وَمَنْحَ اللَّهُ إِخْوَانَكُمْ الْمُؤْمِنِينَ أَكْنَافَ الْكَافِرِينَ ، وَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَادَهُمْ ، فَاحْفَظُوا هَذَا الْوَقْتَ ، فَسَيَرُدُّ عَلَيْكُمْ الْخَبَرُ بِذَلِكَ .

مثلاً عمر بن خطاب ، اگر نقل شود : عمر در مدینه به منبر خطبه می خواند که ناگهان در خلال سخنرانی فریاد زد : ای ساریه : کوه ! اطرافیان به شگفت آمده و گفتند : این چه مطلبی در خطبه بود ؟ پس در اتمام خطبه و نماز گفتند : منظورت از مطلب « ای ساریه ، کوه » چه بود ؟!

گفت : بدانید که من در حال ایراد خطبه بودم ناگاه دیده ام به جایی افتاد که برادران شما در تهاوند در حال نبرد با کافرانند ، و امیرشان سعد بن ابی وقاص است ، پس خداوند برای من تمام حجاب و پرده ها را گشوده و دیده ام را نیرو داده تا اینکه ایشان را مشاهده نمودم که همگی در مقابل کوهی در آنجا به صف شده اند ، ناگاه گروهی از کافران آمدند تا ساریه^(۱) و دیگران را از پشت محاصره کرده و همه را بکشند ، پس فریاد کنان گفتم : ای ساریه ، کوه ! تا در پشت آن پناه گرفته و مانع محاصره آنان شود ، سپس به جنگ پرداخته و در آخر خداوند اهل ایمان را بر کافران چیره ساخت و سرزمینهایشان را برای آنان فتح فرمود . این ساعت را بخاطر بسپارید ، که همین مطالب که گفتم به شما خواهد رسید .

۱ - مراد ساریه بن زئیم الذنلی است ، و مقام داستان در تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۴۲ ذیل عنوان « فتح فسا و دارا بجرده » مذکور است .

وَكَانَ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَنَهَاوَنْدَ مَسِيرَةُ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِينَ يَوْمًا.

قال الباقر عليه السلام: فَإِذَا كَانَ مِثْلُ هَذَا الْعَمَرِ، فَكَيْفَ لَا يَكُونُ مِثْلُ هَذَا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟! وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يُصِفُونَ بَلَّ يُكَابِرُونَ!

۲۱۲- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ - يُقَالُ لَهُ «عُثْمَانُ الْأَعْمَى» -:

إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِي رِيحُ بَطُونِهِمْ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَلْكَ إِذَا مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ، وَاللَّهُ مَدَحَهُ بِذَلِكَ، وَمَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ نُوحًا، فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا.

و میان مدینه و نهاوند بیش از پنجاه روز راه بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر چنین داستانی برای عمر باشد، چرا نمی شود برای علی نیز رخ داده باشد، ولی چه حاصل که ایشان جماعتی بی انصاف بلکه اهل ستیزه اند! (۱)

۲۱۲- و از عبدالله بن سلیمان نقل است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام نشستیم بودم که مردی از اهل بصره بنام عثمان اعمری به آنحضرت گفت و

حسن بصری معتقد است افرادی که علم را کتمان می کنند بوی گند شکشان اهل جهنم را می آزارد.

فرمود: پس مؤمن آل فرعون هلاک شده! حال اینکه قرآن او را به کتمان علم ستوده! از زمان بعثت نوح علم پنهان و مکتوم بوده، پس حسن بصری به هر راهی که خواهد پرود،

۱- باید توجه داشت که این روش بحث امام علیه السلام جدلی است، یعنی با استفاده از مسلمیات طرف؛ اثبات سخن خود می فرماید، نه تأیید مطالب خصم، مانند کلام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه آنجا که به معاویه می فرماید مگر شما نمی گویند قرابت و صحبت با رسول خدا علیه السلام ملاک انتخاب خلیفه است خب من هم با آنحضرت خویشی دارم و هم از صحابه ام. البته این اعتقاد آنحضرت نیست و این مطلب را ملاک نمی داند، چرا که جانشین و خلیفه انبیاء؛ اوصیایی می باشند که از طرف خود خداوند معین می گردند.

قَوْلَهُ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا .
 وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَحَنَةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ ، إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يُجِيبُونَا ، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ
 يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا .

بخدا سوگند که علم جز در این خاندان یافت نشود .
 و پیوسته آن امام می فرمود : بلا و آزار ما پیش مردم بر ما سخت گران است ، اگر ایشان
 را بخوانیم اجابت نمی کنند ، و چون ترکشان گوئیم جز به ما هدایت نشوند .

«احتجاجُ ابي عبد الله الصادق عليه السلام»

- في أنواع شتى من العلوم الدينية على أصناف كثيرة من أهل الليل والديانات -

۲۱۳- رَوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ مِنْ سُؤَالِ الرَّزْدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى صَانِعِ الْعَالَمِ؟
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجُودُ الْأَفَاعِيلِ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعَهَا صَنَعَهَا، أَلَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءِ مُسَدِّدٍ مَبْنِيٍّ، عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِيًّا وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَّ، وَلَمْ تُشَاهِدْهُ؟
قَالَ: نَعَمْ هُوَ؟

قَالَ: هُوَ شَيْءٌ يَخْلَفُ الْأَشْيَاءَ، أَرْجِعْ يَقُولِي: شَيْءٌ إِلَى إِنْبَاتِهِ، وَأَنَّهُ شَيْءٌ

مرکز تحقیق و پژوهش علوم دینی

«احتجاج امام صادق علیه السلام»

«در انواع علوم دینی بر گردهمایی زیاد با مذاهب و عقائد مختلف»

۲۱۳- نقل است که هشام بن حکم گفت: از جمله سؤالات فرد زندقی که نزد امام صادق علیه السلام بود پرسید این بود که: چه دلیلی بر آفریننده عالم وجود دارد؟
امام صادق علیه السلام فرمود: افعال و کارهایی است که دلالت بر صانع آن - همو که عمل را انجام داده - می کند. مگر وقتی به ساختمان استوار مرتفعی می نگری ابتدا پی به سازنده آن - هرچند او را ندیده باشی - نمیبری؟
پرسید: او چیست؟

فرمود: او چیزی است خلاف اشیاء دیگر، بکلام سابق خود باز می گردم: او چیزی است

بِحَقِيقَتِهِ الشَّيْئَةِ، غَيْرُ أَنَّهُ لَا جِسْمَ، وَلَا صُورَةَ، وَلَا يَحْسُ، وَلَا يُحَسُّ، وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ
الْخَمْسِ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ، وَلَا يُغَيِّرُهُ الزَّمَانُ.

قَالَ السَّائِلُ: فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا تَقُولُ، لَكَانَ التَّوْحِيدُ مِنَّا مُرْتَفِعاً، لِأَنَّا لَمْ نُكَلِّفْ
أَنْ نَعْتَقِدَ غَيْرَ مَوْهُومٍ، لَكِنَّا نَقُولُ: كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرِكٌ بِهَا تَحْدُهُ الْحَوَاسُّ مُثَلَّلاً فَهُوَ
مَخْلُوقٌ، وَلَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ كَوْنِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ
إِذَا كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالُ وَالْعَدَمُ. وَالْجِهَةُ الثَّانِيَةُ الشَّيْءُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرَكِيبِ

که موجب اثبات خود است، و او چیزی به حقیقت وجود است^(۱)، غیر از اینکه او جسم
نیست، صورت ندارد، حس نمی شود، و ملموس نیست، نه با حواس پنجگانه درک شود
و نه اوهام او را دریابد، نه گذشت زمان از او می کاهد، و نه زمان تغییرش می دهد،
پرسید: ما هیچ قابل وهم و اندیشه ای را ندیده ایم جز آنکه مخلوق بوده است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کار هیچگونه باشد که شما قائلید، دیگر توحید
برای ما معنایی ندارد، زیرا ما مکلف نشده ایم به چیزی که در وهم ناید معتقد شویم،
بلکه اعتقاد ما این است: هرچه با حواس پنجگانه درک شود و همان آنرا محدود سازد،
مصور بوده و آن مخلوق است، و ناچار به اثبات صانع اشیا هستیم خارج از دو مورد
مذموم: یکی نفی، که نفی همان ابطال و عدم است، و جهت دوم تشبیه به صفات مخلوقات
که ترکیب و تألیفشان ظاهر است، پس هیچ چاره ای نیست جز در اثبات صانع برای
وجود مصنوعات، و اضطرار مصنوعات به ما می فهماند که آنها مصنوع و ساخته شده اند،
و اینکه صانع آنها غیر آنهاست و نه مانند آنها، زیرا شباهت به آنها در ظاهر ترکیب

۱ - مراد از شیئی در جمله «شیء بحقیقه الشئیة» یا وجود است، یا معنی مرادف با آن،
و بر هر دو تقدیر مراد یا بیان عینیت وجود است، یا قطع طمع سائل از اندیشه در گنه خداوند
متعال، بلکه او چیزی به خلاف اشیا است. (از بحار)

والتألیف ، فلم یکن بُدَّ مِنْ إِبْطَاتِ الصَّانِعِ لَوْجُودِ الْمُصْنُوعِينَ ، وَالْإِضْطِرَارُ مِنْهُمْ إِلَيْهِ ، إِنَّهُمْ مُصْنُوعُونَ ، وَإِنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَلَيْسَ مِثْلُهُمْ ، إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرَكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ وَفِيما يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حَدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا ، وَتَنَقُّلُهُمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ ، وَسَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ ، وَقُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ ، وَأَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِشُبَاهِهَا وَوُجُودِهَا .

قال السائل : فَأَنْتَ قَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَ وَجُودَهُ !

قال أبو عبد الله عليه السلام : لَمْ أَحْدِدْهُ وَلَكِنْ أَثْبَتُهُ ، إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْإِثْبَاتِ وَالتَّنْكِيزِ مَنَزِلَةٌ

قال السائل : فَقَوْلُهُ : «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» ؟

قال أبو عبد الله عليه السلام : بِذَلِكَ وَصَفَ نَفْسَهُ ، وَكَذَلِكَ هُوَ مُسْتَوٍ عَلَى الْعَرْشِ بِإِنْ مِنْ خَلْقِهِ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْعَرْشُ حَامِلًا لَهُ وَلَا أَنْ الْعَرْشَ حَاوِلَهُ وَلَا أَنْ الْعَرْشَ مَحَلٌّ لَهُ ، لَكِنَّا نَقُولُ : هُوَ حَامِلُ الْعَرْشِ ، وَتَحْتِ الْعَرْشِ ، وَنَقُولُ فِي ذَلِكَ مَا قَالَ : «رَبِّعُ كُرْسِيِّهِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» .

و تألیف و حدوث آنها پس از آنکه نبودند پیدا شدند ، و انتقال آنها از کوچکی به بزرگی ، و سیاهی به سفیدی ، و قوت به ضعف ، و احوال موجودی که به جهت ثبات و وجودشان نیازی به تفسیر ندارد .

پرسید : تو خود او را محدود ساختی وقتی وجود او را ثابت نمودی !

فرمود : محدودش نساختم بلکه او را اثبات نمودم ، زیرا اثبات و نفی هیچ شباهتی به هم ندارند .

پرسید : پس در آیه : «خداى رحمان بر عرش برآمده است - طه : ۵» چه مى فرماید؟
امام ابو عبد الله الصادق علیه السلام فرمود : اینگونه خود را وصف نموده ، و نیز او آشکار از خلق بر تخت برآمده است ، بدون آنکه عرش حامل یا دربردارنده یا محل او باشد ، بلکه ما معتقدیم که خود او حامل و دربرگیرنده عرش است ، و استناد به این آیه کریمه می کنیم که : «کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است - بقره : ۲۵۵» .

فَقَبَسْنَا مِنَ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ مَا نَبَتْهُ، وَنَقَبْنَا أَنْ يَكُونَ الْعَرْشُ وَالْكُرْسِيُّ حَاصِرًا لَدُنْهُ، وَأَنْ يَكُونَ عَرْزُ وَجَلٍّ مُحْتَاجًا إِلَى مَكَانٍ، أَوْ إِلَى شَيْءٍ يَمَّا خَلَقَ، بَلْ خَلَقَهُ مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ.
قال السائل: فما الفرق بين أن ترفعوا أيديكم إلى السماء وبين أن تحفظوها تحو
الأرض؟

قال أبو عبد الله عليه السلام: ذلك في علمه وإحاطته وقدرته سواء، ولكن عَرْزُ وَجَلٍّ أَمْرُ
أَوْلِيَاءِهِ وَعِبَادَةٍ يَرْفَعُ أَيْدِيَهُمْ إِلَى سَمَاءِ تَحْوِ الْعَرْشِ، لِأَنَّهُ جَعَلَهُ مَعْدِنَ الرِّزْقِ. فَقَبَسْنَا مَا نَبَتْهُ
الْقُرْآنُ وَالْأَخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ: «ارْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَرْزُ وَجَلٍّ» وَهَذَا تُجِيعُ
عَلَيْهِ فِرَقُ الْأُمَّةِ كُلُّهَا.

وَمِنْ سُؤَالِهِ أَنْ قَالَ: لِمَ لَا يَحْجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَسْبُوعُ الْعَالَمِ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ؟
قال أبو عبد الله عليه السلام: لَا يَخْلُو قَوْلُكَ إِنَّهَا أَشْيَاءٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ أَوْ يَكُونَا

پس هر چه باید از عرش و کرسی ثابت کنیم کردیم، و نیز اینکه عرش و کرسی در بر دارند
او باشند را نفی نمودیم، و اینکه خداوند عَرْزُ وَجَلٍّ نیازمند مکانی یا چیزی از محروقاتش
باشد، بلکه تمام خلق و آفریدگان او محتاج و نیازمند خداوند می باشند.
پرسید: چه فرقی است میان اینکه دستان خود را به آسمان بالا برید یا به زمین پائین
برید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: این در علم و احاطه و قدرت او مساوی و برابر است، ولی
خداوند عَرْزُ وَجَلٍّ اولیا و بندگانش را امر فرموده دستان خود را رو به آسمان سمت عرش
بالا برند، زیرا خداوند آنرا معدن رزق قرار داده است، پس ما مطابق با آیات قرآن
و سخنان رسول خدا سخن: «دستان خود را به سمت خدا بالا برید» را ثابت کردیم، و این
مورد اجماع امت است.

و از دیگر پرسشهایش یکی این بود که: چرا جایز نیست که خالق عالم بیش از
یک نفر باشد؟

فرمود: سخن تو از دو حال خارج نیست: یا هر دو قدیم باشند؛ قوی یا ضعیف، یا

ضَعِيفَيْنِ ، أَوْ يَكُونُ أَحَدُهُمَا قَوِيًّا ، وَالْآخَرُ ضَعِيفًا ، فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلَيْمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ، وَيَتَفَرَّدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَالْآخَرُ ضَعِيفٌ ، ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي ، وَإِنْ قُلْتَ : إِنَّهُمَا اثْنَانِ ، لَمْ يَحُلْ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جَهَةٍ ، أَوْ مُتَفَرِّقَيْنِ مِنْ كُلِّ جَهَةٍ ، فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا ، وَالْقُلُوكَ جَارِيًا ، وَاخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ، دَلَّ ذَلِكَ عَلَى صِحَّةِ الْأَمْرِ وَالْتِدْبِيرِ ، وَائْتِلَافِ الْأَمْرِ ، وَأَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ .

۲۱۴- وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : دَخَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوَّجَاءِ عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ

الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

يَا ابْنَ أَبِي الْعَوَّجَاءِ ، أَمْصُنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ ؟ فَقَالَ : لَسْتُ بِمَصْنُوعٍ .

فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَلَوْ كُنْتَ مَصْنُوعًا لَكَيْتَ كُنْتَ تَكُونُ ؟

اینکه یکی قوی و دیگری ضعیف ، پس اگر هر دو قوی باشند چرا یکی از آنها دیگری را دفع نمی کند ، و خود پروردگار باشد ، و اگر فکر می کنی یکی از آنها قوی و دیگری ضعیف است ؛ ثابت می شود یکی از آنها بنا بگفته ما ضعیف و ناتوان است ، و اگر معتقدی که خدا دو تا است پس هر دوی آنها از هر جهت متفق می باشند ، یا از هر لحاظ با هم تفاوت دارند ، ولی با دیدن آفرینش منظم : کشتی جاری ، آمد و شد شب و روز ، خورشید و ماه ، همه و همه دلالت بر صحت و هماهنگی امر نموده و در نهایت اینکه مدبر در همه یکی است و واحد .

۲۱۴- واز هشام بن حکم نقل است که گفت : روزی ابن ابی العوجاء بر امام صادق

علیه السلام وارد شد ، امام از او پرسید :

ای ابن ابی العوجاء ، آیا تو مخلوق یا غیر مخلوق ؟ گفت : مخلوق نیستم .

فرمود : اگر مخلوق و مصنوع بودی چگونه بدین شکل درآمده بودی ؟

فَلَمْ يُجِرْ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ جَوَاباً، وَقَامَ وَخَرَجَ.

۲۱۵- قَالَ: دَخَلَ أَبُو شَاكِرٍ الدِّیَصَانِيُّ - وَهُوَ زَنْدِیقٌ - عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَقَالَ: يَا

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي!

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: اجْلِسْ، فَإِذَا غُلَامٌ [لَهُ] صَغِيرٌ فِي كَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا، فَقَالَ

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: نَاوِلْنِي يَا غُلَامُ الْبَيْضَةَ، فَنَاوَلَهُ إِيَّاهَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: يَا دِیَصَانِيُّ،

هَذَا حِصْنٌ مَكْنُونٌ، لَهُ جِلْدٌ غَلِیظٌ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِیظِ جِلْدٌ رَقِیقٌ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِیقِ

ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ، وَفِضَّةٌ ذَائِبَةٌ، فَلَا الذَّهَبُ الْمَائِعَةُ تَحْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ، وَلَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَحْتَلِطُ

بِالذَّهَبِ الْمَائِعَةِ، فَهِيَ عَلَى حَالِهَا، لَمْ تَخْرُجْ مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ فَيُخْبِرُ عَنْ إِصْلَاحِهَا.

با شنیدن این سخن وی محاب شده و برخاست و رفت^(۱).

۲۱۵- روزی فردی زندیق بنام ابوشاکر دیصانی بر امام صادق علیه السلام وارد شده

وگفت: ای جعفر بن محمد مرا به معبود و خدایم راهنمایی و دلالت کن!

امام صادق علیه السلام فرمود: بشن، در اینوقت پسر بچه ای وارد شد که با تخم-

مرغی بازی می کرد، امام فرمود: ای پسر این تخم مرغ را به من بده آن را گرفت و فرمود:

ای دیصانی، این سنگری است پوشیده، که پوستی ضخیم دارد و زیر آن پوسته ای نازک

است، و زیر آن طلایی است روان و نقره ای آب شده، و هیچکدام با هم مخلوط نشده

و بهمان حال باقی است، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگویند من آنرا اصلاح کردم

۱- مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث گوید: «وقتی تصدیق به وجود صانع از

امور ضروری است، امام علیه السلام با این سخن او را خبردار نمود که عقل و اندیشه بصورت بدیهی

حکم به تفاوت بین مصنوع و غیر آن می کند، و در حالیکه تمام صفات مصنوع و مخلوق در تو

آشکار و هویدا است پس چگونه ادعا می کنی که مصنوع و مخلوق نیستی؟». و برخی از افاضل

گویند: «این روایت برای تنبیه مصنوعیت او نیست، بلکه الزامی است که ناگزیر از ترجیح آن

می باشد زیرا اختیار عدم مخلوق بودن او با جواز مصنوعیت کلامی بی دلیل است».

وَلَمْ يَدْخُلْ فِيهَا دَاخِلٌ مُّفْسِدٌ فَيُخْبِرُ عَنْ إِفْسَادِهَا، لَا يَدْرِي لِلَّذِي خُلِقَتْ أَمْ لِلْآنِثَى، تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ الْوَانِ الطَّوَاوِيسِ، أَتَرَى لَهُ مُدَبِّرًا؟

قال: فَأَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَنَا تَائِبٌ [إِلَى اللَّهِ تَعَالَى] بِمَا كُنْتُ فِيهِ. ۲۱۶ - وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَشْيَاءِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَاسْتِثْقَائِهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُ، بِمَا هُوَ مُشْتَقٌّ؟

قال: يَا هِشَامُ، اللَّهُ: مُشْتَقٌّ مِنْ آلِهِ، وَالْإِلَهُ يَقْتَضِي مَالُوهَا، وَالْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى، فَهَنْ عِبْدَ الْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا، وَمَنْ عِبْدَ الْإِسْمِ وَالْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَعَبَدَ الْآثْنَيْنِ، وَمَنْ عِبْدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ، أَفَهِمْتُ يَا هِشَامُ؟ قال: فَقُلْتُ: زِدْنِي!

و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم، و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده، ناگاه میسکافد و طواوسی رنگارنگ بیرون میدهد، آیا تو برای این مدبری در می یابی؟!

راوی گوید: دیصافی مدتی سر بزیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجت خدایی بر مردم و من از حالت پیشین توبه گزارم.

۲۱۶ - و از هشام بن حکم نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به اسماء خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟

فرمود: ای هشام، الله مشتق از «آله» و إله مألوهی (معبودی) لازم دارد و نام؛ غیر صاحب نام است، کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد کافر است و چیزی پرستیده، و هر که نام و صاحب نام را پرستد کافر است و دو چیز پرستیده و هر که صاحب نام را پرستد نه نام را، این یگانه پرستی است، ای هشام فهمیدی؟

عرض کردم: بیشتر توضیح فرماید.

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ اسْمًا، فَلَوْ كَانَ الْاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ، فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا غَيْرُهُ، يَا هِشَامُ، الْخُبْرُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَالْمَاءِ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَالثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ، أَفَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمًّا تَدْفَعُ بِهِ وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا، وَالْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَقَالَ: نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ، وَتَبَّتْكَ

قَالَ هِشَامُ: فَوَاللَّهِ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي عِلْمِ التَّوْحِيدِ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا.

۲۱۷ - وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: كَانَ زَنْدِيقٌ يَمْضِرُ يَتْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمٌ، فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسَاطِرُهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا، وَقِيلَ: هُوَ بِمَكَّةَ، فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَاتَّهَى إِلَيْهِ - وَهُوَ فِي الطَّوَابِ - قَدْنَا مِنْهُ وَسَلَّمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: عَبْدُ الْمَلِكِ. قَالَ: فَمَا كُنْيَتُكَ؟ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.

فرمود: خدارانود وند نام است، اگر هر نامی همان صاحب نام باشد باید هر کدام از نامها معبودی باشد، ولی خدا خود معنایی است که این نامها بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند، ای هشام کلمه «نان» نامی است برای خوردنی و کلمه «آب» نامی است برای آشامیدنی و کلمه «لباس» نامی است برای پوشیدنی، و کلمه «آتش» نامی است برای سوزنده، ای هشام آیا طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدا چیز دیگری پرستند پیروز شوی، عرض کردم: آری.

فرمود: ای هشام خدایت بدان سودت دهد و استوار دارد.

هشام گوید: از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در مباحثه توحید بر من غلبه نکرده است.

۲۱۷ - و باز از هشام نقل است که گفت: در مصر فردی زندق می زیست که سخنانی از حضرت صادق علیه السلام به او رسیده بود، روزی به مدینه آمد تا با آنحضرت مباحثه کند؛ وی را نیافت، گفتند به مکه رفته، آنجا آمد، ما با آنحضرت مشغول طواف بودیم که به آنحضرت نزدیک شده و سلام کرد، حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: عبد الملك (بنده سلطان)، کنیه ات؟: أبو عبدالله (پدر بنده خدا).

قال أبو عبد الله عليه السلام: قَنْ ذَا الْمَلِكِ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ، أَمِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ إِيْنِكَ أَعْبَدَ إِلَهَ السَّمَاءِ، أَمْ عَبْدَ إِلَهِ الْأَرْضِ؟ فَسَكَتَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قُلْ، فَسَكَتَ.

فَقَالَ: إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الطَّوَافِ فَأَتَيْتَنَا، فَلَمَّا قَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنَ الطَّوَافِ أَتَاهُ الزُّنْدِيقُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ نَحْشًا وَفَوْقَهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ: فَدَخَلَتْ نَحْشَهَا؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَهَلْ تَدْرِي مَا نَحْشَهَا؟ قَالَ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ نَحْشَهَا شَيْءٌ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيْقِنْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: صَعِدْتَ إِلَى السَّمَاءِ؟ قَالَ:

لَا، قَالَ: أَفَتَدْرِي مَا فِيهَا؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَأَتَيْتَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فَتَطَّرْتَ مَا خَلَقَهَا؟ قَالَ: لَا.

حضرت فرمود: این سلطانی که تو بنده او می از سلاطین زمین است یا آسمان؟ و نیز بگو:

پسرت بنده کدام خدا است: خدای آسمان یا خدای زمین، بگو! ولی او ساکت ماند، باز

فرمود: بگو! ولی لب نگشود.

امام فرمود: وقتی از طواف فارغ شدیم نزد ما بیا. زندیق پس از پایان طواف امام

علیه السلام آمده و در مقابل آنحضرت نشست و ما نیز اطرافش بودیم.

امام بدو فرمود: قبول داری که زمین زیر وزیری دارد؟ گفت: آری.

فرمود: زیر زمین رفته‌ای؟ گفت: نه.

فرمود: پس چه میدانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمیدانم ولی گمان می‌کنم زیر

زمین چیزی نیست!

امام فرمود: گمان! در ماندگی است نسبت به چیزی که به آن یقین نتوانی کرد،

سپس فرمود: به آسمان یا لا رفته‌ای؟ گفت: نه، فرمود: می‌دانی در آن چیست؟ گفت: نه.

فرمود: آیا به مشرق و مغرب رفته‌ای و پشت آندو مکان را نظاره نموده‌ای؟ گفت: نه.

قَالَ : فَالْعَجَبُ لَكَ ! لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ ، وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ ، وَلَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ ، وَلَمْ تَصْعَدْ إِلَى السَّمَاءِ ، وَلَمْ تَخْبُرْ مَا هُنَاكَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ ، وَأَنْتَ جَاوِدٌ بِمَا فِيهِنَّ ، وَهَلْ يَجْعَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ ؟ فَقَالَ الرَّثْدِيُّ : مَا كَلَّمَنِي بِهَذَا غَيْرُكَ .
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَنْتَ مِنْ ذَلِكَ فِي شَكٍّ ، فَلَعَلَّ هُوَ وَلَعَلَّ لَيْسَ هُوَ . قَالَ : وَلَعَلَّ ذَلِكَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّهَا الرَّجُلُ ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَى مَنْ يَعْلَمُ ، وَلَا حُجَّةً لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ ، يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ ، تَفْهَمُ عَنِّي ، أَمَا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ، وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَلْبِغَانِ وَلَا يَسْتَيْقِنَانِ ، يَذْهَبَانِ وَيَرْجِعَانِ ، قَدْ اضْطَرَّا لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانَهُمَا ، فَإِنْ كَانَا يَقْدِرَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا فَلِمَ يَرْجِعَانِ ؟ وَإِنْ كَانَا غَيْرَ مُضْطَرَّيْنِ فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَارًا ، وَالنَّهَارُ لَيْلًا ؟ اضْطَرَّا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ ^(۱) .

فرمود : شگفتناز تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب ، نه به زمین فرو شدی و نه به آسمان بالا رفتی و نه از آن گذشتی تا بدانی پشت سر آسمانها چیست و با اینحال آنچه را در آنها است منکر گشتی ، مگر عاقل چیزی را که نفهمیده انکار می کند؟! ز ندیق گفت : تا حال کسی غیر شما با من اینگونه سخن نگفته بود ، امام فرمود : بنا بر این تو در این موضوع شک داری که شاید باشد و شاید نباشد! گفت : شاید چنین باشد . امام فرمود : ای مرد ، کسیکه نمی داند بر آنکه می داند برهانی ندارد ، نادانرا حجتی نیست ،

ای برادر مصری از من بشنو و دریاب که ما هرگز درباره خدا شک نداریم ، مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که به افق در آیند ، و از هم سبقت بجویند ، می روند و می آیند و در این عمل ناچار و مجبورند و مسیری جز مسیر خود ندارند ، اگر نیروی رفتن دارند پس چرا برمی گردند؟ و اگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمی شود و روز شب نمی گردد؟ ای برادر مصری بخدا آنها برای همیشه به ادامه وضع خود ناچارند .

۱ - زاد به فی الکافی (ج ۱ ص ۷۲) هنا : «إِنِّي دَوَائِبُهَا الَّذِي اضْطَرَّهَا أَحْكَمُ مِنْهَا وَأَكْبَرُ ،

فَقَالَ الرَّثْدِيُّ : صَدَقْتَ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ - إلخ » .

إِنَّ الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَتَنْظُنُّونَ مِنَ الدَّهْرِ، فَإِنْ كَانَ هُوَ يُذْهِبُهُمْ، فَلِمَ لَا يَرُدُّهُمْ؟ وَإِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ، فَلِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟ أَمَا تَرَى السَّمَاءَ مَرْفُوعَةً، وَالْأَرْضَ مَوْضُوعَةً، لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ مَا تَحْتَهَا، أَمْسَكَهَا وَاللَّهُ خَالِقُهَا وَمُدَبِّرُهَا. قَالَ: فَأَمَّنَ الزُّنْدِيقُ عَلَى يَدَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ شَام: خُذْهُ إِلَيْكَ وَعَلِّمْنَاهُ.

۲۱۸- عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ قَالَ: كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ، فَاتَّخَذَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقِيلَ لَهُ: تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَدَخَلْتَ فِيمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَلَا حَقِيقَةَ؟ قَالَ: إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مُخَلَّطًا، يَقُولُ طَوْرًا بِالْقَدَرِ وَطَوْرًا بِالْجَبْرِ، فَمَا أَعْلَمُهُ اعْتَنَقَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ مُسْتَرْدًّا، وَإِنْكَارًا عَلَى مَنْ يَحْبِبُهُ، وَكَانَ تُكْرَهُ الْعُلَمَاءُ بِمَجَالَسَتِهِ لِحُبِّهِ لِسَانِهِ، وَفَسَادِ ضَمِيرِهِ، فَأَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نُظَرَانِهِ، فَقَالَ:

سپس افزود: برستی آنچه را به او گردیده ایم و گمان می کنیدی که دهر است، اگر دهر مردم را می برد چرا آنها را بر نمی گرداند و اگر بر می گرداند چرا نمی برد؟ آیا آسمان را نمی بینی که افرشته است و زمین نهاده شده، بدون آنکه آسمان بر زمین بیفتد، و چرا زمین بالای طبقاتش سرازیر نمی گردد و به آسمان نمی چسبد؟ خدا که پروردگار و مولای زمین و آسمان است آنها را نگه داشته!

راوی گوید: فرد زندیق بدست امام علیه السلام ایمان آورد، و حضرت به هشام فرمود: او را نزد خود بدار و تعلیمش ده.

۲۱۸- از عیسی بن یونس نقل است که گفت: ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود و از یگانه پرستی برگشت، به او گفتند: چرا مذهب استادت را و انهادی و در وضعی درآمدی که اصل و حقیقتی ندارد؟ گفت: استادم یکنواخت نبود، یکبار قائل به قدر می شد و بار دیگر معتقد به جبر، و من گمان ندارم بر سر عقیده ای بماند.

باری وارد مکه شد و هدفی جز سرکشی و انکار حاجیان نداشت، به همین جهت علما از مجالست با او اکراه داشتند، روزی خدمت امام صادق علیه السلام رسیده و با همفکرانش نزد آنحضرت نشسته و گفت:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَةِ، وَلَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ بِهِ سَعَالٌ أَنْ يَسْعَلَ؛ أَفَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟ فَقَالَ: تَكَلَّمْ.

فَقَالَ: إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ، وَتَلْوِذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ، وَتَسْعِدُونَ هَذَا السَّبِيثَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَالْمَدْرِ، وَتَهْرَوِلُونَ حَوْلَهُ كَهَرَوَلَةِ الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ، إِنَّ مَنْ فَكَّرَ فِي هَذَا وَقَدَّرَ؛ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَلَا ذِي نَظَرٍ، فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ، وَأَبُوكَ أَسُّهُ وَنَظَامُهُ!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ؛ اسْتَوْخَمَ الْحَقَّ وَلَمْ يَسْتَعِذْ بِهِ وَصَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ، يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لَا يَصْدُرُّهُ، وَهَذَا بَيِّنٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ لِيُخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِي إِيثَابِهِ، فَحَتَّهْمُ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَزِيَارَتِهِ وَجَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَقِبْلَةَ لِلْمُصَلِّينَ لَهُ، فَهِيَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ، وَطَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ، مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ، وَجُمُوعُ الْعِظَمَةِ وَالْحَلَالِ، خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دُخُولِ الْأَرْضِ بِأَلْفِي عَامٍ، فَأَحَقُّ مَنْ أُطِيعَ فِيهَا أَمْرٌ

ای اباعبدالله، مجالس حکم امانت را دارد، و هر که بر شیئی دارد باید بگوید، بمن اجازه می دهی سخن آغاز کنم؟ حضرت فرمود: هر چه خواهی بگو.

ابن ابی العوجاء گفت: تا کی گرد این خرمن می چرخید و به این سنگ پناه برید و پروردگار این خانه گلین را پرستید و چون شتر رم خورده دور آن دور زنید، هر که در اینکار اندیشد و آنرا اندازه کند داند که این قانون از غیر حکیم است و از جز صاحب نظر، جوابم را بگو که تو آقا و سرور این امری و بدرت بنیاد و نظام آن بود!!

فرمود: هر که را خدا گمراه ساخته و دلش را کور نموده؛ حق بر او تلخ آید و آنرا شیرین نداند، و در نهایت شیطان دوستش شده و او را بوادی فلاکت افکنده و از آنجا خارجش نسازد! این خانه ای است که خدا خلق خود را توسط آن پرستش واداشته تا فرمانبری ایشان را بیازماید و به تعظیم و زیارت آن تشویق کند، خداوند کعبه را مرکز پیغمبران و قبله غاز گزاران ساخته، کعبه شعبه ای است از رضوان خدا و راهی است به آمرزش و غفران او، آن بر استواری کمال و بنیاد عظمت برجا است، خداوند آنرا دوهزار سال پیش از دحو (کشش) زمین آفریده، بنابر این شایسته تر فردی که باید از آن فرمان بُرد؛

وَأَنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَزَجَرَ، اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَالصُّوَرِ.
 فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: ذَكَرْتَ اللَّهَ فَأَحَلَّتْ عَلَيَّ غَايِبًا!
 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَبِئْسَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِبًا مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَإِلَيْهِمْ أَقْرَبُ
 مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَيَرَى أَشْخَاصَهُمْ، وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ؟!
 فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: فَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ؟ أَلَيْسَ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَكُونُ فِي
 الْأَرْضِ وَإِذَا كَانَ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَكُونُ فِي السَّمَاءِ؟
 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا وَصَفْتَ الْخُلُوقَ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ مِنْ مَكَانٍ اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ،
 وَخَلَا مِنْهُ مَكَانٌ، فَلَا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا حَدَّثَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ،
 فَأَمَّا الْعَظِيمُ الشَّانُ، الْمَلِكُ الدَّيَّانُ، فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَسْتَغْلِي بِهِ مَكَانٌ، وَلَا يَكُونُ إِلَى
 مَكَانٍ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ.

واز آنچه ممنوع ساخته و باز داشته باز استاد همان کسی است که جانها و کالبدها را
 آفریده است!

ابن ابی العوجاء گفت: اینها که گفתי حواله به نادیده و غایب بود!
 حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه کسی که حاضر بر خلق خود است و از رگ
 گردن بدیشان نزدیکتر است، و کلامشان را می شنود و اشخاصشان را بیند و بر
 اسرارشان واقف است: نادیده و غائب است؟
 ابن ابی العوجاء گفت: پس او در همه جا هست؟! پس اگر در آسمان باشد چگونه در
 زمین خواهد بود و اگر در زمین باشد در آسمان جایی ندارد؟!
 امام صادق علیه السلام فرمود: تو وصف و شرح مخلوق و آفریده ای را نمودی که در
 انتقال از مکانی به مکان دیگر جایی را فرا گیرد و جای دیگر از او خالی شود و در جایی
 که آمد از جاییکه بوده خبر ندارد که چه پیش آمد کرده، ولی خدای عظیم الشان
 و سلطان جزا بخش، نه مکانی از او خالی است و نه جایی او را فرا گیرد، و به هیچ مکانی
 نزدیکتر از مکان دیگر نیست.

۲۱۹- وَرَوِيَ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ: إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُ - نَجُونَا وَنَجُوتَ، وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَهُوَ كَمَا تَقُولُ - نَجُونَا وَهَلَكْتُ.

۲۲۰- وَرَوِيَ أَيْضاً أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَدَثِ الْعَالَمِ، فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً إِلَّا وَإِذَا ضَمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ، وَفِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَانْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى، وَلَوْ كَانَ قَدِماً مَا زَالَ وَلَا حَالٌ، لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَيَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوجَدَ وَيُيُطَّلَ، فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحُدُوثِ، وَفِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولٌ فِي الْقَدَمِ، وَلَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْحُدُوثِ وَالْقَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ.

۲۱۹- و نقل است که امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء فرمود: اگر حق آن باشد که تو می گویی - هر چند که آن نیست - ما و شما همگی رستگاریم، و اگر حقیقت چنان باشد که ما می گوییم - و چنان هم هست - ما رستگاریم و تو هلاک.

۲۲۰- و نیز نقل است که ابن ابی العوجاء نزد امام صادق علیه السلام رسیده و از حدوث عالم^(۱) پرسید و امام علیه السلام فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگی را نمی بینم مگر این که چون چیزی مانندش بدو ضمیمه شود بزرگتر شود، و در این مطلب زوال و نابودی (جسم کوچک) و انتقال به حالت دوم (جسم بزرگ) است (و همین است معنی حدوث)، و چنانچه قدیم بود هرگز دستخوش فنا و تغییر نمی گشت، زیرا چیزی که دستخوش فنا و تغییر می شود رواست که پیدا شود و از میان برود، پس با بود شدنش پس از نابودی داخل در حدوث شود، و با بودنش در ازل داخل در عدم گردد (یعنی اگر آن جسم کوچک را ازلی فرض نماییم حال معدوم است زیرا اکنون بجای آن چیز بزرگ وجود دارد) و هرگز صفات ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود.

۱- در کتاب شریف کافی بجای «حدوث عالم» «حدوث اجسام» است، و ظاهراً مقصود

همان بحث مشهور در باب حدوث و قدم ماده است که بمعادلات دامنہ دار و طولانی بین دانشمندان طبیعی و اسلامی بوجود آورده است.

قَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوَّجَاءِ : هَبْكَ عِلْمُكَ فِي جَرِّيِ الْحَالَتَيْنِ وَالزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ [و] اسْتَدْلَلْتَ عَلَى حُدُوثِهَا ، فَلَوْ بَقِيَتْ الْأَشْيَاءُ عَلَى صَغَرِهَا مِنْ أَثْنِ كَانَ لَكَ أَنْ تُسْتَدِلَّ عَلَى حُدُوثِهَا؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا تَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ ، فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَوَضَعْنَا عَالَمًا آخَرَ كَانَ لَا شَيْءٌ أَدَلُّ عَلَى الْحَدَثِ مِنْ رَفْعِنَا إِيَّاهُ وَوَضْعِنَا غَيْرَهُ ، وَلَكِنْ أُجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تُلْزِمَنَا ، فَتَقُولُ :

إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صَغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهَ مَتَى ضُمَّ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ كَانَ أَكْبَرَ ، وَفِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقَدَمِ ، كَمَا أَنَّ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولَهُ فِي الْحَدَثِ ، لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ .

۲۲۱- وَعَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ : دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَرَأَيْتَ اللَّهَ

حِينَ عَبَدْتَهُ؟



قَالَ لَهُ : مَا كُنْتُ أَعْبُدُ شَيْئًا لَمْ أَرَهُ .

ابن ابی العوجاء گفت: فرض کن مطلب همان باشد که شما قائلید، ولی اگر چیزهایی بهمان کوچکی خود باقی بمانند از چه راهی بر حدوث آنها استدلال می کنید؟
امام علیه السلام فرمود: هرآینه بحث ما تنها بر این جهان موجود است، و اگر این جهان را برداریم و عالم دیگری بجای آن گذاریم این جهان نابود شده و همین نابود شدن و بوجود آمدن عالم دیگر خود بهترین دلیل بر حدوث و تغییر است، ولی من از همین راه که قصد داشتی بر ما احتجاج کنی پاسخ را می دهم، ما معتقدیم:

اگر تمام اجسام کوچک به همان وضع باقی بماند، در عالم فرض جایز است که انضمام هرچیز کوچک به مانندش آن چیز بزرگتر می شود، و جایز بودن این تغییر آن را از قدم خارج نموده و در حدوث داخل نماید، ای عبدالکریم غیر از آن سخنی نیست.

۲۲۱- واز یونس بن ظبیان نقل است که مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شده

وگفت: آیا خدایت را هنگام عبادت او دیده ای؟

حضرت فرمود: من چیزی را که ندیده ام پرستش نمی کنم.

قال: فَكَيْفَ رَأَيْتُهُ؟ قَالَ: لَمْ تَرَهُ الْأَبْصَارُ بِمُشَاهَدَةِ الْإِيَّانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيَّانِ. لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهِ.

۲۲۲ - وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» قَالَ: إِحَاطَةُ الْوُحْمِ، أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: «قَدْ جَاءَ كُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعُيُونِ، «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ»، وَلَيْسَ يَعْنِي مَنْ أَبْصَرَ نَفْسَهُ «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» لَيْسَ يَعْنِي عَمَى الْعُيُونِ، إِنَّمَا عَنَى: إِحَاطَةُ الْوُحْمِ - كَمَا يُقَالُ: فُلَانٌ بَصِيرٌ بِالشَّعْرِ وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالْفِقْهِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالدَّرَاهِمِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالثِّيَابِ - اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُرَى بِالْعَيْنِ.

۲۲۳ - وَمِنْ سُؤَالِ الزُّنْدِيقِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنْ قَالَ: كَيْفَ يَبْعُدُ اللَّهُ الْخَلْقَ وَلَمْ يَرَوْهُ؟

گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نمی‌کنند ولی دلها با حقایق ایمان او را درمی‌یابند. نه با احساس (پنجگانه) درک شود و نه با آفریده و مردم قیاس، بی هیچ تشبیهی معروف و شناخته شده است.

۲۲۲ - عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام راجع به آیه مبارکه: «دیدگان او را در نیابند - انعام: ۱۰۳» فرمود: مقصود [از بصر] احاطه فهم است، مگر نمی‌بینی در این آیه فرموده: «از پروردگارتان بصیرتها سوی شما آمد - انعام: ۱۰۴» و مقصود بینایی چشم نیست، و نیز در ادامه فرموده: «هر که بینا شد به سود خودش باشد» و مراد بینا شدن چشم نیست، و فرموده: «و هر که کور گشت به زیان خودش باشد» که مقصود کوری چشم نیست، همانا مراد از «ابصار» (در لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) تنها احاطه و هم است، چنانکه می‌گویند: فلانی به شعر بصیر است، و: فلانی به فقه بصیر است، و: فلانی به سکه‌های نقره بصیر است، و: فلانی به جامه و لباس بصیر است. خداوند عظیم تر از آن است که با دیده و چشم دیده شود!!

۲۲۳ - و از جمله پرسشهای زیادی که فرد زندق از امام صادق علیه السلام نمود یکی این بود که: چگونه مردم خدایی را که نمی‌بینند می‌پرستند؟

قال: رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِنُورِ الْإِيمَانِ، وَأَتَبَسَّتْهُ الْعُقُولُ بِتَنْظِيمِهَا إِبْثَاتَ الْعِيَانِ، وَأَبْصَرَتْهُ الْأَبْصَارُ بِمَا رَأَتْهُ مِنْ حُسْنِ التَّرْكِيبِ وَإِحْكَامِ التَّأْلِيفِ، ثُمَّ الرُّسُلُ وَآيَاتُهَا وَالْكِتَابُ وَمُحْكَمَاتُهَا وَاقْتَصَرَتِ الْعُلَمَاءُ عَلَى مَا رَأَتْ مِنْ عَظَمَتِهِ دُونَ رُؤْيَيْهِ.

قال: أَلَيْسَ هُوَ قَادِرٌ أَنْ يُظْهِرَ لَهُمْ حَتَّى يَرَوْهُ فَيَعْرِفُوهُ فَيُعْبُدُوهُ عَلَى يَقِينٍ؟

قال: لَيْسَ لِلْمُحَالِ جَوَابٌ.

قال: فَمِنْ أَيْنَ أَثَبْتَ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلًا؟

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا لَمَّا أَثَبْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا، لَمْ يَجْزِ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ، وَلَا أَنْ يَلَامِسُوهُ وَلَا أَنْ يُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيُحَاجَّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سَفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ

فرمود: دلهای مردمان با نور ایمان او را بیند، و عقول با بیداری خود آنرا اثبات ظاهر و عیان کند، و دیدگان از حسن ترکیب و انتظام اهل عالم و احکام تألیف و نظام عوالم، سپس انبیاء و معجزات و کتب اینان و محکماتشان، و علماء و دانشمندان بر رؤیت عظمت و جلال حضرت حق اقتصار از رؤیت ذات حق نمودند و در استدلال متوسل به آثار و علامات شدند.

پرسید: مگر قادر نیست خود را بنمایاند تا دیده شود، آنوقت همه او را شناخته و پس از آن بر حال یقین او را پرستش کنند؟

حضرت فرمود: مطلب محال و ناشدنی جوانی ندارد.

پرسید: از کجا انبیاء و رسولان را ثابت می‌کنی؟

امام صادق علیه السلام فرمود: چون ثابت کردیم ما را خالق و صانع است که متعالی از ما و تمام مخلوقات می‌باشد، و حکیم است (همه کار او از سر حکمت است)؛ دیگر جایز و روا نیست او را دیده یا مشاهده کنند، و نه اینکه او را لمس کنند و در اینصورت دیگر جایی برای مباشرت و محاجه میان او و خلق نمی‌ماند، از همین جا ثابت می‌شود که او را سفیرانی بسوی خلق و بندگان است که ایشان مردم را به سوی مصالح

وَمَنَافِعِهِمْ، وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ، وَفِي تَرْكِهِ قَنَافُهُمْ، فَتَبَّتِ الْآيُرُونَ وَالتَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ، وَتَبَّتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مُعَبَّرِينَ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءُ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ عَنْهُ، مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِي أَحْوَالِهِمْ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ، بِالْحِكْمَةِ وَالِدَلَالِ وَالْإِبْرَاهِيمِ وَالشَّوَاهِدِ: مِنْ أَحْيَاءِ الْمَوْتَى، وَإِبْرَاءِ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَوُجُوبِ عَدَالَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - بَعْدَ ذَلِكَ -: نَحْنُ نَزَعُمُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَلَا تَكُونُ الْحُجَّةُ إِلَّا مِنْ عَقَبِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ مِنْ غَيْرِ نَسْلِ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيِّ- آدَمَ طَرِيقاً مُنِيراً، وَأَخْرَجَ مِنْ آدَمَ نَسْلاً طَاهِراً طَيِّباً، أَخْرَجَ مِنْهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ، هُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَخُلَصُّ الْجَوْهَرِ، طَهَّرُوا فِي الْأَصْلَابِ وَحَفِظُوا فِي الْأَرْحَامِ، لَمْ يُصِيبْهُمْ

و منافع و آنچه موجب بقایشان است سوق می دهند، و اگر نبود همه هلاک می شدند، پس آمران و ناهیان از جانب حکیم علیم در میان مردم ثابت می شود، و نیز اینکه خداوند را شارحانی است و ایشان همان انبیاء و برگزیدگان از خلقند، حکیمانی که به حکمت تربیت یافته و از جانب او مبعوث شده اند، ایشان در خلق و ترکیب، همانند دیگر مردمانند، و از جانب خداوند حکیم علیم؛ با حکمت و دلایل و براهین و شواهد؛ از قبیل زنده کردن مردگان، و درمان کوران و جذامیان تأیید شدند؛ پس هیچگاه زمین از وجود حجتی که برخوردار از علمی که دلالت بر صدق گفتار رسول و وجوب عدالت او می کند خالی نمی ماند.

سپس فرمود: ما معتقدیم که زمین از حجت خالی نمی ماند، و حجت جز از پشت انبیاء نیست، و اینکه خداوند هیچ پیامبری را جز از نسل انبیاء مبعوث نکرد، و آن بدین جهت است که خداوند برای فرزندان آدم راه روشنی را معین فرمود، و از پشت آدم نسل پاکیزه و طاهری را خارج ساخت، که انبیاء و رسولان از همان بودند، ایشان افراد برگزیده و پاک جوهرند، و در پشتهای پاکیزه بودند و در ارحام حفظ شدند، از عمل

سَفَاحُ الْجَاهِلِيَّةِ ، وَلَا شَابُّ أُنْسِهِمْ ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهُمْ فِي مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ أَعْلَى دَرَجَةً وَشَرَفًا مِنْهُ ، فَمَنْ كَانَ خَازِنَ عِلْمِ اللَّهِ ، وَأَمِينَ غَيْبِهِ وَمُسْتَوْدِعَ سِرِّهِ ، وَحُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، وَتَرْجُمَانَهُ وَلِسَانَهُ ، لَا يَكُونُ إِلَّا بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَالْحُجَّةُ لَا تَكُونُ إِلَّا مِنْ نَسْلِهِمْ ، يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْخَلْقِ بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُ وَوَرِثَهُ عَنِ الرَّسُولِ ، إِنْ جَعَلَهُ النَّاسُ سَكَتًا ، وَكَانَ بَقَاءُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ قَلِيلًا يَمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ عِلْمِ الرَّسُولِ عَلَى اخْتِلَافٍ مِنْهُمْ فِيهِ ، قَدْ أَقَامُوا بَيْنَهُمُ الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ وَإِنَّمُمْ إِنْ أَقَرُّوا بِهِ وَأَطَاعُوهُ وَأَخَذُوا عَنْهُ ، ظَهَرَ الْعَدْلُ وَذَهَبَ الْاِخْتِلَافُ وَالتَّشَاجُرُ وَاسْتَوَى الْأَمْرُ وَأَبَانَ الدِّينُ ، وَغَلَبَ عَلَى الشَّكِّ الْيَقِينُ ، وَلَا يَكَادُ أَنْ يُقِرَّ النَّاسُ بِهِ وَلَا يُطِيعُوا لَهُ أَوْ يَحْتَنُظُوا لَهُ بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ ، وَمَا مَضَى رَسُولٌ وَلَا نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا وَقَدْ تَخْتَلَفُ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَإِنَّمَا كَانَ عِلَّةُ اخْتِلَافِهِمْ خِلَافُهُمْ عَلَى الْحُجَّةِ وَتَرْكُهُمْ إِيَّاهُ .

قال : هَذَا يُصْنَعُ بِالْحُجَّةِ إِذَا كَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ ؟

نامشروع (زنا) جاهلیت بدورند و از خلط نَسَبِ عاری ، زیرا خداوند ایشان را در چنان موضعی قرار داد که از لحاظ درجه و سیرافت بالاترین است ، پس هر که خزانۀ دار علم الهی ، و آمین غیب و محل اسرار ، و حجت بر خلق و ترجمان و لسان خدا شد جز این صفات را ندارد ، پس حجت جز از نسل این گروه نخواهد بود ، حجت خدا با علمی که نزد او است و از رسول به ارث برده جانشین پیامبر در میان مردم می شود ، اگر مردم انکارش کنند ساکت می ماند . امکاناتی که مردم با اختلاف نظر برای بقای خود دارند بسیار کمتر از آن چیزهایی است که حجت‌های الهی از علم پیامبر در دستشان می باشد ، مردم مبتلا به رأی و قیاس شدند و اگر بدیشان اقرار کرده و اطاعتشان می کردند و علم را از ایشان دریافته بودند ، عدل ظاهر شده و هر اختلاف و تشاجر رخ بر بسته و جای خود را به حکم الهی و دستورات دینی می داد ، و شک بر یقین غالب می شد ، ولی [افسوس] مردم بدو اقرار نکرده و رعایت حالش نیز نکردند ، و پس از وفات تمام رسولان و انبیاء امت دچار اختلاف شدند ، و دلیل اختلافشان فقط و فقط مخالفت با حجت وقت و ترک کردن او بود .

فرد زندیق پرسید : با حجتی که چنین صفاتی دارد تکلیف چیست ؟

قال: قَدْ يُقْتَدَى بِهِ وَيَخْرُجُ عَنْهُ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ مَكَانَهُ مَنَفَعَةُ الْخَلْقِ وَصَلَاحُهُمْ، فَإِنْ أَحَدُهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ شَيْئاً أَعْلَمَهُمْ وَإِنْ زَادُوا فِيهِ أَخْبَرَهُمْ، وَإِنْ تَقَصُّوا مِنْهُ شَيْئاً أَفَادَهُمْ. ثُمَّ قَالَ الزُّنْدِيقُ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ لَا شَيْءٍ. فَقَالَ: كَيْفَ يَجِبِي مِنْ لَا شَيْءٍ شَيْءٌ؟

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَا تَخْلُو أَنْ تَكُونَ خُلِقَتْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، فَإِنْ كَانَتْ خُلِقَتْ مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ الشَّيْءَ قَدِيمٌ، وَالْقَدِيمُ لَا يَكُونُ حَدِيثاً وَلَا يَقْنِي وَلَا يَتَغَيَّرُ، وَلَا يَخْلُو ذَلِكَ الشَّيْءُ مِنْ أَنْ يَكُونَ جَوْهراً وَاحِداً وَلَوْناً وَاحِداً، فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ هَذِهِ الْأَلْوَانُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْجَوَاهِرُ الْكَثِيرَةُ الْمَوْجُودَةُ فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنْ ضُرُوبِ شَيْءٍ؟ وَمِنْ أَيْنَ جَاءَ الْمَوْتُ إِنْ كَانَ الشَّيْءُ الَّذِي أُنْشِئَتْ مِنْهُ الْأَشْيَاءُ حَيّاً؟ وَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ الْحَيَاةُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْءُ مَيِّتاً؟ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ حَيٍّ وَمَيِّتٍ قَدِيمَيْنِ لَمْ يَزَلَا، لِأَنَّ الْحَيَّ لَا يَجِبِي مِنْهُ مَيِّتٌ وَهُوَ لَمْ يَزَلْ حَيّاً، وَلَا يَجُوزُ أَيْضاً أَنْ يَكُونَ الْمَيِّتُ قَدِيماً لَمْ يَزَلْ بِمَا هُوَ بِهِ مِنَ الْمَوْتِ،

فرمود: باید به او اقتدا شود در این صورت پیوسته خیرات یکی پس از دیگری برای خلق از ایشان خارج شود، اگر مبتلا به بدعت یا زیاده روی یا کاستی شوند در همه حال بدادشان برسد.

پرسید: از چه «شیء» و چیزی خداوند اشیاء را آفرید؟

فرمود: از هیچ شیء.

پرسید: چگونه از هیچ اشیاء می آید و خلق می شود؟

فرمود: تمام اشیاء یا از چیزی خلق شده اند یا از غیر شیء، اگر از چیزی که با آنست خلق شده باشد مسلماً آن قدیم است، و قدیم حدیث (جدید) نمی شود و دستخوش فنا و تغییر نیز نمی گردد، و یک چنین چیزی یا جوهر واحد است یا رنگی واحد، پس دیگر از کجا این همه رنگهای مختلف آمده؟! با اینکه جوهرهای بسیار موجود در این عالم گوناگون است! و اگر چیزی که از آن درست شده زنده بوده مرگ از کجا است؟ و از کجا زندگی آمده اگر آن چیز مرده بوده؟ بنابر این باید آن چیز از مرده و زنده: قدیم و ازلی بوده باشد، زیرا از زنده مرده نمی آید و آن پیوسته زنده است، و نیز جایز نیست که میّت قدیم پیوسته مرده باشد،

لَاِنَّ الْمَيِّتَ لَا قُدْرَةَ لَهُ وَلَا بَقَاءَ.

قال: فَمِنْ أَيْنَ قَالُوا: إِنَّ الْأَشْيَاءَ أَرْزَلَتْ؟ قَالَ: هَذِهِ مَقَالَةٌ قَوْمٌ جَحَدُوا مُدَبِّرَ الْأَشْيَاءِ فَكَذَّبُوا الرُّسُلَ، وَمَقَالَتَهُمْ، وَالْأَنْبِيَاءَ وَمَا أَنْبَأُوا عَنْهُ، وَسَمُّوا كُتُبَهُمْ أَسَاطِيرَ، وَوَضَعُوا لِأَنْفُسِهِمْ دِيناً بِآرَائِهِمْ وَاسْتِحْصَانِهِمْ، إِنَّ الْأَشْيَاءَ تَدُلُّ عَلَى حُدُوثِهَا، مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِمَا فِيهِ - وَهِيَ تِسْعَةُ أَفْلَاقٍ - وَتَحْرُكُ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَانْفِلَابُ الْأَرْضِ مِنَةً، وَاخْتِلَافُ الْوَقْتِ، وَالْحَوَادِثُ الَّتِي تُحْدِثُ فِي الْعَالَمِ مِنْ زِيَادَةٍ وَنَقْصَانٍ وَمَوْتٍ وَبَلَاءٍ وَاضْطِرَارِ النَّفْسِ إِلَى الْإِقْرَارِ بِأَنَّ لَهَا صَانِعاً وَمُدَبِّراً، أَمَا تَرَى الْحُلُوفَ يَصِيرُ حَامِضاً، وَالْعَذْبُ مُرّاً، وَالْجَدِيدُ بَالِياً، وَكُلُّ شَيْءٍ إِلَى تَغْيِيرٍ وَفَنَاءٍ؟! قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ صَانِعُ الْعَالَمِ عَالِماً بِالْأَحْدَاثِ الَّتِي أَحْدَثَهَا قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَهَا؟ قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ يَعْلَمُ فَخَلَقَ مَا عِلِمَ.

زیرا بی جان عاری از قدرت و بقا است.

پرسید: پس از کجا گفتند: اشیاء ازلی هستند؟ گفت: این عقیده جماعتی است که منکر مدبر اشیاء بوده و تکذیب کنندۀ رسولان و گفتارشان و انبیاء و آنچه خبر داده‌اند می‌باشند، و کتابهای اینان را اساطیر می‌نامند، و با آراء و صوابدیدشان دینی برای خود ساخته‌اند، اشیاء دلالت بر حدوث خود می‌کنند، از گردش افلاک نه گانه گرفته تا تحرک زمین و آنچه در آن است و تغییرات زمانه، و اختلاف اوقات، و حوادثی که در عالم از زیادی و نقصان و مرگ و بلای همه و همه نفس را ناچار می‌سازد که اقرار کند برای همه اینها صانع و مدبری است، مگر شیرینی را غمی بینی که ترش می‌شود، و گوارا تلخ، و جدید کهنه، و همه و همه روی به تغییر و فناء دارند؟!.

پرسید: پس خالق جهان پیوسته بتام این احداث که ایجاد کرده قبل از آن عالم بوده؟

فرمود: پیوسته علم داشت و با علم همه را خلق کرده^(۱).

۱ - یک قسم از صفات خدا صفاتی است که اضافه به غیر ندارند و تنها به یک وجه

ملاحظه شوند مانند حیات و بقا، دوم صفاتی که اضافه به غیر دارند ولی اضافه آنها مؤخر است

مانند علم و شنیدن و دیدن، مثلاً معنی علم خدا این است که آنچه در جهان هستی پیدا می‌شود

از امور کلی و جزئی با تعیین وقت و ساعت همه را خدا می‌داند و این دانستنش هم از ازل و زمانی که ←

«او بوده و چیز دیگر نبوده با او بوده و بلکه عین ذات او بوده و بعد از اینکه این امور واقع شد اضافه علم به آنها پیدا می شود، یعنی علم بر آنها منطبق می شود بدون کم و زیاد، و معنی عین ذات اینست که همان چیزی که خداست همان چیز هم علم است، (علم ما غیر خود ما است و عرضی است قائم به ما بخلاف علم خدا) ذات خدا علم و قدرت و حیات و سمع و بصر است و همان هم علیم و قادر و حی و سمیع و بصیر است و تنها مفهوم هر یک از اینها غیر دیگری است، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: «کمال اخلاص بنده به خدا این است که صفات را از او نفی کند»، یعنی صفات زائد بر ذات را نفی کند و آنها را عین ذات داند، و قسم دیگر صفات فعل است و آن صفاتی است که بحسب مصالح خلق پدید آید و اینها بر دو قسم است: ۱- صفاتی که اضافه محضه است و خارج از ذات است و برای آنها معنایی غیر از علم و قدرت و اراده و مشیت نیست مانند خالقیت و رازقیت و تکلم، ۲- صفاتی که علاوه بر اضافه معنای دیگری در ذات دارد ولی اضافه و مضاف إليه از آن انفکاک ندارد، مانند مشیت و اراده که هیچگاه مثنی و مراد از این دو صفت انفکاک نیابد زیرا هر چه خدا خواهد و اراده کند فوراً موجود شود، پس این دو صفت بدون متعلق آن؛ وجود نیابند و فرق بین این دو این است که اراده؛ جزئی و مقارن است، و مشیت؛ کلی و متقدم، و صفات فعل اگر چه هر یک اصلی و مبده در ذات قدیم دارند که آن اصل صفت دانست و قدیم صفات فعل فروعی است مترتب بر آنها مثلاً خالقیت و تکلم خدا عبارت از این است که ذات باری بنحوی است که (اگر چه نحو ندارد) هر چه خواهد خلق کند و با هر که خواهد تکلم نماید می تواند اما از نظر اینکه جهت ثبات و قدم در صفات مانند علم و قدرت دلالتش بر مجد و کمال از جهت تجدد و حدوث بیشتر و ظاهر تر است زیرا تخلف و تأخر متعلقات این صفات از آنها زیبایی به کمال آنها نزنند، از این نظر اینها را صفت ذات گفتند بخلاف مثل اراده و مشیت که جهت تجدد و حدوث در آنها دلالتش بر عزت و جلال ذات ربوبی بیشتر است از این جهت که متعلقات آنها از آنها تخلف پیدا نکند لذا آنها را صفت فعل دانستند چونکه خطاب شارع با جمهور و توده مردم است. (نقل از وافی، مرحوم فیض کاشانی، ترجمه از مرحوم مصطفوی، کافی)

قَالَ: اُمْتَلِفُ هُوَ اَمْ مُؤْتَلِفٌ؟

قَالَ: لَا يَلِيْقُ بِهِ الْاِخْتِلَافُ وَلَا الْاِئْتِلَافُ، اِنَّمَا يَخْتَلِفُ الْمُتَجَزِّي، وَيَأْتَلِفُ الْمُتَبَعُضُ، فَلَا يُقَالُ لَهُ: مُؤْتَلِفٌ وَلَا مُخْتَلِفٌ.

قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: وَاحِدٌ فِي ذَاتِهِ، فَلَا وَاحِدَ كَوَاحِدٍ، لِأَنَّ مَا سِوَاهُ مِنَ الْوَاحِدِ مُتَجَزِّي وَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَا يَتَجَزَّى، وَلَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْعَدُّ.

قَالَ: فَلَا يَلِيْقُ عَلَيْهِ خَلْقُ الْخَلْقِ وَهُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِمْ، وَلَا مُضْطَرٌّ إِلَى خَلْقِهِمْ، وَلَا يَلِيْقُ بِهِ التَّعَبُّثُ بِنَا؟

قَالَ: خَلْقُهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَإِنْفَازِ عَلَيْهِ وَإِمْضَاءِ تَدْبِيرِهِ.

قَالَ: وَكَيْفَ لَا يَقْتَصِرُ عَلَى هَذِهِ الدَّارِ فَيَجْعَلَهَا دَارَ ثَوَابٍ وَمُحْتَسِبٍ عِقَابِهِ؟

قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُ الْإِسْلَامِ، وَمَشْجَرُ الثَّوَابِ وَمُكْتَسِبُ الرَّحْمَةِ.

پرسید: آیا خالق مختلف است یا مؤتلف (۱)؟

فرمود: حضرت باری در خور اختلاف وائتلاف نیست، زیرا فقط متجزی و جدا جدا اختلاف دارند، و آنچه مؤتلف کرده متبعض است، و به او مختلف و مؤتلف نگویند. پرسید: پس چگونه او خدایی واحد است؟ فرمود: در ذات واحد است (منحصراً بفرده است) نه واحدی همچون یک (که دو ندارد) زیرا هر واحدی جز او قابل جزء شدن است، و او تبارک و تعالی واحدی است که نه جزء جزء شود و نه شمارش.

پرسید: پس به چه دلیل خلق را آفرید، زیرا نه بدان محتاج بود و نه به خلقشان ناچار، و در خور این هم نیست که ما را از سر عبث و بیهوده خلق کرده باشد؟

فرمود: خلق را برای اظهار حکمت و جاری ساختن علم و امضای تدبیر خود آفرید. پرسید: پس چرا به خلق این سرا کفایت نکرده و سرای دیگری برای ثواب و عقاب آفرید.

فرمود: بی شک این سرای امتحان، و آن محل کسب ثواب و دریافت رحمت است،

۱ - یعنی: مرکب از اجزای مختلف الحقیقه است یا متفق الحقیقه.

مِلَيْتُ آفَاتٍ، وَطَبَقْتُ شَهَوَاتٍ، لِيُخْتَبِرَ فِيهَا عِبِيدَهُ بِالطَّاعَةِ، فَلَا يَكُونُ دَارُ عَمَلٍ دَارَ جَزَاءٍ.
 قَالَ: أَقْرَنُ حِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ لِنَفْسِهِ عَدُوًّا، وَقَدْ كَانَ وَلَا عَدُوَّ لَهُ، فَخَلَقَ - كَمَا زَعَمْتَ -
 «إِبْلِيسَ» فَسَلَّطَهُ عَلَى عِبِيدِهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى خِلَافِ طَاعَتِهِ، وَيَأْمُرُهُمْ بِعَصْيَانِهِ وَجَعَلَ لَهُ الْقُوَّةَ
 - كَمَا زَعَمْتَ - يَصِلُ بِطُغْيَانِ الْحِيلَةِ إِلَى قُلُوبِهِمْ، فَيُوسِسُ إِلَيْهِمْ فَيُشَكِّكُهُمْ فِي رَبِّهِمْ، وَيُبَلِّسُ
 عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، فَيُزِيلُهُمْ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، حَتَّى أَنْكَرَ قَوْمٌ لِمَا وَسَّوَسَ إِلَيْهِمْ رَبُّوبِيَّتَهُ وَعَبَدُوا سِوَاهُ،
 فَلِمَ سَلَّطَ عَدُوَّهُ عَلَى عِبِيدِهِ، وَجَعَلَ لَهُ السَّبِيلَ إِلَى إِغْوَائِهِمْ؟

قَالَ: إِنَّ هَذَا الْعَدُوَّ الَّذِي ذَكَرْتَ لَا تَضُرُّهُ عِدَاوَتُهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ وِلَايَتُهُ، وَعِدَاوَتُهُ لَا تَنْقُصُ
 مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا، وَوِلَايَتُهُ لَا تَزِيدُ فِيهِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُتَّقَى الْعَدُوُّ إِذَا كَانَ فِي قُوَّةٍ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ، إِنَّ هَمْ
 بِمَلِكٍ أَخَذَهُ أَوْ بِسُلْطَانٍ قَهَرَهُ، فَأَمَّا إِبْلِيسُ فَعَبْدٌ، خَلَقَهُ لِيَعْبُدَهُ وَيُوحِّدَهُ، وَقَدْ عَلِمَ حِينَ خَلَقَهُ مَا هُوَ

این پراز آفات است و طبقات شهوات، تا بنندگان خود را در آن به طاعت بیازماید، پس
 سرای عمل را سرای جزا و ثواب قرار نداده.

برسید: آیا از حکمت اوست که برای خود دشمنی قرار دهد با اینکه پیش از آن
 دشمنی نداشت، ابلیس را - بنا به گفته تو - آفرید و بر بندگان خود مسلط نمود تا ایشان را
 به خلاف عادت او بخواند، و به معصیت امر کند، و به این دشمن - به اعتقاد تو - قوت
 و قدرت دهد که با حيله به قلب اینان رسوخ نموده و همه را پس از وسوسه دستخوش
 تردید در خدایشان کند، و در دینشان دچار اشتباه سازد، و آنقدر از معرفتشان بکاهد تا
 در آخر گروهی منکر ربوبیت او شده و دیگری را پرستش کنند، چرا دشمنش را بر
 بندگان خود مسلط ساخت و راه اغوایشان را بر او باز نگه داشت؟

فرمود: این دشمنی که نام بردی نه دشمنی اش زیان رساند و نه دوستی اش فایده
 بخشد، و دشمنی او از ملک خداوند هیچ نکاهد و دوستی اش در آن نیفزاید، و تنها باید
 مراقب دشمنی قدرتمند بود که در سود و زیان مؤثر باشد، اگر به کشوری حمله کند آنرا
 بگیرد و حکومت پادشاهی را نابود نماید. اما ابلیس بنده ای است که او را خلق فرمود تا
 عبادتش نموده و به یگانگی بخواند، و خود هنگام خلق او نیک می دانست که او کیست

وَإِلَىٰ مَا يَصِيرُ إِلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَعْبُدُهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ حَتَّىٰ امْتَحَنَهُ بِسُجُودِ آدَمَ ، فَأَمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ حَسَدًا ، وَشِقَاوَةً غَلِيظَةً عَلَيْهِ فَلَعَنَهُ عِنْدَ ذَلِكَ ، وَأَخْرَجَهُ عَنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ ، وَأَنْزَلَهُ إِلَى الْأَرْضِ مَلْعُونًا مَذْخُورًا فَصَارَ عَدُوَّ آدَمَ وَوُلْدِهِ بِذَلِكَ السَّبَبِ ، وَمَالَهُ مِنَ السَّلْطَنَةِ عَلَىٰ وَلَدِهِ إِلَّا الْوَسْوَسةُ ، وَالذُّعَاءُ إِلَىٰ غَيْرِ السَّبِيلِ ، وَقَدْ أَقْرَعَ مَعَ مَعْصِيَتِهِ رَبُّهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ .

قال : أَقْبِضْ السُّجُودَ لِغَيْرِ اللَّهِ ؟ قال : لا .

قال : فَكَيْفَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ ؟

فَقَالَ : إِنْ مَنْ سَجَدَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَقَدْ سَجَدَ لِلَّهِ ، فَكَانَ سُجُودُهُ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى .

قال : فَمِنْ أَئِنَّ أَصْلُ الْكِهَانَةِ ، وَمِنْ أَئِنَّ يُخْبِرُ النَّاسَ بِمَا يَحْدُثُ ؟

قال : إِنْ الْكِهَانَةِ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فِي كُلِّ حِينٍ فَتَرَىٰ مِنَ الرُّمُلِ ، كَانَ الْكَاهِنُ يَنْزِلُ الْمَاكِمِ

يَحْتَكُمُونَ إِلَيْهِ فَيَا يَشْتَبِهُهُ عَلَيْهِمُ مِنَ الْأُمُورِ بَيْنَهُمْ ، فَيُخْبِرُهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ تَحْدُثُ ، وَذَلِكَ مِنْ وَجُوهِ شَيْءٍ :

وبه چه راهی خواهد رفت ، پس پیوسته با دیگر فرشتگان او را عبادت کرد تا او را به سجده آدم آزمود ، ولی از روی حسد امتناع کرد ، و به جهت شقاوتی که بر ابلیس چیره شد او را لعن کرد و از صف فرشتگان خارج ساخت و ملعون و شکست خورده به زمین پایین آورد ، و به همین سبب از آن زمان به بعد دشمن آدم و اولاد او شد ، و ابلیس جز وسوسه و خواندن به پیراه هیچ سلطه‌ای بر فرزندان آدم ندارد ، و با وجود سرکشی و معصیتی که کرد پیوسته به ربوبیت خداوند معترف است .

زندیق پرسید : مگر سجده بر غیر خداوند صحیح است ؟ فرمود : نه .

پرسید : پس چگونه فرشتگان را امر به سجده آدم کرد ؟

فرمود : بدرستی هر که به دستور خداوند سجده کند در اصل خدا را سجده کرده ،

پس سجده او اگر در پی دستور حضرت حق باشد همان سجده خدا است .

پرسید : ریشه و اصل غیبگویی چیست و چگونه انسانها پیشگویی می‌کنند ؟

فرمود : کهنات و غیبگویی مربوط به دوران جاهلیت است ، در هر روزگاری

فاصله‌ای زمانی میان انبیاء رخ می‌دهد ، و فرد غیبگو مانند حاکمی است که در مسائل

شک و شبهه دعوی نزد او برند ، و او برایشان پیشگویی می‌کند ، و این صورتهای مختلفی

دارد که عبارتند از :

فِرَاسَةِ الْعَيْنِ، وَذِكَاةِ الْقَلْبِ، وَوَسْوَاسَةِ النَّفْسِ، وَفِتْنَةِ الرُّوحِ، مَعَ قَذْفٍ فِي قَلْبِهِ، لِأَنَّ مَا يَحْدُثُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْحَوَادِثِ الظَّاهِرَةِ: فَذَلِكَ يَعْلَمُ الشَّيْطَانُ وَيُودِّيهِ إِلَى الْكَاهِنِ، وَيُخْبِرُهُ بِمَا يَحْدُثُ فِي الْمَنَازِلِ وَالْأَطْرَافِ.

وَأَمَّا أَخْبَارُ السَّمَاءِ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ كَانَتْ تَقْعُدُ مَقَاعِدَ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ إِذْ ذَاكَ، وَهِيَ لَا تَحْجُبُ، وَلَا تُرْجَمُ بِالنُّجُومِ، وَإِنَّمَا مُنِعَتْ مِنَ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ لِئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَرْضِ سَبَبُ يُشَاكِلُ الْوَحْيَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَيَلْبَسُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مَا جَاءَهُمْ عَنِ اللَّهِ، لِإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ، وَنَقْيِ الشُّبْهِةِ. وَكَانَ الشَّيْطَانُ يَسْتَرِيقُ الْكَلِمَةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ بِمَا يَحْدُثُ مِنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَيَحْتَطِفُهَا، ثُمَّ يَهْبِطُ بِهَا إِلَى الْأَرْضِ، فَيَقْدِفُهَا إِلَى الْكَاهِنِ، فَإِذَا قَدْ زَادَ كَلِمَاتٍ مِنْ عِنْدِهِ، فَيَخْلِطُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، فَمَا أَصَابَ الْكَاهِنَ مِنْ خَبَرٍ بِمَا كَانَ يُخْبِرُ بِهِ، فَهُوَ مَا أَدَاهُ إِلَيْهِ شَيْطَانُهُ بِمَا سَمِعَهُ، وَمَا أَخْطَأَ فِيهِ، فَهُوَ مِنْ بَاطِلٍ مَا زَادَ فِيهِ، قَدْ مُنِعَتِ الشَّيَاطِينَ عَنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ

تیزچشمی، تیزهوشی، وسوسه نفس، و جادوی روح با پرتابی در قلب، زیرا حوادث ظاهری که در زمین رخ می دهد را شیطان بدان عالم است و هواست که به غیبگو و کاهن می گوید، و او را از وقایعی که در منازل و اطراف رخ می دهد، با خبر می سازد.

و اما اخبار آسمانها: شیاطینی در آنجا سرگرم به استراق سمع می باشند، زیرا اخبار در آنجا پوشیده و محجوب نیست و شیاطین نیز با ستارگان رجم نشوند، و زمانی از استراق سمع منع می شوند که از اخبار آسمان مشکلی برای وحی پیش آید که بخواهند مردم را در دستورات الهی دچار شک و تردید کنند، و این برای اثبات حجت و نفی شبهه می باشد. و شیطان تنها به یک کلمه از اخبار آسمان که قرار است از جانب خدا در باره مردم اتفاق بیفتد دزدکی گوش داده و آنرا ریوده سپس به زمین می آورد و به قلب کاهن می اندازد، پس چون این کلمات نزد او زیاد شد، حق را به باطل می آمیزد، پس هرچه به او تلقین شده همه اخبار درستی است که از شیطان شنیده، و هرچه خطا کند همان باطلی است که بدان افزوده، و از زمانی که شیاطین از گوش دادن دزدکی منع شده اند

انْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ، وَالْيَوْمُ إِنَّمَا تُوْدِي الشَّيَاطِينُ إِلَى كِهَانِهَا أَخْبَاراً لِلنَّاسِ بِمَا يَتَّخِذُونَ بِهِ، وَمَا يَتَّخِذُونَهُ، وَالشَّيَاطِينُ تُوْدِي إِلَى الشَّيَاطِينِ مَا يَتَّخِذُ فِي الْبُعْدِ مِنَ الْحَوَادِثِ مِنْ سَارِقٍ سَرَقَ، وَمِنْ قَاتِلٍ قَتَلَ، وَمِنْ غَائِبٍ غَابَ، وَهُمْ بِمُتْرَلَةٍ [أَمْثَالِ] النَّاسِ أَيْضاً: صَدُوقٌ وَكَذُوبٌ.

قَالَ: فَكَيْفَ صَعِدَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى السَّمَاءِ، وَهُمْ أَمْثَالُ النَّاسِ فِي الْخَلْقَةِ وَالْكَثَافَةِ وَقَدْ كَانُوا يَبْتَغُونَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبِنَاءِ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ وَلَدُ آدَمَ؟

قَالَ: غَلَطُوا لِسُلَيْمَانَ كَمَا سُخِّرُوا وَهُمْ خَلْقُ رَقِيقٍ، غَذَاؤُهُمُ النَّسِيمُ. وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ صُعُودُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ لِاسْتِرَاقِ السَّمْعِ، وَلَا يَقْدِرُ الْجِسْمُ الْكَثِيفُ عَلَى الِارْتِقَاءِ إِلَيْهَا إِلَّا بِسُلْمٍ أَوْ بِسَبَبٍ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّحْرِ مَا أَصْلُهُ؟ وَكَيْفَ يَقْدِرُ السَّاحِرُ عَلَى مَا يُوصَفُ مِنْ عَجَائِبِهِ، وَمَا يَقْعَلُ؟

دیگر کهان‌ت و غیب‌گویی نیز ورافتاده، و امروز شیاطین تنها به غیب‌گوهای خودشان اخباری برای مردم می‌گویند چه آنها که در باره‌اش حرف می‌زنند، وجه آنها که قرار است رخ دهد، و شیاطین به شیاطین حوادثی که قرار است در دور دست رخ دهد اعم از سارق که دزدی کرده، و قاتلی که مرتکب قتل شده، و از غایبی که پنهان شده، و اینان مانند همین مردمند، راستگو هستند و دروغگو

زندیق پرسید: چگونه شیاطین به آسمان صعود نمودند با اینکه در خلقت و سنگینی مانند همین مردمند، حال اینکه برای سلیمان بن داود علیه السلام این‌بیه‌ای ساختند که سایر مردم از ساخت آن عاجزند؟

فرمود: آنها برای حضرت سلیمان غلظت یافته و سنگین شدند همان‌طور که مسخر شدند، با اینکه آفرینشی رقیق داشته و غذایشان نسیم بود، و دلیل این مطلب همان صعود ایشان به آسمان برای استراق سمع می‌باشد، و گرنه این جسم سنگین کجا می‌تواند جز با نردبان یا سبب دیگری به آسمان ارتقاء یابد.

زندیق پرسید: بفرمایید اصل سحر و جادو چیست؟ و کار جادوگر با تمام عجایبی که درباره‌اش آمده چگونه است؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ السَّحَرَ عَلَى وَجْهِ شَتَّى: وَجْهُ مِنْهَا: بِمَزَلَةِ الطَّبِّ، كَمَا أَنَّ الْأَطِبَّاءَ وَضَعُوا لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءً، فَكَذَلِكَ عِلْمُ السَّحْرِ، اخْتَالُوا لِكُلِّ صِحَّةٍ آفَةٌ، وَلِكُلِّ عَافِيَةٍ عَاهَةٌ، وَلِكُلِّ مَعْنَى حِيلَةٍ.

وَنَوْعٌ مِنْهُ آخَرُ: خَطْفَةٌ وَسُرْعَةٌ وَمَخَارِيقُ وَخِفَّةٌ^(۱)

وَنَوْعٌ مِنْهُ: مَا يَأْخُذُ أَوْلِيَاءَ الشَّيَاطِينِ عَنْهُمْ.

قَالَ: فَمَنْ أَتَى عِلْمَ الشَّيَاطِينِ السَّحَرَ؟

قَالَ: مِنْ حَيْثُ عَرَفَ الْأَطِبَّاءُ الطَّبَّ، بَعْضُهُ تَجَرُّبَةٌ وَبَعْضُهُ عِلَاجٌ.

قَالَ: فَمَا تَقُولُ فِي الْمَلَكَيْنِ: هَارُوتَ وَمَارُوتَ؟ وَمَا يَقُولُ النَّاسُ بِأَنَّهُمَا يُعَلِّمَانِ النَّاسَ السَّحَرَ؟

قَالَ: إِنَّهُمَا مَوْضِعُ ابْتِلَاءٍ وَمَوْقِفُ فِتْنَةٍ، تَسْبِيحُهُمَا: الْيَوْمَ لَوْ فَعَلَ الْإِنْسَانُ كَذَا وَكَذَا لَكَانَ

فرمود: سحر و جادو چند گونه است. یک نوع آن مانند طب و پزشکی است، همانطور که پزشکان برای هر دارویی درمانی قرار می دهند، همینطور است علم جادو و سحر، بسا فریب برای هر سلامتی آفتی می سازند، و برای هر درمان دردی، و برای هر معنی حيله ای. و نوع دیگر سحر عبارت است از: تسبیح و تردستی، خوارق عادات و چشم بندی. و نوع دیگر آن همان است که دوستان شیاطین از ایشان اخذ می کنند.

زندیق پرسید: از کجا شیاطین علم سحر را یاد گرفته اند؟

فرمود: از همانجا که طبیبان طب را دریافتند؛ مقداری با تجربه و قدری با درمان.

پرسید: نظر شما درباره دو فرشته هاروت و ماروت چیست؟ و آنچه مردم قائلند که

ایندو به دیگران سحر می آموختند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آندو در مکان امتحان و جای فتنه بودند، از

تسبیحات آندو فرشته این بود که: امروز اگر انسان فلان کار را انجام دهد چنین می شود،

۱ - راجع تحقیق الکلام فی السحر و أقسامه و أحكامه، عن العلامة الشعرانی رحمه الله فی هامش

النوافی، و نقله أستاذنا الفقاری فی هامش التهذیب، و من أراد الاطلاع علیه فلیراجع آخر المجلد

العاشر من التهذیب المطبوع فی المكتبة الصدوق.

كَذَا، وَلَوْ يُعَالِجُ بِكَذَا وَكَذَا لَصَارَ كَذَا أَصْنَافَ السَّحْرِ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهَا مَا يَخْرِجُ عَنْهَا، فَيَقُولَانِ لَهُمَا: إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَأْخُذُوا عَنَّا مَا يَضُرُّكُمْ وَلَا يَنْفَعُكُمْ.

قَالَ: أَفَيَقْدِرُ السَّاحِرُ أَنْ يَجْعَلَ الْإِنْسَانَ يَسْحَرُهُ فِي صُورَةِ الْكَلْبِ أَوْ الْحِمَارِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ؟

قَالَ: هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ، وَأَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ، إِنَّ مَنْ أَبْطَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَصُورَهُ وَغَيْرَهُ فَهُوَ شَرِيكُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. لَوْ قَدَرَ السَّاحِرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ لَدَفَعَ عَنْ نَفْسِهِ الْمَرَمَ وَالْآفَةَ وَالْأَمْرَاضَ، وَلَتَنَى الْبَيَاضَ عَنْ رَأْسِهِ وَالْفَقْرَ عَنْ سَاحَتِهِ، وَإِنْ مِنْ أَكْبَرِ السَّحْرِ النَّيْمَةُ، يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُسْتَحَائِنِ، وَيُجْلِبُ الْعِدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَافِيَيْنِ، وَيُسْفِكُ بِهَا الدَّمَاءَ، وَيُهْدِمُ بِهَا الدُّوْرَ وَيَكْشِفُ بِهَا السُّوْرَ، وَالنَّهَامُ أَشَرُّ مِنْ وَطِيءِ الْأَرْضِ بِقَدَمٍ، فَأَقْرَبُ أَقَاوِيلِ السَّحْرِ مِنَ الصَّوَابِ أَنَّهُ يَمْتَزِلَةُ الطَّبِّ، إِنَّ السَّاحِرَ عَالِمٌ

و اگر اینگونه علاج کند چنان می شود، در انواع سحر و جادو، و مردم نیز آنچه از ایندو صادر می شد را می آموختند، و آنقدر می گفتند: ما فقط وسیله فتنه و آزمایسیم، مبادا از ما چیزی اخذ کنید که به شما زیان رسانده و هیچ سودتان نبخشد.

پرسید: آیا ساحر قادر است انسان را با سحر بصورت سگ یا خر یا غیر در آورد؟ فرمود: عاجزتر و ناتوانتر از آن است که بتواند آفرینش خدا را تغییر دهد، هر که اقدام به ابطال آنچه خدا ساخته و صورت داده نموده و آنرا تغییر دهد، چنین شخصی شریک خدا در آفرینش او است، پس برتر است خداوند از آن، برتری بزرگ، اگر آنطور که می گویی ساحر بر آن قادر بود حتماً از جان خود هر ضعف پیری و آفت و مرضی را دفع می ساخت، و سفیدی را از سر خود دور نموده و فقر و ننداری را از ساحت خود بیرون می کرد، و بی شک از اکبر سحر و جادو سخن چینی است، که با آن میان دو دوست را تفرقه می اندازد، و دشمنی را میان رفقای با صفا وارد می کند، و با آن خونها می ریزد، خانه ها خراب می کند، و پرده ها را می اندازد، و فرد سخن چین بدترین کسی است که بر روی زمین قدم نهاده. پس بهترین تعریف صحیح درباره سحر این است که آن مانند طب می باشد، ساحر کسی را جادو می کند

الرَّجُلَ فَاَمْتَنَعَ مِنْ مُجَامَعَةِ النِّسَاءِ فَجَاءَ الطَّبِيبَ فَعَالَجَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْعِلَاجِ ، فَأُبْرِيءَ .
 قَالَ : فَمَا بَالُ وُلْدِ آدَمَ فِيهِمْ شَرِيفٌ وَوَضِيعٌ؟ قَالَ : الشَّرِيفُ الْمَطِيعُ ، وَالْوَضِيعُ الْعَاصِي .
 قَالَ : أَلَيْسَ فِيهِمْ فَاضِلٌ وَمَفْضُولٌ؟ قَالَ : إِنَّمَا يَتَفَضَّلُونَ بِالتَّقْوَى .
 قَالَ : فَتَقُولُ إِنَّ وُلْدَ آدَمَ كُلَّهُمْ سَوَاءٌ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَضَّلُونَ إِلَّا بِالتَّقْوَى؟
 قَالَ : نَعَمْ ، إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ ، وَالْأَبَ آدَمَ وَالْأُمَّ حَوَاءَ ، خَلَقَهُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ
 وَهُمْ عَبِيدُهُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْسَاءً : طَهَّرَ مِيلَادَهُمْ ، وَطَيَّبَ أَسْمَاءَهُمْ ،
 وَحَفَظَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ ، أَخْرَجَ مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ ، فَهُمْ أَزْكَى
 فُرُوعِ آدَمَ ، مَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَمْرِ اسْتِحْقَاقِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ - حِينَ ذَرَأَهُمْ -
 أَنَّهُمْ يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئاً فَهَؤُلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ وَالْمُنْزِلَةَ

در نتیجه از نزد یکی زنان می افتد ، پس نزد طبیب رفته و از راه دیگری او را علاج می کند ،
 پس درمان می شود .

پرسید : چرا میان فرزندان آدم شریف و وضعی بوجود آمده؟ فرمود : شریف فرد
 پرهیزگار است و وضعی فرد گناهکار .

پرسید : مگر میانشان فاضل و مفضول نیست؟ فرمود : ملاک فضل : تقوا
 و پرهیزگاری است .

پرسید : شما قائلید که تمام اولاد آدم در ریشه برابرند و جز با تقوا بر هم فضیلتی ندارند؟
 فرمود : آری ، من معتقدم که اصل خلقت خاک است ، و حضرت آدم پدر و حوّا
 مادر است ، خالق پروردگار یکتاست و همه بنده اویند ، بی شک خداوند از میان بنی آدم
 گروهی را برگزید ، میلادشان را پاکیزه داشته و اجسامشان را طاهر نمود ، و آنان را در
 اصلاّب مردان و ارحام زنان حفظ کرد ، و تمام انبیاء و رُسُل را از میان همین افراد خارج
 نمود ، پس این گروه پاکترین شاخه ها و فروع حضرت آدم می باشند ، این برای کاری که
 مستحقّ آن شدند نبود ، بلکه خداوند در همان عاَلَمِ ذر دریافته بود که اینان او را اطاعت
 نموده و عبادت می کنند و شرک نمی ورزند ، پس اینان در پرتو طاعت بکرامت و منزلت

الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ، وَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ لَهُمُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ وَالْحَسَبُ، وَسَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ، أَلَا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ أَكْرَمَهُ، وَمَنْ أَطَاعَهُ أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ بِالنَّارِ!!

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ مُطِيعِينَ مُوَحَّدِينَ وَكَانَ عَلَى ذَلِكَ قَادِرًا؟

قال عليه السلام: لَوْ خَلَقَهُمْ مُطِيعِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ثَوَابٌ، لِأَنَّ الطَّاعَةَ إِذَا مَا كَانَتْ فِعْلُهُمْ لَمْ تَكُنْ جَنَّةً وَلَا نَارَ، وَلَكِنْ خَلَقَ خَلْقَهُ فَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَنَهَاَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِرُسُلِهِ وَقَطَعَ عُذْرَهُمْ بِكُتُبِهِ، لِيَكُونُوا هُمُ الَّذِينَ يُطِيعُونَ وَيَعْصُونَ وَيَسْتَوْجِبُونَ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ الثَّوَابَ وَبِمَعْصِيَتِهِمْ إِيَّاهُ الْعِقَابَ.

قال: فَالْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ؟

قال: الْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ بِهِ أَمَرُهُ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ عَنْهُ نَهَاَهُ.

قال: أَلَيْسَ فِعْلُهُ بِالْأَلَةِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِ؟

رفیع نزد خدا رسیدند، و شرف و فضل و حسب برای آنان است و دیگران یکسانند، بدان هر که رعایت تقوا نماید خدا او را گرامی بدارد، و هر که اطاعت حضرت حق کند محبوب او شود، و خداوند محبوب خود را به آتش عذاب نکند.

پرسید: بفرمایید چرا خداوند عز و جل تمام خلق را مطیع و موحد نیافرید با اینکه بر این کار قادر و توانا بود؟

فرمود: در اینصورت ثواب معنایی نداشت، زیرا اگر فعل خلق فقط طاعت بود بهشت و جهنمی نبود، بلکه خداوند انسان را آفرید و او را امر به طاعت نمود و از معصیت بازداشت و با ارسال رسل احتجاج نمود و با کتابهای آسمانی حجّت را بر آنان تمام کرد، تا دو گروه مطیع و معصیتکار شوند: مطیعان ثواب ببرند و معصیتکاران عقاب شوند.

پرسید: آیا عمل نیک و بد آدمی همه و همه فعل خدا است؟

فرمود: عمل نیک از بنده نتیجه فعل خود اوست و خداوند بدان امر فرموده، و عمل شرّ از بنده نیز از فعل خود او می باشد و خداوند فقط از آن بازداشته است.

پرسید: مگر فعل بنده با همان آلات و لوازمی نیست که خدا برایش ساخته؟

قال: نعم. ولكنْ بِالْآلَةِ الَّتِي عَمِلَ بِهَا الْخَيْرُ قَدَّرَ عَلَى الشَّرِّ الَّذِي نَهَا عَنْهُ.

قال: فَأَيُّ الْعَبْدِ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ؟

قال: ما نَهَا اللهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يُطِيقُ تَرْكَهُ، وَلَا أَمْرُهُ بِشَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ يَسْتَطِيعُ فِعْلَهُ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ صِفَتِهِ الْجَوْرُ وَالْعَبَثُ وَالظُّلْمُ وَتَكْلِيفُ الْعِبَادِ مَا لَا يُطِيقُونَ.

قال: فَمَنْ خَلَقَهُ اللهُ كَافِرًا أَيْسَرُطِيعُ الْإِيمَانِ وَلَهُ عَلَيْهِ بِتَرْكِهِ الْإِيمَانَ حُجَّةٌ؟

قال عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ جَمِيعاً مُسْلِمِينَ، أَمْرَهُمْ وَمَنَاهُمْ، وَالْكَفْرَ اسْمٌ يَلْحَقُ الْفَاعِلَ حِينَ يَفْعَلُهُ الْعَبْدُ، وَلَمْ يَخْلُقِ اللهُ الْعَبْدَ حِينَ خَلَقَهُ كَافِرًا، أَنَّهُ إِنَّمَا كَفَرَ مِنْ بَعْدِ أَنْ بَلَغَ وَقَدْ لَزِمَتْهُ الْحُجَّةُ مِنَ اللهِ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَجَحَدَهُ فَبِإِنْكَارِهِ الْحَقُّ صَارَ كَافِرًا.

قال: أَفَتَجُوزُ أَنْ يُقَدَّرَ عَلَى الْعَبْدِ الشَّرُّ، وَيَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَهُوَ لَا يَسْتَطِيعُ الْخَيْرَ أَنْ يَفْعَلَهُ، وَيُعَذِّبَهُ عَلَيْهِ؟

فرمود: آری خدا برایش ساخته، ولی با همان آلات می تواند عمل خیر کند یا مرتکب عمل بدی شود که حضرت حق آنرا باز داشته.

پرسید: آیا بنده در مقابل این دستورات مسؤولیتی دارد؟

فرمود: خداوند به توان واستطاعت بندگان در اوامر و نواهی نیک و اقف بوده و هست، زیرا صفات حضرت حق عاری از جور و عبث و ستم و تکلیف ما لایطاق است.

پرسید: آیا بنده ای که خدا کافرش آفریده توان ایمان را دارد، با اینکه او را در ترک ایمان بهانه خوبی است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند همه خلق را تسلیم آفریده و امر و نهی فرمود، و کفر اسمی است که هنگام ارتکاب به فاعلش می رسد، و خداوند در ابتدا هیچ بنده ای را کافر نیافرید، و فقط وقتی کافر شود که حجّت بر او تمام شده باشد، در اینحال حق بر او عرضه می شود و در صورت انکار کافر می گردد.

زندیق پرسید: آیا جایز است خداوند برای بنده ای بدی و شرّ مقدّر کند و همواره با اینکه قرار نیست خوبی کند - امر به نیکی نموده و بر همان عذابش کند؟

قَالَ: إِنَّهُ لَا يَلِيْقُ بِعَدْلِ اللَّهِ وَرَأْفَتِهِ أَنْ يُقَدَّرَ عَلَى الْعَبْدِ الشَّرُّ وَيُرِيدُهُ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْمُرُهُ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَخْذَهُ وَالْإِزْوَاعَ عَمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِهِ، ثُمَّ يُعَذِّبُهُ عَلَى تَرْكِهِ أَمْرُهُ الَّذِي عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَخْذَهُ.

قَالَ: بِمَاذَا اسْتَحَقَّ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ وَأَوْسَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ رِزْقِهِ الْغِنَاءَ وَالسَّعَةَ، وَبِمَاذَا اسْتَحَقَّ الْفَقِيرُ التَّقْصِيرَ وَالضَّيْقَ؟

قَالَ: اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِمَا أَعْطَاهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ شُكْرُهُمْ، وَالْفُقَرَاءَ بِمَا مَنَعَهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبْرُهُمْ.

وَوَجَّهَ آخَرَ: إِنَّهُ عَجَّلَ لِقَوْمٍ فِي حَيَاتِهِمْ، وَلَقَّوْمٍ آخَرَ لِيَوْمٍ حَاجَّتِهِمْ إِلَيْهِ. وَوَجَّهَ آخَرَ: فَإِنَّهُ عَلِمَ أَحْيَالَ كُلِّ قَوْمٍ فَأَعْطَاهُمْ عَلَى قَدْرِ احتِمَالِهِمْ، وَلَوْ كَانَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَغْنِيَاءَ لَخَرِبَتِ الدُّنْيَا وَفَسَدَ التَّدْبِيرُ، وَصَارَ أَهْلُهَا إِلَى الْفَنَاءِ وَلَكِنْ جَعَلَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ عَوْنًا، وَجَعَلَ أَسْبَابَ أَرْزَاقِهِمْ فِي ضُرُوبِ الْأَعْمَالِ وَأَنْوَاعِ الصَّنَاعَاتِ، وَذَلِكَ أَدْوَمُ فِي الْبَقَاءِ

فرمود: این مطلب در خور عقل ورافت خداوند نیست که برای بنده‌ای بدی و شرّ مقدر نماید و همان را از او بخواهد، سپس بکاری وادارد که می‌داند توان اخذ و ترک آن را ندارد، سپس خداوند بر ترک آن عمل او را عذاب کند!!؟

پرسید: چرا گروهی ثروتمند و پر روزی‌اند و گروهی فقیر و تنگدست؟
فرمود: قصد خداوند از این کار فقط آزمودن است، اغنیاء را به شکر، و فقرا و درویشان را به صبر و شکیب.

و دلیل دیگر: عطای الهی به بعضی با شتاب در این سرا، و به دیگران در روز حاجتشان عنایت شود.

و دلیل دیگر: خداوند تبارک و تعالی به هرکس در حدّ تحملش ثروت داده است، و اگر تمام خلق ثروتمند و بی‌نیاز بود تمام دنیا خراب و تدبیر فاسد شده بود، و تمام مردم هلاک و نابود می‌شدند، بلکه برخی را (در این داشتن و نداشتن) کمککار برخی دیگر ساخت و اسباب روزی و رزقشان را در پرتو کار و صنعت قرار داد، و این برای دوام بقاء بهتر

وَأَصَحُّ فِي التَّدْبِيرِ ، ثُمَّ اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِالْإِسْتِعْطَافِ عَلَى الْفُقَرَاءِ ، كُلُّ ذَلِكَ لُطْفٌ وَرَحْمَةٌ مِنَ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يُعَابُ تَذْيِيرُهُ .

قال : فَمَا اسْتَحَقَّ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْأَمْرَاضِ بِلَا ذَنْبٍ عَلَيْهِ ، وَلَا جُرْمٍ سَلَفَ مِنْهُ ؟

قال : إِنَّ الْمَرَضَ عَلَى وَجْهِ شَتَّى : مَرَضٌ بَلَوِيٌّ وَمَرَضٌ عُقُوبِيٌّ ، وَمَرَضٌ جُعِلَ عِلَّةً لِلْفَنَاءِ ، وَأَنْتَ تَزْعَمُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ أَغْذِيَةِ رَدِيَّةٍ ، وَأَشْرِيَّةٍ وَيَسِيَّةٍ ، أَوْ عِلَّةٍ كَانَتْ بِأُمِّهِ ، تَزْعَمُ أَنَّ مَنْ أَحْسَنَ السِّيَاسَةَ لِيَدْنِيهِ ، وَأَجْمَلَ النَّظَرَ فِي أَحْوَالِ نَفْسِهِ وَعَرَفَ الضَّارَّ مِمَّا يَأْكُلُ مِنَ النَّافِعِ لَمْ يَمْرُضْ ، وَتَمِيلُ فِي قَوْلِكَ إِلَى مَنْ يَزْعَمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ الْمَرَضُ وَالْمَوْتُ إِلَّا مِنَ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ ! قَدْ مَاتَ أَرِسْطَاطَالِسُ مُعَلِّمُ الْأَطِبَّاءِ ، وَأَفْلَاطُونُ رَئِيسُ الْحُكَمَاءِ ، وَجَالِينُوسُ شَاحَ وَدَقَّ بَصَرُهُ وَمَا دَفَعَ الْمَوْتَ حِينَ نَزَلَ بِسَاحَتِهِ ، وَلَمْ يَأْكُلُوا حِفْظَ أَنْفُسِهِمْ ، وَالنَّظَرَ لِمَا يُوَافِقُهَا ، كَمْ مِنْ مَرِيضٍ قَدْ زَادَهُ الْمَعَاجِلُ سَقَمًا ، وَكَمْ مِنْ طَبِيبٍ عَالِمٍ ، وَبَصِيرٍ بِالْأَدْوَاءِ

و در تدبیر و فکر صحیحتر است ، سپس اغنیاء را در جلب رضایت فقرا آزمود ، تمام اینها ریشه در لطف و رحمت خداوند حکیمی دارد که تدبیرش خلل ناپذیر است .
پرسید : گناه نوزاد در آنهمه درد و مرضی که به او می رسد چیست ؛ بی آنکه مرتکب جرمی در گذشته شده باشد ؟!

فرمود : امراض چند گونه است : یکی مرض امتحان و دیگری مرض عقوبت ، و مرضی که علت فنا می باشد ، و تو فکر می کنی امراض ریشه در غذا و نوشیدنیهای بد و آلوده دارد یا بخاطر مریضی مادر اوست ، و معتقدی اگر کسی رعایت تندرستی را بکند و مراقب جسم خود باشد و نیک و بد خوراکیها را بداند بیمار نشود ، و در نهایت بدین اصل معتقد شده ای که بیماری و مرگ ریشه در نوع خوراک و نوشیدنی دارد ! مگر ارسطو معلم طبیبان و افلاطون پیشوای حکما : طعم مرگ را نجشیدند ، و خود جالینوس پیر و نحیف شد ولی هنگام رسیدن مرگ نتوانست جلوی آنرا بگیرد ، و هیچکدام نتوانستند جان خود را حفظ نموده و مراقب آن باشند .

چه بسیار بیمارانی که درمان بردردشان افزوده ، و چه بسیار طبیبان عالم و آشنا بدوا

وَالْأَدْوِيَّةَ مَاهِرٍ : مَاتَ ، وَعَاشَ الْجَاهِلُ بِالطَّبِّ بَعْدَهُ زَمَانًا ، فَلَا ذَاكَ نَفْعُهُ عِلْمُهُ بِطَبِّهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِ وَحُضُورِ أَجَلِهِ . وَلَا هَذَا ضَرُّهُ الْجَهْلُ بِالطَّبِّ مَعَ بَقَاءِ الْمُدَّةِ وَتَأَخُّرِ الْأَجَلِ .
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَكْثَرَ الْأَطِبَّاءِ قَالُوا : إِنَّ عِلْمَ الطَّبِّ لَمْ تَعْرِفُهُ الْأَنْبِيَاءُ ، فَمَا نَصْنَعُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ بِعِلْمِ زَعَمُوا لَيْسَ تَعْرِفُهُ الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ كَانُوا حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَأَمَنَاءَهُ فِي أَرْضِهِ ، وَخَزَانَ عِلْمِهِ ، وَوَرَثَةَ حِكْمَتِهِ ، وَالْأَدِلَّةَ عَلَيْهِ ، وَالِدُعَاءَ إِلَى طَاعَتِهِ؟
 ثُمَّ إِنِّي وَجَدْتُ أَكْثَرَهُمْ يَتَنَكَّبُ فِي مَذْهَبِهِ سُبُلَ الْأَنْبِيَاءِ وَيُكَذِّبُ الْكِتَابَ الْمُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَهَذَا الَّذِي أَرْهَدَنِي فِي طَلَبِهِ وَحَامِلِيهِ .

قَالَ : فَكَيْفَ تَرْهَدُ فِي قَوْمٍ وَأَنْتَ مُؤَدِّبُهُمْ وَكَبِيرُهُمْ؟
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْمَاهِرَ فِي طَبِّهِ إِذَا سَأَلْتَهُ لَمْ يَقِفْ عَلَى حُدُودِ نَفْسِهِ وَتَأَلِيفِ بَدَنِهِ وَتَرْكِيبِ أَعْضَائِهِ وَتَجَرُّى الْأَغْذِيَّةِ فِي جَوَارِحِهِ ، وَمَخْرَجِ

و دارویی که مُردند ، و جاهلان به طبابت پس از ایشان دوره ای به زندگی ادامه دادند ،
 و نه آن را علم طب سود داد و قتی اجل رسید ، و نه این را جهل به طب در بقای زندگی
 و تأخیر اجل زیان رساند .

سپس افزود : بیشتر اطباء معتقدند انبیاء علم طب نمی دانستند!! ما با این افراد که
 با قیاس پنداشته اند علمی را انبیاء نمی دانند چه کنیم : انبیایی که حجتها و معتمدین خدا بر
 مردم و در زمین ، و خزائن علم و ورثه حکمت حضرت حق و راهنمایان به سوی او و داعیان
 به طاعت پروردگارند!!

سپس من پی بردم که مذهب بیشتر ایشان خودداری از راه انبیاء و تکذیب
 کتابهای آسمانی است ، و همین مرا درباره افراد و علمشان بی رغبت و بی اعتنا ساخته .
 پرسید : چگونه به قومی بی اعتنایی نمایی که خود مربی و بزرگشان هستی؟

فرمود : من وقتی در برخورد با طبیب ماهری از او پرسشهایی می کنم می بینم هیچ
 سر رشته ای بر حدود نفس و تألیف بدن و ترکیب اعضاء و مجاری اغذیه در جوارح و مخرج

نَفْسِهِ وَحَرَكَهٖ لِسَانِهِ ، وَمُسْتَقَرَّ كَلَامِهِ وَنُورَ بَصَرِهِ وَانْتِشَارَ ذِكْرِهِ ، وَاخْتِلَافَ شَهَوَاتِهِ
وَأَنسِكَابِ عِبَرَاتِهِ ، وَتَجَمُّعِ سَمْعِهِ وَمَوْضِعِ عَقْلِهِ ، وَمَسْكَنِ رُوحِهِ وَمَخْرَجِ عَطْسَتِهِ ، وَهَيْجِ
غُمُومِهِ وَأَسْبَابِ سُرُورِهِ ، وَعِلَّةِ مَا حَدَّثَ فِيهِ مِنْ بَكْمٍ وَصَمَمٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِي
ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ أَقَاوِيلَ اسْتَحْشَنُوهَا ، وَعِلَّلٍ فِيهَا يَبْتَهِمُ جَوْرُوهَا .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَهُ شَرِيكَ فِي مُلْكِهِ ، أَوْ مُضَادُّ لَهُ فِي تَدْبِيرِهِ؟ قال : لا .
قال : فَمَا هَذَا الْقَسَادُ الْمَوْجُودُ فِي هَذَا الْعَالَمِ : مِنْ سِبَاغِ ضَارِيَةٍ ، وَهَوَامٍّ مُخَوِّفَةٍ وَخَلْقٍ كَثِيرٍ
مُشَوَّهَةٍ ، وَدُودٍ وَتَعَوِضٍ وَحَيَاتٍ وَعَقَارِبَ ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَخْلُقُ شَيْئًا إِلَّا لِعِلَّةٍ ، لَأَنَّهُ
لَا يَعْثُ؟!

قال : أَلَسْتُ تَزْعُمُ أَنَّ الْعَقَارِبَ تَنْفَعُ مِنْ وَجَعِ الْمَثَانَةِ وَالْحَصَاةِ ، وَلَمَنْ يَبُولُ فِي الْفِرَاشِ ،
وَأَنَّ أَفْضَلَ التُّرْبِاقِي مَا عُولَجَ مِنْ لَحْمٍ الْأَفَاعِي ، فَإِنَّ لَحْمَهَا إِذَا أَكَلَهَا الْجُذُوبُ بِسَبَبِ نَفْعِهِ ،
وَتَزْعُمُ أَنَّ الدُّودَ الْأَحْمَرَ الَّذِي يُصَابُ تَحْتَ الْأَرْضِ نَافِعٌ لِلْأَكَلَةِ؟ قال : نَعَمْ .

نفس و حرکت زبان و مستقر کلام و نور دیده و انتشار ذکر و اختلاف شهوات و ریزش
اشک و مجمع شنوایی و مکان عقل ، و مسکن روح و مخرج عطسه ، و برانگیختن غمها
و اسباب شادیا ، و از علت لالی و گری ندارد ، جز همانها همان مطالبی که مورد پسند
خودشان بوده و علتیابی که میان خود تجویز کرده اند .

پرسید : بفرمایید آیا خداوند شریکی در ملک و مخالی در تدبیر خود دارد؟ فرمود : نه .
پرسید : پس این فساد موجود در عالم چیست؟ درندگان و حشی ، جانواران
ترسناک ، حیوانات بد شکل ، کرمها و حشرات و مارها و عقربها ، و شما قائلید که او هیچ
چیز را بی علت نیافریده؛ چرا که او اهل عبت و بیهوده کاری نیست؟

فرمود : مگر خود تو معتقد نیستی که زهر عقرب برای درد مثانه و سنگ و شب-
ادراری مفید است ، و بهترین پاد زهر درمان با گوشت مار افعی است ، که اگر فرد جذامی
آنها را زاج (نوشادر) بخورد سودش دهد ، و اینکه کرم سرخ که از زمین بدست می آید
چیز خوبی برای درمان خوره است؟ گفت : آری .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَمَّا الْبَعُوضُ وَالْبَقُ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جُعِلَ أَرْزَاقُ بَعْضِ الطَّيْرِ، وَأَهَانَ بِهَا جَبَّاراً تَمَرَّدَ عَلَى اللَّهِ وَتَجَبَّرَ، وَأَنْكَرَ رُبُوبِيَّتَهُ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَوْعَفَ خَلْقِهِ لِيُزِيلَهُ قُدْرَتَهُ وَعَظَمَتَهُ، وَهِيَ الْبَعُوضَةُ فَدَخَلَتْ فِي مَنْخَرِهِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى دِمَاعِهِ فَقَتَلَتْهُ. وَاعْلَمْ أَنَّا لَوْ وَقَفْنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ خَلَقَهُ؟ وَلِأَيِّ شَيْءٍ أَنْشَأَهُ؟ لَكُنَّا قَدْ سَأَوْنَاهُ فِي عِلْمِهِ، وَعَلِمْنَا كُلَّمَا يَعْلَمُ وَاسْتَعْنَيْنَا عَنْهُ، وَكُنَّا وَهُوَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي هَلْ يُعَابُ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَتَدْبِيرِهِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ غُرُلًا، أَذَلِكَ مِنْهُ حِكْمَةٌ أَمْ عَبَثٌ؟ قَالَ: بَلْ حِكْمَةٌ مِنْهُ. قَالَ: غَيَّرْتُمْ خَلْقَ اللَّهِ، وَجَعَلْتُمْ فِعْلَكُمْ - فِي قَطْعِ الْغُلْفَةِ - أَصُوبَ

فرمود: اما دلیل خلق پشه و ساس یکی این است که آنها خوراک گروهي از پرندگانند، و نیز همان را وسیله‌ای برای خوار شمردن یکی از جباران متمرد و منکر ربوبیت خود نمود، خدا نیز ضعیف‌ترین خلق خود را بر او مسلط ساخت تا قدرت و عظمت خود را بدو بنمایاند، و آن همان پشه‌ای بود که از بینی داخل معزش شده و او را کشت. و این را بدان که اگر ما در یکایک مخلوقات نظر کرده و علت خلق و آفریدنش را جستجو کنیم آنرا خواهیم یافت و در نهایت با رسیدن به تمام معلومات بی‌نیاز شده و برابر می‌شویم^(۱).

پرسید: آیا آفرینش و تدبیر خداوند خدشه‌پذیر است؟ فرمود: نه. زندیق افزود: درباره آفریدن پوست ختنه‌گاه چه می‌گویید آیا از سر حکمت بوده یا عبث و بیهود؟ فرمود: بلکه از روی حکمت حضرت حق است. گفت: شما فعل خدا را دستخوش تغییر داده و کار خودتان را در ختنه کردن آن صحیح‌تر

۱ - این مطلب از موضوعات بسیار عمیق در بحثهای متداول میان حکمای گذشته بوده که چگونه می‌شود شر و بدی از حکیم صادر شود؟ و در پاسخ بدین سؤال جوابهای گوناگونی داده شده: برخی مانند تنویریه برای بدی خالق شر و برای خوبی معتقد به خالق خیر شده‌اند، و آنچه در متن از امام معصوم علیه السلام نقل شده پاسخی متین در حل مشکل است.

بِمَا خَلَقَ اللَّهُ لَهَا ، وَعَيْبَتُمُ الْأَغْلَفَ وَاللَّهُ خَلَقَهُ ، وَمَدَحْتُمُ الْخِنَانَ وَهُوَ فِعْلُكُمْ . أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ كَانَ خَطَأً غَيْرَ حِكْمَةٍ؟

قال عليه السلام : ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ حِكْمَةٌ وَصَوَابٌ ، غَيْرُ أَنَّهُ سَنَّ ذَلِكَ وَأَوْجَبَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، كَمَا أَنَّ الْمَوْلُودَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَجَدْنَا سُرَّتَهُ مُتَّصِلَةً بِسُرَّةِ أُمِّهِ كَذَلِكَ خَلَقَهَا الْحَكِيمُ فَأَمَرَ الْعِبَادَ بِقَطْعِهَا ، وَفِي تَرَكِيهَا فُسَادٌ بَيْنَ الْمَوْلُودِ وَالْأُمِّ . وَكَذَلِكَ أَظْفَارُ الْإِنْسَانِ أَمْرٌ إِذَا طَالَتْ أَنْ تُقْلَمَ ، وَكَانَ قَادِرًا يَوْمَ دَبَّرَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ أَنْ يَخْلُقَهَا خِلْقَةً لَا تَطُولُ ، وَكَذَلِكَ الشَّعْرُ مِنَ الشَّارِبِ وَالرَّأْسِ يَطُولُ فَيَجْزُ ، وَكَذَلِكَ النِّيرَانُ خَلَقَهَا اللَّهُ فُحُولَةً وَإِخْصَاؤُهَا أَوْفَقُ ، وَلَيْسَ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ فِي تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قال : أَلَسْتُ تَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ : «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» ، وَقَدْ نَرَى الْمَظْطَرَّ يَدْعُوهُ فَلَا يُجَابُ لَهُ ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يُنْصَرُهُ؟

از خلق خدا ساخته اید ، و فرد خسته نکرده را عیب می کنند با اینکه مخلوق خدا است ، و فعل خسته که فعل خودتان است را مدح می کنید ، آیا معتقدید که این خطایی از جانب خدا بوده و از حکمت بدور؟!.

امام صادق علیه السلام فرمود : این فعل خدا حکمت است و صواب ، جز آنکه خود آن را مقرر و واجب فرموده ، همچنانکه ناف نوزاد هنگام تولد به ناف مادر متصل است ، آری همینگونه حکیم خلق نموده و بندگان را به قطع آن امر فرموده ، که عدم قطع برای مادر و نوزاد فسادانگیز است ، و همینطور است ناخنهای آدمی ، امر به کوتاه کردن آن نموده ، و خود قادر بود که از همان ابتدا نوعی خلق کند که دراز نشود ، و بهمین ترتیب آفریدن موی سر و آبخور دراز می شود و امر به کوتاه کردن آن نموده ، و نیز گاوهایی را نر آفریده و اخته کردنشان صحیحتر است ، و در تمامی این موارد هیچ عیبی در تقدیر خدا نیست .
پرسید : مگر شما معتقد نیستید که خداوند فرموده : «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را - غافر : ۶۰» ، بارها فرد گرفتار را دیده ایم که دعا می کند ولی اجابت نمی شود ، و ستم دیده کمک می خواهد و او را یاری نمی کند .

قَالَ: وَيَحْتَكُمَا مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ، أَمَّا الظَّالِمُ فَعَدَاؤُهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِنَّهُ إِذَا دَعَاهُ اسْتَجَابَ لَهُ، وَصَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ، أَوْ أَدَّخَرَ لَهُ ثَوَاباً جَزِيلاً لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ خَيْراً لَهُ إِنْ أَعْطَاهُ أَمْسَكَ عَنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ الْعَارِفُ بِاللَّهِ رَبُّمَا عَزَّ عَلَيْهِ أَنْ يَدْعُوهُ فِيمَا لَا يَدْرِي أَصَوَابٌ ذَلِكَ أَمْ خَطَأٌ، وَقَدْ يَسْأَلُ الْعَبْدُ رَبَّهُ إِهْلَاكَ مَنْ لَمْ تَنْقَطِعْ مُدَّتُهُ، وَيَسْأَلُ الْمَطَرُ وَقْتاً وَلَعَلَّهُ أَوْانٌ لَا يَصْلُحُ فِيهِ الْمَطَرُ، لِأَنَّهُ أَعْرِفُ بِتَدْيِيرِ مَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَنْشِأَهُ ذَلِكَ كَثِيرَةً فَافْهَمْ هَذَا.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي أَيُّهَا الْحَكِيمُ، مَا بَالُ السَّمَاءِ لَا يَنْزِلُ مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ أَحَدٌ وَلَا يَصْعَدُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَيْهَا بَشَرٌ، وَلَا طَرِيقَ إِلَيْهَا، وَلَا مَسْلَكَ، فَلَوْ نَظَرَ الْعِبَادُ فِي كُلِّ ذَهْرٍ مَرَّةً مَنْ يَصْعَدُ إِلَيْهَا وَيَنْزِلُ، لَكَانَ ذَلِكَ أَثْبَتَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَأَنْفَى لِلشُّكِّ وَأَقْوَى لِلْيَقِينِ، وَأَجْدَرَ أَنْ يَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ هُنَاكَ مُدَبِّرًا؛ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الصَّاعِدُ وَمِنْ عِنْدِهِ يُهْبِطُ الْهَابِطُ؟!

فرمود: وای بر نوا هر که دعا کند اجابت شود، اما فرد ظالم تا وقتی که به درگاه خدا توبه نکند دعایش مردود خواهد شد، و اما فرد محق هر وقت دعا کند مستجاب شود، و بلا از آنجا که خبر ندارد از او دفع می گردد، و در صورت عدم استجابت؛ همان دعا موجب ذخیره ثواب بسیاری برای او شده که روز نیاز بدادش می رسد، و اگر دعای بنده بخیر او نباشد نیز مستجاب نشود، و بر مؤمن عارف دعا در مواردی که نمی داند صحیح است یا خطا بسی گران است، گاهی بنده خواستار نابودی کسی شده که هنوز زمانش سپایان نرسیده، و خواستار بارانی شده که هنوز وقت بارش آن نرسیده، زیرا خداوند از همه به تدبیر آنچه خود آفریده آگاهتر است، و مانند این بسیار است، پس خوب درایتباره اندیشه و تأمل کن.

پرسید: ای مرد حکیم بفرمایید چرا هیچ بشری از آسمان به زمین نمی افتد یا از زمین به آسمان صعود نمی کند، نه راه به آسمان است و نه طریق، اگر آدمی در تمام روزگار فقط یکبار این صحنه را دیده بود در اثبات ربوبیت خداوند بهتر و در نفی شک و تقویت یقین نیکوتر بود، و در علم بندگان به وجود مدبر شایسته تر است که ببینند بشری به سوی او بالا می رود و از نزد او به زمین هبوط می نماید؟!.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كُلَّ مَا تَرَى فِي الْأَرْضِ مِنَ التَّدْبِيرِ إِنَّهَا هُوَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَمِنْهَا يَظْهَرُ
أَمَّا تَرَى الشَّمْسَ مِنْهَا تَطْلُعُ، وَهِيَ نُورُ النَّهَارِ، وَمِنْهَا قِوَامُ الدُّنْيَا، وَلَوْ حُبِسَتْ حَارَ مَنْ عَلَيْهَا
وَهَلَكَ، وَالْقَمَرُ مِنْهَا يَطْلُعُ، وَهُوَ نُورُ اللَّيْلِ، وَبِهِ يُعْلَمُ عَدَدُ السِّنِّينَ وَالْحِسَابُ، وَالشُّهُورُ
وَالْأَيَّامُ، وَلَوْ حُبِسَ لَحَارَ مَنْ عَلَيْهَا وَقَسَدَ التَّدْبِيرُ، وَفِي السَّمَاءِ النُّجُومُ الَّتِي يُهْتَدَى بِهَا فِي
ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَمِنْ السَّمَاءِ يَنْزِلُ الْغَيْثُ الَّذِي فِيهِ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ: مِنَ الزَّرْعِ وَالنَّبَاتِ
وَالْأَنْعَامِ، وَكُلُّ الْخَلْقِ لَوْ حُبِسَ عَنْهُمْ لَمَّا عَاشُوا، وَانْزِعَ لَوْ حُبِسَتْ أَيَّاماً لَفَسَدَتِ الْأَشْيَاءُ
جَمِيعاً وَتَغَيَّرَتْ، ثُمَّ الْغَيْمُ وَالرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالصَّوَاعِقُ، كُلُّ ذَلِكَ إِنَّهَا هُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ هُنَاكَ
مُدَبِّرًا يُدَبِّرُ كُلَّ شَيْءٍ وَمِنْ عِنْدِهِ يَنْزِلُ، وَقَدْ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى وَنَاجَاهُ، وَرَفَعَ اللَّهُ عِيسَى بَنَ-
مَرْيَمَ وَالْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ مِنْ عِنْدِهِ، غَيْرُ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِمَا لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ، وَفِيمَا تَرَاهُ بِعَيْنِكَ كِفَايَةٌ إِنَّ
تَفْهَمَ وَتَعْقِلَ.

فرمود: هر تدبیری که در زمین می بینی از آسمان نازل شده، و از آن ظهور پیدا می کند،
مگر طلوع خورشید از آسمان نیست، و آن برای روشنایی زمین و قوام دنیا است، و اگر در
همان آسمان می ماند همه چیز آن داغ شده و هلاک می گشت، و ماه نیز در آسمان طلوع
می کند، و آن روشنایی شب است، و بوسیله ماه عدد سال و ماه و روز و حساب به شمار
می آید، و در صورت حبس در آسمان تمام ساکنینش داغ شده و تدبیر تباه می شد، و در
آسمان ستارگانی است که در تاریکی خنکی و دریا موجب هدایت می شود، و از آسمان
بارانی که موجب زندگی همه چیز است می بارد: اعم از زراعت و گیاهان و حیوانات،
و اگر نمی بارید زندگی از همه خلائق ساقط می شد، و نیز باد اگر چند روزی نمی وزید همه
چیز تباه شده و عوض می شد، پس ابر و رعد و برق و صاعقه همه و همه دلیل است بر
اینکه آنجا مدبری دارد که همه چیز را از تدبیر گذرانده و از نزد اوست که نازل می شود،
و گاهی با موسی کلام فرموده و مناجات کرده، و عیسی را بالا برده در حالیکه فرشتگان
از نزد او نازل می شوند، غیر آنکه تو فقط به چیزی ایمان داری که رؤیت کنی، و در همان
چیزهای دیدنی تو را بس است اگر فهم و تعقل کنی.

قَالَ: فَلَوْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَدَّ إِلَيْنَا مِنَ الْأَمْوَاتِ فِي كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ وَاحِدًا لَنَسْأَلَهُ عَنْ مَنْ مَضَى مِنَّا إِلَى مَا صَارُوا، وَكَيْفَ حَالُهُمْ، وَمَاذَا لَقُوا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَيُّ شَيْءٍ صُنِعَ بِهِمْ، لِيَعْمَلَ النَّاسُ عَلَى الْيَقِينِ، وَاضْمَحَلَّ الشَّكُّ، وَذَهَبَ الْغُلُّ عَنِ الْقُلُوبِ.

قَالَ: إِنَّ هَذِهِ مَقَالَةٌ مَنْ أَنْكَرَ الرُّسُلَ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَمْ يُصَدِّقْ بِمَا جَاءُوا بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِذَا أَخْبَرُوا وَقَالُوا: إِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى لِسَانِ أَنْبِيَائِهِ، حَالَ مَنْ مَاتَ مِنَّا، أَفَتَكُونُ أَحَدُ أَصْدَقَ مِنَ اللَّهِ قَوْلًا وَمِنْ رُسُلِهِ.

وَقَدْ رَجَعَ إِلَى الدُّنْيَا مَنْ مَاتَ خَلْقٌ كَثِيرٌ، مِنْهُمْ: «أَصْحَابُ الْكَهْفِ» أَمَّا لَهُمْ اللَّهُ ثَلَاثُمِائَةِ عَامٍ وَتِسْعَةٌ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي زَمَانٍ قَوْمٌ أَنْكَرُوا الْبَعْثَ، لِيَقْطَعَ حُجَّتَهُمْ، وَلِيُرِيَهُمْ قُدْرَتَهُ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ.

وَأَمَّا اللَّهُ «ارميا» النَّبِيُّ عليه السلام الَّذِي نَظَرَ إِلَى خِرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَا حَوْلَهُ

پرسید: اگر خداوند در هر صد سال یکی از مردگان را نزد ما مردود می کرد از احوال گذشتگان و آیندگان را بر سیده، و جویای حالشان می شدم، و اینکه پس از مرگ چه دیدند، و با اینان چه رفتاری شد، تا مردم بر اساس یقین عمل کرده و هرگونه شکّی از میان برود و هر حقد و کینه ای از دلها زدوده شود.

فرمود: این عقیده کسانی است که منکر انبیاء شده و تکذیبشان کرده و کتابشان را نپذیرفته اند، زیرا خداوند در کتاب خود حال مردگان ما را بر زبان انبیای خود جاری ساخته و گفته، با اینحال چه کلامی از قول خدا و انبیاء راست تر است.

و جماعت زیادی از مردم پس از مرگ به دنیا بازگشته اند، مانند: «أَصْحَابُ الْكَهْفِ» همانها که خداوند سیصد و نه سال ایشان را میراند، سپس آنان را در زمان جماعتی برانگیخت که منکر بعث و نشور بودند، تا حجّت را بر ایشان تمام کرده و قدرت خود را بدیشان بنمایاند، و اینکه بدانند: بعث و نشور حقّ است.

و نیز خداوند «ارميا»^(۱) نَبِيٍّ عليه السلام؛ همو که به خرابه های بیت المقدّس و اطراف آن

۱ - نام این فرد مورد اختلاف است، برخی «عزیر» و برخی «خضر» و برخی مانند

حدیث متن او را ارمیای پیغمبر می دانند.

حِينَ غَزَاهُمْ بَحْتُ نَصْرٍ، وَقَالَ: «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ»، ثُمَّ أَحْيَاهُ وَنَظَرَ إِلَى أَعْضَائِهِ كَيْفَ تَلْتَمِمْ، وَكَيْفَ تَلْبِسُ اللَّحْمَ، وَإِلَى مَفَاصِلِهِ وَعُرُوقِهِ كَيْفَ تُوصَلُ، فَلَمَّا اسْتَوَى قَاعِدًا قَالَ: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

وَأَحْيَا اللَّهُ قَوْمًا خَرَجُوا عَنْ أَوطَانِهِمْ هَارِبِينَ مِنَ الطَّاعُونَ لَا يُحْصِي عَدَدُهُمْ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ دَهْرًا طَوِيلًا حَتَّى يُبْلِغَتْ عِظَامُهُمْ، وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ وَصَارُوا تُرَابًا، فَبَعَثَ اللَّهُ فِي وَقْتٍ أَحَبَّ أَنْ يُرَى خَلْقُهُ قُدْرَتَهُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: «حِزْقِيلُ» فَدَعَاهُمْ فَاجْتَمَعَتْ أَبْدَانُهُمْ، وَرَجَعَتْ فِيهَا أَرْوَاحُهُمْ، وَقَامُوا كَهَيْئَةِ يَوْمٍ مَاتُوا، لَا يُنْقَدُونَ مِنْ أَعْدَادِهِمْ رَجُلًا، فَعَاشُوا بَعْدَ ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا.

وَإِنَّ اللَّهَ أَمَاتَ قَوْمًا خَرَجُوا مَعَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالُوا: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ قَالَ بِتَنَاسُخِ الْأَرْوَاحِ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ قَالُوا ذَلِكَ، وَبِأَيِّ حُجَّةٍ قَامُوا

که بَحْتُ النَّصْرِ با آنان جنگید نگر بسته و گفت: «خدا چگونه این - اهل این ده - را پس از مردنش زنده می‌کند؟ خداوند او را صدسال میراند - بقره: ۲۵۹»، پس خداوند او را زنده ساخت و به اعضای خود: جگونگی جمع شدن، گوشت گرفتن، و اتصال مفاصل ورگها نگر بست؛ ایستاد و گفت: «می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست - بقره: ۲۵۹». و خداوند گروه بیشماری که از ترس طاعون از شهر خود گریخته بودند را برای مدتی طولانی میراند تا اینکه استخوانهایشان پوسیده و اجسامشان متلاشی و خاک شدند، و خداوند در زمانی که مایل بود قدرت خود را به مخلوقات نشان دهد رسولی به نام «حزقیل» را مبعوث فرمود، او نیز همه را خواند بی‌درنگ همه اعضا و جوارحشان جمع شد، و روح به اجسام بازگشت، و مانند همان روز که مردند ایستادند، و بی آنکه فردی از عددشان کم شده باشد برای مدتی طویل زندگی کردند.

و بدستی که خداوند آن گروهی که با موسی خارج شده و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بنما - نساء: ۱۵۳» همه را میراند سپس زنده گرداند.

زندیق پرسید: چرا گروهی قائل به تناسخ ارواحند و از کجا به این مطلب معتقد

عَلَى مَذَاهِبِهِمْ؟

قال: إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَا جَ الدِّينِ، وَزَيَّنُوا لِأَنْفُسِهِمُ الضَّلَالَاتِ، وَأَمَرَجُوا أَنْفُسَهُمْ فِي الشَّهَوَاتِ وَزَعَمُوا أَنَّ السَّمَاءَ خَاوِيَةٌ مَا فِيهَا شَيْءٌ يَمَّا يُوصَفُ، وَأَنَّ مُدَبِّرَ هَذَا الْعَالَمِ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِينَ، بِحُجَّةٍ مَنْ رَوَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، وَأَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ، وَلَا بَعْثَ وَلَا نُشُورَ، وَالْقِيَامَةُ عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ قَالِبُهُ وَوُلُوجُهُ فِي قَالِبٍ آخَرَ، إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبٍ أَفْضَلَ مِنْهُ حُسْنًا فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الدُّنْيَا، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدَّوَابِّ الْمَتَعَةِ فِي الدُّنْيَا أَوْ هَوَامٍّ مُشَوَّهَةِ الْخَلْقَةِ وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَكْثَرُ مِنْ مَعْرِفَةِ مَنْ نَجِبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا مُبَاحٌ لَهُمْ: مِنْ قُرُوجِ النَّسَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْحَالَاتِ وَذَوَاتِ الْبُعُولَةِ.

شده‌اند، و حجّت و برهان و دلیشان بر این مذهب چیست؟

فرمود: معتقدین به تناسخ را و منهاج دین را بست سر انداخته و گمراهی را برای خود آراسته‌اند، و نفس خود را در زمین شهوات به جرا واداشته‌اند، و قائلند که آسمان خالی است و خلاف آنطور که وصف شده هیچ در آن نیست، و اینکه مدبر این جهان به صورت همین مخلوقات است، دلیشان روایت «خداوند آدم را بر صورت خود آفرید»^(۱) می‌باشد، نه بهشت و جهنمی است، و نه بعث و نشوری، و قیامت نزد ایشان همان خروج روح از قالب خود و ورود به قالب دیگر است، اگر در قالب اوّل نیکوکار بوده به قالبی در بالاترین درجه دنیا از نظر فضیلت و نیکویی درآید، و اگر در قالب ابتدایی فردی بدکار یا غیر عارف بوده مطابق همان صفت به قالب حیوانی در دنیا یا جانوری قبیع المنظر در خواهد آمد، این جماعت قائل به نماز و روزه نیستند، و عبادتی بیشتر از معرفت به آنکه شناخت بدو واجب است را ندارند، و تمام شهوات دنیا برای این گروه مباح است: از آمیزش با خواهر و دختران خود گرفته تا خاله و زنان شوهردار.

وَكَذَلِكَ الْمَيْتَةُ، وَالْخَمْرُ، وَالْدَّمُ، فَاسْتَفْتَحَ مَقَالَتَهُمْ كُلُّ انْفِرَاقٍ، وَلَعَنَهُمْ كُلُّ الْأُمَمِ، فَلَمَّا سُئِلُوا الْحُجَّةَ زَاغُوا وَحَادُوا، فَكَذَّبَ مَقَالَتَهُمُ التَّوْرَةُ، وَلَعَنَهُمُ الْقُرْآنُ، وَزَعَمُوا مَعَ ذَلِكَ أَنَّ إِلَاهَهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَالِبٍ إِلَى قَالِبٍ، وَأَنَّ الْأَرْوَاحَ الْأَزَلِيَّةَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ فِي آدَمَ، ثُمَّ هَلُمَّ جَرَأَ تَجَرِّي إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي وَاحِدٍ بَعْدَ آخَرَ، فَإِذَا كَانَ الْخَالِقُ فِي صُورَةِ الْخُلُقِ فِيمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى أَنَّ أَحَدَهُمَا خَالِقُ صَاحِبِهِ؟!

وَقَالُوا: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ، كُلُّ مَنْ صَارَ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْ دِينِهِمْ خَرَجَ مِنْ مَنَزِلَةِ الْأُمْتِحَانِ وَالتَّصْفِيَةِ فَهُوَ مَلَكٌ، فَطَوَّرُوا تَحَالُفَهُمْ نَصَارَى فِي أَشْيَاءَ، وَطَوَّرُوا دَهْرِيَّةً يَقُولُونَ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ الْحَقِيقَةِ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا شَيْئاً مِنَ اللَّحْمِ، لِأَنَّ الدَّوَابَّ كُلَّهَا عَنْهُمْ مِنْ وَلَدِ آدَمَ حُوِّلُوا مِنْ صُورِهِمْ، فَلَا يَجُوزُ أَكْلُ لَحْمِ الْقَرَابَاتِ.
قَالَ: وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ وَمَعَهُ طِينَةٌ مُؤَذَّبَةٌ، فَلَمْ يَسْتَطِعِ التَّنْقِصُ مِنْهَا إِلَّا بِامْتِزَاجِهِ

و نیز خوردن مردار، شراب، خون، برایشان مباح است. و تمام مذاهب از عقیده ایشان بیزارند، و هر امتی آنان را لعن کرده است، و چون از ایشان سؤال حجّت و برهان نمایند روگردانده و گریزند، عقیده ایشان را تورات تکذیب کرده و فرقان لعنشان کرده است، و با اینهمه معتقدند که خدایشان نیز از قالبی به قالب دیگر انتقال می یابد، و اینکه ارواح ازلی همان است که در آدم بوده، باز همان روح کشیده شده از یکی به دیگری منتقل گردید تا به روزگار ما رسید، پس با این فرض که خالق به صورت مخلوق است چگونه خالق بودن یکی از آن دو ثابت می شود؟!

و نیز معتقدند: فرشتگان از اولاد آدم هستند، هر که به بالاترین درجه دین برسد از جایگاه امتحان و تصفیه خارج و فرشته شده، و در برخی موارد نصاری شبیه ایشان شده اند (مانند عقیده به حلول و اینکه ارواح پس از رسیدن به کمال به اجرام فلکی متصل می شوند)، و دهریه معتقدند: اشیاء بی خالق و مدبرند. و با این عقیده دیگر نباید گوشت بخورند، زیرا تمام حیوانات از ایشان از بنی آدم می باشد که از صورتشان حلول نموده اند، بنابراین خوردن گوشت خویشان و اقربا جایز نیست!!

فرد زندقه پرسید: و گروهی معتقدند: خداوند ازلی است و با او طینتی مودّی بوده

بِهَا وَدُخُولِهِ فِيهَا ، فَمِنْ تِلْكَ الطَّيْنَةِ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ !!

قال : سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى ! مَا أَعْجَزَ إِنِّهَا يُوصَفُ بِالْقُدْرَةِ ، لَا يَسْتَطِيعُ التَّفْصِي مِنَ الطَّيْنَةِ !
إِنْ كَانَتْ الطَّيْنَةُ حَيَّةً أَزَلِيَّةً ، فَكَيْفَا إِنْ هِيَ قَدِيمَةٌ قَامَتْ رَجَا وَدَبَّرَا الْعَالَمَ مِنْ أَنْفُسِهِمَا ، فَإِنْ كَانَ
ذَلِكَ كَذَلِكَ ، فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ الْمَوْتُ وَالْفَنَاءُ ؟ وَإِنْ كَانَتْ الطَّيْنَةُ مَيِّتَةً فَلَا بَقَاءَ لِلْمَيِّتِ مَعَ الْأَزَلِيِّ
الْقَدِيمِ ، وَالْمَيِّتُ لَا يَجِيءُ مِنْهُ حَيٌّ . وَهَذِهِ مَقَالَةُ الدِّيْصَانِيَّةِ ، أَشَدُّ الزَّنَادِقَةِ قَوْلًا وَأَمْنَهُمْ مَثَلًا ،
نَظَرُوا فِي كُتُبٍ قَدْ صَنَفَتْهَا أَوَائِلُهُمْ ، وَحَبَّرُوهَا لَهُمْ بِالْفَاظِ مُزْخَرَفَةٍ مِنْ غَيْرِ أَصْلٍ نَابِتٍ ، وَلَا
حُجَّةٍ تُوجِبُ إِثْبَاتَ مَا ادَّعَوْا ، كُلُّ ذَلِكَ خِلَافًا عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَتَكْذِيبًا بِمَا جَاءُوا بِهِ
عَنِ اللَّهِ تَعَالَى .

فَأَمَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْأَبْدَانَ ظُلُمَةٌ ، وَالْأَزْوَاجَ نُورٌ ، وَأَنَّ النُّورَ لَا يَعْمَلُ الشَّرَّ ، وَالظُّلُمَةُ لَا تَعْمَلُ
الْخَيْرَ ، فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَلُومُوا أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَةٍ وَلَا رُكُوبِ حُرْمَةٍ وَلَا إِثْبَانِ

که ناگزیر با آن آمیخته و داخل شده ، و از همین طینت اشیاء را خلق کرده !!

فرمود : سبحان الله و تعالی ! این عجاوین و کبریه معبودی است که به قدرت وصف شده ،
که قادر به رهایی از آن طینت نیست ! اگر طینت زنده است و ازلی ، پس هر دو خدایی
قدیمی بوده و با هم آمیخته شده و عالم را از جانب خودشان تدبیر کرده اند ، و اگر اینگونه
باشد پس دیگر از کجا مرگ و فنا آمده ؟ و اگر طینت مرده و بی جان است ، میّت را با ازلی
قدیم بقایی نیست ، و از میّت زنده نمی آید ، و این مقاله و گفتار دیصانیّه است ، گروهی که
در گفتار از تمام زناده بدتر و در مثال از همه ضعیفتر و خوارترند ، کتابهایی را مطالعه
می کنند که اوائل ایشان نگاشته اند ، در آنها الفاظی را برایشان آراسته اند که نه اصل ثابتی
دارد و نه دلیل و حجتی برای اثبات ادعایشان ، اینها همه از سر مخالفت با خدا و رسول او ،
و تکذیب چیزهایی است که پیامبران از جانب خدا آورده اند .

اما گروهی که معتقدند : جسم ظلمت است و روح نور ، و نور مرتکب بدی نمی شود و ظلمت
خیری نمی کند . با این حساب دیگر نباید کسی را بر معصیت و ارتکاب حرامی و انجام

فاحِشَةٍ، وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى الظُّلْمَةِ غَيْرٌ مُسْتَكْبِرٌ، لِأَنَّ ذَلِكَ فِعْلُهَا، وَلَا لَهُ أَنْ يَدْعُو رَبًّا، وَلَا يَتَضَرَّعَ إِلَيْهِ، لِأَنَّ التَّوَرَّعَ، وَالرَّبُّ لَا يَتَضَرَّعُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَعِيدُّ بِغَيْرِهِ، وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَقَالَةِ أَنْ يَقُولَ: «أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنُ»، أَوْ «أَسَأْتُ» لِأَنَّ الْإِسَاءَةَ مِنْ فِعْلِ الظُّلْمَةِ وَذَلِكَ فِعْلُهَا، وَالْإِحْسَانُ مِنَ التَّوَرُّعِ، وَلَا يَقُولُ التَّوَرُّعُ لِنَفْسِهِ: أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنُ، وَلَيْسَ هُنَاكَ ثَالِثٌ، فَكَانَتْ الظُّلْمَةُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ، أَحْكَمَ فِعْلاً وَأَثَقَنَ تَدْبِيرًا وَأَعَزَّ أَرْكَانًا مِنَ التَّوَرُّعِ، لِأَنَّ الْأَبْدَانَ مُحْكَمَةٌ، فَهِنَّ صَوَرُ هَذَا الْخَلْقِ صُورَةً وَاحِدَةً عَلَى نُعُوتٍ مُخْتَلِفَةٍ؟

وَكُلُّ شَيْءٍ يُرَى ظَاهِرًا مِنَ الزَّهْرِ وَالْأَشْجَارِ وَالنَّارِ وَالطُّيُورِ وَالْدَّوَابِّ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلَهَا ثُمَّ حَسِبْتَ التَّوَرَّعَ فِي حَسِبِهَا وَالذَّوْلَةَ لَهَا، وَأَمَّا مَا ادَّعَوْا بِأَنَّ الْعَاقِبَةَ سَوْفَ تَكُونُ لِلنُّورِ، فَدَعَاؤِي، وَيَتَّبِعِي عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لِلنُّورِ فِعْلٌ، لِأَنَّهُ أَسِيرٌ، وَلَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ، فَلَا فِعْلَ لَهُ وَلَا تَدْبِيرَ، وَإِنْ كَانَ لَهُ مَعَ الظُّلْمَةِ تَدْبِيرٌ، فَمَا هُوَ بِأَسِيرٍ بَلْ هُوَ مُطْلَقٌ عَزِيزٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ

وقاحتی ملامت و سرزنش کنند، چون اینها همه ریشه در ظلمتی دارد که بی اطلاع بوده و آن فعلش می باشد، و دیگر اینکه او نباید خدایی را خوانده و نزدش تضرع کند، زیرا نور رب است، و رب تضرع به خود نمی کند و بجز خودش به دیگری پناهنده نمی شود، و قائلین به این عقیده نباید بگویند: «کار خوبی کردی ای نیکوکار»، یا «کار بدی کردی»، زیرا بدی از فعل ظلمت است، و نیکوکاری از نور، و هرگز نور بخود نمی گوید: «کار خوبی کردی ای نیکوکار». و مطلب سومی دیگر اینجا نیست. پس ظلمت - با قیاس به اعتقادشان - در فعل محکمتر و در تدبیر بهتر و در ارکان محکمتر از نور است، زیرا بدن و جسم محکم است، پس دیگر چه کسی این خلق را به صورتی واحد و صفاتی مختلف در آورده است؟ و هر چیزی که در ظاهر دیده می شود، مانند: گل و درخت و میوه و پرنندگان و جانوران هر کدام می تواند خدایی باشد، سپس نور را در حصر خود حبس کرده اند با اینکه دولت و اقبال با او است، و اینکه ادعا کرده اند «عاقبت در آینده با نور است» در حدّ یک ادعا است، و سزاوار است که بنا به قیاس گفتار خودشان که نور فعلی ندارد گفت که نور اسیر بوده و هیچ سلطانی ندارد، فعل و تدبیری ندارد، اگر نور با ظلمت (تاریکی) تدبیر دارد پس دیگر اسیر نیست بلکه آزاد است و عزیز، و اگر آنگونه نیست

وَكَانَ أَسِيرَ الظُّلْمَةِ، فَإِنَّهُ يَظْهَرُ فِي هَذَا الْعَالَمِ إِحْسَانٌ وَخَيْرٌ مَعَ فُسَادٍ وَشَرٍّ، فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الظُّلْمَةَ تُحْسِنُ الْخَيْرَ وَتَفْعَلُهُ، كَمَا تُحْسِنُ الشَّرَّ وَتَفْعَلُهُ، فَإِنْ قَالُوا مُحَالٌ ذَلِكَ فَلَا نُورَ يَثْبُتُ وَلَا ظُلْمَةٌ، وَبَطَلَتْ دَعْوَاهُمْ، وَرَجَعَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ وَمَا سِوَاهُ بَاطِلٌ، فَهَذِهِ مَقَالَةٌ مَانِي الرُّنْدِيقِ وَأَصْحَابُهُ.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: النُّورُ وَالظُّلْمَةُ بَيْنَهُمَا حَكَمٌ، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ الثَّلَاثَةِ الْحَكَمُ، لِأَنَّهُ لَا يَخْتَاجُ إِلَى الْحَاكِمِ إِلَّا مَغْلُوبٌ أَوْ جَاهِلٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وَهَذِهِ مَقَالَةُ الْمَانَوِيَّةِ وَالْحِكَايَةِ عَنْهُمْ تَقُولُ.

قَالَ: قَمَا قِصَّةُ مَانِي؟

قَالَ: مُتَّفَحٌ أَخَذَ بَعْضَ الْمَجُوسِيَّةِ فَسَابَهَا بِبَعْضِ النَّصْرَانِيَّةِ، فَأَخْطَأَ الْمِلَّتَيْنِ وَلَمْ يُصِبْ مَذْهَبًا وَاحِدًا مِنْهُمَا، وَزَعَمَ أَنَّ الْعَالَمَ دَبَّرَ مِنْ إِلَهَيْنِ، نُورٍ وَظُلْمَةٍ، وَأَنَّ النُّورَ فِي حِصَارٍ مِنْ

پس اسیر دست ظلمت است، زیرا در این عالم احسان و خیری با فساد و شری ظاهر می شود، پس این مطلب دلیل است بر اینکه ظلمت خیر را دوست داشته و آنرا انجام می دهد، همانطور که بدی و انجام آنرا نیکو می دارد، پس اگر بگویند این امر محال است نه نوری می ماند و نه ظلمتی، و ادعایشان باطل می شود، و کار بدانجا مرجوع می شود که خداوند واحد است و جز آن باطل است، پس این همان عقیده مانی زندیق و اصحاب او بود.

وَأَمَّا عَقِيدَةُ كَسَانِي كَمَا قَالُوا: مِثْلُ نَوْرٍ وَظُلْمَةٍ حَكَمٌ وَدَاوَرِيٌّ، نَاكِزٌ مِنْ أَيْنِ اسْتَكَمَ أَنْ سَوَمِي بَزْرَكْتَرِزْ أَنْدُو بَاشْدُ، زِيرَا جَزْ فَرْدٌ مَغْلُوبٌ يَاجَاهِلٌ يَامَظْلُومٌ نِيَا زَبَهْ حَاكِمٌ وَدَاوَرٌ نَدَارْدُ، وَابْنِ عَقِيدَةُ مَانَوِيَّةِ اسْتِ وَحَكَايَتِ حَالِشَانِ بَدْرَا زَا مِي كَشْدُ.

زَندِيقِ پَرَسِيدُ: پَسِ حَكَايَتِ مَانِي جِيَسْتُ؟

فرمود: فردی محقق بود که مجموع عقایدش را از مجوس و دین مسیح گرفته بود، هرچند هر دو ملت به خطا رفته و نتوانستند به یک مذهب واحد برسند، و مانی معتقد است که جهان از تدبیر دو خدا شکل گرفته، خدای نور و خدای ظلمت، و اینکه نور در حصار از

الظُّلْمَةِ عَلَى مَا حَكَيْتُنَا عَنْهُ، فَكَذَّبْتُهُ النَّصَارَى، وَقَبِلْتُهُ الْمَجُوسُ.
 قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ أُبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا؟ فَإِنِّي أَجِدُهُمْ كُتُباً مُحْكَمَةً وَمَوَاعِظَ
 بَلِيغَةً، وَأَمْثالاً شَافِيَةً، يُقَرُّونَ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، وَهُمْ شَرَّاعٍ يَعْمَلُونَ بِهَا.
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ. وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ يَكْتُبُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ،
 فَأَنْكُرُوهُ وَجَحِّدُوا كِتَابَهُ.

قَالَ: وَمَنْ هُوَ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ؟
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ خَالِدًا كَانَ عَرَبِيًّا بَدَوِيًّا، مَا كَانَ نَبِيًّا، وَإِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ.
 قَالَ: أَفَرَزْدُشْت؟
 قَالَ: إِنَّ زَرْدُشْتَ أَتَاهُمْ بِزِمْرَةٍ، وَادَّعَى النُّبُوَّةَ، فَأَمَرَهُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَجَحَّدَهُ قَوْمٌ،
 فَأَخْرَجُوهُ فَأَكَلَتْهُ السَّبَاعُ فِي بَرِّيَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ.

ظلمت است - بنابر آنچه از او بمارسیده -، این عقیده مورد تکذیب نصاری و پذیرش
 مجوس قرار گرفت.

پرسید: از مجوس بفرمایید که آیا خداوند برایشان پیامبری مبعوث فرمود؟ زیرا من
 در ایشان کتابی محکم و مواعظی رسا و مثالهایی شافی یافته‌ام، و نیز آنان به ثواب و عقاب
 معتقد و برخوردار از دستوراتی دینی بوده و همه آن را رعایت می‌کنند.

فرمود: هیچ اُمّتی نیست مگر اینکه در میانشان انذار دهنده‌ای بوده، و در میان
 مجوس نیز پیامبری با کتاب مبعوث شده، ولی هر دو مورد انکار قوم واقع شدند.

پرسید: او که بود؟ زیرا مردم فکر می‌کنند او خالد بن سنان بوده؟
 فرمود: خالد: عربی بدوی بوده، نه پیامبر، و این چیزی است که مردم می‌گویند.
 پرسید: آیا زردشت بوده؟

فرمود: زردشت با زمزمه (کلامی نامفهوم و دور از ذهن و مخالف حق) نزد ایشان
 آمد و ادعای نبوت کرد، گروهی بدو ایمان آورد، و گروهی منکرش شده و او را از شهر
 رانده و بیرون کردند و در همانجا خوراک درندگان صحرا شد.

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ كَانُوا أَقْرَبَ إِلَى الصَّوَابِ فِي دَهْرِهِمْ، أَمْ الْعَرَبُ؟
 قال: الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ أَقْرَبَ إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مِنَ الْمَجُوسِ وَذَلِكَ أَنَّ
 الْمَجُوسَ كَفَرَتْ بِكُلِّ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَتْ كُتُبَهُمْ، وَأَنْكَرَتْ بُرَاهِينَهُمْ وَلَمْ تَأْخُذْ بِشَيْءٍ مِنْ
 سُنَنِهِمْ وَأَثَارِهِمْ، وَإِنَّ كَيْخَسْرَ وَمَلِكَ الْمَجُوسِ فِي الدَّهْرِ الْأَوَّلِ قَتَلَ ثَلَاثِمِائَةَ نَبِيٍّ؛ وَكَانَتْ
 الْمَجُوسُ لَا تُغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَالْعَرَبُ كَانَتْ تُغْتَسِلُ؛ وَالْمَغْتَسِلُ مِنْ خَالِصِ شَرَايِعِ
 الْحَنِيفِيَّةِ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ لَا تُحْتَنِنُ وَالْعَرَبُ تُحْتَنِنُ وَهُوَ مِنْ سُنَنِ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنَّ أَوَّلَ مَنْ فَعَلَ
 ذَلِكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ لَا تُغَسِّلُ مَوْتَاهَا وَلَا تُكْفِنُهَا، وَكَانَتْ الْعَرَبُ تَفْعَلُ
 ذَلِكَ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ تَرْسِي مَوْتَاهَا فِي الصَّحَارِي وَالنَّوَابِيسِ وَالْعَرَبُ تَوَارِيهَا فِي قُبُورِهَا
 وَتُلْحِدُهَا، وَكَذَلِكَ السُّنَّةُ عَلَى الرُّسُلِ، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ حَفَرَ لَهُ قَبْرُ آدَمَ أَبُو الْبَشَرِ، وَالْحَيْدَ لَهُ
 لَحْدٌ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ تَأْتِي الْأُمَهَابَ وَتُنْكِحُ الْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ، وَحَرَمَتْ ذَلِكَ الْعَرَبُ؛

پرسید: بفرمایید آیا در تمام دهر مجوس به حق نزدیکتر بوده یا عرب؟
 فرمود: عرب^(۱) در زمان جاهلیت به دین حنیفی نزدیکتر بود تا مجوس، زیرا مجوس به
 تمام انبیاء کافر و منکر کتب ایشان بود، و هیچ اعتقادی به براهین ایشان نداشته و از سنتها
 و آثارشان نیز پیروی نکردند، و نیز کیخسرو پادشاه مجوس در دهر اول سیصد نفر از
 انبیاء را بقتل رساند، و مجوس پس از جنابت غسل نمی کرد، و عرب از آن غسل می کرد،
 و این عمل از پاکترین قوانین حنیفیه است، مجوس ختنه نمی کرد و عرب انجام می داد، و آن
 از سنتهای انبیاء می باشد، و اولین فردی که ختنه کرد حضرت ابراهیم خلیل الله بود،
 و مجوس مردگان خود را غسل نمی داد و کفن نمی کرد، ولی عرب همه را رعایت می کرد،
 مجوس را عادت بر این بود که مردگان خود را به صحرا و بیابان می انداخت، ولی عرب در قبر
 مدفون ساخته و بخاک می سپرد، و این همان شیوه و سنت انبیاء بود، زیرا نخستین فردی که
 برایش قبری حفر شد حضرت آدم ابوالبشر بود که به خاک سپرده شد، و مجوس نزدیکی با
 مادران و نکاح یا دختران و خواهران را جایز می دانست و عرب همه آنها را تحریم کرده بود

۱ - ظاهراً مراد گروهی از مردم عرب است که به دین حنیف رفتار می کردند.

وَأَنْكَرَتِ الْمَجُوسُ بَيْتَ اللَّهِ وَسَمَّيْتُهُ بَيْتَ الشَّيْطَانِ ، وَالْعَرَبُ كَانَتْ تَحُجُّهُ وَتُعَظِّمُهُ ، وَتَقُولُ :
بَيْتُ رَبِّنَا ، وَتُقَرُّ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ، وَتَسْأَلُ أَهْلَ الْكِتَابِ وَتَأْخُذُ عَنْهُمْ ، وَكَانَتْ الْعَرَبُ فِي
كُلِّ الْأَسْبَابِ أَقْرَبَ إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مِنَ الْمَجُوسِ .

قَالَ : فَإِنَّهُمْ احْتَجُّوا بِإِثْبَانِ الْأَخْوَابِ أَنَّهَا سُنَّةٌ مِنْ آدَمَ
قَالَ : فَمَا حُجَّتُهُمْ فِي إِثْبَانِ النَّبَاتِ وَالْأَمْهَاتِ وَقَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ آدَمُ ، وَكَذَلِكَ نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ
وَمُوسَى وَعِيسَى وَسَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَكُلُّ مَا جَاءَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .
قَالَ : فَلِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَلَا لَذَّةً أَفْضَلَ مِنْهَا ؟

قَالَ : حَرَّمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ ، وَرَأْسُ كُلِّ شَرٍّ ، يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةٌ يُسَلَبُ لُبُّهُ ،
وَلَا يَعْرِفُ رَبَّهُ ، وَلَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةَ إِلَّا رَكْبَتِهَا وَلَا حُرْمَةَ إِلَّا أَنْتَهَكَهَا وَلَا رَحِمًا مَأْسَّةً إِلَّا قَطَعَهَا ،
وَلَا فَاحِشَةً إِلَّا أَتَاهَا ، وَالسُّكْرَانُ زِمَامُهُ يَبْدُو الشَّيْطَانُ ، إِنْ أَمَرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجَدَ ،

مجوس منکر خانه خدا بوده و نامش را خانه شیطان گذارده ، و عرب آهنگ آن کرده
و تعظیمش می کرد و می گفت : «خانه پروردگار ما» ، و به کتب تورات و انجیل معتقد بود
و از اهل کتاب پرسش نموده و از همانها می گرفت ، و قوم عرب در همه اسباب از مجوس به
دین حنیف نزدیکترند .

زندیق گفت : دلیل مجوس در نزدیکی با خواهر همان سنت حضرت آدم است .
فرمود : دلیلشان در نزدیکی دختر و مادر خودشان چیست با اینکه خود حضرت
آدم آنرا تحریم نموده ، و نیز نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء ، و هر آنچه از جانب
خدا آمده ؟!

پرسید : برای چه خداوند شراب را حرام کرد که لذتی بالاتر از آن نیست ؟
فرمود : آنرا ممنوع کرد چون اُمُّ الْخَبَائِثِ است ، و رأس هر بدی ، زیرا بر شارب خمر
(مست) لحظه ای می آید که عقل از او گرفته شده و خدایش را نمی شناسد ، و دست خود به
هر معصیت و گناه آلوده می سازد حتی از هتک حرمت محارم را نیز ابایی ندارد ، و زمام
و مهار فرد مست بدست شیطان است ، اگر او را فرمان به سجده بتهای نماید همان کند ،

وَيَنْفَادُ حَيْثُ مَا قَادَهُ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ الدَّمُ الْمُسْفُوحَ؟

قال: لِأَنَّهُ يُورِثُ الْقَسَاوَةَ، وَيَسْلُبُ الْقَوَادِرَ رَحْمَتَهُ، وَيَغْفِنُ الْبَدَنَ وَيُغَيِّرُ اللَّوْنَ وَأَكْثَرُ مَا يُصِيبُ الْإِنْسَانَ الْجُدَامُ يَكُونُ مِنْ أَكْلِ الدَّمِ.

قال: فَأَكُلُ الْغُدَّةَ؟ قال: يُورِثُ الْجُدَامَ.

قال: فَأَلْبِئْتَهُ لِمَ حَرَّمَهَا؟ قال: فَرَقَّا بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَا يُذَكِّي وَيُذَكِّرُ عَلَيْهِ اسْمُ اللَّهِ، وَالْمِئْتَةُ قَدْ

جَمَدَ فِيهَا الدَّمُ وَتَرَجَعَ إِلَى بَدَنِهَا، فَلَحْمُهَا ثَقِيلٌ غَيْرُ مَرِيءٍ لِأَنَّهَا يُؤْكَلُ لَحْمُهَا بِدَمِهَا.

قال: فَالَسَّمَكُ مِئْتَةٌ؟ قال: إِنَّ السَّمَكَ ذَكَانُهُ إِخْرَاجُهُ حَيًّا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى

تَمُوتَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ دَمٌ، وَكَذَلِكَ الْجُرَادُ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ الزَّنا؟

قال (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لِأَنَّهُ فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ وَذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَانْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ.

وهر کجا که او را بکشد اطاعت می کند.

پرسید: چرا خداوند خون ریخته شده را حرام ساخت؟

فرمود: زیرا قساوت می آورد و رحم را از قلب می گیرد، و بدن را عفونی و رنگ را

تغییر می دهد، و بالاترین علت در مرض جذام همان خوردن خون است.

پرسید: خوردن غده چه؟ فرمود: آن نیز موجب جذام است.

پرسید: مردار را چرا حرام کرد؟ فرمود: به جهت تفاوت حیوان ذبح شده بنام الله با

مردار است، و خون در مردار جمود یافته و به بدن باز می گردد، و همان گوشت را سنگین

و غیر لذیذ می کند زیرا گوشت با خون آمیخته است.

پرسید: ماهی مرده روی آب برای چه تحریم شده؟ فرمود: حلال شدن ماهی این

است که زنده از آب خارج شده تا بمیرد، زیرا ماهی و ملخ دریایی خون [جهنده] ندارند.

پرسید: چرا زنا را حرام کرد؟

فرمود: زیرا رهاوردی جز فساد و بهم خوردن موارث و قطع نسب ندارد،

لَا تَعْلَمُ الْمَرْءَةُ فِي الزَّانَا مَنْ أَحَبَّهَا ، وَلَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مَنْ أَبُوهُ ، وَلَا أَرْحَامٌ مَوْصُولَةٌ ، وَلَا قَرَابَةٌ مَعْرُوفَةٌ .

قال : فَلِمَ حَرَّمَ اللّٰوِاطُ ؟ قال : مَنْ أَجَلِيَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِثْبَانُ الْعِلَامِ حَلَالًا لَاسْتَفْنَى الرِّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ ، وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ ، وَكَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فَسَادٌ كَبِيرٌ . قال : فَلِمَ حَرَّمَ إِثْبَانُ الْبَيْمَةِ ؟

قال : كَرِهَ أَنْ يُضَيَّعَ الرَّجُلُ مَاءَهُ وَيَأْتِيَ غَيْرَ نِسْكَهٍ ، وَلَوْ أَبَاحَ ذَلِكَ لَرَبَطَ كُلُّ رَجُلٍ أَتَانًا بِرُكْبٍ ظَهَرَهَا وَتَعَشَّى فَرْجَهَا ، فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ فُسَادٌ كَثِيرٌ فَأَبَاحَ ظُهُورَهَا ، وَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ فُرُوجَهَا ، وَخَلَقَ لِلرِّجَالِ النِّسَاءَ لِيَأْنُسُوا بِهِنَّ وَيَسْكُنُوا إِلَيْهِنَّ ، وَيَكُنَّ مَوْضِعَ شَهَوَاتِهِمْ ، وَأُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ .

قال : فَمَا عِلَّةُ الْغُلْلِ مِنَ الْجِنَايَةِ ، وَإِنَّمَا أَتَى حَلَالًا وَلَيْسَ فِي الْحَلَالِ تَذْنِيسٌ ؟

در آن هیج زنی نمی داند چه کسی او را باردار کرده ، و نه فرزندی می داند پدرش کیست ، در نتیجه عاری از قوم و خویشی خواهد بود .

پرسید : چرا لواط را حرام کرده ؟ فرمود : اگر نزدیکی با پسران آزاد بود دیگر مردها توجهی به زنان نمی کردند و نسل بریده می شد و خلقت زنان عبث می ماند و در این جواز (لواط) فساد بزرگ نهفته است .

پرسید : چرا نزدیکی با حیوانات را حرام کرد ؟

فرمود : برای آدمی زشت است که آب خود را در موجودی غیر شکل خود قرار دهد ، و چنانچه این عمل را جایز کرده بود هر مردی یک ایتان (ماجه الاغ) می گرفت هم سوارش می شد و هم با آن نزدیکی می کرد ، و این فساد بسیاری در برداشت ، پس سوار شدن پشت آنرا حلال و نزدیکی را حرام ساخت ، و برای مردان زنان را خلق فرمود تا نزد ایشان انس گرفته و آرام گیرند ، تا همانها موضع [دفع] شهوت و مادر فرزندان باشند !! .

پرسید : علت غسل جنابت چیست ؛ که با حلال نزدیکی کرده و حلال ناپاکی ندارد ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْجَنَابَةَ بِمِثْلَةِ الْحَيْضِ، وَذَلِكَ أَنَّ النُّطْفَةَ دَمٌ لَمْ يَسْتَحْكَمْ وَلَا يَكُونُ الْجِمَاعُ إِلَّا بِحَرَكَتٍ شَدِيدَةٍ وَشَهْوَةٍ غَالِبَةٍ، فَإِذَا قَرَعَ [الرَّجُلُ] تَنَفَّسَ الْبَدَنُ وَوَجَدَ الرَّجُلُ مِنْ نَفْسِهِ رَائِحَةً كَرِيمَةً، فَوَجَبَ الْغُسْلُ لِذَلِكَ، وَغُسْلُ الْجَنَابَةِ مَعَ ذَلِكَ أَمَانَةٌ ائْتَمَنَ اللَّهُ عَلَيْهَا عِبِيدَهُ لِيَخْتَبِرَهُمْ بِهَا.

قَالَ: أَيُّهَا الْحَكِيمُ! فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ زَعَمَ أَنَّ هَذَا التَّدْبِيرَ الَّذِي يَظْهَرُ فِي الْعَالَمِ تَدْبِيرُ النُّجُومِ السَّبْعَةِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَحْتَاجُونَ إِلَى دَلِيلٍ، أَنَّ هَذَا الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ وَالْعَالَمَ الْأَصْغَرَ مِنْ تَدْبِيرِ النُّجُومِ الَّتِي تَسْبَحُ فِي الْفَلَكَ، وَتَدُورُ حَيْثُ دَارَتْ مُتَعَبَةً لَا تَقَرُّ، وَسَائِرُهُ لَا تَقِفُ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ لِكُلِّ نَجْمٍ مِنْهَا مُوَكَّلٌ مُدَبِّرٌ، فَهِيَ بِمِثْلَةِ الْعَبِيدِ الْمَأْمُورِينَ الْمُنْهَبِينَ، فَلَوْ كَانَتْ قَدِيمَةً أَرَلِيَّةً لَمْ تَتَغَيَّرْ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ. قَالَ: فَمَنْ قَالَ بِالطَّبَاعِ؟

فرمود: جنابت همانند حیض است، زیرا نطفه همان خون غیر مستحکم است و نزدیکی توأم با حرکتی شدید و شهوتی غالب است، پس از فراغ امر آن بدن آرام گرفته و مرد بوی بدی از بدن خود استشمام می کند، و غسل به همین خاطر واجب شده، و غسل جنابت امانتی است از خداوند که برای آزمون به بندگان سپرده است.

پرسید: ای حکیم نظر شما درباره کسانی که معتقدند این تدبیری که در عالم ظاهر شده همان تدبیر ستارگان هفتگانه است چیست؟

فرمود: نیاز به دلیلی دارند، که این عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر همان ستارگان هفتگانه ای است که در فلک شنور است، و بی هیچ مشکلی پیوسته هرجا می چرخد ستارها نیز با آن در چرخشند، و بی توقف سیر می کنند.

سپس فرمود: هر کدام از ستاره ها موکلی مدبر دارد؛ همچون بندگان امرکننده و بازدارنده، و اگر ستارگان قدیم و ازلی بودند از حالی به حال دیگر تغییر نمی کردند.

پرسید: کسانی که معتقد به طبایع هستند چه (۱)؟

۱ - یعنی: کسانی که معتقدند همه موجودات از طبایع چهارگانه: حرارت و سرما ←

قَالَ: الْقَدَرِيَّةُ، قَدْ لِكَ قَوْلُ مَنْ لَمْ يَمْلِكِ الْبَقَاءَ، وَلَا صَرَفَ الْحَوَادِثِ وَغَيْرَتَهُ الْإِيَّامُ وَاللَّيَالِي، لَا يَرُدُّ الْهَرَمَ، وَلَا يَدْفَعُ الْأَجَلَ، مَا يَذَرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ^(۱).

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ زَعَمَ أَنَّ الْخُلُقَ لَمْ يَزَلْ يَتَنَاسَلُونَ وَيَتَوَالَدُونَ وَيَذْهَبُ قَرْنٌ وَيَجِيءُ قَرْنٌ، تُفْنِيهِمُ الْأَمْرَاضُ وَالْأَعْرَاضُ وَصُنُوفُ الْآفَاتِ، وَيُخْبِرُكَ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ، وَيُبَيِّنُكَ الْخَلْفُ عَنِ السَّلَفِ، وَالْقُرُونُ عَنِ الْقُرُونِ، أَنَّهُمْ وَجَدُوا الْخُلُقَ عَلَى هَذَا الْوَصْفِ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَرِ وَالنَّبَاتِ، فِي كُلِّ دَهْرٍ يَخْرُجُ مِنْهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بِمُصْلَحَةِ النَّاسِ، بِصِيرٍ بِتَأْلِيفِ الْكَلَامِ، وَيُصَنِّفُ كِتَابًا قَدْ حَبَّرَهُ بِفِطْنَتِهِ، وَحَسَنَهُ بِحِكْمَتِهِ، قَدْ جَعَلَهُ حَاجِزًا بَيْنَ النَّاسِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْخَيْرِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الشُّوءِ وَالْفَسَادِ وَيَزْجُرُهُمْ عَنْهُ، لِئَلَّا يَتَهَارَشُوا، وَلَا يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟

فرمود: اینان قدری مذهبند، و این عقیده انسانی است که مالک بقای خود نیست، و نه صرف حوادث و تغییرات شبانه روزی، نه قادر به دفع پیری است و نه دافع اجل، [چنین موجودی] از خلقت خود چه می داند؟!!

پرسید: مرا آگاه فرمایید نسبت به جماعتی که قائلند: مخلوقات پیوسته در حال تولد و تناسل بوده و گروهی آمده و گروهی می روند، امراض و اعراض و آفات متعدد موجب فناى ایشان شده، و آخر از اوّل ایشان خبر می دهد، و آینده از گذشته اشان خبر می دهد، و هر عصر از روزگار خود، اینان خلق را همچون درخت و گیاه پنداشته اند که در هر دوره فردی حکیم و دانای به مصالح مردم از میان شان خارج می شود، که در گردآوری کلام استاد است، و هو کتابی را ساخته و پرداخته کرده و با تیزهوشی می آراید، و با حکمت آنرا نیکو داشته و همان را حاجز و مانع مردم قرار می دهد، کتابی که به خیر فرمان و بر آن تشویق می کند، و از بدی و فساد بازداشته و مانع می گردد، تا مردم به نزاع نیفتاده و همدیگر را نکشند؟

«در طوبیت و بیوست ساخته شده اند، و هیچ اعتقادی به خالق جز اینها نیستند.

۱- فی البحار: «قَالَ: مَنْ لَمْ يَمْلِكِ الْبَقَاءَ وَلَا صَرَفَ الْحَوَادِثِ وَغَيْرَتَهُ الْإِيَّامُ وَاللَّيَالِي لَا يَرُدُّ الْهَرَمَ وَلَا يَدْفَعُ الْأَجَلَ مَا يُصْنَعُ بِهِ».

قال عليه السلام: وَيُحَكِّكُ! إِنَّ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أَمْسٌ، وَبَرَحَلُ عَنِ الدُّنْيَا عَدَاً لَا عِلْمَ لَهُ بِمَا كَانَ قَبْلَهُ وَلَا مَا يَكُونُ بَعْدَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ لَا يَخْلُو الْإِنْسَانُ مِنْ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ نَفْسَهُ أَوْ خَلَقَهُ غَيْرُهُ، أَوْ لَمْ يَزَلْ مَوْجُوداً، فَمَا لَيْسَ بِشَيْءٍ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً وَهُوَ لَيْسَ بِشَيْءٍ، وَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ فَيَكُونُ شَيْئاً، يَسْأَلُ فَلَا يَعْلَمُ كَيْفَ كَانَ ابْتِدَاؤُهُ. وَلَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ أَرْزَلِيّاً لَمْ تَحْدُثْ فِيهِ الْحَوَادِثُ، لِأَنَّ الْأَرْزَلِيَّ لَا تُغَيِّرُهُ الْأَيَّامُ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْفَنَاءُ، مَعَ أَنَّا لَمْ نَجِدْ بِنَاءً مِنْ غَيْرِ بَانٍ، وَلَا أَثَرًا مِنْ غَيْرِ مُؤَثِّرٍ، وَلَا تَأْلِيفاً مِنْ غَيْرِ مُؤَلِّفٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ أَبَاهُ خَلَقَهُ، قِيلَ: فَمَنْ خَلَقَ أَبَاهُ؟ وَلَوْ أَنَّ الْأَبَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ ابْنَهُ لَخَلَقَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَصَوْرَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ وَمِلْكِكَ حَيَاتِهِ، وَلَجَازَ فِيهِ حُكْمُهُ، وَلَكِنَّهُ إِنْ مَرِضَ فَلَمْ يَنْفَعَهُ وَإِنْ مَاتَ فَعَجَزَ عَنْ رَدِّهِ، إِنْ مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً وَيَنْفُخَ فِيهِ رُوحاً حَتَّى يَمْسِيَ عَلَى رِجْلَيْهِ سَوِيّاً، يَقْدِرُ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ الْفَسَادَ.

فرمود: وای بر تو، موجودی که دیروز از بطن مادر خارج شده و فردا از دنیا سفر می کند، نه علم از گذشته دارد و نه آینده (از کجا اینها را برداشته و این تنها کار انبیاء است!) بعد اینکه آدمی از دو حال خارج نیست: یا خالق است یا مخلوق، مگر او موجود نیست؟! پس آنچه هیچ نیست قادر به خلق دیگری نیست که آن هم چیزی نیست، و نیز آنکه نبوده و شده، می پرسد و نمی داند آغاز چنین شخصی چگونه بوده؟ و اگر او ازلی بود و حوادث در او اثر نمی کرد - که ازلی دستخوش تغییر ایام قرار نمی گیرد - و فناء هم در او راهی ندارد، همچنانکه ما هیچ ساختمان بی سازنده ای را ندیدیم، و نه اثری بی مؤثر، و نه مجموعه ای بی مؤلف، پس هر که بپندارد خالق او پدرش می باشد، باید پرسید: چه کسی پدرش را آفریده؟ و اگر پدر خالق فرزند بود: آفرینش و صورتگری او با شهوت و محبت بوده، و مالک حیات؛ او است و حکم خود را در آن جاری می ساخت، ولی در حال بیماری کاری از دستش ساخته نیست، و در صورت مرگ قادر به مرجوع کردن فرزند نیست!! بدرستی کسی که قادر به آفریدن خلق است و روحی در جان آن می دمد تا بر دو پای خود هماهنگ راه رود همان قادر بر دفع فساد از او خواهد بود.

قال: فَمَا تَقُولُ فِي عِلْمِ النُّجُومِ؟

قال: هُوَ عِلْمٌ قَلْتُ مَنَافِعُهُ، وَكَثُرَتْ مَضِرَّاتُهُ، لِأَنَّهُ لَا يُدْفَعُ بِهِ الْمُقْدُورُ وَلَا يُنْقَى بِهِ الْعَظُورُ، إِنْ أَخْبَرَ الْمُنْجَمُ بِالْبَلَاءِ لَمْ يُنْجِهِ التَّحَرُّزُ مِنَ الْقَضَاءِ، وَإِنْ أَخْبَرَ هُوَ بِخَيْرٍ لَمْ يَسْتَطِعْ تَعْجِيلُهُ، وَإِنْ حَدَّثَ بِهِ سُوءٌ لَمْ يُمْكِنَهُ صَرْفُهُ، وَالْمُنْجَمُ يُضَادُّ اللَّهَ فِي عِلْمِهِ، بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرُدُّ قَضَاءَهُ عَنْ خَلْقِهِ.

قال: فَالرَّسُولُ أَفْضَلُ أَمْ الْمَلِكُ الْمُرْسَلُ إِلَيْهِ؟

قال: بَلِ الرَّسُولُ أَفْضَلُ.

قال: فَمَا عِلَّةُ الْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِينَ بِعِبَادِهِ، يَكُفُّونَ مَا عَلَيْهِمْ وَلَهُمْ، وَاللَّهُ تَعَالَى عَالِمُ السِّرِّ وَمَا هُوَ أَخْفَى؟

قال: اسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ وَجَعَلَهُمْ سُجُوداً عَلَى خَلْقِهِ، لِيَكُونَ الْعِبَادُ لِمَلَاذِمَتِهِمْ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُوَاطَّئَةً، وَعَنْ مَعْصِيَةِ أَشَدَّ انْقِبَاضاً، وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ يَهُمُّ بِمَعْصِيَةٍ فَذَكَرَ

پرسید: درباره علم ستارگان نظر شما چیست؟

فرمود: علمی است با منافع اندک، و زیان بسیار، زیرا به دفع تقدیر شده نیست و از محذور آن نمی شود پرهیز کرد، اگر خبر از بلایی دهد تحرّز از قضا او را نجات نمی دهد، و اگر از خیری خبر دهد قادر به تعجیل آن نشود، و اگر گرفتار مشکلی شود قادر به تغییر آن نیست، و منجم با علم خود با خدا مخالفت می کند، می پندارد می تواند قضای حتمی را از خلق خدا بازگرداند!!

پرسید: رسول افضل است یا فرشته پیامبر به او؟

فرمود: بلکه رسول افضل است.

پرسید: پس دلیل فرشتگان موکل بر بندگان چیست، که سود و زیان ایشان را می نویسند، در حالیکه خداوند عالم به سر و نهان است؟!

فرمود: در اینکار بنده و اسیرشان نموده و شاهدانی بر خلق خود قرارشان داده، تا بندگان در پرتو ملازمت اینان بیشتر مواظب طاعت خدا، و پرهیز از معصیت باشند، و چه بسیار بندگان که قصد گناهی می کنند و با توجه به آن، دست کشیده و می گویند:

مَكَانَهُمَا قَارَعَوِي وَكَفْتُ، فَيَقُولُ: «رَبِّي يَرَانِي وَحَفَظَنِي عَلَىٰ بِذَلِكَ تَشْهَدُ»، وَإِنَّ اللَّهَ بِرَأْفَتِهِ وَلُطْفِهِ أَيْضاً وَكُلَّهُمْ بِعِبَادِهِ، يَذُبُّونَ عَنْهُمْ مَرَدَّةَ الشَّيْطَانِ وَهَوَامَّ الْأَرْضِ، وَآفَاتٍ كَثِيرَةً مِنْ حَيْثُ لَا يَرُونَ بِإِذْنِ اللَّهِ إِلَى أَنْ يَجِيءَ أَمْرُ اللَّهِ تَعَالَى؟

قال: فَخَلَقَ الْخَلْقَ لِلرَّحْمَةِ أَمْ لِلْعَذَابِ؟

قال: خَلَقَهُمُ لِلرَّحْمَةِ، وَكَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ خَلْقِهِ إِيَّاهُمْ، أَنْ قَوْمًا مِنْهُمْ يَصِيرُونَ إِلَى عَذَابِهِ بِأَعْمَالِهِمُ الرَّدِيَّةِ وَجَحْدِهِمْ بِهِ.

قال: يُعَذَّبُ مَنْ أَنْكَرَ فَاسْتَوْجَبَ عَذَابَهُ بِإِنْكَارِهِ [مِنْ خَلْقِهِ] فِيمَ يُعَذَّبُ مَنْ وَحْدَهُ وَعَرَفَهُ؟

قال: يُعَذَّبُ الْمُنْكَرُ لِإِلْهِيَّتِهِ عَذَابَ الْأَبَدِ، وَيُعَذَّبُ الْمُقَرَّبُ بِعَذَابِ عُقُوبَةٍ لِعُصْيَانِهِ إِيَّاهُ فِيمَا قَرَضَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُخْرَجُ، وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.

قال: فَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ مَنَزَلَةٌ؟ قال عليه السلام: لا.

«خدایم مرا می بیند و دو نگاهی نام بر آن مشاهده اند». و بی شک خداوند از سر رأفت و لطف خود نیز اینان را بر بندگان گمارده، تا از آدمی مَرَدَّة شیطان و جانوران زمینی و آفت های بسیاری که نمی بینند - به اذن خداوند - دور کنند - تا امر خدایی (مرگ) برسد.

پرسید: پس آیا مردمان را برای رحمت آفرید یا عذاب؟

فرمود: برای رحمت، و پیش از خلقت می دانسته که گروهی از ایشان بجهت اعمال زشت و انکارشان رهیار عذاب او خواهند شد.

پرسید: گیریم عذاب منکرین مستوجب عذاب، صحیح باشد، چرا یکتا پرستان و عارفان را عذاب می کند؟!

فرمود: منکرین خدایی خود را گرفتار عذابی ابدی می سازد، و معترفان (موحدان و عارفان) خود را بخاطر سربیزی از واجبات عذاب می کند، سپس از آن عذاب خارج می شوند، و پروردگارت به هیچکس ستم نمی کند.

پرسید: آیا میان کفر و ایمان منزلت و جایگاهی است؟ فرمود: نه.

قال: فما الإيمان وما الكُفْر؟ قال عليه السلام: الإيمان أن يُصدقَ الله فيما غابَ عنه من عَظَمَةِ الله، كَتَصَدِيقِهِ بما شاهدَ من ذلك وعائِنَ، وَالْكَفْرُ: الْجُحُودُ.

قال: فما الشُّركُ وما الشُّكُّ؟ قال عليه السلام: الشُّركُ هو أن يُضَمَّ إلى الواحدِ الَّذي ليسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آخَرُ، وَالشُّكُّ: ما لَمْ يَعْتَقِدْ قَلْبُهُ شَيْئاً.

قال: أَفَيَكُونُ الْعَالِمُ جاهِلاً؟ قال عليه السلام: عالِمٌ بما يَعْلَمُ، وَجاهِلٌ بما يَجْهَلُ.

قال: فما السَّعَادَةُ وما الشَّقَاوَةُ؟ قال: السَّعَادَةُ: سَبَبُ خَيْرٍ، تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجْرُهُ إِلَى النِّجَاةِ، وَالشَّقَاوَةُ: سَبَبُ خِذْلَانٍ، تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَيَجْرُهُ إِلَى الْهَلَاكِه، وَكُلٌّ يَعْلَمُ اللهُ.

قال: أَخْبِرْنِي عَنِ السَّرَاجِ إِذَا انْطَفَأَ أَيْنَ يَذْهَبُ نُورُهُ؟ قال عليه السلام: يَذْهَبُ فَلَا يَعُودُ.

قال: فما أَتَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ مِثْلَ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ وَفَارَقَ الرُّوحَ الْبَدَنَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ أَبَداً كما لا يَرْجِعُ ضَوْءُ السَّرَاجِ إِلَيْهِ أَبَداً إِذَا انْطَفَأَ؟

پرسید: پس ایمان و کفر چیست؟ فرمود: ایمان: تصدیق پروردگار در آنچه از عظمت خدا از او در ظاهر و نهان است می باشد، و کفر انکار است و جحود.

پرسید: شرک و شک چیست؟ فرمود: شرک: چسباندن کسی است به واحدی که هیچ همانندی ندارد، و شک: عدم اعتقاد قلبی به چیزی است.

پرسید: آیا می شود عالم: جاهل باشد؟ فرمود: عالم است بدانچه می داند، و جاهل است به چیزی که نمی داند.

پرسید: پس سعادت و شقاوت چیست؟ فرمود: سعادت: سبب خیر است، سعید دست بدامنش شده و او را نجات می دهد، و شقاوت: سبب خذلان و شکست است، بدبخت متمسک بدان شده آن نیز وی را به پرتگاه هلاکت می کشاند، و همه در علم خدا است.

پرسید: بفرمایید نور چراغ پس از خاموشی کجا می رود؟ فرمود: بدون بازگشت می رود.

پرسید: چرا قبول ندارید که انسان نیز مانند همان نور چراغ: پس از مرگ روح از بدن خارج شده و دیگر بدان باز نمی گردد، همانطور که نور چراغ پس از خاموشی بی-بازگشت است؟!

قال: لَمْ تُصِيبِ الْقِيَاسَ، إِنَّ النَّارَ فِي الْأَجْسَامِ كَامِنَةٌ، وَالْأَجْسَامُ قَائِمَةٌ بِأَعْيَانِهَا كَالْحَجَرِ وَالْحَدِيدِ، فَإِذَا ضَرَبَ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ سَطَعَتْ مِنْ بَيْنِهِمَا نَارٌ، يَنْفَتِسُ مِنْهَا سِرَاجٌ لَهُ ضَوْءٌ، قَالَتِ النَّارُ ثَابِتَةٌ فِي أَجْسَامِهَا وَالضَّوْءُ ذَاهِبٌ، وَالرُّوحُ: جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أَلِيسَ قَالِبًا كَثِيفًا، وَلَيْسَ بِمِثْلَةِ السِّرَاجِ الَّذِي ذَكَرْتَ، إِنَّ الَّذِي خَلَقَ فِي الرَّحِمِ جَنِينًا مِنْ مَاءٍ صَافٍ، وَرَكَّبَ فِيهِ ضُرُوبًا مُخْتَلِفَةً مِنْ عُرُوقٍ وَعَصَبٍ وَأَشْنَانٍ وَشَعْرٍ وَعِظَامٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَهُوَ يُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَيُعِيدُهُ بَعْدَ فَنَائِهِ.

قال: فَأَيْنَ الرُّوحُ؟ قال: فِي بَطْنِ الْأَرْضِ حَيْثُ مَضَرَ عُ الْبَدَنُ إِلَى وَقْتِ الْبَعْثِ.

قال: فَمَنْ صُلِبَ فَأَيْنَ رُوحُهُ؟

قال: فِي كَفِّ الْمَلَكِ الَّذِي قَبَضَهَا حَتَّى يُودَّعَهَا الْأَرْضَ؟

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الرُّوحِ أَغَيْرَ الدَّمِ؟

قال: نَعَمْ، الرُّوحُ عَلَى مَا وَصَفْتَهُ لَكَ: مَادَّةٌ تَهَا مِنَ الدَّمِ، وَمِنْ الدَّمِ

فرمود: قیاس نادرستی نمودی، زیرا آتش در اجسام پنهان است، و اجسام با اعیان خود مانند سنگ و آهن قائم و حاضرند، و در صورت برخورد هر کدام با یکدیگر میانشان آتش نمایان می گردد، و چراغ، روشنایی از همان آتش می گیرد، پس آتش در اجسام ثابت است و نور ذاهب و رونده، و روح، جسمی است رقیق که ملبوس به قالبی مرکب شده، و مانند چراغی که گفתי نیست، بی شک کسی که در رحم جنینی در آبی صاف خلق کرده، و انواع مختلفی از رگ و عصب و دندان و مو و استخوان و غیر آن را در آن ترکیب نموده، همو پس از مرگ زنده اش می دارد، و پس از فنا مرجوعش می گرداند.

پرسید: پس روح کجا است؟ فرمود: در بطن زمین همانجا که بدن دفن است تا وقت بعث و تشویر.

پرسید: پس روح کسی که بدار آویخته می شود کجاست؟

فرمود: دست همان فرشته ای که جانش را ستانده می ماند تا به زمینش بازگرداند.

پرسید: بفرمایید آیا روح جز همان خون است؟

فرمود: آری، روح همانطور که برایت گفتم ماده اش از خون است، و خون مایه

رُطُوبَةُ الْجِسْمِ وَصَفَاءُ اللَّوْنِ وَحُسْنُ الصَّوْتِ، وَكَثْرَةُ الضَّحْكِ، فَإِذَا جَمَعَ الدَّمُ فَارَقَ الرُّوحُ
الْبَدَنَ.

قال: فَهَلْ يُوصَفُ بِخِفَّةٍ وَثِقَلٍ وَوزنٍ؟

قال: الرُّوحُ بِمِثْرَلَةِ الرِّيحِ فِي الرِّقِّ، إِذَا نُفِخَتْ فِيهِ امْتَلَأَ الرِّقُّ مِنْهَا، فَلَا يَزِيدُ فِي وَزْنِ الرِّقِّ
وَلَوْجُهَا فِيهِ، وَلَا يَنْقُصُهَا خُرُوجُهَا مِنْهُ، كَذَلِكَ الرُّوحُ لَيْسَ لَهَا ثِقَلٌ وَلَا وَزْنٌ.

قال: فَأَخْبِرْنِي مَا جَوْهَرُ الرِّيحِ؟

قال: الرِّيحُ هَوَاءٌ إِذَا تَحَرَّكَ يُسَمَّى رِيحاً، فَإِذَا سَكَنَ يُسَمَّى هَوَاءً، وَبِهِ قِوَامُ الدُّنْيَا، وَلَوْ
كَفَّتِ الرِّيحُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَفَسَدَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَنَتَنَ، وَذَلِكَ أَنَّ الرِّيحَ بِمِثْرَلَةِ الْمِرْوَاحَةِ
تَذُبُّ وَتَدْفَعُ الْفَسَادَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَتُطَيِّبُهُ، فَهِيَ بِمِثْرَلَةِ الرُّوحِ إِذَا خَرَجَ عَنِ الْبَدَنِ نَتَنَ الْبَدَنُ
وَتَغْيِيرٌ، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

قال: أَفَيَتَلَشَّى الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنِ قَلْبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ؟

رطوبت جسم و صفای رنگ و نیکویی صوت و زیادی خنده است، پس چون خون
خشک شود روح از بدن فارغ و جدا می گردد.

پرسید: آیا روح مشمول تعاریفی چون سبکی و سنگینی و وزن می شود؟

فرمود: روح مانند باد در خیک است، وقتی در آن دمیده شود خیک از آن پر شود،
نه وارد شدن باد به وزن آن بیافزاید و نه خروج آن از وزنش بکاهد، حال روح نیز
اینگونه است که نه ثقلی دارد و نه وزنی.

پرسید: بفرمایید ماده و جوهر روح چیست؟

فرمود: باد همان هواست و به مجرد حرکت باد نامیده می شود، و در صورت سکون
«هوا»، و برپایی دنیا بسته به همان هواست، و اگر سه روز باد نوزد همه چیز زمین خراب
شده و متعفن می گردد. و باد در مثل مانند بادزن است که فساد و خرابی را از هر چیزی
دور ساخته و خوشبو می سازد، مانند روح! بمحض خروج از جسم! بدن عفونی شده
و تغییر می کند، بزرگ و بزرگوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است!!

پرسید: آیا روح پس از خروج از قالب خود متلاشی می شود یا باقی می ماند؟

قال: بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَفْنَى، فَلَا حِسَّ وَلَا مَحْسُوسَ، ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبِّرُهَا، وَذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةِ سَنَةٍ يُسَبِّتُ فِيهَا الْخَلْقُ وَذَلِكَ بَيْنَ التَّفْخِيتَيْنِ.

قال: وَأَنَّى لَهُ بِالْبَعْثِ وَالْبَدَنُ قَدْ بَلَى، وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ، فَعُضْوٌ بِبَلَدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا، وَعُضْوٌ بِأُخْرَى تَمْرُقُهُ هَوَامُّهَا، وَعُضْوٌ قَدْ صَارَ تُرَاباً يُجِي بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ!!
قال عليه السلام: إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، وَصَوَّرَهُ عَلَى نَمِيزٍ مِثَالِ كَانِ سَبَقَ إِلَيْهِ، قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ.

قال: أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ!

قال: إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةً فِي مَكَانِهَا، رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي صِيَاءٍ وَفُشْحَةٍ، وَرُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَظُلْمَةٍ، وَالْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَاباً كَمَا مِنْهُ خُلِقَ، وَمَا تَقْدِفُ بِهِ السَّبَاعُ وَالْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا

فرمود: بلکه آن تا وقت دمیدن در صور باقی می ماند، پس در آن زمان همه چیز باطل شده و فانی می گردد، نه حسی و نه محسوسی باقی می ماند، سپس همه چیز به همان صورتی که مدبرشان خلق کرده بود باز میگردند، و آن چهارصد سال است که خلق در آن بیارامند، و آن میان دو نفخه است.

پرسید: چه بعث و نشوری؛ با اینکه اجسام پوسیده و اعضاء پراکنده اند، عضوی در شهری خوراک درندگان شده و عضو دیگر را جانوران دریده اند، و عضوی دیگر تبدیل به خاکی شده که گل دیوار است!!

فرمود: آنکه بی چیزی او را خلق کرد، و بی هیچ مثال گذشته ای او را صورتگری کرده، همو قادر است همانگونه که آفریده سرانجام برگرداند.
زندیق گفت: آنرا برایم شرح دهید.

امام علیه السلام فرمود: روح در هر دو قالب مقيم است، روح نیکوکار در روشنی و گشادگی است، و روح بدکار در تنگی و تاریکی، و بدن تبدیل به همان خاکی شود که از آن خلق شده، و محتویات شکم درندگان و جانوران که به خاک می اندازند (مدفوع)

بِمَا أَكَلَتْهُ وَمَرَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَيَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَوزَنَهَا، وَإِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ يَمْزِلَةُ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ الْبَعْثِ مَطَرَتِ الْأَرْضُ مَطَرَ النُّشُورِ، فَتَرَبُّو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمْخَضُوا مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ، وَالرَّبْدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ، فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ، فَيَسْتَقِلُّ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ، فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمَصُورِ كَهَيْئَتِهَا، وَتَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يَتَكَبَّرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاءَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ يُحْشَرُونَ فِي أَكْفَانِهِمْ.

قَالَ: أَنَّى لَهُمْ بِالْأَكْفَانِ وَقَدْ بَلَّيْتُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ.

قَالَ: لَنْ مَاتَ بِلَا كَفَنٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَسْتُرُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ بِمَا يَشَاءُ مِنْ عِنْدِهِ.

نزد همو که مثقال ذره‌ای در تاریکی از او دور نمی ماند و عدد و وزن اشیاء را می داند همه و همه محفوظ است، و بدرستی خاک انسانهای روحانی در خاک مانند طلا است، و چون هنگام بعث باران نشور بر زمین بیارد، و زمین مرتفع شده و بشدت تکان بخورد؛ خاک بشر مانند جاری شدن طلا از خاک؛ وقتی با آب شسته می شود جاری می گردد، مانند جدایی دوغ از کره پس از تکانهای شدید، پس خاکی هر قالب در قالب خودش جمع می شود، و به فرمان خدای قادر به مکان روح منتقل می شود، و صورتهای به فرمان صورتگر به صورت اصلی خود باز می گردند، و روح در آن داخل می شود، پس چون برپا شد منکر هیچ چیزی از خود نمی شود.

پرسید: بفرمایید آیا مردمان هنگام حشر در روز قیامت عریانند؟ فرمود: بلکه در کفهای خود محشور خواهند شد.

پرسید: چه کفنی! حال اینکه همه پوشیده؟! فرمود: همانکه بدنهایشان را حسیات می بخشد همو کفنهاشان را تجدید می فرماید.

پرسید: تکلیف اموات بی کفن چیست؟ فرمود: خداوند هرگونه که بخواهد عورتهاشان را پوشانده و مستور می فرماید.

قال: أَفَيُعْرَضُونَ صُفُوفًا؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، هُمْ يَوْمَئِذٍ عِشْرُونَ وَمِائَةُ أَلْفٍ صَفٌّ فِي عَرْضِ الْأَرْضِ.

قال: أَوَلَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ؟

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا، إِنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ بِأَجْسَامٍ، وَإِنَّهَا هِيَ صِفَةُ مَا عَمِلُوا، وَإِنَّهَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهِلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ، وَلَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَخِفَتَهَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ.

قال: فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ.

قال: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»؟

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُهُ.

قال: فَأَخْبِرْنِي أَوَلَيْسَ فِي النَّارِ مَقْتَعٌ أَنْ يُعَذَّبَ خَلْقُهُ بِهَا دُونَ الْحَيَاتِ وَالْعُقَارِبِ؟

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهَا يُعَذَّبُ بِهَا قَوْمًا زَعَمُوا أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ خَلْقِهِ، إِنَّهَا شَرِيكُهُ الَّذِي

پرسید: آیا با صف عرضه خواهند شد؟ فرمود: آری، مردم آن روز در یکصد و بیست هزار صف در عرض زمین خواهند بود.

پرسید: مگر اعمال وزن نمی شود؟

فرمود: نه، اعمال مانند اجسام نیست، و تنها صفتی از اعمالشان می باشد، و تنها کسی نیاز به وزن شیء دارد که عدد و وزن و سبکی آنها را نداند، و بی شک هیچ چیزی بر خداوند مخفی و نهان نیست.

پرسید: پس معنی میزان چیست؟ فرمود: عدل است.

پرسید: پس معنی آیه «پس هر که میزانهایش گران و سنگین باشد - اعراف: ۸» چیست؟

فرمود: یعنی: پس هر که کردار و اعمالش بچربد.

پرسید: بفرمایید مگر در جهنم شاهد عادل نیست که خلق را عذاب کند تا دیگر نیازی به مار و عقرب نباشد؟

فرمود: مار و عقرب را تنها وسیله عذاب کسانی قرار می دهد که فکر می کردند آنها

يَخْلُقُهُ ، فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَقَارِبَ وَالْحَيَاتَ فِي النَّارِ لِيَذِيقَهُمْ بِهَا وَبَالَ مَا كَذَبُوا عَلَيْهِ
فَجَعَدُوا أَنْ يَكُونَ صُتْعُهُ .

قال : فَمِنْ أَيْنَ قَالُوا : إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْتِي الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِلَى ثَمَرَةٍ يَتَنَاوَلُهَا فَإِذَا أَكَلَهَا عَادَتْ
كَهَيْئَتِهَا ؟

قال عليه السلام : نَعَمْ ، ذَلِكَ عَلَى قِيَاسِ السَّرَاجِ يَأْتِي الْقَاسِ فَيَقْتَبِسُ مِنْهُ ، فَلَا يَنْقُصُ مِنْ
ضَوْئِهِ شَيْءٌ ، وَقَدْ امْتَلَأَتِ الدُّنْيَا مِنْهُ سِرَاجاً .

قال : أَلَيْسُوا يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ ، وَتَزَعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لَهُمُ الْحَاجَةُ ؟

قال عليه السلام : بَلَى ، لِأَنَّ غَدَاءَهُمْ رَقِيقٌ لَا يَثْقُلُ لَهُ ، بَلْ يَخْرُجُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ بِالْعَرَقِ .

قال : فَكَيْفَ تَكُونُ الْحَوْرَاءُ فِي جَمِيعِ مَا أَتَاهَا زَوْجُهَا عَذْرَاءً ؟

قال عليه السلام : لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِنَ الطَّيِّبِ لَا تَغْتَرِبُهَا عَاهَةٌ ، وَلَا تُخَالِطُ جِسْمَهَا آفَةٌ وَلَا يَجْرِي

فِي نَفْسِهَا شَيْءٌ ، وَلَا يَدْنُسُهَا حَيْضٌ ، فَالرَّحِمُ مُلْتَزِقَةٌ [مُلْدَمٌ] ، إِذْ لَيْسَ فِيهِ لَيْسُو

از خلق خدا نیستند بلکه شریک دیگری آنها را خلق کرده ، پس خداوند نیز عقرب
و مار را در آتش بر آنان مسلط نماید تا وبال دروغی که بافته و انکاری که در خلقت آندو
قائل شدند را بجشند .

پرسید : پس از کجا گفته اند : فردی بهشتی تا دست دراز کند میوه ای را بگیرد
بمحض خوردن آن به همان شکل و هیئت سابق خود باز گردانده شود ؟

فرمود : آری ، آن بر قیاس همان چراغ است که فردی آتشی از آن می گیرد بی آنکه
از نور آن چیزی کم شود ، حال اینکه تمام دنیا از جانب او پر از چراغ و سراج شده است .
پرسید : مگر غمی خورند و غمی آشامند ، و بنظر شما اینان نیاز بر رفع حاجت ندارند ؟

فرمود : آری ، چون خوراکشان رقیق و بی وزن است ، دفع با عرق از اجسامشان
خارج می شود .

پرسید : چگونه حوریان در تمام موارد نزدیکی شوهرانشان باکره اند ؟

فرمود : زیرا خلقت اینان با طیب بوده و عاری از هر بیماری و نقصند ، و جسمشان با
آفتی مخلوط نشده و در سوراخشان چیزی جریان نمی یابد . و هیچ حیضی آنان را آلوده

الإحلیل بحری

قال: فیهی تلبیس سبعین حلّة، ویری رَوْجُهَا مَحْ ساقِیْهَا مِنْ وَرَاءِ حُلِّیْهَا وَبَدَنِهَا؟
 قال علیه السلام: نَعَمْ، کَمَا یَرَى أَحَدُکُمْ الدَّرَاهِمَ إِذَا أَلْقَیْتُ فِي مَاءٍ صَافٍ قَدَرُهُ قَدَرُ رُغْ.
 قال: فَکَیْفَ تَنْعَمُ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِمَا فِیهِ مِنَ النِّعَمِ، وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ افْتَقَدَ ابْنَهُ أَوْ أَبَاهُ
 أَوْ حَمِیمَهُ أَوْ أُمَّهُ، فَإِذَا افْتَقَدُواهُمْ فِي الْجَنَّةِ لَمْ یَشْکُوا فِي مَصْرِحِهِمْ إِلَى النَّارِ، فَمَا یَصْنَعُ بِالنِّعَمِ مَنْ
 یَعْلَمُ أَنَّ حَمِیمَهُ فِي النَّارِ یُعَذَّبُ؟
 قال علیه السلام: إِنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ قَالُوا: إِنَّهُمْ یَنْسَوْنَ ذِکْرَهُمْ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: انْتَظِرُوا قُدُومَهُمْ،
 وَرَجُوا أَنْ یَكُونُوا بَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فِي أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ.
 قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الشَّمْسِ أَيْنَ تَغِیْبُ؟

نمی سازد، پس رَجِمِ چسبیده و بسته است، چون راهی جز برای احلیل ندارد
 پرسید: حوریان هفتاد جامه بر تن دارند، چگونه است که شوهرانشان قادرند مغز
 دو ساقشان را از پشت این همه جامه و جستمشان ببینند؟
 فرمود: آری، مانند یکی از خود شما که سکه های نقره را در آبی صاف به عمق یک
 نیرزه می بیند.

پرسید: نحوه استفاده بهشتیان از نعمات آنجا چگونه است، با اینکه غالبشان فاقد
 پسر یا پدر یا رفیق یا مادر خود شده، و فقدانشان فقط حاکی از این است که همه مفقودین
 در دوزخند، پس با نعمات چه کند آنکه از حال رفیقش در جهنم و عذاب باخبر است؟!
 فرمود: اهل علم گفته اند: اهل بهشت یاد آنان را فراموش می کنند، و برخی دیگر
 گفته اند^(۱): چشم براه آنان باشد، و امید آن دارند که از جمله اهل اعراف؛ میان دوزخ
 و بهشت باشند.

پرسید: بفرمایید که خورشید کجا غایب و پنهان می شود؟

۱- شاید در این ابهام مصلحتی باشد، یکی قول معصوم باشد و دیگری قول دیگران، و احتمال

دارد برخی فراموش کنند و برخی چشم براه باشند، و هر کدام حال برخی را شرح داده باشد. (از بحار)

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ بَعْضَ الْعُلَمَاءِ قَالَ: إِذَا انْحَدَرَتْ أَشْفَلُ الْقُبَّةِ دَارَ بِهَا الْقَلْبُ إِلَى بَطْنِ السَّمَاءِ صَاعِدَةً أَبَدًا، إِلَى أَنْ تَنْحَطَّ إِلَى مَوْضِعِ مَطْلَعِهَا، يَعْنِي: أَنَّهَا نَغِيبُ فِي عَيْنِ حَامِئَةٍ ثُمَّ تَحْرُقُ الْأَرْضَ رَاجِعَةً إِلَى مَوْضِعِ مَطْلَعِهَا، فَتَجِيرُ تَحْتَ الْعَرْشِ حَتَّى يُؤْذَنَ لَهَا بِالطَّلُوعِ، وَيُسَلَبَ نُورُهَا كُلُّ يَوْمٍ، وَتُجَلَّلُ نُورًا آخَرَ.

قَالَ: فَالْكُرْسِيُّ أَكْبَرُ أَمْ الْعَرْشُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ فِي جَوْفِ الْكُرْسِيِّ، مَا خَلَا عَرْشُهُ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الْكُرْسِيُّ.

قَالَ: فَخَلَقَ النَّهَارَ قَبْلَ اللَّيْلِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، خَلَقَ النَّهَارَ قَبْلَ اللَّيْلِ، وَالشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ، وَالْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ، وَوَضَعَ الْأَرْضَ عَلَى الْحُوتِ، وَالْحُوتَ فِي الْمَاءِ، وَالْمَاءَ فِي صَخْرَةٍ مُجَوَّفَةٍ،

فرمود: یکی از دانشمندان گوید: وقتی پایین قبه سرازیر می شود با آن پیوسته فلک به بطن آسمان می گردد، تا اینکه به محل طلوع خود پایین بیاید، یعنی: خورشید در چشمی پاک پنهان می شود سپس به پایین زمین می رود تا به مطلع خود باز گردد، و حیران زیر عرش می ماند تا اجازه طلوع یابد، و هر روز نور خورشید گرفته شده و نوری دیگر تجلی می کند^(۱).

پرسید: کرسی بزرگتر است یا عرش؟

فرمود: هرچه خدا آفریده در داخل کرسی است، جز عرش خدا، زیرا آن بزرگتر از آن است که کرسی آنرا احاطه کند.

پرسید: آیا روز را قبل از شب آفرید؟

فرمود: آری، روز را پیش از شب آفرید، و خورشید را پیش از ماه، و زمین را پیش از آسمان، و زمین را بر حوت قرار داده و حوت را در آب، و آب را در صخره ای گود،

۱ - باید توجه داشت که غالب پاسخها - در صورت صحت صدور از امام علیه السلام - در خور فهم سائل یا اسکاتی است.

وَالصَّخْرَةَ عَلَى عَاتِقِ مَلَكٍ، وَالْمَلَكَ عَلَى الثَّرَى، وَالثَّرَى عَلَى الرِّيحِ الْعَقِيمِ، وَالرِّيحَ عَلَى الْهَوَاءِ، وَالْهَوَاءَ تُمْسِكُهُ الْقُدْرَةُ، وَلَيْسَ تَحْتَ الرِّيحِ الْعَقِيمِ إِلَّا الْهَوَاءُ وَالظُّلُمَاتُ، وَلَا وَرَاءَ ذَلِكَ سَعَةٌ وَلَا ضَيْقٌ، وَلَا شَيْءٌ يَتَوَهَّمُ، ثُمَّ خَلَقَ الْكَرْسِيَّ فَحَشَاةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَالْكَرْسِيُّ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ فَجَعَلَهُ أَكْبَرَ مِنَ الْكَرْسِيِّ.

۲۲۴ - وَعَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: مَرْحَبًا يَا سَعْدُ! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بِهَذَا الْأِسْمِ سَمَّيْتَنِي أُمِّي، وَمَا أَقْلُ مَنْ يَعْرِفُنِي بِهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ يَا سَعْدُ الْمَوْلَى! فَقَالَ الرَّجُلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! بِهَذَا اللَّقَبِ كُنْتُ الْقَبُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي اللَّقَبِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأُسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ».

وصخره را بر گرد فرشته ای، و فرشته را بر «ثری» و آنرا بر ریح عقیم، و ریح را بر هوا، و هوا در دست قدرت است، و زیر ریح عقیم جز هوا و تاریکها چیز دیگری نیست، و اطراف آن گشادگی و تنگی نیست، و نه هیچ چیزی که در فکر آید، سپس کرسی را خلق کرده و با آسمانها و زمین پر کرد، و کرسی بزرگتر از تمام مخلوقات خدا است، سپس عرش را آفرید، و آنرا بزرگتر از کرسی قرار داد.

۲۲۴ - و از ابان بن تغلب نقل است که گفتم: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن بر آنحضرت وارد شده و سلام کرد، آنحضرت جواب سلام وی را داده و فرمود: مرحبا ای سعد، آنمرد گفت: مادر مرا به این اسم نامیده، و کمتر کسی آنرا می داند! امام علیه السلام فرمود: راست گفتی ای سعد المولی. مرد گفت: قربانت گردم! این لقب من است.

امام علیه السلام فرمود: هیچ خیری در لقب نیست، خداوند تبارک و تعالی در قرآن فرموده: «و یکدیگر را به لقبها بخوانید. بدنامی است نام کردن [مردم] به بدکرداری پس از ایمان آوردن [آنها] - حجرات: ۶۱».

ما صِنَاعَتُكَ يَا سَعْدُ! فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ نَنْظُرُ فِي النُّجُومِ، لَا يُقَالُ إِنَّ
بِالْيَمَنِ أَحَدًا أَعْلَمَ بِالنُّجُومِ مِنَّا.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَمْ يَزِيدُ ضَوْءُ الشَّمْسِ عَلَى ضَرْءِ الْقَمَرِ دَرَجَةً؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ:
لَا أَدْرِي.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَكَمْ ضَوْءُ الْقَمَرِ يَزِيدُ عَلَى ضَوْءِ الْمَشْرِقِ
دَرَجَةً؟ قَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَدْرِي! قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ!

قَالَ: فَكَمْ يَزِيدُ ضَوْءُ الْمَشْرِقِ عَلَى ضَوْءِ عَطَارِدِ دَرَجَةً؟ قَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَدْرِي! فَقَالَ
لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ!

قَالَ: فَكَمْ ضَوْءُ عَطَارِدِ يَزِيدُ دَرَجَةً عَلَى الْبَهْرِ؟ قَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَدْرِي! قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ.

قَالَ: لَهَا اسْمُ النُّجُومِ الَّذِي إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْإِبِلُ؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَدْرِي! فَقَالَ لَهُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ!

کارت چیست ای سعد؟ گفت: قربانت گردم، ما خاندانی ستاره شناس و منجم هستیم،
و دانایان ما در این علم در سرزمین یمن نیست.

امام علیه السلام فرمود: میزان افزایش نور خورشید بر نور قمر چند درجه است؟ گفت:
نمی دانم.

فرمود: درست است. بگو چند درجه نور قمر بیشتر از نور مشرقی است؟ گفت:
نمی دانم. امام فرمود: راست گفتی.

فرمود: میزان افزایش نور مشرقی بر نور عطارد چند درجه است؟ گفت: نمی دانم.
امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفتی.

فرمود: میزان افزایش نور عطارد بر نور زهره چند درجه است؟ گفت: نمی دانم.
حضرت فرمود: راست گفتی.

فرمود: نام ستاره ای که اگر طلوع کند شتر تحریک می شود چیست؟ گفت: نمی دانم.
امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفتی.

قال: فما اسم النجم الذي إذا طلع هاجت البقر؟ فقال اليماني: لا أدري! فقال له أبو عبد الله عليه السلام: صدقت!

قال: فما اسم النجم الذي إذا طلع هاجت الكلاب؟ فقال اليماني: لا أدري! فقال له أبو عبد الله عليه السلام: صدقت في قولك: «لا أدري»! فما زحل عندكم في النجوم؟ قال اليماني: نجم نحس.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا تقل هذا: فإنه نجم أمير المؤمنين عليه السلام وهو نجم الأوصياء عليهم السلام، وهو النجم الناقب الذي قال الله تعالى في كتابه: فقال له اليماني: فما معنى الناقب؟

فقال: إن مطلعه في السماء السابعة، فإنه نقب بصوته حتى أضاء في السماء الدنيا، فمن ثم سماه الله النجم الناقب.

ثم قال: يا أخا العرب! أعندكم عالم؟ فقال اليماني: نعم جعلت فداك، إن باليمن قوماً

فرمود: نام آن ستاره چیست که اگر طلوع کند، گاو تحرک می شود؟ گفتم: نمى دانم. امام فرمود: راست گفتم.

فرمود: نام ستاره ای که اگر طلوع کند سگان تحرک شوند چیست؟ گفتم: نمى دانم. امام علیه السلام فرمود: در کلام نمى دانم راست گفتم. ستاره زحل میان ستارگان چه جایگاهی دارد؟

گفتم: ستاره ای نحس است.

فرمود: این حرف مگو، زیرا آن ستاره أمير المؤمنين علیه السلام است و آن ستاره اوصياء عليهم السلام مى باشد، و آن همان نجم ناقبى است که خداوند در قرآن فرموده.

مرد یمانی گفت: ناقب یعنی چه؟

فرمود: محل طلوع آن در آسمان هفتم است، و آن ستاره ای است که پرتو نورش پس از گذشت از اینها به آسمان دنیا مى رسد، پس خداوند بدین خاطر نامش را ستاره درخشان نامیده است.

سپس فرمود: ای برادر عرب، آیا نزد شما عالمی هست؟ گفتم: آری قربانت گردم،

لَيُسْوَكَ أَحَدُ النَّاسِ فِي عِلْمِهِمْ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : وَمَا يُبْلَغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِهِمْ؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ : إِنَّ عَالِمَهُمْ لَيَزُجُّ الطَّيْرَ وَيَقْفُو الْأَثَرُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرٍ لِلرَّاكِبِ الْمُحِثِّ .
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : فَإِنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِ الْيَمَنِ . قَالَ الْيَمَانِيُّ : وَمَا يُبْلَغُ عِلْمُ عَالِمِ الْمَدِينَةِ؟

قَالَ : إِنَّ عِلْمَ عَالِمِ الْمَدِينَةِ يَنْتَهِي إِلَى أَنْ لَا يَقْفُو الْأَثَرُ ، وَلَا يَزُجُّ الطَّيْرَ وَيَعْلَمُ مَا فِي اللَّحْظَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ ، تَقْطَعُ اثْنَيْ عَشَرَ بُرْجًا ، وَاثْنَيْ عَشَرَ بَرًّا ، وَاثْنَيْ عَشَرَ بَحْرًا وَاثْنَيْ عَشَرَ عَالَمًا .

فَقَالَ لَهُ الْيَمَانِيُّ : مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَعْلَمُ هَذَا ، وَمَا يَدْرِي مَا كُنْهَهُ !
قَالَ : ثُمَّ قَامَ الْيَمَانِيُّ فَخَرَجَ .

۲۲۵ - وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَضِيْبٍ قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي لَيْلَى الْمَدِينَةَ ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ دَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَقُمْنَا إِلَيْهِ

کتاب احتجاج - ج ۲

در یمن گروهی هستند که علمشان مانند باقی مردم نیست .

حضرت فرمود : از علم آنان چه می دانی؟ گفت : عالم یمن مرغ را در سبقت پرواز باز می دارد ، و در آن واحد بقدر مسیر یکماه راکب سیر نماید و اثری از او نماند .
امام عليه السلام فرمود : پس بدرستی عالم مدینه از عالم یمن برتر است ، یمانی گفت : از علم او به شما چه رسیده؟

فرمود : بی شک علم عالم مدینه به آنجا ختم می شود که وقوف بر اثر راکب مرکب نماند و بی آنکه مرغ را در سبقت پرواز باز دارد در آن واحد مسیر یک دور خورشید را می داند ، از دوازده برج می گذرد و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم .
یمانی گفت : فکر نمی کنم کسی این همه علم را بداند ، وکنه آنرا دریابد .
راوی گفت : سپس یمانی برخاسته و خارج شد .

۲۲۵ - واز سعید بن ابی الحضیب نقل است که : من و ابن ابی لیلی وارد مدینه شده و ما داخل مسجد الرسول صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان جعفر بن محمد عليه السلام وارد شد ، پس نزد او رسیدیم ،

فَسَأَلَنِي عَنْ نَفْسِي وَأَهْلِي ثُمَّ قَالَ: مَنْ هَذَا مَعَكَ؟
 قُلْتُ: ابْنُ أَبِي لَيْلَى قَاضِي الْمُسْلِمِينَ! فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَتَأْخُذُ مَالَ هَذَا فَتُعْطِيهِ
 هَذَا، وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ، وَلَا تَخَافُ فِي هَذَا أَحَدًا؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَقْضِي؟
 قَالَ: بِمَا بَلَغَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ.
 قَالَ: فَبَلِّغْكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْضَاكُمْ عَلَيَّ بَعْدِي؟» قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: فَكَيْفَ تَقْضِي بغير قَضَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ بَلَغَكَ هَذَا؟
 قَالَ: فَاصْفَرَّ وَجْهُ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ثُمَّ قَالَ: أَلَيْسَ مِثْلًا لِنَفْسِكَ^(۱)، فَوَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُكَ مِنْ
 رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا!

۲۲۶- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

آنحضرت از حال من و خانواده ام پرسید و اینکه همراه من کیست؟
 گفتم: او ابن ابی لیلی قاضی مسلمین است. فرمود: آری، سپس بدو فرمود:
 آیا مال این را میگیری و بدیگری می دهی، و میان زن و مرد جدایی می اندازی،
 و در اینکار از هیچکس هراسی نداری؟ گفتم: آری
 فرمود: با چه وسیله ای قضا و داوری می کنی؟
 گفتم: با احادیثی که از رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر بدستم رسیده.
 فرمود: آیا این خبر از رسول خدا ﷺ بتو رسیده که فرمود: «در قضا و داوری علی
 از همه شما بالاتر است»؟ گفتم: آری.
 فرمود: پس چگونه بغير قضای علی علیه السلام داوری می کنی با اینکه این خبر بتو رسیده؟
 راوی گوید: با شنیدن این کلام رنگ رخسار ابن ابی لیلی زرد شده و بمن گفت:
 رفیق دیگری برای خود بگیر، که بخدا دیگر تا ابد با تو حرف نخواهم زد!
 ۲۲۶- از حسین بن زید بن جعفر صادق نقل است که رسول خدا به فاطمه علیها السلام فرمود:

۱- فی الکافی (ج ۷ ص ۴۰۸، ح ۵): «الْأَمْسَ لِنَفْسِكَ زَمِيلًا - إلخ».

یا فاطمه، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ.

قال: فَقَالَ الْمُحَدِّثُونَ بِهَا: قَالَ: فَأَتَاهُ ابْنُ جُرَيْجٍ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا الْيَوْمَ حَدِيثًا اسْتَهْزَأَهُ النَّاسُ.

قال: وَمَا هُوَ؟

قال: حَدَّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكِ».

قال: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ فِيمَا تَرَوْنَ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاةِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.

قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا تُنْكِرُ أَنْ تَكُونَ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُؤْمِنَةً، يَرْضَى اللَّهُ لِرِضَاها، وَيَغْضَبُ لِعُضْبِها؟!

قال: صَدَقْتَ! اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

۲۲۷ - وَعَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: قَبِضْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنُ أَبِي الْعَوَّجَاءِ يَسْأَلُ

«خداوند عزوجل برای خشم فاطمه غضب می کند و به رضایتش خشنود می گردد».
راوی گوید: پس اهل حدیث آنرا نقل کردند. روزی ابن جریر نزد آنحضرت آمده
وگفت: ای ابو عبدالله، امروز حدیثی شنیدم که مردم آنرا استهزاء می کردند!
فرمود: کدام حدیث؟!.

گفت: اینکه رسول خدا ﷺ فرموده: «خداوند عزوجل برای خشم فاطمه غضب
می کند و به رضایتش خشنود می گردد».

راوی گوید: امام فرمود: آری، مگر شما خود این حدیث را نقل نمی کنید که خدا
برای غضب بنده مؤمنش غضب می کند و برای رضایتش خشنود می شود؟ گفت: آری.
فرمود: چگونه منکر این هستید که دخت گرامی رسول خدا ﷺ مؤمنه است:
خداوند برای خشنودیش خشنود و برای غضبش به خشم آید؟!.

گفت: راست گفتم، خدا می داند کجا رسالت و مأموریت خود را قرار دهد!!
۲۲۷ - حفص بن غیاث گوید: در مسجد الحرام حاضر شدم و ابن ابی العوجاء از

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»، مَا ذَنْبُ الْغَيْرِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا!

قَالَ: فَسُئِلَ لِي [فِي] ذَلِكَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا!

قَالَ: نَعَمْ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لَيْثَةً فَكَسَرَهَا، ثُمَّ رَدَّهَا فِي مِلْبَنِهَا، فَهِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا.

۲۲۸ - وَرَوَى أَنَّهُ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»، قَالَ: مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

امام صادق علیه السلام درباره این آیه می پرسد: «هرگاه پوست تشنه پخته شود و بسوزد آنان را پوستهای دیگری جایگزین سازیم تا عذاب را بجشند - نساء ۵۶» که آن پوستهای دیگر چه گناهی مرتکب شده اند؟

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، آن آن است و آن غیر آن!

گفت: مثالی در اینباره از امور دنیا برایم بزنید، فرمود: بسیار خوب، آیا فکر می کنی اگر مردی آجری را بشکند سپس بر روی آن آب بریزد سپس آنرا به همان شکل اولیه خود باز گرداند مگر نه این است که آن آن است و آن غیر آن؟! گفت: آری همینطور است، خدا بر عمرت بیفزاید^(۱).

۲۲۸ - و نقل است که حضرت صادق علیه السلام از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه «گفت:

بلکه اینکار را بت بزرگشان کرده است، اگر سخن می گویند، از آنها پرسید - انبیاء: ۶۳» سؤال شده و فرمود: بت بزرگشان آنکار را انجام نداد و نه ابراهیم علیه السلام کذب گفت. پرسید: این چگونه می شود؟

فَقَالَ: إِنَّمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ: فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَسْطِقُونَ. فَإِنْ نَطَقُوا فَكَبِيرُهُمْ فَعَلَ، وَإِنْ لَمْ يَنْطِقُوا فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ شَيْئاً، فَمَا نَطَقُوا، وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ يُوسُفَ: «أَتَيْتَهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»؟

قَالَ: إِنَّهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ. أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ حِينَ قَالُوا: «مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَقَدْنَا صُوعَ الْمَلِكِ»، وَلَمْ يَقُلْ «سَرَقْتُمْ صُوعَ الْمَلِكِ»، إِنَّمَا سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ.

فَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ: «فَنَظَرْتُ نَظْرَةً فِي التُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»، قَالَ: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ سَقِيمًا، وَمَا كَذَبَ، إِنَّمَا عَنَى سَقِيمًا فِي دِينِهِ، أَيْ: مُرْتَدًّا.

۲۲۹ - وَعَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ قَوْمًا رَوَوْا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ».

فَقَالَ: صَدَقُوا.

فرمود: حضرت ابراهیم علیہ السلام فقط گفت: «اگر سخن می گویند، از آنها بپرسید». اگر سخن می گفتند پس بزرگشان انجام داده بود، وگرنه انجام نداده بود، پس سخن نگفتند، و ابراهیم نیز کذب نگفت.

و نیز در داستان حضرت یوسف علیہ السلام از آیه: «ای کاروانیان بی گمان شما دزدانید - یوسف: ۷۰» سؤال کرد.

فرمود: آنان یوسف را از پدرشان دزدیده بودند، مگر غمی بینی در ادامه آمده: «برادران یوسف گفتند: چه گم کرده اید؟ گفتند: پیانه شاه را گم کرده ایم - یوسف: ۷۲ و ۷۳»، و نگفت شما پیانه شاه را دزدیده اید، تنها یوسف را از پدرش دزدیده بودند.

پس در داستان ابراهیم از این آیه سؤال شد که: «پس با نگاهی به ستارگان در نگر نیست؟» و آنگاه گفت: همانا من بیزارم - صافات: ۸۸ و ۸۹» فرمود: ابراهیم مریض نبود، و دروغ هم نگفت، تنها مرادش این بود که بیمار دین هستم، یعنی: جستجو گرم.

۲۲۹ - عبدالمؤمن انصاری گوید: به امام صادق علیہ السلام گفتم: گروهی حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند که فرموده: «اختلاف امت من رحمت است»، نظر شما چیست؟

فرمود: راست گفته اند.

قُلْتُ: إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً، فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ؟

قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَتَذْهَبُوا، إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، أَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفَرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَيَحْتَلِفُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيَعْلَمُوهُمْ، إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ فِي الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافاً فِي دِينِ اللَّهِ، إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.

۲۳۰- وَزَوَّيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا وَجَدْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

فَالْعَمَلُ لَكُمْ بِهِ لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِهِ، وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَتْ فِي سُنَّةِ مِنِّي فَلَا عُذْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِ سُنَّتِي، وَمَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فَقُولُوا، فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ، بِأَيِّهَا أَخَذَ اهْتَدَيْ، وَبِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ.

گفتم: اگر اختلاف ایشان رحمت باشد پس اجتماعشان موجب عذاب است؟
فرمود: معنایش اینطور نیست که شما و ایشان فهمیده‌اید، به این آیه توجه کن: «پس چرا از هر گروهی از ایشان جمعی بیرون نروند [و دسته‌ای بمانند] تا دانش دین بیاموزند - و آیات و احکام جدید را فراگیرند - و مردم خویش را چون به سوی ایشان بازگردند هشدار و بیم دهند شاید که بترسند و بیرهیزند - توبه: ۱۲۲»، خداوند ایشان را امر فرموده که [همه بجنبش نروند بلکه] گروهی نزد رسول خدا ﷺ بمانند و با او آمد و شد کرده و آیات و احکام جدید دین را فراگیرند، سپس نزد قوم خود بازگشته و تعلیمشان دهند، مراد از اختلاف، تنها آمد و شد در شهرها است نه اختلاف در دین خدا، هر آینه دین خدا واحد و یکی است.

۲۳۰- از همان حضرت علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: آنچه

در کتاب خدا یافتید بدان عمل کنید و هیچ عذری در ترک آن ندارید، و آنچه در قرآن نبود در سنت و روش من بوده و عمل بدان مفروض و غیر قابل ترک است، و آنچه که در سنت من نبود آنچه صحابه گفتند بدان عمل کنید، هر آینه اصحاب من در میان شما مانند ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت شوید، و هر سخن ایشان را اخذ کنید راه یابید،

وَاخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةً.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي.

قال محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي عليه السلام: إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَخْتَلِفُونَ وَلَكِنْ يُفْتَنُونَ الشَّيْعَةَ بِمُرِّ الْحَقِّ، وَرُبَّمَا أَفْتَوْهُمْ بِالتَّقْيَةِ فَمَا يَخْتَلِفُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَهُوَ لِلتَّقْيَةِ، وَالتَّقْيَةُ رَحْمَةٌ لِلشَّيْعَةِ.

وَيُؤَيِّدُ تَأْوِيلَهُ عليه السلام أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا مَا رَوَاهُ:

۲۳۱ - مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ خُثَيْمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ عَرَفَ مِنْ أَمْرِنَا أَنْ لَا تَقُولَ إِلَّا حَقًّا، فَلْيَكْتَفِ بِمَا يَعْلَمُ مِنَّا، فَإِنْ سَمِعَ مِنَّا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ مِنَّا دِفَاعٌ وَاخْتِيَارٌ لَهُ.

۲۳۲ - وَعَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا

واختلاف اصحابم برای شما موجب رحمت است.

یکی پرسید: ای رسول خدا، اصحاب شما کیانند؟ فرمود: اهل بیتم.

شیخ صدوق - علیه الرحمة - گوید: بی شک اهل بیت اختلاف نمی کنند بلکه شیعیان را به دستور حق فتوا می دهند، و گاهی فتوایشان جنبه تقیه دارد و ریشه اختلاف همان مسأله تقیه در گفتار است، و تقیه موجب رحمت برای شیعیان می باشد.

مؤلف گوید: در تأیید تأویل آن شیخ بزرگوار اخبار بسیاری وارد شده است.

یکی از آن اخبار روایتی است که:

۲۳۱ - مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ از نصر بن خثیم نقل کرده که گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم

که می فرمود: کسی که آنچنان به امر ما عارف باشد که ما جز حق نمی گوئیم، همان که از ما میدانند او را بس است، و اگر از ما مطلبی خلاف آنچه می دانست (گفتاری بظاهر ناحق) شنید، این برای ما دفاع^(۱) [از او] است و برای او اختیار.

۲۳۲ - عمر بن حنظله گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: دو نفر از اصحاب خودمان

۱ - یعنی: گفتاری که خلاف دانسته های او از ما صادر شده تنها برای دفع ضرر

و گرفتاری برای او گفته شده، پس بدان راضی بوده و عمل کند. (مرآة العقول)

بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَيْحِلُ ذَلِكَ؟
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ الْمَنْهِيَّ
 عَنْهُ، وَمَا حُكِمَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْنًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ نَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ،
 وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ
 وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ».

قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ وَقَدْ اخْتَلَفَا؟

قَالَ: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمُ يَمُنُّ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا، وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ
 أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضِ بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِكُمْ وَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا
 بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَعَلَيْنَا رَدٌّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَافِرٌ وَرَادُّ عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ عَلَى حَدِّ مِنَ الشَّرِكِ بِاللَّهِ.

راجع به وام یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می روند، این
 عمل جایز است؟

فرمود: کسی که در موضوعی حق یا باطل نزد آنان به محاکمه رود چنانست که نزد
 بت و طغیانگر - نهی شده از آن - به محاکمه رفته باشد، و آنچه طغیانگر برایش حکم کند
 اگرچه حق مسلم او باشد چنان است که عمل حرامی را می گیرد، زیرا آنرا به حکم
 طغیانگر گرفته است، در صورتیکه خدا امر فرموده است به او کافر باشند، خدای تعالی
 فرماید: «می خواهند دآوری به طاغوت - سرکش - برند و حال آنکه فرمان یافته اند که
 به آن کافر شوند - نساء: ۶۰».

عرض کردم: آندو چه کنند، اختلاف دارند؟!

فرمود: نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال
 و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد، به حکمیت او راضی شوند همانا من او را حاکم
 شما قرار دادم، اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آنان او را نپذیرفت همانا حکم خدا
 را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آن که ما رد کند خدا را رد کرده و این در مرتز شرک
 به خدا است.

قُلْتُ : فَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا ، فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهَا فَاخْتَلَفَا فِيهَا حَكْمًا ، فَإِنَّ الْحَكَمَيْنِ اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ؟
 قَالَ : إِنَّ الْحَكَمَ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْزَعُهُمَا ، وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ .

قُلْتُ : فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ ، عَرَفَا بِذَلِكَ لَا يَفْضُلُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ؟
 قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : يُنْظَرُ الْآنَ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَّا ، الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ بَيْنَ أَصْحَابِكَ ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمَيْهَا وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ ، فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ ، وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ : أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ قَيْصَعُ ، وَأَمْرٌ بَيْنَ عَيْيِهِ قَيْجَنْسَبُ وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ حُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : حَلَالٌ بَيْنٌ ، وَحَرَامٌ بَيْنٌ ، وَشُبُهَاتٌ تَرَدَّدُ بَيْنَ ذَلِكَ ، هُنَّ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنْ

گفتم : اگر هر کدام از آن دو یکی از اصحابمان (از شیعیان) را انتخاب کرده ، به نظارت او در حق خویش راضی شد و آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان : اختلاف حدیث شما بود؟

فرمود : حکم درست آن است که عادلتر و فقیهتر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آنان صادر کند و به حکم آن دیگر اعتنا نشود .

گفتم : اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچیک بر دیگری ترجیح نداشته باشد ، چه کنند؟

فرمود : توجه شود به آنکه مدرک حکمش حدیث مورد اتفاق نزد اصحاب باشد به آن حدیث عمل شود و حدیث دیگری که تنها و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود ، زیرا آنچه مورد اتفاق است تردید ندارد و همانا امور بر سه قسمند : ۱- امری که درستی و هدایت آن روشن است و باید پیروی شود ، ۲- امری که گمراهی روشن است و باید از آن پرهیز شود ، ۳- امری که مشکل و مشتبّه است و باید در یافتن حقیقت آن به خدا و رسول ارجاع شود ، رسول خدا ﷺ فرموده : حلالی است روشن و حرامی است روشن و در میان آنها اموری است مشتبّه (پوشیده و نامعلوم) ، کسی که امور مشتبّه را رها کند از

الْمَحْرَمَاتِ ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَذَا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ
 قُلْتُ : فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاةُ عَنْكُمْ؟
 قَالَ : يَنْظُرُ مَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ ، وَيُتْرَكُ مَا
 خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ .
 قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، ثُمَّ
 وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ يُوَافِقُ الْعَامَّةَ ، وَالْآخَرَ يُخَالِفُ ، بِأَيِّهَا نَأْخُذُ مِنَ الْخَبْرَيْنِ؟
 قَالَ : يَنْظُرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ يَمِيلُونَ ، فَإِنْ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ .
 قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، فَإِنْ وَافَقَهُمُ الْخَبْرَانِ جَمِيعًا؟
 قَالَ : انْظُرُوا إِلَى مَا تَمِيلُ إِلَيْهِ حُكَاةُهُمْ وَقَضَائُهُمْ ، فَأَتْرَكُوا جَانِبًا وَخَذُوا بِغَيْرِهِ .
 قُلْتُ : فَإِنْ وَافَقَ حُكَاةُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا؟
 قَالَ : إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَرْجِهْ وَقِفْ عِنْدَهُ ، حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ ، فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ

محرمات نجات یابد و هر که مشتهات را اخذ کند مرتکب محرمات هم گردد و ندانسته
 هلاک شود .

گفتم : اگر هر دو حدیث مشهور باشد و معتمدین از شما آنرا روایت کرده باشند؟
 فرمود : باید توجه شود ، هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد اخذ شود ،
 و آنکه مخالف قرآن و سنت و موافق عامه باشد رها شود .

گفتم : قربانت گردم ، به من بفرمایید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت بدست
 آورده باشند ، ولی یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه ببایم ، به
 کدامیک اخذ شود؟

فرمود : آنکه مخالف عامه است حق همان است

گفتم : قربانت گردم ، اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد؟ فرمود : نظر شود
 به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر توجه دارند ترک شود و آن دیگر اخذ شود .
 گفتم : اگر حاکمان عامه به هر دو خبر با توافق نظر دهند؟

فرمود : چون چنین شد صبر کن تا امام خود را ملاقات کنی ، زیرا توقف در نزد شبهات از

خَيْرٌ مِنَ الْاِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ ، وَاللّٰهُ تَعَالٰی هُوَ الْمُرْشِدُ .

جاءَ هَذَا الْخَبَرُ عَلَى سَبِيلِ التَّقْدِيرِ ، لِأَنَّهُ قَلَّمَا يَتَّفِقُ فِي الْاَنَارِ أَنْ يَرِدَ خَبَرَانِ مُخْتَلِفَانِ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ ، مُوَافِقَيْنِ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَذَلِكَ مِثْلُ الْحُكْمِ فِي غُسْلِ الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ فِي الْوُضُوءِ لِأَنَّ الْأَخْبَارَ جَاءَتْ بِغُسْلِهَا مَرَّةً مَرَّةً ، وَبِغُسْلِهَا مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ وَظَاهِرُ الْقُرْآنِ لَا يَقْتَضِي خِلَافَ ذَلِكَ ، بَلْ يَحْتَمِلُ كِلْتَا الرِّوَايَتَيْنِ ، وَمِثْلُ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي أَحْكَامِ الشَّرْعِ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لِلْسَائِلِ - : «أَرْجِهْ وَاقِفْ عِنْدَهُ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ» أَمْرُهُ بِذَلِكَ عِنْدَ تَمَكُّنِهِ مِنَ الْوُصُولِ إِلَى الْإِمَامِ ، فَأَمَّا إِذَا كَانَ غَائِبًا وَلَا يَتِمَّكَنُ مِنَ الْوُصُولِ إِلَيْهِ ، وَالْأَصْحَابُ كُلُّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى الْخَبَرَيْنِ ، وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ رُجْحَانُ لِرَوَاةٍ أَحَدِهِمَا عَلَى رَوَاةِ الْآخَرِ بِالْكَثَرَةِ وَالْعَدَالَةِ ، كَانَ الْحُكْمُ بِهِمَا مِنْ بَابِ التَّخْيِيرِ .
يَدُلُّ عَلَى مَا قُلْنَاهُ :

۲۳۲ - مَا رَوَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ :

افتادن به مهلكه بهتر است ، و خداوند متعال مرشد و راهنما است .
[مؤلف گوید :] این خبر بر سبیل تقدیر آمده ، زیرا در اخبار کم پیش می آید که در حکمی از احکام ؛ دو خبر در عین موافقت با کتاب و سنت با هم اختلاف داشته باشند ، و آن مانند مورد شستشوی صورت و دو دست در وضو می باشد ، زیرا اخبار در دست و صورت به یک و دوبار شستن آندو آمده ، و ظاهر قرآن اقتضای خلاف آن نمی کند ، بلکه احتمال هر دو روایت را می دهد ، و مانند آن در احکام شرع یافت می شود .
و اما این فراز از کلام امام علیه السلام به سائل : «صبر کن تا امام خود را ملاقات کنی» ، این دستور در صورت برخورداری از وصول به امام است ، و در صورت غیبت و عدم دسترسی به امام ، در اینحال اصحاب بر هر دو خبر اجماع دارند ، و در این مورد در راویان آن دو خبر هیچ رجحانی از نظر کثرت و عدالت بر دیگری نیست ، حکم به آندو از باب تخیر است .

در تأیید سخن ما روایتی است که :

۲۳۳ - از حسن بن جهم نقل شده که گفت : به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم :

تَحْيِينُ الْأَحَادِيثِ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةٌ

قال: ما جاءك عنا فقصه على كتاب الله عز وجل وأحاديثنا، فإن كان يُشبههما فهو مِنَّا وإن لم يكن يُشبههما فليس مِنَّا.

قلت: يحيينا الرجلان، ويلاهما ثقة، يحدّيتان مختلفين، فلا نعلم أيهما الحق؟ فقال: إذا لم تعلم فسوّع عليك بأيهما أخذت.

۲۳۴- وما رواه الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا سمعت من أصحابك الحديث وكلّهم ثقة، فسوّع عليك حتى ترى القائم فترده إليه.

۲۳۵- وروى سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام قلت: يرد علينا حديثنا، واحد يأمرنا بالأخذ به، والآخر ينهانا عنه؟

قال: لا تعمل بواحدٍ منهما حتى تلقى صاحبك فتسأله عنه.

قال: قلت: لا بدّ من أن نعمل بأحدٍهما.

احادیثی که از شما به ما میرسد مختلف است

فرمود: آنچه از ما به شما می‌رسد بر کتاب خدا و احادیث ما تطبیق و مقایسه کنید، اگر مانند آندو بود از جانب ما است، وگرنه از ما نیست.

گفتم: دو فرد موثق با دو حدیث مختلف نزد ما می‌آیند، و ما نمی‌دانیم کدامیک از آندو حدیث حق و درست است؟

فرمود: در اینصورت مختارید به هر کدام که خواستید عمل کنید.

۲۳۴- و نیز روایتی است از حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام که فرمود: اگر از اصحاب حدیث شنیدی و همه ایشان موثق بودند، در انتخاب آنها مختاری تا زمانی که امام قائم علیه السلام را دریافته و آنها را بدور دانی.

۲۳۵- از سماعة بن مهران نقل است که گفتم: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر دو حدیث بیا رسید، یکی امر و دیگری نهی بود چه کنیم؟

فرمود: به هیچکدام عمل مکن تا امام خود را ملاقات کرده و از آندو بررسی کنیم: ناچاریم که به یکی از آندو عمل کنیم.

قَالَ: خُذْ بِمَا فِيهِ خِلَافُ الْعَامَّةِ.

فَقَدْ أَمَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَرْكِ مَا وَافَقَ الْعَامَّةَ، لِأَنَّهُ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ وَرَدَ مُوَرِّدُ التَّقْيَةِ، وَمَا خَالَفَهُمْ لَا يَحْتَمِلُ ذَلِكَ.

وَرَوَى عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً أَنَّهُمْ قَالُوا: إِذَا اخْتَلَفَ أَحَادِيثُنَا عَلَيْكُمْ فَخُذُوا بِمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ شِيعَتُنَا، فَإِنَّهُ لَا رَيْبَ فِيهِ.

وَأَمْثَالُ هَذِهِ الْأَخْبَارِ كَثِيرَةٌ لَا يَحْتَمِلُ ذِكْرُهَا هَاهُنَا، وَدَا أَوْزْدُنَاهُ عَارِضٌ لَيْسَ هُنَا مَوْضِعُهُ.

۲۳۶- وَعَنْ بَشِيرِ بْنِ يَحْيَى الْعَامِرِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالتُّعْمَانُ أَبُو حَنِيْفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَحَّبَ بِنَا وَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي لَيْلَى، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَهُ رَأْيٌ وَبَصِيرَةٌ وَتَفَاضٌ. قَالَ: فَلَعَلَّهُ الَّذِي يَقِيْسُ الْأَشْيَاءَ بِرَأْيِهِ؟

فرمود: در اینصورت به آن حدیث که مخالف با عامه است عمل کن.
[مؤلف گوید:] در حالی امام علی (علیه السلام) دستور به ترک احادیث موافق عامه فرموده که احتمال موارد تقیه را داده، و برای احادیث مخالف آن این احتمال را فرموده،
و از معصومین (علیهم السلام) نقل است که فرموده اند: «اگر با اختلاف احادیث ما مواجه شدید در اینصورت احادیث اجماعی آنرا بپذیرید، زیرا عاری از شک و تردید است». و مانند این اخبار بسیار است و نیاز به ذکر آنها نبوده، و اینجا مکان مناسبی برای ذکر موارد معارض نیست.

۲۳۶- و از بشیر بن یحیی عامری از ابن ابی لیلی نقل است که گفت: من و ابوحنیفه بر جعفر بن محمد (علیه السلام) وارد شدیم و آنحضرت ضمن خوش آمد گویی به ما فرمود: ای ابن ابی لیلی همراه تو کیست؟

گفتم: قربانت گردهم، مردی از اهل کوفه است که دارای رأی و بصیرت و نفوذ است. فرمود: شاید همان باشد که همه چیز را از نظر خود قیاس می کند؟

ثُمَّ قَالَ: يَا نُعْمَانُ، هَلْ تُحْسِنُ أَنْ تَقِيَسَ رَأْسَكَ؟ قَالَ: لَا.
 قَالَ: مَا أَرَاكَ تُحْسِنُ أَنْ تَقِيَسَ شَيْئاً فَهَلْ عَرَفْتَ الْمِلْوَحَةَ فِي الْعَيْنَيْنِ، وَالْمَرَارَةَ فِي
 الْأُذُنَيْنِ، وَالْبُرُودَةَ فِي الْمِنْخَرَيْنِ، وَالْعُدُوبَةَ فِي النِّفَمِ؟ قَالَ: لَا.
 قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ كَلِمَةً أَوْ لَهَا كُفْرٌ وَآخِرُهَا إِيْمَانٌ؟ قَالَ: لَا.
 قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَا تَدْعُنَا فِي عَمِيَاءٍ مِمَّا وَصَفْتَ.
 قَالَ: نَعَمْ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي بَانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ
 عَيْنِي ابْنَ آدَمَ شَحْمَتَيْنِ فَجَعَلَ فِيهِمَا الْمِلْوَحَةَ، فَلَوْلَا ذَلِكَ لَدَابَّتَا وَلَمْ يَقَعْ فِيهِمَا شَيْءٌ مِنَ الْقَذَى
 إِلَّا أَذَابَهُ، وَالْمِلْوَحَةُ تَلْفِظُ مَا يَقَعْ فِي الْعَيْنَيْنِ مِنَ الْقَذَى، وَجَعَلَ الْمَرَارَةَ فِي الْأُذُنَيْنِ حِجَاباً
 لِلدِّمَاغِ، وَلَيْسَ مِنْ دَابَّةٍ تَقَعُ فِي الْأُذُنِ إِلَّا التَّمَسَّتِ الْخُرُوجَ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَوَصَلَتْ إِلَى الدِّمَاغِ
 فَافْسَدَتْهُ، وَجَعَلَ اللَّهُ الْبُرُودَةَ فِي الْمِنْخَرَيْنِ حِجَاباً لِلدِّمَاغِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَالَ الدِّمَاغُ،

سپس فرمود: ای نعمان، آیا می توانی سر خود را قیاس کنی؟ گفت: نه.
 فرمود: فکر نمی کنم بتوانی چیزی را قیاس کنی، آیا به بادزن دو چشم و تلخی
 داخل دو گوش و سردی دو سوراخ بینی، و شیرینی در دهان، شناخت داری؟ گفت: نه.
 ابن ابی لیلی گفت: عرض کردم: قربانت گردم، از این مطالبی که فرمودید ما را در
 کوری رها مفرمایید!

فرمود: بسیار خوب، پدرم از پدران گرامش علیه السلام مرا حدیث کرد که رسول خدا
 ﷺ فرمود: خداوند دو چشم آدمیزاده را از دو جری آفریده و در آندو بادزن قرار داد،
 در غیر اینصورت هر دو آب می شدند، و هر خار و خاشاکی که داخل آن میسد آنرا ذوب
 می کرد، و آن بادزن آنچه از خار و خاشاک که داخل چشم می شود را بیرون می اندازد،
 و خدای سبحان تلخی را در داخل گوش قرار داد تا پرده و حجابی برای مغز باشد، و هر
 جانوری که داخل آن شود با برخورد با آن تلخی سریع باز می گردد، و اگر این تلخی
 نبود به مغز می رسید و آنرا فاسد می کرد، و خداوند سردی و خنکی را در دو سوراخ بینی
 برای این قرار داد که حجاب و پرده ای در وصول به مغز باشد، و گرنه به آن می رسید،

وَجَعَلَ الْعَذُوبَةَ فِي الْقَمَمِ مَتْنًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى ابْنِ آدَمَ لِيَجِدَ لَذَّةَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ .
 وَأَمَّا كَلِمَةُ أَوَّلُهَا كُفْرٌ وَآخِرُهَا إِيمَانٌ فَقَوْلُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» . ثُمَّ قَالَ : يَا نَعْمَانُ ، إِيَّاكَ
 وَالْقِيَّاسَ ، فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : مَنْ قَاسَ شَيْئًا مِنْ
 الدِّينِ بِرَأْيِهِ قَرَنَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَعَ إِبْلِيسَ ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ حَيْثُ قَالَ : «خَلَقْتَنِي مِنْ
 نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ، فَدَعُوا الرَّأْيَ وَالْقِيَّاسَ ، فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَمْ يُوضَعْ عَلَى الْقِيَّاسِ !
 ۲۳۷ - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ : مَنْ أَنْتَ؟
 قَالَ : أَبُو حَنِيفَةَ .

قال عليه السلام : مفتي أهل العراق؟ قال : نعم .

قال : بما تفتيهم؟ قال : بكتاب الله .

قال عليه السلام : وإنك لعالم بكتاب الله ، ناسخه ومنسوخه ، ومحكمه ومتشابهه؟ قال : نعم .

وقرار گرفتن شیرینی و گوارایی در دهان : منّی الهی بر آدمیزاده بود تا طعم خوراک
 و نوشیدنی را حس کند .

و اما کلمه ای که اول آن کفر است و آخرش ایمان : گفتار «لا اله الا الله» است ، سپس
 فرمود : ای نعمان ، از قیاس حذر کن ، زیرا پدرم از پدران گرامش علیه السلام برایم نقل کرده
 که رسول خدا ﷺ فرموده : «کسی که پاره ای از دین را با نظر خود قیاس کند خداوند او
 را قرین ابلیس سازد ، زیرا او اولین قیاسگر است ، آنجا که گفت : مرا از آتش آفریدی
 و آدم را از خاک» ، پس دست از رأی و قیاس بردارید ، زیرا دین خدای سبحان بر قیاس
 وضع نشده است .

۲۳۷ - و در روایتی دیگر نقل است که امام صادق علیه السلام در بدء ورود ابوحنیفه بدو
 فرمود : تو کیستی؟ گفت : ابوحنیفه .

فرمود : همان مفتی أهل عراق؟ گفت : آری .

فرمود : با چه چیزی به مردم فتوا می دهی؟ گفت : با قرآن .

فرمود : آیا به تمام قرآن از ناسخ و منسوخ تا محکم و متشابه آن عالمی؟ گفت : آری .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ» ، أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ؟

قال أَبُو حَنِيفَةَ : هُوَ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، فَأَلْتَقَيْتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جُلَسَائِهِ وَقَالَ : نَشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَسِيرُونَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَلَا تَأْمِنُونَ عَلَى دِمَائِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ ، وَعَلَى أَمْوَالِكُمْ مِنَ السَّرَقِ؟

فَقَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْحَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» ، أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ؟ قَالَ : ذَلِكَ بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامِ ، فَأَلْتَقَيْتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جُلَسَائِهِ وَقَالَ لَهُمْ : نَشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَسَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ دَخَلَاهُ فَلَمْ تَأْمِنَا الْقَتْلَ؟

قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .



فرمود : مراد خداوند در آیه : «و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم] : در آنها شبها و روزها امن و بی بیم رفت و آمد کنید - سبأ : ۱۸» ، کدام موضع است؟
 ابوحنیفه گفت : آن میان مکه و مدینه است ، با این جواب امام صادق علیه السلام روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمود :

شما را به خدا قسم آیا تا حال شده که میان مکه و مدینه سیر کنید و بر جان و اموال خود در امان باشید؟

همگی گفتند : نه ، بخدا همین است که شما می فرمایید .

پس امام علیه السلام فرمود : وای بر تو ای ابوحنیفه ، خداوند جز حق را نگوید ، بگو ببینم مراد خداوند در آیه : «و هر که در آن در آید امن است - آل عمران : ۹۷» کدام مکان است؟ گفت : آن بیت الله الحرام است . امام علیه السلام روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمود : شما را بخدا قسم مگر عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر با داخل شدن به بیت الله الحرام از قتل محفوظ ماندند؟

همگی گفتند : بخدا همینطور است که شما می گوید .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيُحَكِّ يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا .

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ ، إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ قِيَاسٍ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَانْظُرْ فِي قِيَاسِكَ إِنْ كُنْتَ مُقِيسًا أَتَمًّا أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ الْقَتْلُ أَوْ الزَّانَا؟
قَالَ : بَلِ الْقَتْلُ .

قَالَ : فَكَيْفَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقَتْلِ بِشَاهِدَيْنِ ، وَلَمْ يَرْضَ فِي الزَّانَا إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ؟

ثُمَّ قَالَ لَهُ : الصَّلَاةُ أَفْضَلُ أَمْ الصَّيَامُ؟ قَالَ : بَلِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَجِبُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِكَ عَلَى الْحَائِضِ قَضَاءُ مَا فَاتَهَا مِنَ الصَّلَاةِ فِي حَالِ

حَيْضِهَا دُونَ الصَّيَامِ ، وَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا قَضَاءَ الصَّوْمِ دُونَ الصَّلَاةِ .

قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْبَوْلُ أَقْدَرُ أَمْ الْمَنِي؟

قَالَ : الْبَوْلُ أَقْدَرُ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَجِبُ عَلَى قِيَاسِكَ أَنْ تَجِبَ الْغُسْلُ مِنَ الْبَوْلِ دُونَ الْمَنِيِّ ، وَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ

فرمود : وای بر تو ای ابوحنیفه، خداوند جز حق نگوید .

ابوحنیفه گفت : من علمی به قرآن ندارم ، بلکه عالم به قیاس می باشم .

فرمود : با رجوع به علم قیاس خود بگو نزد خدا [گناه] قتل عظیمتر است یا زنا؟

گفت : بلکه قتل .

فرمود : پس چگونه خداوند در قتل به دو شاهد اکتفا فرموده ولی در زنا جز به

چهار شاهد رضا نداده؟

سپس فرمود : نماز افضل است یا روزه؟ گفت : بلکه نماز افضل است .

فرمود : بنابراین قیاس تو بر حایض قضای نمازهایی که نخوانده واجب است نه روزه ،

حال اینکه خداوند متعال قضای روزه را بر او واجب فرموده نه نماز .

امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود : نجاست بول بالاتر است یا منی؟

گفت : بول نجس تر است .

فرمود : بنابراین قیاس تو غسل بر بول واجب است نه بر منی ، حال اینکه خداوند

تَعَالَى الْغُسْلَ مِنَ الْمَنِيِّ دُونَ الْبَوْلِ .

قَالَ : إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ رَأْيٍ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قُلْتُ تَرَى فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَبْدٌ فَتَزَوَّجَ وَزَوْجٌ عَبْدُهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَدَخَلَ بِامْرَأَتَيْهَا فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ سَافَرَا وَجَعَلَا امْرَأَتَيْهَا فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ فَوَلَدَتَا غُلَامَيْنِ فَسَقَطَ الْبَيْتُ عَلَيْهِمَا ، فَقَتَلَ الْمَرْءُ تَيْنِ وَبَقِيَ الْغُلَامَانِ ، أَيُّهُمَا فِي رَأْيِكَ الْمَالِكُ وَأَيُّهُمَا الْمَمْلُوكُ وَأَيُّهُمَا الْوَارِثُ وَأَيُّهُمَا الْمَوْرُوثُ ؟ قَالَ : إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ حُدُودٍ .

قَالَ : قُلْتُ تَرَى فِي رَجُلٍ أَغْمَى فَقَأَ عَيْنَ صَبِيحٍ وَأَقْطَعَ قَطْعَ يَدِ رَجُلٍ ، كَيْفَ يُقَامُ عَلَيْهِمَا الْحَدُّ ؟ قَالَ : إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ عَالِمٌ بِمَبَايِثِ الْأَنْبِيَاءِ .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِمُوسَى وَهَارُونَ حِينَ بَعَثَهُمَا إِلَى فِرْعَوْنَ : «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى» ، وَلَعَلَّ مِنْكَ شَكٌّ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

متعال غسل را بر منی واجب فرموده است نه بر بول .

أبو حنیفه گفت : من صاحب رأی می باشم .

فرمود : نظر تو درباره مردی که برده اش هر دو در یک روز [با دو زن] ازدواج می کنند و در همان شب با زنان شان همبستر می شوند ، سپس هر دو به سفر رفته و همسران خود را در خانه ای قرار می دهند ، پس از مدتی دو همسر هر کدام داری پسری می شود ، دست بر قضا سقف خانه ریخته و دو زن کشته شده و دو فرزند می مانند ، بنا به رأی تو کدامیک از آن دو غلام برده است و دیگری مالک ، و کدام وارث است و کدام موروث ؟ گفت : من تنها در حدود واردم .

فرمود : نحوه اقامه حدّ درباره فرد کوری که چشم مرد سالمی را در می آورد ، و فرد دست بریده ای که دست مردی را قطع می کند ، در این موارد چگونه است ؟ گفت : من تنها به بعثت انبیاء عالم .

فرمود : بگو ببینم خداوند در آیه ای که خطاب به موسی و هارون هنگام بعثتشان به فرعون فرمود : «شاید که بند پذیرد یا پترسد - طه : ۴۴» این «لعلّ» بنظر تو شک است ؟ گفت : آری .

قال : وَكَذَلِكَ مِنْ اللَّهِ شَكٌّ إِذْ قَالَ : «لَعَلَّهُ»؟ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : لَا عِلْمَ لِي .
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَزْعُمُ أَنَّكَ تُفْتِي بِكِتَابِ اللَّهِ وَلَسْتَ بِمُحَمَّدٍ وَرِثَهُ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ قِيَاسٍ ،
 وَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ، وَلَمْ يَبْنِ دِينَ الْإِسْلَامِ عَلَى الْقِيَاسِ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ
 رَأْيٍ وَكَانَ الرَّأْيُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَوَاباً ، وَبَيْنَ دُونِهِ خَطَأٌ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ : فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ^(۱) وَلَمْ يَقُلْ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ حُدُودٍ ، وَمَنْ أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ أُولَى
 يَعْلَمُهَا مِنْكَ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ عَالِمٌ بِمَبَايِثِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَلَخَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُ بِمَبَايِثِهِمْ مِنْكَ ، وَلَوْ لَا أَنْ
 يُقَالَ : دَخَلَ عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ ، مَا سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ ، فَقِسْ إِنْ كُنْتَ
 مُقْيِماً .

قال أَبُو حَنِيفَةَ : لَا أَتَكَلَّمُ بِالرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ فِي دِينِ اللَّهِ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ .
 قال الإمام عليه السلام : كَلَّا ، إِنَّ حُبَّ الرِّيَاسَةِ غَيْرُ تَارِكٍ كَمَا لَمْ يَتْرُكْ مَنْ كَانَ

فرمود : و آن از جانب خدا شک بود که گفت : «شاید»؟ ابو حنیفه گفت : نمی دانم .
 حضرت فرمود : تو پنداری بر اساس کتاب خدا فتوا می دهی در حالیکه از اهل آن
 نیستی ، و پنداری که صاحب قیاسی ، حال اینکه نخست فرد قیاسگر ابلیس ملعون بود ،
 و دین اسلام بر پایه قیاس بنا نشده ، و پنداری تو صاحب رأی و نظری و تنها رأی
 رسول خدا ﷺ صواب و درست است ، و جز آن خطا و نادرست می باشد ، زیرا خداوند
 متعال فرموده : «پس میان آنان بدانچه خداوند نشانت داده حکم کن» ، و این را به غیر او
 نفرمود ، و پنداری که تو صاحب حدود می باشی ، و کسی که قرآن بر او نازل شده
 شایسته تر است به علم حدود از تو ، و پنداری که تو عالم به مبعث انبیاء می باشی ، و خود
 خاتم الانبیاء بیش از تو بدانها واقف است ، و اگر نبود که می گفتند : برزاده رسول خدا وارد
 شد و از او سؤالی نکرد از تو هیچ نمی پرسیدم ، قیاس کن اگر اهل قیاسی .

ابو حنیفه گفت : دیگر بعد از این مجلس به رأی و قیاس در دین خدا کلامی نگویم .
 فرمود : هرگز ، بی شک حب ریاست تو را رها نخواهد ساخت ، همانطور که

۱ - ضَمَّنَ ﷺ قَوْلَهُ تَعَالَى : «فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» فِي كَلَامِهِ .

قَبْلَكَ . تمام الخبر .

۲۳۸ - وَعَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ قَالَ : دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقِيسُ ! فَقَالَ : نَعَمْ .

فَقَالَ : لَا تَقِيسُ ! فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - حِينَ قَالَ : « خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ

وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ » ، فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ ، وَلَوْ قَاسَ نُورِيَّةُ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ مَا

بَيْنَ الثَّوَرَيْنِ ، وَصَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ .

۲۳۹ - وَعَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

كَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ؟

قَالَ : مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ بَلْ أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : فَاسْتَعْظَمَهُ .

فَقَالَ : يَا عَاجِزُ ، لِمَ تُنْكِرُ هَذَا ! إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مِنَ الْمَشْرِقِ ، وَتَغْرُبُ فِي الْمَغْرِبِ فِي

أَقَلِّ مِنْ يَوْمٍ . تمام الخبر .



پیشینیان تو را رها نساخت . - پایان خبر .

۲۳۸ - واز عیسی بن عبدالله قرشی نقل است که : روزی ابوحنیفه بر امام صادق

علیه السلام وارد شد ، حضرت بدو فرمود : به من گفته اند که تو قیاس می کنی . گفت : آری .

فرمود : قیاس مکن زیرا نخست فرد قیاسگر ابلیس ملعون بود وقتی که گفت : « مرا

از آتش آفریدی و او (آدم) را از خاک - اعراف : ۱۲ » ، او میان آتش و خاک قیاس کرد ،

و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش قیاس می کرد امتیاز میان دو نور و پاکیزگی یکی را

بر دیگری درمی یافت .

۲۳۹ - واز حسن بن محبوب از سماعة بن مهران نقل است : روزی ابوحنیفه به امام

صادق علیه السلام گفت : فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است ؟

حضرت فرمود : مسیر یک روزه خورشید بلکه کمتر از آن .

راوی گوید : ابوحنیفه منکر این جواب شد .

پس حضرت فرمود : ای عاجز ، برای چه منکر این هستی که خورشید از مشرق

طلوع و در مغرب در کمتر از یک روز غروب می کند ؟ ! - پایان خبر .

۲۴۰ - عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُثْبَةَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَنَسٌ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَوَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَحَفْصُ بْنُ سَالِمٍ، وَأَنَسٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ، وَذَلِكَ حِينَ قَتَلَ الْوَلِيدَ، وَاخْتِلَافِ أَهْلِ الشَّامِ بَيْنَهُمْ، فَتَكَلَّمُوا فَأَكْثَرُوا وَخَطَبُوا فَأَطَالُوا.

فَقَالَ لَهُمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ قَدْ أَكْثَرْتُمْ عَلَيَّ وَأَطَلْتُمْ فَأَسْنِدُوا أَمْرَكُمْ إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ، فَلَيْسَ تَكَلَّمُ بِحُجَّتِكُمْ وَلْيُوجِزْ.

فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى عَمْرُو بْنِ عُبَيْدٍ، فَأَبْلَغَ وَأَطَالَ، فَكَانَ فِيهِمَا قَالَ أَنْ قَالَ:

قَتَلَ أَهْلُ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ، وَضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، وَتَشَتَّتَ أَمْرُهُمْ، فَظَنَرْنَا فَوَجَدْنَا رَجُلًا لَهُ دِينٌ وَعَقْلٌ وَمُرُوءَةٌ، وَمَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ، وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ مَعَهُ فَنُبَايَعَهُ ثُمَّ نَظْهَرُ أَمْرَنَا مَعَهُ، وَنَدْعُو النَّاسَ إِلَيْهِ، فَمَنْ بَايَعَهُ كُنَّا مَعَهُ وَكَانَ مِنَّا.

۲۴۰ - از عبد الکریم بن عثبه نقل است که گفت: روزی در مکه نزد امام صادق علیه السلام بودم

که گروهی از معتزله نزد آنحضرت آمدند، در میانشان عمرو بن عبید بود و واصل بن عطاء و حفص بن سالم و جماعی از رؤوس ایشان، و این زمانی بود که ولید (خلیفه بنی مروان) به قتل رسیده و میان اهل شام اختلاف افتاده بود، پس این گروه به سخن پرداخته و خطبه خواندند و کلام را به درازا کشاندند.

پس آنحضرت علیه السلام بدیشان فرمود: سخن بسیار گفتید و کلام را طولانی ساختید،

یکی از میان خود انتخاب کنید تا با همان حجت شما با کلامی موجز سخن گوید.

پس عمرو بن عبید انتخاب شده و مطلب را با اطناب در کلام رساند، و از مطالبی که

گفت یکی این بود:

اهل شام خلیفه خود را کشتند، و خدا برخی از ایشان را بدست دیگری مضروب

ساخت و کارشان را به اختلاف و تشتت کشاند، در این موقعیت ما مردی را یافتیم که

برخوردار از دین و عقل و جوانمردی و معدنی برای خلافت است، او کسی نیست جز محمد

ابن عبدالله بن حسن، و قصد آن داریم بر او گرد آمده و بیعت کنیم، سپس کار خود را با او

ظاهر کنیم، و مردم را بسویش بخوانیم، پس هر که با او بیعت کرد ما با اویم و او از ما است،

وَمَنْ اعْتَزَلَنَا كَفَفْنَا عَنْهُ، وَمَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهِدُنَاهُ وَنَصَبًا لَهُ عَلَى بَغْيِهِ وَنَرُدُّهُ إِلَى الْحَقِّ وَأَهْلِهِ،
وَقَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ تَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيْكَ، فَإِنَّهُ لَا غِنَى بِنَا عَنْ مِثْلِكَ، لِفَضْلِكَ وَكَثْرَةِ شِيعَتِكَ.

فَلَمَّا قَرَعَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَكَلَّكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرُو؟ قَالُوا: نَعَمْ،
فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا نَسْخَطُ إِذَا عَصَى اللَّهُ، فَإِذَا أَطِيعَ
اللَّهُ رَضِينَا، أَخْبِرْنِي يَا عَمْرُو، لَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ قَلَّدَتْكَ أَمْرَهَا فَمَلَكَتَهُ بِغَيْرِ قِتَالٍ وَلَا مَوُونَةٍ فَقِيلَ لَكَ:
«وَلَهَا مِنْ شَيْءٍ» مَنْ كُنْتَ تَوَلَّى؟

قَالَ: كُنْتُ أَجْعَلُهَا سُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ.

قَالَ: بَيْنَ كُلِّهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: بَيْنَ فَقَهِائِهِمْ وَخِيَارِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.

وهرکه ما را ترک کند: دست از او برداریم، وهرکه علیه ما دشمنی کند هر ستمی که کرده
یا او به جنگ و جهاد پردازیم تا او را به حق و اهل آن بازگردانیم، و ما بسیار مایلم که
آنها بر شما عرضه کنیم، زیرا ما بسیار به شما نیازمندیم، و آن بجهت فضل شما و بسیاری
شیعیانتان می باشد.

پس وقتی کلامش به پایان رسید امام صادق علیه السلام فرمود: آیا رأی همه شما همان
است که عمرو گفت؟

گفتند: آری، پس آنحضرت حمد و ثنای الهی گفته و بر رسول خدا صلوات فرستاد
آنگاه گفت: ما تنها زمانی به خشم آییم که معصیت خدا شود، پس در صورت اطاعت
خداوند ما راضی و خشنودیم، ای عمرو به من بگو بینم اگر امت قلاذه حکومت خود را
بر گردن تو انداخته و تو را بی هیچ خونریزی و مشکلی حاکم کرده و بگوید: «هرکه را که
خواهی به ولایت رسان» تو چه کسی را انتخاب می کنی؟

عمرو گفت: من خلافت را در شورایی میان مسلمین قرار می دهم.

فرمود: آیا میان تمام امت؟ گفت: آری.

فرمود: میان فقیهان و اهل خیرشان؟ گفت: آری.

قال: قَرِيشٌ وَغَيْرِهِمْ؟ قال: نَعَمْ، قال: الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ؟ قال: نَعَمْ.
 قال: فَأَخْبِرْنِي يَا عَمْرُو، أَتَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَوْ تَتَبَرَّأُ مِنْهُمَا؟ قال: أَتَوَلَّاهُمَا.
 قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمْرُو، إِنْ كُنْتَ رَجُلًا تَتَبَرَّأُ مِنْهُمَا، فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَكَ الْخِلَافُ عَلَيْهِمَا؛ وَإِنْ
 كُنْتَ تَتَوَلَّاهُمَا فَقَدْ خَالَفْتَهُمَا، قَدْ عَاهَدَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ وَلَمْ يُشَاوِرْ أَحَدًا، ثُمَّ رَدَّهَا أَبُو بَكْرٍ
 عَلَيْهِ وَلَمْ يُشَاوِرْ أَحَدًا، ثُمَّ جَعَلَهَا سُورَى بَيْنَ بَيْنَةٍ، فَأَخْرَجَ مِنْهَا الْأَنْصَارَ غَيْرَ أَوْلِيكَ السُّنَّةِ مِنْ
 قَرِيشٍ، ثُمَّ أَوْصَى النَّاسَ فِيهِمْ بِشَيْءٍ مَا أَرَاكَ تَرْضَى أَنْتَ وَلَا أَصْحَابُكَ. قال: وَمَا صَنَعَ؟
 قال: أَمَرَ صُهَيْبًا أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَأَنْ يَتَشَاوَرَ أَوْلِيكَ السُّنَّةِ لَيْسَ فِيهِمْ

فرمود: میان قریش و غیر آنان؟ میان عرب و عجم؟ گفت: آری.
 فرمود: بگو بینم ای عمرو، آیا ابوبکر و عمر را می پذیری یا از آندو تبری می جویی؟
 گفت: می پذیرم.

فرمود: ای عمرو اگر تو فردی بودی که از ایندو تبری می جستی برای تو مجاز بود
 که خلافتشان رفتار کنی، وگرنه با آندو مخالفت کرده ای، زیرا عمر بدون هیچ مشاوره ای
 خلافت را به ابوبکر داده و با او بیعت نمود، سپس ابوبکر نیز بدون مشورت عهد خلافت
 را بدو داد، سپس عمر آنرا به شورا میان شش نفر نهاد، و احدی از انصار جز این شش
 نفر از قریش را در آن راه نداد، سپس سفارشی میان مردم کرد که من فکر نکنم نه تو و نه
 اصحابت از آن خوشتان بیاید، گفت: چه کرد؟

فرمود: به صُهیب^(۱) دستور داد تا سه روز نماز را بر مردم اقامه کند، و فقط این شش

۱- او صهیب بن سنان بن مالک از صحابه معروف می باشد، او را صهیب رومی گویند
 بجهت اینکه در کودکی بدست رومیان اسیر شد تا اینکه یکی از اعراب او را خریده و دیگری
 آزادش نمود و در مکه می زیست، وگویند زمانی که او اسلام آورد هنوز تعداد مسلمین به چهل
 نفر رسیده بود، مطلب جالبی که در حالات او در اخبار آمده این است که زمانی که او قصد هجرت
 به مدینه را داشت کالای بسیاری را فروخت و قصد خروج از مکه را داشت که مشرکان قریش
 مانع او شده و گفتند: وقتی بشهر ما آمدی گدا و فقیر بودی حال که ثروت انبوه شده قصد سفر ←

أَحَدُ سِوَاهُمْ إِلَّا ابْنُ عُمَرَ وَيُسَاوِرُونَهُ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، وَأَوْصَى مَنْ يَحْضُرَتِهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ: «إِنْ مَضَتْ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغُوا وَيُبَايَعُوا، أَنْ يَضْرِبَ أَعْنَاقَ السَّبَّةِ جَمِيعاً، وَإِنْ اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ قَبْلَ أَنْ تَمُضِيَ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَخَالَفَ اثْنَانِ، أَنْ يَضْرِبَ أَعْنَاقَ الْاِثْنَيْنِ؛ أَفْتَرَضُونَ بِهَذَا فِيمَا تَجْعَلُونَ مِنَ الشُّورَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عُمَرُو، دَعْ ذَا، أَرَأَيْتَ لَوْ بَايَعْتُ صَاحِبَكَ هَذَا الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ، ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمْ الْأُمَّةُ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْكُمْ مِنْهَا رَجُلَانِ، فَأَفْضَيْتُمْ إِلَى الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَمْ يُسْلِمُوا وَلَمْ يُؤَدُّوا الْجَزْيَةَ، كَانَ عِنْدَكُمْ وَعِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِيرُونَ فِيهِمْ بِسِرَةٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُشْرِكِينَ فِي الْجَزْيَةِ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

نفر مشاوره کنند، جز عبدالله بن عمر که حق مشاوره با او را دارند ولی او رأی و نظر ندارد، و به جماعت حاضر از مهاجر و انصار گفت: اگر پس از گذشت سه روز آن شش نفر از کار فارغ نشدند همه را گردن زنید، و اگر چهار تن از ایشان پیش از گذشت سه روز اجماع کردند و دو نفر مخالف بود، گردن دو نفر زده شود. آیا شما جماعت حاضر راضی به اینکار هستید که امر خلافت را به رأی عمر اینگونه به شورا میان مسلمین قرار دهید؟ گفتند: نه حاضر نیستیم.

فرمود: ای عمرو، دست از اینکار بردار، فکر می کنی اگر با اینکه گفתי (محمد بن عبدالله بن حسن) بیعت کنی و تمام امت بر اینکار اجماع کنند، و پس از آن کارت آن به مسأله مشرکین نامسلمانی که جزیه نمی دهند بکشد، آیا نزد تو یا صاحب علمی هست که همانند سیره رسول خدا ﷺ درباره مشرکین در جزیه رفتار کنید؟ گفتند: آری.

← کرده ای؟ صهیب که دل به حبیب خود رسول خدا داده بود گفت: اگر از مال خود در گذرم اجازه خروج بمن می دهید؟ گفتند: آری، پس آن بزرگوار نیز تمام مال خود را به ایشان داد، خبر این از خود گذشتگی که به وجود مبارک پیامبر رسید فرمود: «ربع صهیب! ربع صهیب!» «صهیب سود برد! صهیب سود برد!». باری او در غزوه بدر و اُحُد و تمام مشاهد شرکت نمود و در سال ۳۸ وفات نمود، و در باب او هم مدح وارد شده هم ذم، و روایت ذم را حمل بر شباهت اسمی نموده اند.

قال: فَتَصْنَعُونَ ماذا؟ قالوا: نَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْجَزْيَةِ.
 قال: وَإِنْ كَانُوا بِمَجُوسٍ وَأَهْلِ كِتَابٍ؟ قالوا: وَإِنْ كَانُوا بِمَجُوسٍ وَأَهْلِ كِتَابٍ، قَالَ: وَإِنْ
 كَانُوا أَهْلَ الْأَوْتَانِ وَعَبْدَةَ النَّيْرَانِ وَالْبَهَائِمِ وَلَيْسُوا بِأَهْلِ كِتَابٍ؟ قالوا: سَوَاءٌ.
 قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ أَتَقْرَأُوهُ؟ قال: نَعَمْ.
 قال: اقْرَأْ: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
 وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
 صَاغِرُونَ»، قال: فَاشْتَنَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَاشْتَرَطَ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، فَهُمْ وَالَّذِينَ لَمْ
 يُؤْتُوا الْكِتَابَ سَوَاءٌ؟ قال: نَعَمْ.
 قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَمَّنْ أَخَذَتْ هَذَا؟ قال: سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَهُ.

قال: فَدَعْ ذَا، فَإِنَّهُمْ إِنْ أَبَوْا الْجِزْيَةَ فَقَاتَلْتَهُمْ فَظَهَرَتْ عَلَيْهِمْ، كَيْفَ تَصْنَعُ بِالْغَنِيمَةِ؟

فرمود: پس چه می کنید؟ گفتند: ابتدا ایشان را به اسلام می خوانیم، و اگر نه آنان را امر به
 پرداخت جزیه می کنیم.
 فرمود: و اگر مجوس و اهل کتاب بودند چه؟ گفتند: هر چند مجوس بوده و اهل کتاب
 باشند، فرمود: و اگر بت پرست و بندگان آتش و حیوانات بوده و اهل کتاب نبودند چه؟
 گفتند: فرقی نمی کند همه یکسانند.

فرمود: بگو ببینم آیا از قرآن خبر داری؟ گفت: آری.

فرمود: در آیه: «بَاكِسَانِيْ اَزْ كِتَابِ دَاوُدَ شَدْكَانَ (جهودان و ترسایان) كه به خدای
 وروز واپسین ایمان نمی آورند و آنچه را كه خدا و پیامبر او حرام کرده اند حرام نمی شمارند
 و دین حق را نمی پذیرند کارزار کنید تا آنگاه كه به دست خود جزیه دهند در حالی كه
 خواران (اهل تسلیم و خضوع) باشند - توبه: ۲۹» خداوند استثناء قائل شده و اهل کتاب
 را مشروط ساخته، با اینحال آیا اینان و کسانی كه كتابی ندارند يكسانند؟ گفت: آری.
 فرمود: از كه این مطلب را گرفته ای؟ گفت: از مردم شنیده ام كه آنرا می گویند.

فرمود: آنرا رها كن، اگر جزیه ندادند و تو بر ایشان غالب شدی با غنیمت چه می کنی؟

قَالَ: أَخْرِجُ الْخُمْسَ وَأَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا.

قَالَ: تُقَسِّمُهُ بَيْنَ جَمِيعٍ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَقَدْ خَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي فِعْلِهِ وَفِي سِيرَتِهِ، وَبَيْتِي وَبَيْتَكَ فَقُهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَمَشِيخَتُهُمْ، فَسَلُّهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ وَلَا يَتَنَازَعُونَ فِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّمَا صَالِحُ الْأَعْرَابِ عَلَى أَنْ يَدْعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَأَنْ لَا يُهَاجِرُوا، عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَهَمَهُ مِنْ عَدُوٍّ دَهْمٌ فَيَسْتَفِزُّهُمْ فَيَقَاتِلُ بِهِمْ، وَلَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، وَأَنْتَ تَقُولُ «بَيْنَ جَمِيعِهِمْ»، فَقَدْ خَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي سِيرَتِهِ فِي الْمُشْرِكِينَ. دَعْ ذَا، مَا تَقُولُ فِي الصَّدَقَةِ؟

قَالَ: فَقَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» إِلَى

آخِرِهَا، قَالَ: نَعَمْ، فَكَيْفَ تُقَسِّمُ بَيْنَهُمْ؟

قَالَ: أَقْسِمُهَا عَلَى ثَمَانِيَةِ أَجْزَاءٍ، فَأَعْطِي كُلَّ جُزْءٍ مِنَ الثَّمَانِيَةِ جُزْءًا.

گفت: خمس آنرا خارج وبقیه چهار پنجم را میان جنگجویان تقسیم می‌کنم.

فرمود: آیا همه را فقط میان جنگجویان تقسیم می‌کنی؟ گفت: آری.

فرمود: با اینکار با کردار و سیره رسول خدا ﷺ مخالفت نموده‌ای، و میان من و تو فقیهان مدینه و مشایخ ایشان حاکم، از هر کدام بررسی بی هیچ اختلاف و منازعه‌ای خواهند گفت که رسول خدا ﷺ با اعراب مصالحه کرد بشرطی که آنان را در سرزمینهای خودشان رها سازند و اینان نیز هجرت نکنند، و در صورت جنگ به کمک آنحضرت آمده و همراه او بجنگند، و هیچ غنیمتی بدیشان نرسد، و تو می‌گویی میان همه‌اشان تقسیم می‌کنم، با این سخن با شیوه رسول خدا ﷺ درباره مشرکین مخالفت کرده‌ای، این را رها کن، بگو بینم نظرت در مورد صدقه (زکات) چیست؟

راوی گوید: عمرو این آیه را: «هَٰذَا صَدَقَةُ ۖ (زکات) برای نیازمندان

و در ماندگان و کارکنان بر آن و... است - توبه: ۶۰» تا آخر تلاوت کرد، حضرت فرمود:

آری ولی چگونه آنها را تقسیم می‌کنی؟

گفت: آنها را هشت قسمت می‌کنم، و هر قسمت را به گروهی می‌دهم.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنْهُمْ عَشْرَةَ آلَافٍ وَصِنْفٌ رَبُّلاً وَاحِداً أَوْ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، جَعَلْتُ لِهَذَا الْوَاحِدِ مِثْلَ مَا جَعَلْتُ لِلْعَشْرَةِ آلَافٍ؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: وَمَا تَصْنَعُ بَيْنَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ وَأَهْلِ الْبُوَادِي فَتَجْعَلُهُمْ فِيهَا سَوَاءً؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَخَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي كُلِّ مَا أَتَى بِهِ فِي سِيرَتِهِ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَسِّمُ صَدَقَةَ الْبُوَادِي فِي أَهْلِ الْبُوَادِي، وَصَدَقَةَ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ، وَلَا يُقَسِّمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَإِنَّمَا يُقَسِّمُهُ عَلَى قَدْرِ مَا يَحْضُرُهُ مِنْهُمْ، وَعَلَى مَا يَرَى، وَعَلَى قَدْرِ مَا يَحْضُرُهُ فَإِنْ كَانَ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ بِمَا قُلْتُ لَكَ، فَإِنَّ فُقَهَاءَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَشِيخَتَهُمْ، كُلُّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ فِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَذَا كَانَ يَصْنَعُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرٍو وَقَالَ:

اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمْرُو وَأَنْتُمْ أَهْلُ الرِّهْطِ فَاتَّقُوا اللَّهَ، فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي - وَكَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

حضرت فرمود: اگر تعداد گروهی ده هزار نفر بود و گروهی دیگری فقط یک نفر داشت، یا دو یا سه نفر بودند چه، نکند همان مقدار که برای این یک نفر تخصیص می‌دهی همان را برای آن ده هزار نفر قرار می‌دهی؟ گفت: آری.

فرمود: با صدقات اهل شهر و بادیه‌نشینان چه می‌کنی؟ آیا همه را یکسان و مساوی قرار می‌دهی؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: با سیره رسول خدا ﷺ در تمامی موارد مخالفت کردی، آنحضرت را عادت بر این بود که صدقه بادیه‌نشینان را در همان جا و مال اهل شهر را در شهر تقسیم می‌فرمود، و بطور مساوی میانشان بخش نمی‌کرد، بلکه تعدادشان را در نظر داشت، و آنچه می‌دید و همان تعداد که حاضر بودند، ای عمرو اگر در سینه‌ات مطلبی است مخالف آنچه می‌گویم؛ تمام فقیهان اهل مدینه و مشایخ آنان بدون هیچ اختلافی همه تأیید می‌کنند که سیره پیامبر همین بود که گفتم. سپس روی بجانب عمرو نموده و فرمود: ای عمرو، از خدا بترس، و شما نیز ای جماعت از خدا بترسید! زیرا پدرم مرا حدیث کرد - و او بهترین اهل زمین و داناترینشان به قرآن و سنت نبوی بود - که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ ، وَدَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ ، فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» .

۲۴۱- وَرَوَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ : إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقْهِ وَفَرَائِضَ ، وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَازَرَةِ أَصْحَابِكَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَلَامُكَ هَذَا مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقَالَ : مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْضُهُ وَمِنْ عِنْدِي بَعْضُهُ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَنْتَ إِذَا شَرِيكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَالْتَقَتْ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا يُونُسُ ، هَذَا خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ .

«هر که بر مردم شمشیر کشیده و ایشان را سوی خود بخواند ، درحالی که میان مسلمانان داناتر از او باشد ، یک چنین فردی گمراه است و زورگو» .

۲۴۱- واز یونس بن یعقوب نقل است که گفت : روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آنحضرت وارد شده و گفت : من مردی وارد به کلام و فقه و فرائض می باشم ، خدمت شما برای مناظره با اصحاب رسیده ام

حضرت بدو فرمود : این کلامی که می گویی ریشه در کلام رسول خدا ﷺ دارد یا از خودت می باشد؟ گفت : برخی از سخنان نبوی و برخی از جانب خود من است .

فرمود : پس تو شریک پیغمبری؟ گفت : نه ،

فرمود : از خدای عزوجل وحی شنیده ای؟ گفت : نه ،

فرمود : چنانکه اطاعت پیغمبر را واجب می دانی اطاعت خودت را هم واجب

می دانی؟ گفت : نه .

حضرت روی بمن داشته و فرمود : ای یونس ، این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود

خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست بی آنکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد) ،

ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ، لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتُهُ.

قَالَ يُونُسُ: فَيَا هَا مِنْ حَسْرَةٍ! فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ: وَيَلُّ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ، يَقُولُونَ: هَذَا يُنْقَادُ وَهَذَا لَا يُنْقَادُ وَهَذَا يُنْسَاقُ وَهَذَا لَا يُعْقَلُهُ وَهَذَا لَا نَعْقِلُهُ!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّمَا قُلْتُ: وَيَلُّ لِقَوْمٍ تَرَكُوا قَوْلِي بِالْكَلامِ، وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ بِهِ.

ثُمَّ قَالَ: أَخْرُجْ إِلَى الْبَابِ، فَمَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَدْخِلْهُ!

قَالَ: فَخَرَجْتُ فَوَجَدْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ، وَمُحَمَّدَ بْنَ نُعْمَانَ الْأَحْوَلَ وَكَانَ مُتَكَلِّمًا، وَهِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَقَيْسَ الْمَاصِرَ وَكَانَا مُتَكَلِّمَيْنِ وَكَانَ قَيْسٌ عِنْدِي أَحْسَنَهُمْ كَلَامًا، وَكَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَأَدْخَلْتُهُمْ عَلَيْهِ،

فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ وَكُنَّا فِي خِيَمَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فِي طَرَفِ جَبَلٍ فِي طَرِيقِ الْحَرَمِ، وَذَلِكَ قَبْلَ الْحَجِّ بِأَيَّامٍ، فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَأْسَهُ مِنَ الْخِيَمَةِ فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يُحِبُّ فَقَالَ: هِشَامُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ.

سپس فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب می دانستی با او سخن می گفتم، یونس گوید: من گفتم: وای و افسوس! قربانت گردم من شنیدم که شما از علم کلام نهی می نمودی، و می فرمودی: وای بر أصحاب علم کلام، زیرا می گویند این درست می آید و این درست نمی آید، این به نتیجه می رسد [و آن نمی رسد]، این را می فهمیم و این را نمی فهمیم!!

فرمود: من گفتم: وای بر گروهی که گفته ام را رها کنند و دنبال خواسته خود بروند.

سپس بن فرمود: برو بیرون و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور.

یونس گوید: من حمران بن اعین و آحول و هشام بن سالم را که علم کلام خوب می دانستند همراه با قیس ماصر که به عقیده من در کلام بهتر از آنان بود و علم کلام را از علی بن حسین عليه السلام آموخته بود را آوردم،

چون همگی در مجلس حاضر شدیم، آنحضرت سر از خیمه بیرون کرد - و آن خیمه ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت می زدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت - چشم حضرت به شتری افتاد که به دو می آمد، فرمود: قسم به رب کعبه که این هشام است!

قال: وَكُنَّا ظَنًّا أَنَّ هِشَامًا رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ عَقِيلٍ، كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ قَدْ وَرَدَ، وَهُوَ أَوَّلُ مَا اخْتَطَطْتُ لِحَيْثِهِ، وَلَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ، قَالَ: قَوَّسَعَهُ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ» ثُمَّ قَالَ لِحُمْرَانَ: كَلِّمِ الرَّجُلَ - يَعْنِي الشَّامِيَّ - .

فَكَلَّمَهُ حُمْرَانُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا طَاقِي كَلِّمْنَاهُ! فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ نَعْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِهِشَامِ بْنِ سَالِمٍ: كَلِّمْنَاهُ! فَتَعَارَفَا^(۱)، ثُمَّ قَالَ لِقَيْسِ الْمَاضِرِ: كَلِّمْنَاهُ [كَلَّمْنَاهُ] فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَّبِعُهُمُ مِنْ كَلَامِهِمَا وَقَدْ اسْتَخْذَلَ^(۲) الشَّامِيَّ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ: كَلِّمْ هَذَا الْغَلَامَ! يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، فَقَالَ: نَعَمْ.

ما فکر کردیم مقصود حضرت : هشام از اولاد عقیل است که او را بسیار دوست می داشت، که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز رونیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگسالتر بودیم، امام صادق علیه السلام برایش جا باز کرد و فرمود: هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست، سپس فرمود: ای حمران با مرد شامی سخن بگو. پس او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد، سپس فرمود: ای طاقی (مؤمن الطاقی أبو جعفر احول) تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد، سپس فرمود: ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن، او با شامی برابر شد و کارشان به تعارف کشید و پیروز و غالبی نداشت، سپس امام صادق علیه السلام به قیص ماصر فرمود: تو با او سخن بگو، او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آندو می خندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود پس برود شامی فرمود: با این جوان - یعنی هشام بن حکم - صحبت کن، گفت: حاضر،

۱ - أي تكلما بما حصل به التعارف بينهما وعرف كل منهما رتبة الآخر وكلامه بلا غلبة لأحدهما على الآخر، وفي بعض النسخ: «فتعارفا»، أي وقعا في اللذة والعرق، وفي بعضها: «فتعاونوا» أي لم يظهر أحدهما على الآخر. (بحار)

۲ - استخذل بالذال، أي صار مخذولاً مغلوباً، لا ينصره أحد، وفي بعضها: «استخزل» بالزاء من قولهم: اخزل في كلامه، أي انقطع. (بحار)

ثُمَّ قَالَ الشَّامِيُّ لِهَشَامٍ: يَا غُلَامُ، سَلْنِي فِي إِمَامَةِ هَذَا - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - .
فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي يَا هَذَا! أَرَبُكَ أَنْظَرُ لِحَلْقِهِ، أَمْ خَلْقَهُ
لِإِنْفُسِهِمْ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ: بَلْ رَبِّي أَنْظَرُ لِحَلْقِهِ.
قَالَ: فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ هُمْ فِي دِينِهِمْ مَاذَا؟ قَالَ: كَلَّفَهُمْ وَأَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَدَلِيلًا عَلَى مَا كَلَّفَهُمْ
بِهِ، وَأَزَاحَ فِي ذَلِكَ عِلْلَهُمْ.

فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: فَمَا هَذَا الدَّلِيلُ الَّذِي نَصَبَهُ لَهُمْ؟ قَالَ الشَّامِيُّ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .
قَالَ هِشَامٌ: فَبَعْدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْ؟ قَالَ: الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ .
فَقَالَ هِشَامٌ: فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ حَتَّى رُفِعَ عَنَّا الْاِخْتِلَافُ،
وَمَكَّنْنَا مِنَ الْاِتِّفَاقِ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ: نَعَمْ .
قَالَ هِشَامٌ: فَلِمَ اخْتَلَفْنَا نَحْنُ وَأَنْتَ، جِئْنَا مِنَ الشَّامِ مُخَالِفًا، وَتَرَعَمُ أَنَّ الرَّأْيَ طَرِيقُ
الدِّينِ، وَأَنْتَ مُقَرَّرٌ بِأَنَّ الرَّأْيَ لَا يَجْمَعُ عَلَى الْقَوْلِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَلِفَيْنِ؟

سپس شامی به هشام گفت: ای جوان دربار امامت این مرد از من بپرس، هشام (از این
بی ادبی) آنچنان به خشم آمد که می لرزید، پس هشام گفت: ای مرد، آیا پروردگارت به
مخلوقش خیراندیش تر است یا مخلوق به خودش؟ شامی: بلکه پروردگارم نسبت به
مخلوق خود خیراندیش تر است،

هشام: در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی: برای ایشان حجّت
و دلیلی بپا داشته تا متفرّق و مختلف نشوند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواریهای
ایشان را هموار سازد و آنان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد.

هشام: او کیست؟ شامی: رسول خدا ﷺ است،

هشام: بعد از رسول خدا ﷺ کیست؟ شامی: قرآن و سنت است، هشام: قرآن
و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی: آری،

هشام: پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا
آمدی؟! و تو پنداری که رأی و نظر راه دین است و تو خود معترفی که رأی و نظر بر یک
قول واحد مختلف جمع نمی گردد!

فَسَكَتَ الشَّامِيُّ كَالْمَفْكُورِ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ ؟
 قَالَ : إِنِّي قُلْتُ : إِنَّا مَا اخْتَلَفْنَا ، كَابْرَتْ ، وَإِنْ قُلْتُ : إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا
 الْاِخْتِلَافَ أَبْطَلْتُ ، لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ ، وَلَكِنَّ لِي عَلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ .
 فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلُهُ نَحْنُهُ مَلِيًّا !
 فَقَالَ الشَّامِيُّ لَهُشَام : مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ ، رَبُّهُمْ أَمْ أَنْفُسُهُمْ ؟ فَقَالَ : بَلْ رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ .
 فَقَالَ الشَّامِيُّ : فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ كَلِمَتَهُمْ وَيَرْفَعُ اخْتِلَافَهُمْ وَيُبَيِّنُ لَهُمْ حَقَّهُمْ مِنْ
 بَاطِلِهِمْ ؟ فَقَالَ هِشَامٌ : نَعَمْ . قَالَ الشَّامِيُّ : مَنْ هُوَ ؟
 قَالَ هِشَامٌ : أَمَّا فِي ابْتِدَاءِ الشَّرِيعَةِ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَأَمَّا بَعْدَ النَّبِيِّ فَعِثْرَتُهُ .
 قَالَ الشَّامِيُّ : مَنْ هُوَ عِثْرَةُ النَّبِيِّ الْقَائِمُ مَقَامَهُ فِي حُجَّتِهِ ؟ قَالَ هِشَامٌ : فِي وَقْتِنَا هَذَا أَمْ
 قَبْلَهُ ؟

مرد شامی در حالت تفکر و اندیشه خاموش ماند ، امام صادق علیه السلام به او گفت : چرا
 سخن نمی گویی ،
 گفت : اگر بگویم اختلاف نکرده ایم ستیزه و جدل کرده ام ، و اگر بگویم قرآن و سنت
 از ما رفع اختلاف می کند باطل گفته ام زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل
 است ، ولی همین استدلال بسود من و زیان هشام است !
 حضرت فرمود : از او بپرس تا بفهمی که سرشار است .
 پس شامی به هشام گفت : ای مرد ، چه کسی به خلق خیراندیش تر است ؛
 پروردگارشان یا خودشان ؟! . هشام : پروردگارشان از خودشان خیراندیش تر است .
 شامی : آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند
 و ناهمواریشانرا هموار سازد و حق و باطل را به ایشان بازگوید ؟ هشام : آری . شامی : او
 کیست ؟
 هشام : در ابتدای شریعت ؛ رسول خدا ﷺ بود اما پس از او عترت آنحضرت می باشند .
 شامی : عترت پیامبر کیست که قائم مقام او و حجّت می باشد ؟ هشام : امروز یا در
 گذشته ؟

قال الشامي: بل في وقتنا هذا. قال هشام: هذا الجالس - يعني أبا عبد الله عليه السلام - الذي تُشدُّ إليه الرِّحالُ ويُخبرنا بأخبار السماء ورائته عن أبيه عن جدِّه.

قال الشامي: وكيف لي بعلم ذلك؟ فقال هشام: سَلُهُ بما بدا لك.

قال الشامي: قَطَعْتَ عُدْرِي، فَعَلَى السُّؤال. فقال أبو عبد الله عليه السلام: أنا أَكْفِيكَ الْمَسْأَلَةَ يا شامي، أَخْبِرْكَ عَنْ مَسِيرِكَ وَسَفَرِكَ، خَرَجْتَ يَوْمَ كَذَا، وَكَانَ طَرِيقُكَ كَذَا، وَمَرَرْتَ عَلَى كَذَا، وَمَرَّ بِكَ كَذَا، فَأَقْبَلَ الشامي كُلِّها وَصَفَ لَهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ يَقُولُ: «صَدَقْتَ والله».

ثم قال الشامي: أَشَلَمْتُ لَكَ السَّاعَةَ!

فقال له أبو عبد الله عليه السلام: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ، إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَعَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَيَسْأَكُحُونَ، وَالْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ.

قال الشامي: صَدَقْتَ، فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّكَ وَصِيُّ الْأَنْبِيَاءِ.



شامی: امروز کیست؟ هشام (با اشاره به امام صادق علیه السلام) گفت: همین شخصی که بر مسند نشسته و از اطراف جهان بسویش رهسپار گردند. به میراث علمی که از پدرانش دست بدست گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما بازگوید.

شامی گفت: من چگونه می توانم آنرا بفهمم؟ هشام گفت: هرچه خواهی از او بپرس. شامی گفت: عذری برایم باقی نگذاشتی، بر من است که بپرسم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای شامی، می خواهی گزارش سفر و راهت را به خودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود.

شامی با سرور و خوشحالی می گفت: راست گفתי، اکنون به خدا اسلام آوردم. امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، بوسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و ازدواج کنند و بوسیله ایمان ثواب برند.

شامی عرض کرد: درست فرمودی: من نیز شهادت می دهم که جزا الله هیچ معبودی شایسته عبادت نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است و تو جانشین اوصیایی.

قال: فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حُمْرَانَ فَقَالَ: يَا حُمْرَانُ تَجْرِي الْكَلَامُ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ، فَالْتَفَتَ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ فَقَالَ: تُرِيدُ الْأَثَرَ وَلَا تَعْرِفُ! ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَحْوَلِ فَقَالَ: قِيَاسُ رَوَاعٍ، تَكْثِيرُ بَاطِلٍ بِبَاطِلٍ، إِلَّا أَنْ بَاطِلُكَ أَظْهَرُ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى قَيْسِ الْمَاصِرِ فَقَالَ: تَتَكَلَّمُ وَأَقْرَبُ مَا تَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبْعَدُ مَا تَكُونُ مِنْهُ، تَنْزُجُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَقَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي مِنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ، أَنْتَ وَالْأَحْوَلُ قَفَّازَانِ حَادِقَانِ.

قال يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ: فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهِشَامٍ، قَرِيباً يَمَّا قَالَ لَهَا: فَقَالَ: يَا هِشَامُ، لَا تَكَادُ تَقَعُ تَلْوِي رَجُلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرْتُ، مِثْلَكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ، اتَّقِ الزَّلَّةَ، وَالشَّفَاعَةَ مِنْ وَرَائِكَ.

۲۴۲- وَعَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ

سپس امام صادق علیه السلام رو به حمران کرده و فرمود: تو سخنت را دنبال حدیث می‌بری (سخنانت مربوط است) و به حق می‌رسی، و به هشام بن سالم متوجه شده و فرمود: تو در پی حدیث می‌گردی ولی قدرت تشخیص نداری (قصد داری مربوط سخن بگوئی ولی نمی‌توانی)، پس رو به احول نموده و فرمود: تو بسیار قیاس می‌کنی، از موضوع خارج می‌شوی، مطلبی باطل را به باطلی رد می‌کنی و باطل تو روشنتر است.

سپس رو به قیس ماصر کرده و فرمود: سخن تو بگونه‌ای است که هر چه خواهی به حدیث پیامبر نزدیکتر باشد دورتر شود حق را به باطل می‌آمیزی با آنکه حق اندک از باطل بسیار بی‌نیاز می‌کند، تو واحول از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پریدی و با مهارتید.

یونس گوید: بخدا من فکر می‌کردم آنحضرت نسبت به هشام همتای آنچه درباره‌ی آندو گفت می‌فرماید، ولی فرمود: ای هشام تو به هر دو پا به زمین نمی‌خوری (یعنی طوری که جوابی برایت نباشد) تا خواهی بر زمین بررسی پروراز می‌کنی (یعنی بمحض شکست خود را نجات می‌دهی)، همچو تویی باید با مردم سخن بگویدی، خود را از لغزش نگاه‌دار، شفاعت ما در پی آن - به خواست خداوند - می‌آید.

۲۴۲- و از یونس بن یعقوب نقل است که گفت: روزی جمعی از اصحاب و یاران که

فِيهِمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَمُؤَمِّنُ الطَّاقِ وَهَشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَالطَّيَّارُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فِيهِمْ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هَشَامُ ، قَالَ : لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟ قَالَ هَشَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي أُجَلِّلُكَ وَأُسَخِّحِيكَ ، وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فافْعَلُوهُ !

قال هشام: بلغني ما كان فيه عمرو بن عبيد وجلسه في مسجد البصرة، فعظم ذلك عليّ فخرجتُ إليه، ودخلتُ البصرة يوم الجمعة وأتيتُ مسجدَ البصرة فإذا أنا بحلقة كبيرة، وإذا بعمر بن عبيد عليه ستملة سوداء مؤثر بها من صوفٍ وشملة مُرتدياً بها، والناس يسألونه، فاستقرجتُ الناس فأتوا جوالي، ثم قعدتُ في آخر القوم على رُكبتي ثم قلتُ: أيها العالم، أنا رجلٌ غريب، أتأذن لي فأسألك عن مسألة؟ قال: سل، قلتُ له:

حمران وابن نعمان وابن سالم وطيّار در میانشان بودند خدمت امام صادق علیه السلام جمع شده و گروه دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود گرد آمده بودند، امام صادق علیه السلام رو به هشام بن حکم کرده فرمود: ای هشام، گفت: لَبَّيْکَ ای زاده رسول خدا، فرمود: آیا گزارش نمی دهی که با عمرو بن عبید (در مباحثه) چه کردی و چگونه از او پرسش نمودی؟ عرض کرد: جلالت شما مرا می گیرد و شرم می دارم و زبانم نزد شما بکار نمی افتد!

امام علیه السلام فرمود: چون به شما امری نمودم بجای آرید.

هشام گفت: وضع عمرو بن عبید و خبر مجلس مسجد بصره او بمن رسید. بر من گران آمد، پس بسویش رفته و روز جمعه ای وارد بصره شده و به مسجد آنجا درآمدم، جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آنان بود، جامه پشیمنه سیاهی به کمر بسته و عبائی بدوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند، از مردم راه خواستم، بمن راه دادند تا در آخر مردم بزانو نشستم، آنگاه گفتم:

ای مرد دانشمند من مردی غریبم، اجازه دارم مسأله ای بپرسم؟ گفت: بپرس، گفتم:

أَلَاكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ، إِذَا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هَذَا مَسْأَلَتِي.
فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقَاءً، قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ لِي: سَلْ،
قُلْتُ: أَلَاكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ
وَالْأَشْخَاصَ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَاكَ أَنْفٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَشْمُ بِهِ
الرَّايِحَةَ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَاكَ لِسَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَتَكَلِّمُ بِهِ، قَالَ: قُلْتُ:
أَلَاكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الْأَصْوَاتَ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَاكَ يَدَايِ؟
قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَبْطِشُ بِهَا، وَأَعْرِفُ بِهَا اللَّيْنَ مِنَ الْحَتِينِ، قَالَ: قُلْتُ:
أَلَاكَ رِجْلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَنْتَقِلُ بِهَا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ، قَالَ:
قُلْتُ: أَلَاكَ فَمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَعْرِفُ بِهِ الْمَطَاعِمَ وَالْمَشَارِبَ عَلَى
اخْتِلَافِهَا، قَالَ: قُلْتُ: أَلَاكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ
عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ

قَالَ: قُلْتُ: أَفَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنَى عَنِ الْقَلْبِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ

صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ؟

مرکز تحقیق و پژوهش علوم دینی

شما چشم دارید، گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از
آن می پرسی؟! گفتم: سؤال من همینطور است، گفت: پیرس پسر جانم، اگر چه پرسشت
احتمانه است، گفتم: شما جواب همانرا بفرمایید، گفت: پیرس.

گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: آری، با آن چکار می کنید؟ با آن رنگها و اشخاص
را می بینم، با آن می شنوم، با آن چاه می کنی، با آن می بویم، با آن دهان دارید؟ آری،
با آن چه می کنید؟ مزه را می چشیم، با آن گوش دارید؟ آری، با آن چه می کنید؟ با آن
صدا را می شنوم، شما دل دارید؟ آری، با آن چه می کنید؟ با آن هر چه بر اعضا
و حواسم درآید تشخیص می دهم.

گفتم: مگر با وجود این اعضا از دل بی نیازی نیست؟ گفت: نه، گفتم: چگونه؟ با
آنکه اعضا صحیح و سالم باشد (دیگر چه حاجت به دل داری)؟

قال: يا بُنَيَّ، إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا سَكَتَ فِي شَيْءٍ شَكَّتُهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ، رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ، فَتَيَقَّنَ لَهَا الْيَقِينَ وَأَبْطَلَ الشَّكَّ.

قال: فَقُلْتُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيَقِنِ الْجَوَارِحُ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرِكْ جَوَارِحَكُمْ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَاماً، يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيُنْفِي مَا شَكَّتَ فِيهِ، وَيَتْرِكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُ فِي حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ، لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ وَيُقِيمُ لَكَ إِمَاماً لِلْجَوَارِحِ، تَرُدُّونَ إِلَيْهِ حَيْرَتَكُمْ وَشَكَّكُمْ؟!

قال: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً. قال: ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟ فَقُلْتُ: لَا. فقال لِي: أَجَالَسْتَهُ؟ فَقُلْتُ: لَا. قال: فَمَنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قال: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ. ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَمَا نَطَقَ حَتَّى قُمْتُ.

گفت: پس جانم هرگاه اعضای بدن در چیزی که پیوند یا پیوند یا بچشد یا بشنود تردید کند، آنرا بدل ارجاع دهد تا تردیدش برود و یقین حاصل کند، من گفتم: پس خدا دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری، گفتم: دل لازم است وگرنه اعضا را یقینی نباشد. گفت: آری، گفتم: ای ابامروان (کنیه عمرو بن عبید) خدای تبارک و تعالی که اعضایت را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند و انگذاشته، اینهمه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف و انگذار و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده؛ در صورتیکه برای اعضای تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی؟! او ساکت شد و جوابی نداد، سپس متوجه من شده و گفت: آیا تو هشام بن حکم؟ گفتم: نه، گفت: از همشینیهای او هستی؟ گفتم: نه، گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه. گفت: پس تو همان هشامی، سپس مرا در آغوش گرفته و بجای خود نشاند و خودش از آنجا برخاست و تا من آنجا بودم سخن نگفت.

فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا هِشَامُ ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا ؟
قُلْتُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، جَرَى عَلَى لِسَانِي .

قَالَ : يَا هِشَامُ ، هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى .

۲۴۳ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» يَقُولُ : أَرْشِدُنَا لِلزُّرُومِ الطَّرِيقِ الْمُوْدِّيِّ إِلَى مَحَبَّتِكَ وَالْمُبْلَغِ إِلَى جَنَّتِكَ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَتَنْعَطِبَ ، أَوْ نَأْخُذَ بِأَرَاتِنَا فَتَهْلِكَ ، فَإِنَّ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَأَعْجَبَ بِرَأْيِهِ كَانَ كَرَجُلٍ سَمِعَتْ غَنَاءَ النَّاسِ تُعْظِمُهُ وَتَصِفُهُ ، فَأَحْبَبَتْ لِفَاءَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْرِفُنِي لَا تَنْظُرُ بِقَدَارِهِ وَمَحَلَّهُ ، فَرَأَيْتُهُ فِي مَوْضِعٍ قَدْ أَحْدَقَ بِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ غَنَاءِ الْعَامَّةِ فَوَقَفْتُ مُشْتَدًّا عَنْهُمْ مُتَغَشِّيًا بِلِثَامٍ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِلَيْهِمْ ، فَمَا زَالَ يُرَاوِعُهُمْ حَتَّى خَالَفَ طَرَبَهُمْ وَفَارَقَهُمْ ، وَلَمْ يَقِرَّ ، فَتَفَرَّقَتِ الْعَوَامُ عَنْهُ لِحَوَانِجِهِمْ .

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: این را چه کسی به تو آموخت؟

عرض کردم: ای زاده رسول خدا بر زبانم جاری شد.

حضرت فرمود: بخدا سوگند این مطالب در صحیف ابراهیم و موسی مکتوب است.

۲۴۳ - و به اسناد مذکور در قبل از امام صادق علیه السلام نقل است که درباره آیه مبارکه:

«ما را به راه راست هدایت فرما» فرمود: یعنی ما را به راه راست هدایت و راهنمایی کن، یعنی به ملازمت راهی که ما را به محبت تو و دین تو می رساند، و از پیروی هوای نفس که باعث نابودی یا پیروی آراء شخصی که باعث هلاکت است، ممانعت نماید - ارشاد فرما، زیرا هر که از هوای خود پیروی کرده و خود رأی باشد مانند همان شخص است که شنیده بودم: مردم ساده لوح بسیار او را می ستایند و به بزرگی از او یاد می کنند، پس من مشتاق گشتم تا از نزدیک او را ببینم، اما بگونه ای که مرا شناسد تا شخصیت او را ارزیابی کنم. اتفاقاً روزی او را در مکانی دیدم که جمعیت زیادی از عوام گردش جمع گشته اند، چهره ام را پوشاندم، و بطور ناشناس به میان آنان رفتم تا نظاره گر او و مردم پیرامون او باشم. پیوسته به اطوار و نیرنگ مردم را فریب می داد، سپس براه افتاد و مردم بدنبالش رفتند تا به جایی رسید که از مردم جدا شد، مردم برگشته و پی کار خود رفتند،

وَتَبِعْتُهُ أَقْتَنِي أَثَرُهُ فَلَمْ يَلْبِثْ أَنْ مَرَّ بِحَبَّازٍ فَتَغَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ دُكَّانِهِ رَغِيفَيْنِ مُسَارَقَةً ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي : لَعَلَّهُ مُعَايِلُهُ ، ثُمَّ مَرَّ بَعْدَهُ بِصَاحِبِ رُمَّانٍ فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى تَغَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ عِنْدِهِ رُمَّانَتَيْنِ مُسَارَقَةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي : لَعَلَّهُ مُعَايِلُهُ ، ثُمَّ أَقُولُ : وَمَا حَاجَتُهُ إِذَا إِلَى الْمُسَارَقَةِ ، ثُمَّ لَمْ أَزَلْ أَتَّبِعُهُ حَتَّى مَرَّ بِمَرِيضٍ ، فَوَضَعَ الرِّغِيفَيْنِ وَالرُّمَّانَتَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَمَضَى وَتَبِعْتُهُ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي بُقْعَةٍ مِنْ صَحْرَاءَ ، فَقُلْتُ لَهُ :

يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَقَدْ سَمِعْتُ بِكَ وَأَحْبَبْتُ لِقَاءَكَ ، فَلَقَيْتُكَ لِكَيْ رَأَيْتُ مِنْكَ مَا شُغِلَ قَلْبِي ، وَإِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْهُ لِيُزُولَ بِهِ شُغْلَ قَلْبِي . قَالَ : مَا هُوَ ؟

قُلْتُ : رَأَيْتُكَ مَرَرْتَ بِحَبَّازٍ وَسَرَقْتَ مِنْهُ رَغِيفَيْنِ ، ثُمَّ بِصَاحِبِ الرُّمَّانِ فَسَرَقْتَ مِنْهُ رُمَّانَتَيْنِ !! فَقَالَ لِي : قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ حَدِّثْنِي مَنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ آدَمَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اما او ديگر برنگشت و همچنان می رفت، بدنبالش رفتم، در بین راه به دکان نانوايي رسيد در آنجا توقف كرد، به محض آنكه نانوا به كاري مشغول گرديد دو عدد نان دزديد و راه افتاد، من تعجب كردم، ولي با خود گفتم: شايد با نانوا داد و ستدي دارد، آنگاه به شخصي رسيد كه انار داشت او را هم غافلگير كرده سپس دو عدد انار برداشت، اين عملش نيز تعجبم را برانگيخت اما با خود انديشيدم كه شايد با يكي ديگر حسابي دارند. با خود گفتم: چه نيازي او را وادار به دزدی كرده است؟ چرا وقتي خود را از چشم نانوا و انار فروش دور می ديد چنين كاري انجام می داد؟ باري همچنان بدنبال او رفتم، به فرد بيماري رسيد، دو قرص نان و دو انار را جلوي او نهاده و رفت، من هم به دنبالش رفتم تا در نقطه اي از بيابان ايستاد. خود را به او رسانده و گفتم: اي بنده خدا، آوازه نيكي تو را شنيده و مايل بودم كه از نزديك تو را ببينم، حال به ديدارت آمدم، ولي كار عجيبي از تو مشاهده كردم كه فكرم را پريشان ساخته است. از تو مي پرسم كه برايم توضيح دهی تا خيالم آسوده شود، گفت: چه ديدی؟ گفتم: تو را كه به نانوايي رسيدی و از او دو نان دزديدی؟ و از انار فروش گذر كردی و از آن نيز دو انار سرقت كردی؟!

امام عَلِيُّهِ السَّلَامُ فرمود: در پاسخ من گفتم: پيش از هر چيز به من بگو تو كيستی؟ گفتم: يكي از فرزندان حضرت آدم از امت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستم.

قال: حَدَّثَنِي مَنْ أَنْتَ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: أَيْنَ بَلَدُكَ؟ قُلْتُ: الْمَدِينَةُ.

قال: لَعَلَّكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ لِي: فَمَا يَنْفَعُكَ شَرَفُ أَصْلِكَ مَعَ جَهْلِكَ بِمَا شَرَفْتَ بِهِ وَتَرَكْتَ عِلْمَ جَدِّكَ وَأَبِيكَ، لِيَلَّا تُشْكِرَ مَا يَجِبُ أَنْ يُحَمَّدَ وَيُمدَّحَ فَاعِلُهُ؟!

قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: التَّوْرَانُ كِتَابُ اللَّهِ. قُلْتُ: وَمَا الَّذِي جَهَلْتُ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَانِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» وَإِنِّي لَمَّا سَرَفْتُ الرِّغِيفَيْنِ كَانَتْ سِتِّينَ، وَلَمَّا سَرَفْتُ الرُّمَاتَيْنِ كَانَتْ سِتِّينَ، فَهَذِهِ أَرْبَعُ سِتِّينَ، فَلَمَّا تَصَدَّقْتُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً، فَانْقُصْ مِنْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً أَرْبَعَ سِتِّينَ، بَقِيَ لِي سِتُّ وَثَلَاثُونَ حَسَنَةً.

بار دیگر گفت: از چه کسانی، گفتم: فردی از دودمان رسول خدا ﷺ، پرسید: در کجا زندگی می کنی؟ گفتم: مدینه. گفت: شاید تو جعفر بن محمد فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستی؟ گفتم: آری.

گفت: ولی این شرافت خانوادگی برای تو سودی نخواهد داشت با این ناآگاهیت به آنچه مایه شرافت تو است، علم جد و پدرت را بیکار گذاشته ای، اگر چنین نبود چگونه عملی را که انجام دهنده اش شایسته ستایش و سیاستگزاری است آن را ناپسند شماری؟ گفتم: آن چیست؟

پاسخ داد: کتاب خدا، قرآن. گفتم: چه چیز آن را ندانسته ام؟! گفت: این آیه: «هر که کار نیکی آورد ده چندان آن پاداش دارد، و هر که کار بدی آورد جز همانند آن کیفر نبیند» - انعام: ۱۶۰، بنابراین چون دو نان دزدیدم دو گناه بود، و برای دزدیدن دو انار دو گناه، پس این شد چهار گناه، چون هریک از آنها را در راه خدا صدقه دادم چهل ثواب خواهم داشت، از چهل حسنه در برابر چهار سیئه چهار تا کم می شود وسی و شش حسنه برایم باقی می ماند.

قُلْتُ: تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ! أَنْتَ الْجَاهِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؟! إِنَّكَ لَمَّا سَرَقْتَ رَغِيقَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ، وَلَمَّا سَرَقْتَ الرُّمَانَتَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَلَمَّا دَفَعْتَهُمَا إِلَى غَيْرِ صَاحِبِهِمَا بَغَيْرِ أَمْرِ صَاحِبِهِمَا كُنْتَ إِنَّمَا أَضَفْتَ أَرْبَعَ سَيِّئَاتٍ إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ، وَلَمْ تَضِفْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ!! فَبَجَلْ يَلَا حِظُّنِي، فَأَنْصَرَفْتُ وَتَرَكْتُهُ.

۲۴۴ - وَبِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَقَدَّمَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ بَعْضُ الْمُخَالِفِينَ بِحَضْرَةِ الصَّادِقِ عليه السلام لِرَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ: مَا تَقُولُ فِي الْعَشْرَةِ الصَّحَابَةِ؟ قَالَ: أَقُولُ فِيهِمُ الْخَيْرَ الْجَمِيلَ الَّذِي يَحُطُّ اللَّهُ بِهِ سَيِّئَاتِي، وَيَرْفَعُ بِهِ دَرَجَاتِي. قَالَ السَّائِلُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْقَذَنِي مِنْ بَغْضِكَ، كُنْتُ أَظُنُّكَ رَافِضِيًّا تَبْغِضُ الصَّحَابَةَ!

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! تو کتاب خدا را نفهمیده‌ای، مگر نشنیده‌ای که خدای عز و جل می‌فرماید: «خدا فقط کارِ مومنان را می‌پذیرد - مائده: ۳۱»؟ یقیناً چون دو نان دزدیدی به دو گناه دچار گشتی و جهت سرقت دو انار هم دو گناه دیگر، و چون مال مردم را به جای اینکه به خودشان بازگردانی بدون رضایت آنان به دیگری دادی، بی شک چهار گناه بر آن افزودی و چهل حسنه به چهار گناه نیفزودی!! حضرت فرمود: آن شخص در حالیکه با نگاه خود مرا دنبال می‌کرد، برگشتم و ره‌ایش ساختم.

۲۴۴ - وَبِهِ إِسْنَادٌ مَذْكُورٌ فِي قَبْلِهِ أَنَّ إِمَامَ حَسَنَ عَسْكَرٍ عليه السلام نَقَلَ أَنَّكَ قُلْتَ: «يَوْمَ فَرَدَى مِنَ الْمُخَالِفِينَ مَا فِي حَضْرَةِ إِمَامِ صَادِقٍ عليه السلام بِهَ يَكُنِي مِنَ الشَّيْعَانِ» كُنْتَ: دَرِبَارَةً أَنْ دَهَ نَفَرًا مِنَ صَحَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَهَ مِی‌گویی؟! شیعه گفت: سخن خیر و نیکویی که خداوند بواسطه آن گناهانم را بریزاند و درجاتم را رفعت بخشد.

گفت: خدا را شکر که مرا از بغض و کینه‌ات نجات داد، من پنداشته بودم که تو رافضی مذهبی و به صحابه کینه می‌ورزی.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَلَا مَنْ أَبْغَضَ وَاحِدًا مِنَ الصَّحَابَةِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ!
 قَالَ: لَعَلَّكَ تَتَأَوَّلُ مَا تَقُولُ، قُلْ فَمَنْ أَبْغَضَ الْعَشْرَةَ مِنَ الصَّحَابَةِ؟
 فَقَالَ: مَنْ أَبْغَضَ الْعَشْرَةَ مِنَ الصَّحَابَةِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ!
 فَوَثَبَ [الرَّجُلُ] فَقَبِلَ رَأْسَهُ وَقَالَ: اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ يَمَّا قَدْ قُتِلْتُ بِهِ مِنَ الرَّفْضِ قَبْلَ الْيَوْمِ.
 قَالَ: أَنْتَ فِي حِلٍّ وَأَنْتَ أَخِي، ثُمَّ انْصَرَفَ السَّائِلُ،
 فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَوَدْتَ - اللَّهُ دَرُكُ - لَقَدْ عَجَبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ حُسْنِ تَوَرَّيْتِكَ
 وَتَلَفُّظِكَ بِمَا خَلَّصَكَ وَلَمْ تَتَلَمَّ دِينَكَ، زَادَ اللَّهُ فِي قُلُوبِ مُخَالِفِينَا غَمًّا إِلَى غَمٍّ وَحَجَبَ عَنْهُمْ
 مُرَادَ مُسْتَحِلِّي مُوَدَّتِنَا فِي تَقِيَّتِهِمْ
 فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا عَقَلْنَا مِنْ كَلَامٍ هَذَا إِلَّا مُوَافَقَتُهُ

شیعه گفت: هر که به یکتا از آن ده نفر بغض ورزد خدا لعنتش کند!
 او گفت: نکند تو در کلام تأویل کردی، حال بگو درباره کسانی که درباره آن ده
 تن از صحابه کینه می ورزند چه می گویی؟
 شیعه گفت: هر که به آن ده نفر از صحابه کینه بورزد لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر
 او باد. با شنیدن این سخن آن فرد از جا جسته و سر او را بوسیده و گفت: مرا بخاطر
 تهمتی که پیش از این در رافضی بودن زدیم ببخش.
 شیعه گفت: تو را حلال کردم و تو برادر من هستی. سپس آن فرد بازگشته و رفت.
 امام صادق علیه السلام به او فرمود: عالی گفتم - تمام خیرت از خداست - همه فرشتگان
 از حُسن تَوَرَّیه^(۱) و سخن نیکویی که تو را نجات داد بی آنکه لطمه ای به دینت برسد به
 شگفت آمده و مسرور شدند، خداوند در دل مخالفین ما غمی بر غمی افزود، و مراد محبین
 ما را در قبولی محبت به ما در تقیه اشان از مخالفین پوشاند.
 یکی از اصحاب گفت: ای زاده رسول خدا، ما از کلام او سر در نیاوردیم جز موافقت

۱ - تَوَرَّیه: پوشیدن حقیقت خبری و ظاهر کردن غیر آن. (منتهی الارب)

هَذَا الْمُتَعَنِّتِ النَّاصِبِ

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْنُ كُنْتُمْ لَمْ تَفْهَمُوا مَا عَنَى فَقَدْ فَهِمْتُمْ نَحْنُ، وَقَدْ شَكَرَهُ اللَّهُ لَهُ، إِنَّ وَلِيَّنَا الْمَوَالِي لِأَوْلِيَانِنَا الْمَعَادِي لِأَعْدَائِنَا إِذَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِمَنْ يَمْتَنِعُهُ مِنْ مُخَالِفِيهِ، وَفَقَّهُ لِحَوَابِ يَسْلُمُ مَعَهُ دِينُهُ وَعِرْضُهُ، وَيُعْظِمُ اللَّهُ بِالتَّقِيَّةِ ثَوَابَهُ. إِنَّ صَاحِبَكُمْ هَذَا قَالَ:

مَنْ عَادَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، أَي: مَنْ عَابَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، هُوَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَقَالَ فِي الثَّانِيَةِ: مَنْ عَابَهُمْ أَوْ سَمَّاهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَقَدْ صَدَقَ؛ لِأَنَّ مَنْ عَابَهُمْ فَقَدْ عَابَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ أَحَدُهُمْ، فَإِذَا لَمْ يَعْيبْ عَلِيًّا وَلَمْ يَذُمَّهُ فَلَمْ يَعْيبَهُمْ جَمِيعًا وَإِنَّمَا عَابَ بَعْضَهُمْ، وَلَقَدْ كَانَ لِحَزَقِيلَ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ الَّذِينَ وَشَّوْا بِهِ إِلَى فِرْعَوْنَ بِمِثْلِ هَذِهِ التَّوْرِيَّةِ، كَانَ حَزَقِيلُ يَدْعُوهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَنُبُوَّةِ مُوسَى، وَتَقْضِيلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

با آن فرد خیره سر ناصب!

حضرت فرمود: اگر شما متوجه منظور او نشدید ما بخوبی آنرا فهمیدیم، و او مشكور خدا واقع شد، بی شك ولی ما با دوستانمان دوست است و با دشمنانمان دشمن، هرگاه خداوند او را به مخالفی از ما بیازماید، وی را توفیق جواب نیکویی دهد تا دین و آبرویش حفظ گردد، و خداوند بواسطه تقیه نوازش را عظیم گرداند. دوست شما گفت:

هر که یکی از این ده نفر را عیب کند بر او لعنت خدا باد. یعنی: هر کی فقط یک تن از ایشان را عیب کند، و مرادش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

و در مرتبه دوم گفت: هر که ایشان را عیب کرده یا دشنام دهد لعنت خدا بر او باد، و راست هم گفت، زیرا لعن جمع آنان مشمول حضرت امیر نیز می شد زیرا یکی از ایشان است، پس وقتی علی را عیب و نکوهش نکرد هیچکدامشان را ذم و عیب نکرده، و تنها برخی از ایشان را عیب گفته، و یک چنین توریهای برای حزقیل پیامبر با قوم فرعون وقتی از او نزد فرعون سعایت و بدگویی کردند رخ داد، حزقیل پیامبر: ایشان را به یکتاپرستی و نبوت موسی دعوت می کرد، و به برتری محمد رسول الله ﷺ و آلِهِ

عَلَىٰ جَمِيعِ رُسُلِ اللَّهِ وَخَلْقِهِ، وَتَفْضِيلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْخِيَارِ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَى سَائِرِ
أَوْصِيَاءِ النَّبِيِّينَ، وَإِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ رُبُوبِيَّةِ فِرْعَوْنَ، فَوَشَى بِهِ وَاشُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَالُوا: إِنَّ
حِزْقِيلَ يَدْعُو إِلَىٰ مُخَالَفَتِكَ، وَيُعِينُ أَعْدَاءَكَ عَلَىٰ مُضَادَّتِكَ.

فَقَالَ لَهُمْ فِرْعَوْنُ: ابْنُ عَمِّي وَخَلِيفَتِي عَلَىٰ مُلْكِي وَوَلِيُّ عَهْدِي، إِنْ فَعَلَ مَا قُلْتُمْ فَقَدْ
اسْتَحَقَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ كُفْرِهِ نِعْمَتِي، وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَيْهِ كَاذِبِينَ فَدَعِ اسْتَحَقَّتْكُمْ أَشَدُّ الْعَذَابِ
لَا يَبَارِكُكُمْ الدُّخُولُ فِي مَسَاءَتِهِ.

فَجَاءَ بِحِزْقِيلَ وَجَاءَ بِهِمْ فَكَاشَفُوهُ وَقَالُوا: أَنْتَ تَجْهَدُ رُبُوبِيَّةَ فِرْعَوْنَ الْمَلِكِ وَتَكْفُرُ نِعْمَاءَهُ؟
فَقَالَ حِزْقِيلُ: أَيُّهَا الْمَلِكُ، هَلْ جَرَّبْتَ عَلَىٰ كِذْبًا قَطُّ. قَالَ: لَا.

قَالَ: فَسَلُّهُمْ مَنْ رَبُّهُمْ؟ قَالُوا: فِرْعَوْنُ. قَالَ: وَمَنْ خَالِقُكُمْ؟ قَالُوا: فِرْعَوْنُ هَذَا.
قَالَ: وَمَنْ رَازِقُكُمْ الْكَافِلُ لِمَعَاشِكُمْ، وَالذَّافِعُ عَنْكُمْ مَخَارِجَكُمْ؟ قَالُوا: فِرْعَوْنُ هَذَا.

بر تمام انبیاء و خلائق می خواند، و نیز تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام و برگزیدگان از
امامان بر سایر اوصیای انبیاء، و مردم را به برائت و بیزاری از خدایی فرعون دعوت
می نمود، پس سخن چنان نزد فرعون از او سعایت و بدگویی کرده و گفتند: این حزقیل
همه را به مخالفت شما می خواند، و دشمنان را بر ضدیت با شما یاری می دهد.

فرعون با اینان گفت: این حرفها درباره پسر عمو و جانشین پادشاهی ام و ولیعهد
من است! اگر گفته شما درباره او درست باشد بر این کفران نعمت مستحق عذاب خواهد
بود، و اگر سخن شما راست نباشد بخاطر تعجیل در این سعایت شدیداً عذاب شوید.

پس حزقیل را همراه همان گروه ساعی نزد فرعون آورده و بی پرده گفتند: ای
حزقیل تو منکر خدایی فرعون پادشاه شده و کفران نعمت او کردی؟!.

حزقیل گفت: ای پادشاه، تا حال هیچ دروغی از من شنیده ای، گفت: نه.

گفت: پس از اینان پرس خدایشان کیست؟ گفتند: فرعون. گفت: بپرس

خالقشان کیست؟ گفتند: این فرعون.

گفت: و رازق و ضامن معیشت و زندگی شان کیست؛ هموکه بدیها را از ایشان دفع

می کند؟ همگی گفتند: این فرعون.

قال حزقیل: أيتها الملك، فأشهدك وكل من حضرَكَ، أن ربهم هو ربِّي، وخالقهم خالقِي، ورازقهم هو رازقِي، ومُصلِحُ معاشهم هو مُصلِحُ معاشِي، لا رب لي ولا خالق ولا رازق غير ربهم وخالقهم ورازقهم.

وأشهدك ومن حضرَكَ: أن كل رب وخالق ورازق سوى ربهم وخالقهم ورازقهم فأنا بريء منه ومن ربوبيته وكافراً بالهيبته.

يقول حزقیل هذا وهو يعني: أن ربهم هو الله ربِّي، ولم يقل إن الذي قالوا هم أنه ربهم هو ربِّي، وخفي هذا المعنى على فرعون ومن حضره، [وتوهم] وتوهموا أنه يقول: فرعون ربِّي وخالقِي ورازقِي.

فقال لهم: يا رجال السوء، يا طلاب الفساد في ملكي! ومريدي الفتنه بيني وبين ابن عمي وهو عضدي، أنتم المستحقون لعذابي، لإرادتكم فساد أمري وهلاك ابن عمي وألفت في عضدي، ثم أمر بالأوتاد فجعل في ساق كل واحد منهم وتد وفي صدره وتد، وأمر

حزقیل گفت: ای پادشاه، شما وتمام حاضران را به شهادت می گیرم که خدای اینان خدای من وخالقشان خالق من ورازقشان رازق من، و مصلح زندگیشان همو مصلح زندگی من است، من هیچ خدا ورازق جز خدا وخالق ورازق آنان ندارم.

و شما وتمام حاضران را به شهادت می گیرم که من از هر خدا وخالق ورازق جز خدا وخالق ورازق ایشان بیزارم، و کافر به ربوبیت اویم.

معنی کلام حزقیل این بود که: خدای اینان الله پروردگار من است، و نگفتم آنچه

که آنان خدای خود خواندند خدای من است، و این معنی بر فرعون و حاضران مجلس پوشیده ماند و همه به توهم افتادند که می گوید: فرعون خدا وخالق ورازق من است.

فرعون به آنان گفت: ای مردان بد وای جماعتی که در ملک من بدنبال فساد هستید،

وای قاصدان فتنه میان من وپسر عمویم که بازوی من است، شما سزاوار عذاب من

شدید، چون می خواستید کار مرا بفساد کشانده وپسر عمویم را هلاک کنید و بازویم را

بشکنید! سپس دستور داد تا میخهایی بر ساق و سینه هر کدامشان بکوبند و دستور داد

أَصْحَابِ أَمْشَاطِ الْحَدِيدِ فَسَقُّوا بِهَا لُحُومَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ، فَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَوَقِيَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا» لَمَّا وَشَّوْا بِهِ إِلَى فِرْعَوْنَ لِيُهْلِكَوهُ «وَحَاقَ بِأَنْ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ» وَهُمْ الَّذِينَ وَشَّوْا بِحَزَقِيلَ إِلَيْهِ لَمَّا أَوْتَدَ فِيهِمُ الْأَوْتَادَ، وَمَسَّطَ عَنْ أَبْدَانِهِمْ لُحُومَهَا بِالْأَمْشَاطِ. وَمِثْلُ هَذِهِ التَّوْرِيَّةِ قَدْ كَانَتْ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ. فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ:

۲۴۵ - مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ سَمَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ، فَقَالَا لَهُ: أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا. فَقَالَا لَهُ: قَدْ أَخْبَرْنَا عَنْكَ النِّقَاةَ أَنَّكَ تَقُولُ بِهِ، وَتَسْمُوا قَوْمًا وَقَالُوا^(۱): هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَتَشْمِيرٍ، وَهُمْ يَمْنُنُ لَا يَكْذِبُ. فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا!!

شانه داران آهنین گوشت تنشان را پاره پاره کنند، و این همان کلام الهی است که فرموده: «پس خدا او را از بدنها و سختیهای آن نیرنگها که ساختند نگاه داشت - وقتی نزد فرعون سعایت کردند تا او را بکشد - و عذاب بد و سخت فرعونیان را فرو گرفت - غافر: ۴۵» همان کسانی که بدگویی حزقیل بفرعون بردند و مستحق آنچنان عذاب شدند (شرحش گذشت). مؤلف گوید: مانند چنین توریهای برای امام صادق علیه السلام در موارد بسیار رخ داده. یکی از آنها روایتی است که:

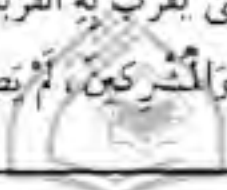
۲۴۵ - از سعید بن سمان نقل است که گفت: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو تن از زیدی مذهبیان خدمت او رسیده و به امام گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد هست؟ فرمود: نه. آندو به امام علیه السلام گفتند: افراد موثق و مطمئن بما خبر داده اند که تو به آن عقیده داری، و کسانی این مطلب را به ما گفته اند - یکی یکی نامشان را برده - که همه مردمی با تقوا و کوشا در عبادتند و دروغ نیندند!! امام به خشم آمده و فرمود: من به ایشان چنین دستوری نداده ام!!

فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا .

فَقَالَ لِي : أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ ؟ قُلْتُ : هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا وَهُمَا مِنَ الزُّيْدِيَّةِ ، وَهُمَا يُزْعِمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ .

فَقَالَ : كَذَبًا لَعَنَهُمَا اللَّهُ ، وَاللَّهِ مَا رَأَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ ، وَلَا بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ . وَلَا رَأَاهُ أَبُوهُ ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَاهُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةُ فِي مَقْبَضِهِ ؟ وَمَا أَثَرُ فِي مَوْضِعِ مَضْرِبِهِ ؟

وَإِنْ عِنْدِي لَسَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنْ عِنْدِي لَرَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ وَلاَمَتُهُ وَمَغْفَرُهُ ؛ فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةُ مِنْ دِرْعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ وَإِنْ عِنْدِي لَرَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَغْلَبَةِ ، وَإِنْ عِنْدِي الْوَاحُ مُوسَى وَعَصَاهُ ، وَإِنْ عِنْدِي لِحَنَامُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ، وَإِنْ عِنْدِي الطُّشْتُ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقَرِّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ ، وَإِنْ عِنْدِي الْاسْمُ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ ، لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُشَابَةٌ .



چون آن دونفر آثار خشم وارد جهره انحضرت مشاهده کردند خارج شدند .
امام به من فرمود : این دو را شناختی ؟ گفتم : آری اینان اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می باشند ، و آندو فکر می کنند که شمشیر رسول خدا ﷺ نزد عبدالله بن حسن است .

حضرت فرمود : خدای لعنتشان کند ، دروغ می گویند ، بخدا که عبدالله بن حسن هرگز آنرا ندیده ؛ نه با یک چشم و نه با دو چشمم ، پدرش هم آنرا ندیده ، جز اینکه ممکن است آنرا نزد علی بن حسین دیده باشد ، اگر راست می گویند چه علامتی در دسته آنست ؟ وجه نشانه و اثری در لبه تیغ آنست ؟ همانا شمشیر پیغمبر ﷺ نزد من است ، همانا پرچم و جوشن و زره و خود پیغمبر ﷺ نزد من است ، اگر راست می گویند در زره پیغمبر ﷺ چه علامتی است ؟ همانا نزد من است پرچم ظفر بخش پیغمبر ﷺ ! نزد من است الواح و عصای موسی ! ، نزد من است انگشتر سلیمان بن داود ! نزد من است طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می داد ! نزد من است آن اسمی که پیغمبر ﷺ چون (در کارزار جنگ) آن را میان مسلمین و کفار می گذاشت ؛ هیچ تیری از کفار به مسلمین نمی رسید !

وَإِنَّ عِنْدِي لَكُلَّ التَّابُوتِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ، وَمِثْلَ السِّلَاحِ فَبِنَا كَمِثْلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي أَيِّ أَهْلِ يَثِيبٍ وَجَدَ التَّابُوتَ عَلَى آبَائِهِمْ أَوْ ثَوَا النُّبُوءَةِ، وَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أَوْيَ الْإِمَامَةِ.

وَلَقَدْ لَيْسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطًا، وَلَيْسَتْهَا أَنَا وَكَانَتْ تَخُطُّ عَلَى الْأَرْضِ - بَعْنِي: طَوِيلَةً - مِثْلُ مَا كَانَتْ عَلَى أَبِي، وَقَائِمًا مَنْ إِذَا لَيْسَتْهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

۲۴۶ - وَكَانَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلِمْنَا غَايِرَ وَمَرْبُورَ، وَنَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَنَقُرُّ فِي الْأَشْعَاعِ، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجِفْرَ الْأَحْمَرَ وَالْجِفْرَ الْأَبْيَضَ وَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَعِنْدَنَا الْجَامِعَةُ فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ.

فَسُئِلَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذَا الْكَلَامِ، فَقَالَ: أَمَّا الْغَايِرُ فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ، وَأَمَّا الْمَرْبُورُ فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ، وَأَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْإِلْهَامُ، وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَشْعَاعِ فَعَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ، نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ

و داستان سلاح در خاندان ماهمان داستان تابوت است در بنی اسرائیل بر در هر خاندانیکه تابوت پیدا می شد، نشانه اعطاء نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده رسد امامت به او داده می شود، و آنها همه نزد من است.

همانا پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی بزمین می کشید و من آنرا پوشیدم همچنان بود گاه به زمین می کشید و گاه نمی کشید و اختلاف محسوسی نداشت، و قائم ما کسی است که چون آنرا پوشد - به خواست خداوند - به اندازه قامتش باشد.

۲۴۶ - پیوسته امام صادق علیه السلام می فرمود: علم ما یا مربوط به گذشته است یا نوشته شده، و یا وارد شدن در دل و تأثیر در گوش. و برآستی که جفر سرخ و جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ما است، و جامعه نزد ما است که نیازمندیهای مردم هم در آن است.

امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام از تفسیر آن کلام سؤال شد. پس فرمود: «غایر» علم به آینده است، و «مربور» علم به گذشته است، اما وارد شدن در دل همان الهام است، و تأثیر در گوش همان حدیث فرشتگان است، سخنشان را می شنویم

وَلَا تَرَى أَشْخَاصَهُمْ، وَأَمَّا الْجُمْرُ الْأَخْمَرُ فَوَعَاءٌ فِيهِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَنْ يَخْرُجَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَمَّا الْجُمْرُ الْأَبْيَضُ فَوَعَاءٌ فِيهِ تَوْرَةُ مُوسَى، وَالْجَبَلُ عِيسَى، وَزَبُورُ دَاوُدَ، وَكُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى.

وَأَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ، وَأَسْمَاءُ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

وَأَمَّا الْجَامِعَةُ فَهِيَ كِتَابُ طَوْلُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً^(۱)، أَمْلَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَلْقٍ فِيهِ وَخَطَّ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، فِيهِ وَاللَّهُ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْضُ الْحَدِيثِ، وَالْجُلْدَةُ وَنِصْفُ الْجُلْدَةِ.

وَلَقَدْ كَانَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَطْمَعُ أَنْ يُوصِيَ إِلَيْهِ أَخُوهُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُقِيمَهُ مَقَامَهُ فِي الْخِلَافَةِ بَعْدَهُ، مِثْلُ مَا كَانَ يَطْمَعُ فِي ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

ولی خودشان را بنی بنیم، و اما جگر سرخ کیسه ای است که در آن سلاح رسول خدا ﷺ است و هرگز خارج نشود تا قائم ما اهل بیت قیام کند، و اما جگر سفید کیسه ای است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب نخستین خداوند در آن است.

و در مصحف فاطمه علیها السلام تمام پیش آمده های آینده موجود است، و نیز اسامی تمام حاکمان تا روز قیامت ثبت است.

و جامعه طوماری است به طول هفتاد ذراع، به املاء زبانی رسول خدا ﷺ و دستخط علی علیه السلام، و بخدا تمام احتیاجات مردم تا روز قیامت؛ حتی جریمه خراش، و یک تازیانه و نیم تازیانه (در حلال و حرام خدا) در آن معین شده است.

وزید بن علی بن حسین طمع داشت که برادرش امام باقر علیه السلام بدو وصیت کرده و او را جانشین خویش سازد همانند طمع که محمد ابن حنفیه پس از شهادت برادرش امام حسین علیه السلام

۱ - للعلامة الشَّعرانی رحمه الله في علم الأئمة عليهم السلام والجفر والجامعة ومصحف فاطمة عليها السلام بيان مستوفى، فمن أراد الاطلاع عليه فليراجع شرح الكافي للمولى صالح المازندراني؛ الجزء الخامس من المجلد الثالث، ص ۳۸۴.

حَتَّى رَأَى مِنْ ابْنِ أَخِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمُعْجِزَةِ الدَّالَّةِ عَلَى إِمَامَتِهِ مَا رَأَى، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ،

فَكَذَلِكَ زَيْدٌ، رَجَا أَنْ يَكُونَ قَائِمًا مَقَامَ أَخِيهِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى سَمِعَ مَا سَمِعَ مِنْ أَخِيهِ، وَرَأَى مَا رَأَى مِنْ ابْنِ أَخِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۲۴۷- قَبْلَ ذَلِكَ: مَا رَوَاهُ صَدَقَةُ بْنُ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةُ، دَعَا بِأَخِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُعْهَدَ إِلَيْهِ عَهْدًا، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ:

لَمَّا امْتَنَلْتُ فِي مِثَالِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا. فَقَالَ لَهُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ الْأَمَانَاتَ لَيْسَتْ بِالْمِثَالِ، وَلَا الْعُهُودُ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ:

در این مورد داشت، تا اینکه از برادرش زین العابدین معجزه‌ای دید که دلالت بر امامت آنحضرت می‌کرد، و ذکر آن در این کتاب گذشت^(۱) پس همانگونه زید امید قائم مقامی برادرش امام باقر علیه السلام را داشت، تا اینکه شنید از برادرش آنچه شنید و دید از برادر زاده‌اش امام صادق علیه السلام آنچه دید. دیگر از آن موارد روایتی است که:

۲۴۷- از ابوبصیر نقل است که گفت: هنگام وفات امام باقر علیه السلام آنحضرت فرزند خود امام صادق علیه السلام را خوانده و عهد را بدو سپرد، پس برادرش زید بدو گفت: چرا درباره من همانکه درباره حسن و حسین علیهما السلام رخداد اعیال نکردی، امید داشتم که کار منکری از تو سر نزنند.

حضرت باقر علیه السلام بدو فرمود: ای ابوالحسن (کنیه زید)، امانات در مثال نمی‌آیند، و نه عهود در رسوم، و هر آینه آنها اموری است سابق و نوشته شده از حجت‌های خداوند تبارک و تعالی! پس آنحضرت جابر بن عبدالله انصاری را خوانده و فرمود:

یا جابر، حَدَّثَنَا بِمَا عَايَنْتَ مِنَ الصَّحِيفَةِ!

فَقَالَ لَهُ جَابِرُ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَهْنَتْهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا بِيَدِهَا صَحِيفَةٌ بَيَضَاءُ مِنْ دُرَّةٍ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النِّسْوَانِ، مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ قَالَتْ: فِيهَا أَشْيَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِي.

قُلْتُ لَهَا: نَاوِلْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، قَالَتْ: يَا جَابِرُ، تَوَلَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ نَهَى أَنْ يَسَّهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلَكِنَّهُ مَا ذُوْنُ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا. قَالَ جَابِرُ: فَقَرَأْتُ فَإِذَا فِيهَا:

أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى [بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ] أُمُّهُ آيَةُ.
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُرْتَضَى، أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ.

أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ الْكَبَرِيِّ النَّقِيُّ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.

ای جابر، حدیث صحیفه را همانطور که فریدی برای ما بیان کن.

جابر گفت: بسیار خوب ای ابوجعفر، روزی بر سرورم خانم فاطمه زهراء ﷺ دخت گرامی رسول خدا ﷺ برای تهنیت ولادت حسین ﷺ وارد شدم، دیدم در دستان مبارک آنحضرت طوماری سفید از دراست، عرض کردم: ای سرور بانوان، این طومار چیست؟ فرمود: در آن اسامی امامان از اولادم می باشد.

عرض کردم: آنرا بمن دهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر، اگر ممنوعیت نبود حتماً اینکار را می کردم، ولیکن دست سودن به آن جز برای انبیاء و اوصیاء یا اهل بیت پیامبر ممنوع می باشد، ولی تو اجازه داری از ظاهر به داخل آن نگاه کنی.

جابر گفت: این جملات را در آن خواندم:

أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنِ هَاشِمِ ابْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، مَادَرُ أَوْ آمَنَهُ اسْت.
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَرْتَضَى، مَادَرُش فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ ابْنِ هَاشِمِ ابْنِ عَبْدِ مَنَافٍ.
أَبُو مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ النَّقِيُّ.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، مَادَرُ آندُو فَاطِمَةُ دَخْتَرِ مُحَمَّدٍ.

أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ، أُمُّهُ شَهْرَبَانُوِيَّةُ بِنْتُ يَزْدَجَرِ بْنِ شَهْرِيَارٍ.
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ، أُمُّهُ «أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ» بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ.
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ، أُمُّهُ «أُمُّ قُرْوَةَ» بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الثَّقَفُ، أُمُّهُ جَارِيَّةُ اسْمُهَا مُحَمَّدَةُ الْمُصَفَّاءُ.
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، أُمُّهُ جَارِيَّةُ اسْمُهَا: «نَجْمَةُ».
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَّةُ اسْمُهَا: «خَيْرَان».
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِينُ، أُمُّهُ جَارِيَّةُ اسْمُهَا: «سُوسَنُ».
 أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَّةُ اسْمُهَا: «سَمَانَةُ» تُكْنَى أُمُّ الْحَسَنِ.
 أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَّةُ اسْمُهَا: «نَرْجِسُ» -
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ عَدْلٍ، مَادَرَشُ شَهْرَبَانُوِيَّةِ دَخْتُ يَزْدَجَرِ بْنِ شَهْرِيَارٍ.
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرٍ، مَادَرَشُ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ دَخْتُ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ.
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ، مَادَرَشُ أُمِّ قُرْوَةَ دَخْتُ قَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثَقَفٍ، مَادَرَشُ كَنْيَزِي بِنَامِ مُحَمَّدَةِ مُصَفَّاءُ اسْت.
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى رِضَا، مَادَرَشُ كَنْيَزِي بِنَامِ نَجْمَةِ اسْت.
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ زَكِيِّ، مَادَرَشُ كَنْيَزِي بِنَامِ خَيْرَانِ اسْت.
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ أَمِينٍ، مَادَرَشُ كَنْيَزِي بِنَامِ سُوسَنِ اسْت.
 أَبُو مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رِضِيِّ، مَادَرَشُ كَنْيَزِي بِنَامِ سَمَانَةِ بِا كُنْيَةِ أُمِّ حَسَنِ اسْت.
 أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ، وَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ قَائِمُ اسْت، مَادَرَشُ كَنْيَزِي بِنَامِ نَرْجِسِ
 اسْت. - درود و صلوات خداوند بر جمیع اینان باد^(۱) -.

۱ - این حدیث شریف که به حدیث لوح معروف است در برخی از کتب حدیثی مانند

کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام نقل شده، جناب استاد غفاری - آیدة الله - در ذیل آن مطالبی را
 تحقیق فرموده‌اند که ملخص آن این است که: «مورخان و شرح حال نویسان نوشته‌اند که جابر
 در سال ۷۸ هجری در مدینه وفات کرد و برخی نیز سال ۷۳، ۷۴، ۷۷ را ذکر کرده‌اند، و همگی ←

۲۴۸- وَعَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ: قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَأَنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَا فَتَى، مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَضَرَّكَ؟
 قَالَ: قُلْتُ: إِنْ كَانَ مَفْرُوضَ الطَّاعَةِ نَصْرُهُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ مَفْرُوضِ الطَّاعَةِ فَلِي أَنْ أَفْعَلَ وَلِي أَنْ لَا أَفْعَلَ. فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخَذْتُهُ وَاللَّهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَمَا تَرَكْتُ لَهُ مَخْرَجًا.

۲۴۸- زرارة بن أعین گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که زید بن علی بمن گفت: ای جوانمرد، درباره مردی از آل محمد که از تو طلب یاری کند نظرت چیست؟
 گفتم: اگر واجب الطاعه باشد یاریش نمایم، وگرنه در انجام و عدم انجام مختارم.
 وقتی زید خارج شد امام صادق علیه السلام بمن فرمود: بخدا سوگند آنچنان راه را از همه طرف بر او بستی که هیچ راه گریزی برایش باقی نگذاشتی!!

«اتفاق دارند که جابر بن عبدالله انصاری پیش از سال ۸۰ وفات یافته، و حال آنکه وفات امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ و به قولی ۱۱۶ هجری بوده است، پس چگونه جابر در وقت احتضار و فوت امام باقر علیه السلام به حضور ایشان مشرف شده است؟ بلکه جابر حتی ۱۶ سال و به قولی حدود ۲۰ سال قبل از شهادت امام سجاد علیه السلام وفات نموده است، زیرا شهادت آنحضرت به سال ۹۴ و یا ۹۵ بوده است، و از ظاهر خبر اینگونه بر می آید که جابر محضر امام صادق علیه السلام را نیز درک نموده، حال آنکه خود او خبری را روایت می کند که حضرت رسول ﷺ به او فرمودند: «توزنده خواهی ماند تا فرزندم محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب را - که در تورات به باقر معروف است - ملاقات کنی، وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان»، و ظاهر این خبر این است که جابر هیچ یک از ائمه بعد از امام باقر علیه السلام را زیارت نکرده است، و تصریح بنام و کنیه مبارک امام زمان علیه السلام همانطور که ملاحظه شد مرحوم شیخ صدوق می گوید: «از نظر من جایز نیست نام مبارک آن حضرت با صراحت ذکر شود» و شاید صدوق علیه السلام با این بیان خواسته است عدم اعتماد خود را به این حدیث بیان کند». در ضمن حدیث مذکور در متن کتاب از ابوبصیر نقل شده ولی در کتاب عیون با استناد از فردی مجهول بنام ابونضره نقل شده، برای اطلاعات بیشتر به کتاب عیون مترجم ج ۱ ص ۷۸ مراجعه شود.

- ۲۴۹- وَقِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا يَزَالُ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَيُقْتَلُ وَيُقْتَلُ مَعَهُ بَشَرٌ كَثِيرٌ فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ : إِنَّ فِيهِمُ الْكَذَّابِينَ وَفِي غَيْرِهِمُ الْمُكَذِّبِينَ .
- ۲۵۰- وَرَوَى عَنْهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ : لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَلَهُ عَدُوٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ . فَقِيلَ لَهُ : بَنُو الْحَسَنِ لَا يَعْرِفُونَ لِمَنِ الْحَقُّ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنْ يَمْنَعُهُمُ الْحَسَدُ .
- ۲۵۱- وَعَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ : لَقِيتُ أَنَا وَمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا يَهُودِيَّ ، فَأَخْبِرْنَا بِمَا قَالَ فِينَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : هُوَ وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْيَهُودِيَّةِ مِنْكُمْ ، إِنَّ الْيَهُودِيَّ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ .

- ۲۴۹- به امام صادق علیه السلام عرض شد: این چه کاری است که دائماً یکی از شما اهل بیت قیام کرده و کشته می شود و جماعت زیادی را با خود به کشتن می دهد؟! امام علیه السلام برای زمانی طولانی سر بریزانده و پست فرمود: بی شک در میان ایشان متهم به دروغ گفتن است و در میان غیر ایشان اهل تهمت و دروغ بستن است.
- ۲۵۰- و از آنحضرت - صلوات خدا بر او باد - نقل است که فرمود: هیچ فردی از ما نیست جز آنکه دشمنی در میان خانواده اش دارد.
- یکی گفت: مگر اولاد امام حسن حق را نمی شناسند؟ فرمود: می شناسند ولی حسد مانعشان می شود.

- ۲۵۱- از ابن ابی یعفور (که از حواریون حضرت است) نقل شده که گفت: روزی من با معلى بن خنيس به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب برخوردیم^(۱)، او بمن گفت: ای یهودی، بگو بدانم جعفر بن محمد درباره ما چه می گوید؟ پس آنحضرت فرمود: بخدا که او به یهودی شایسته تر از شما دو نفر است، یهودی کسی است که شراب می نوشد!!!.

- ۱- ظاهراً او حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام زیدی مذهب باشد، و مرحوم شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر و صادق علیه السلام بر شمرده و گفته: «او فردی تابعی است که از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند» و سال وفات او را ۱۴۵ هجری در سن ۸۵ گفته است.

۲۵۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ تَوَفَّى الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَى الزَّنا وَالرِّبَا وَشَرِبَ الْخَمْرَ، كَانَ خَيْرًا لَهُ بِمَا تَوَفَّى عَلَيْهِ.

۲۵۳ - وَعَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ؟ قُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ إِنَّهَا خَاصَّةٌ لَوْلَدِ فَاطِمَةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا مَنْ سَلَ سَيْفَهُ وَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَى الضَّلَالِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ وَغَيْرِهِمْ فَلَيْسَ بِدَاخِلٍ فِي هَذِهِ الْآيَةِ.

قُلْتُ: مَنْ يَدْخُلُ فِيهَا؟ قَالَ: الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَدْعُو النَّاسَ إِلَى ضَلَالٍ وَلَا هُدًى، وَالْمُقْتَصِدُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ: هُوَ الْعَارِفُ حَقَّ الْإِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: هُوَ الْإِمَامُ.

۲۵۴ - وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ السَّمَّانِ قَالَ:

۲۵۲ - و به همان اسناد نقل است که گفتم: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر حسن ابن حسن بر زنا و ربا و نوشیدن مسکر بمرد بهتر از این حالی است که بر آن مُرد.

۲۵۳ - و از ابوبصیر نقل است که گفتم: از امام صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه: «سپس [این کتاب] را به کسانی از بندگانتان که برگزیدیم میراث دادیم [یس، از آنان برخی بر خود ستمکار بودند، و برخی میانهر و، و از ایشان برخی به خواست و فرمان خدا به نیکیها پیشی گیرنده اند. این است فرونی و بخشش بزرگ] - فاطر: ۳۲» پرسیدم، فرمود: نظر تو چیست؟ گفتم: بندگان برگزیده فقط اولاد حضرت فاطمه علیها السلام می باشند. فرمود: اما آن گروه از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام که دست به شمشیر برده و به گمراهی مردم را به سوی خود می خوانند یا دیگر مردمان، شمول این آیه نمی شوند.

عرض کردم: تکلیف کسانی که داخل این جماعت میشوند چیست؟ فرمود: مراد از ستمکار به خود کسی است که مردم را نه به گمراهی می خواند و نه به هدایت دعوت می کند، و «مقتصد» از ما اهل بیت کسی است که حق امام را نیک می شناسد، و «سبقت گیرنده» به نیکیها» خود شخص امام است.

۲۵۴ - از محمد بن ابی عمیر کوفی نقل است از عبد الله بن ولید سمان که گفت:

قال أبو عبد الله عليه السلام : ما يقول الناس في أولي العزم وصاحبكم أمير المؤمنين عليه السلام ؟ قال : قلت : ما يقدمون على أولي العزم أحداً .

قال : فقال أبو عبد الله عليه السلام : إن الله تبارك وتعالى قال لموسى عليه السلام : «وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة» ، ولم يقل «كل شيء موعظة» . وقال لعيسى عليه السلام : «ولأبين لكم بعض الذي تحتلفون فيه» ، ولم يقل «كل شيء» . وقال لصاحبكم أمير المؤمنين عليه السلام : «قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب» ، وقال الله عز وجل : «ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين» ، وقال : «وكل شيء أحصيناه في إمام مبين» ، وعلم هذا الكتاب عنده .

۲۵۵ - وعن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال : سمعت الصادق عليه السلام يقول : إن لصاحب هذا الأمر غيبة لا بد منها ، يرتاب فيها كل ساطل ، قلت له : ولم جعلت فداك ؟

امام صادق علیه السلام فرمود : نظر مردم درباره اولوالعزم و امامتان امیرالمؤمنین علیه السلام چیست ؟ گفتم : هیچکسی را بر اولوالعزم مقدم نمی دارند . حضرت فرمود : خداوند تبارک و تعالی درباره موسی علیه السلام فرموده : «و برای او در آن لوح ها از هر گونه بندی چیزی نوشتیم - اعراف : ۱۴۵» و فرمود : هر موعظه ای را ، و از قول عیسی علیه السلام فرموده : «و تا برخی از آنچه را که درباره آن اختلاف می کنید برایتان بیان کنم - زخرف : ۶۳» ، و در باره امامتان امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده : «بگو : میان من و شما خدا گواهی بسنده است و آن که دانش کتاب نزد اوست - رعد : ۴۳» ، و خداوند [درباره آن کتاب] فرموده : «و نه هیچ تری و نه هیچ خشکی مگر آنکه در کتابی است روشن - انعام : ۵۹» ، و نیز فرموده : «و هر چیزی را در امام مبین به شمار آورده ایم - یس : ۱۲» ، و علم و دانش آن کتاب نزد او است .

۲۵۵ - و از عبدالله بن فضل هاشمی نقل است که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : برای صاحب الامر غیبت ناگزیری است که در آن هر باطل جویی به تردید می افتد ، عرض کردم : قربانت گردم ، برای چه ؟

قال : لِأَمْرِ لَا يُؤْذَنُ لِي فِي كَشْفِهِ لَكُمْ . قُلْتُ : فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ؟

قال : وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَشَّفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ ، كَمَا لَمْ يَتَكَشَّفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لَمَّا أَتَاهُ الْخِضَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا .
يَا ابْنَ الْفَضْلِ ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ ، وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ ، وَإِنْ كَانَ وَجْهُهَا غَيْرَ مُتَكَشِّفٍ .

۲۵۶- وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ النَّعْمَانِ الْمَلْقَبُ بِمُؤْمِنِ الطَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْهِ - وَهُوَ مُخْتَفٍ - قَالَ : فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ لِي : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ، مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِنَّا أَتَخْرُجُ مَعَهُ؟
قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَوْ أَخُوكَ خَرَجَتْ مَعَهُ .

فرمود: به جهت امری که ما اجازه نداریم آن را آشکار سازیم، گفتم: چه حکمتی در آن غیبت است؟ فرمود: حکمت غیبت او همان حکمت در غیبت حجتهای الهی پیش از او است، و وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار خواهد شد، همانطور که وجه حکمت اعمال خضر علیهما السلام: از شکستن کشتی و قتل پسر و پیاداشتن دیوار بر حضرت موسی علیهما السلام روشن نبود تا آنکه وقت جدایی و فراق آندو فرار رسید.

ای پسر فضل این امر، امری از اموری خداوند متعال، و سری از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است، و هنگامی که پی بردیم که خداوند حکیم است، پذیرفته ایم که تمام کردار او حکیمانه است هرچند وجه انکار آن ظاهر نباشد.

۲۵۶- باسناد مذکور در متن از ابو جعفر آحول نقل است که گفت: زید بن علی بن-

حسین علیهما السلام زمانیکه متواری و پنهان بود مرا خواست، نزدش رفتم، بمن گفت: ای اباجعفر اگر از ما خانواده کسی نزد تو آید (ویاری بخواهد) چه پاسخ میدهی؟ آیا با او به کارزار جنگ می روی؟

به او گفتم: اگر پدرت یا برادرت مرا بخواهند با او خارج می شوم.

قال: فقال لي: فأننا أريد أن أخرج وأجاهد هؤلاء القوم فأخرج معي!
قال: قلت: لا أفعل جعلت فداك!

قال: فقال لي: أترغب بنفسك عني؟ قال: فقلت له: إرما هي نفس واحدة، فإن كان
الله تعالى في الأرض حجة فالتخلف عنك ناج والخارج معك هالك، وإن لم يكن الله في
الأرض حجة فالتخلف عنك والخارج معك سواء.

قال: فقال لي: يا أبا جعفر، كنت أجلس مع أبي علي الخوان، فيلقيني اللقمة السمينة،
ويبرد لي اللقمة الحارة حتى تبرد، شفقة علي، ولم يشفق علي من حر النار إذ أخبرك
بالدين ولم يخبرني به.

قال: قلت له: من شفقتك عليك من حر النار لم يخبرك، خاف عليك أن لا تقبله
فتدخل النار وأخبرني فإن قبلته نجوت وإن لم أقبل لم يبال أن أدخل النار،
ثم قلت له: جعلت فداك، أنتم أفضل أم الأنبياء؟ قال: بل الأنبياء.

زید گفت: من می خواهم به جنگ این قوم (بنو امیه) بروم با من بیا!
گفتم: نمی آیم: قربانت گردم.

زید گفت: آیا جان خود را بر من ترجیح می دهی؟

گفتم: من یک نفرم اگر در روی زمین امامی جز تو باشد، هرکس از تو کناره گیرد
نجات یافته و هرکس با تو آید هلاک گشته و اگر برای خدا امامی روی زمین نباشد،
کسیکه از تو کناره کند با آنکه همراهیت کند برابرست.

بن گفت: ای ابا جعفر من با پدرم سر یک سفره می نشستم، او پاره گوشت چرب
را برایم لقمه می کرد و لقمه داغ را از سر محبت به من سرد می کرد، تا چه رسد به حرارت آتش
دوزخ که برایم دلسوزی نکرده باشد! از روش دینداری به تو خبر داده و بن خبر نداده؟!
گفتم: قربانت گردم، چون از آتش دوزخ بتو دلسوزی کرده خبرت نداد، زیرا
می ترسید که تو نپذیری و از آنجهت به دوزخ روی، ولی بن خبر داده که اگر بپذیرم نجات
یابم و اگر نپذیرم از دوزخ رفتن من باکی بر او نباشد.

سپس به او گفتم: قربانت گردم، شما بهترید یا پیغمبران؟ فرمود: البته پیغمبران.

قُلْتُ : يَقُولُ يَعْقُوبُ يُوسُفَ : « يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا » لِمَ لَمْ يُخَبِّرْهُمْ حَتَّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَلَكِنْ كَتَمَهُمْ ، وَكَذَا أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ .
 قَالَ : فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أَقْتُلُ وَأُصَلِّبُ بِالْكُنَاسَةِ ، وَإِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَصَلْبِي

قَالَ : فَحَجَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَمَا قُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي : أَخَذْتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ ، وَلَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكًا يَسْلُكُهُ .

۲۵۷ - وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : اجْتَمَعَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَأَبُو شَاكِرٍ الدِّیْصَانِيُّ الرَّزْدِيقِيُّ وَعَبْدُ الْمَلِكِ الْبَصْرِيُّ وَابْنُ الْمُقَفَّعِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ، يَسْتَهْزِؤُونَ بِالْحَاجِّ وَيَطْعَمُونَ عَلَى الْقُرْآنِ .

گفتم : یعقوب به یوسف می گوید : «ای پسرک من ، خواب خود را به برادرانت باز مگو ، که [از روی حسد] درباره تو بدانند پشی می کنند»^(۱) ، او خوابش را نگفت و پنهان داشت که برایش نیرنگی نریزند ، همچنین پدر تو مطلب را از تو پنهان کرد زیرا بر تو بیم داشت .
 زید گفت : اکنون که چنین گویی بدانکه مولایت در مدینه به من خبر داد که : من کشته می شوم و در کناسه کوفه بدار روم ، و خبر داد که کتابی نزد اوست که کشتن و بدار رفتن من در آن نوشته است

احول گوید : من به حج رفتم و گفتگوی خودم را با زید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم ، حضرت فرمود : تو که راه پیش و پس و راست و چپ و پایین و بالا را بر او بستی و نگذاشتی به راهی قدم نهد!!

۲۵۷ - هشام بن حکم گوید : روزی ابن ابی العوجاء به همراه ابوشاکر دیصانی زندیق و عبدالمملک بصری و ابن مقفع در بیت الله الحرام اجتماع کرده و حاجیان را مسخره می کردند و بر قرآن طعن زده و عیب می گرفتند .

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ، تَعَالَوْا نَنْقُضْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَّا رُبْعَ الْقُرْآنِ وَمِيعَادُنَا مِنْ قَابِلٍ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، نَجْتَمِعُ فِيهِ وَقَدْ نَقَضْنَا الْقُرْآنَ كُلَّهُ، فَإِنَّ فِي نَقْضِ الْقُرْآنِ إِبْطَالَ نُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ، وَفِي إِبْطَالِ نُبُوءَتِهِ إِبْطَالَ الْإِسْلَامِ وَإِثْبَاتُ مَا نَحْنُ فِيهِ.

فَاتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَاتَّزَعُوا، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ اجْتَمَعُوا عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: أَمَّا أَنَا فَتَفَكَّرْتُ مُنْذُ افْتَرَقْنَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»، فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَضْمَّ إِلَيْهَا فِي فَصَاحَتِهَا وَجَمْعِ مَعَانِيهَا شَيْئاً، فَسَغَلْتَنِي هَذِهِ الْآيَةُ عَنِ التَّفَكُّرِ فِيهَا سِوَاهُ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: وَأَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ

ابن ابی العوجاء گفت: دوستان ایستاده هر کدام از ما چهار نفر یک چهارم قرآن را نقض کنیم، و قرار ما سال دیگر همینجا باشد، در اینجا اجتماع نموده در حالیکه تمام قرآن را نقض نموده ایم، که نقض قرآن برابر است با ابطال نبوت محمد، و در ابطال نبوت او ابطال اسلام نهفته است و اثبات حقایق ما، پس همگی بر این امر اتفاق نموده و از هم جدا شدند، وقتی سال آینده در بیت الله الحرام جمع شدند ابن ابی العوجاء گفت:

اما من از وقت خدا حافظی تا امروز غرق تفکر در این آیه هستم: «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»^(۱) و نتوانستم هیچ چیزی به فصاحت و جمع معانی آن اضافه کنم، و تنها تفکر در همین یک آیه مرا از آیات دیگر واداشت.

عبد الملک گفت: و من نیز از هنگامی که از شما جدا شده ام غرق اندیشه در این آیه هستم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ

وَالْمَطْلُوبُ»، وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِثْبَانِ بِمِثْلِهَا.
 فَقَالَ أَبُو شَاكِرٍ: وَأَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِثْبَانِ بِمِثْلِهَا.
 فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: يَا قَوْمُ! إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَيْسَ مِنْ جَنْسِ كَلَامِ الْبَشَرِ، وَأَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ:
 «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»، لَمْ أَبْلُغِ الْمَعْرِفَةَ بِهَا، وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِثْبَانِ بِمِثْلِهَا.

وَالْمَطْلُوبُ»^(۱) و دیگر قادر به آوردن مثل آن نشدم.
 ابوشاکر گفت: من نیز غرق این آیه شدم:
 «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^(۲) و دیگر نتوانستم ایده‌ای مانند آن بیاورم.
 ابن مقفع گفت: ای قوم، این قرآن از جنس بشر نیست، و من نیز از زمان جدایی
 غرق این آیه شدم:
 «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى
 الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^(۳) و به کنه معرفت آن دست نیافتم، و نه توانستم
 مانندش را بیاورم.

۱ - حج: ۷۳. ترجمه: «ای مردم مثلی زده شده آن را گوش فرادارید: کسانی که به جای
 خدای یکتا می‌خوانید مگسی را نتوانند آفرید گرچه همگی برای این کار گرد آیند؛ و اگر
 مگس چیزی از آنها برباید باز ستاندن آن نتوانند؛ طالب و مطلوب هر دو بیچاره و ناتوانند».

۲ - انبیاء: ۲۲. ترجمه: «اگر در آندو (آسمان و زمین) خدایانی جز خدای یکتا می‌بود
 هر آینه هر دو تباہ می‌شدند».

۳ - هود: ۴۴. ترجمه: «وگفته شد ای زمین آب خود فر، بر وای آسمان باز ایست و آب
 کاسته گشت و کار گزارده شد و (کشتی) بر (کوه) جودی آرام گرفت، وگفته شد: گروه
 ستمکاران را لعنت باد».

قال هشام بن الحكم: فَبَيَّنَّا هُمْ فِي ذَلِكَ إِذْ مَرَّ بِهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

فَنَظَرَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَقَالُوا: لَئِنْ كَانَ لِلْإِسْلَامِ حَقِيقَةٌ لَمَا انْتَهَتْ أَمْرُ وَصِيَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ - إِلَّا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَاهُ قَطُّ إِلَّا هَيْبَةً وَأَقْشَعَرَّتْ جُلُودُنَا لَهُيْبَتِهِ، ثُمَّ تَفَرَّقُوا مُقَرَّرِينَ بِالْعَجْزِ.

۲۵۸ - وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَبْرَقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ وَالْمُحَكَّمَةُ عِنْدَ أَبِي نُعَيْمٍ النَّخَعِيِّ بِالْكُوفَةِ وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ مُؤْمِنُ الطَّاقِ حَاضِرٌ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي حَذْرَةَ:

أَنَا أَقْرُرُ مَعَكُمْ أَيْتَهَا الشَّيْعَةُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَفْضَلُ مِنِّي عَلَيَّ وَمِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ

هشام بن حکم گوید: این گروه در همین کلام بودند که ناگهان امام صادق جعفر بن محمد علیهم السلام از کنارشان عبور کرد و این آیه را تلاوت فرمود:

«قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^(۱)!!

آنان نگاهی به هم انداخته و گفتند: اگر اسلام را حقیقتی باشد امر وصیت محمد جز به جعفر بن محمد نرسد، بخدا هرگاه به او نگرستیم هیبتش ما را گرفته و پوستان از لرز منقبض شده!

سپس با اقرار به ناتوانی و عجز پراکنده شدند.

۲۵۸ - اعمش گوید: گروهی از شیعیان با خوارج نزد ابونعیم نخعی آمدند و ابوجعفر احوال نیز حاضر بود، پس ابن ابی حذره زبان گشوده و گفت:

من همراه شما ای گروه شیعه اقرار می کنم که ابوبکر بنا بر چهار خصال که کسی قادر

۱ - اسراء: ۸۸. ترجمه: «بگو: اگر آدمیان و پریان فراهم آیند تا مانند این قرآن بیارند

هرگز مانند آن نیارند، هر چند برخی از آنان یار و همپشت برخی باشند».

بَارِيعَ خِصَالٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ : هُوَ ثَانِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِهِ مَدْفُونٌ ، وَهُوَ ثَانِي اثْنَيْنِ مَعَهُ فِي الْغَارِ ، وَهُوَ ثَانِي اثْنَيْنِ صَلَّى بِالنَّاسِ آخِرَ صَلَاةٍ قَبْضَ بَعْدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ ثَانِي اثْنَيْنِ الصَّدِيقُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ .

قال أبو جعفر مؤمن الطاق رحمه الله : يا ابن أبي حذرة ، وأنا أقررُ معَكَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَجَمِيعِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي وَصَفْتَهَا وَأَنَّهَا مُثَلِّبَةٌ لِصَاحِبِكَ وَالزُّمُّكَ طَاعَةً عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ثَلَاثِ جِهَاتٍ : مِنَ الْقُرْآنِ وَصَفًا ، وَمِنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصًّا ، وَمِنْ حُجَّةِ الْعَقْلِ اعْتِبَارًا ، وَوَقَعَ الْإِتْفَاقُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ وَعَلَى أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّعِيِّ ، وَعَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ : أَخْبِرْنِي يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ كَيْفَ تَرَكَ بَيْتَهُ - الَّتِي أَضَافَهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ ، وَنَهَى النَّاسَ عَنْ دُخُولِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ - مِيرَانًا لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ ، أَوْ تَرَكَهَا صَدَقَةً عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ ؟ قُلْ مَا شِئْتَ .

به دفع آن نیست از علی و تمام صحابه برتر بود : او در کنار پیغمبر مدفون است ، او با پیغمبر در غار بود ، هنگام وفات پیغمبر آخرین نماز را او اقامه کرد ، و او دومین صدیق این امت است .

احول گفت : ای ابن ابی حذره ، ما نیز همراه تو اعتراف می کنیم که علی علیه السلام از ابوبکر و تمام صحابه با همان خصال که شرح دادی افضل و برتر است و آن موجب رسوایی صاحب تو شده و تو را ملزم به طاعت علی علیه السلام خواهد کرد از سه جهت : وصف قرآن ، حدیث رسول خدا ﷺ ، و اعتبار دلیل عقلی . و ابراهیم نخعی و ابواسحاق سیعی و اعمش بر این مطلب اتفاق کردند .

احول گفت : ای ابن ابی حذره بگو ببینم رسول خدا ﷺ چگونه بیوت خود را ترک کرد ؛ همانها که خداوند همه را به خود اضافه فرموده و مردم را از دخول بی اجازه در آنها نهی ساخته ، آیا میراث اهل و فرزندان او بود یا بصورت صدقه برای تمام مسلمین بجای نهاد؟ هرچه می خواهی بگو .

فَانْقَطَعَ ابْنُ أَبِي حَذْرَةَ لَمَّا أُورِدَ عَلَيْهِ ذَلِكَ وَعَرَفَ خَطَأَ مَا فِيهِ
 فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِي : إِنْ تَرَكَهَا مِيراثاً لَوْلَدِهِ وَأَزْوَاجِهِ فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُبِضَ عَنْ
 تِسْعِ نِسْوَةٍ ، وَإِنَّمَا لِعَائِشَةَ بَيْتُ أَبِي بَكْرٍ تُشْعُ ثَمَنُ هَذَا الْبَيْتِ ، تَذِي دُفْنٍ فِيهِ صَاحِبُكَ ، وَلَا
 يُصِيبُهَا مِنْ الْبَيْتِ ذِرَاعٌ فِي ذِرَاعٍ ، وَلِهَذَا الْأَمْرُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ لِعَائِشَةَ فِي خَبَرٍ عَجِيبٍ شِعْراً :
 تَجَمَّلْتَ تَبَعَلْتِ وَإِنْ عِشْتَ تَفِيلْتِ
 لَكَ التُّشْعُ مِنَ الثَّمَنِ وَإِنْ كَلَّ تَمَلَّكَتِ

ابن ابی حذره از جواب ماند و به خطای خود پی برد .
 احوال گفت : اگر آنها را بعنوان میراث برای فرزندان و ازواج خود قرار داده ،
 آنحضرت از نه همسر وفات یافته ، و به عایشه دختر ابوبکر فقط یک نهم یک هشتم این
 خانه می رسد ، همان بیتی که صاحب (ابوبکر) در آن دفن است ، و با این تقسیم حتی یک
 ذراع در یک ذراع هم به عایشه نمی رسد ، و برای همین مطلب بود که محمد بن ابی بکر در
 خبر عجیبی این شعر را به عایشه گفت که :
 به جمل سوار شدی به قاطر سوار شدی و اگر زیست کنی ؛ فیل سوار شوی^(۱)
 حق تو از ارث یک نهم از یک هشتم بود حال اینکه همه را تصاحب نمودی .

۱ - اصل شعر متعلق به ابن حجاج بغدادی است ، هیچنکه راوندی در خرائج آن را
 مذکور داشته ، و ابتدای آن این است : «يَا بَيْتُ أَبِي بَكْرٍ لَا كَانَ وَلَا كُنْتَ ...»
 اما ترجمه مصرع اول مراد سوار شدن جمل مشهود همگان است و مراد همان جنگ جمل است ، ولی
 مسأله قاطر سواری او ؛ در تاریخ مذکور است که پس از شهادت حضرت مجتبی علیه السلام به زهر کین ، وقتی
 بنی هاشم می خواستند بدن مطهر آنحضرت را در روضه نبوی دفن کنند عایشه سوار بر قاطر با جماعتی
 جنگجو از بنی امیه و دیگران با حیث جاهلانه مانع از آن شدند ، و اینکه گویند شعر محمد بن ابی بکر باشد ؛
 شهادت آنحضرت ده سال پس از شهادت محمد بن ابی بکر رخ داده بنا بر این ار نمی تواند این مطلب را گفته
 باشد ، ولی در کتب دیگر حدیث آمده که ابن عباس متحمل به این ابیات عایشه را مخاطب ساخته است .

وَإِنْ كَانَ صَدَقَةً فَالْبَلَىٰ أَطْمَ وَأَعْظَمُ فَإِنَّهُ لَمْ يُصِبْ لَهُ مِنَ الْبَيْتِ إِلَّا مَا لِأَدْنَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَدُخُولُ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ مَعْصِيَةٌ إِلَّا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ لَهُمْ مَا أَحَلَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ .

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ : إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ بِسَدِّ أَبْوَابِ جَمِيعِ النَّاسِ الَّتِي كَانَتْ مُشْرِعَةً إِلَى الْمَسْجِدِ مَا خِلَافَ بَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتْرُكَ لَهُ كُوَّةً لِيَنْظُرَ مِنْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَبَى عَلَيْهِ ، وَغَضِبَ عَمُّهُ الْعَبَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَخَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ خُطْبَةً وَقَالَ :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ تَبَوَّءَا الْقَوْمَ كَمَا يُبْصِرُ يُبُوتَا ، وَأَمَرَهُمَا أَنْ لَا يَبْنِيَا فِي مَسْجِدِهِمَا جُنُبٌ ، وَلَا يَقْرُبُ فِيهِ النِّسَاءُ إِلَّا مُوسَى وَهَارُونَ وَذُرِّيَّتُهُمَا ، وَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي هُوَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، وَذُرِّيَّتُهُ كَذُرِّيَّةِ هَارُونَ ، وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرُبَ النِّسَاءَ

و اگر صدقه بوده بلايش عظيمتر و بزرگتر است زيرا حق ارازيوت به اندازه كوچكترين فرد مسلمان مي شود ، پس داخل شدن به بيوت آنحضرت در حيات و پس از وفات جز براي علي بن ابی طالب عليه السلام و فرزندان معصيت است ، زيرا خود خداوند آنچه براي پيامبر مباح ساخته براي ايشان نيز حلال نموده است .

سپس به آنان گفت : شما نيك مي دانيد كه شخص پيامبر دستور فرمود تمام درهاي منتهي به مسجد بسته شود جز در خانه علي عليه السلام ، و درخواست ابوبكر مبني بر باز كردن پنجره اي براي ديدن مسجد را نيز نپذيرفت ، و عباس عموي پيامبر از اين مطلب به خشم آمد تا اينكه رسول خدا ﷺ خطبه اي خواند و فرمود :

خداوند تبارك و تعالي به موسي و هارون دستور داد كه براي قوم خود در مصر خانه هايي آماده سازيد ، و اينكه در مساجدشان هيچ فرد جُنُبِي نخسبد ، و نزديكي با زنان جز براي موسي و هارون و نسل ايندو براي ديگران ممنوع بود ، و منزلت علي نزد من همچون هارون است براي موسي ، و نسل او مانند نسل هارون مي باشد ، و براي كسي

فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا يَبِيتَ فِيهِ جُنُبٌ إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
فَقَالُوا يَا جَمْعِهِمْ: كَذَلِكَ كَانَ.

بجامعت در مسجد رسول خدا و خوابیدن جُنُب در آن جز برای علی و ذرّیّه او جایز نیست^(۱).
همگی گفتند: همانطور است.

۱ - مرحوم شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب شریف فقیه اینگونه نقل کرده که «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جایز نیست برای احدی که در این مسجد (مسجد مدینه) خود را جُنُب کند مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر کس اهل بیت من باشد که او نیز از من است»، و نیز آنرا با سند در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل نموده و در کتاب علل الشرایع خبری مؤید معنی آن آورده است، و عتب الدّین طبرسی در ذخائر العقبیّ ص ۱۷۷ از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی لا یحلّ لأحد یُجَنِّبُ فی هذا المسجد غیري و غیرک» گوید: علی بن المنذر گفت: به ضمران بن صهره گفتیم: معنی این حدیث چیست؟ پاسخ داد: مراد آنستکه «حقّ گذاشتن از داخل مسجد را احدی با حال جنابت ندارد مگر من و تو یا علی». و ترمذی این حدیث را ذکر کرده و گفته است سند آن حسن است، و از علمای شیعه امامیه سلطان العلماء گوید: مراد به «اجتناب» اجتناب است، یعنی از دری وارد شدن و از در دیگر خارج گشتن، نه عملی که انسان جُنُب شود. و فاضل مراد علیخان تفرشی گفته است: مراد آنستکه از دری داخل و از در دیگر بیرون رود، و ظاهراً مراد مسجد النبی است نه مسجد الحرام یا مساجد دیگر، زیرا مساجد دیگر برای همه با حالت جنابت عبورش جایز است و اختصاص بر رسول خدا و اهل بیتش علیهم السّلام ندارد، و مسجد الحرام در لفظ خبر نیامده بلکه ظاهرش که فرموده «مسجدي» یا «هذا المسجد» دلالت بر اختصاص آن به مسجد النبی دارد، و تحلیکه علمای عامّه و سلطان العلماء و مولی مراد تفرشی کرده اند هر چند با لفظ خبر چندان موافق نیست ولی تأمل در حدیث سدّ ابواب مؤید آست، و النعم عند الله». (نقل از تحقیق جناب استاد غفّاری - آینده تعالی - در کتاب مترجم فقیه ج ۳ ص ۲۷۴ ذیل خبر ۴۹۱۵)

قال أبو جعفر: ذهب ربع دينك يا ابن أبي حذرة، وهذه منقبة لصاحبي ليس لأحدٍ مثلها، ومثلبة لصاحبك.

وأما قولك: ثاني اثنين إذ هما في الغار، أخبرني هل أنزل الله سكينته على رسول الله ﷺ وعلى المؤمنين في غير الغار؟ قال ابن أبي حذرة: نعم.

قال أبو جعفر: فقد أخرج صاحبك في الغار من السكينة وخصه بالحزن، ومكان علي في هذه الليلة على فراش النبي ﷺ، وبذل مهجته دونه أفضل من مكان صاحبك في الغار. فقال الناس: صدقت.

فقال أبو جعفر: يا ابن أبي حذرة، ذهب نصف دينك. وأما قولك: «ثاني اثنين الصديق من الأمة»، فقد أوجب الله على صاحبك الاستغفار، لعلي بن أبي طالب عليه السلام في قوله عز وجل: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»، إلى آخر الآية، والذي ادَّعَيْتَ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ سَمَاءُ النَّاسِ

أحول گفت: یک چهارم دینت ای ابن ابی حذره از دست رفت، و آن فضیلتی برای آقای من بود که هیچکس آنرا ندارد، و رسوایی و نتگی برای صاحب.

و اما اینکه گفتم: او دومین فرد در غار بود، بگو بینم آیا خداوند در جایی غیر از غار برای مسلمین سکنه خود را نازل فرموده؟ گفتم: آری.

احول گفت: حال اینکه یار تو را در غار از سکنه خارج ساخته و موصوف به حزن فرموده، و مکان علی در آن شب بر فراش رسول خدا ﷺ و جانفشانی او برای آنحضرت افضل از مکان یار تو در غار است.

همه مردم گفتند: راست گفتی!!

احول گفت: ای ابن ابی حذره، نصف دینت از دست رفت.

و اما اینکه گفتم: «او دومین فرد صديق در این امت است»، حال اینکه خداوند بر یار تو استغفار از علی بن ابی طالب را واجب فرمود در این آیه: «و نیز کسانی که پس از آنان آمدند می گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیامرز - تا آخر آیه ۱۰، سوره حشر»، و آنچه تو ادعا می کنی نامیدن مردم است،

وَمَنْ سَمَّاهُ الْقُرْآنُ وَشَهِدَ لَهُ بِالصَّدْقِ وَالتَّصَدِيقِ أَوَّلِي بِهِ يَمُنُّ سَمَاءُ النَّاسِ ، وَقَدْ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مِثْبَرِ الْبَصْرَةِ : أَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ ، آمَنْتُ قَبْلَ أَنْ آمَنَ أَبُو بَكْرٍ وَصَدَّقْتُ قَبْلَهُ .
 قَالَ النَّاسُ : صَدَّقْتَ .

قال أبو جعفر مؤمن الطاق : يا ابن أبي حذرة ، ذهب ثلاثة أرباع دينك .
 وأما قولك في الصلاة بالناس ، كنت ادعيت لصاحبك فضيلة لم تيم له ، وإنها إلى التهمة أقرب منها إلى الفضيلة ، فلو كان ذلك بأمر رسول الله ﷺ لما عزله عن تلك الصلاة بعينها ، أما علمت أنه لما تقدم أبو بكر ليصلي بالناس خرج رسول الله ﷺ فتقدم وصلى بالناس وعزله عنها ، ولا تخلو هذه الصلاة من أحد وجهين :
 إما أن تكون حيلة وقعت منه ، فلما أحس النبي ﷺ بذلك خرج مبادراً مع عليته فنحاه عنها لكيلا يحتاج بها بعده على أمته فيكونوا في ذلك معذورين .

و نامگذاری قرآن و شهادت به صدق و تصدیق او از تمام نهادن مردم اولی و سزاوارتر است .
 و حال اینکه خود حضرت علی علیه السلام بر منبر بصره گفته بود : من صدیق اکبر ، پیش از ابوبکر ایمان آورده و پیش از او پذیرفته و تصدیق نمودم .
 مردم گفتند : راست گفتی .

احول گفت : ای ابن ابی حذره ، سه چهارم دینت از دست رفت .
 و اما اینکه گفتی او آخرین نماز را بر مردم اقامه کرد ، فضیلتی برای صاحب و رفیقت قائل شدی که آنرا کامل نکردی ، زیرا آن مطلب به تهمت نزدیکتر است تا به فضیلت ، زیرا اگر آن به امر پیامبر بود هرگز او را از این نماز عزل نمی کرد ، مگر غمی دانی وقتی ابوبکر جلو ایستاد که نماز بخواند پیغمبر رسیده او را عزل نمود و خود نماز را بر مردم اقامه فرمود؟! و این نماز از دو حال خارج نیست :

یا نیرنگی از جانب خود او بوده ، و هنگامیکه رسول خدا آنها دریافت با داشتن بیماری با شتاب خود را رسانده او را از امامت جماعت کنار زد تا نکند پس از وفات آنحضرت بر امت به اینکار احتجاج کند و جای عذری برای مردم باقی نماند .

وَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ بِذَلِكَ ، وَكَانَ ذَلِكَ مُقَوَّضاً إِلَيْهِ كَمَا فِي قِصَّةِ تَبْلِيغِ بَرَاءَةٍ ، فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : لَا يُؤَدِّيَهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ ، فَبَعَثَ عَلِيّاً فِي طَلَبِهِ وَأَخَذَهَا مِنْهُ وَعَزَلَهُ عَنْهَا وَعَنْ تَبْلِيغِهَا ، فَكَذَلِكَ كَانَتْ قِصَّةُ الصَّلَاةِ ، وَفِي الْحَالَتَيْنِ هُوَ مَذْمُومٌ لِأَنَّهُ كَشَفَ عَنْهُ مَا كَانَ مَسْتُوراً عَلَيْهِ ، وَفِي ذَلِكَ دَلِيلٌ وَاضِحٌ أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِلرَّسَالَةِ بَعْدَهُ ، وَلَا هُوَ مَأْمُونٌ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ .

فَقَالَ النَّاسُ : صَدَقْتَ .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ : يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ ، ذَهَبَ بِرَيْكَ كُلُّهُ ، وَفُضِّحَتْ حَيْثُ مَدَحْتَ .

فَقَالَ النَّاسُ لِأَبِي جَعْفَرٍ : هَاتِ حُجَّتَكَ فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ طَاعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ : أَمَّا مِنَ الْقُرْآنِ وَصُفَاً فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ، فَوَجَدْنَا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فِي الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ

و یا اینکه خود آنحضرت بدان دستور داده بود ، مانند داستان تبلیغ سوره براءت ، که جبرئیل نازل شده و گفت : تبلیغ جز از جانب تو یا علی نباید صورت یذیرد ، آنحضرت نیز علی را بدنبال او فرستاد ، او نیز ابوبکر را از این مقام خلع و خود مأمور بدان شد ، همانطور است داستان نماز ، و در هر دو حالت ذم و سرزنش فقط و فقط متوجه ابوبکر است زیرا مطلبی از او روشن شده که قبلاً پوشیده بود ، و در اینکار دلیلی واضح است که او شایسته خلافت پس از پیامبر نبود و در هیچیک از امور دینی هم مأمون نیست .
پس مردم یکپارچه گفتند : راست گفتی .

احول گفت : ای ابن ابی حذره ، تمام دینت از دست رفت ، و از همانجا که مدح کردی رسوا شدی .

مردم به احوال گفتند : دلایل ادعایت بر طاعت علی را بیاور .
پس ابو جعفر احوال گفت : و اما وصف قرآن در صدیق بودن علی یکی این آیه است : «ای کسانی که ایمان آورده اید ، از خدای پروا کنید و یا راستگویان باشد - توبه : ۱۱۹» ، پس ما همگی علی - علیه السلام - را مطابق وصف قرآن دیده ایم در این آیه :

عَزَّوَجَلَّ: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ - يَعْنِي فِي الْحَرْبِ وَالشَّغْبِ - أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»، فَوَقَعَ الْإِجْمَاعُ مِنَ الْأُمَّةِ بِأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِهِ، لِأَنَّهُ لَمْ يَفَرَّ مِنْ زَحْفٍ قَطُّ كَمَا فَرَّ غَيْرُهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ.

فَقَالَ النَّاسُ: صَدَقْتَ.

قَالَ: وَأَمَّا الْخَبَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصًّا، فَقَالَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

قَوْلُهُ ﷺ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَمَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ»، فَالْتَمَسْتُ بِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَادٍ مُهْتَدٍ بِشَهَادَةِ مِنَ الرَّسُولِ، وَالْمَتَمَسَّكُ بِغَيْرِهَا ضَالٌّ مُضِلٌّ.

قَالَ النَّاسُ: صَدَقْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ.

«[بویژه] شکیبایان در بینوایی و تنگدستی و رنج و سختی به هنگام کارزار. آنانند که راست گفتند و آنانند پرهیزگاران - بقره ۱۷۷»، پس به اجماع امت علی علیه السلام از همه به این امر سزاوارتر بود، زیرا از هیچ صحنه نبردی فرار نکرد بر خلاف افرادی که در چندین موضع از جنگ گریختند.

پس مردم گفتند: راست گفتی.

احول گفت: واما نص حدیث رسول خدا ﷺ این است که فرموده: «من میان شما دو چیز گرانقدر را ترک می‌کنم، که در صورت تمسک به آنها و هرگز پس از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم: اهل بیتم، که آنها و از هم جدا نخواهند شد تا بر حوض بر من درآیند»، و نیز این فرمایش: «هر آینه مثل اهل بیت من میان شما همچو کشتی نوح است، هر که سوار آن شود نجات یابد، و هر که آنها را رها کند غرق شود، و هر که از آن پیشی گیرد [از دین] خارج می‌شود، و هر که ملزم بدان شود ملحق گردد»، پس به شهادت خود آنحضرت کسانی که دست بدامن اهل بیت رسول خدا شوند هادی و هدایت شده‌اند، و متمسک به غیر آنها و گمراه و گمراه کننده است.

پس مردم گفتند: راست گفتی ای ابوجعفر.

وَأَمَّا حُجَّةُ الْعَقْلِ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَسْتَعِيدُونَ بِطَاعَةِ الْعَالِمِ، وَوَجَدْنَا الْإِجْمَاعَ قَدْ وَقَعَ عَلَى عَلِيِّ عليه السلام بِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَكَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ وَيَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام مُسْتَغْنِيًا عَنْهُمْ، وَهَذَا مِنَ الشَّاهِدِ، وَالِدَّلِيلُ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ قُلُوبُكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

فَمَا اتَّفَقَ يَوْمَ أَحْسَنُ مِنْهُ، وَدَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ عَالَمٌ كَثِيرٌ.
وَقَدْ كَانَتْ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُؤْمِنِ الطَّاقِ مَقَامَاتٌ مَعَ أَبِي حَنِيفَةَ. فَمِنْ ذَلِكَ مَا رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ لِمُؤْمِنِ الطَّاقِ: إِنَّكُمْ تَقُولُونَ بِالرَّجْعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ.
قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: فَأَعْطِنِي الْآنَ أَلْفَ دِرْهَمٍ حَتَّى أُعْطِيكَ أَلْفَ دِينَارٍ إِذَا رَجَعْنَا!
قَالَ الطَّاقِيُّ لِأَبِي حَنِيفَةَ: فَأَعْطِنِي كَفِيلًا بِأَنَّكَ تَرْجِعُ إِنْسَانًا وَلَا تَرْجِعُ خِنْزِيرًا!!!

احول گفت: واما دليل عقلی این است که تمام مردم مطیع فرمان عالم می باشند، و ما اجماع امت را بر این یافتیم که علی اعلم تمام صحابه است. و مردم از او می پرسیدند و بسو نیازمند بودند، و علی عليه السلام از تمامشان بی نیاز بود، و آن از شاهد، و دلیل آن از قرآن این آیه است: «آیا کسی که به حق راه می نماید سزاوارتر است که پیروی شود یا آن که خود راه نیابد مگر آنکه او را راه نمایند؟ پس شما را چه شده؟! چگونه حکم می کنید؟! - یونس: ۳۵»

[راوی گوید:] پس هیچ پیش آمدی نیکوتر از آن روز نبود، و بواسطه این پیروزی مردمان بسیاری در این مذهب (تشیع) وارد شدند.
و ابوجعفر احوال با ابوحنیفه نیز مناظرات بسیاری دارد، مثلاً یک روز ابوحنیفه به ابوجعفر مؤمن الطاق گفت: آیا شما معتقد به رجعت می باشید؟ گفت: آری.
ابوحنیفه گفت: پس حالا هزار درهم بمن بده من آنرا پس از رجعت بتو می دهم.
ابوجعفر گفت: از برای من ضامنی بیاور که چون بدنی برگردی به صورت انسان مراجعت خواهی کرد نه به شکل خوک!!

وَقَالَ لَهُ يَوْمًا آخَرَ: لِمَ لَمْ يُطَالِبْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِحَقِّهِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ كَانَ لَهُ حَقٌّ؟

فَأَجَابَهُ مُؤْمِنُ الطَّاقِ فَقَالَ: خَافَ أَنْ يَقْتُلَهُ الْجِنَّ كَمَا قَتَلُوا سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ بِسَهْمِ الْمَغِيرَةِ ابْنِ شُعْبَةَ، وَفِي رِوَايَةٍ بِسَهْمِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ!!

وَكَانَ أَبُو حَنِيفَةَ يَوْمًا آخَرَ يَتَمَشَّى مَعَ مُؤْمِنِ الطَّاقِ فِي سِكَتٍ مِنْ سِكَكِ الْكُوفَةِ، إِذَا يَمْنَادُ يُنَادِي: مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى صَبِيٍّ ضَالٍّ؟

فَقَالَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ: أَمَّا الصَّبِيُّ الضَّالُّ فَلَمْ نَرَهُ، وَإِنْ أَرَدْتُ شَيْخًا ضَالًّا فَخُذْ هَذَا - عَنِّي بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ -.

وَلَمَّا مَاتَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى أَبُو حَنِيفَةَ مُؤْمِنَ الطَّاقِ فَقَالَ لَهُ: مَاتَ إِمَامُكَ!

فَقَالَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ: نَعَمْ، وَأَمَّا إِمَامُكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

وروزی دیگر ابوحنیفه بدو گفت: اگر علی بن ابی طالب را حتی بود چرا پس از وفات رسول خدا ﷺ آنرا مطالبه نکرد؟

ابوجعفر در پاسخ گفت: ترسید که اجنه او را بکشند! همانطور که سعد بن عبادہ را به تیر مغیرہ بن شعبه کشتند. و در روایتی: به تیر خالد بن ولید!!

وروزی ابوحنیفه با مؤمن الطاق در یکی از خیابانهای کوفه راه می رفت، ناگهان فردی ندا سر داد «چه کسی مرا به کودکی گمراه راهنمایی می کند؟»

مؤمن الطاق گفت: اما کودک گمراه ندیده ام، و اگر پیر گمراهی را می خواهی این را بگیر - و اشاره به ابوحنیفه نمود -.

و پس از وفات امام صادق علیه السلام ابوحنیفه به مؤمن الطاق برخورد و بدو گفت: امام تو مُرد.

أَحْوَلُ^(۱) گفتم: آری، ولی امام تو (شیطان) از مهلت داده شدگان تا روز قیامت است.

۱ - او محمد بن علی بن نعمان ابوجعفر معروف به مؤمن طاق و احوال می باشد و از ←

۲۵۹- وَرَوَى أَنَّهُ مَرَّ فَضَالُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ الْكُوفِيُّ بِأَبِي حَنِيفَةَ وَهُوَ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ، يُعَلِّي عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ فِقْهِهِ وَحَدِيثِهِ، فَقَالَ - لِصَاحِبٍ كَانَ مَعَهُ - : وَاللَّهِ لَا أُبْرَحُ حَتَّى أَخْجَلَ أَبَا حَنِيفَةَ.

فَقَالَ صَاحِبُهُ الَّذِي كَانَ مَعَهُ : إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَمُنُّ قَدْ عَلِمْتَ حَالَهُ، وَظَهَرَتْ حُجَّتُهُ!!
 قَالَ : مَهْ! هَلْ رَأَيْتَ حُجَّةَ ضَالٍّ عَلَّتْ عَلَى حُجَّةٍ مُؤْمِنٍ؟! ثُمَّ دَنَا مِنْهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ،
 فَرَدَّهَا، وَرَدَّ الْقَوْمَ السَّلَامَ بِأَجْمَعِهِمْ. فَقَالَ :

يَا أَبَا حَنِيفَةَ، إِنَّ أَخَا لِي يَقُولُ : إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنَا أَقُولُ : أَبُو بَكْرٍ خَيْرُ النَّاسِ وَبَعْدَهُ عُمَرُ، فَمَا تَقُولُ أَأَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟

۲۵۹- و نقل است که روزی فضال بن حسن بن فضال کوفی به ابوحنیفه برخورد که جماعتی انبوه مواردی از فقه و حدیث را برایشان املاء می کرد، فضال به دوست همراه خود گفت : تا ابوحنیفه را خجل نکنم هیچ جایی نروم.
 دوست همراهش بدو گفت : ابوحنیفه کسی است که تر خود به حالش واقفی و دلیل و حجت او آشکار و عیان است.
 گفت : واگذار! مگر حجت فردی گمراه بر حجت مؤمن می چربد؟ سپس بدو نزدیک شده و با هم سلام و علیک کردند، و حاضران همگی جواب سلامش را دادند، پس گفت :

ای ابوحنیفه، یکی از برادران من می گوید : بهترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و من می گویم : ابوبکر بوده و پس از او عمر. نظر شما چیست خدا رحمت کند!

«أصحاب امام صادق علیه السلام است، وی دگانی در کوفه در مکانی معروف به طاق المحامل، او یکی از متکلمین است و چند کتاب تصنیف کرده، از جمله کتاب «افعل لا تفعل» و احتجاج او با زید و هم حاجه او با خوارج مشهور است و مکالمات او با ابوحنیفه معروف است.

(از : رجال نجاشی و رجال شیخ رحمهما الله)

فَاطَرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: كُنِيَ بِمَكَانِهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَرَمًا وَقَفْرًا، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهَا ضَجِيعَاءُ فِي قَبْرِهِ، فَأَيُّ حُجَّةٍ تُرِيدُ أَوْضَحَ مِنْ هَذَا؟
 فَقَالَ لَهُ فَضَالٌ: إِنِّي قَدْ قُلْتُ ذَلِكَ لِأَخِي فَقَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ الْمَوْضِعُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ دُونَهُمَا فَقَدْ ظَلِمًا بِدَفْنِهَا فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ لَهَا فِيهِ حَقٌّ، وَإِنْ كَانَ الْمَوْضِعُ لَهَا فَوَهَبَاهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَدْ أَسَاءَ وَمَا أَحْسَنَا، إِذْ رَجَعَا فِي هَبِيبِهَا وَنَسِيَا عَهْدَ هُما.
 فَاطَرَقَ أَبُو حَنِيفَةَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَا لَهَا خَاصَّةٌ، وَلَكِنَّهُمَا نَظَرَا فِي حَقِّ عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ فَاسْتَحَقَّا الدَّفْنَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ بِحَقَّقِ ابْتِنَائِهِمَا.
 فَقَالَ لَهُ فَضَالٌ: قَدْ قُلْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَاتَ عَنْ تِسْعِ نِسَاءٍ، وَنَظَرْنَا فَإِذَا لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ تِسْعُ الثَّمَنِ، ثُمَّ نَظَرْنَا فِي تِسْعِ الثَّمَنِ، فَإِذَا هُوَ شَبْرٌ فِي شَبْرٍ، فَكَيْفَ يَسْتَحِقُّ الرَّجُلَانِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَبَعْدُ فَمَا بَالُ عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ تَرِثَانِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟

پس ابو حنیفه مدتی سر بزیر انداخته سپس گفت: آرامگاه آندو کنار رسول خدا ﷺ از هر کرم و فخری بسنده می کند، مگر نمی دانی که آندو کنار آنحضرت مدفونند، دیگر چه حاجتی واضحتر از آن است؟

فضال گفت: من همین را به برادرم گفتم و او گفت: اگر آن خانه فقط برای رسول خدا بود آندو با دفن در موضعی که حق در آن نداشتند مرتکب ظلم و ستم شده اند، و اگر برای آندو بوده و به پیامبر بخشیدند باز هم در پس گرفتن آن کار بسیار بدی کردند، زیرا از بخشش خود صرف نظر کرده و عهد خود را فراموش کردند.

ابو حنیفه ساعتی سر بزیر انداخته فکر کرد سپس گفت: نه مخصوص او نه آندو بوده، بلکه از قسمت سهم الارث عائشه و حفصه مستحق دفن در آن مکان شدند.

فضال گفت: من نیز همین را بدو گوشزد کردم ولی او گفت: تو خود می دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با داشتن نه زوجه وفات یافت، اگر حساب کنیم برای هر کدام از زوجات آنحضرت یک نهم از یک هشتم می افتد، سپس در یک نهم یک هشتم نگاه کردیم دیدیم می شود یک وجب در یک وجب، با این حساب چگونه آن دو مرد مستحق بیشتر از آن شدند، و بعد اینکه چطور عائشه و حفصه از رسول خدا ﷺ ارث برند

وفاطمة بنته تمنع الميراث؟! فقال أبو حنيفة: يا قوم نحو عني فإنه رافضي خبيث.

۲۶۰ - حكي عن أبي الهذيل العلاف أنه قال: دخلت القفة فذكر لي أن «بدير زكي» رجلاً مجنوناً حسن الكلام، فأتيتُه فإذا أنا بشيخ حسن الهيئة جالس على وسادة يسرح رأسه ولحيته، فسلمت عليه فرد علي السلام وقال: بمن يكون الرجل؟ قال: قلت: من أهل العراق، قال: نعم، أهل الظرف والأدب.

قال: من أيها أنت؟ قلت: من أهل البصرة. قال: أهل التجارب والعلم. قال: فمن أيهم أنت؟ قلت: أبو الهذيل العلاف. قال: المتكلم؟ قلت: بلى. فوثب عن وسادته وأجلسني عليها ثم قال: بعد كلام جرى بيننا - ما تقولون في الإمامة؟ قلت: أي الإمامة تريد؟

قال: من تقدمون بعد النبي ﷺ؟ قلت: من قدم رسول الله ﷺ. قال: ومن هو؟ قلت: أبا بكر.

ولی فاطمه دخت گرامی او از میراث منع گردد؟! ابوحنیفه گفت: ای قوم، او را از من دور کنید، که او رافضی مذهب خبیث است!!

۲۶۰ - از ابو الهذیل علاف (از سران معتزله) نقل است که گفت: داخل رقه شدم و به من گفتند که در «دیر زکی» مردی است مجنون و خوش کلام، پس نزد او رفتم، در آنجا پیرمردی خوش سیما دیدم که بر بالشتکی نشسته سر و روی خود را شانه می کند، به او سلام کردم و جوابم را داده و گفتم: «أهل كجایی؟» گفتم: «أهل عراق» گفتم: «آری؛ مردمان ظرافت و ادب».

گفتم: از کدام شهری؟ گفتم: «أهل بصره» گفتم: مردمان تجارب و علم. گفتم: از کدامشان؟ گفتم: «أبو الهذیل علاف» گفتم: «مرد متکلم؟» گفتم: «آری» پس از بالشتک خود جسته و مرا بر آن نشانند سپس - پس از گفتگوی طولانی که میان ما رفت - گفتم: «نظر شما درباره امامت چیست؟» گفتم: «منظورت کدام امامت است؟» گفتم: که را پس از پیامبر مقدم می دارید؟ گفتم: همانکه خود آنحضرت مقدم داشت. گفتم: او کیست؟ گفتم: «أبو بکر».

قال لي: يا أبا الهذيل، ولم قدمتم أبا بكر؟ قال: قلت: لأن النبي ﷺ قال: «قدموا خيركم وولوا أفضلكم»، وتراضى الناس به جميعاً.

فقال: يا أبا الهذيل، هاهنا وقعت. أما قولك إن النبي ﷺ قال: «قدموا خيركم وولوا أفضلكم»، فإني أوجدك أن أبا بكر صعد المنبر وقال: «وليسكم ولست بخيركم وعلي فيكم» فإن كانوا كذبوا عليه فقد خالفوا أمر النبي ﷺ، وإن كان هو الكاذب على نفسه فينبى رسول الله ﷺ لا يصعد الكاذبون.

وأما قولك: إن الناس تراضوا به، فإن أكثر الأنصار قالوا: منّا أميرٌ ومنكم أميرٌ، وأما المهاجرون فإن الزبير بن العوام قال: لأبايع إلا علياً، فأمر به فكسر سيفه، وجاء أبو سفيان بن حرب وقال: يا أبا الحسن، لو شئت لأمثلتها خيلاً ورجالاً - يعني المدينة -.

گفت: ای ابوالهذیل، برای چه او را مقدم داشتید؟

گفتم: بنا به فرمایش خود پیامبر که: «بهترین خود را مقدم دارید و برترین خود را به ولایت رسانید»، و مردم بر همین رضایت دادند.

گفت: ای ابوالهذیل، همینجا سقوط کردی (یا: همینجا تقصیر نمودی).

اما اینکه گفتمی آنحضرت فرموده: «بهترین خود را مقدم دارید و برترین خود را به ولایت رسانید»، از خود شما نقل است که ابوبکر به منبر رفته و گفت: «من والی شما شدم ولی با بودن علی بهترین شما نیستم»، اگر این سخن را بر او بسته‌اند که مخالفت رسول خدا ﷺ را کرده باشند، و اگر ابوبکر بر خودش دروغ بسته باشد که منبر رسول خدا ﷺ جای دروغگویان نیست.

و اما اینکه گفتمی: مردم بدان راضی شدند، که بیشتر انصار گفتند: از ما امیری باشد و از شما نیز امیری، و از مهاجرین زبیر بن عوام گفت: با کسی جز علی بیعت نمی‌کنم، و با آن وضع بجانش افتاده و شمشیرش را شکستند، و ابوسفیان نزد علی علیه الصلاة والسلام آمده و گفت: ای ابوالحسن، اگر اراده کنی تمام مدینه را پر از سواره نظام و جنگجو می‌کنم

وَحَرَجَ سَلْمَانَ فَقَالَ بِالْفَارِسِيِّ: «كَرَدِيدَ وَنَكَرَدِيدَ . وَنَدَانِيدَ كَهْ جَه كَرَدِيدَ» ، وَالْمِقْدَادُ وَأَبُو ذَرٍّ ، فَهُؤُلَاءِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ .

أَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ قِيَامِ أَبِي بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ وَقَوْلِهِ: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي مُغْضِبًا فَاحْذَرُونِي ، لَا أَقَعُ فِي أَشْعَارِكُمْ وَأَبْشَارِكُمْ . فَهُوَ يُخْبِرُكُمْ عَلَى الْمِنْبَرِ أَنَّهُ مَجْنُونٌ ، فَكَيْفَ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَوَلَّوْا مَجْنُونًا؟

وَأَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ قِيَامِ عُمَرَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَقَوْلِهِ: وَدَدْتُ أَنِّي شَعْرَةٌ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ ، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهَا بِجُمُعَةٍ فَقَالَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلَنَتُ وَفَى اللَّهُ شَرَّهَا مَن دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ . فَبَيْنَمَا هُوَ يَوَدُّ أَنْ يَكُونَ شَعْرَةٌ فِي صَدْرِهِ ، وَبَيْنَمَا هُوَ يَأْمُرُ بِقَتْلِ مَنْ بَايَعَ مِثْلَهُ . فَأَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ بِالَّذِي زَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَسْتَخْلِفْ ، وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ ، وَأَنَّ عُمَرَ لَمْ يَسْتَخْلِفْ ، فَأَرَى أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ مُتَقَابِلًا .

وسلمان از مسجد خارج شد و به زبان فارسی گفت: «کرديد و نکرديد . و ندانيد که چه کرديد» ، و مقداد و ابوذر ، پس اين از مهاجران و انصار .

ای ابوالهذيل بگو بدانم اين کلام ابوبکر که بر منبر رفته و گفت: «مرا شيطاني است که بر من عارض مي شود ، پس هرگاه مرا خشمگين يافتيد از من حذر کنيد تا بر شما عارض نشوم» ، خب او با اين سخن بر منبر به شما خبر داده که مجنون است ، پس چگونه براي شما جايز است که ولايت فردي مجنون را پذيريد؟!

ای ابوالهذيل بگو بدانم از سخني که عمر بر منبر گفت که: «آرزو داشتم من مويي در سينه ابوبکر بودم» ، سپس همو در نماز جمعه پيا خواسته و گفت: «بيعت با ابوبکر خطايي بيش نبود خود خدا شرس را محفوظ داشت ، پس از اين هرکه شما را به اينگونه بيعت خواند او را بکشيد» ، گاهي آرزو مي کند مويي از سينه او باشد و گاه دستور مي دهد هرکه مانند او بيعت کند محکوم به قتل است؟! .

ای ابوالهذيل بگو بدانم گروهی که مي پندارند پيامبر ﷺ پس از خود خليفه ای قرار نداد ، چگونه اند؟ ابوبکر عمر را خليفه خود ساخت ولي عمر خليفه قرار نداد ، من کار شما را در تناقض مي بينم!! .

فَأَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ عُمَرَ حِينَ صَيَّرَهَا سُورِي بَيْنَ سَيْتَةٍ، وَزَعَمَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ: «إِنْ خَالَفَ اثْنَانِ لِأَرْبَعَةٍ فَاقْتُلُوا الْاِثْنَيْنِ، وَإِنْ خَالَفَ ثَلَاثَةٌ لِثَلَاثَةٍ، فَاقْتُلُوا الثَّلَاثَةَ الَّذِينَ لَيْسَ فِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَهَذِهِ دِيَانَةُ أَنْ يَأْمُرَ بِقَتْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» وَأَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ عُمَرَ لَمَّا طُعِنَ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: فَرَأَيْتُهُ جَزَعًا فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذَا الْجَزَعُ؟ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَا جَزَعِي لِأَجَلِي وَلَكِنْ جَزَعِي لِهَذَا الْأَمْرِ: مَنْ يَتْلِيهِ بَعْدِي. قَالَ: قُلْتُ: وَلَهَا طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ. قَالَ: رَجُلٌ لَهُ حِدَّةٌ، كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْرِفُهُ فَلَا أُوَلِّي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ حَدِيدًا. قَالَ: قُلْتُ: وَلَهَا زُبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ. قَالَ: رَجُلٌ بَخِيلٌ، رَأَيْتُهُ يُمَارِسُ امْرَأَتَهُ فِي كُتَيْبَةٍ مِنْ غَزَلٍ، فَلَا أُوَلِّي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ بَخِيلًا.

ای ابوالهذیل بگو بدانم وقتی عمر کار خلافت را واگذار به سوری نموده و پنداشت اینان از اهل بهشتند - وگفت: «اگر دو نفرشان با چهار نفر اینان مخالفت کردند آن دو را بکشید و اگر سه نفر با سه نفر مخالفت کردند آن سه نفری را بکشید که عبدالرحمن بن عوف میانشان نیست»، کجای این عمل دیانت است که دستور به قتل اهل بهشت دهد؟! ای ابوالهذیل بگو بدانم ماجرای عمر چه بود که وقتی زخمی شد و ابن عباس نزد او رفته و دید خیلی جزع می کند پرسید: ای امیر مؤمنان این چه جزعی است؟ گفت: ای ابن عباس، برای خودم نیست بلکه برای خلافت است که به چه کسی می رسد.

گفتم: به طلحه بن عبیدالله واگذار.

گفت: او مردی تندخو است، خود پیامبر او را شناساند، و من فردی تندخو را خلیفه مسلمین نمی کنم،

گفتم: زبیر بن عوام،

گفت: او مردی بخیل است، او را دیدم که با همسرش بر سر یک گلوله نخ چانه می زد! من امور مسلمین را به بخیل نمی سپارم،

قال: قُلْتُ: وَلَهَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. قَالَ: رَجُلٌ صَاحِبُ فَرَسٍ وَقَوْسٍ، وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافَةِ.

قال: قُلْتُ: وَلَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ. قَالَ: رَجُلٌ لَيْسَ يُحْسِنُ أَنْ يَكُنِيَ عِيَالَهُ.

قال: قُلْتُ: وَلَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ. فَاسْتَوَى جَالِساً ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَا اللَّهُ أَرَدْتُ بِهَذَا، أُولَى رَجُلًا لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يُطْلَقَ امْرَأَتُهُ؟!

قال: قُلْتُ: وَلَهَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ وَلَّيْتُهُ لَيَحْمِلَنَّ آلُ أَبِي مُعَيْطٍ عَلَى رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، وَيُوشِكُ أَنْ قَتَلَهَا أَنْ يَقْتُلُوهُ - قَالَهَا ثَلَاثًا -.

قال: ثُمَّ سَكَتَ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ مُعَانَدَتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، أَذْكَرُ صَاحِبِكَ. قَالَ: قُلْتُ: فَوَلَّيْتُهَا عَلِيًّا.

قال: فَوَاللَّهِ مَا جَزَعَنِي إِلَّا لِمَا أَخَذْتُ الْحَقَّ مِنْ أَرْبَابِهِ!! وَاللَّهِ لَئِنْ وَلَّيْتُهُ لَيَحْمِلَنَّهُمْ عَلَى الْمَحَبَّةِ الْعُظْمَى، وَإِنْ يُطِيعُوهُ يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ!

گفتم: سعد بن ابی وقاص، گفت: اهل اسب و تیر و کمان است، او مرد خلافت نیست.

گفتم: عبدالله بن عمر، ناگاه عمر در جای خود نشسته - گفت: ابن عباس! بخدا قصد چنین کاری ندارم، کار را به مردی بسپارم که قادر به طلاق همسرش هم نیست؟!!

گفتم: عثمان بن عفان، گفت: بخدا اگر کار را بدو سپارم تمام آل ابی معیط را بر گرده مردم سوار کند، وشکی نیست بهمان واسطه کشته شود - سه بار آنرا تکرار کرد -.

ابن عباس گفت: سپس خاموش ماندم چون از کینه او با [امیرالمؤمنین] علی بن ابی طالب عليه السلام باخبر بودم.

پس عمر بن خطاب به من گفت: ابن عباس! یار و صاحب را بگو، گفتم: خلافت را به علی واگذار،

گفت: بخدا قسم که جزع و ناله من جز بجهت ستاندن حق از صاحب آن نیست! بخدا قسم اگر خلافت را بدو واگذار کنم تمام امت را به طریقه عظامی حمل کند و در صورتی که حرف او را گوش کنند به بهشت روند!!.

فَهُوَ يَقُولُ هَذَا، ثُمَّ صَرَّهَا سُورَى بَيْنَ السُّنَّةِ فَوَيْلٌ لَهُ مِنْ رَبِّهِ!!
 قَالَ أَبُوالْهَذِيلِ: فَوَاللَّهِ بَيْنَنَا هُوَ يُكَلِّمُنِي إِذْ اخْتَلَطَ، وَذَهَبَ عَقْلُهُ، فَأَخْبَرْتُ الْمَأْمُونَ بِقِصَّتِهِ، وَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِ أَنْ ذَهَبَ بِمَالِهِ وَضِيَاعِهِ حِيلَةً وَغَدْرًا، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونَ، فَجَاءَ بِهِ وَعَالِجُهُ وَكَانَ قَدْ ذَهَبَ عَقْلُهُ بِمَا صَنَعَ بِهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ مَالَهُ وَضِيَاعَهُ وَصَيْرَهُ نَدِيًّا، فَكَسَانَ الْمَأْمُونَ يَتَشَبَّعُونَ لِذَلِكَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

وَقَدْ جَاءَ الْآثَارُ عَنِ الْأَئِمَّةِ الْأَبْرَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِفَضْلِ مَنْ نَصَّ، نَفْسَهُ مِنْ عُلَمَاءِ شِيعَتِهِمْ لِمَنْعِ أَهْلِ الْبِدْعَةِ وَالضَّلَالِ عَنِ السُّلْطَانِ عَلَى ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ وَمَسَاكِينِهِمْ، وَقَعَهُمْ بِحَسَبِ تَمَكُّنِهِمْ وَطَاقَتِهِمْ.

فَمِنْ ذَلِكَ: مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:
 ۲۶۱- قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ

پس او این را می گفت، سپس کار خلافت را به سُورای میان نشن نفر سپرد، پس ویل بر او باد از پروردگارش!!

أَبُوالْهَذِيلِ كُفْتُ: بَخْدًا هَمِيْنَطُوْر كِه بِأَمِّن سَخْن مِي كُفْتُ نَا كَاه بِيَهْم رِيخْتِه وَعَقْلَش رَفْتُ، مِّن نِّيْز دَاسْتَانِ أُو رَا بَرَاي مَأْمُون نَقْل كَرْدَم، وَسَر كُذْشْتِ أُو اَيْن بُوْد كِه تَمَام مَال وَمَلِك أُو رَا اَز سَر حِيْلِه وَخِيَانَت بَرْدَنْد، پَس مَأْمُون أُو رَا نَزْد خُود اَحْضَار كَرْدِه وَدَر مَانَش نَمُوْد وَعَقْل أُو بِخَاطِر اَيْن مُشْكَلَات زَايِل شْدِه بُوْد، پَس مَال وَمَلِكْش رَا بَدُو بَا ز كُردَانْدِه وَنَدِيْم خُود سَاخْت، وَشِيْعِه شْدَن مَأْمُون بَرَاي هِمَان بُوْد، وَبَر هَر حَالِي حَمْد وَسْتَايِش فَقْط دَر خُور خُدا وَنْد اَسْت.

وَدَر آثَار حَضْرَاتِ اَئِمَّةِ اَبْرَار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَخْبَارِي دَر فَضِيْلَتِ عُلَمَائِي اَز شِيْعِه اَمْدِه كِه خُود رَا وَقْف مَبَارَزِه بَا أَهْل بَدْعَت وَگَمْرَاهِي نَمُوْدِه وَمَانَع تَسَلُّطِ اَيْشَان بَر ضَعْفَايِ شِيْعِه وَمَسَاكِيْن اَيْنَان شْدَنْد، وَبِه قَدْر تَوَانِ وَامَكَانَاتِ سَدِّ رَا هِ اَنَان كُرد يَدَنْد.

يَكِي اَز اَنهَا رَوَايَتِي اَسْت مَنَقُولُ اَز اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه:

۲۶۱- اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوْدِه: عُلَمَائِ شِيْعَةِ مَا هَمْجُونِ مَرَزْدَارَان، مَانَع يُوْرَش اِبْلِيسَ

وَعَفَارِيَّتُهُ ، يَمْتَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا ، وَعَنْ أَنْ يَسْتَلْطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ
وَشِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ ، أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ يَمْنُنُ جَاهِدَ الرُّومِ وَالْتُّرْكَ
وَالْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا ، وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ .

به شیعیان ناتوان شده ، وجلوی غلبه ناصیان شیطان صفت را می گیرند . پس بدانید
هرکه اینگونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهاد کننده با روم و ترک
و خزر ، هزار هزار بار بیشتر است ، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می کند و این از جسم
آنان .

«احتجاجُ ابي ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام»

«في أشياء شتى على المخالفين»

۲۶۲- الحسن بن عبد الرحمن الحماني قال: قلتُ لابي ابراهيم عليه السلام: إنَّ هشامَ بنَ الحكمِ زعمَ أنَّ اللهَ تعالى جسمٌ ليسَ كمثلِ شيءٍ، عالمٌ، سميعٌ، بصيرٌ، قادرٌ، متكلمٌ، ناطقٌ، والكلامُ والقدرةُ والعلمُ يجري مجرى واحدٍ، ليسَ شيءٌ منها مخلوقاً فقال: قائله الله! أما عليمٌ أنَّ الجسمَ محدودٌ؟ والكلامُ غيرُ المتكلم؟! معاذَ الله وأبراً إلى الله من هذا القول، لا جسمٌ ولا صورةٌ، ولا تحديدٌ، وكلُّ شيءٍ سواه مخلوقٌ وإنَّما تكونُ

«احتجاج ابي ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام»

«بر مخالفين در موضوعات مختلف»

۲۶۲- حسن بن عبد الرحمن حماني گوید: به امام موسى بن جعفر عليه السلام عرض کردم: هشام بن حکم ^(۱) عقیده دارد که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست، و او دانا، شنوا، بینا، توانا، متكلم و ناطق است، و کلام و قدرت و علم در یک روش می باشند هیچکدام از آنها مخلوق نیست،

حضرت فرمود: گوینده این کلام از رحمت خدا دور باد! مگر نمی داند که جسم محدود است و کلام غیر متكلم است، پناه می برم بخدا و در حمایت او از این سخن بیزاری جویم: نه جسم است و نه صورت، و نه محدود و هر چیز جز او مخلوق است، به محض اراده

۱- ری از اعظم ائمه کلام و از کبای اعلام است، و روایت از حضرات صادق و کاظم علیهما السلام شده و ثقه است و مدائحی بزرگ از این دو امام همام درباره او روایت شده، شیخ طوسی رحمتهما گفته هشام بن حکم از خواص آقا و سرور ما امام موسی علیه السلام است. و ذم مذکور در متن احتمالاً مربوط به شخص نیست بلکه معتقدین به این مطلب است، همچنانکه از شرح کافی بر می آید که این کلام منسوب به هشام بوده است، بنابر این نفرین گریبان معتقدین به این مطلب را خواهد گرفت.

الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَمَشِيتِهِ مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ وَلَا تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ وَلَا نَطْقٍ بِلِسَانٍ .

۲۶۳- وَعَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ قَازِلُهُ عَنْ مَكَانٍ، وَلَا أَحَدُهُ يُمْكِنُ يَكُونُ فِيهِ، وَلَا أَحَدُهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْكَانِ وَالْجَوَارِحِ وَلَا أَحَدُهُ يَلْفُظُ شَيْئًا فَمَ، وَلَكِنْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» بِمَشِيتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ، صَمَدًا فَرْدًا لَمْ يَخْتَجِ إِلَى شَرِيكَ يُدَبِّرُ لَهُ مُلْكَهُ، وَلَا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ .

۲۶۴- وَعَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ أَيْضًا، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ زَعَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا!!

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِلُ وَلَا يَخْتَجُ إِلَى أَنْ يَنْزِلَ، إِنَّمَا مَنَظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ، وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ، وَلَمْ يَخْتَجِ إِلَى شَيْءٍ بَلْ يَخْتَجُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ، ذَوُ الطُّوْلِ

وخواست او موجود شود، بدون کلام و حرکت خاطر و سخن زبانی .

۲۶۳- از یعقوب بن جعفر از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که فرمود: اینکه گویم خدا قائم است به این معنی نیست که او را از مکانش جدا سازم، و نیز او را به مکان معینی که در آن باشد محدود نسازم، و به حرکت اعضاء و جوارح محدود نسازم، و به تلفظ از شکاف دهن محدود نسازم، ولی چنان گویم که خدای تبارک و تعالی فرماید: جز این نیست که کار و فرمان او، چون چیزی را بخواهد، این است که گویدش: باش، پس می باشد، بنا به خواست و مشیت او بدون تردّد خاطر، او صمد است و یگانه، به شریکی نیاز ندارد که امور سلطنت او را تدبیر کند و درهای علمش را به رویش گشاید .

۲۶۴- و نیز از یعقوب بن جعفر نقل است که در خدمت امام کاظم علیه السلام گفته شد: مردمی عقیده دارند که خدای تبارک و تعالی به آسمان پایین فرود آید،

امام کاظم علیه السلام فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی به فرود آمدن ندارد، دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری به او نزدیک نگشته، او به چیزی نیاز ندارد بلکه نیاز همه به اوست، او عطا کننده است،

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ!

أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِينَ إِنَّهُ يَنْزِلُ [تَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا]، فَإِنَّمَا يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى تَقْصِيرٍ أَوْ زِيَادَةٍ، وَكُلُّ مُتَحَرِّكِ مُحْتَاجٍ إِلَى مَنْ يُحَرِّكُهُ أَوْ يَتَحَرَّكُ بِهِ، فَمَنْ ظَنَّ بِاللَّهِ الظُّنَّ فَقَدْ هَلَكَ، فَاحْذَرُوا فِي صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلَى حَدٍّ تَحْدُوهُ بِتَقْصِيرٍ أَوْ زِيَادَةٍ، أَوْ تَحْرِيكِ أَوْ تَحَرُّكِ، أَوْ زَوَالٍ أَوْ اسْتِزَالٍ، أَوْ نُهُوضٍ أَوْ قُعُودٍ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَتَعَبِ النَّاعِتِينَ وَتَوَهُمِ الْمُتَوَهُمِينَ.

۲۶۵ - وَعَنْ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، فَقَالَ: اسْتَوَى عَلَى مَا دَقَّ وَجَلَّ.

۲۶۶ - وَعَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ: يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْغَفَّارِ السَّلْمِيُّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، قَالَ: أَرَى هَاهُنَا خُرُوجاً مِنْ حُجُبٍ وَتَدَلَّى إِلَى الْأَرْضِ، وَأَرَى مُحَمَّدًا صلی اللہ علیہ وسلم

شایسته پرستشی جز او نیست، عزیز و حکیم است. اما گفته وصف کنندگانی که گویند: خدای تبارک و تعالی فرود آید، این سخن کسی است که خدا را به کاهش و فرونی نسبت دهد، افزون بر آنکه هر متحرکی احتیاج به محرک یا وسیله حرکت دارد، کسی که این گمانها را به خدا برد هلاک گردد، و بپرهیزد از اینکه راجع به صفات خدا در حد معینی بایستد و او را به کاهش یا فرونی یا تحریک یا تحرک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود کنید، خداوند از وصف واصفان و ستایش ستاینندگان و توهّم متوهّمان والا و گرامی است.

۲۶۵ - حسن بن راشد گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: این آیه چه معنی دارد: «رَحْمَنٌ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؟ فرمود: بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد. ۲۶۶ - واز یعقوب بن جعفر نقل است که مردی بنام عبدالغفار سلمی از وجود مبارک حضرت کاظم علیه السلام درباره این آیات پرسید: «سَبَّحْتَ بِكَمَالِكَ وَتَدَلَّى» که آیه در آنجا که پیامبر اقامت نمود شد * تا به اندازه دو کمان یا نزدیکتر - نجم: ۸ و ۹ که آیه در آنجا که پیامبر اقامت نمود حضرت حق از حجاب و پرده‌ها بیرون آمده و حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و آلِه او را

رَأَى رَبَّهُ بِقَلْبِهِ ، وَنَسَبَ إِلَى بَصَرِهِ فَكَيْفَ هَذَا؟
 فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : دَنَى فَنَدَلَى ، فَإِنَّهُ لَمْ يُدَلَّ عَنْ مَوْضِعٍ وَلَمْ يَتَدَلَّ بِبَدَنٍ .
 فَقَالَ عَبْدُ الْغَفَّارِ : أَصِفْهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ حَيْثُ قَالَ : «دَنَا فَنَدَلَى» فَلَمْ يَتَدَلَّ عَنْ
 مَجْلِسِهِ إِلَّا وَقَدْ زَالَ عَنْهُ ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَصِفْ بِذَلِكَ نَفْسَهُ
 فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هَذِهِ لُغَةٌ فِي قُرَيْشٍ إِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ أَنْ يَقُولَ : «قَدْ سَمِعْتُ»
 قَدْ يَقُولُ : «قَدْ تَدَلَّيْتُ» ، وَإِنَّمَا التَّدَلَّى : الْفَهْمُ .
 ۲۶۷- وَعَنْ دَاوُدَ بْنِ قَبِيصَةَ قَالَ : سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : سُئِلَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ مَنَعَ اللَّهُ
 عَمَّا أَمَرَ بِهِ ، وَهَلْ نَهَى عَمَّا أَرَادَ ، وَهَلْ أَعَانَ عَلَى مَا لَمْ يُرِدْ؟
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا مَا سَأَلْتَ : «هَلْ مَنَعَ اللَّهُ عَمَّا أَمَرَ بِهِ؟» فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ ،

به چشم دید یا آنکه به قلب مشاهده نموده و نسبت رؤیت به بصر داد ، این چگونه است؟
 حضرت فرمود : نزدیک شد و نزدیکتر شد ، زیرا او از هیچ موضع و مقام زایل
 نیست لیکن متدلی به بدن یا ذات روح نگردند .
 او گفت : من همچو نفس آیه او را وصف نمودم «دَنَى فَنَدَلَى» ، بنابر این از جای خود
 تدلی نکرد جز آنکه از آن زایل شد ، و الاً اینگونه وصف غی فرمود .
 حضرت فرمود : استعمال این لغت در قریش اینگونه است که هر وقت کسی بخواهد
 بگوید : شنیدم ، می گوید : «تَدَلَّيْتُ» ، و معنی «تَدَلَّى» همان فهم است^(۱) .
 ۲۶۷- داود بن قبیصه گوید : از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرمود : از پدرم سؤال
 شد که آیا خداوند مانع از کاری که خود فرموده می شود ، و نهی از آنچه اراده کرده
 می نماید ، و یاری آنچه قصد نکرده می کند؟
 فرمود : اینکه پرسیدی «خدا مانع از کاریکه فرموده می شود» پس این جایز نیست

۱- معنی فهم برای تدلی مجازی است ، زیرا هرکه قصد فهم چیزی را داشته باشد به
 گوینده آن تدلی می کند (نزدیک می شود) تا کلامش را بفهمد و بشنود . و برای این آیه تفاسیر
 متفاوتی آمده ، و در مرجع ضمیر اختلاف است ، و شرح آن در ج ۳ بحار ص ۲۱۳ و ۲۱۴ آمده است .

وَلَوْ جَازَ ذَلِكَ لَكَانَ قَدْ مَنَعَ إِبْلِيسَ عَنِ السُّجُودِ لِآدَمَ ، وَلَوْ مَنَعَ إِبْلِيسَ لِعُذِّرَهُ وَلَمْ يُلْعَنَهُ .
 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ : « هَلْ نَهَى عَمَّا أَرَادَ؟ » فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ ، وَلَوْ جَازَ ذَلِكَ لَكَانَ حَيْثُ نَهَى
 آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ أَرَادَ مِنْهُ أَكْلَهَا ، وَلَوْ أَرَادَ مِنْهُ أَكْلَهَا لَمَا نَادَى عَلَيْهِ صَبِيَانُ
 الْكَتَاتِيْبِ : « وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى » ، وَاللَّهُ تَعَالَى لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ أَنْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ وَيُرِيدُ غَيْرَهُ .
 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ قَوْلِكَ : « هَلْ أَعَانَ عَلَى مَا لَمْ يُرَدَّ؟ » فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ وَجَلَّ اللَّهُ
 تَعَالَى عَنْ أَنْ يُعِينَ عَلَى قَتْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَتَكْذِيبِهِمْ ، وَقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْفُضَّلَاءِ مِنْ
 وَلَدِهِمْ ، وَكَيْفَ يُعِينُ عَلَى مَا لَمْ يُرَدَّ وَقَدْ أَعَدَّ جَهَنَّمَ لِمُخَالِفِيهِ ، وَلَعَنَهُمْ عَلَى تَكْذِيبِهِمْ لَطَاعَتِهِ ،
 وَارْتِكَابِهِمْ لِمُخَالَفَتِهِ؟ وَلَوْ جَازَ أَنْ يُعِينَ عَلَى مَا لَمْ يُرَدَّ لَكَانَ أَعَانَ فِرْعَوْنَ عَلَى كُفْرِهِ وَادِّعَائِهِ
 أَنَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، أَفَتَرَى أَرَادَ اللَّهُ مِنْ فِرْعَوْنَ أَنْ يَدَّعِيَ الرُّبُوبِيَّةَ؟ يُسْتَتَابُ قَائِلُ هَذَا الْقَوْلِ ،

وگرنه خود خداوند که ابلیس را از سجده آدم منع فرموده - چون بنا به عذر خود او را منع کرده - دیگر لعنش نمی کرد.

و اما پاسخ به سوال دومت که « آیا خداوند نهی از آنچه اراده کرده می نماید؟ » اینهم جایز نیست ، وگرنه آنجا که آدم را از خوردن درخت نهی کرده بود در اصل همان را خواسته ، و اگر اینطور بود دیگر بچه های مدارس ندا سر نمی دادند : « و آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود » ، و برای خداوند روا نیست بکاربی امر نماید و قصد دیگری داشته باشد .

و اما پاسخ به سوال آخرت که : « آیا خداوند یاری آنچه قصد نکرده می کند؟ » آنهم بر خداوند جایز نیست ، و خداوند بالاتر از این است که باری بر قتل انبیاء و تکذیب ایشان کند ، و نیز اعانت بر شهادت حسین بن علی علیه السلام و اولاد با فضیلتش (علیهم السلام) نماید ، و چگونه آنچه را که اراده نکرده اعانت کند ، و حال اینکه جهنم را برای مخالفین خود مهیا نموده ، و به جهت تکذیب طاعت و ارتکاب مخالفت با او همه اشان را لعن کرده؟! اگر چنین بود که تو گفתי فرعون را بر کفر و ادعای ربوبیت او یاری می کرد ، آیا پنداری خدا از فرعون خواسته که ادعای ربوبیت کند؟ گوینده این کلام باید توبه داده شود ،

فَإِنْ تَابَ مِنْ كِذْبِهِ عَلَى اللَّهِ وَإِلَّا ضُرِبَتْ عُنُقُهُ.

۲۶۸ - وَرَوَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ فَأَمَرَهُمْ وَتَهَاهُمْ ، فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَخْذِ بِهِ ، وَمَا تَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ ، وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِهِ ، وَمَا جَبَرَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ، بَلِ اخْتَبَرَهُمْ بِالْبَلَاةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى : «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» .

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِهِ» ، أَي : بِتَخْلِيلَتِهِ وَعِلْمِهِ .
۲۶۹ - وَرَوَى أَنَّهُ دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ الْمَدِينَةَ وَمَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، إِنَّ هَاهُنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ نَقْنِيسَ مِنْهُ عِلْمًا ، فَلَمَّا أَتَيَا إِذَا هُمَا بِجَمَاعَةٍ مِنْ عُلَمَاءِ شِيعَتِهِ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ أَوْ دُخُولَهُمْ عَلَيْهِ ، فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ

اگر توبه کرد که هیچ و گرنه باید گردنش زده شود.

۲۶۸ - واز امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که امام کاظم علیه السلام فرمود :

همانا خداوند خلق را آفرید و دانست که آنان به چه راهی می‌روند و ایشان را امر کرد و نهی فرمود ، هر امری که به ایشان نمود راهی به ترکش برای آنان گذاشت (اختیار داد) و انجام ندهند و ترک نکنند جز با اذن و فرمان خداوند ، و خداوند هیچ انسانی را مجبور به معصیت نکرده ، بلکه با انواع بلا یا ایشان را آزموده ، همچنانکه خود فرموده : «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید - هود : ۵۷» .

فرمایش آنحضرت : «و انجام ندهند و ترک نکنند جز با اذن و فرمان خداوند» یعنی با تخلیه و اطلاق (یعنی : رها گذاشتن و مجبور نکردن) و علم و دانستن .

۲۶۹ - روزی أبوحنیفه با عبدالله بن مسلم وارد مدینه شد ، عبدالله به او گفت : ای أبوحنیفه ، یکی از علمای آل محمد : جعفر بن محمد در اینجا است ، بیا نزد او رفته تا قدری علم دریابیم . وقتی بخانه آنحضرت رسیدند در آنجا به گروهی از علمای شیعه برخوردند که منتظر ایستاده که یا او بیرون آید یا آنان نزدش شتابند ، در همین حال بودیم که ناگاه

خَرَجَ غُلَامٌ حَدَّثَ فَقَامَ النَّاسُ هَيَّيَّةَ لَهُ ، فَأَتَتْهُ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ :

يَا ابْنَ مُسْلِمٍ ، مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : مُوسَى ابْنُهُ . قَالَ : وَاللَّهِ لَا بَعْهَتَهُ بَيْنَ يَدَيَّ شِيعَتِهِ .

قَالَ : مَهْ ! لَنْ تَقْدِرَ عَلَى ذَلِكَ .

قَالَ : وَاللَّهِ لَا فَعَلْتُهُ ، ثُمَّ اتَّكَتَ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا غُلَامُ ، أَيْنَ يَضَعُ الْغَرِيبُ فِي

بَلَدٍ تَكُمُ هَذِهِ ؟

قَالَ : يَتَوَارَى خَلْفَ الْجِدَارِ ، وَيَتَوَقَّى أَعْيُنَ الْجَارِ ، وَشُطُوطَ الْأَنْهَارِ ، وَمَسْقَطَ الثَّمَارِ ،

وَلَا يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَلَا يَسْتَدْبِرُهَا ، فَحِينَئِذٍ يَضَعُ حَيْثُ شَاءَ .

ثُمَّ قَالَ : يَا غُلَامُ ، بِمَنِ الْمَعْصِيَةُ ؟ قَالَ : يَا شَيْخُ ، لَا تَحْلُو مِنْ ثَلَاثٍ : إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ

وَلَيْسَ مِنَ الْعَبْدِ شَيْءٌ ، فَلَيْسَ لِلْحَكِيمِ أَنْ يَأْخُذَ عَبْدَهُ بِمَا لَمْ يَفْعَلْهُ ،

وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَمِنْ اللَّهِ ، وَاللَّهُ أَقْوَى الشَّرِيكِينَ فَلَيْسَ لِلشَّرِيكِ الْأَكْبَرِ أَنْ

پسر بچه کم سن و سالی از منزل خارج شد ، همه از هیبت او برخاستند ، أبوحنیفه از

همراهش پرسید :

ای پسر مسلم ، آن کیست ؟ گفت : فرزند او موسی است . گفت : بخدا مقابل

شیعیانش با او مقابله کنم ، عبدالله گفت : آرام ! هرگز نتوانی .

گفت : بخدا که این کنم ، سپس رو بجانب حضرت کاظم علیه السلام کرده و گفت : ای پسر ،

فرد غریبی که به شهرتان آمده کجا قضای حاجت کند ؟

فرمود : پنهان در پشت دیوار ، و پرهیز کند از دید همسایه و کنار رودها و محل

ریزش میوه درختان ، و رو به قبله و پشت بدان نباشد ، و دیگر هر جا که خواست قضای

حاجت کند .

أبوحنیفه پرسید : ای پسر گناه از چه کسی صادر می شود ؟

فرمود : ای شیخ ، از سه حال خارج نیست : یا از خداوند صادر و بنده در آن نقشی

ندارد ، که این در خور حکیم نیست که بنده اش را به گناهی که نکرده مؤاخذه کند .

و یا از بنده است و خدا ، و خدا شریک قوی تر است و شایسته نیست که شریک بزرگ ؛

يَأْخُذُ الشَّرِيكَ الْأَصْغَرَ بِذَنْبِهِ ،

وَأَمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ ، فَإِنْ شَاءَ عَنَى وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَ .

قَالَ : فَأَصَابَتْ أَبَا حَنِيفَةَ سَكَنَةٌ كَأَنَّمَا الْقَيْمُ قُوَهُ الْحَجَرِ .

قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَتَعَرَّضْ لِأَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ :

لَمْ تَحُلْ أَفْعَالَنَا اللَّاتِي تُذَمُّ بِهَا إِخْدَى ثَلَاثَ مَعَانٍ حِينَ نَأْتِيهَا

أَمَّا تَفَرَّدَ بَارِنَا بِصَنْعَتِهَا فَيَسْقُطُ اللَّوْمُ عَنَّا حِينَ نُنْشِئُهَا

أَوْ كَانَ يُشْرِكُنَا فِيهَا فَيُلْحَقُهُ مَا سَوَّفَ يُلْحَقُنَا مِنْ لَانِمٍ فِيهَا

أَوْ لَمْ يَكُنْ لِإِلَهِي فِي جَنَائِتِهَا ذَنْبٌ فَالذَّنْبُ إِلَّا ذَنْبُ جَانِبِهَا

۲۷۰ - وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ أَنَّهُ قَالَ : أَمَرَ أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ يَقْطِينًا أَنْ يَحْفَرَ لَهُ

بُئْرًا بِقَصْرِ الْعِبَادِيِّ ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْطِينُ فِي حَفْرِهَا حَتَّى مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ وَلَمْ يَسْتَنْبِطْ مِنْهَا

کوچک را به گناهش مواخذه نماید .

و یا گناه فقط از بنده صادر می شود و از خدا نیست ، پس اگر خداوند بخواهد عفو

می کند و اگر بخواهد عقوبت می نماید .

عبدالله گفت : ابوحنیفه چنان خفقاتی گرفت گویا سنگی قورت داده !!

به ابوحنیفه گفتم : مگر نگفتم متعرض اولاد رسول خدا ﷺ نشو ، و در این باره

شاعر می گوید :

کارهای ما که بدانها سرزنش می شویم از این سه معنی که می گویم خارج نیست :

یا کار خالق ما است ، در اینصورت از همان اوان خلقت سرزنش از ما ساقط شده ،

یا او یا ما در این کردار مذموم شریک است در اینصورت آنچه از ملامت

و سرزنش گریبان ما را می گیرد بدو نیز خواهد رسید .

یا خالق را در آن جنایت گناهی نیست و آن تنها بر گردن فاعل آن است .

۲۷۰ - علی بن یقطین گوید : منصور دوانیقی خلیفه عباسی به یقطین دستور حفر

چاهی در قصر عبادی داد ، و او پیوسته مشغول حفر این چاه بود تا منصور مُرد ولی به

الماء، فَأَخْبَرَ الْمُهْدِيَّ بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ: احْفَرِ أَبَدًا حَتَّى يُسْتَنْبِطَ الْمَاءُ وَلَوْ أَنْفَقْتُ عَلَيْهَا جَمِيعَ مَا فِي بَيْتِ الْمَالِ.

قال: فَوَجَّهَ يَقْطِينُ أَخَاهُ أَبَا مُوسَى فِي حَفْرِهَا، فَلَمْ يَزَلْ يَحْفَرُهَا حَتَّى تَقْبُوا ثَقْبًا فِي أَسْفَلِ الْأَرْضِ فَخَرَجَتْ مِنْهُ الرِّيحُ، قَالَ: فَهَاتُمُ ذَلِكَ، فَأَخْبَرُوا بِهِ أَبَا مُوسَى. فَقَالَ: أَنْزِلُونِي، قَالَ فَأَنْزِلَ وَكَانَ رَأْسُ الْبُئْرِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا فِي أَرْبَعِينَ ذِرَاعٍ، فَأَجْلَسَ فِي شَقٍّ مَحْمِلٍ وَدَلَى فِي الْبُئْرِ، فَلَمَّا صَارَ فِي قَعْرِهَا نَظَرَ إِلَى هَوْلِ، وَسَمِعَ دَوِيَّ الرِّيحِ فِي أَسْفَلِ ذَلِكَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُوسِعُوا الْحَرَقَ فَجَعَلُوهُ شِبْهَ الْبَابِ الْعَظِيمِ، ثُمَّ دَلَى فِيهِ رَجُلَانِ فِي شَقٍّ مَحْمِلٍ فَقَالَ: أَيُّتُونِي بِخَبَرِ هَذَا مَا هُوَ؟

قال: فَتَزَلَا فِي شَقٍّ مَحْمِلٍ فَمَكْنَا مَلِيًّا ثُمَّ حَرَكَا الْحَبْلَ فَأَصْعَدَا، فَقَالَ لَهَا: مَا رَأَيْتُمَا؟ قَالَا: أَمْرًا عَظِيمًا، رِجَالًا وَنِسَاءً وَبُيُوتًا وَآبِيَةً وَمَتَاعًا، كُلُّهُ مَمْسُوخٌ مِنْ حِجَارَةٍ، فَأَمَّا

آبی نرسید، پس خبر به مهدی عباسی رسید و او نیز دستور داد: تا ابد آن چاه را حفر کنید تا به آب رسید هر چند تمام بیت المال را صرف آن کنیم!

راوی گوید: یقطین برادرش ابوموسی را مأمور حفر چاه نمود، او نیز مدام چاه را حفر نمود تا اینکه یک سوراخی در لایه های پایینی زمین کردند که از داخل آن بویی به مشام می رسید، آنان را هول برداشته و ابوموسی را خبردار نمودند.

او گفت: مرا به پایین برید، او را به پایین کشاندند و دهنة چاه چهل ذراع در چهل ذراع بود، پس در محمل نشست و پایین کشیده شد، وقتی در عمق چاه قرار گرفت او را ترس گرفت و انعکاس صدای باد را در پایین آن شنید، پس دستور داد تا آن سوراخ را کنند تا به اندازه یک درب بزرگ شد، سپس دو نفر در محمل نشسته و پایین رفتند، و به آندو گفت: خبری از آنجا برایم بیاورید تا بدانم آن چیست؟

راوی گوید: آندو سرازیر شده و مدت زمانی مکث کردند، سپس طناب را تکان داده و بالا کشیده شدند، ابوموسی به آندو گفت: چه دیدید؟

گفتند: امر بزرگی! مردان و زنان و خانه ها و ظروف و جنس و متاع بسیار، همه به

الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ فَعَلَيْهِمْ ثِيَابُهُمْ ، فَرَأَى بَيْنَ قَاعِدٍ وَمُضْطَجِعٍ وَمُتَكِيٍّ ، فَلَمَّا مَسَسْنَاهُمْ ، إِذَا ثِيَابُهُمْ تَنَفَّسَتْ شِبَّةَ الْهَبَاءِ ، وَمَنَازِلُ قَائِمَةٌ ، قَالَ : فَكُتِبَ بِذَلِكَ أَبُو مُوسَى إِلَى الْمُهَدِّيِّ ، فَكُتِبَ الْمُهَدِّيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَقْدِمَ عَلَيْهِ فَقَدِمَ عَلَيْهِ ، فَأَخْبَرَهُ فَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هَؤُلَاءِ بَقِيَّةُ قَوْمٍ عَادٍ ، غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَسَاخَتْ بِهِمْ مَنَازِلُهُمْ ، هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْأَحْقَافِ .

قال : فَقَالَ لَهُ الْمُهَدِّيُّ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، وَمَا الْأَحْقَافُ ؟ قَالَ : الرَّمْلُ .

۲۷۱- وَحَدَّثَ أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ ، رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا أُدْخِلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ : يَا مُوسَى

سنگ مسخ شده بودند ، اما مردان و زنان لباسها بر تن داشتند ، ولی در حالت نشسته و خوابیده و تکیه داده ، و وقتی به آنها دست زدیم ، لباسهاشان مانند گرد پراکنده شد ، و در آنجا منازل برپایی بودا با شنیدن این مطالب ابو موسی مطلب را به مهدی مکتوب نمود و مهدی نیز با ارسال نامه ای به مدینه از امام موسی بن جعفر عليه السلام خواست تا نزد او رود ، امام عليه السلام یا حسین عليه السلام ما چرا بشدت گریست و فرمود : ای امیرالمؤمنین ، آنان الباقی قوم عاد می باشند ، خداوند بر ایشان غضب نمود و زمین همه را بلعید ، آنان اصحاب احقاف اند .

راوی گوید : مهدی گفت : ای ابو الحسن ! احقاف چیست ؟ فرمود : رمل و ریگ ^(۱) .
۲۷۱- از ابو احمد هانی بن محمد در حدیثی مرفوع نقل شده که امام کاظم عليه السلام فرمود : زمانی که بر هارون وارد شدم سلام کردم ، و او جوابم را داد سپس گفت : ای موسی

۱- احقاف همان ریگستان یا شنهای روان است ، برخی معتقدند که نقشه جزیره العرب نشان می دهد که احقاف در جنوب آن جزیره می باشد و در روزگار گذشته مسکن قوم عاد بوده که حضرت هود بر آنان مبعوث شد ، و با مراجعه به حالات هود در قرآن ، خواهیم دید که در آن روزگار احقاف سرزمینی آباد و پر حاصل بوده و اکنون جز بیابان خشک و غیر مسکون نیست . و در محل دقیق آن اختلاف می باشد ، که در بحار ج ۱۱ ص ۳۵۶ موارد آن ذکر شده است .

ابن جعفر، خلیفتین یحییٰ ایّهما الخراج؟!

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ، وَتَقْبَلَ الْبَاطِلَ مِنْ أَعْدَائِنَا عَلَيْنَا، فَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ قَدْ كَذَبَ عَلَيْنَا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمَا عَلِمُ ذَلِكَ عِنْدَكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَحَدُكَ بِحَدِيثِ أَخْبَرَنِي بِهِ أَبِي عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ. فَقُلْتُ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّحِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَبَتْ» فَنَاولَنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: أَذِنُ مَنِّي، فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَاسِيهِ وَعَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي وَقَالَ: اجْلِسْ يَا مُوسَى، فَلَبَسَ عَلَيْكَ نَاسٌ، فَتَنَظَّرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا بِهِ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ، فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَقَالَ: صَدَقْتَ وَصَدَقَ جَدُّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِي وَاضْطَرَبَتْ عُرُوقِي حَتَّى

ابن جعفر، آیا این مملکت دو خلیفه دارد که نزد هر کدام مائباتی جداگانه گرد آید؟
گفتم: یا امیرالمؤمنین، شما را به خدا قسم مبادا گناه مرا بر دوش کشی و سخنان یاوه‌ای که علیه ما گفته می‌شود را از دشمنان قبول کنی، شما خوب می‌دانی که از زمان وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا حال، بر ما دروغ بسته و به ما افتراء زده‌اند، اکنون اگر به حرمت نسبت قوم و خویشی که داریم اجازه دهی حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که از پدرانم بمن رسیده برای نقل می‌کنم، هارون گفت: اجازه می‌دهم، آنحضرت نیز با اتصال سند به پدرانش گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «هرگاه دو خویشاوند یکدیگر را لمس کنند، حسّ خویشاوندی به هیجان آمده و بیدار می‌شود»، حال، قربانت گردم، تو نیز دستت را به دست من بده!

گفت: نزدیک تر بیا، نزدیک شدم، او دستم را گرفته سپس مرا در بر گرفت و زمانی در آغوش خود نگاه داشته سپس رها ساخت و گفت: موسی! بنشین، راحت باش، مسأله‌ای پیش نیامده. من در چشمانش نگرستم دیدم پر از اشک شده سپس به خود آمدم، هارون گفت: تو وجد بزرگواریت راست گفتید، خون ورگهایم چنان به جوش آمد

غَلَبْتُ عَلَى الرَّقَّةِ وَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَشَالَكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَتَدَجَّلُجُ فِي صَدْرِي مُنْذُ
حِينَ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهَا أَحَدًا ، فَإِنَّ أَنتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا خَلَيْتُ عَنْكَ وَلَمْ أَقْبَلْ قَوْلَ أَحَدٍ فِيكَ ، وَقَدْ
بَلَغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ قَطُّ ، فَاصْدُقْنِي فِيمَا أَشَالَكَ بِمَا فِي قَلْبِي .

فَقُلْتُ : مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِي فَإِنِّي مُخْبِرُكَ بِهِ إِنَّ أَنتَ أَمَنْتَنِي .

قَالَ : لَكَ الْأَمَانُ إِنَّ صَدَقْتَنِي وَتَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تُعْرِفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ ،

فَقُلْتُ : لَيْسَ أَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا يَشَاءُ .

قَالَ : أَخْبِرْنِي لِمَ فَضَلْتُمْ عَلَيْنَا وَنَحْنُ وَأَنْتُمْ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَبَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنَحْنُ

وَأَنْتُمْ وَاحِدٌ ، إِنَّا بَنُو عَبَّاسٍ وَأَنْتُمْ وَلَدُ أَبِي طَالِبٍ ، وَهُمَا عَمَّا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَرَابَتُهُمَا مِثْلُهُ

سَوَاءٌ ؟

فَقُلْتُ : نَحْنُ أَقْرَبُ ، قَالَ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ؟

که دلرحمی و نرغویسی تمام وجودم را گرفت بطوری که دیدگانم پر از اشک گردید ، مدتها
است که مسائلی در وجودم مزایه خود سرگرم ساخته و قصد دارم درباره آنها از شما
سؤالاتی کنم ، و تا بحال از کسی آن سؤالات را نکرده ام ، در صورت پاسخ رهایت می کنم
و سعایت کسی را درباره ات نخواهم پذیرفت . زیرا به من گفته اند که شما تا حال دروغ
نگفته ای ، پس جواب پرسشهایم را به من راست بگو .

امام علی علیه السلام فرمود : گفتم : آنچه را بدانم و تو نیز به من امان دهی پاسخ خواهم داد .

هارون گفت : شما در امانی بشرط آنکه راست بگویید ، تقیه - که شما فرزندان فاطمه

بدان شهره اید - را ترک کنی .

گفتم : آنچه امیرالمؤمنین می خواهند بپرسند .

هارون گفت : مگر ما و شما همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبدالمطلب

نیستیم ، ما فرزندان عباس و شما فرزندان ابوطالب ، و ایندو عموی پیامبر ﷺ بوده اند ،

و نسبت آندو به پیغمبر یکسان است ، پس دیگر شما چه برتری نسبت به ما دارید ؟

امام علی علیه السلام فرمود : گفتم : نسبت قُرب ما بیشتر است . هارون گفت : آن چگونه است ؟

قُلْتُ: لَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَأَبَا طَالِبٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَأَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ: قَلِمَ ادَّعَيْتُمْ أَنْكُمُ وَرِثَتُمُ النَّبِيَّ ﷺ: وَالْعَمُّ يَحْجُبُ ابْنَ الْعَمِّ، وَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ تُوِّفِّي أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَالْعَبَّاسُ عَمُّهُ حَيٌّ؟

فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ يُعْفِنَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ، وَيَسْأَلَنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَاهُ يُرِيدُهُ. فَقَالَ: لَا، أَوْ تُحِيبُ.

فَقُلْتُ: فَأَمْنِي. قَالَ: قَدْ آمَنْتَكَ قَبْلَ الْكَلَامِ.

فَقُلْتُ: إِنْ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: إِنَّهُ لَيْسَ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنْثَى لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ، وَلَمْ يَثْبُتْ لِلْعَمِّ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ مِيرَاثٌ، وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ [الْعَزِيزُ وَالسُّنَّةُ] إِلَّا أَنْ تَيْمَأَ وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمَيَّةَ قَالُوا: «الْعَمُّ وَالِدٌ» رَأْيَا مِنْهُمْ بِإِلَاحِقَةِ حَقِيقَةِ

گفتم: زیرا عبدالله و ابوطالب از یک پدر و مادر بودند ولی جد شما عباس از مادر عبدالله و ابوطالب نبود.

هارون گفت: ادعای شما مبنی بر اینکه وارث پیامبر خدا ﷺ هستید چیست در حالیکه زمان وفات آنحضرت ﷺ ابوطالب فوت کرده و عباس عموی آنحضرت در حیات بود، و همه می دانیم با وجود عمو، عموزادگان را در ارث بهره ای نیست؟ امام علی علیه السلام فرمود: گفتم: چنانچه امیرالمؤمنین صلاح بدانند مرا از پاسخ بدین سؤال معاف دارند و جز این موضوع هر مطلب دیگری را که بخواهند، مطرح کنند.

هارون گفت: نه ممکن نیست باید جواب دهی.

گفتم: پس امان بده، گفت: پیش از آغاز کلام به تو امان داده بودم،

گفتم: بر نظر علی با وجود فرزند صلبی - دختر یا پسر - هیچکس جز پدر و مادر و هسر سهمی نمی برد، و آنحضرت با وجود اولاد هیچ سهمی از ارث را برای عمو قائل نبود، و در کتاب خدا نیز چنین مطلبی نیامده، البته تم و عدی^(۱) و بنی امیه از روی نظر شخصی و بدون حقیقت و دلیل و مدرکی از رسول خدا ﷺ، «عمو را پدر حساب داشته»

وَلَا أَثَرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَنْ قَالَ يَقُولُ عَلِيٌّ مِنَ الْعُلَمَاءِ قَضَايَاهُمْ خِلَافُ قَضَايَا هَؤُلَاءِ، هَذَا نُوحُ بْنُ دُرَّاجٍ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ يَقُولُ عَلِيٌّ ﷺ وَقَدْ حَكَمَ بِهِ وَقَدْ وَلَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُضَرِّينَ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ وَقَدْ قَضَى بِهِ، فَأَنبِئِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَرَ بِإِحْضَارِهِ وَإِحْضَارِ مَنْ يَقُولُ بِخِلَافِ قَوْلِهِ، مِنْهُمْ: سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، وَإِبْرَاهِيمُ الْمَدَنِيُّ، وَالْفَضِيلُ بْنُ عِيَاضٍ، فَشَهِدُوا أَنَّهُ قَوْلُ عَلِيٍّ ﷺ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ. فَقَالَ لَهُمْ فِيهَا أَبْلَغَنِي بَعْضُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ:

واز جمله وزات دانسته اند. و همچنین علمای نظر و فتوای علی علیه السلام را قبول نموده و فتاوی ایشان برخلاف نظرات آنها (ابوبکر و عمر و بنی امیه) می باشد، یکی نوح بن-دُرّاج^(۱) است که در این مسأله، قائل به رأی علی بن ابی طالب علیه السلام است، و بنا بر همین رأی نیز حکم و فتوی داده، و شما نیز او را حاکم بصره و کوفه نمودید، و او نیز بهمین منوال قضا و داوری کرد، و چون خبر او به امیرالمؤمنین (شاید هارون یا مهدی عباسی مراد باشد) رسید و طبق دستور، او و مخالفینش از جمله سفیان ثوری^(۲) و ابراهیم مدنی^(۳) و فضیل بن عیاض را حاضر کردند، و همگی شهادت دادند که این نظر، نظر حضرت علی علیه السلام در این مسأله می باشد، و بنا بر نظر عالمی حجازی که این ماجرا را برای

۱- وی عهده دار قضا و داوری در حکومت عباسیون بود، و به جهت اینکه رأی و نظر حضرت امیر علی علیه السلام را بر سایر صحابه ترجیح می داد مورد بغض و کینه سایرین قرار داشت، و در رجال عامه او را بشدت کوبیده و تضعیف نموده اند. او برادر جمیل بن درّاج است همو که از بزرگان و ثقات اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از اصحاب اجماع می باشد.

۲- ظاهراً لفظ «ثوری» از اضافات نسخه برداران است، چون او در سال ۱۶۱ از دنیا رفته، و خلافت هارون از سال ۱۷۰ به بعد است، و دستگیری امام کاظم علیهما السلام نیز در سال ۱۷۹، پس مراد از سفیان باید سفیان بن عیینه باشد که در آن وقت حیات داشته است.

۳- او ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی است که در سال ۱۸۴ از دنیا رفته، اهل سنت او را به جهت میل به اهل بیت و تشیع، رافضی دانسته و کوبیده اند.

لَمْ لَا تُقْتُونَ وَقَدْ قَضَىٰ بِهِ نُوحُ بْنُ دُرَّاجٍ

فَقَالُوا: جَسَرَ وَجَبْنَا.

وَقَدْ أَمْضَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَضِيَّتَهُ بِقَوْلِ قُدَمَاءِ الْعَامَّةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ» وَكَذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ: «عَلِيٌّ أَقْضَانَا» وَهُوَ اسْمُ جَامِعٍ لِأَنَّ جَمِيعَ مَا مَدَحَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابَهُ مِنَ الْقَرَابَةِ وَالْفَرَايِضِ وَالْعِلْمِ دَاخِلٌ فِي الْقَضَاءِ.

قَالَ: زِدْنِي يَا مُوسَى.

قُلْتُ: الْمُتَجَالِسُ بِالْأَمَانَاتِ وَخَاصَّةً بِمَجْلِسِكَ.

فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ.

ایشان نقل کرد، امیرالمؤمنین (هارون یا مهدی عباسی) به آنان گفته است: علت فتوا ندادن شما به این مطلب چیست با اینکه نوح بن دُرّاج همینگونه داوری کرده و حکم نموده است؟ و ایشان در پاسخ گفته اند: نوح بن دُرّاج جرأت بیان داشت ولی ما ترسیدیم. و امیرالمؤمنین نیز با توجه به سخن علمای سلف اهل سنت که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث: «بهترین قاضی در بین شما علی است» را نقل نموده اند، داوری و قضای نوح را امضاء نموده اند، و همچنین خود عمر بن خطاب نیز گفته است: «بهترین قاضی در میان ما فقط علی است». و «قضاء» اسمی است جامع که مشمول همه اوصاف نیک و پسندیده می شود، چرا که همه الفاظی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدح اصحاب و یاران خود استفاده فرموده، همچون: قراءت قرآن و پرداخت واجبات و علم؛ همگی داخل در امر «قضاء» می باشد^(۱).

هارون گفت: بیشتر توضیح دهید ای موسی!

امام علیه السلام فرمود: گفتم: آدمی با شرکت در هر مجلسی در امان و مورد احترام است

و بویژه مجلس شما!

هارون گفت: مانعی ندارد (خطری متوجه شما نخواهد بود).

۱ - یعنی: بهترین قاضی کسی است که تمام این اوصاف پسندیده در او گرد آمده باشد.

فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُورَثْ مَنْ لَمْ يُهَاجِرْ، وَلَا أُثْبِتَ لَهُ وَلَايَةٌ حَتَّى يُهَاجِرَ.
فَقَالَ: مَا حُجَّتُكَ فِيهِ؟

قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا»، وَإِنَّ عَمِّي الْعَبَّاسَ لَمْ يُهَاجِرْ.
فَقَالَ لِي: إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مُوسَى هَلْ أَقْتَنَيْتَ بِذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أَعْدَائِنَا، أَمْ أَخْبَرْتَ أَحَدًا مِنْ الْفُقَهَاءِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِشَيْءٍ؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: گفتم: دلیل دیگر در عدم ارث بردن عباس این است که خود رسول خدا ﷺ جماعتی که به مدینه مهاجرت نکرده و در مکه باقی ماندند را هیچ ولایتی برایشان قائل نشد^(۱).

هارون گفت: دلیل شما در این مطلب چیست؟

گفتم: آیه شریفه: «وَكَسَائِي كَذَلِكَ» که ایمان آوردند و هجرت نکردند شما را از دوستی و پیوند با آنان هیچ نیست تا هجرت کنند - انفال: ۷۲، و عموم عباس هجرت نکرد.
هارون گفت: سؤالی از تو دارم ای موسی، آیا تا حال این مطلب را به کسی از دشمنان ما گفته‌ای؟ یا برای کسی از فقهاء در این مورد چیزی بیان داشته‌ای؟

۱ - آنحضرت میان هر کدام از مهاجرین و انصار پیمان اخوت و برادری دینی برقرار فرمود و مقرر داشت که هر دو برادر دینی هستند، هر چند با هم قوم و خویش نباشند، از یکدیگر ارث ببرند ولی این مطلب شامل افراد غیر مهاجر نمی‌شد، و حضرت در ادامه به آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا - الْآيَةُ» استناد می‌فرماید، و خداوند با این بیان ضمن برقرار نمودن یک رابطه خاص میان انصار و مهاجرین آنان را همچون خویش و قوم یکدیگر می‌نماید، که از هم ارث هم می‌برند، و عبارتی دیگر آنان را یکپارچه و یک‌نگ می‌نماید، و در ادامه آیه مبارکه خداوند افرادی که مهاجرت نکرده‌اند را از این پیوند خصوصاً ارث بردن محروم داشته و منع می‌فرماید. و عباس بن عبدالمطلب مشمول مطالب فوق نمی‌شود.

فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا وَمَا سَأَلَنِي عَنْهَا إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .
 ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ جَوَزْتُمْ لِلْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ أَنْ يَنْسَبُوا إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُوا لَكُمْ:
 يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ بَنُو عَلِيٍّ وَإِنَّمَا يُنْسَبُ الْمَرْءُ إِلَى أَبِيهِ، وَفَاطِمَةُ إِنَّمَا هِيَ وَعَاءٌ وَالنَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَدُّكُمْ مِنْ قَبْلِ أُمِّكُمْ؟
 فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُشِرَ فَخَطَبَ إِلَيْكَ كَرِيمَتِكَ هَلْ كُنْتَ تُحْيِيهِ؟
 فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَلَمْ لَا أُحْيِيهِ بَلْ أَفْتَحِرُّ عَلَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَقُرَيْشٍ بِذَلِكَ .
 فَقُلْتُ لَهُ: لَكِنَّهُ لَا يَخْطُبُ إِلَيَّ وَلَا أَرْوِجُهُ . فَقَالَ: وَلَمْ؟ فَقُلْتُ: لِأَنَّهُ وَلَدَنِي وَلَمْ يَلِدْكَ .
 فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتُمْ إِنَّا ذُرِّيَّةُ النَّبِيِّ، وَالنَّبِيُّ لَمْ يُعْقِبْ وَإِنَّمَا
 الْعَقِبُ لِلذَّكَرِ وَلَا لِلْأُنْثَى، وَأَنْتُمْ وَلَدُ الْإِبْنَةِ وَلَا يَكُونُ لَهَا عَقِبٌ لَهُ .

گفتم: البته که نه. و کسی تا حال جز خود امیر در اینباره از من پرسش نکرده بود.
 هارون گفت: علت اینکه به همه (از سنی و شیعه) اجازه می‌دهید که شما را منتسب
 به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته و بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» با اینکه شما فرزندان علی
 می‌باشید، و آدمی تنها به پدر خود نسبت داده می‌شود، و فاطمه تنها ظرف است،
 و پیامبر تنها جد مادری شما است؟

امام علیه السلام فرمود: گفتم: ای امیر، اگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده شوند، و دخت شما را
 خواستگاری فرمایند آیا به آنحضرت پاسخ مثبت خواهید داد؟

هارون گفت: سبحان الله! چرا پاسخ مثبت ندهم، بلکه با این عمل بر همه عرب
 و عجم و قریش افتخار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: ولی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه از دختر من خواستگاری کند و نه
 من دخت خود را به ازدواج او درخواهم آورد، گفت: برای چه؟ گفتم: زیرا آنحضرت
 پدر من است و پدر شما نیست!

هارون به وجد آمده و گفت: آفرین موسی! سپس گفت: علت اینکه خود را نسل
 و ذرّیه پیامبر می‌خوانید چیست: با اینکه آنحضرت از خود نسلی باقی نگذاشت (یعنی
 فرزند پسر نداشت) و نسل آدمی از فرزندان پسر است نه فرزندان دختر، و شما اولاد
 دختر می‌باشید در حالیکه دختر نسل ندارد؟!

فَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ وَالْتَّبَرِ وَمَنْ فِيهِ، إِلَّا أَعَفَيْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ.
فَقَالَ: لَا، أَوْ تُخْبِرُنِي بِحُجَّتِكُمْ فِيهِ يَا وَلَدَ عَلِيٍّ، وَأَنْتَ يَا مُوسَى يَعْصُوهُمْ وَإِمَامُ زَمَانِهِمْ
كَذَا أَنْهَى إِلَيَّ، وَلَسْتُ أُعْفِيكَ فِي كُلِّ مَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ حَتَّى تَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ،
وَأَنْتُمْ تَدَّعُونَ مَعْشَرَ وَلَدِ عَلِيٍّ أَنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَنْكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ أَلْفٌ وَلَا وَائِلٌ إِلَّا تَأْوِيلُهُ عِنْدَكُمْ.
وَاحْتَجَجْتُمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»، وَاسْتَفْنَيْتُمْ عَنْ رَأْيِ الْعُلَمَاءِ
وَقِيَاسِهِمْ.

فَقُلْتُ: تَأْذَنُ لِي فِي الْجَوَابِ؟ قَالَ: هَاتِ.
فَقُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمَنْ ذَرَيْتَهُ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى
وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ، مَنْ أَبُو عِيسَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: گفتم: از شما به حقّ خویشاوندی درخواست می‌کنم؛ و بحقّ قبر
و آنکس که در آن است (شاید مراد حضرت روضه مبارکه نبوی باشد) شما را قسم
می‌دهم که مرا از پاسخ به این پرسش معذور دارید!

هارون گفت: هرگز، حتماً باید شما اولاد علی، دلیل خود را اقامه کنید، و تو؛ بنا بر
اخباری که به من رسیده پیشوا و امام آنان در این روزگار هستی، و بدان که امکان ندارد
در سوالاتم تو را معاف کنم، و دلیل همه آنها باید از قرآن باشد، شما اولاد علی مدّعی
هستید که هیچ کلمه و حرفی از قرآن بر شما پوشیده نیست و از تأویل تمامی آنها با خبرید
و مستند شما این آیه است که: «در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم - انعام: ۳۸»
و با این آیه خود را از آراء و نظرات علماء و قیاس ایشان بی‌نیاز می‌دانید.

امام علی (علیه السلام) سخن خود را با اَعُوذُ بِاللَّهِ وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و ذکر این آیه شروع
کردند: «[و از فرزندان او (حضرت نوح یا ابراهیم علیهما السلام)] داوود و سلیمان و ایوب و یوسف
و موسی و هارون را [راه نمودیم]، و نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم» و زکریّا
و یحیی و عیسی و الیاس را - انعام: ۸۴ و ۸۵، ای امیرالمؤمنین پدر عیسی کیست؟

فَقَالَ: لَيْسَ لِعِيسَى أَبٌ.

فَقُلْتُ: إِنَّمَا الْحَقُّنَا بِذَرَارِي الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ طَرِيقِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ الْحَقُّنَا بِذَرَارِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ قِبَلِ أُمِّنا فَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، أَرِيدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: هَاتِ. قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا أَنَّهُ أَذْخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ مُبَاهِلَةِ النَّصَارَى إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَأَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَنِسَاءَنَا فَاطِمَةَ، وَأَنْفُسَنَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَلَى أَنَّ الْعُلَمَاءَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ جَبْرَيْلَ قَالَ يَوْمَ أُحُدٍ: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ هَذِهِ لَمَيِّ الْمَوَاسَاةُ مِنْ عَلِيٍّ» قَالَ: «لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ».

گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم: پس وی را از راه مریم علیه السلام به سایر اولاد پیامبران ملحق نمودیم، و به همین ترتیب ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیه السلام به نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق می گردیم، آیا بیشتر توضیح دهم ای امیرالمؤمنین؟ گفت: اگر دلیل دیگری هم داری بیاور.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: این آیه شریفه: «پس هر که با تو، پس از آن دانشی که به تو رسید، درباره او (عیسی یا حق) ستیزه و جدل کند، بگو: بیایید تا ما و شما پسران خویش و زنان خویش و خودمان را بخوانیم، آنگاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بگردانیم - آل عمران: ۶۱» و تا حال کسی ادعا نکرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مباهله با نصاری کسی را جز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خود و در زیر ردای خود قرار داده اند، پس مراد از «ابناءنا» در آیه: حسن و حسین، و مراد از «نساءنا» فاطمه، و «انفسنا» (کسی که بمنزله خودمان است) علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، افزون بر اینکه تمام علما بر این خبر اجماع کرده اند که جبریل در روز اُحُد (که همه پراکنده شده و تنها علی در مقام دفاع آنحضرت ماند) گفت: ای محمد این عمل علی نشانه فداکاری و جانفشانی حقیقی است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون او از من است و من از او.

فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: «وَأَنَا مِنْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ» ثُمَّ قَالَ: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».

فَكَانَ كَمَا مَدَحَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ خَلِيلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ يَقُولُ: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»، إِنَّا نَفْتَحِرُ بِقَوْلِ جَبْرِئِيلَ أَنَّهُ مِنَّا. فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى، أَرْفَعُ إِلَيْنَا حَوَائِجَكَ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَوَّلَ حَاجَةٍ لِي أَنْ تَأْذَنَ لِابْنِ عَمِّكَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِلَى عِيَالِهِ. فَقَالَ: نَنْظُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۲۷۲- وَرَوِيَ أَنَّ الْمَأْمُونَ قَالَ لِقَوْمِهِ: أَتَدْرُونَ مَنْ عَلَّمَنِي التَّشْيِيعَ؟ فَقَالَ الْقَوْمُ: لَا وَاللَّهِ مَا نَعْلَمُ ذَلِكَ.

قَالَ: عَلَّمَنِيهِ الرَّشِيدُ! قِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ، وَالرَّشِيدُ كَانَ يَقْتُلُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ؟!

و جبرئیل گفت: ای رسول خدا، و من نیز از شما دو تن هستم. آنگاه جبرئیل در ادامه سخن خود گفت: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» «شمشیر واقعی، ذو الفقار و جوانمرد واقعی، علی است»، و کلمه ای که جبرئیل درباره علی علیه السلام بکار برد همانطور بود که خداوند متعال در مورد خلیل خود، ابراهیم استعمال نمود. خداوند در این آیه فرماید: «جوانی که او را ابراهیم گویند - انبیاء: ۶۰»، ما عموزادگان تو افتخارمان بر این است که جبرئیل گفته که: از ما است!

هارون گفت: آفرین موسی! نیاز و حاجات خود را برای ما بگو.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: نخست حاجت من این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جد خود و نزد عیالش مراجعت کند.

هارون گفت: تا ببینیم، این شاء الله.

۲۷۲- و نقل است که مأمون به قوم خود گفت: آیا می-انید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ جمع حاضر همگی گفتند: نه بخدا نمی-دانیم.

گفت: هارون الرشید آنرا به من تعلیم داد، پرسیدند: چطور ممکن است، حال اینکه او این خاندان را به قتل می-رساند؟!

قال: كَانَ يَقْتُلُهُمْ عَلَى الْمَلِكِ، لِأَنَّ الْمَلِكَ عَقِيمٌ، ثُمَّ قَالَ: أَنَّهُ دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَى الرَّشِيدِ يَوْمًا فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّشِيدُ، وَاسْتَقْبَلَهُ وَأَجْلَسَهُ فِي الصَّدْرِ وَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَجَرَى بَيْنَهُمَا أَشْيَاءٌ، ثُمَّ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام لِأَبِي: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَى وِلَاةٍ عَهْدِهِ أَنْ يَنْعَسُوا فَقَرَاءَ الْأُمَّةِ وَيَقْضُوا عَنِ الْغَارِمِينَ، وَيُؤَدُّوا عَنِ الْمُسْتَقْلِ، وَيَكْسُوا الْعَارِي، وَيُحْسِنُوا إِلَى الْعَانِي، وَأَنْتَ أَوَّلِي مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: أَفْعَلُ يَا أَبَا الْحَسَنِ. ثُمَّ قَامَ فَقَامَ الرَّشِيدُ لِقِيَامِهِ. وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَوَجْهَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَلَى الْأَمِينِ وَعَلَى الْمُؤْتَمِنِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، وَيَا مُحَمَّدُ، وَيَا إِبْرَاهِيمَ، امْشُوا بَيْنَ يَدَيِ [ابْنِ] عَمِّكُمْ وَسَيِّدِكُمْ، خُذُوا بِرِكَابِهِ وَسَوُّوا عَلَيْهِ ثِيَابَهُ وَشَيْعُوهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام سِرًّا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَبَشَّرَنِي بِالْخِلَافَةِ وَقَالَ لِي: إِذَا مَلَكَتَ هَذَا الْأَمْرَ فَأَحْسِنْ إِلَى وَلَدِي.

مأمون گفت: ایشان را برای بقای ملک و سلطنت خود می‌کشت، زیرا حکومت و ملک داری عقیم است (یعنی فامیل و غیر فامیل نمی‌شناسد).

سپس ادامه داد: روزی موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون وارد شد و او در مقابلش برخاسته و از او استقبال نموده و در صدر مجلس او را نشانده و در مقابلش نشست، و مطالبی میانشان رد و بدل شد. سپس موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم گفت: ای امیرالمؤمنین، خداوند عز و جل بر والیان عهد خود واجب فرموده که حاجات فقرای امت را برآورده و مشکل غرامت دیدگان را حل کنند، و دین سنگین بدهکاران را پرداخت کنند، و بی لباسها را جامه پوشند، و رفتارشان با اسیرانیکو باشد، و شما از همه به انجام این فرمایشات سزاورترید. هارون گفت: همینگونه خواهم کرد ای ابوالحسن.

سپس با قیام موسی بن جعفر پدرم نیز برخاسته و میان دو دیده و صورت او را بوسید سپس روی بجانب من و امین و مؤتمن نموده و گفت: ای عبدالله و ای محمد و ای ابراهیم پیشاپیش پسر عمو و آقای خود حرکت کنید، و رکاب او را گرفته و جامه‌اش را مرتب کنید و تا درب منزلش او را متابعیت نمایید. بعد موسی پنهانی مرا بشارت به خلافت داده و گفت: «هرگاه به خلافت رسیدی رفتار با فرزندانم خوب باشد».

ثُمَّ انْصَرَفْنَا وَكُنْتُ أَجْرًا وَلَدِ أَبِي عَلَيْهِ ، فَلَمَّا خَلَا الْمَجْلِسُ قُلْتُ :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي أَعْظَمْتُهُ وَأَجَلَلْتُهُ ، وَكُنْتُ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَيْهِ
 فَاسْتَقْبَلْتُهُ وَأَقْعَدْتُهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَجَلَسْتُ دُونَهُ ، ثُمَّ أَمَرْتُنَا بِأَخْذِ الرِّكَابِ لَهُ ؟
 قَالَ : هَذَا إِمَامُ النَّاسِ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ !
 فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوَلَيْسَتْ هَذِهِ الصِّفَاتُ كُلُّهَا لَكَ وَفِيكَ ؟ فَقَالَ : أَنَا إِمَامُ الْجَمَاعَةِ
 فِي الظَّاهِرِ بِالْغَلْبَةِ وَالْقَهْرِ ، وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِمَامٌ حَقٌّ ، وَاللَّهُ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَأَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ
 ﷺ مِنِّي وَمِنْ الْخَلْقِ جَمِيعًا ، وَوَاللَّهِ لَوْ نَارَعْتَنِي فِي هَذَا الْأَمْرِ لَأَخَذْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْتَاكَ لِأَنَّ
 الْمَلِكَ عَقِيمٌ .

فَلَمَّا أَرَادَ الرَّحِيلَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ أَمَرَ بِصُرَّةٍ سَوْدَاءَ فِيهَا مِائَتَا دِينَارٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى
 الْفُضْلِ فَقَالَ لَهُ : اذْهَبْ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : نَحْنُ فِي ضَيْقَةٍ

سپس به نزد هارون باز گشتیم ، و در میان برادرانم من جرأت و جسارت بیشتری در برابر
 پدر داشتم ، پس وقتی مجلس خلوت شد گفتم :
 ای امیرالمؤمنین ، این مردی که بود که آنقدر به او عزت و احترام گذاشتید ؛ در
 مقابلش از جا برخاسته و به استقبالش رفتم ، وی را در صدر مجلس نشاندی و خود
 پایین تر نشستی و به ما فرمان دادی برایش رکاب گیریم ؟

هارون گفت : او امام مردم و حجت خدا بر خلق ؛ و خلیفه او بر بندگان است .
 گفتم : ای امیرالمؤمنین ، مگر این صفات منحصرأ در شما و برای شما نیست ؟ گفت :
 من در ظاهر و از سر اجبار و غلبه امام جماعت و مردم هستم و موسی بن جعفر امام حق
 است . بخدا سوگند ای فرزندم او به جانشینی رسول خدا ﷺ از من و همه مردم سزاوارتر
 است ، و بخدا سوگند اگر تو هم که فرزند من هستی بخواهی حکومت را از من بگیری ،
 گردنت را می زنم ، زیرا حکومت عقیم است و فرزندی ندارد .

پس هنگام حرکت از مدینه به مکه هارون دستور داد : دوست دینار در کیسه ای
 سیاه بریزند و به فضل بن ربیع گفت : این پول را به موسی بن جعفر بده و از قول من به او

وَسَيَاتِيكَ بِرُّنَا بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ .

فَقُمْتُ فِي وَجْهِهِ فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، تُعْطِي أَتْنَاءَ الْهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَسَائِرَ قُرَيْشٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ لَا تَعْرِفُ حَسَبَهُ وَنَسَبَهُ خَمْسَةَ آلَافٍ دِينَارٍ إِلَى مَا دُونَهُ وَتُعْطِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَقَدْ عَظُمَتْهُ وَأَجْلَلَتْهُ بِأَتْنِي دِينَارٍ؟ وَأَخْسُ عَطِيَّةٍ أُعْطِيَتْهَا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ! فَقَالَ : اسْكُتْ لَا أُمَّ لَكَ! فَإِنِّي لَوْ أُعْطِيتُهُ هَذَا مَا صَعِيتُهُ لَهُ ، مَا كُنْتُ آمِنُهُ أَنْ يَضْرِبَ وَجْهِي غَدًا بِأَتْنَةِ آلَفِ سَيْفٍ مِنْ شِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ ، وَفَقَرُ هَذَا وَأَهْلٍ بَيْتِهِ أَسْلَمَ لِي وَلَكُمْ مِنْ بَسْطِ أَيْدِيهِمْ وَإِغْنَائِهِمْ .

۲۷۳- وَقِيلَ : وَلَمَّا دَخَلَ هَارُونُ الرَّشِيدُ الْمَدِينَةَ تَوَجَّهَ لِرَبَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ النَّاسُ ، فَتَقَدَّمَ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمٍّ ، مُفْتَخِرًا بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِ .

فَتَقَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَى الْقَبْرِ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

بگو : فعلاً داستان تنگ است و در آیتنده صلوات بر ما به شما خواهد رسید .

مأمون گوید : من به این عمل بدر اعتراض کرده و گفتم : ای امیرالمؤمنین ، صلوات شما به فرزندان مهاجر و انصار و قریش و بنی هاشم و آنکه حسب و نسب او را نمی شناختید پنجهزار دینار به پایین بود حال اینکه به موسی بن جعفری که آنها هم عزت و احترام و اجلال نمودی دویست دینار؟! این کمترین انعام شما بوده که تا حال به کسی داده اید! هارون گفت : خفه شو بی مادرا! اگر آنچه ضمانت کرده بودم به او می دادم هیچ تضمینی وجود نداشت که فردا با صد هزار شمشیر از شیعیان و موالی مقابل من نایستد ، و فقر و ناداری او و اهل بیتش برای من و شما آرامش بخشتر از ثروتمند شدن و دست باز بودن ایشان است .

۲۷۳- وگفته اند : وقتی هارون الرشید وارد مدینه شد یکسر نزد روضه نبوی رفت و با او گروهی از مردم نیز بودند ، پس نزد قبر آنحضرت رفته و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا ، سلام بر تو ای پسر عمو - و بر این کلام بر دیگران می بالید - . پس حضرت کاظم علیه السلام نزد قبر پیش آمده و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَه! فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَتَبَيَّنَ الْغَيْظُ فِيهِ.

۲۷۴ - وَرَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْكَاطِمِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا سَمِعْتُ بِهَذَا

الْبَيْتِ - وَهُوَ لِمَرْوَانَ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ -:

أَنْتَ يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ لِبَنِي الْبَنَاتِ وَرِاثَةُ الْأَعْمَامِ
دار في ذَلِكَ لَيْلَتِي فَنَمْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَسَمِعْتُ هَاتِفًا فِي مَنَامِي يَقُولُ:

أَنْتَ يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ لِمُشْرِكِينَ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ
لِبَنِي الْبَنَاتِ نَصِيْبُهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ وَالنَّعْمُ مَثْرُوكٌ بِغَيْرِ سَهَامِ
مَا لِمُطَلِّقٍ وَلِلثَرَاتِ؟ وَإِنَّمَا سَجَدَ الطَّلِيقُ خَافَةَ الصَّمْصَامِ
وَبَقِيَ ابْنُ نَثْلَةٍ وَاقِفًا مُتَلَدِّدًا فَبِيدَ وَيَمْنَعُهُ ذَوْرُ الْأَرْحَامِ
إِنَّ ابْنَ فَاطِمَةَ الْمُنَوَّةَ بِأَسْمِهِ حَازَ الثَّرَاتِ سِوَى بَنِي الْأَعْمَامِ

سلام بر تو ای بدر!! با شنیدن این کلام رنگ رخسار هارون دگرگون شد و آتار خشم در سپایش هویدا گشت.

۲۷۴ - از امام کاظم عليه السلام نقل است که فرمود: وقتی این بیت شعر مروان بن -

أَبِي حَفْصَةَ: «چطور می شود و این شدنی نیست و نخواهد بود» که دختر زاده ها بجای
عموها ارث برند؟ را شنیدم، این مطلب تمام شب مرا مشغول ساخت، پس بخواب رفته
و شنیدم هاتفی در خواب می گوید:

چطور می شود و این شدنی نیست و نخواهد بود که مشرکین پرچمداران اسلام

باشند!

دخترزادگان نصیب خود را از جدشان می برند و عمو بدون سهم کنار می رود،
آزاد شده در کفر را چه به ارث، و تنها از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده،
و فرزند نثله^(۱) در کنار سرگردان می ایستد در باره آن، و خویشان او را مانع می شوند،
بی شک فرزند فاطمه که مشهور و زیانزد است از عمو زاده ها ارث را می برد.

۱ - نثله یا نتيله نام مادر عباس بن عبدالمطلب است. و مراد از آزاد شده عباس؛ عموی

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در جنگ بدر بدست مسلمین اسیر شد و با فدیة رها گشت.

۲۷۵- وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام - بِمَحْضَرٍ مِنَ الرَّشِيدِ بِمَكَّةَ - فَقَالَ لَهُ: أَيْجُوزُ لِلْمُحْرِمِ أَنْ يُظَلَّلَ عَلَيْهِ تَحْمِيلُهُ؟ فَقَالَ لَهُ مُوسَى علیه السلام: لَا يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ مَعَ الْاِخْتِيَارِ. فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: أَفَيَجُوزُ أَنْ يَمْشِيَ تَحْتَ الظَّلَالِ مُخْتَارًا؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ. فَتَضَاحَكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مِنْ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام: أَتَعْجَبُ مِنْ سُنَّةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَتَسْتَهْزِئُ بِهَا؟! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَشَفَ ظِلَالَهُ فِي إِحْرَامِهِ، وَمَشَى تَحْتَ الظَّلَالِ وَهُوَ مُحْرِمٌ، إِنَّ أَحْكَامَ اللَّهِ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ لَا تُقَاسُ، قَنَّ قَاسَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَقَدْ ضَلَّ عَنِ السَّبِيلِ. فَسَكَتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ لَا يَرْجِعُ جَوَابًا.

۲۷۵- و محمد بن حسن در مجلس هارون در مکه از موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: آیا برای فرد محرم (که لباس احرام عمره یا حج بتن دارد) جایز است که در زیر سایه سقف محمل خود برود؟ فرمود: با اختیار برای او جایز نیست. محمد بن حسن به آنحضرت گفت: آیا با اختیار برای او جایز است در سایه حرکت کند؟ فرمود: آری.

با شنیدن این پاسخ محمد بن حسن گفت: و موسی بن جعفر علیه السلام بدو گفت: آیا از سنت پیامبر به شگفت آمده و آنرا مسخره می کنی؟! بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه بان را در احرام از سر خود برداشت، و در حالیکه محرم بود زیر سایه حرکت کرد، ای محمد احکام خداوند قابل قیاس^(۱) نیست، و هر که قسمتی از آن را با قسمتی دیگر قیاس کند از راه حق گمراه می شود. محمد بن حسن خاموش شد و هیچ پاسخی نداد.

۱- قیاس در نزد بیشتر اهل سنت یکی از منابع اصلی احکام است، عمل آن، یعنی قیاس موضوعات مجهول الحکم بر موضوعات معلوم الحکم ابتدا در قرن دوم هجری توسط ابوحنیفه عنوان و مورد شرح و بسط قرار گرفت، و از طرف مقابل حضرات اهل بیت علیهم السلام بشدت با این روش مخالفت کرده و جلوی آن می ایستادند، و حدیث معروفی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرموده: «اگر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد قیاس واقع شود دین نابود شود».

۲۷۶- وَقَدْ جَرَى لِأَبِي يُوسُفَ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَضْرَةِ الْمُهْدِيِّ مَا يَقْرُبُ مِنْ ذَلِكَ، وَهُوَ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ أَبَا يُوسُفَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ، فَقَالَ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ، قَالَ: هَاتِ. فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِي التَّظْلِيلِ لِلْمُحْرِمِ؟ قَالَ: لَا يَصْلُحُ. قَالَ: فَيَضْرِبُ الْخَبَاءَ فِي الْأَرْضِ فَيَدْخُلُ فِيهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَمَا فَرَقُ بَيْنَ هَذَا وَذَلِكَ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي «الطَّامِثِ» تَقْضِي الصَّلَاةَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: تَقْضِي الصَّوْمَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَلَمْ؟ قَالَ: إِنَّ هَذَا كَذَا جَاءَ. قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَذَلِكَ هَذَا. قَالَ الْمُهْدِيُّ لِأَبِي يُوسُفَ: مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا؟ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، رَمَانِي بِحُجَّةٍ.

۲۷۶- ومیان ابو یوسف قاضی و ابو الحسن موسی الکاظم علیهما السلام در حضور مهدی عباسی نزدیک بهمان سوالات مطرح شد، و آنحضرت از ابو یوسف پرسشی فرمود که از جوابش درماند و نتوانست چیزی بگوید، پس به آنحضرت گفت: من قصد دارم از شما پرسشی کنم، فرمود: بیان کن.

پرسید: استفاده از سایه بان برای محرم چه حکمی دارد؟ فرمود: جایز نیست. گفت: اگر چادر بزنند و داخل آن بشوند چطور؟ فرمود: عیبی ندارد. ابو یوسف گفت: آندو با هم چه فرقی دارند؟ راوی گوید: حضرت کاظم علیهما السلام فرمود: آیا زن حائض نمازش را باید قضا کند؟ گفت: نه، فرمود: روزه را چطور؟ گفت: آری باید قضایش را بجای آورد، فرمود: برای چه؟ گفت: حکم خدا اینچنین است، حضرت فرمود: آنهم اینگونه است! مهدی عباسی به ابو یوسف گفت: می بینم که نتوانستی کاری از پیش ببری، گفت: ای امیرالمؤمنین جواب دندان شکنی بمن داد.

۲۷۷ - وَعَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَجُلٌ مِنْ خَوَاصِّ الشَّيْعَةِ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - وَهُوَ يَزْعِدُ بَعْدَ مَا خَلَا بِهِ - :
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَخُوفَنِي أَنْ يَكُونَ فُلَانُ ابْنِ فُلَانٍ يُنَاقِقُكَ فِي إِظْهَارِهِ اعْتِقَادَ وَصِيِّكَ وَإِمَامَتِكَ!

فَقَالَ مُوسَى عليه السلام : وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ : لِأَنِّي حَضَرْتُ مَعَهُ الْيَوْمَ فِي مَجْلِسِ فُلَانٍ، وَكَانَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ بَغْدَادَ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُ الْمَجْلِسِ : أَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّ صَاحِبَكَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِمَامٌ دُونَ هَذَا الْخَلِيفَةِ الْقَاعِدِ عَلَى سَرِيرِهِ؟

قَالَ لَهُ صَاحِبُكَ هَذَا : مَا أَقُولُ هَذَا . بَلْ أَزْعُمُ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ غَيْرُ إِمَامٍ ، وَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْتَقِدُ أَنَّهُ غَيْرُ إِمَامٍ ، فَعَلَيَّ وَعَلَى مَنْ لَمْ يَعْتَقِدْ ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ .
فَقَالَ لَهُ صَاحِبُ الْمَجْلِسِ : جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ وَشَى بِكَ إِلَيَّ .

۲۷۷- واز امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که : مودی از خواص شیعیان در حالیکه می لرزید در خلوت به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت :

ای زاده رسول خدا ، من از عمل منافقانه فلانی در اظهار اعتقاد وصیت و امامت شما در هراسم ، آنحضرت فرمود : چطور؟

گفت : روزی با او در مجلس فلانی بودم ، و با او مردی از بزرگان بغداد بود ، پس صاحب مجلس بدو گفت : تو فکر می کنی صاحب و رفیق موسی بن جعفر امام است نه این خلق که روی این تخت نشسته اند؟

و صاحب شما به او گفت : من اینگونه نمی گویم ، بلکه می پندارم که موسی بن جعفر امام نیست ، و هر چند که اعتقاد ندارم که او غیر امام است ، پس بر من و هر که آن اعتقاد ندارد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان باد!

پس صاحب مجلس به او گفت : خدا جزای خیرت دهد ، و لعنت خدا بر آنان که علیه تو نزد من سعایت و بدگویی نمودند .

فَقَالَ لَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: لَيْسَ كَمَا ظَنَنْتَ، وَلَكِنْ صَاحِبُكَ أَفْقَهُ مِنْكَ.
 إِنَّمَا قَالَ: مُوسَى غَيْرُ إِمَامٍ، أَيْ إِنَّ الَّذِي هُوَ غَيْرُ إِمَامٍ مُوسَى غَيْرُهُ، فَهُوَ إِذَا إِمَامٌ، فَإِنَّمَا
 أَثَبَّتَ بِقَوْلِهِ هَذَا إِمَامَتِي وَنَفَى إِمَامَةَ غَيْرِي،
 يَا عَبْدَ اللَّهِ، مَتَى يَزُولُ عَنْكُمْ هَذَا الَّذِي ظَنَنْتَهُ بِأَخِيكَ هَذَا النِّفَاقَ، تُبِّإِلَى اللَّهِ.
 فَفَهِمَ الرَّجُلُ مَا قَالَهُ وَاعْتَمَ، ثُمَّ قَالَ:
 يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا لِي مَالٌ فَأَرْضِيهِ بِهِ، وَلَكِنْ قَدْ وَهَبْتُ لَهُ شَطْرَ عَمَلِي كُلِّهِ مِنْ
 تَعْبُدِي وَصَلَاتِي عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنْ لَعْنَتِي لِأَعْدَائِكُمْ.
 قَالَ مُوسَى عليه السلام: الْآنَ خَرَجْتَ مِنَ النَّارِ.
 ۲۷۸ - وَرَوِيَ أَيْضاً عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:
 فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعَلُّمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ.

امام موسی بن جعفر عليه السلام فرمود: اینطور که تو پنداشته‌ای نیست، بلکه صاحب
 و رفیق داناتر از تو می‌باشد،
 او تنها گفت: موسی غیر امام است، یعنی آن غیر امام پس موسی غیر او است،
 پس او امام است، پس تنها با این قول اثبات امامت مرا نموده و از دیگری این مقام را نفی
 کرده،

ای عبدالله! کی این پندار تو از برادرت که منافق است زایل می‌شود،
 پس آنمرد حرفهای دوستش را فهمیده و بسیار محزون شده و گفت:
 ای زاده رسول خدا، من مالی ندارم تا او را راضی کنم، ولی قسمتی از اعیال عبادی
 و صلوات بر شما اهل بیت را و لعنت بر دشمنانتان را به او بخشیدم!
 حضرت موسی بن جعفر عليه السلام فرمود: اکنون از آتش خارج شدی.
 ۲۷۸ - و نقل است که امام کاظم عليه السلام فرموده:

یک فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتام ما - که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی

أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ ، لِأَنَّ الْعَابِدَ هُمُهُ ذَاتَ نَفْسِهِ فَقَطَّ ، وَهَذَا هُمُهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَإِمَانِهِ ، لِيَتَقَدَّهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ ، وَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ ، وَالْأَلْفِ عَابِدٍ .

۲۷۹- وَرَوَى أَنَّهُ علیه السلام كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ ، حَسَنَ الْقِرَاءَةِ ، فَقَالَ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَرِيبًا مَرَّةٍ الْيَوْمَ فَصَيَّعَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ ظَهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ .

قِيلَ لَهُ : أَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَحْمَلُ مَنْ خَلَقَهُ مَا يُطِيقُونَ .

دارد - برآید ، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد ، [تحمل این یک فقیه] بر ابلیس سخت تر از هزار عابد است . زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می کند ، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می باشد ، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد ، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است .
۲۷۹- و نقل است که امام کاظم علیه السلام صوتی زیبا و قرائتی دلنشین داشت ، پس یکی از روزها فرمود : بدرستی که علی بن الحسین علیه السلام وقتی شروع به قرائت قرآن می کرد چه بسا کسانی که بر آنحضرت می گذشتند از آواز خوش او مدهوش می شدند ، و اگر امام چیزی از آواز خوشش را آشکار سازد مردمان تاب شنیدن آنرا نخواهند داشت .

یکی پرسید : مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز [جماعت] نمی خواند و آوازش را به خواندن بلند نمی کرد؟ حضرت فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدّ تحمل و طاقت ایشان که پشت سرش بودند آوازش را بلند می کرد .

«احتجاجُ أبي الحسنِ عليِّ بنِ موسى الرضا عليه السلام»

- في التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ وَغَيْرِهِمَا عَلَى الْمُخَالِفِ وَالْمُؤَلِّفِ وَالْأَجَانِبِ وَالْأَقَارِبِ -

۲۸۰ - دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدُوثِ الْعَالَمِ؟
فَقَالَ: إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُونَ نَفْسَكَ، وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ.

۲۸۱ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزُّنَادِقَةِ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ - وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ - أَلَسْنَا وَإِيَّاكُمْ شَرَعًا سَوَاءً، وَلَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَصُمْمْنَا وَزَكَّيْنَا وَأَقْرَرْنَا؟
فَسَكَتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا - وَهُوَ كَمَا نَقُولُ - أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَتَجَوَّنَا.



«احتجاجُ أبو الحسنِ عليِّ بنِ موسى الرضا عليه السلام»

«در توحید و عدل و جز آندو بر مخالف و موافق (غریب و فامیل)»

۲۸۰ - مردی بر حضرت الرضا - علیه آلاف التحية والثناء - وارد شده گفت: ای زاده رسول خدا، چه دلیلی بر حدوث عالم است؟

فرمود: اینکه تو نبودی سپس بوجود آمدی، و خود این را نیک می دانی که تو خودت را ایجاد نکردی، و نه کسی که مانند خود تو یا بوجود آورده.

۲۸۱ - از محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام نقل است که روزی مردی زندق بر آنحضرت وارد شد و گروهی نیز حضور داشتند،

امام فرمود: بگو ببینم، اگر حرف، حرفی شما باشد - اگرچه اینطور نیست - آیا ما و شما یکسان هستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضری به ما نرسانده است؟

آنمرد زندق چیزی نگفت. پس آنحضرت فرمود: و اگر حرف، حرفی ما باشد - که حق هم همین است - در این صورت آیا شما به هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟

قال الزنديق: رَحِمَكَ اللهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ، وَأَيْنَ هُوَ؟
 قال: وَيْلَكَ! إِنَّ الَّذِي ذَهَبْتَ إِلَيْهِ غَلَطٌ، هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ، وَكَانَ وَلَا أَيْنَ، وَهُوَ كَيْفَ
 الْكَيْفِ وَكَانَ وَلَا كَيْفَ، وَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفُونِيَّةٍ، وَلَا بِأَيْنُونِيَّةٍ، وَلَا يُدْرَكُ بِحَاشِيَةٍ، وَلَا يُقَاسُ
 بِشَيْءٍ.

قال الرجل: فَأَذِنْ إِنَّهُ لَا شَيْءَ، إِذْ لَمْ يُدْرَكْ بِحَاشِيَةٍ مِنْ أُمُوسٍ.
 فقال أبو الحسن عليه السلام: وَيْلَكَ! لَمَّا عَجَزْتَ حَوَاسِكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رَبُّوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ
 إِذَا عَجَزْتَ حَوَاسِنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا، وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ.
 قال الرجل: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ؟
 قال أبو الحسن عليه السلام: أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ، فَأَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟!
 قال الرجل: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟

زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه
 است؟ و کجاست؟

حضرت فرمود: وای بر تو! آنچه تو گمان کرده‌ای غلط است، او جا و مکان را
 ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیت را او ایجاد کرده
 است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیت وجود نداشت، لذا با کیفیت یا جا و مکان و
 حواس قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی‌باشد،
 مرد گفت: حال که با هیچ حواسی از حواس پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلاً
 نیست!

حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواس از درک او عاجز است، ربوبیت او را
 انکار می‌کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می‌شویم یقین می‌کنیم که او رب ما
 است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیا،

مرد گفت: پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟

حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی نبوده است تا بگویم کی بوده است؟
 مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟

قال أبو الحسن: إني لما نظرتُ إلى جسدي فلم يُمكنني فيه زيادةٌ ولا نقصانٌ في العرض والطول، ودفع المكاره عنه وجَرَّ المنفعة إليه، عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا الْبَيَانَ بَاطِلٌ فَأَقَرَرْتُ بِهِ، مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَضَرُّفِ الرِّيحِ، وَتَحَرُّي الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتَقَنَاتِ، عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا مُقَدَّرٌ وَمُنْشَأٌ. قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَةُ الْبَصَرِ؟

قال: لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ، أَوْ يَحِيطَ بِهِ وَهُمْ، أَوْ يَضْبُطَهُ عَقْلٌ.

قال: فَحَدِّثْ لِي!

قال: لَا حَدَّثَ لَكَ.

قال: وَلِمَ؟

حضرت فرمودند: وقتی به جسم من نگرم و می بینم نمی توانم در طول و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم و سختی ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می فهمم که این ساختمان بنا کننده ای دارد و به او معتقد می شوم، افزون بر اینکه چرخش فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادهای و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینم، و لذا می فهمم که اینها همه تقدیر کننده و ایجاد کننده ای دارد.

زندیق پرسید: پس چرا چشم او را نمی بیند؟

فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که تا بل رؤیت می باشند، افزون بر اینکه شأن او أَجَلٌ از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید، یا عقل، او را دریابد،

مرد گفت: پس حدِّ و وصفش را برایم بیان کن،

امام علیه السلام فرمود: حدِّ و وصفی ندارد.

زندیق پرسید: چرا؟

قال: لَأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ [إِلَى حَدٍّ]، وَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ، وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ، فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ، وَلَا مُتَزَايِدٍ وَلَا مُتَنَاقِصٍ، وَلَا مُتَجَزِّئٍ، وَلَا مُتَوَهَّمٍ.

قال الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ: إِنَّهُ لَطِيفٌ وَسَمِيعٌ وَبَصِيرٌ وَعَلِيمٌ وَحَكِيمٌ، أَيْكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأُذُنِ، وَالْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ، وَاللَّطِيفُ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ، وَالْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ؟ فقال أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَةِ، أَوْ مَا رَأَيْتَ أَنَّ الرَّجُلَ يَتَّخِذُ شَيْئاً فَيَلَطِّفُ فِي اتِّخَاذِهِ، فَيُقَالُ: مَا أَلَطَفَ فُلَاناً!

فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ: «لَطِيفٌ»؛ إِذْ خَلَقَ خَلْقاً لَطِيفاً وَجَلِيلاً، وَرَكَّبَ فِي الْحَيَوَانِ مِنْهُ أَرْوَاحَهَا، وَخَلَقَ كُلَّ جَنْسٍ مُبَايِناً مِنْ جَنْبِهِ فِي الصُّورَةِ، وَلَا يُشَبِّهُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَكُلُّ بِهِ لُطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صُورَتِهِ.

فرمود: زیرا هر چیزی که حدی دارد، وجودش تا همان حد امتداد دارد و چون حد و مرز پذیرفته، پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیت زیاد شدن را داشته باشد قابلیت نقصان را نیز دارد، پس او نه حد دارد و نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می شود.

زندیق پرسید: شما که می گوید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم، بینا باشد یا ظریف و دقیق؛ ولی دست نداشته باشد، و یا حکیم باشد ولی صنعتگر و سازنده نباشد؟

حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتخاذ کند یا کاری کند اگر با دقت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟

پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقات را ریز و درشت دارد و در جانوران روحهایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یکدیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات در ترکیب ظاهری خود لطفی از خالق لطیف و خیر دار است.

ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَحَمَلِهَا أَطَابِهَا، الْمَأْكُولَةَ مِنْهَا وَغَيْرَ الْمَأْكُولَةِ، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ لَا كَلُفَ خَلْقِهِ فِي صَنْعَتِهِمْ، وَقُلْنَا: إِنَّهُ سَمِيعٌ لَأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى، مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى أَكْبَرِ مِنْهَا فِي بَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَلَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهَا لُغَاتُهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَأْذُنُ، وَقُلْنَا: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا يَبْصُرُ، لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّةِ السَّحَابِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السَّوْدَاءِ، وَيَرَى دَيْبَ الثَّمَلِ فِي اللَّيْلِ الدُّجِيِّ، وَيَرَى مَضَارَّهَا وَمَنَافِعَهَا، وَأَثَرَ سِفَادِهَا، وَقَرَاخَهَا وَتَسْلَهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا كَبَصَرٍ خَلْقِهِ!!

قال: فَمَا بَرَحَ حَتَّى أَسْلَمَ.

وَفِيهِ كَلَامٌ غَيْرُ هَذَا.

۲۸۲ - وَرَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَبَرٍ آخَرَ، أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّمَا يُسَمَّى اللَّهُ تَعَالَى بِالْعَالِمِ لِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ، عِلْمٌ بِهِ الْأَشْيَاءُ وَاسْتِعَانٌ بِهِ عَلَى حِفْظِ

سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقت کردیم و آن وقت گفتیم: خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلایق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آن ها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنواست ولی بدون گوش و گفتیم او بینا است ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است و آمیزش و بیچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بینا است اما نه مانند بینا بودن مخلوقات.

راوی گوید: زمانی نگذشت که آن فرد مسلمان شد.

و غیر از این مطالب دیگری هم در حدیث بود.

۲۸۲ - و در خبر دیگری از آنحضرت نقل است که فرموده:

تنها بدین خاطر خداوند عالم نامیده شده که علم او حادث نیست (یعنی او را علمی نبوده و اکنون بدستش آورده باشد)، که با آن به اشیاء پی ببرد و به کمک آن علم آنچه

ما يَسْتَقْبِلُ مِنْ أَمْرِهِ، وَالرَّوِيَّةُ فِيهَا يَخْلُقُ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْعَالَمُ مِنَ الْخَلْقِ: عَالِمًا لِيَعْلَمَ حَادِثٌ، إِذْ كَانَ قَبْلَهُ جَاهِلًا، وَرُبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْيَاءِ فَصَارَ إِلَى الْجَهْلِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ اللَّهُ عَالِمًا لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئًا، فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَالْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعَالَمِ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنَى، وَهُوَ اللَّهُ تَعَالَى قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى انْتِصَابٍ وَقِيَامٍ عَلَى سَاقٍ فِي كَيْدٍ، كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ، وَلَكِنْ أَخْبَرَ أَنَّهُ قَائِمٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ كَقَوْلِكَ: فُلَانُ الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَالْقَائِمُ أَيْضًا فِي كَلَامِ النَّاسِ: الْبَاقِي، وَالْقَائِمُ أَيْضًا: الْكَافِي، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: قُمْ بِأَمْرٍ كَذَا، أَيْ: اكْفِهِ، وَالْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلَى سَاقٍ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْاسْمَ وَلَمْ يَجْمَعْهُمَا الْمَعْنَى وَأَمَّا الْخَبِيرُ: فَالَّذِي لَا يَغْرُبُ عَنْهُ شَيْءٌ وَلَا يَفُوتُهُ، وَلَيْسَ بِالتَّجَرُّبَةِ وَالْاِعْتِبَارِ

بعداً بدان برخورد می کند حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش فکر و اندیشه کند، و عالم مخلوق تنها کسی است که علم او حادث است (یعنی علمی نداشته بعداً برخورد دارد شده)، زیرا پیش از آن جاهل بوده اند، و چه بسا این علمی که بدست آورده اند نیز از دستشان برود و بسوی جهل سیر کند، خداوند عالم ناامیده می شود، زیرا نسبت به هیچ چیز جاهل نیست، همانطور که می بینی خالق و مخلوق هر دو عالم ناامیده می شوند ولی معنی و مصداق آن دو با هم تفاوت دارد، و خداوند تبارک و تعالی، قائم است اما نه به معنی ایستادن روی پا با زحمت و سختی و خستگی مثل ایستادن سایر اشیاء ولی وقتی می فرماید خدا قائم است معنایش این است که حافظ و قیم اشیاء است مثل اینکه گفته می شود «فلانی قائم به امر ما است» و خدای تعالی حافظ و قیم هر کسی است در کارهایی که می کند، و قائم در کلام مردم به معنی «باقی» نیز هست، و به معنی «کافی» (کفایت) نیز بکار می رود، مانند اینکه به کسی می گویی: «کار فلانی را برایش انجام بده»، یعنی نیازش را برطرف کن، و نیز قائم در میان ما مردمان به معنی کسی است که روی پا ایستاده است. در این مورد نیز اسم مشترک است و معنی متفاوت.

و اما لفظ خبیر، کسی است که چیزی از نظر او پنهان نیست و هیچ چیز از دسترس او دور نمی ماند، ولی نه با تجربه و آزمایش به این صورت که این آزمایش به او چیزی

بِالْأَشْيَاءِ فَتَفِيدُهُ التَّجَرُّبَةُ وَالْأَعْيَارُ عِلْمًا لَوْلَا هُمَا لَمَّا عَلِمَ ، لِأَنَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ جَاهِلًا ،
وَاللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ خَيْرًا يَمَا يَخْلُقُ ، وَالْخَيْرُ مِنَ النَّاسِ الْمُسْتَخْبِرُ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَ وَاخْتَلَفَ
الْمَعْنَى .

وَأَمَّا الظَّاهِرُ : فَلَيْسَ مِنْ أَنَّهُ عَلَا الْأَشْيَاءُ بِرُكُوبِ فَوْقَهَا ، وَقُعُودِ عَلَيْهَا ، وَتَسَنُّمِ لِدُرَاهَا ،
وَلَكِنْ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءَ وَقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَقَوْلِ الرَّجُلِ : ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَانِي ،
وَأَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى حَصْمِي ، إِذَا أَخْبَرَ عَنِ الْفُلْجِ وَالظَّفَرِ ، فَهَكَذَا ظَهَرُ اللَّهُ عَلَى الْأَشْيَاءِ .
وَوَجْهُ آخَرُ : أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ ، لِمَكَانِ الدَّلِيلِ وَالْبُرْهَانِ عَلَى وُجُودِهِ فِي
كُلِّ مَا دَبَّرَهُ وَصَنَعَهُ يَمَا يَرَى ، فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرَ وَأَوْضَحَ أَمْرًا مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَإِنَّكَ لَا
تَعْدُمُ صُنْعَهُ حَبْنًا تَوَجَّهْتَ ، وَفِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ .

پیاموزد ، آنچنانکه اگر این تجربه و آزمایش نبود ، هیچ نمی دانست ، چون کسی که چنین
باشد جاهل است ، و خداوند تبارک و تعالی از آزل به آنچه می خواسته خلق کند خبیر
و آگاه بوده ، اما در میان مردم به کسی خبیر گفته می شود که جاهل باشد ولی در صدد
یادگیری و آگاهی یافتن برآید . در این مورد نیز اسم ما و خدا مشترک است ولی معنای
آن متفاوت .

و اما ظاهر ، به این معنی نیست که با سوار شدن بر اشیاء و نشستن بر آنها ، از آنها
بالا رفته است بلکه به این خاطر به او ظاهر گفته می شود که بر همه چیز چیره و قاهر
است و بر همه چیز غلبه یافته و نسبت به همه چیز قادر است ، مثلاً گفته می شود «بر
دشمنان خود پیروز شدم» ، و «خداوند مرا بر دشمن پیروز گردانید» ، در اینجا منظور از
ظهور ، فتح و غلبه است و ظهور خدا بر اشیاء نیز اینگونه می باشد .

و صورت دیگری نیز برای ظهور خداوند وجود دارد و آن اینکه : او برای هر کس
که او را بخواهد ظاهر و هیچ چیز بر خدا پوشیده نیست ، و تدبیر هر چه دیده می شود به
دست اوست ، پس چه ظاهری از خداوند ظاهر تر و آشکار تر است ؟ زیرا تو ، به هر کجا
رو کنی ، مصنوعات و مخلوقات او را می بینی ، و در وجود خودت ، آثاری از او هست که
تو را بی نیاز می سازد ،

وَالظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ الْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَاءَ وَلَمْ يَجْمَعْنا الْمَعْنَى.
وَأَمَّا الْبَاطِنُ: فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الْأَسْتِيطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى
أَسْتِيطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَحِفْظًا وَتَدْبِيرًا، كَقَوْلِ الْقَائِلِ: بَطْنُهُ: بِمَعْنَى: خَبْرَتُهُ وَعِلِمَتُهُ
مَكْتُومٌ سِرُّهُ، وَالْبَاطِنُ مِنَّا الْغَائِبُ فِي الشَّيْءِ الْمُسْتَتَرِّ فِيهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَاءَ وَاخْتَلَفَ الْمَعْنَى.
قَالَ: وَهَكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَإِنْ كُنَّا لَمْ نُسَمِّهَا كُلَّهَا.
۲۸۳- وَكَانَ الْمَأْمُونُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ، جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ
أَنْ أَسْتَعْمِلَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي.
فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ وَقَالُوا: أَتَوَلَّى رَجُلًا جَاهِلًا: لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِتَدْبِيرِ الْخِلَافَةِ؟ فَأَبْعَثْ

ولی ظاهر در مورد ما مردمان به کسی گفته می شود که وجودش بارز و آشکار بوده، به
وسیله حد و وصفش معلوم باشد، پس اسم مشترک است ولی معنی متفاوت
و اما باطن، به معنی «درون اشیا بودن» نیست، به این معنی که درون اشیا غور
و نفوذ کند. بلکه به این معنی است که به درون اشیا اطلاع و آگاهی دارد و تدبیر آن به
دست اوست، مثل اینکه گفته می شود: «أَبْطَنَهُ» یعنی: از آن آگاه شدم و سر پنهان او را
دانستم. ولی «باطن» در مورد آدمیان به کسی اطلاق می شود که به درون اشیا رفته
و پنهان شود، پس اسم مشترک است و معنی متفاوت.

فرمود: و همینگونه است تمامی نامها، هر چند که ما تمام آنها را در اینجا بر نشمریم.
۲۸۳- و هنگامی که مأمون قصد داشت حضرت رضا علیه السلام را به ولایت عهده
خود منصوب کند بنی هاشم^(۱) را جمع کرده به آنان چنین گفت: من قصد آن دارم پس از
خود «رضا» را به خلافت برگزینم.

پس بنی هاشم بدو حسد ورزیده و گفتند: آیا می خواهی مرد نادانی که هیچ آشنایی
با خلافت و سیاست ندارد را ولی عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید

۱- منسوب به جد اعلایشان «هاشم بن عبد مناف» شده اند و گرنه صحیحتر

«بنی عباس» می باشد، همچنانکه از فحوای کلام بخوبی مشخص است.

إِلَيْهِ يَا تَبَا فَتَرَى مِنْ جَهْلِهِ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ!

فَبَعَثَ إِلَيْهِ قَاتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَبُوهَا شَيْم: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اضْعُدِ الْمُنْبَرَ وَانْصِبْ لَنَا عِلْمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ، فَضَعِدَ عَلَيْهِ الْمُنْبَرُ فَقَعَدَ مَلِيًّا لَا يَتَكَلَّمُ مُطَرِّقًا ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً فَاسْتَوَى قَائِمًا وَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَائْتَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَأَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ، وَنِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْصُوفٍ، وَشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ بِالْاِقْتِرَانِ، وَشَهَادَةِ الْاِقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ، وَشَهَادَةِ الْحَدَثِ بِالْامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحَدَثِ، فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ، وَلَا إِيَّاهُ وَحْدَهُ مَنْ اكْتَنَاهُ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَلَا بِهِ صَدَّقَ مَنْ نَهَاهُ

و غونه هایی از جهات او را که دلیل خوبی او خواهد بود ببینی!

مأمون نیز حضرت را فراخواند، آنان گفتند ای ابوالحسن! به منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خداوند را بطور صحیحی شناخته و بر اساس آن عبادت نماییم.

حضرت به منبر رفته، و سر به زیر داشته و بی آنکه سخنی گوید مدتی به همان حال جلوس نمود، سپس حرکتی کرده از جای برخاسته و راست ایستاده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم و اهل بیتش فرمود:

مرحله نخست در عبادت خدا، شناخت و معرفت اوست، و اساس و پایه معرفت خداوند توحید و یگانگی اوست، و اساس و قوام توحید این است که صفات را از ذات خداوند منتفی بدانیم، زیرا عقل انسان خود نهاده می دهد که هر چه که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود گواهی می دهد که خالق و سازنده ای دارد که نه صفت است و نه موصوف، و هر صفت و موصوفی پیوسته باید باهم همراه باشند، و همراهی دو چیز باهم، علامت حادث بودن آنها است، و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسی که بخواهد کُنهِ ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست، و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته،

وَلَا صَمَدَ صَمَدُهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ ، وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ سَبَّهَهُ ، وَلَا لَهُ تَذَلُّلٌ مَنْ بَعَّضَهُ ، وَلَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ .

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ ، يَصْنَعُ اللَّهُ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ ، وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ ، وَبِالْفِطْرَةِ تُبَيَّنُّ حُجَّتُهُ ، خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَابُ بَيِّنَتِهِ وَبَيِّنَتُهُمْ ، وَمُفَارَقَتُهُ إِيَّاهُمْ مُبَايَنَةٌ بَيِّنَةٌ وَبَيِّنَتُهُمْ ، وَابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ ، لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدِئٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ ، وَأَدْوَاهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا أَدَاءَ فِيهِ ، لِشَهَادَةِ الْأَدَوَاتِ بِفَاقَةِ الْمُؤَدِّينَ .

فَأَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ ، وَأَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ ، وَذَاتُهُ حَقِيقَةٌ ، وَكُنْهَهُ تَفْرِيقُ بَيِّنَتِهِ وَبَيِّنَ خَلْقِهِ ، وَغَيْرُهُ

وهر که برای او نهایی فرض کند او را تصدیق ننموده ، و کسی که بخواهد به او اشاره کند در واقع بسوی خدا نرفته ، بلکه به سمتی دیگر توجه نموده است ، و به موجودی دیگر اشاره کرده ، و هر کس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده و هر که برای خداوند اجزاء و ابعاض قائل شود ، در واقع در مقابل او تذلل و خواری نکرده ، و هر کس بخواهد با قوه فکر خود او را توهم نماید ، در حقیقت به سراج خدا نرفته ،

هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود ، مصنوع و ساخته شده است ، و هر آنچه در چیز دیگری غیر از خود ، قائم و یابرجا باشد ، معلول است و نیاز به علت دارد ، به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا ، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسط عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد ، و به وسیله فطرت ، حجت بر مردم تمام می شود ، آفرینش مخلوقات توسط خداوند ، حجابی است بین او و آنها ، دوری و جدائی او از بندگانش ، مکانی و مادی نیست بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها ، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات ، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد ، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد ، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد ، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد ، زیرا آلات و ادوات شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست ،

نامهای او محض عبارت و تعبیر است ، و افعال و کردار او مجرد تفهیمی است ، ذات او

تَحْدِيدٌ لِّمَا سِوَاهُ، فَقَدْ جَهِلَ اللَّهُ مَنِ اسْتَوْصَفَهُ، وَقَدْ تَعَدَّاهُ مَنِ اسْتَعْتَلَهُ، وَقَدْ أَخْطَاهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ،

وَمَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ شَبَّهَهُ، وَمَنْ قَالَ: «لِمَ» فَقَدْ عَلَّلَهُ، وَمَنْ قَالَ: «مَتَى» فَقَدْ وَقَّتَهُ، وَمَنْ قَالَ: «فِيمَ» فَقَدْ ضَعَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: «إِلَى مَ» فَقَدْ نَهَّاهُ، وَمَنْ قَالَ: «حَتَّى مَ» فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَايَاهُ، وَمَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ، وَمَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحَدَهُ فِيهِ،

وَلَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِتَغْيِيرِ الْمَخْلُوقِينَ، كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمُتَحَدِّدِ.
أَحَدٌ لَا يَتَأَوَّلُ عَدَدٌ، ظَاهِرٌ لَا يَتَأَوَّلُ الْمُبَاشَرَةُ، مُتَجَلٍّ لَا يَسْتَهْلِكُ رُؤْيَاهُ، بَاطِنٌ لَا

حقیقت است وکنش؛ جدایی او از خلق وبقای او حد و مرز سایر پدیده‌ها است، هرکس بخواهد او صاف خدا را دریابد، او را نباشاخته، وهرکس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چنین دیگری احاطه پیدا کرده، وهرکس بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته

هرکس بگوید: چگونه است؟ او را تشبیه نموده، وهرکه بگوید: چرا و از چه راهی موجود شده؟ در واقع برای او علت تصور کرده است، وهرکه بگوید: از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان تصور کرده، وهرکه بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده، وهرکه بگوید: حدش تا کجاست؟ برای او انتهایی فرض کرده، وهرکه بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهای قرار داده، وهرکه چنین کند بین او و سایر موجودات حد مشترک قرار داده، وهرکس بین او و مخلوقاتش حد مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته، وهرکس او را دارای اجزاء تصور کند او را وصف نموده، وهرکه او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می‌انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمی‌کند، کما اینکه با حد و حدود مخلوقین محدود نمی‌شود،

«أَحَدٌ» است ولی نه به عنوان عدد، ظاهر و آشکار است ولی نه به این صورت که قابل لمس باشد، آشکار است ولی نه به این معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه

بِمَزَالَةٍ، مُبَايِنٍ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٍ لَا بِمِدَانَةٍ، لَطِيفٍ لَا بِتَجَسُّمٍ، مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِحَوْلٍ فِكْرَةٍ، مُدَبَّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهَامَةٍ، شَاءٌ لَا بِهَيْمَةٍ، مُدْرِكٌ لَا بِحَاشَةٍ، سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ، بَصِيرٌ لَا بِأَدَاةٍ،

لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَضُمَّهُ الْأَمَاكِينُ، وَلَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ، وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَلَا تُقَيِّدُهُ الْأَدَوَاتُ. سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْكَهُ، بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِيرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْجَلَالَتَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْجَسْنَ بِالْبَلَلِ، وَالصَّرْدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلَّفُ بَيْنِ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرَّقُ بَيْنِ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّةٌ بِتَفَرُّيقِهَا عَلَى مُفَرَّقِهَا، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا،

اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه با اختیار تام، می سنجد و تصمیم می گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می کند ولی نه با حرکت، اراده می کند ولی نه با آهنگ، مشیت و اراده دارد ولی نه با عزم و تصمیم، درک می کند ولی نه با آلت و وسیله حس، می شنود و می بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، جرت و بینکی و خواب او را فرا نمی گیرد، صفات گوناگون او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند، او قبل از زمان بوده و قبل از عدم وجود داشته، و ازکیّت او از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده و از خلقتِ حواسّ توسط او معلوم می شود که خود فاقد این حواسّ است، و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدّیت برقرار کرده دانسته می شود که خود، ضدّ ندارد، و با ایجاد مقارنه و هماهنگی بین اُمور، دانسته می شود که قرین و همآورد ندارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدّیت برقرار کرده، اُمور نامساعد و دور از هم آنها را به دور هم جمع کرده، و اُمور نزدیک را از هم جدا نموده، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها؛ دلیلی است بر وجود پراکنده کننده و گردآورنده اشان،

ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

فَفَرَّقَ بَيْنَ [كُلِّ] قَبْلٍ وَبَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ. شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا: أَنَّ لَا غَرِيزَةَ لِمُغَرِّزِهَا، دَالَّةٌ بِتَنَافُوتِهَا: أَنَّ لَا تَفَاوُتَ لِمُفَاوِتِهَا، مُخْبِرَةٌ بِتَوَقُّفِهَا: أَنَّ لَا وَقْتَ لِمَوْقِفِهَا، حَاجِبٌ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُهَا.

لَهُ مَعْنَى الرَّبُّوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَحَقِيقَةُ [حَدٍّ] الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَالُودٌ، وَمَعْنَى الْعَالَمِ وَلَا مَعْلُومٌ، وَمَعْنَى الْخَالِقِ وَلَا مَخْلُوقٌ، وَتَأْوِيلُ السَّمْعِ وَلَا مَسْمُوعٌ.

لَيْسَ مُنْذُ خَلْقِ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَلَا بِإِحْدَائِهِ الْبَرَايَا اسْتِفَادَ مَعْنَى الْبَارِيَّةِ، كَيْفَ! وَلَا تُعَيِّيه: «مُنْذُ» وَلَا تُدَيِّيه: «قَدْ» وَلَا تُحْجِيه: «لَعَلَّ» وَلَا تُوقِّتْهُ: «مَتَى».

واین همان فرمایش خداوند عز و جل است که فرموده: «و از هر چیزی دو گونه آفریدیم، باشد که یاد کنید و پند گیرید - ذاریات ۴۹».

بین هر قبل و بعدی در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه ندارد، و تفاوت آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده به آنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده به آنان، فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوبی نبود، او رب بود، و آن زمان که مملوک و مخلوق نبود، او مالک و مستولی بر همه چیز بود، و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمان که مخلوق در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود.

اینطور نیست که فقط از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیت در مورد او مصداق داشته است.

چگونه می توان غیر از اینرا تصور کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و نمی توان با کلمه «از» که ابتداء و آغاز را نشان می دهد او را در برخی زمانها غائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است. و کلماتی همچون «قَدْ» که معرف نزدیکی زمان

وَلَا تَشْتَمِلُهُ: «حِينَ» وَلَا تُقَارِنُهُ: «مَعَ» إِنَّمَا تَحْدُ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَتُشِيرُ الْآلَةُ إِلَى نَظَائِرِهَا
وَفِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ فِعَالُهَا. مَنَعَتْهَا «مُنْذُ» الْقِدَمَةِ، وَحَمَّتْهَا «قَدْ» الْأَزَلِيَّةُ، وَجَنَّبَتْهَا «لَوْلَا»
التَّكْمِلَةُ. افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرَّقِهَا، وَتَبَايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا، بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا
لِلْعُقُولِ وَبِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَا، وَإِلَيْهَا تُحَاكَمُ الْأَوْهَامُ، وَفِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ، وَمِنْهَا أُسَبِّطَ
الدَّلِيلُ، وَبِهَا عُرِفَ الْإِقْرَارُ،

وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصَدِيقُ بِاللَّهِ، وَبِالْإِقْرَارِ يَكْمَلُ الْإِيمَانُ بِهِ. لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ.

مورد نظر به زمان دیگری است نمی تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد، و کلماتی
مانند «لَعَلَّ» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و در مورد مخلوق خبر
از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد در مورد او چنین مفهومی را
نمی رساند بلکه امر و اراده خدا قطعی الحصول است. و کلمه «مَتَى» (کی؟، چه زمان؟) اگر
چه در مورد خدا بکار می رود ولی نشان دهنده وقت معینی برای او نیست، و بکار بردن
کلمه «زمان» در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظلوف است و در محدوده زمان
قرار گرفته است. و نیز کاربرد کلمه «مَعَ» (به معنی «با») در مورد او به این معنی نیست
که خداوند با چیزی فرین و همراه است. ادوات، امثال خود را محدود می سازد، و آلات؛
متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند،
ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی
داشتن، آنها را از ازلی بودن باز داشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال
دور ساخته است، افتراق وجدانی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین
و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسط آنها، بر عقول
آدمیان تجلی کرده. و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار
در باره خداوند همین اشیاء و موجوداتند، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر
اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیاء به آنها الهام
فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند عز و جل توسط عقول و اندیشه صورت می پذیرد، و با
اقرار و اعتراف به خداوند ایمان کامل می گردد، تا معرفت نباشد دیانت کامل نمی شود،

وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ ، وَلَا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ ، وَلَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ ،
وَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ ، وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ .
وَلَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ ، أَوْ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ
أَبْدَاهُ ، إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ ، وَلَتَجَزَّيْ كُنْهَهُ . وَلَا مُمْتَنِعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ ، وَلَمَّا كَانَ لِلْبَارِي مَعْنَى
غَيْرِ الْمَبْرُوءِ ، وَلَوْ وَجَدَ لَهُ وَرَاءُ وَجَدَ لَهُ أَمَامُ ، وَلَا التَّمَسُّ لَهُ التَّامُّ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ .
كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ؟ أَمْ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ
الْإِنْشَاءَ؟ إِذَا لَقَامَتْ عَلَيْهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ ،
لَيْسَ فِي مُحَالٍ الْقَوْلِ حُجَّةٌ ، وَلَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ ، وَلَا فِي مَعْنَاهُ اللَّهُ تَعْظِيمٌ .

و تا اخلاص نباشد ، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد ، و با اعتقاد به تشبیه ، اخلاصی در
بین نخواهد بود ، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود تشبیه را نفی
نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است ، هر چیزی که در مورد او امکان داشته باشد ،
درباره صانعش محال و ممتنع خواهد بود ،

در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد ، چگونه امکان دارد ، چیزی را که خود
ایجاد کرده ، در مورد خود او ، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود
آورده به سوی او بازگشته ، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود ، نقص و کاستی
و کمبود در ذاتش راه می یافت و کنهش ، از وحدت درآمده ، دارای اجزاء می شد ، و ازلی
بودن در موردش محال می گردید و خالق ؛ مثل مخلوق می شد . اگر برای او پشت تصور
شود ، مقابل و روبرو نیز تصور می شود ، و اگر برای او تمام بودن فرض شود ، نقصان هم
فرض می شود ،

کسی که ، حدوث درباره اش محال نیست ، چگونه می تواند ازلی باشد؟ یا کسی که
ایجاد شدن درباره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجاد کننده اش باشد؟ اگر چنین بود
نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه می شد نه اینکه
موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند .

قول محال که مخالف حق و حقیقت است حجتی در بر ندارد ، و سؤال در باره خدا ،
فاقد جواب است ، و در غیر این صورت ، خداوند تعظیم و احترام نشده است ،

وَلَا فِي إِبَائِهِ عَنِ الْحَقِّ ضَمِيمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُبْنَى، وَمَا لَا بَدْءَ لَهُ أَنْ يُبْدَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا، وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۲۸۴- وَرَوَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمُرُوزِيُّ مُتَكَلِّمٌ
خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَوَصَلَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ عَدِيَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا قَدِمَ
عَلَيَّ مِنَ الْحِجَازِ، يُحِبُّ الْكَلَامَ وَأَصْحَابَهُ، فَعَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ لِمَنَاظَرَتِهِ.
فَقَالَ سُلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشَالَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي-
هَاشِمٍ، فَيَنْتَقِصُ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَّمَنِي وَلَا يَجُوزُ الاسْتِقْصَاءُ عَلَيْهِ.
قَالَ الْمَأْمُونُ: إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ، وَلَيْسَ مُرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ

و در عقیده به اینکه خداوند به کلی با مخلوقین مبالغت و غیرت دارد، ظلم و افتراق
نیست، موجود ازلی محال است که مرکب باشد یا دویت در او راه یابد، و آنچه آغازی
ندارد، محال است مخلوق باشد، و آغاز و انجامی برایش تصور شود. معبودی نیست جز
«الله» که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را با دیگر موجودات یکسان می دانند،
دروغ گفته اند و به گمراهی و ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به آشکارا زیان نموده اند،
و درود خدا بر محمد و اهل بیت پاکش باد.

۲۸۴- و از حسن بن محمد نوفلی نقل شده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان
بر مأمون وارد شد، و مأمون ضمن احترام بسیار؛ هدایایی نیز به او داده و گفت: پسر
عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز نزد من آمده و علم کلام و اهل آنرا دوست دارد، لذا
مانعی ندارد که روز ترویج برای مناظره با او نزد ما بیایی،

سلیمان گفت: ای امیرالمؤمنین، دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم
از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می خورد،
و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل کنم،

مأمون خلیفه عباسی گفت: من فقط به این دلیل که از توان و قدرت تو در بحث
و مناظره با خبر بودم به دنبال فرستادم، و تنها خواسته من این است که او را فقط در

وَاحِدَةً فَقَطَّ

فَقَالَ سُلَيْمَانُ: حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَخَلِّنِي وَإِيَّاهُ.
فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوٍ - وَهُوَ وَاحِدٌ
خُرَاسَانَ - مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ، فَإِنْ خَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَتَجَسَّمُ الصَّيْرَ إِلَيْنَا فَعَلَّتْ.
فَنَهَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْوُضُوءِ ثُمَّ حَضَرَ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ،
وَجَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ سُلَيْمَانَ الْمَرْوَزِيِّ كَلَامٌ فِي الْبَدَاءِ بِمَعْنَى الظُّهُورِ، لِتَغْيِيرِ الْمَصْلَحَةِ.

یک مورد مجاب کنی و دلایل او را رد کنی،

سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار.
مأمون نیز کسی را نزد حضرت فرستاده و گفت: شخصی از اهل مرو که در مباحث
کلامی در خراسان تک و بی بدیل است نزد ما آمده، اگر مانعی ندارد نزد ما بیایید.
آنحضرت نیز برای وضو برخاسته و به مجلس مأمون حاضر شد،
و میان او و سلیمان کلامی در بداء^(۱) به معنی ظهور، جاری شد، برای تغیر و عوض

مکاتبات کتب معتبره

۱ - علامه شعرانی رحمته الله در زیر نویس شرح کافی ملاحظه فرمائی: «بداء» به معنی
از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است می باشد، و باید دانست
که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات یاری تعالی را محل حوادث دانستن است،
و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آنرا جایز نمی دانند،
زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوییم خداوند تصمیم بر
کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغیر داده است، مثلاً عزم بر فلان کار را
داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدانی که شیعه بدان قائل است این چنین
چیزی نیست، و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند، از جمله ایشان
شیخ طوسی رحمته الله در عُدَّة الْأُصُول و تفسیر بیان، و استادش سید مرتضی در «الذَّرِيعَةُ إِلَى أُصُولِ
الشَّرِيعَةِ»، و علامه جلی در نهایة الْأُصُول در مقصد هشتم فصل اوّل بحث چهارم گفته است:
«نَسَخَ بِرِخْدَاوْنَدٍ جَائِزٌ أَسْتُ، زِيْرَا كَهْ حُكْمُ أَوْ تَابِعِ مَصَالِحِ أَسْتُ» - تا آنجا که گوید: «وَبَدَاءٌ بِرِ»

وَاسْتَشْهَدَ عَلَيْهِ بِأَيِّ كَثِيرَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ، مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «اللَّهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» وَ «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» وَ «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» وَ «مَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا

شدن مصلحت، و آنحضرت در صحت آن به آیات بسیاری از قرآن استشهاد نمود، مانند آیه: «خداست که آفرینش آفریدگان را آغاز می‌کند، سپس بار دیگر آن را باز می‌گرداند»^(۱)، و آیه: «در آفرینش هر چه خواهد می‌افزاید»^(۲)، و آیه: «خداوند آنچه را خواهد از میان ببرد و یا استوار بدارد»^(۳) و آیه: «و به هیچ کسی زندگانی دراز داده نشود

خداوند جایز نیست زیرا دلالت بر جهل یا قبیح می‌کند و آنندو در حق خداوند متعال از محالات است»، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابوالفتح رازی در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلد اول ابوالفتح (سیرده جزئی) ص ۴ و ۲۸۶. و اینکه پاره‌ای گفته‌اند: مراد از «بداء» آنستکه خداوند حکمی کرده و می‌داند که در صورت پیدایش سببی آنرا تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء» و نیز اینکه گفته‌اند: «دو حکم درباره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است» و متناقض ندارد، مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صلوة رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد این درست نیست، زیرا اراده و مشیت و تقدیر و قضاء جایی بکار می‌رود که شرطش حاصل می‌شود، نه در آنجا که خداوند می‌داند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که «بَدَأَ لِلَّهِ كَذَا» معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و آسف که بخدا نسبت می‌دهیم است، مثل آیه: «قُلْنَا أَسْفَوْنَا اتَّقُمْنَا» و آیه: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، و آیه: «كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»، و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ بالله خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد، مثل «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَنَا» که نتیجه دادن مکر آنها است نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی علیه السلام نیز لفظ «بداء» را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می‌نماید - پایان کلام علامه شعرانی رحمه الله - ۱ - روم: ۱۱. ۲ - فاطر: ۱. ۳ - رعد: ۲۹.

يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ» وَ «آخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» وَأَمثالُ ذَلِكَ -

فَقَالَ سُلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا أَنْكَرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ، وَلَا أَكْذِبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا سُلَيْمَانُ، سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَأَ لَكَ، وَعَلَيْكَ بِحُسْنِ الْاسْتِمَاعِ

وَالْإِنْصَافِ!

قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي، مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِرَادَةَ اسْمًا وَصِفَةً، مِثْلَ: حَيٍّ، وَسَمِيعٍ،

وَبَصِيرٍ، وَقَدِيرٍ؟

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قُلْتُمْ حَدَّثْتَ الْأَشْيَاءَ وَاخْتَلَفْتَ، لِأَنَّهُ شَاءَ وَأَرَادَ، وَلَمْ تَقُولُوا:

«حَدَّثْتُ وَاخْتَلَفْتُ» لِأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا لَيْسَتْ بِمِثْلِ سَمِيعٍ وَبَصِيرٍ وَلَا قَدِيرٍ.

قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا؟

واز عمر هیچ کس کاسته نگردد - فاطر (۱۶)، و آیه مبارکه: «وگروهی دیگر واپس

داشتگانند برای فرمان خدا - توبه: ۱۰۶»، و امثال آنها.

پس سلیمان به مأمون گفت: ای امیرالمؤمنین، از امروز به بعد به خواست خدا،

«بداء» را انکار نخواهم کرد، و آنرا دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هرچه می خواهی از ابوالحسن بپرس، بشرط آنکه خوب گوش دهی

و انصاف را نیز رعایت کنی.

سلیمان گفت: سرور من! اجازه می دهید سؤال کنم؟

امام فرمود: هرچه می خواهی بپرس، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را

همچون «حی» و «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بدانند چیست؟

امام فرمود: شما می گوئید: اشیاء پدید آمده اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او

خواسته و اراده کرده است ولی نمی گوئید: آنها پدید آمده اند و با یکدیگر تفاوت دارند

چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر»

نیستند،

سلیمان گفت: پس آیا او از اول وازل مرید بوده (صفت اراده را داشته)؟

قال: يا سليمان، فأرادته غيره، قال: نعم.
 قال: قد أثبتت معه شيئاً غيره لم يزل! قال سليمان: ما أثبتت؟
 قال الرضا: أهبي محدثه؟
 قال سليمان: لا، ما هي محدثه! فصاح به المأمون وقال: يا سليمان! مثله يعا يا أو يكابر،
 عليك بالإنصاف! ألا ترى من حولك من أهل النظر؟!
 ثم قال: كلمه يا أبا الحسن، فإنه متكلم خراسان.
 فأعاد عليه المسألة فقال: هي محدثه يا سليمان؟ فإن الشيء إذا لم يكن أزلياً كان محدثاً
 وإذا لم يكن محدثاً كان أزلياً.
 قال سليمان: إرادته منه كما أن سمعه وبصره وعلمه منه.
 قال الرضا عليه السلام: فأرادته نفسه؟ قال: لا.
 قال: فليس المرید مثل السميع والبصير.

امام فرمود: ای سلیمان، بنا بر این اراده اش چیزی است غیر از او. گفت: بله.
 فرمود: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته ای،
 سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی دانم.
 امام فرمود: آیا اراده حادث است؟
 سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با
 چنین کسی مکابره می کنی و جواب سربالا می دهی؟ انصاف را از دست مده، مگر
 نمی بینی در اطرافت اهل نظر و بحث نشسته اند؟
 سپس گفت: ای ابوالحسن، بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است!
 حضرت مجدداً پرسش خود را از او پرسید که: اراده حادث است ای سلیمان، چون
 چیزی که ازلی نیست قطعاً حادث است، و اگر حادث نیست، ازلی است،
 سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست همچنانکه سمع و بصر و علم او از خود اوست،
 امام فرمود: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت: نه،
 امام فرمود: پس مرید مثل سمیع و بصیر نیست،

قال سليمان: إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ، وَأَبْصَرَ نَفْسَهُ، وَعَلِمَ نَفْسَهُ.
 قال الرضا عليه السلام: ما معنى أَرَادَ نَفْسَهُ، أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً، أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً، أَوْ
 سَمِيعاً، أَوْ بَصِيراً أَوْ قَدِيراً؟ قال: نَعَمْ.
 قال الرضا عليه السلام: أَفَبِإِرَادَتِهِ كَانَ كَذَلِكَ؟ قال سليمان: لَا.
 قال الرضا عليه السلام: فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً سَمِيعاً بَصِيراً مَعْنَى، إِذْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ
 بِإِرَادَتِهِ.

قال سليمان: بَلَى قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَمَنْ حَوْلَهُ، وَضَحِكَ الرضا
 عليه السلام، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: ارْزُقُوا بِمَتَكَلِّمِ خُرَاسَانَ!
 فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَتَغَيَّرَ عَنْهَا، وَهَذَا يَمَّا لَا يُوصَفُ اللَّهُ

سليمان گفت: اراده‌اش از خود اوست، همانطور که شنیدن و دیدن و علم از خود او
 می‌باشد،

امام فرمود: پس اراده‌اش نفس خود اوست؟ گفت: نه.
 امام فرمود: پس مرید (اراده کننده) مثل سمیع و بصیر نیست؟
 سليمان گفت: خود را اراده کرده، همانطور که خود را می‌بیند و به خود آگاه است،
 امام فرمود: «خود را اراده کرده» یعنی چه؟ یعنی: خواسته که چیزی باشد؟
 خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله،
 امام فرمود: آیا با اراده خود اینگونه شده؟
 سليمان گفت: نه،

امام فرمود: پس این که می‌گویی: اراده کرده تا حی، سمیع و بصیر باشد معنایی
 ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است،
 سليمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان
 خندیدند و خود امام علیه السلام نیز خندید و فرمود: بر متکلم خراسان سخت نگیرید و او را
 اذیت نکنید،

فرمود: ای سليمان، بنابر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده

عَزَّوَجَلَّ بِهِ ، فَانْقَطَعَ .

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا سُلَيْمَانُ ، أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ ؟ قَالَ : سَلْ جُعِلْتُ فِدَاكَ !
قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَأَصْحَابِكَ ، تُكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَتَعْرِفُونَ ، أَوْ بِمَا لَا تَفْقَهُونَ
وَتَعْرِفُونَ ؟ فَقَالَ : بَلْ بِمَا تَفْقَهُهُ وَتَعْلَمُ .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَلْذِي يَعْلَمُ النَّاسُ : أَنْ الْمُرِيدَ غَيْرُ الْإِرَادَةِ ، وَأَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ ،
وَأَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ ، وَهَذَا يُبْطِلُ قَوْلَكُمْ : إِنَّ الْإِرَادَةَ وَالْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ .

قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ ، وَلَا عَلَى مَا يَفْقَهُونَ .
قَالَ : فَأَرَأَيْتُمْ إِذَا عِلِمُ ذَلِكَ بِمَا مَعْرِفَةٍ ، وَقُلْتُمْ : الْإِرَادَةُ كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ
عِنْدَكُمْ عَلَى مَا لَا يَعْرِفُ وَلَا يُعْقَلُ ، فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً .

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى جَمِيعَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ؟

است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد ، سلیمان
ساکت در جای خود باقی ماند

سپس امام فرمود : ای سلیمان ، پرسشی از تو دارم ، گفت : پیرس قربانت گردم ،
امام فرمود : بگو ببینم ، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با
مردم بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید ؟ گفت : البته بر اساس
آنچه می دانیم و می فهمیم .

امام فرمود : آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که : اراده کننده ، غیر از خود
اراده است ، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده ، و فاعل غیر از مفعول است ، و این
مطلب گفته شما را که می گوئید : اراده و اراده کننده یک چیز هستند ، باطل می کند ،
سلیمان گفت : قربانت گردم ، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست ،

امام فرمود : پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشید ، ادعای علم می کنید
و می گوئید : اراده نیز مانند سمع و بصر است ، و لذا اعتقاد شما بر اساس عقل و علم نیست ،
سلیمان جوابی نداشت که بگوید .

سپس امام فرمود : آیا خداوند بتام آنچه در بهشت و دوزخ است ، واقف می باشد ؟

قَالَ سُلَيْمَانُ : نَعَمْ .

قَالَ : فَيَكُونُ مَا عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ : فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ ، أَيْزِيدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ : بَلَّ يَزِيدُهُمْ .

قَالَ : فَأَرَاهُ فِي قَوْلِكَ قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ .

قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَلَمْ يَزِدْ لَ غَايَةٍ لَهُ .

قَالَ : فَلَيْسَ مُحِيطٌ بِعِلْمِهِ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا لَمْ يُعْرِفْ غَايَةَ ذَلِكَ ، وَإِذَا لَمْ يُحِطْ

بِعِلْمِهِ بِمَا يَكُونُ فِيهَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا !!

قَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّمَا قُلْتُ : لَا يَعْلَمُهُ ، لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَصَفَهَا بِالْخُلُودِ

سلیمان گفت : بله ،

امام فرمود : آیا آنچه را که خداوند می‌داند که در آینده ایجاد خواهد شد ، ایجاد

خواهد شد ؟ گفت : بله ،

امام فرمود : حال ، اگر همانطور که باید موجود گردد موجود شد ، آیا خداوند باز

هم توان افزودن چیزهای دیگری به آنها دارد یا صرفنظر می‌کند ؟

سلیمان گفت : اضافه می‌کند ،

امام فرمود : بنابر گفته تو که خداوند اضافه می‌کند چیزی به آنها افزوده است که

خود نمی‌دانسته ایجاد خواهد شد .

سلیمان گفت : قربانت گردم ، اضافه‌ها غایت و نهایت ندارند ،

امام فرمود : پس ، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (بهشت و دوزخ) قرار

خواهد گرفت ، احاطه ندارد ، چون نهایی برای آن قابل تصور نیست ، و اگر علم او به

آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد ، آنچه را که در آنها خواهد بود ، قبل از

وجودشان ، نخواهد دانست ، خداوند از چنین گفته‌ها و عقائدی منزّه و بالاتر است .

سلیمان گفت : من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایی

ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی و خلُود وصف و تعریف فرموده است

وَكَرِهْنَا أَنْ تَجْعَلَ لَهَا انْقِطَاعًا.

قال الرضا عليه السلام: لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ بِوَجِبٍ لَانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ، لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ ثُمَّ يَزِيدُهُمْ ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ، وَلِذَلِكَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهَا جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»، وَقَالَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ» فَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَلَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ الزِّيَادَةَ، أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَمَا شَرَبُوا أَلَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ؟ قَالَ: بَلَى.

قال: أَفَتَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَقَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ؟ قَالَ سَلِيمَانُ: لَا.

قال: فَكَذَلِكَ كُلَّمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ فَلَيْسَ يَنْقَطِعُ عَنْهُمْ.

قال سَلِيمَانُ: بَلَى، يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَلَا يَزِيدُهُمْ.

ولذا ما نخواستیم بایاتی برای آنها قرار دهیم.

امام فرمود: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع می نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «هرگاه پوست تنشان پخته شود و بسوزد آنرا پوستهای دیگری جایگزین سازیم تا عذاب را بچشند - نساء: ۵۶»، و نیز در مورد بهشتیان فرموده: «عطایی بی پایان - هود: ۱۰۸»، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: ۳۱ و ۳۳».

پس خداوند عز و جل این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی جایگزین آن نمی کند؟ گفت: چرا،

امام فرمود: آیا اکنون که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه،

امام فرمود: پس اینگونه است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از بهشتیان منقطع نشده و نخواهد شد. سلیمان گفت: آری، اضافات را از آنها دریغ می کند و چیز اضافی به آنان نمی دهد،

قال الرضا عليه السلام: إذا يَسِيدُ ما فيها، وهذا يا سُلَيْمَانُ إِنْطَالُ الْخُلُودِ وَخِلَافُ الْكِتَابِ، لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «هُمْ ما يَشَاءُونَ فِيها وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»، وَيَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» وَيَقُولُ: عَزَّوَجَلَّ «وَمَا هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ» وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «خَالِدِينَ فِيها أَبَدًا»، وَيَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: «وفاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ» لا مَقْطُوعَةٌ وَلَا تَمُوعَةٌ، فَلَمْ يُجِرْ جَواباً.

ثُمَّ قال الرضا عليه السلام: أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِرَادَةِ، فَعَلَّ أَمْ هِيَ غَيْرُ فَعْلٍ؟ قال: بَلْ هِيَ فَعْلٌ. قال: فَهِيَ مُحَدَّثَةٌ لِأَنَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ مُحَدَّثٌ! قال: لَيْسَتْ بِفَعْلٍ.

قال: فَعَمَّ غَيْرُهُ لَمْ يَزَلْ؟ قال سُلَيْمَانُ: الْإِرَادَةُ هِيَ الْإِنْشَاءُ.

قال: يا سُلَيْمَانُ، هذا الَّذِي عَيْشُمُوهُ عَلَى ضِرارٍ وَأَصْحابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: إِنْ كُلُّ ما خَلَقَ اللَّهُ

امام فرمود: در این صورت آنچه در بهشت و جهنم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب ای سلیمان بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می‌فرماید: «برای ایشان آنچه خواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز اضافی و زیادی هست - ق: ۳۵»، و نیز فرموده: «عطائی بی پایان»، و: «ایشان از آنجا (بهشت) بیرون رانده نمی‌شوند - حجر: ۴۸» و: «برای همیشه در آنجا جاودانه هستند - یس: ۸»، و نیز: «و میوه‌های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: ۳۲ و ۳۳». سلیمان جوابی نداشت بدهد.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟
گفت: آری فعل است،

فرمود: پس حادث است زیرا افعال محدث (پدیده) می‌باشند، گفت: فعل نیست،
امام فرمود: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است،
سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است،

امام فرمود: ای سلیمان، این سخن، همان چیزی است که بر ضرار^(۱) و هم مسلکان

۱ - او ضرار بن عمرو قاضی از بزرگان معتزله می‌باشد، و جماعتی نیز او را از مجرّه خوانده‌اند، و قریب به سی کتاب تصنیف نموده، احمد حنبل فتوا بر قتل او صادر نمود، در نهایت بسال ۱۹۰ مُرد، و صاحب لسان المیزان درباره‌اش گوید: «وی دارای عقاید فاسدی بوده است».

عَزَّوَجَلَّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ، مِنْ كُلِّ أَوْ خَيْرٍ أَوْ قَرْدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ: إِرَادَةُ اللَّهِ، وَإِنْ إِرَادَةُ اللَّهِ تَحْيَا وَتَمُوتُ، وَتَذْهَبُ، وَتَأْكُلُ وَتَشْرَبُ، وَتَكْعُ وَتَلِدُ، وَتَظْلِمُ وَتَفْعَلُ الْفَوَاحِشَ، وَتَكْفُرُ وَتُشْرِكُ، فَتُبْرَأُ مِنْهَا وَتُعَادِيهَا وَهَذَا حَدُّهَا.

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا ثَابِتَةً، فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ أَمْصُنُوعٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ نَفَيْتُمُوهُ؟ قَمَرَةٌ قُلْتُمْ: لَمْ يَرِدْ، وَمَرَّةٌ قُلْتُمْ: أَرَادَ وَلَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ

لَهُ؟

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا ذَلِكَ كَقَوْلِنَا مَرَّةً عِلِمٌ وَمَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ سِوَاءَ لِأَنَّ نَفْيَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ، وَنَفْيُ الْمُرَادِ نَفْيُ

او عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه می رود، می خورد و می آساید، ازدواج می کند و تولید مثل می نماید، ظلم می کند و کارهای زشت مرتکب می شود، کافر می شود و مشرک می گردد، و از آنها برائت می جوید و دشمنی می کند و این حد آن است.

سلیمان گفت: اراده مثل سمع و بصر و علم است.

امام فرمود: دوباره به حرف نخست خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم،

مصنوعند؟ سلیمان گفت: نه.

امام فرمود: پس چطور اراده را نفی می کنید و می گویند: اراده نکرده است، و گاهی

می گویند: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گویند: «اراده» ساخته و مفعول خداوند نیست.

سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند،

امام فرمود: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی

الْإِرَادَةُ أَنْ تَكُونَ ، لِأَنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يُرَدْ لَمْ تَكُنْ إِرَادَةً ، وَقَدْ بَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ ، بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ : فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيراً وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُبْصَرُ ، وَيَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ .

فَلَمْ يَزَلْ سُلَيْمَانُ يُرَدُّ الْمَسْأَلَةَ وَيَنْقَطِعُ فِيهَا وَيَسْتَأْنِفُ ، وَيُنْكِرُ مَا كَانَ أَقْرَبَ بِهِ ، وَيَقْرَأُ بِمَا أَنْكَرَ ، يَنْتَقِلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ ، وَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْقُضُ عَلَيْهِ ذَلِكَ حَتَّى طَالَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ، وَظَهَرَ لِكُلِّ أَحَدٍ انْقِطَاعُهُ مَرَّاتٍ كَثِيرَةً .

تَرَكْنَا إِبرَادَ ذَلِكَ : خَافَةَ التَّطْوِيلَ .

قَالَ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ قَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ الْقُدْرَةُ .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَداً وَلَا بَدَأَ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «وَلَيْنُ شِئْنَا لَنُذْهِبَنَّهُ بِالْأَذَى أَوْ حِينَا إِلَيْكَ» فَلَوْ كَانَتِ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ ، كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ .



مراد (اراده شده) نفی وجود «اراده» است ، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده‌ای وجود نداشته است ، ولی گاه می‌شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد .

[مؤلف علیه السلام گوید:] پس کار بحث بهمین منوال ادامه یافت ، و سلیمان پیوسته مسأله را تکرار می‌کرد و به آخر می‌رسید و از سر می‌گرفت ، و منکر آنچه اقرار کرده بود می‌شد ، و اعتراف به منکرات خود می‌کرد ، و از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌پرید ، و حضرت رضا علیه السلام همه موارد را بر او نقض می‌کرد ، تا اینکه کلام میان آن دو به درازا کشید ، و بر همگان چندین بار شکست سلیمان روشن و مبرهن شد ، و ما در اینجا ادامه بحث را به جهت رعایت طولانی شدن ترک می‌کنیم ، پس کار بحث بدانجا کشید که :

سلیمان گفت : اراده همان قدرت است .

امام فرمود : خداوند عز و جل بر آنچه اراده نکند هم قادر است ، و این مطلب قطعی است ، چون خداوند فرموده : «اگر خواهیم هر آینه آنچه را به تو وحی کرده ایم ببریم - اِسْرَأْ : ۸۶» ، و اگر اراده همان قدرت می‌بود ، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد ، چرا که قدرت بر این کار را داشت .

فَانْقَطَعَ سَلِيمَانُ وَتَرَكَ الْكَلَامَ عِنْدَ هَذَا الْاِنْطِطَاعِ ، ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ .
 ۲۸۵ - وَعَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ : سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمَحْدَثُ صَاحِبُ شُبْرُمَةَ أَنْ أَدْخِلَهُ
 عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لَهُ ، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ
 وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤَالَهُ إِلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِي - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - عَنْ
 كَلَامِ اللَّهِ لِمُوسَى ؟

فَقَالَ : اللَّهُ أَعْلَمُ وَرَسُولُهُ بِأَيِّ لِسَانٍ كَلَّمَهُ ، بِالسُّرْيَانِيَّةِ أَمْ بِالْعِبْرَانِيَّةِ .
 فَأَخَذَ أَبُو قُرَّةَ بِلِسَانِهِ فَقَالَ : إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا اللُّسَانِ !
 فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا تَقُولُ ! وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يُشَبَّهَ خَلْقُهُ أَوْ يَتَكَلَّمَ بِمِثْلِ مَا هُمْ بِهِ
 مُتَكَلِّمُونَ وَلَكِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا كَمِثْلِهِ قَائِلٌ وَلَا فَاعِلٌ . قَالَ : كَيْفَ ذَلِكَ ؟

سلیمان در جواب درمآند ، مأمون گفت ای سلیمان ، او از تمام بنی هاشم عالمتر است
 سپس تمام حاضرین مجلس : پراکنده شدند
 ۲۸۵ - صفوان بن یحیی گوید : ابو قُرَّة محدث رفیق شبرُمه از من خواست ترتیب
 ملاقات او را با امام رضا علیه السلام بدهم ، من نیز اذن دخول گرفتم و آنحضرت اجازه فرمود ،
 ابو قُرَّة داخل شد و از امام علیه السلام مسألی در حلال و حرام و فرائض و احکام پرسید تا اینکه
 رسید به پرسشهای توحیدی گفت : قربانت گردم ، نحوه کلام خداوند با موسی را توضیح
 فرمایید ؟

فرمود : خدا و رسول او داناترند که به چه زبانی با او سخن راند ، به زبان سریانی یا
 عبرانی ، ابو قُرَّة با اشاره به زبان خود گفت : فقط از این زبان از شما سوال می کنم !
 فرمود : سبحان الله از این طرز تفکر ! و پناه بر خدا در شباهت او به خلق ، یا تکلم
 حضرت حق همچون سخنرانان ، ولیکن تبارک و تعالی هیچ چیزی مانند او نیست ؛ نه
 گوینده و نه عمل کننده ای . پرسید : پس چگونه بوده ؟

۱ - ظاهراً او موسی بن طارق بن ابی ابوقرّة زبیدی باشد ، وی از رجال عامّه و صاحب
 منصب قضاء بوده ، و از راویان ابن جریر متوفی به سال ۱۵۰ می باشد .

قَالَ: كَلَامُ الْخَالِقِ لِمَخْلُوقٍ لَيْسَ كَكَلَامِ الْمَخْلُوقِ لِمَخْلُوقٍ، وَلَا يَلْفِظُ بِشِقِّ قَمٍ وَلِسَانٍ وَلَكِنْ يَقُولُ لَهُ: «كُنْ» فَكَانَ بِمَشِيئِهِ مَا خَاطَبَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَمَا تَقُولُ فِي الْكُتُبِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ وَالْفُرْقَانُ، وَكُلُّ كِتَابٍ أُنْزِلَ كَانَ كَلَامَ اللَّهِ: أُنْزِلَهُ لِلْعَالَمِينَ نُورًا وَهُدًى، وَهِيَ كُلُّهَا مُحَدَّثَةٌ، وَهِيَ غَيْرُ آيَةٍ حَيْثُ يَقُولُ: «أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا»، وَقَالَ: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ» وَاللَّهُ أَحَدَثَ الْكُتُبَ كُلُّهَا الَّتِي أُنْزِلَتْ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَهَلْ تُفْنَى؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَنَّ مَا سِوَى اللَّهِ فَانٍ، وَمَا سِوَى اللَّهِ فِعْلُ اللَّهِ، وَالتَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ وَالْفُرْقَانُ فِعْلُ اللَّهِ، أَلَمْ تَسْمَعْ النَّاسَ يَقُولُونَ:

فرمود: کلام آفریننده به مخلوق همچون کلام مخلوق با مخلوق نیست، و نه با حرکت لب و زبان، بلکه بدو می فرماید: «بشو»، و کلام حضرت حق با موسی بنا بر مشییت او از امر و نهی بود بدون آنکه تردیدی در نفس پیش آید.

أَبُو قُرَّةَ پرسید: نظر شما در باره کُتُبِ [آسمانی] چیست؟

فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که نازل شده همه و همه کلام خداوند است که آنها را برای روشنایی و هدایت جهانیان نازل فرموده، و همه آنها محدث (پدیده) می باشند، و آن غیر خود خداوند است، آنجا که فرماید: «یا آنان را یاد کرد و پندی پدید آورد - طه: ۱۱۳»، و نیز: «آنان را هیچ یاد کرد و پسند تازه ای از پروردگارشان نیاید مگر اینکه آن را بشنوند در حالی که بازی می کنند - انبیاء: ۲»، و خود خداوند سبب تمام کتابهایی می باشد که نازل فرموده است.

أَبُو قُرَّةَ گفت: آیا آنها فنا و نابود نمی شوند؟

فرمود: اجماع مسلمین است که هر چه جز خدا نابود می شود، و همه چیز جز خدا فعل او است، و تورات و انجیل و زبور و فرقان نیز فعل اویند، آیا نشنیده ای مردم می گویند:

«رَبُّ الْقُرْآنِ» وَأَنَّ الْقُرْآنَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «يَا رَبُّ هَذَا فُلَانٌ - وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِ مِنْهُ - قَدْ أَظْمَأَتْ نَهَارَهَا وَأَسْهَرَتْ لَيْلَهُ فَسَفَعَنِي فِيهِ»، وَكَذَلِكَ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ، وَهِيَ كُلُّهَا مُحَدَّثَةٌ مَرْبُوبَةٌ، أَحَدُهَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هُدًى لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، فَمَنْ رَعِمَ أَتَاهُمْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ فَقَدْ أَظْهَرَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَوَّلٍ قَدِيمٍ، وَلَا وَاحِدٍ، وَأَنَّ الْكَلَامَ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ وَلَيْسَ لَهُ بَدْءٌ وَلَيْسَ بِإِلَهِ.

قال أبو قرة: وإنا رؤينا: أَنَّ الْكُتُبَ كُلَّهَا تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالنَّاسُ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ صُفُوفٍ قِيَامَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ يَنْظُرُونَ حَتَّى تَرْجِعَ فِيهِ، لِأَنَّهَا مِنْهُ وَهِيَ جُزْءٌ مِنْهُ، قَالَتْ تَصِيرُ. قال أبو الحسن عليه السلام: فَهَكَذَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ: إِنَّهُ رُوحُهُ [وَأ] جُزْءٌ مِنْهُ وَيَرْجِعُ فِيهِ، وَكَذَلِكَ قَالَتِ الْمَجُوسُ فِي النَّارِ وَالشَّمْسِ: إِنَّهُمَا جُزْءٌ مِنْهُ وَيَرْجِعُ فِيهِ، تَعَالَى رَبُّنَا أَنْ يَكُونَ مُتَجَزِّئاً أَوْ مُخْتَلِفاً وَإِنَّهَا يَخْتَلِفُ وَتَأْتِلُفُ الْمُسَجَّرِيُّ، لِأَنَّ كُلَّ مُتَجَزِّئٍ مَتَوَهِّمٍ،

«رَبِّ قرآن» و خود قرآن روز قیامت می گوید: «یا رب، آن فلانی است - حال اینکه رب او را از خودش بهتر می شناسد - روزش عطشان و شبش بیدار بود، شفاعت مرا درباره او بپذیر»، و همچنان است کار تورات و انجیل و زبور، و همه آنها محدث (پدید آمده) و مخلوقند، محدث (پدید آورنده) آنها کسی است که هیچکس مانند او نیست، و مایه هدایت برای عاقلان است، پس کسی که می بیند او پیوسته با او بوده اند در اصل می گوید که خداوند نخست قدیم و یکتا نیست، و کلام پیوسته با او بوده و ابتدایی ندارد و معبود نیست.

أبو قرة گفت: ما روایت شده ایم که: «تمام آن کُتب روز قیامت می آیند در حالیکه همه مردمان در زمین بلندی در صفی واحد در برابر رب العالمین ایستاده اند و نظاره می کنند تا همه آن کتابها از صحنه قیامت مراجعت به حضرت حق کنند، زیرا آنها از خدا هستند و جزئی از او می باشند، پس به سوی حضرت حق می روند».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این مانند عقیده نصاری درباره مسیح است که: او روح او است و جزئی از او می باشد و در او باز می گردد، و همینگونه مجوس درباره آتش و خورشید معتقدند: آند و جزئی از خدا بوده و در آن مراجعت می کنند. پروردگار مابسی برتر از آن است که جزء جزء شود یا مختلف باشد، و تنها گوناگونی و تألیف از صفات

وَالْكَثْرَةُ وَالْقِلَّةُ مَخْلُوقَةٌ دَالَّةٌ عَلَى خَالِقٍ خَلَقَهَا.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّا رَوَيْنَا: أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ الرُّوْيَةَ وَالْكَلامَ بَيْنَ نَبِيِّنِ، فَقَسَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلامَ وَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرُّوْيَةَ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنِ الْمُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ إِلَى الثَّقَلَيْنِ الْجِسْنِ وَالْإِنْسِ أَنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، أَلَيْسَ مُحَمَّدٌ؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ اللَّهِ، وَأَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَيَقُولُ: إِنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي وَأَحْطْتُ بِهِ عِلْماً وَهُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ، أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟ أَمَا قَدَرْتَ الزَّنادِقَةَ أَنْ تَزْمِيَهُ بِهَذَا: أَنْ يَكُونَ أَقْبَى عَنِ اللَّهِ بِأَمْرِ ثُمَّ يَأْتِي بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ.

متجزی است، زیرا هر جزء جزء شده‌ای در توهم آید، و کثرت و قلت مخلوق است که دلالت بر خالق می‌کند که آنرا آفریده است.

أَبُو قُرَّةَ گفت: ما روایت شده‌ایم که: «خداوند دیدار و هم سخنی خود را میان دو تن از پیامبران تقسیم فرمود، صحبت را به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و رویت را به محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ عطا کرد». حضرت فرمود: پس آنکه از طرف خدا [این مطلب را] به جن و انس رسانید که: دیده‌ها او را درک نکند، علم مخلوق به او احاطه نیابد، چیزی مانند او نیست، آیا جز محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ بود؟ گفت: چرا.

فرمود: چگونه ممکن است مردی به سوی تمام مخلوق آید و به ایشان گوید که از جانب خدا آمده و آنان را به فرمان خدا بسوی خدا خوانده و بگوید: دیده‌ها خدا را در نیابند و علمشان به او احاطه نکند و چیزی مانندش نیست، سپس همین مرد بگوید: من به چشمم خدا را دیدم و به او احاطه علمی پیدا کردم و او به شکل انسان است؟! آیا حیا نمی‌کنید! زنادقه نتوانستند چنین نسبتی به او دهند که او چیزی از جانب خدا آورد آنگاه از راه دیگر خلاف آنرا گوید.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: إِنَّهُ يَقُولُ: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى».

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ مَا يَدُلُّ عَلَى مَا رَأَى حَيْثُ قَالَ: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ ﷺ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»، فَأَيَّاتُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ، وَقَالَ: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَ بِهِ الْعِلْمُ وَوَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَتُكَذَّبُ بِالرَّوَايَةِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَتِ الرَّوَايَةُ مُخَالَفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَّبْتُهَا، وَمَا أَجَمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ إِنَّهُ لَا يُحَاطُ بِهِ عِلْمًا، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. وَسَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».

أَبُو قُرَّةَ گفتم: خدا فرموده: «بدرستی او را در فرود آمدن دیگری دید - نجم: ۱۳». حضرت فرمود: پس از این آیه، آیه ای است که دلالت بر آنچه پیغمبر دیده می کند، خدا فرماید: «دل آنچه را دید دروغ نشمرد» یعنی دل محمد آنچه را چشمش دید؛ دروغ نشمرد، آنگاه خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید: «پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید»، و آیات خدا غیر خود خدا است، و باز فرماید: «مردم احاطه علمی به خدا پیدا نکنند»، در صورتیکه اگر دیدگان او را بینند علمشان به او احاطه کرده و معرفت او واقع شده است.

أَبُو قُرَّةَ گفتم: پس روایات را تکذیب می فرمایید؟

فرمود: هر زمان روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم، و آنچه مسلمین بر آن اتفاق دارند این است که: احاطه علمی به او پیدا نشود، دیدگان او را ادراک نکنند، چیزی مانند او نیست.

و او از آنحضرت ﷺ درباره این آیه پرسید: «پاک است آن که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی بُرد - اسراء: ۱».

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَّهُ أَسْرَى بِهِ، ثُمَّ أَخْبَرَ: لَمْ أَسْرَى بِهِ، فَقَالَ: «لِنَرِيهِ مِنْ آيَاتِنَا»، فَأَيَّاتُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ، فَقَدْ أَعْذَرَ وَيَبِّنَ لِمَ فَعَلَ بِهِ ذَلِكَ، وَمَا رَأَهُ: «فَبَيَّيْتُ حَدِيثَ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ»، فَأَخْبَرَ أَنَّهُ غَيْرُ اللَّهِ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَأَيْنَ اللَّهُ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيْنُ مَكَانٌ، وَهَذِهِ مَسْأَلَةٌ شَاهِدٌ عَنْ غَايِبٍ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَ بِغَايِبٍ، وَلَا يَقْدَمُهُ قَادِمٌ. وَهُوَ يَكُلُّ مَكَانٍ مَوْجُودٌ مُدَبَّرٌ صَانِعٌ حَافِظٌ مُنْشِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: أَلَيْسَ هُوَ فَوْقَ السَّمَاءِ دُونَ مَا سِوَاهَا؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ، وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ، وَهُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ، وَهُوَ الَّذِي اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ، وَهُوَ الَّذِي اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

حضرت فرمود: خداوند خبر فرموده که او را برده، سپس علت آنرا فرموده که: «تا برخی از نشانه‌های خویش را به او بنماییم»، پس آیات خدا غیر از خدا است، پس عذر خود واضح بیان داشته که چرا اینکار را انجام داده، و چرا نشان داده، و فرموده: «پس به کدام سخن پس از [سخن] خدای و آیات او ایمان می‌آورید؟ - جائیه: ۶»، پس خبر داده که آن غیر خدا است.

أَبُو قُرَّةَ گفت: پس خدا کجاست؟!

حضرت فرمود: «کجا» مکان است، و این پرسش حاضر از غایب است، و خداوند متعال غایب نیست، و هیچکس بر او وارد نشد، و او به هر مکانی موجود، مدبّر، صانع، حافظ، نگه‌دارنده آسمانها و زمین است.

أَبُو قُرَّةَ گفت: مگر او جدای از همه: بالای آسمان نیست؟

فرمود: او خدای آسمانها و زمین است، او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و اوست که شما را در زهدانها (رُجُها) چنانکه خواهد می‌نگارد، و او هر جا که باشید با شماست، اوست که به آسمان پرداخت و آن دودی بود، و اوست کسی که به

الَّذِي اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ، قَدْ كَانَ وَلَا خَلْقَ ، وَهُوَ كَمَا كَانَ إِذْ لَا خَلْقَ ، لَمْ يَسْتَقِلْ مَعَ الْمُسْتَغِلِّينَ .
 فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : لَمَّا بِالْكُفِّ إِذْ دَعَوْتُهُمْ رَفَعْتُمْ أَيْدِيَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ ؟
 فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِضُرُوبٍ مِنَ الْعِبَادَةِ ، وَاللَّهُ مَفَارِعُ يَقْرَعُونَ
 إِلَيْهِ ، وَمُسْتَعْبِدٌ فَاسْتَعْبَدَ عِبَادَهُ بِالْقَوْلِ ، وَالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالتَّوَجُّهِ وَتَحْوِي ذَلِكَ . اسْتَعْبَدَهُمْ
 بِتَوَجُّهِ الصَّلَاةِ إِلَى الْكَعْبَةِ ، وَوَجَّهَ إِلَيْهَا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ، وَاسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ عِنْدَ الدُّعَاءِ وَالطَّلَبِ
 وَالتَّضَرُّعِ ، يَسْطِ الْأَيْدِي وَرَفَعَهَا إِلَى السَّمَاءِ لِحَالِ الْاسْتِكَانَةِ وَعِلَامَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَالتَّذَلُّلِ لَهُ .
 فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ : الْمَلَائِكَةُ ، أَوْ أَهْلُ الْأَرْضِ ؟
 فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ كُنْتَ تَقُولُ بِالشُّبْرِ وَالذَّرَاعِ ، فَإِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بَابٌ وَاحِدٌ
 هِيَ فِعْلُهُ لَا يُشْغَلُ بِنَعْصِهَا عَنْ بَعْضٍ ، يُدَبِّرُ أَعْلَى الْخَلْقِ مِنْ حَيْثُ يُدَبِّرُ أَسْفَلَهُ ، وَيُدَبِّرُ أَوَّلَهُ

آسمان پرداخت و هفت آسمان بساخت ، و اوست کسی که بر عرش (در مقام استیلا و تدبیر
 امور جهان) برآمد ، او بود و خلق نبود ، و او همانگونه بود و آفرینشی در کار نبود ، همچون
 دیگر منتقلین انتقال نمی یابد .

ابو قره گفت : چرا هنگام دعا دستهای خود را به آسمان بالا می برید ؟

فرمود : خداوند هر کدام از بندگان را به نوعی از عبادت استعباد فرموده ، و خداوند
 را پناهگاه و مکانهایی برای عبادت است که بدان پناه می برند ، بندگان خود را ملزم به
 رعایت گفتار ، علم و عمل و توجّه و مانند آنها فرمود . توجّه در نماز به کعبه نمود و حجّ
 و عمره را برایش توجیه فرمود ، و مخلوق خود را هنگام دعا و طلب و تضرّع ملزم به باز
 کردن دستان و بالا بردن به سمت آسمان فرمود تا نشان از حال استکانت و بندگی و خواری
 در برابر او باشد .

ابو قره گفت : اهل زمین به خداوند نزدیکترند یا فرشتگان ؟

فرمود : اگر مراد تو از نزدیکی ؛ وَجَب و ذراع باشد که تمام اشیاء همگی فعل
 خداوند می باشند هیچکدام او را از دیگری باز نمی دارد ، همانطور که بالاترین مخلوق را
 تدبیر می کند پایینترینشان را نیز اداره می کند ، و بی هیچ سختی و زحمت و بی نیاز از هر

مِنْ حَيْثُ يُدَبِّرُ آخِرَهُ مِنْ غَيْرِ عِنَاءٍ وَلَا كُفْلَةٍ وَلَا مُؤَوْنَةٍ وَلَا مُشَاوَرَةٍ وَلَا نَصَبٍ، وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ مَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ فِي الْوَسِيلَةِ، فَأَطَوْعُهُمْ لَهُ؛ وَأَنْتُمْ تَزُودُونَ أَنْ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ، وَرَوَيْتُمْ أَنَّ أَرْبَعَةَ أَمْلَاحٍ اتَّقَوْا أَحَدَهُمْ مِنْ أَعْلَى الْخَلْقِ، وَأَحَدَهُمْ مِنْ أَسْفَلِ الْخَلْقِ، وَأَحَدَهُمْ مِنْ شَرْقِ الْخَلْقِ وَأَحَدَهُمْ مِنْ غَرْبِ الْخَلْقِ، فَسَأَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَكُلُّهُمْ قَالَ: «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» أَرْسَلَنِي بِكَذَا وَكَذَا، فَنِي هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ فِي الْمُنْزِلَةِ دُونَ التَّشْبِيهِ وَالتَّمْثِيلِ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: أَتَقِرُّ أَنَّ اللَّهَ مَحْمُولٌ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ، وَمُضَافٌ إِلَى غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ، فَالْمَحْمُولُ اسْمٌ نَقَصٌ فِي اللَّفْظِ، وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ فِي اللَّفْظِ مَمْدُوحٌ، وَكَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ: فَوْقُ وَتَحْتُ وَأَعْلَى وَأَسْفَلُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»، وَلَمْ يَقُلْ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِهِ إِنَّهُ مَحْمُولٌ، بَلْ هُوَ الْحَامِلُ فِي السَّمَاءِ وَالْبَحْرِ، وَالْمَسْكُونِ لِلْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،

مشاوره ورنجی اول و آخر شان را یکسان اداره می فرماید، و اگر مرادت این است که کدامیک در وسیله به او نزدیکترند، پس مطیع ترین آنان به الله مقرب ترین ایشان می باشد، و شما خود روایت کرده اید که نزدیکترین حالی که بنده به خداوند دارد حالت سجده است، و نیز اینکه: چهار فرشته که در چهار سمت خلق: بالا و پائین و شرق و غرب آنان می باشند روزی با هم برخورد کرده و هر کدام از دیگری پرسید و همگی گفتند: «از جانب خدا است، مرا برای فلان مقصود ارسال فرموده» و این مطلب نشان از آن دارد که آن (نزدیکی) در منزلت است نه تشبیه و تمثیل.

أَبُو قُرَّةَ بَرَسِيدٌ: أَيَا قَبُولِ دَارِيدِ كَمَا خَدَاوَنَدَ مَحْمُولِ اسْتِ؟

فرمود: هر محمولی مفعول است، و اضافه شده بر دیگری نیازمند است، پس محمول اسم نقصی در لفظ، و حامل فاعل است و آن در لفظ مورد مدح می باشد، و نیز این کلام گوینده: فوق و زیر و بالا و پایین، و حال اینکه خداوند فرموده: «وَنِيكَوْتَرِينَ نَامِهَا خَدَايَ رَاسْتِ»، پس او را بدانها بخوانید - اعراف: ۱۸۰، و در هیچ قسمت از کتابهای خود نامش را محمول نخواند، بلکه او در خشکی و دریا حامل است، و نگهدارنده آسمانها و زمین است،

وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ نَسْمَعْ أَحَدًا آمَنَ بِاللَّهِ وَعَظَّمَهُ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَحْمُولُ».
فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: أَفَتُكْذِبُ بِالرُّوَايَةِ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَضَبَهُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ
يَعْمَلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقْلَهُ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ فَيَخِرُّونَ سُجَّدًا، فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ فَرَجَعُوا
إِلَى مَوَاقِفِهِمْ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا
وَإِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ غَضْبَانٌ هُوَ عَلَى إِبْلِيسَ وَأَوْلِيَائِهِ أَوْ رَاضٍ عَنْهُمْ؟
فَقَالَ: نَعَمْ، هُوَ غَضْبَانٌ عَلَيْهِ.

قَالَ: فَتَنِي رَضِييَ فَخَفَّ وَهُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضْبَانًا عَلَيْهِ وَعَلَى أَتْبَاعِهِ؟
ثُمَّ قَالَ: وَيَحْكُ كَيْفَ تَجْتَرِي أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغْيِيرِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، وَأَنْتَ تَجْرِي عَلَيْهِ
مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ؟! سُبْحَانَهُ لَمْ يَزَلْ مَعَ الزَّائِلِينَ وَلَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ. قَالَ صَفْوَانُ:

وهرچه جز خدا است همه محمول است. و تا حال نشنیده ایم کسی که ایمان به خدا داشته
و او را تعظیم نموده در دعایش بگوید: «ای محمول».

أَبُو قُرَّةَ گفت: آیا شما این روایت را که: «وقتی خداوند غضب می کند فرشتگان
حامل عرش متوجه خشم خدا شده و سنگینی آنرا بر دوش خود درمی یابند و
سجده کنان درافتند، و چون غضب او فروکش کند عرش سبک شده و به همانجای قبلی
خود مراجعت می کنند» دروغ می شمارید؟

فرمود: بمن بگو بینم آیا خداوند از آن زمان که بر ابلیس لعن نمود تا امروز و تا روز
قیامت از ابلیس و یارانش خشنود است یا غضبناک؟!
گفت: آری او بر همه آنان غضبناک است.

فرمود: پس چه زمان خشنود می شود تا بار عرش بر دوش آنان سبک گردد
درحالی که او در صفت غضب پیوسته بر شیطان و اتباعش ماندگار است؟!

سپس حضرت فرمود: وای بر تو چطور جرأت می کنی پروردگار خود را به تغیر از
حالی بحالی دیگر وصف کنی، و همانکه بر مخلوقین جاری می شود را بر حضرت حق جاری
سازی؟ پاک و منزّه است که مخلوق زوال پذیر باشد و محلّ تغیر قرار گیرد! صفوان گفت:

فَتَحَيَّرَ أَبُو قُرَّةَ وَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً حَتَّى قَامَ وَخَرَجَ.

۲۸۶ - عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْأَهْرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرْوُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ، وَمُبَايَعَتَهُ مُبَايَعَتَهُ، وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ»، وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ، فَمَنْ زَارَهُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

أَبُو قُرَّةَ از پاسخهای آنحضرت متحیر شد و از دادن هر جوابی واماند تا برخاسته و رفت.
۲۸۶ - عبد السلام بن صالح گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره این حدیث که اهل حدیث نقل می کنند: «اهل ایمان از منازل و مقامات خود در بهشت، خدا را زیارت می کنند» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای ابو الصلت، خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد ﷺ را بر تمام مخلوقین، حتی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است، و بیعت کردن با او را به منزله بیعت با خود ساخته و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است، دلیل بر این مدعی خداوند می فرماید: «هرکس از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است - نساء: ۸۰» و نیز فرموده: «کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند [برای بیعت کردن] بالای دست آنها است - فتح: ۱۰» و نیز رسول خدا ﷺ فرموده: «هرکس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر ﷺ در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هرکس از درجه و مقام خود در بهشت، آنحضرت را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ: «أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ»؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ كَأَنَّهُ لَوْجُوهُ فَقَدْ كَفَرَ، وَلَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَؤُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هُمُ الَّذِينَ يَهْتَمُّونَ بِوَجْهِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ مَنْ عَلِمَهَا فَإِنَّ» وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعِثْرَتِي لَمْ يَرْنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي، يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يُدْرَكُ بِالْأَبْصَارِ وَالْأَوْهَامِ.

أَبُو الصَّلْتِ گوید: گفتم: ای زاده رسول خدا، معنی این روایت چیست؟ «ثواب گفتن: لا اله الا الله نظر کردن به وجه و صورت خدا است»؟

فرمود: ای أبو الصلّت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره مخلوقین بداند کافر است، وجه و چهره خدا: انبیاء و پیامبر و حجتهای او هستند. آنها کسانی می‌باشند که مردم، توسط آنان به سوی خدا و دین و معرفت او رو می‌آورند، خداوند فرماید: «هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند - رحمان: ۲۶ و ۲۷»، و نیز فرموده: «همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند - قصص: ۸۸». پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجتهای خداوند در مقامات و درجاتشان، در روز قیامت برای اهل ایمان ثواب بزرگی است. و رسول خدا ﷺ خود فرموده: «هر که اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را»، و نیز فرموده: «در میان شما کسانی هستند که بعد از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند دید»،

ای أبو الصلّت، خداوند تبارک و تعالی جا و مکان ندارد و با چشم دیده نمی‌شود و با افکار و عقول به کُنه او نمی‌توان دست یافت.

قال : قُلْتُ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ : أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ ؟
 فَقَالَ : نَعَمْ ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ .
 قال : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ : إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ ؟
 فَقَالَ ﷺ : مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ ، مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ ﷺ وَكَذَّبَنَا ، وَلَيْسَ مِنَّا وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ ، وَيُخَلَّدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ » يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ » وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرِئِيلُ ﷺ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهَ ، فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي ، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةً فَحَمَلْتُ فَاطِمَةَ ﷺ فَقَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ ، فَكُلَّمَا اسْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَعْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ ﷺ »
 ۲۸۷ - وَقَالَ الرُّضَا ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَجُوهٌ يُؤْمِنُونَ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ »

گوید : عرض کردم : ای زاده رسول خدا ، آیا بهشت و دوزخ هم اکنون خلق شده اند ؟
 فرمود : آری ، رسول خدا ﷺ هنگام معراج ، وارد بهشت شده و جهنم را نیز دیدند .
 عرض کردم : عده ای معتقدند که این دو فقط تقدیر شده اند و هنوز خلق نشده اند .
 حضرت فرمود : نه آنان از ما می باشند و نه ما از ایشان ، هر که خلقت بهشت و جهنم را انکار کند ، پیغمبر و ما را تکذیب کرده است ، و جزء اهل ولایت و دوستان ما به شمار نمی آید و برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهد ماند ، خداوند فرماید : « این جهنمی است که مجرمین آن را انکار می کنند ، بین آن و بین آبی داغ و سوزان در رفت و آمدند - الرحمن : ۴۳ و ۴۴ » . و خود رسول خدا ﷺ فرموده : « وقتی به معراج رفتم ، جبرئیل دستم را گرفت و به بهشت برد و از خرماي آن به من داد من آن خرما را خوردم ، و آن به صورت نطفه ای در صلب من قرار گرفت ، و هنگامیکه به زمین بازگشتم ، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه حامله شد ، لذا دخترم فاطمه حوریه ای است از جنس بشر و من هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم دخترم فاطمه را می بویم » .

۲۸۷ - حضرت رضا ﷺ آیه مبارکه : « صورتهایی در آن روز بشاش و درخشان بوده ، به پروردگارش می نگرند - قیامت : ۲۳ و ۲۴ » را اینگونه تفسیر نمود که :

قال: یعنی مُشْرِفَةً تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.

۲۸۸- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «مَا آمَنَ بِي مَنْ قَسَرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي، وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِمَخْلُوقٍ، وَمَا عَلَى دِينِي مَنْ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي».

۲۸۹- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ سُدِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَمُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا، وَلَا تَتَّبِعُوا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوا.

۲۹۰- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نُهِيَ عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ».

۲۹۱- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا.

یعنی این صورته‌ها درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است.

۲۸۸- و نیز آنحضرت فرمود: خداوند عز و جل فرموده: «هر که کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده! و کسی که مرا به مخلوق تشبیه کند مرا نشناخته! و هر که در دین، قیاس بکار برد، بر دین من نیست».

۲۸۹- و حضرت رضا علیه السلام فرموده: هر که متشابهات قرآن را به محکمات آن ارجاع دهد، به راه راست هدایت شده است.

سپس فرمود: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، لذا متشابهات آنرا به محکمات آن ارجاع دهید و صرفاً به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه می‌شوید.

۲۹۰- و حضرت رضا علیه السلام فرموده: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر که چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است.

۲۹۱- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند همیشه: عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا و بینا بوده است.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: لَمْ يَزَلْ عَالِمًا يَعْلَمُ، وَقَادِرًا يَقْدِرُ، وَحَيًّا بِحَيَاتِهِ، وَقَدِيمًا يَقْدَمُ، وَسَمِيعًا يَسْمَعُ، وَبَصِيرًا يَبْصُرُ.
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى، وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ، ثُمَّ قَالَ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُشَبِّهُونَ غُلُوًّا كَبِيرًا.

۲۹۲- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ النَّاسَ يَزُورُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».
فَقَالَ: قَاتِلَهُمُ اللَّهُ! لَقَدْ حَدَّثُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ، فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: «تَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَهُ مَنْ يُشَبِّهُكَ». فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا

به آنحضرت عرض کردم: ای زاده رسول خدا، گروهی اینگونه می گویند: خداوند همیشه با علم، عالم بوده، و با قدرت، قادر بوده، و با حیات، زنده بود، و با قدم، قدیم بوده، و با شنوایی، شنوا بوده، و با بینایی، بینا بوده است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است. و چنین شخصی از دوستان ما محسوب نمی شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا، بینا بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و تشبیه کنندگان می گویند.

۲۹۲- و یاز حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: مردم از رسول خدا ﷺ روایتی نقل می کنند که آنحضرت فرموده: «خداوند آدم را به شکل خودش آفرید».

امام علیه السلام فرمود: خدا ایشان را بکشد! ابتدای حدیث را حذف کرده اند، [ماجرای این قرار است که روزی] رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دومی که به هم دشنام می دادند عبور کرد، شنید یکی به دیگری گفت: «خدا سیاه تو و هر که شبیه تو است را قبیح و زشت گرداند»، با شنیدن این دشنام پیامبر صلی الله علیه و آله بدو فرمود: ای

عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

۲۹۳- وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا»؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذَلِكَ إِنَّمَا قَالَ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ كُلِّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ الْآخِرِ، وَلَيْلَةُ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَيَأْمُرُهُ فَيَسَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ، يَا طَالِبَ الشَّرِّ اقْصُرْ! فَلَا يَزَالُ يَنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكَاتِ السَّمَاءِ».

حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

بندۀ خدا این دشنام به برادرت مگوی، زیرا که خداوند عزوجل حضرت آدم را به شکل او آفریده.

۲۹۳- ابراهیم بن ابی محمود گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا، نظر شما درباره حدیثی که مردم از پیامبر ﷺ نقل می کنند که فرموده: «خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه به آسمان [دنیا] می آید» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند افرادی را که کلمات را از محل خود جابجا و تحریف می کنند، سوگند به خدا، پیامبر چنین سخنی نگفته است، بلکه فرموده اند: «خداوند تعالی در ثلث آخر هر شب، و هر شب جمعه از اول شب، فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد و آن فرشته به فرمان خداوند ندا می کند: آیا درخواست کننده ای هست تا حاجتش را برآورم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا او را بیمارزم؟ ای طالب خیر! به این سویا، ای طالب شر! دست نگهدار! و این فرشته تا طلوع فجر این ندا را ادامه می دهد و هنگام طلوع فجر به محل خود در ملکوت آسمان باز می گردد».

این حدیث را پدرم از جدّم و او از پدرانش از قول رسول خدا ﷺ برایم نقل کرد.

۲۹۴ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ كَانَ اللَّهُ عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ : مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا شَيْئًا ، هُوَ نَفْسُهُ ، وَنَفْسُهُ هُوَ ، قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ ، فَلَيْسَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا ، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعُ بِاسْمِهِ لَمْ يَعْرِفْ ، فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا ، فَمَعْنَاهُ : «الله» وَاسْمُهُ : «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لِأَنَّهُ عَلِيُّ عَلا كُلِّ شَيْءٍ .

۲۹۵ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ : «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» فَسَاقُ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ يُكْشَفُ فَيَقَعُ الْمُؤْمِنُونَ سُجَّدًا ، وَتُدْمَجُ أَصْلَابُ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السُّجُودَ .

۲۹۶ - وَسُئِلَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ

۲۹۴ - مُحَمَّد بن سنان گوید : از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم : آیا خداوند قبل از اینکه

مخلوقات را بیافریند به نفس خود آگاه بود؟ فرمود : آری .

پرسیدم : نفس خود را می دید و صدای خویش را می شنید؟ فرمود : احتیاجی به این کار نداشت زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد ، او خود هستیش و هستیش خودش است . قدرتش نافذ است لذا نیازی ندارد که نامی برای خود برگزیند ، بلکه نامهایی برای خود برگزیده تا دیگران او را به آن نامها بخوانند ، زیرا اگر با نام خود خوانده نشود ، شناخته نمی گردد . اولین اسمی که برای خود انتخاب نمود «علی عظیم» بود زیرا از همه چیز برتر است ، معنا و واقعیت او «الله» است ، و نامش «علی عظیم» ، این اولین نام اوست زیرا او بر همه چیز برتری دارد .

۲۹۵ - و آنحضرت درباره آیه کریمه «روزی که ساق نمایان می شود - قلم : ۴۲»

اینگونه بیان داشتند که : روزی که حجابی از نور کنار می رود و اهل ایمان به سجده می افتند ولی پشت منافقین سخت می شود و نمی توانند سجده کنند .

۲۹۶ - آنحضرت از آیه : «آنان در آنروز در پس حجاب و پرده ای هستند و پروردگار

لَحْجُوبُونَ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحُلُّ فِيهِ فَيُحْجَبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ، وَلَكِنَّهُ يَعْنِي: عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ.

۲۹۷- وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِالْمَجِيءِ وَالذَّهَابِ وَالْإِثْقَالِ، إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ: وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ.

۲۹۸- وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» قَالَ: مَعْنَاهُ: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ، وَهَكَذَا نَزِلَتْ.

۲۹۹- وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»، وَعَنْ قَوْلِهِ: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»، وَعَنْ قَوْلِهِ: «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»، وَعَنْ قَوْلِهِ: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ».

فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْخَرُ وَلَا يَسْتَهْزِئُ وَلَا يَمَكُرُ وَلَا يُخَادِعُ

خود را نمی بینند - مطلقاً: ۱۵» سؤال شده و فرمود: صحیح نیست و نمی توان خداوند را اینگونه وصف نمایم که در جایی قرار می گیرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمی بینند، بلکه معنی آیه این است که از ثواب پروردگار خویش محرومند.

۲۹۷- واز آیه مبارکه: «پروردگارت و فرشتگان صف بصف، آمدند - فجر: ۲۲» سؤال شده فرمود: خداوند با رفتن و آمدن وصف نمی شود، خدا برتر از انتقال و جابجایی است، بلکه معنی آیه این است که فرمان پروردگار آمد و فرشتگان صف بصف بودند.

۲۹۸- وآنحضرت درباره این آیه سؤال شد که: «آیا منتظرند که خداوند در پاره های ابرها و نیز فرشتگان به نزدشان بیایند؟ - بقره: ۲۱۰» فرمود: یعنی آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها به سراغشان بفرستد، و اینگونه نازل شده است.

۲۹۹- ودر باره آیات مبارکه: «خدا آنان را مسخره کرد - توبه: ۷۹»، و: «خداوند آنان را استهزاء می کند - بقره: ۱۵»، و: «آنان فریبکاری و مکر بکار بستند، خدا نیز مکر و فریب بکار برد - آل عمران: ۵۴»، و: «می خواهند در مورد خدا خدعه و نیرنگ بکار برند، ولی خدا به آنان خدعه می زند - نساء: ۱۴۲» سؤال شد.

فرمود: خداوند نه مسخره می کند نه استهزاء؛ و نه نیرنگ و فریب بکار می برد،

وَلَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ وَجَزَاءَ الْإِسْتِهْزَاءِ وَجَزَاءَ الْمَكْرِ وَجَزَاءَ الْخَدِيعَةِ ،
تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

۳۰۰ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ : «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَهُمْ وَلَا يَنْسَى وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَنْسَهُوُ الْخُلُقُ الْمُحَدَّثُ ، أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : «وَمَا كَانَ رِثْكَ نَسِيًّا» ، وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ ، بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ ، كَمَا قَالَ : «نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» ، وَقَالَ : «فَالْيَوْمَ تَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» ، أَيْ تَنْزُكُهُمْ كَمَا تَرْكُوا الْإِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا ، أَيْ يُجَازِيهِمْ عَلَى ذَلِكَ .

۳۰۱ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» ، قَالَ : مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ

بلکه مطابق عمل مسخره واستهزاء و نیز تنگ و ضریب آنان به ایشان جزا می دهد ، خداوند بسیار برتر از آن چیزهایی است که ظالمین می گویند و می پندارند .

۳۰۰ - وَأَنحَضَرْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِرْبَارَةَ آيَةٍ : «خدا را فراموش کردند ، او هم ایشان را فراموش کرد - توبه : ۶۷» سؤال شد و فرمود : خداوند نه سهو می کند و نه چیزی را فراموش می نماید ، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوقاتی که نبودند و خلق شدند است ، مگر این آیه را نشنیده ای که فرموده : «و پروردگارت فراموش کار نیست - مریم : ۶۴» ، بلکه معنی آیه چنین است : خداوند ، کسانی که او قیامت را فراموش کرده اند را اینگونه جزا می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد ، همانطور که در جای دیگر فرموده : «و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا نیز آنان را از یاد خودشان بُرد - حشر : ۱۹» ، و نیز فرموده : «امروز ایشان را فراموش می کنیم همانطور که آنان ، چنین روزی را فراموش کردند - اعراف : ۵۱» ، یعنی رهایشان می کنیم همانطور که آنان ، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می رفتند و اینکار را ترک کرده بودند ، یعنی بر آن ایشان را جزا می دهیم .

۳۰۱ - وَأَنحَضَرْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ از آیه مبارکه : «پس هر که را خدا بخواهد که راه نماید سینه او را برای [پذیرش] اسلام می گشاید ، و هر که را بخواهد که گمراه کند سینه او را تنگ

يَهْدِيهِ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ، يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالثَّقَةِ بِهِ، وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ، وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ - لِكُفْرِهِ بِهِ وَعَصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا - يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا، حَتَّى يَشْكَّ فِي كُفْرِهِ وَيَضْطَرِبَ عَنْ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ - كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

۳۰۲ - أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَتُكْمُ أَحْسَنُ عَمَلًا»

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْمَاءَ وَالْمَلَائِكَةَ قَبْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَكَانَتْ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِأَنْفُسِهَا وَبِالْعَرْشِ وَبِالْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ

و بسته می گردانند [تا پذیرای حق نباشند] که گویی به آسمان بر می شود - انعام: ۱۲۵» سؤال شد، در جواب فرمود: هرکس را خدا بخواهد، با ایمانی که در دنیا داشته به بهشت آخرت راهنمایی کند او را برای تسلیم بودن در برابر خدا و اطمینان به خدا داشتن و آرامش و سکون از ثوابهایی که خدا وعده داده آماده و راضی می کند تا آرامش خاطر یابد، و هرکس را بخواهد، به خاطر کفر و عصیان در این دنیا، از بهشت آخرت محروم سازد او را دلتنگ و دلسرد می نماید تا در حال کفر؛ دچار شک شده و در اعتقاد قلبی مضطرب گردد که گویی به آسمان بر می شود، بدین سان خدا پلیدی (مردودلی و انکار) را بر کسانی که ایمان نمی آورند می نهد.

۳۰۲ - أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ گويد: مَأْمُونُ از حضرت رضا علیه السلام درباره آیه مبارکه: «وَأَوَسْتَ أَنْ كَمَا آسْمَانَهَا وَزَمِينَ رَا دَر شَشِ رُوزِ بِيَا فَرِيدِ وَعَرْشِ أُو بِرْ آبِ بُوَد، تَا شَمَا رَا بِيَا ز مَائِدِ كَه كِدَامَتَانِ نِيكَو كَار تَرِيد - هود: ۷» سؤال نمود

امام علیه السلام در جواب فرمود: خداوند تبارک و تعالی عرش، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید، و ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد

لِيُظْهِرَ بِذَلِكَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِكَةِ فَتَعْلَمَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَنَقَلَهُ فَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَهُوَ مُسْتَوِلٍ عَلَى عَرْشِهِ، وَكَانَ قَادِرًا عَلَى أَنْ يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيُظْهِرَ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ، فَتَسْتَدِلُّ بِحُدُوثِ مَا يُحْدِثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ، وَلَمْ يَخْلُقِ [اللَّهُ] الْعَرْشَ لِحَاجَةٍ بِهِ إِلَيْهِ، لِأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَرْشِ وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، لَا يُوصَفُ بِالْكُونِ عَلَى الْعَرْشِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ صِفَةِ خَلْقِهِ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «لِيَبْلُوَكُمْ أَتُكْمُ أَحْسَنُ عَمَلًا» فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ لِيَبْلُوَهُمْ بِتَكْلِيفِ طَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ، لَا عَلَى سَبِيلِ الْامْتِحَانِ وَالتَّجَرُّبَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلَيْهِمَا بِكُلِّ شَيْءٍ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَجَتْ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ.

تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد، تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری توانا است، سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز آسمانهای هفتگانه قرار داد، آنگاه، در حالی که بر عرش خود تسلط و استیلا داشت، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، هر چند توانایی داشت که در یک چشم بر هم زدن اینکار را انجام دهد، لکن آنها را در شش روز آفرید تا با اینکار، آنچه را که در آسمانها و زمین می آفریند، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا بوجود آمدن هریک از آنها، در هر مرتبه، برای ملائکه، دلیلی باشد بر خداوند، و خداوند، عرش را به خاطر نیاز؛ نیافریده است زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی نیاز است، در مورد ذات حضرت حق نمی توان گفت: بر روی عرش نشسته است زیرا او جسم نیست، خداوند بسیار بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است.

اما درباره این فراز از آیه که: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکار ترید» منظور این است که خداوند آنها را آفرید تا با طاعت و عبادت و تکلیف خود، آنان را بیازماید، اما نه به عنوان امتحان و آزمایش، زیرا او همیشه همه چیز را می دانسته است.

مأمون گفت: آسوده خاطرم کردی ای ابوالحسن! خدا خاطرت را آسوده بدارد!

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوَمِّنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ».

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي-طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَّرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ لَكُنَّا عَدُوًّا وَقَوِينَا عَلَى عَدُوِّنَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا كُنْتُ لِأَتَقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحَدِّثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً» عَلَى سَبِيلِ الْإِجَاءِ وَالِاضْطِرَارِ فِي الدُّنْيَا، كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمَعَايِنَةِ وَرُؤْيَةِ النَّاسِ فِي

سپس به آنحضرت گفت: ای زاده رسول خدا، معنی این آیه: «و اگر پروردگار تو می خواست هر آینه هر که در زمین است همگی شان یکسره ایمان می آوردند، پس آیا تو مردم را به ناخواه و امی داری تا مؤمن شوند؟» و هیچکس را توان آن نیست که ایمان بیاورد مگر به خواست خدا - یونس: ۱۰۰، ۹۹» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام با اتصال سند حدیثی به پدران گرامش از حضرت امیر نقل کرد که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مردم مسلمان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای رسول خدا، اگر آن کسانی را که بر ایشان قدرت داشتی، مجبور می کردی مسلمان شوند، تعداد ما زیاد می شد و در مقابل دشمنان نیرومند می شدیم،

پس رسول خدا ﷺ در جواب آنان فرمود: من نمی خواهم با بدعتی که خداوند در آن، دستوری به من نداده است، خداوند را ملاقات کنم و من کسی نیستم که بخواهم در کاری که به من مربوط نیست دخالت کنم. سپس خداوند این آیه را بر او نازل فرمود که: ای محمد «و اگر پروردگار تو می خواست هر آینه هر که در زمین است همگی شان یکسره ایمان می آوردند» بر سبیل الجاء و اضطرار در دنیا، همانطور که در هنگام دیدن سختیها،

الْآخِرَةِ، وَلَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَابًا وَلَا مَدْحًا، وَلَكِنِّي أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا
مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَرِّينَ، لِيَسْتَحِقُّوا مِنِّي الثُّلُثِي وَالْكَرَامَةَ، وَدَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ
«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؟!

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ
تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا، وَلَكِنَّ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ لِتُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَإِذْنُهُ أَمْرُهُ لَهَا
بِالْإِيمَانِ بِمَا كَانَتْ مُكَلَّفَةً مُتَعَبَّدَةً بِهَا، وَالْجَاوِزَةُ إِثَابَهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَالتَّعَبُّدِ
عَنْهَا.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَجْتُ عَنِّي فَرَجَ اللَّهِ عَنْكَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ
كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا».
فَقَالَ: إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ، وَالذِّكْرُ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شَبَّهَ

در آخرت، ایمان می آورند، و اگر این کار را با ایشان انجام می دادم دیگر مستحق مدح
و ثواب از جانب من نبودند لکن من می خواهم از روی اختیار و بدون اجبار ایمان آورند تا
مستحق احترام و اکرام و نزدیکی به من و جاودانگی در بهشت جاودان باشند، «آیا تو
می خواهی مردم را مجبور کنی که ایمان آورند؟ - یونس: ۹۹».

و اما این قسمت آیه که: «و هیچکس را توان آن نیست که ایمان بیاورد مگر به
خواست خدا» به معنی محرومیت از ایمان آوردن بر آنان نیست، بلکه به این معنی است که
بدون خواست خدا نمی توانند ایمان آورند، و اذن و خواست خدا، عبارت است از: امر
و فرمان او به ایمان آوردن مردم در دنیا که دار تکلیف و تعبد است و مجبور نمودن مردم به
ایمان در موقعی است که تکلیف و تعبد از آنان برداشته شود.

مأمون گفت: آسوده خاطر می گردی ای ابوالحسن! خدا خاطرت را آسوده بدارد!،
حال بفرماید آیه: «آنان که دیدگانشان از یاد من در پوشش بود و شنیدن نمی توانستند -
کهف: ۱۰۱» یعنی چه؟

فرمود: پوشش چشم؛ مانع از یاد و توجه قلبی نشده و توجه با چشم دیده نمی شود،

الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعُمَيَّانِ ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَقْبِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ سَمْعًا .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : فَرَجَحْتَ عَنِّي فَرَجَ اللَّهِ عَنكَ .

۳۰۳ - وَعَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَتَرَكْتَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ» ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالْتَّوَكُّلِ كَمَا يُوصَفُ خَلْقُهُ ، وَلَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ مَنَعَهُمُ الْمَعَاوَنَةَ وَاللُّطْفَ ، وَخَلَى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ .

قَالَ : وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ» .

قَالَ : الْخَتْمُ : هُوَ الطَّنْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكَفَّارِ عُقُوبَةً [لَهُمْ] عَلَى كُفْرِهِمْ ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ :

ولیکن خداوند کسانی که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را قبول ندارند را به افراد نابینا تشبیه نموده است ، زیرا فرمایش رسول خدا ﷺ بر ایشان سنگین و دشوار آمد و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرا دهند

مأمون گفت : آسوده خاطرم گردی ای ابوالحسن ! خدا خاطرت را آسوده بدارد !

۳۰۳ - ابراهیم بن ابی محمود گوید : از حضرت رضا علیه السلام درباره آیه مبارکه :

«ایشان را در حالی که نمی بینند در ظلمات رها می کند - بقره : ۱۷» سؤال نمودم ، آنحضرت فرمود : برعکس مخلوقات که می توان درباره ایشان الفاظ «رها کردن» و «ترک نمودن» را بکار برد ، نمی توان با این الفاظ خداوند را وصف کرد ، بلکه وقتی می داند که آنان از کفر و ضلالت دست بر نمی دارند ، لطف و کمک خویش را از آنان دریغ می دارد و آنان را به حال خودشان رها می کند که هرکاری بخواهند انجام دهند .

راوی گوید : از آنحضرت درباره این آیه پرسیدم : «خداوند بر دلهای و گوشهای

ایشان مهر نهاده است - بقره : ۷» ؟

فرمود : «ختم» مهری است که بر دل کفار به جزای کفرشان نهاده شده است ،

همانطور که خداوند می فرماید : «بلکه خداوند - به جزای کفرشان - بر دل آنان مهر نهاده

«بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا».

قال: وَسَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يُجْبِرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي؟

فَقَالَ: لَا، بَلْ يُخَيِّرُهُمْ، وَيُمِثِّلُهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا.

قُلْتُ: فَهَلْ يُكَلِّفُ عِبَادَهُ مَا لَا يُطِيقُونَ؟

فَقَالَ: كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ».

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ -

عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ]

عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يُجْبِرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يُكَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَلَا تَأْكُلُوا

ذَيْبَحَتَهُ، وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ، وَلَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ، وَلَا تُعْطَوْهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا.

۳۰۴ - وَعَنْ يَزِيدَ بْنِ عُمَيْرٍ بْنِ مُعَاوِيَةَ الشَّامِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى

است ودر نتیجه جز اندکی، بقیه ایمان نخواهند آورد یا همگی ایمانشان ضعیف خواهد بود - نساء: ۶۵۵».

راوی گوید: از آنحضرت پرسیدم: آیا خداوند بندگان را بر ارتکاب معصیت مجبور می‌کند؟

فرمود: نه، بلکه ایشان را مخیر می‌سازد و مهلت می‌دهد تا توبه کنند.

پرسیدم: آیا بندگان را به کارهایی که توان آنرا ندارند، مکلف می‌کند؟

فرمود: چگونه چنین کند؛ و حال اینکه خودش می‌فرماید: «پروردگار توبه

بندگان ظلم نمی‌کند - فصلت: ۳».

سپس آنحضرت عليه السلام فرمود: پدرم موسی از قول پدرشان جعفر بن محمد عليه السلام

نقل کرده که: «هرکس گمان کند که خداوند بندگان را بر گناه مجبور می‌کند و یا بر

کارهایی که طاقتش را ندارند مکلف می‌نماید، گوشت قربانی‌اش را نخورید، شهادتش

را نپذیرید، و پشت سرش نماز نخوانید و از زکات، چیزی به او ندهید».

۳۰۴ - یزید بن عمر گوید: در مرو به خدمت حضرت رضا عليه السلام رسیدم و از

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَرَوْ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، رُويَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» مَا مَعْنَاهُ؟

فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا، فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرَّزْقِ إِلَى حُجَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيضِ، وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ، وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِيضِ مُشْرِكٌ.

فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ؟

فَقَالَ: وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى اثْنَيْنِ مَا أَمُرُوا بِهِ، وَتَرْكُ مَا نُهُوا عَنْهُ.

قُلْتُ لَهُ: وَهَلْ لِلَّهِ مَشِيئَةٌ وَإِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ؟

فَقَالَ: أَمَّا الطَّاعَاتُ، فَإِرَادَةُ اللَّهِ وَمَشِيئَتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَالرِّضَا لَهَا وَالْمَعَاوَنَةُ عَلَيْهَا، وَإِرَادَتُهُ وَمَشِيئَتُهُ فِي الْمَعَاصِي: التَّهْيِئَةُ عَنْهَا وَالشَّخْطُ لَهَا وَالْحِذْلَانُ عَلَيْهَا.

آنحضرت پرسیدم: از امام صادق علیه السلام حدیثی برای ما نقل شده که آنحضرت فرموده: «نه جبر است، نه تفویض، بلکه چیزی است بین دو امر» معنای این حدیث چیست؟ فرمود: هر کس بپندارد که خداوند کارهای ما را انجام می دهد و سپس بخاطر آنها ما را عذاب می کند قائل به جبر شده، و کسی که بپندارد خداوند مسأله خلق و رزق و روزی دادن به مخلوقات را به امامان علیهم السلام واگذار نموده است؛ قائل به تفویض شده، و قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک.

عرض کردم: ای زاده رسول خدا، چیزی بین دو امر یعنی چه؟

فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهند، و آنچه را نهی فرموده ترک کنند.

پرسیدم: مگر در این مورد (اعمال بندگان) مشیت و اراده خداوند جاری نیست؟ فرمود: اما در مورد طاعات، عبارت است از: دستور و رضایت خداوند به آن عمل و یاری نمودن ایشان در انجام آن است، و اراده و مشیت خدا در مورد معاصی عبارت از نهی کردن و خشمگین بودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن.

قُلْتُ: فَلِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا الْقَضَاءُ؟

قَالَ: نَعَمْ.. مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا وَثَّقَ فِيهِ قَضَاءٌ. قُلْتُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ؟

قَالَ: الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۳۰۵- وَرَوَى أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهُ الْجَبَرُ وَالتَّفْوِیضُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطِيعْ بِإِكْرَاهٍ، وَلَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ، وَلَمْ يُهْمِلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ، وَالْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَةٍ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَلَا مِنْهَا مَانِعًا، وَإِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَةٍ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ، وَإِنْ لَمْ يَحُلْ وَفَعَلُوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

پرسیدم: آیا خداوند در مورد اعمال بندگان «قضاء» دارد؟

فرمود: آری، هیچ فعلی را بندگان از خیر و شر انجام ندهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار: قضائی دارد.

پرسیدم: معنی این قضاء چیست؟

فرمود: اینکه خداوند حکم می‌کند آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت به خاطر اعمالشان مستحق آن هستند به ایشان داده شود.

۳۰۵- ونقل است که نزد آنحضرت علیه السلام سخن از جبر و تفویض بیان آمد، پس

فرمود: آیا می‌خواهید در این مورد، اصلی را بشما آموزش دهم که هیچوقت دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر صلاح است بفرمایید. فرمود: خداوند با اجبار بندگان اطاعت نشود، و اگر آدمیان نیز نافرمانی می‌کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده‌اند، و در عین حال او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود، و نیز نسبت به آنچه آنان را در آن مورد توانا ساخته، قادر و توانا است. اگر مردم، تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانعشان نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر نخواهد از آنان جلوگیری می‌کند ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او ایشان را به گناه نینداخته است، سپس آنحضرت علیه السلام ادامه فرمود:

مَنْ يَضْبُطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصَمَ مَنْ خَالَفَهُ.

۳۰۶- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ النَّاسَ يَنْسِبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ، لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

فَقَالَ: يَا ابْنَ خَالِدٍ، أَخْبِرْنِي: عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي الْجَبْرِ وَالتَّشْبِيهِ أَكْثَرُ: أَمْ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ: بَلَى مَا رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَكْثَرُ.

قَالَ: فَلْيَقُولُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَقُلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ وَإِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ. قَالَ: فَلْيَقُولُوا فِي آبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَإِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِمُ!! ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا ابْنَ خَالِدٍ، إِنَّنَا وَضَعْنَا الْأَخْبَارَ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ «الْعُلَاةُ» الَّذِينَ صَغُرُوا

هر کس حدود این گفتار را دریابد و مراعات کند، بر هر مخالفی در این موضوع چیره و غالب گردد.

۳۰۶- حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا، مردم، بخاطر روایاتی که از پدرانمان نقل شده، ما را قائل به جبر و تشبیه می دانند. حضرت فرمود: ای پسر خالد، بگو بینم آیا اخباری که از پیغمبر ﷺ در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده؟ عرض کردم: البته آنچه از رسول خدا ﷺ نقل شده بیشتر است.

فرمود: بنابراین باید بگویند خود آنحضرت نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است!! گفتم: آنان معتقدند رسول خدا هیچ از آن سخنان را نگفته بلکه به او افترا زده اند. فرمود: پس بگویند پدرانم نیز هیچکدام را نگفته اند بلکه بر ایشان افترا زده اند! سپس فرمود: هر که قائل به جبر و تشبیه باشد کافر و مشرک است، و ما از ایشان در دنیا و آخرت بیزاریم، ای پسر خالد، اخبار جبر و تشبیه را غلات که عظمت خدا را

عَظَمَةَ اللَّهِ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا، وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا، وَمَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعْنَا، وَمَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلْنَا، وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّانَا، وَمَنْ بَرَّاهُمْ فَقَدْ جَفَانَا، وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَا، وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا، وَمَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا، وَمَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبَلْنَا، وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا، وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا، وَمَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبْنَا، وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَقْنَا، وَمَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمْنَا، وَمَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا.

یا ابن خالد، مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

✽

کوچک دانسته اند از قول ما جعل کرده اند، هرکس آنانرا درست بدارد ما را دشمن داشته و هرکه آنان را دشمن بدارد ما را دوست دانسته است، و هرکه با ایشان دوستی نماید، با ما دشمنی کرده، و هرکه با ایشان دشمنی کند با ما دوستی نموده است، هرکه با ایشان رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه کرده و هرکه با ایشان قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است، هرکس به ایشان بدی کند به ما نیکی کرده و هرکه به آنان نیکی کند به ما بدی نموده، هرکه ایشان را گرمی بدارد بما اهانت نموده و هرکه به ایشان اهانت کند ما را احترام کرده، هرکه ایشان واقوالشان را قبول کند ما را رد کرده، و هرکه ایشان را رد کند ما را پذیرفته است، هرکه به آنان احسان کند به ما بدی کرده و هرکه به آنان بدی کند به ما احسان نموده، هرکه آنان را تصدیق کند ما را تکذیب کرده و هرکه آنان را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است، و هرکه به آنان چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هرکه به آنان چیزی ندهد در واقع به ما عطا کرده!

ای پسر خالد، هرکس از شیعیان ما باشد نباید از میان آنان برای خود دوست و یابوری انتخاب کند.

✽

«احتجاج الرضا عليه السلام على أهل الكتاب والمجوس»

«ورئيس الصابئين وغيرهم من أهل الشقاق»

۳۰۷- رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَلَى الْمَأْمُونِ، أَمَرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ، مِثْلَ الْجَائِلِيِّ، وَرَأْسِ-
الْجَالُوتِ وَرُؤَسَاءِ الصَّابِئِينَ وَالْهَرَبِذِ الْأَكْبَرِ، وَأَصْحَابِ زَرْدَشْتِ وَبِسْطَاسِ الرُّومِيِّ، وَالْمُتَكَلِّمِينَ
لِيَسْمَعَ كَلَامَهُمْ وَكَلَامَهُمْ، فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونُ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ: أَدْخِلْهُمْ
عَلَيَّ فَقَعَلْ، فَحَضَبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِحَيِّرٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تُنَاطِرُوا ابْنَ
عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً غَدٍ فَاغْدُوا عَلَيَّ وَلَا يَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ.

«احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر أهل کتاب و مجوس»

«ورئيس صابئين^(۱) وغير دیگر از أهل شقاق»

۳۰۷- حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی حضرت رضا علیه السلام بر مأمون وارد شدند،

خلیفه به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متکلمین مثل جائلیق^(۲)، رأس-
الجالوت، رؤسای صابئین، هربذ بزرگ، وزردشتی ها، عالم رومیان و علمای علم کلام را
گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را بشنود. فضل بن سهل
نیز آنان را فرا خواند و مأمون را از حضور ایشان با خبر ساخت. خلیفه نیز دستور داد
همه را نزد او حاضر کنند، و پس از خوش آمد گویی به ایشان گفت: شما را برای کار
خیری فرا خوانده ام، مایلم یا پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا
اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند.

۱- جماعتی که منکر دین و شریعت و خدا و پیامبر می باشند.

۲- عالم بزرگ نصاری می باشد، و رأس الجالوت عالم بزرگ یهود، و هربذ بزرگ عالم

بزرگ زردشتیان می باشد.

فَقَالُوا: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نَحْنُ مُبَكَّرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: قَبِيتَا نَحْنُ فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْخَادِمُ - وَكَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: فِدَاكَ أَخُوكَ، إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَأَهْلُ الْأَدْيَانِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ أَهْلِ الْمِلَلِ، فَرَأَيْكَ فِي التُّبُكُورِ عَلَيْنَا إِنْ أَحْبَبْتَ كَلَامَهُمْ، وَإِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ فَلَا تَتَجَسَّمْ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُصِيرَ إِلَيْكَ خَفٌّ ذَلِكَ عَلَيْنَا. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبْلُغُهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتُ، وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بِكُرَّةٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّفَتَّ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ، أَنْتَ عِرَاقِي وَرِقَّةُ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيظَةٍ، فَمَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمِّي عَلَيْنَا أَهْلَ الشُّرْكِ وَأَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ؟

ایشان نیز اطاعت کرده و گفتند: ای امیرالمؤمنین به خواست خدا فردا اول وقت در این محل حاضر خواهیم شد.

نوفلی گوید: ما نزد آنحضرت سرگرم صحبت بودیم که ناگهان یاسر: خادم آنحضرت وارد شده و گفت: سرور من! امیرالمؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود: برادرت قربانت شود! دانشمندان مذاهب مختلف، و علمای علم کلام، همگی نزد من حضور دارند، آیا مایلید نزد ما آمده و با ایشان به بحث و گفتگو پردازید؟ وگرنه خود را به زحمت نینداخته در صورت تمایل ما به خدمت شما بیاییم.

حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، به خواست خدا فردا صبح خواهیم آمد.

راوی ادامه داد: هنگامی که یاسر رفت، آنحضرت رو بمن کرده فرمود: ای نوفلی، تو عراقی هستی و اهل عراق طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت درباره این گروهایی از علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يُرِيدُ الْامْتِحَانَ، وَيُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ، وَلَقَدْ بَنَى عَلَى
أَسَاسٍ غَيْرِ وَثِيقِ الْبُيَّانِ، وَبِئْسَ وَاللَّهِ مَا بَنَى!

فَقَالَ لِي: وَمَا بِنَاؤُهُ فِي هَذَا الْبَابِ؟

قُلْتُ: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْبِدْعِ خِلَافَ الْعُلَمَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْعَالِمَ لَا يُنْكِرُ غَيْرَ الْمُتَنَكَّرِ،
وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ وَأَهْلُ الشَّرِكِ أَصْحَابُ انْكَارٍ وَمُبَاهَاةٍ، إِنْ احْتَجَجْتَ
عَلَيْهِمْ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا: صَحَّ وَحْدَانِيَّتُهُ، وَإِنْ قُلْتَ: إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَسُولُ اللَّهِ، قَالُوا:
أَثْبِتْ رِسَالَتَهُ، ثُمَّ يُبَاهِتُونَ الرَّجُلَ - وَهُوَ يُظِلُّ عَلَيْهِمْ بِحُجَّتِهِ - وَيُغَالِطُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ قَوْلَهُ،
فَاحْذَرَهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ!

قَالَ: فَتَبَسَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا نَوْفَلِي، أَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي؟!

قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ مَا خِفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.
فَقَالَ لِي: يَا نَوْفَلِي، أَتُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْقُضُ الْمَأْمُونُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

گفتم: او قصد آزمودن شمارا دارد، و کار نا مطمئن و خطرناکی کرده است، حضرت
فرمود: چطور؟ گفتم: متکلمین و اهل بدعت؛ مثل علما نیستند، چون عالم؛ مطالب
درست و صحیح را انکار نمی کند، ولی ایشان همه؛ اهل انکار و مغالطه اند، اگر بر اساس
وحدانیت خدا با ایشان بحث کنید، خواهند گفت: وحدانیتش را ثابت کن، و اگر بگویند:
محمد ﷺ رسول خدا است، می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغالطه می کنند،
و باعث می شوند خود شخص؛ دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد،
قربانت گردم، از ایشان بر حذر باشید و خود را مواظبت کنید!

حضرت ضمن تبسمی فرمود: ای نوفلی، آیا ترس آن داری ایشان دلائل مرا باطل
کرده و مجامع سازند؟!

گفتم: نه بخدا، درباره شما چنین هراسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر ایشان
پیروز فرماید.

فرمود: ای نوفلی، می خواهی بدانی مأمون چه وقت از اینکار پشیمان خواهد شد؟
گفتم: آری،

قَالَ : إِذَا سَمِعَ احْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ ، وَعَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ ، وَعَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ ، وَعَلَى الصَّابِئِينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ ، وَعَلَى الْهَرَابِذَةِ بِفَارِسِيَّتِهِمْ ، وَعَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ ، وَعَلَى أَهْلِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ ، فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صَنْفٍ وَدَخَضْتُ حُجَّتَهُ وَتَرَكْتُ مَقَالَتَهُ وَرَجَعْتُ إِلَى قَوْلِي ، عَلِمَ الْمُأْمُونُ أَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهُ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ النَّدَامَةُ مِنْهُ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ يَنْتَظِرُكَ ، وَقَدْ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ : فَمَا رَأَيْكَ فِي إِثْبَانِهِ ؟

فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَقَدَّمَنِي فَإِنِّي سَائِرٌ إِلَى نَاحِيَّتِكُمْ إِن شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ تَوَضَّأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضُوءَ الصَّلَاةِ ، وَشَرِبَ شَرْبَةً سَوِيْقٍ وَسَقَانَا ، ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمُأْمُونِ ، وَإِذَا الْمَجْلِسُ غَاصُّ بِأَهْلِهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فِي جَمَاعَةِ الطَّالِبِينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ وَالْقَوَادِ حُضُورًا .



فرمود : وقتی که نظاره کند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین با عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علما بزبان خودشان بحث می کنم ، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همه چیره شدم و تمام ایشان سختم را پذیرفتند ، مأمون درخواهد یافت آنچه بدنبال آن می باشد در خور او نیست ، در این زمان است که او پشیمان خواهد شد ، لا حول ولا قوَّة إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

باری بامدادان ، فضل بن سهل نزد او آمده و گفت : فدایت شوم ، پسر عموی شما منتظر است ، و تمام علما و دعوت شدگان حاضرند ، کی تشریف می آورید ؟

حضرت فرمود : شما زودتر بروید ، من هم بخواست خدا خواهم آمد . سپس وضوء گرفته ، و مقداری سَوِیق (نوعی خوراکی از قبیل آش یا حلیم است) میل فرموده و قدری نیز به ما دادند ، آنگاه همه خارج شده نزد مأمون رسیدیم ، مجلس پر از جمعیت بود و محمد ابن جعفر (عموی آنحضرت) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند .

فَلَمَّا دَخَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَامَ الْمَأْمُونُ وَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وَقُوفًا - وَالرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ - حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ يَزَلْ مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْجَائِلِقِ فَقَالَ :

يَا جَائِلِقُ ، هَذَا ابْنُ عَمِّي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَسِينَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحِبُّ أَنْ تُكَلِّمَهُ وَتُحَاجَّهُ وَتُنْصِفَهُ .
فَقَالَ الْجَائِلِقُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، كَيْفَ أَحَاجُّ رَجُلًا يَحْتَجُّ عَلِيَّ بِكِتَابٍ أَنَا مُنْكَرُهُ ، وَنَبِيٌّ لَا أَوْمِنُ بِهِ؟

فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا نَضْرَانِي ، فَإِنْ احْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَتَقِرُّ بِهِ؟
قَالَ الْجَائِلِقُ : وَهَلْ أَقْدِرُ عَلَى دَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجِيلُ؟ نَعَمْ وَاللَّهِ أَقِرُّ بِهِ عَلَى رَغْمِ أَنِّي .
فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ وَاسْتَمِعِ الْجَوَابَ .
قَالَ الْجَائِلِقُ : مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عِيسَى وَكِتَابِهِ ، هَلْ تُنْكِرُ مِنْهَا شَيْئًا؟

وقتی آنحضرت وارد شدند، مأمون و محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام امام رضا علیه السلام برخاستند، حضرت مأمون نشستند ولی بقیه همانطور ایستاده بودند تا اینکه خلیفه دستور نشستن داد، و مأمون مدتی با آنحضرت گرم صحبت شد، سپس رو به جائلق کرده گفت: ای جائلق، این فرد علی بن موسی بن جعفر؛ پسر عمویم، و از اولاد فاطمه - دخت پیامبرمان - و علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم - می باشد، میل دارم با او صحبت کنی و بحث نمایی و حجت آوری و انصاف را رعایت کنی. جائلق گفت: ای امیرالمؤمنین، چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آنرا قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می کند که من به او ایمان ندارم؟ امام فرمود: ای مرد مسیحی، اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم آیا می پذیری؟ جائلق گفت: مگر می توانم آنچه انجیل فرموده رد کنم؟ بخدا قسم برخلاف میل باطنی ام آنرا قبول خواهم کرد.

امام فرمود: اکنون، هرچه می خواهی سؤال کن و جوابت را بگیر.
پرسید: درباره نبوت عیسی و کتابش چه عقیده داری؟ آیا منکر آندو هستی؟

قال الرضا عليه السلام: أنا مقرر نبوة عيسى وكتابه، وما بشر به أمته، وأقرت به الحواريون، وكافر بنبوة كل عيسى لم يقر بنبوة محمد ﷺ وكتابه، ولم يبشر به أمته! قال الجاثليق: أليس إنما نقطع الأحكام بشاهدي عدا؟ قال: بلى. قال: فأقيم شاهدين من غير أهل ملتك على نبوة محمد بمن لا تنكره النصرانية ولسنا مثل ذلك من غير أهل ملتنا.

قال الرضا عليه السلام: الآن جئت بالنصفة يا نصراني، ألا تقبل مني العدل المقدم عند المسيح عيسى بن مريم عليه السلام؟ قال الجاثليق: ومن هذا العدل؟ سمع لي؟ قال: ما تقول في يوحنا الدلعي؟ قال: بئح! ذكرت أحب الناس إلى المسيح. قال: فأقسمت عليك هل نطق الإنجيل أن يوحنا قال: إن المسيح أخبرني بدين محمد العربي وبشرني به أنه يكون من بعدي، فبشرت به الحواريين فآمنوا به؟

امام فرمود: من به نبوت عيسى وكتابه و به آنچه امتش را بدان بشارت داده و حواريون نیز آن را قبول کرده اند ايمان دارم و به عيسايي كه به نبوت محمد ﷺ و كتاب او ايمان نداشته و امت خود را به او بشارت نداده، كافر.

جاثليق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

امام فرمود: آری، او گفت: پس دو گواه عادل از غیر همدینان خود که مسیحیان نیز او را قبول داشته باشند معرفی فرما، و از ما نیز از غیر همدینان دو شاهد عادل بخواه. امام فرمود: اکنون کلام به انصاف راندى، آیا فردی که نزد حضرت مسیح دارای مقام و منزلتی بود قبول داری؟

جاثليق گفت: این شخص عادل کیست: نامش را بگو؟

امام فرمود: نظرت درباره یوحنا دیلمی چیست؟

جاثليق گفت: به به!! نام محبوبترین شخص نزد مسیح را بردی!

امام فرمود: تو را سوگند می دهم آیا در انجیل نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به کیش محمد عربی آگاه نمود و بشارت داد که بعد از او خواهم آمد و من نیز به حواريون مرده دادم و آنان به او ايمان آوردند؟

قال الجائلیق: قد ذکرَ ذلکَ یوحنا عن المسیح، وبشّرَ بِبُوءِ رَجُلٍ وبأهلِ بَیتِهِ وَوَصِیِّهِ وَأهلِ بَیتِهِ، وَلَمْ یُلَخِّصْ مَتَى یَکُونُ ذلِکَ، وَلَمْ یُسَمِّ لَنَا القَوْمَ فَذَرَفَهُمْ.
قال الرضا علیه السلام: فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ یَقْرَأُ الانجیلَ فَتَلا عَلَیْكَ ذِکْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأهلِ بَیتِهِ وَأُمّتِهِ أَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قال: سَدِیداً.

قال الرضا علیه السلام لِقِسْطاسِ الرُومِیِّ: کَیْفَ حَفَظْتَکَ لِلسَّفَرِ الثَّالِثِ مِنَ الانجیلِ؟ قال: ما أَحَفَظْتَنی لَهُ، ثُمَّ انْفَتَ إلى رَأْسِ الجالوتِ فَقَالَ عَلَیْهِ: أَلَسْتُ تَقْرَأُ الانجیلَ؟ قال: بَلَى لَعَمْرَی.

قال: فَخُذْ عَلَیَّ السَّفَرَ الثَّالِثَ، فَإِنْ کَانَ فِیهِ ذِکْرُ مُحَمَّدٍ وَأهلِ بَیتِهِ وَأُمّتِهِ فَاشْهَدُوا لَی، وَإِنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ ذِکْرُهُ فَلَا تَشْهَدُوا لَی!
ثُمَّ قَرَأَ عَلَیْهِ السَّلَامُ السَّفَرَ الثَّالِثَ حَتَّى بَلَغَ ذِکْرَ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَوَقَفَ، ثُمَّ قال:

جائلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح اینطور نقل کرده و نبوت مردی را بشارت داده و هم به اهل بیت و وصی او مرده داده، ولی معین نکرده که این ماجرا چه وقت اتفاق خواهد افتاد و ایشان را برای ما معرفی نکرده است تا ایشان را بشناسیم.
امام فرمود: اگر فردی که بتواند انجیل بخواند را در اینجا حاضر کنم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و امت او را برایت تلاوت کند آیا ایمان می آوری؟
جائلیق گفت: سخن نیکی است،

آنحضرت نیز ضمن احضار قسطنطاس رومی او را فرمود: سیفر سوم انجیل^(۱) را تا چه حدی در حفظ داری؟ گفت: به تمام و کمال آنرا حفظ می باشم، سپس رو به رأس الجالوت نموده و فرمود: آیا انجیل خوانده ای؟ گفت: آری، امام فرمود: من سیفر سوم را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی درباره محمد و اهل بیت او - ﷺ و امتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در اینباره نبود، شهادت ندهید.

سپس امام ﷺ ضمن خواندن سیفر سوم تا به ذکر پیامبر رسید: توقف کرده فرمود:

۱ - ظاهراً در این قسمت و در ادامه حدیث تصحیحی رخ داده باشد، چرا که انجیل سیفر ندارد، و آن مربوط به تورات است. (از استاد عفا ری)

یا نصرانی، إني أسألك بحق المسيح وأمه، أتعلم أنني عالمٌ بالإنجيل؟ قال: نعم،
ثم تلا علينا ذكر محمد وأهل بيته وأُمته، ثم قال: ما تقولُ يا نصراني، هذا قولُ عيسى
ابنِ مريم، فإن كذبت ما ينطقُ به الإنجيل فقد كذبت موسى وعيسى عليه السلام، ومتى أنكزت
هذا الذكر وجب عليك القتل، لأنك تكونُ قد كفرتَ بِرَبِّكَ وَنَبِيِّكَ وَبِكِتَابِكَ.
قال الجاثليق: لا أنكِرُ ما قد بانَ لي مِنَ الإنجيل، وإني لمُقرُّ به.

قال الرضا عليه السلام: اشهدوا على إقراره.

ثم قال: يا جاثليق، سل عما بدا لك، قال الجاثليق: أخبرني عن حوارِي عيسى بنِ-
مريم عليه السلام كم كان عدُّهم؟ وعن علماء الإنجيل كم كانوا؟

قال الرضا عليه السلام: على الخير سقطت، أما الحواريون فكانوا اثني عشر رجلاً،
وكان أفضلهم وأعلمهم لوقا، وأما علماء النصارى فكانوا ثلاثة رجال: «يوحنا» الأكبر بأج،

ای نصرانی تو را به حق مسیح و مادرش قسم، آیا دریافتی که من عالم به انجیل می باشم؟
گفت: آری،

سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و اُمّش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه
می گویی؟ این عین سخن مسیح علیه السلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی
و عیسی علیه السلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل تو واجب است،
زیرا به خدا و پیامبر و کتاب خود کافر شده ای.

جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان
اذعان دارم.

امام فرمود: شاهد بر اقرار او باشید.

امام ادامه داد: هرچه می خواهی سؤال کن. جاثلیق گفت: حواریون حضرت
مسیح و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از خوب کسی پرسیدی: حواریون دوازده نفر
و عالم و برترشان لوقا بود. و علمای مسیحیان سه نفر بودند: یوحنا اکبر در «آج»،

وَ «يُوحَنَّا» بِقَرْيَسِيَا، وَ «يُوحَنَّا» الَّذِي لَمْ يَزْجَارَ، وَعِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ ﷺ، وَذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ الَّذِي بَشَّرَ أُمَّةَ عِيسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا نَضْرَانِي، وَاللَّهِ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَمَا نَنْقِمُ عَلَى عِيسَاكُمْ شَيْئاً إِلَّا ضَعْفَهُ وَقِلَّةَ صِيَامِهِ وَصَلَاتِهِ.

قَالَ الْجَائِلِيُّ: أَفَسَدْتَ وَاللَّهِ عِلْمَكَ، وَضَعَفْتَ أَمْرَكَ، وَمَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلَّا أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ!!

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟! قَالَ الْجَائِلِيُّ: مِنْ قَوْلِكَ إِنَّ عِيسَى كَانَ ضَعِيفاً قَلِيلَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ، وَمَا أَفْطَرَ عِيسَى يَوْماً قَطُّ، وَلَا نَامَ بَلِيلَ قَطُّ، وَمَا زَالَ صَائِمَ الدَّهْرِ قَائِمَ اللَّيْلِ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلِمَنْ كَانَ يَصُومُ وَيُصَلِّي؟ فَخَرِسَ الْجَائِلِيُّ وَانْقَطَعَ.

یوحنا در «قریسیا»، و یوحنا دیلمی در رجاز و مطانب مربوط به رسول خدا ﷺ و اهل بیت و ائمت او نزد وی بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و ائمتش، مژده داد.

سپس فرمود: ای مسیحی، قسم به خدا ما به عیسی که به محمد ﷺ مؤمن بود؛ ایمان داریم، و نسبت به عیسی شما ایرادی نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه او! جاثلیق گفت: بخدا سوگند، دانش خود را تباه ساخته و خود را تضعیف نمودی، می پنداشتم تو عالمترین فرد در بین مسلمین هستی!

امام فرمود: مگر چطور شده؟

جاثلیق گفت: شما معتقدی که عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند و حال آنکه آنحضرت حتی یک روز هم بدون روزه سپری نساخته و یک شب نیز بخواب نرفت، و همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار!

امام فرمود: برای نزدیکی و تقرب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق نتوانست جوابی دهد و ساکت ماند!!

قال الرضا عليه السلام: يا نصراني، إني أسألك عن مسألة قال: سل! فإن كان عندي علمها أجبتك.

قال الرضا عليه السلام: ما أنكرت أن عيسى كان يحيي الموتى بإذن الله عز وجل؟ قال الجاثليق: أنكرت ذلك من قبل أن من أحى الموتى وأبرأ الأكمه والأبرص، فهو «رب» مستحق لأن يُعبد.

قال الرضا عليه السلام: فإنَّ السَّعَ قد صَنَعَ مِثْلَ ما صَنَعَ عِيسَى عليه السلام: مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَأَحْيَى الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ، فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّتَهُ رَبًّا وَلَمْ تَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ وَلَقَدْ صَنَعَ حِرْزَقِيلُ الشَّيْءُ مِثْلَ ما صَنَعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، فَأَحْيَى خَمْسَةً وَثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً، ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ، أَتَجِدُ هَؤُلَاءِ فِي شَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ، اخْتَارَهُمْ «بُحْتُ نَصْر» مِنْ سَبْيِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَزَا بَيْتَ الْمُقَدِّسِ، ثُمَّ انْصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ، فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ فَأَحْيَاهُمْ، هَذَا

امام فرمود: ای نصرانی از تو سوالی دارم، جاثلیق گفت: بفرمایید، اگر بدانم جواب می‌دهم.

امام فرمود: چرا قبول نداری که عیسی با اذن خدا مرده‌ها را حیات می‌بخشید؟ جاثلیق گفت: زیرا احیا کننده مردگان و شفا دهنده کوران و مبتلا به یبسی چنین کسی معبود و شایسته پرستیدن است.

امام فرمود: «يَسَع» نیز اعمالی مانند کارهای عیسی انجام می‌داد، او بر آب راه می‌رفت و مرده را حیات می‌بخشید، و نابینا و بیمار پسی را شفا می‌داد، ولی امتش وی را خدا ندانسته و هیچکس وی را پرستش نکرد، و «حِرْزَقِيلُ» پیامبر نیز همچو عیسی بن-مریم مرده زنده کرد؛ سی و پنجهزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد. سپس آنحضرت رو به رأس الجالوت کرده فرمود: آیا ماجرای این تعداد از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده‌ای؟ بُحْتُ نَصْر ایشان را از بین اسیران بنی اسرائیل که در وقت حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند برگزیده و به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی ایشان فرستاد و او آنان را زنده نمود، این مطلب در تورات موجود است و هرکدام

فِي التَّوْرَةِ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ.

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَعَرَفْنَاهُ . قَالَ : صَدَقْتَ .

ثُمَّ قَالَ : يَا يَهُودِيَّ ، خُذْ عَلَى هَذَا السِّفْرِ مِنَ التَّوْرَةِ ، فَتَلَا عَلَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ آيَاتِ ، فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّحُ لِقِرَاءَتِهِ ، وَيَتَعَجَّبُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ : يَا نَصْرَانِيَّ ، أَفَهُؤُلَاءِ كَانُوا قَبْلَ عِيسَى أَمْ عِيسَى كَانَ قَبْلَهُمْ؟

قَالَ : بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَحْيِيَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ ، فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : «اذْهَبْ إِلَى الْجَبَانَةِ ، فَنادِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الرُّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ : يَا فُلَانُ ، وَيَا فُلَانُ ، وَيَا فُلَانُ ، يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : قُومُوا يَا ذُنَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

از شما انکار کند کافر است .

رأس الجالوت گفت : این ماجرا را شنیده‌ام ، و از آن باخبرم .

امام فرمود : صحیح است ، اکنون نیک دقت کن و بنگر آیا این یسقر از تورات را صحیح می‌خوانم؟ سپس آنحضرت آیاتی از تورات را بر ما تلاوت نمود ، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آنحضرت ، با شگفتی ، جسم خود را به راست و چپ حرکت می‌داد ، سپس رو به جاثلیق کرده پرسیدند : آیا اینها پیش از عیسی بوده‌اند یا عیسی پیش از آنان؟

جاثلیق گفت : آنان پیش از عیسی بوده‌اند .

فرمود : قریش همگی نزد آنحضرت ﷺ آمده و خواستند که آنجناب مرده‌هایشان را زنده کند ، رسول خدا ﷺ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ را همراه ایشان به صحراء (قبرستان) فرستاده و فرمود : در آنجا با صدای بلند افرادی را که ایشان خواهان زنده شدنشان هستند صدا بزن و تک تک نام ایشان را ببر و گو : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ می‌گوید : به اذن خدا برخیزید!

فَنَادَاهُمْ فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُؤُوسِهِمْ فَأَقْبَلَتْ مُرِيشُ تَسَالُفُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ،
 ثُمَّ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ بُعِثَ نَبِيًّا فَقَالُوا : وَدِدْنَا أَدْرَكْنَاهُ فَذُمَّ مِنْ يَمٍ وَلَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ
 وَالْأَبْرَصَ وَالْمَجَانِينَ ، وَلَقَدْ كَلَّمْتَهُ الْبُهَانِمُ وَالطَّيْرُ وَالْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ ، وَلَمْ تَتَّخِذْهُ رَبًّا مِنْ دُونِ
 اللَّهِ ، وَلَمْ تُنْكِرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ ، فَإِنْ اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبًّا جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ
 وَحِزْقِيلَ رَبِّينَ ، لِأَنَّهَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ .
 ثُمَّ أَنَّ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونَ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتَ
 فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً ، فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا
 حَتَّى نَحَرَتْ عِظَامُهُمْ وَصَارُوا رَمِيمًا ، فَزَيَّيَهُمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَمِنْ
 كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ : أَتُحِبُّ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنْذِرَهُمْ ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا
 رَبِّ .

پس همه برخاسته ، خاکهای سرشان را می تکاندند ، و مردان قریش نیز از ایشان درباره
 امورشان پرسش می کردند و در ضمن گفتند : محمد پیامبر شده است ، مردگان از خاک
 برخاسته گفتند : ایکاش ، ما نیز وی را دریافته به او ایمان می آوردیم ، و رسول خدا ﷺ
 نیز افراد نابینا یا مبتلا به پستی و دیوانگان را شفا داده است ، با حیوانات ، پرندگان جن
 و شیاطین صحبت کرده است ، ولی ما آنحضرت را خدا نمی دانیم ، و در عین حال منکر
 فضائل این دسته از پیامبران نیستیم ، شما که عیسی را معبود خود می خوانید ، باید دو
 پیامبر : یسع و حزقیل را نیز معبود خود بدانید ، زیرا آندو نیز نظیر عیسی مردگان را زنده
 می کردند ، و معجزات دیگر او را نیز انجام می دادند .

و همچنین تعدادی از بنی اسرائیل که به هزاران نفر می رسیدند ، از بیم طاعون از
 دیار خود خارج شدند ، ولی خداوند جان ایشان را در یک لحظه گرفت ، اهل آن دیار ،
 اطراف آن مردگان حصار کشیدند و آنان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان
 پوسید ، روزی یکی از انبیاء بنی اسرائیل از آنجا عبور میکرد ، از کثرت استخوانهای
 پوسیده به شگفت آمد ، خداوند به او وحی فرمود که : آیا میل داری ایشان را برای تو
 زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی ؟ گفت : آری ؛ ای پروردگار من .

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ! قَوْمِي يَأْذُنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ! فَقَامُوا أَحْيَاءُ أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُؤُوسِهِمْ،

ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ اتَّخَذَ الطَّيْرُ فَنَقَطَهُنَّ قِطْعًا، ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءً، ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْيًا إِلَيْهِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَأَصْحَابُهُ السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ فَأَرِنَا كَمَا رَأَيْتَهُ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَمْ أَرَهُ.

فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، فَأَخَذَهُمُ الصَّاعِقَةُ [بِظُلْمِهِمْ] فَاحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَبَقِيَ مُوسَى وَجِدًا.

فَقَالَ: يَا رَبِّ، اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ، فَأَرْجِعْ وَخُذِي، فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرُهُمْ بِهِ، فَلَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِلَّايَ: أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؟ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ.

پس خداوند وحی فرستاد که ایشان را صدا بزن، او نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به فرمان خدا برخیزید! در یک آن همه زنده شده و با تکاندن خاک از سر خود برخاستند.

و دیگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی پرندگانی را گرفته و تکه تکه نمود، و هر قسمت را بر روی کوهی قرار داد؛ سپس همه را خواند و زنده شدند و به سوی او آمدند. و همچنین حضرت موسی علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود وقتی به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده، او گفت: من او را ندیده‌ام، ولی ایشان اصرار کرده گفتند: «ما کلام تو را تصدیق نمی‌کنیم مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم - بقره: ۵۵»، در نتیجه صاعقه‌ای آنانرا سوزاند و نابود ساخت. و موسی تنها ماند و به خداوند عرض کرد: خداوند! من هفتاد تن از بنی اسرائیل را برگزیدم و همراه خود آوردم، و اکنون تنها برمی‌گردم، چطور امکان دارد قوم من سخنانم را در این واقعه بپذیرند؟ اگر می‌خواستی: هم من و هم ایشان را قبلاً از بین می‌بردی، آیا ما را بخاطر کاری خردان هلاک می‌سازی؟، خدا نیز ایشان را پس از مرگشان زنده نمود.

وَكُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتُهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لِأَنَّ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ، فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْصَى الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَالْجَانِينَ يَتَّخِذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ تَعَالَى فَاتَّخِذْ هَؤُلَاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَابًا! مَا تَقُولُ يَا صُرَافِي؟
فَقَالَ الْجَائِلِيُّ: الْقَوْلُ قَوْلُكَ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ: يَا يَهُودِي، أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ آيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبًا تَبًّا مُحَمَّدٍ ﷺ وَأُمَّتِهِ: إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبِ الْبَيْعِ، يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدًّا جِدًّا، تَسْبِيحًا جَدِيدًا فِي الْكَنَائِسِ الْجَدِيدِ، فَلْيَفْرَغْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَإِلَى مُلْكِهِمْ لِنُظْمِنَ قُلُوبَهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفًا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ، هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ؟
قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: نَعَمْ. إِنَّا لَنَجِدُ ذَلِكَ كَذَلِكَ.

[سپس امام افزود:] هیچیک از مواردی را که برای ت ذکر کردم نمی توانی رد کنی ، زیرا همگی مضمون آیاتی از تورات ، انجیل ، زبور و قرآن است ، اگر هر کس که مرده زنده می کند و ناینیان و مبتلایان به پستی و دیوانگان را شفا می دهد ، خدا باشد ، پس اینها را هم خدا بدان ، حال ، چه می گویی؟

جائلیق گفت : بله ، حرف ، حرف شهادت ، معبودی جز الله نیست!! .

سپس امام علیه السلام به رأس الجالوت فرمود : تو را به ده آیه ای که بر حضرت موسی نازل شد سوگند می دهم که آیا خبر محمد و اُمّتش در تورات ، موجود هست؟ که : «آن زمان که اُمّت آخر ، پیروان آن شترسوار ، بیایند ، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند ، تسبیحی جدید در معبدهایی جدید ، در آن روزگار ، بنی اسرائیل باید به سوی ایشان و به سوی پادشاه ایشان روان شوند تا دلهایشان آرام گیرد ، چون آنان شمشیرهایی بدست دارند که توسط آن از کفار در گوشه و کنار زمین انتقام می گیرند» آیا این مطلب ، همینطور در تورات مکتوب نیست؟

رأس الجالوت گفت : آری ، ما نیز آن را همینگونه در تورات یافته ایم .

ثُمَّ قَالَ لِلْجَائِلِيّ: يَا نَضْرَانِي، كَيْفَ عَلِمْتُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا؟ قَالَ: أَعْرِفُهُ حَرْفًا حَرْفًا. قَالَ لَهَا: أَتَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ؟ يَا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبٍ الْحِمَارِ لَا يَسَاجِلِيْبِ النُّورِ، وَرَأَيْتُ رَاكِبَ الْبُعِيرِ ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ؟ فَقَالَا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا. قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَضْرَانِي، أَهَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَرَبِّي، وَ«الْفَارَقْلِيْطَا» جَانِي هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ، وَهُوَ الَّذِي

سپس به جائلیق فرمود: با کتاب «شعیا» تا چه حد آشنایی؟ گفت: حرف به حرفش را می دانم.

سپس به آندو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته های اوست: «ای مردم، من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالیکه لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شترسوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود»؟ آندو جواب دادند: بله، شعیا اینگونه گفته است.

امام فرمود: آیا با این گفته عیسی علیه السلام در انجیل آشنا هستید: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد»^(۱) و اوست که به نفع من و به حق

۱ - مرحوم علامه شعرانی در کتاب اثبات نبوت، ص ۲۴۱ می فرماید: «باید دانست که حضرت مسیح علیه السلام بشارت بآمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» - به کسر پاء فارسی وراء - است، که چون معربش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «أحمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آنرا به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند: «پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تفضیلی که در «أحمد» است (یعنی ستوده تر) و در محمد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان است، و نصاری امروز به جای این کلمه در ترجمه های انجیل «تسلّی دهند» می آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و بعقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح «اء وراء است، و گویند اگر به ←

يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ ، وَهُوَ الَّذِي يُبْدِي فَضَائِحَ الْأُمَمِ ، وَهُوَ الَّذِي يُكَسِّرُ عَمُودَ الْكُفْرِ؟

فَقَالَ الْجَائِلِيُّقُ : مَا ذَكَرْتَ شَيْئاً مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَنَحْنُ مُقِرُّونَ بِهِ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : أَتَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتاً؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا جَائِلِيُّقُ ، أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ ، عِنْدَ مَنْ

وَجَدْتُمُوهُ؟ وَمَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ؟

فَقَالَ لَهُ : مَا افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ إِلَّا يَوْماً واحداً حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضّاً طَرِيّاً فَأَخْرَجْتَهُ إِلَيْنَا

يُوحَنَّا وَمَتَّى .

فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتِكَ بِسُنَنِ الْإِنْجِيلِ وَعُلَمَائِهِ ، فَإِنْ كَانَ كَمَا تَزْعُمُ فَلَيْمَ

شهادت خواهد داد همانطور که من برای او شهادت دادم ، واوست که همه چیز را برای

شما تفسیر خواهد کرد ، واوست که رسواییهای امتها را آشکار خواهد کرد ، واوست که

ستون خیمه کفر را خواهد شکست»

جائلیق گفت : هرچه از انجیل بخوانی آنرا قبول داریم

امام فرمود : آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت : آری .

حضرت افزود : آن زمان که انجیل نخست را گم کردید ، آنرا نزد چه کسی یافتید

وچه کسی این انجیل را برای شما وضع کرد؟

جائلیق گفت : ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آنرا تر و تازه یافتیم ،

یوحنا و متی آنرا برای ما پیدا کردند .

فرمود : چقدر نسبت به قصه این انجیل و علمای آن بی اطلاع هستی؟ اگر این مطلب

«کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود ، چون به فتح است به معنی «تسلی دهنده» است ،

و به عقیده ما ترجمه اول صحیح است ، و در قرآن (سوره صف آیه ۶) فرموده : «وَمُبَشِّرًا بِرُسُولِ

يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» - انتهى . سپس جناب علامه در ادامه دلائل صدق مدعای خود را

بیان فرموده اند . و لازم به ذکر است که در برخی از نسخ حدیث «بارقلیطا» آمده است .

اِخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ؟ وَإِنَّمَا وَقَعَ الْاِخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ الْيَوْمَ، فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ، وَلَكِنِّي مُفِيدُكَ عِلْمَ ذَلِكَ، أَعْلَمُ أَنَّهُ لَمَّا افْتَقَدَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ: قَتَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَافْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ، وَأَنْتُمْ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُمُ الْوَقَا وَمَرْقَابُوسُ وَيُوحَنَّا وَمَتَّى: إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْرًا سِفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ، فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِ وَلَا تُخْلُوا الْكَنَائِسَ، فَإِنَّا سَنَتْلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْرًا سِفْرًا حَتَّى نَجْمَعَهُ كُلَّهُ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْوَقَا وَمَرْقَابُوسَ وَيُوحَنَّا وَمَتَّى وَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمْ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ، وَإِنَّمَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ تَلَامِيذَ التَّلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ، أَعْلِمْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ الْجَائِلِقُ: أَمَّا قَبْلَ هَذَا فَلَمْ أَعْلَمْهُ وَقَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ، وَقَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ وَسَمِعْتُ أَشْيَاءَ بِمَا عَلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ، وَاسْتَرَدْتُ كَثِيرًا مِنَ الْفَهْمِ.

همانطور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اثر مثل روز نخست بود که در آن دچار اختلاف نمی شدید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل نخست گم شد، مسیحیان نزد علمای خود گرد آمده گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجیل را نیز گم کرده ایم، شما علما نزد خود چه دارید؟ الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یکشنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، هر یکشنبه، یک سفر از آنرا برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل را گرد آوریم.

سپس آنحضرت فرمود: الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل نخست برای شما نگاهاشتند، و این چهار نفر شاگردان اولین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟

جائلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانستم، و از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می دانستی از شما شنیدم، قلبم شهادت می دهد که آنها همه حق است، از فرمایشات شما بسیار استفاده کردم.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَكَيْفَ شَهَادَةُ هَؤُلَاءِ عِنْدَكَ؟

قَالَ : جَائِزَةٌ ، هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ ، وَكُلُّ مَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ .

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِلْمَأْمُونِ وَمَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمِنْ غَيْرِهِمْ - : اشْهَدُوا عَلَيْهِ ،
قَالُوا : قَدْ شَهِدْنَا .

ثُمَّ قَالَ لِلجَائِلِيْقِ : بِحَقِّ الْإِثْنِ وَأُمِّهِ ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ «مَتَّى» قَالَ فِي نِسْبَةِ عِيسَى : إِنَّ
الْمَسِيحَ ابْنَ دَاوُدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذَا بْنِ خَضْرُونَ؟ وَقَالَ «مَرْقَانُوسُ»
فِي نِسْبَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِي جَسَدِ الْآدَمِيِّ فَصَارَتْ إِنْسَانًا؟ وَقَالَ
«الْوَقَا» : إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَدَمٍ فَدَخَلَ فِيهِمَا رُوحُ الْقُدُّوسِ؟ ثُمَّ
إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ : حَقًّا أَقُولُ لَكُمْ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ
مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّهُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْزِلُ ، فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ؟

امام فرمود: به نظر تو، گواهی این افراد چطور است؟

جاثلیق گفت: گواهی اینان قابل قبول می باشد، اینان علمای انجیل هستند و هر چه
را تأیید کنند و بدان شهادت دهند حق و درست است.

امام علیه السلام به مأمون و اهل بیتش و سایر حضار فرمود: شما گواه باشید، گفتند: ما
گواهیم.

سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر (عیسی) و مادرش (مریم علیهما السلام) سوگند
می دهم، آیا می دانی که متى گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن-
یعقوب بن یهوذا بن خضر و ن است و مرقابوس درباره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السلام
گفته است: او «کلمه» خدا است که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت
انسان در آمد، والوقا گفته است: عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش انسانهایی بودند از
خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از قسمتی از
مطالب این است که فرموده: «ای حواریون، برستی و صداقت برایتان می گویم: تنها
کسی می تواند به آسمان صعود کند که از همانجا آمده باشد جز راکب شتر: خاتم الانبیاء،
که او به آسمان صعود می کند و فرود می آید»، نظرت راجع به این کلام چیست؟

قال الجاثليق: هذا قول عيسى لا تنكره.

قال الرضا عليه السلام: فما تقول في شهادة ألقا و مرقانوس ومتى على عيسى وما نسبوه

إليه؟ قال الجاثليق: كذبوا على عيسى.

قال الرضا عليه السلام: يا قوم، أليس قد زكاهم وشهد عنهم علماء الإنجيل وقولهم حق؟

فقال الجاثليق: يا عالم المسلمين، أحب أن تغفني من أمر هؤلاء.

قال الرضا عليه السلام: فإنا قد فعلنا. سل يا نصراني عما بدا لك؟

فقال الجاثليق: ليس لك غري، فوالله ما ظننت أن في علماء المسلمين مثلك.

فالتفت الرضا عليه السلام إلى رأس الجالوت فقال له: تسألني أو أسألك؟

فقال: بل أسألك ولست أقبل منك حجة إلا من التوراة، أو من الإنجيل أو من زبور

داود، أو ما في صحف إبراهيم وموسى.

جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی کنیم،

امام فرمود: نظرت درباره شهادت و گواهی الوقل، مرقابوس و متى درباره عیسی

واصل و نسب او چیست؟

جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده اند،

امام علیه السلام به حاضران فرمود: مگر او هم اکنون باکی و صداقت ایشان را تأیید نکرد

و نگفت آنان علمای انجیل هستند و گفتارشان کاملاً حق و حقیقت است؟

جاثلیق گفت: ای عالم اهل اسلام، میل دارم مرا در مورد این چهار تن معاف داری،

امام فرمود: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هرچه می خواهی پرسش کن.

جاثلیق گفت: بهتر است دیگری سؤال کند، سوگند به حق مسیح که من فکر

نمی کردم در علمای مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

امام رو به رأس الجالوت کرده فرمود: اکنون، من از تو پرسش کنم یا تو می پرسی؟

گفت: من می پرسم، و تنها جوابی را قبول می کنم که یا از تورات باشد یا از انجیل

و یا از زبور داوود، یا صحف ابراهیم و موسی.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَقْبَلْ مِنِّي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطَلِقُ بِهِ التَّوْرَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ-
 عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : مِنْ أَيْنَ تُثَبِّتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ ؟
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَهِدَ نُبُوَّتَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ، وَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ، وَدَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ
 فِي الْأَرْضِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالَ لَهُ : أَثَبِّتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ !
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَعْلَمُ يَا يَهُودِيَّ أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ : إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ
 نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَصَدُّقُوا ، وَمِنْهُ فَاسْتَمِعُوا ، فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةٌ غَيْرَ وَلَدِ
 إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَالنَّسَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِتْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟
 فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ .
 فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ ﷺ ؟ قَالَ : لَا .

امام فرمود: پاسخ می‌دهم که اینک از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور
 داوود باشد.

رأس الجالوت گفت: از کجا نبوت محمد را اثبات می‌کنی؟
 امام فرمود: یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین،
 به نوبت او گواهی داده‌اند.

رأس الجالوت گفت: گفته موسی بن عمران را ثابت کن،
 امام فرمود: مگر قبول نداری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نموده و گفت:
 «پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کرده و از وی اطاعت نمائید»، حال
 اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم
 علیه السلام می‌دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟
 رأس الجالوت گفت: آری، این همان گفته حضرت موسی است و ما آنرا رد نمی‌کنیم،
 فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد ﷺ آمده؟ گفت: نه.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْلَيْتَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ؟
 قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ لِي مِنَ التَّوْرَةِ،
 فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تُتَكَبَّرُ أَنَّ التَّوْرَةَ تَقُولُ لَكُمْ: جَاءَ التَّوْرُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ،
 وَأَضَاءَ لِلنَّاسِ مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ، وَاسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ:
 أَغْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَمَا أَغْرِفُ تَفْسِيرَهَا.
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَخْبِرُكَ بِهِ، أَمَّا قَوْلُهُ: «جَاءَ التَّوْرُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ»: فَذَلِكَ
 وَحْيُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ، وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَأَضَاءَ لِلنَّاسِ
 فِي جَبَلِ سَاعِيرَ» فَهُوَ: الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَيْهِ،
 وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَاسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ»: فَذَلِكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ، وَبَيْتُهُ وَبَيْتُهَا
 يَوْمَانِ أَوْ يَوْمٍ.

قَالَ شُعْبَةُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَمَا تَقُولُ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَةِ -: رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهَا
 الْأَرْضَ، أَحَدُهُمَا عَلَى جِمَارٍ، وَالْآخَرُ عَلَى جَبَلٍ، فَنَ رَاكِبُ الْجِمَارِ وَمَنْ رَاكِبُ الْجَبَلِ؟

فرمود: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟
 گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحت آنرا از تورات برایم ثابت کنی،
 امام فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از جانب طور
 سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟
 رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آنرا نمی دانم.
 امام فرمود: من برایت خواهم گفت، جمله «نور از جانب طور سینا آمده» اشاره به
 وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر
 بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم علیه السلام وحی
 فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکه است
 که فاصله اش تا مکه یک یا دو روز می باشد،

و شعبای پیامبر طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: «دو سوار را
 می بینم که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن
 دیگری سوار بر شتر»، سوار بر درازگوش و سوار بر شتر کیستند؟

قال رأس الجالوت : لا أعرفُهما فخبّرني بهما؟
قال عليه السلام : أما راكبُ الحمارِ فَعِيسَى ، وأما راكبُ الجملِ مُحَمَّدٌ ﷺ ، أتُنكرُ هذا
التّوراة؟ قال : لا ، ما أنكرُهُ .

ثم قال الرضا عليه السلام : هل تعرفُ حَيَقُوقَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قال : نعم إني به لَعارِفٌ!
قال : فَإِنَّهُ قالَ - وَكِتَابُكُمْ يُنْطِقُ بِهِ - : جاءَ اللهُ تعالى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فارانَ ، وَامْتَلأتِ
السمواتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَأَمَّتِهِ ، يَحْمِلُ حَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ ، يَأْتِينَا بِكِتَابٍ
جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ، - يَعْنِي بِالْكِتَابِ : الْقُرْآنَ - أَتَعْرِفُ هَذَا وَتُؤْمِنُ بِهِ؟
قال رأس الجالوت : قَدْ قالَ ذَلِكَ حَيَقُوقُ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا تُنْكَرُ قَوْلَهُ .
قال الرضا عليه السلام : فَقَدْ قالَ داوُدُ عليه السلامُ فِي زَبُورِهِ - وَأَنَّهُ : تَقْرَأُهُ - : «اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِيمَ
السَّنَةِ بَعْدَ الْفِتْرَةِ» ، فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيًّا أَقامَ السَّنَةَ بَعْدَ الْفِتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ؟

رأس الجالوت گفت : آنان را نمی شناسم ، ایشان را معرفی کن ،
امام فرمود : آنکه بر دراز گوش سوار است ؛ عیسی است و آن شتر سوار محمد ﷺ ،
آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت : نه ، انکار نمی کنم .
امام علیه السلام پرسید : آیا حیقوق پیامبر را می شناسی؟ گفت : بله ، می شناسم .
امام فرمود : حیقوق چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید - :
خداوند از کوه فاران «بیان» آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمد و امتش پر شده است ،
سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند - و کنایه از تسلط امت اوست بر دریا
و خشکی - ، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد - و منظور از کتاب
فرقان است - آیا به این مطالب ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت : این مطالب را حیقوق گفته است و ما منکر آن نیستیم .
امام فرمود : داوود در زبورش - که تو نیز آنرا می خوانی گفته است : «خداوند! برپا -
کننده سنت بعد از فترت را مبعوث کن» ، آیا پیامبری غیر از محمد ﷺ را می شناسی که
بعد از دوران فترت ، سنت را احیاء و برپا کرده باشد؟!

قال رأس الجالوت : هذا قول داود تعرفه ولا تذكره ، ولكن عني بذلك : عيسى عليه السلام ، وأيامه هي الفترة .

قال الرضا عليه السلام : جهلت : إن عيسى لم يخالف السنة ، وكان موافقاً لسنة التوراة حتى رفعه الله إليه ، وفي الإنجيل مكتوب : إن ابن البرة ذاهب و «الفارقليطا» جاء من بعده يخفف الأصار ، ويُفسر لكم كل شيء ، ويشهد لي كما شهدت له ، أنا جيشكم بالأمثال وهو يأتاكم بالتأويل ، أتؤمن بهذا في الإنجيل ؟ قال : نعم ، لا أنكره .
فقال الرضا عليه السلام : أسألك عن نبيك موسى بن عمران عليه السلام .
فقال : سل .

قال : ما الحجّة على أن موسى نبوت ؟
قال اليهودي : إنه جاء بما لم يجيء أحد الأنبياء قبله .

رأس الجالوت گفت : این سخن داود است و آن را قبول دارم ، منکر نیستم ، ولی منظور او عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است ، امام فرمود : تو نمی دانی و اشتباه می کنی ، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد ، و در انجیل چنین آمده است : « پس زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند ، و همانطور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد ، من امثال را برای شما آوردم ، او تأویل را برایتان خواهد آورد » ، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری ؟ گفت : بله ، آنرا انکار نمی کنم .

امام فرمود : ای رأس الجالوت ، از تو درباره پیامبرت موسی بن عمران می پرسم ، گفت : بفرمائید ،

فرمود : چه دلیلی بر نبوت موسی هست ؟

مرد یهودی گفت : معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند ،

قال له عليه السلام : مثل ماذا؟

قال : مثل قلبي البحر ، وقلبي العصا حية تسعى ، وضربيه الحجر فانفجرت منه العيون ، وإخراجه يده بيضاء للناظرين ، وعلامات لا يقدر الخلق على مثله .
قال له الرضا عليه السلام : صدقت ، في أنها كانت حجة على نبوته ، إنه جاء بما لا يقدر الخلق على مثله ، أفليس كل من ادعى أنه نبي ، ثم جاء بما لا يقدر الخلق على مثله وجب عليكم تصديقه؟

قال : لا ، لأن موسى لم يكن له نظير لمكانه من ربه وقرنه منه ، ولا يجب علينا الإقرار بنبوة من ادعاه ، حتى يأتي من الأعلام بمثل ما جاء .
قال الرضا عليه السلام : فكيف أقرزكم بالأنبياء الذين كانوا قبل موسى عليه السلام ، ولم يقلقوا البحر ولم يفجروا من الحجر اثنتي عشرة عينا ، ولم يخرجوا أيديهم مثل إخراج موسى يده

امام فرمود : مثل چه چیز؟

گفت : مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن ، يد بيضاء ، و نیز آیات و نشانه هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند ،

امام فرمود : در مورد اینکه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند ، درست می گویی ، حال ، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟

گفت : نه ، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند ، نظیر نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند ، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم ، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد ،

امام فرمود : پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی عليه السلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را شکافتند و از سنگ ، دوازده چشمه ایجاد نکردند ، و مثل موسی «ید

بَيْضَاءَ، وَلَمْ يَقْلِبُوا الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى؟!

قال لها اليهودي: قَدْ خَبَرْتُكَ أَنَّهُ مَتَى جَاؤُوا عَلَى بُيُوتِهِمْ مِنَ الْآيَاتِ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ، وَلَوْ جَاؤُوا بِمِثْلِ مَا لَمْ يُجِبْ بِهِ مُوسَى، أَوْ كَانُوا عَلَى مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى وَجَبَ تَصْدِيقُهُمْ.

قال الرضا عليه السلام: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ، قَدْ يَمْنَعُكَ مِنَ الْإِقْرَارِ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَكَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى، وَيُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ، وَيَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؟!

قال رأس الجالوت: يُقَالُ: إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ وَلَمْ تَشْهَدْهُ.

قال الرضا عليه السلام: أَرَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْآيَاتِ وَشَاهَدَتْهُ، أَلَيْسَ إِنَّمَا جَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ ثِقَاةٍ أَصْحَابِ مُوسَى أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَلَى.
قال: فَكَذَلِكَ أَيْضاً أَنْتُمْ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، فَكَيْفَ صَدَّقْتُمْ مُوسَى وَلَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَى؟! فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً.

بیضاء» نداشتند، وعصا را به مار تبدیل نکردند،

یهودی گفت: من که گفتم، هرگاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند - هرچند غیر از معجزات موسی باشد - تصدیقشان واجب است.

امام فرمود: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پستی را شفا می داد و از گِل؛ پرنده ای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده ای زنده تبدیل می شد؟

رأس الجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده ایم،

امام فرمود: آیا معجزات موسی را دیده ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بله، همینطور است،

امام فرمود: بسیار خوب، همچنین درباره معجزات عیسی اخبار متواتر برای شما نقل شده، پس چرا موسی را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَكَذَلِكَ أَمَرُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَمَا جَاءَ بِهِ ، وَأَمْرُ كُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا ، وَلَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قَصَصُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا ، وَأَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَمَا يَعْمَلُونَ فِي بُيُوتِهِمْ ، وَجَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصَى . قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبَرُ عِيسَى ، وَلَا خَبَرُ مُحَمَّدٍ ، وَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقِرَّ لَهَا بِمَا لَا يَصِحُّ عِنْدَنَا .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَالشَّاهِدُ الَّذِي يَشْهَدُ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُحَمَّدٍ ﷺ شَاهِدٌ زَوْرٍ؟ فَلَمْ يَجِزْ جَوَابًا .

ثُمَّ دَعَا بِالْهَرَبُذِيِّ الْأَكْبَرِ ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرْنِي عَنْ زَرْدَشْتِ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، مَا حُجَّتُكَ عَلَى نُبُوَّتِهِ؟

قَالَ : إِنَّهُ أَقْبَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، وَلَمْ تَشْهَدْهُ ، وَلَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ

حضرت ادامه فرمودند: و همچنین است موضوع نبوت محمد ﷺ و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد ، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوبانی می کرد و اجرت می گرفت ، دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف ، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می داند خبر می داد ، و آیات و معجزات بی شماری ارائه داد .

رَأْسُ الْجَالُوتِ گفت : مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم ،

امام فرمود : پس شاهی که برای عیسی و محمد ﷺ گواهی داد ، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد .

آنکه امام : هر یزد بزرگ را فراخواند و فرمود : دلیل توبه پیامبری زردشت چیست؟ گفت : چیزهایی آورده که قبل از او کسی نیاورده است ، البته ما ، خود او را

عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ.

قال: أَفَلَيْسَ إِنَّمَا اتَّكُمُ الْأَخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ؟ قَالَ: بَلَى.

قال: فَكَذَلِكَ سَائِرُ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ، أَتَتَهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَنَّى بِهِ النَّبِيُّونَ، وَأَتَى بِهِ مُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَمَا عُدُّكُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ بِهِمْ، إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقَرَرْتُمْ بِزُرْدَشْتٍ مِنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَحِبَّ بِهِ غَيْرُهُ؟ فَانْقُطَعَ الْهَرَبُ بِذَلِكَ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمُ، إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَأَرَادَ أَنْ يُسْأَلَ فَلْيَسْأَلْ غَيْرَ مُحْتَشِمٍ!

فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ - وَكَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ - فَقَالَ: يَا عَالِمَ النَّاسِ، لَوْلَا دَعَوْتُ إِلَى مَسْأَلَتِكَ لَمْ أَقْدَمْ عَلَيْكَ بِالسَّائِلِ، وَلَقَدْ دَخَلْتُ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ وَالشَّامَ وَالْجَزِيرَةَ وَلَقِيتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَلَمْ أَقْعُ عَلَى أَحَدٍ يُبَيِّنُ لِي وَاحِدًا لَيْسَ غَيْرُهُ قَائِمًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ،

ندیده‌ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او بهیزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی می‌کنیم.

امام فرمود: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید. گفت: بله همینطور است.

امام فرمود: سایر اُمتهای گذشته نیز چنین‌اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین امور چیست؟ هر یک خشکس زد!!

سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمود: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت پرسش کند!

در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند، اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام، و جزیره سفر نموده و با متکلمین بسیاری برخورد کرده‌ام، ولی کسی را نیافته‌ام که بتواند وجود «واحد»ی را که غیر از او کس دیگری قائم به وحدانیت نباشد را برایم ثابت کند،

أَفْتَاذَنْ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟

قال الرضا عليه السلام: إن كان في الجماعة عمران الصابي فأنث هو!
قال: أنا هو.

قال: سل يا عمران وعليك بالنصفية، وإياك والخطل والجور!
فقال: والله يا سيدي ما أريد إلا أن تثبت لي شيئاً أتعلق به، فلا أجوزه!
قال: سل عما بدا لك، فازدحم الناس وأنضم بعضهم إلى بعض.
فقال: أخبرني عن الكائين الأول وعما خلق؟
قال: سألت فافهم الجواب.

أما الواحد: فلم يزل كائناً واحداً، لا شيء معه، بلا حدود، ولا أعراض ولا يزال
كذلك، ثم خلق خلقاً مُبْتَدِعاً مُخْتَلِفاً، بأعراض وحدودٍ مُخْتَلِفَةٍ، لا في شيءٍ أقامه، ولا في
شيءٍ حده، ولا على شيءٍ حذاء ومثله، فجعل الخلق من بعد ذلك صفوةً وغير صفوةً،

آیا اجازه پرسش به من می دهی؟

امام فرمود: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد: حتماً تو هستی،
گفت: آری خودم هستم.

امام فرمود: پیرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از
حق بیرهیز، عمران گفت: بخدا سوگند ای آقای من، فقط من خواهم چیزی را برایم ثابت
کنی که بتوانم به آن چنگ زده و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم.
امام فرمود: آنچه می خواهی پیرس، اهل مجلس همگی ازدحام کرده و به هم
نزدیک شدند.

عمران گفت: اولین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟

امام فرمود: پرسیدی، پس خوب دقت کن!

«واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش
باشد، بی هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را به گونه ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف،
نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش

وَاخْتِلَافاً وَائْتِلَافاً، وَأَلْوَاناً وَذَوَقاً وَطَعْماً، لَا لِحَاجَةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَى ذَلِكَ، وَلَا لِفَضْلِ مَنَزَلَةٍ لَمْ يَبْلُغْهَا إِلَّا بِهِ، وَلَا رَأْيٍ لِنَفْسِهِ فِيهَا خَلْقَ زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَاناً، تَعْقِلُ هَذَا يَا عِمْرَانُ؟

قال: نَعَمْ وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي.

قال: وَاعْلَمْ يَا عِمْرَانُ، أَنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ، لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ، وَلَكَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُقَ أضعافَ مَا خَلَقَ، لِأَنَّ الْأَعْوَانَ كُلَّهُمْ كَثُرُوا كَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَى.

ثمَّ طَالَ السُّؤَالُ وَالْجَوَابُ بَيْنَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ عِمْرَانَ الصَّابِي، وَالزَّيْمَةُ طَوِيلًا فِي أَكْثَرِ مَسَائِلِهِ حَتَّى انْتَهَتْ الْحَالُ إِلَى أَنْ قَالَ: يَا سَيِّدِي، أَشْهَدُ أَنَّهُ كَبْرٌ وَصَفَتْ وَلَكِنْ بَقِيَتْ مَسْأَلَةٌ! قال: سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ.

قال: أَشَأْلكَ عَنِ «الْحَكِيمِ» فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ وَهَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ؟ وَهَلْ يَتَحَوَّلُ شَيْءٌ؟

کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را صور مختلف و گوناگون، از جمله: خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد، و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می فهمی؟ گفت: بله به خدا، ای آقای من.

حضرت ادامه داد: و بدانکه اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می کرد، فقط چیزهایی را خلق می کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی تر خواهد شد.

سپس سؤال و جواب میان آنحضرت و عمران صابی به طول انجامید و آنحضرت وی را در بیشتر پرسشهایش ملزم نمود تا اینکه پایان کار بدانجا انجامید که گفت: ای آقای من، شهادت می دهم که او همانگونه است که وصفش نمودی، ولی پرسشی باقی مانده. فرمود: هر چه می خواهی پرسش کن.

گفت: درباره خدای حکیم می پرسم که او در چه چیزی می باشد؟ و آیا چیزی او

إِلَى شَيْءٍ؟ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ؟

قال الرضا عليه السلام: أَخْبِرُكَ يَا عِمْرَانُ فَأَعْقِلُ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ مَنْ أَعْمَضَ مَا يَرِدُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسَائِلِهِمْ، وَلَيْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ حِلْمُهُ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أُولُوا الْعَقْلِ الْمُتَّصِفُونَ.

أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ: فَلَوْ كَانَ خَلْقٌ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ، لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً لِحَاجَةٍ، وَلَمْ يَزَلْ ثَابِتاً لَا فِي شَيْءٍ [وَلَا عَلَى شَيْءٍ]، إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ يُمَسِّكُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَيَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَيَخْرُجُ مِنْهُ. وَاللَّهُ جَلَّ وَتَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمَسِّكُ ذَلِكَ كُلَّهُ، وَلَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَلَا يُؤَوِّدُهُ حِفْظُهُ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ، وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَطَّلَعَ مِنْ رُسُلِهِ وَأَهْلِ سِرِّهِ وَالْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَمْرِهِ وَخَزَائِنِهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ، وَإِنَّمَا أَمْرُهُ كَلَمَحِ الْبَصَرِ أَوْ

را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟

فرمود: این از پیچیده ترین نکاتی است که مورد پرسش همه مردم می باشد، و افرادی که دچار کاستی در عقل و علم و فهم هستند آنرا نمی فهمند، و در مقابل، عقلای مُنصِف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آنرا بفهم ای عمران.

اما مطلب نخست آن: اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به ایشان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنان دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیز، إلا اینکه مخلوقات یکدیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنان او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنان عاجز است، و هیچیک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی و خواص

هُوَ أَقْرَبُ ، إِذَا شَاءَ شَيْئًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ : كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ وَإِرَادَتِهِ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ ، وَلَا شَيْءٌ أَبْعَدُ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ ، أَفَهِمْتَ يَا عِمْرَانُ ؟
 قَالَ : نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهِمْتُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى مَا وَصَفْتَ وَوَحَّدْتَ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُبْعُوثُ بِإِلهْدَى وَدِينِ الْحَقِّ ، ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا تَحَوُّ الْقَيْلَةِ وَأَسْلَمَ .
 قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ : فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِيِّ - وَكَانَ جَدًّا لَمْ يَقْطَعْهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ قَطُّ - لَمْ يَذَنْ مِنَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَمْ يَسْأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ ، وَأَمْسَيْنَا فَتَهَضَّ الْمَأْمُونُ وَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَا وَانْصَرَفَ النَّاسُ .
 ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ أَنْ عَادَ إِلَى مَنْزِلِهِ - : يَا غَلَامُ ، صِرْ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِّ فَأَتِنِي بِهِ . فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْعَةِ .

وآشنایان به اسرار او ، حافظان و نگاهبانان شریعت او ، فرمان او در یک چشم برهم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید ، هر آنچه را اراده فرماید ، فقط به او می گوید : موجود شو ، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود ، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست ، و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست ، آیا فهمیدی عمران؟!

گفت : بله سرورم ، فهمیدم ، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همانگونه است که توضیح دادی و به یکتایی و صفش نمودی ، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست که به نور هدایت و دین حق مبعوث شده است ، آنگاه رو به قبله ، به سجده افتاده اسلام آورد .
 حسن بن محمد نوفلی گوید : وقتی سایر متکلمین ، عمران صابی را چنین دیدند - با آنکه سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود - هیچکس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد ، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند ، کم کم مغرب درآمده و مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته بداخل رفتند ، و مردم نیز متفرق شدند .
 سپس حضرت رضا علیه السلام پس از بازگشت از منزل فرمود : ای غلام ، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور .

گفتم : فدایت شوم ، من می دانم او کجاست ، او نزد یکی از برادران شیعه ما است ،

قال: فَلَا بَأْسَ قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً. فَصِيرْتُ إِلَى عِمْرَانَ فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَرَحَّبَ بِهِ، وَدَعَا بِكِسْوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ، وَدَعَا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَوَصَّلَهُ بِهَا.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَكَيْتَ فِعْلَ جَدِّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

قال: هَكَذَا يَجِبُ. ثُمَّ دَعَا عليه السلام بِالْعَشَاءِ فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ، وَأَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ، حَتَّى إِذَا قَرَعْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ: انْصَرِفْ مُصَاحِباً وَبَكَّرْ عَلَيْنَا نَطْعُمَكَ مِنْ طَعَامِ الْمَدِينَةِ.

فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَيُطِيلُ عَلَيْهِمْ أَمْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنِبُوهُ، وَوَصَّلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ، وَأَعْطَاهُ الْفَضْلُ مَالاً جَزِيلاً، وَوَلَّاهُ الرِّضَا عليه السلام صَدَقَاتٍ بَلَّغَ فَأَصَابَ الرِّغَائِبَ.

امام فرمود: مانعی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من نزد عمران رفتم و او را آوردم، امام عليه السلام به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و بعنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مانند جدت امیرالمؤمنین عليه السلام رفتار کردید.

امام فرمود: اینگونه واجب است، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاندند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل بازگرد و فردا اوّل وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این قضیه متکلمان از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله ایشان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا عليه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود^(۱) و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

۱ - از آنجا که اوّل شرط پذیرش ولایتعهدی مأمون از طرف حضرت رضا عليه السلام عدم دخالت در عزل و نصب بوده ظاهراً منصوب کردن عمران به صدقات بلخ مورد تردید است، و بنا بر نظر جناب استاد غفاری - آینده الله - «مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام عليه السلام بوده است».

۳۰۸- وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَهْمِ أَنَّهُ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ»؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اشْكُرْ أَنْتَ وَرَزُوقَكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، وَلَمْ يَقُلْ لَهَا لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، وَلَا يَمَّا كَانَ مِنْ جَنبِهَا، فَلَمْ يَقْرَبَا يِلَّكَ الشَّجَرَةَ وَإِنَّمَا أَكَلَا مِنْ غَيْرِهَا إِذْ وَسَّوسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: «مَا نَهَاكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» وَإِنَّمَا نَهَاكُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرَهَا، وَلَمْ يَنْهَكُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا: «إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»، «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» وَلَمْ يَكُنْ آدَمُ وَحَوَّاءُ شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَخْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا

۳۰۸- علی بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون رفتم و نزد او حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت، مأمون به آنحضرت گفت: ای زاده رسول خدا، مگر عقیده شما این نیست که تمام پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: آری. گفت: پس معنی این آیه چیست: «پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد - طه: ۱۲۱»؟

امام فرمود: براستی خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام فرمود: «وگفتیم: ای آدم، با همسر خویش در بهشت بیارام، و از آن از هر جا که خواهید به فراوانی بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران می شوید - بقره: ۳۵»، و خداوند به آندو نفرمود: از این درخت و سایر درختان از این نوع نخورید، آنان نیز به آن درخت نزدیک نشدند و تنها پس از وسوسه شیطان از درخت دیگری خوردند آنجا که شیطان گفت: «خداوند شما را از این درخت باز نداشت - اعراف: ۲۰» و تنها شما را از نزدیک شدن به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است «مگر برای آنکه مبادا دو فرشته شوید یا جاویدان باشید» و برای آندو سوگند خورد که من شما را هر آینه از نیکخواهانم» و آدم و حوا تا پیش از آن ندیده بودند کسی به دروغ سوگند به خدا بخورد،

«فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ»، فَأَكَلَا مِنْهَا نَفَقَةً يَتِمِّينَهُ بِاللهِ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِذَنْبٍ كَبِيرٍ اسْتَحَقَّ دُخُولَ النَّارِ بِهِ، وَإِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمُؤْهُوبَةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا اجْتَبَاهُ اللهُ تَعَالَى وَجَعَلَهُ نَبِيًّا كَانَ مَعْصُومًا لَا يَذْنُبُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً. قَالَ اللهُ تَعَالَى: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى، وَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

قال المصنف رحمه الله: لعلَّ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَرَادَ «بِالصَّغَائِرِ الْمُؤْهُوبَةِ»: تَرْكُ الْمُنْدُوبِ وَارْتِكَابِ الْمَكْرُوهِ مِنَ الْفِعْلِ، دُونَ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الصَّغِيرِ بِالإِضَافَةِ إِلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ، لَا قِتْضَاءَ أَدِلَّةِ الْعُقُولِ وَالْأَثَرِ الْمَنْقُولِ لِذَلِكَ، وَرَجَعْنَا إِلَى سِيَاقِ الْحَدِيثِ.

ثُمَّ قَالَ الْمُأْمُونُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَلَمَّا أَتَاهَا صَلَاحًا جَعَلَا شُرَكَاءَ فِيهَا»

«پس آندو را به فریبی [از آن پایه بلند] فرود آورد»، و آندو با اطمینان به سوگند او از درخت خوردند، و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحق عذاب جهنم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره‌ای بود که خدا آنها را می‌بخشد و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز - پیش از وقت نبوتشان - جائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیره و چه کبیره مرتکب نشد، خداوند خود می‌فرماید: «پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد» سپس پروردگارش او را برگزید و به مهر و بخشایش خویش بر او بازگشت و توبه‌اش را پذیرفت و او را راه نمود - طه: ۱۲۲ و ۱۲۱، و نیز فرموده: «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید - آل عمران: ۳۴».

مؤلف کتاب رحمه الله گوید: شاید مراد حضرت رضا علیه السلام از «گناهان صغیره بخشوده شده» ترک مستحب و انجام فعل مکروه باشد، نه کار قبیح کوچک با افزودن به آنچه بزرگتر از آن است، چرا که اقتضای دلیل عقل و روایات نقل شده بر این است. بازگردیم به ادامه حدیث.

سپس مأمون پرسید: معنی این آیه چیست: «پس چون آندو را فرزندی نیک

آنها؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ حَوَاءَ وَلَدَتْ لِآدَمَ خَمْسِينَ بَطْنٍ، فِي كُلِّ بَطْنٍ ذَكَرٌ وَأُنْثَى وَإِنَّ آدَمَ وَحَوَاءَ عَاهَدَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَدَعَوَاهُ وَقَالَا: «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»، فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا مِنَ النَّسْلِ، خَلَقَا سَوِيًّا بَرِيئًا مِنَ الرِّمَانَةِ وَالْعَاهَةِ، كَانَ مَا آتَاهُمَا صِنْفَيْنِ، صِنْفًا ذُكْرَانًا وَصِنْفًا إِنَاثًا، فَجَعَلَ الصُّنْفَانِ لِلَّهِ تَعَالَى شُرَكَاءَ فِيهَا آتَاهُمَا وَلَمْ يَشْكُرَاهُ كَشُكْرِ آبَائِهِمَا لَهُ عَزَّوَجَلَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَقًّا، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي».

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَقَعَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٍ يَعْْبُدُ «الزُّهْرَةَ» وَصِنْفٍ يَعْْبُدُ «الْقَمَرَ»، وَصِنْفٍ يَعْْبُدُ «الشَّمْسَ»، ذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ الشَّرَبِ

و شایسته داد در آنچه ایشان را بداد برای او شریکانی قرار دادند - اعراف: ۱۹۰؟
امام فرمود: حواء برای آدم پانصد شکم زانید، در هر زایمان یک پسر بود و یک دختر، و آدم و حواء با خداوند عز و جل عهد بسته و دعا کرده و گفته بودند: «اگر ما را فرزندی نیک و شایسته دهی بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود - اعراف ۱۸۹»، و هنگامیکه خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچ مریضی و آفتی به ایشان عطا کرد، و آنچه حضرت حق بدیشان داده بود دو جنس بود، یک جنس پسر و یک جنس دختر، پس آندو جنس را برای خداوند متعال شریکانی در آنچه بدیشان عطا کرده بود قرار داده و او را همچون شکر پدر و مادرشان سپاس نگزاردند خداوند فرمود: «همانا خدا از آنچه [یا او] شریک می سازند برتر است - اعراف: ۱۹۰».

مأمون گفت: گواهی می دهم که تو بحق زاده رسول خدایی، حال درباره آیه: «پس چون تاریکی شب بر وی درآمد ستاره ای را دید، گفت این خدای من است - انعام: ۷۶» توضیح بفرمایید.

فرمود: ابراهیم در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که ستاره زهره را می پرستیدند، و گروهی ماه و گروهی خورشید را ستایش می کردند، و این در دوره ای بود که از مخفیگاه

الَّذِي أَخْفَى فِيهِ .

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى «الرُّهْرَةَ» قَالَ : «هَذَا رَبِّي» ؟! عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ .

«فَلَمَّا أَقْلَ - الْكُوكَبُ - قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» ، لِأَنَّ الْأَقُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدِّثِ وَلَيْسَ

مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ .

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي» ؟! عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ ، «فَلَمَّا أَقْلَ قَالَ لَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لَا كُؤُنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» ، يَقُولُ : لَوْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ .

«فَلَمَّا - أَصْبَحَ - رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» مِنَ الرُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ ؟! عَلَى

الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ ، لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَالِإِقْرَارِ .

«فَلَمَّا أَقْلْتُ قَالَ - لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ : عَبْدَةِ الرُّهْرَةِ ، وَالْقَمَرِ ، وَالشَّمْسِ - يَا قَوْمِ إِنِّي

بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ» ، وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قَالَ أَنَّ يُتَيَّنَ لَهُمْ بَطْلَانٌ دِينِهِمْ ، وَيُثَبِّتَ عِنْدَهُمْ

خود در زیر زمین که او را پنهان داشته بودند خارج شد .

وقتی شب او را فرا گرفت ستاره زهره را دیده از روی انکار پرسید : «آیا این

خدای من است ؟!» ، «پس چون - آن ستاره - فرو شد گفت : فروشندگان را دوست

ندارم - انعام : ۷۶» ، زیرا فروشدن و افول از خصوصیات محدث است نه قدیم .

«پس چون ماه را برآینده دید» باز هم از سر انکار پرسید : «این خدای من

است ؟!» «پس چون فرو شد گفت : اگر پروردگارم مرا راه ننماید بی گمان از گمراهان

باشم» می گفت : اگر پروردگارم مرا رهنمون نگردد گمراه گردم .

«چون وارد روز شد خورشید را برآینده دید گفت : این خدای من است ، این بزرگتر

از ستاره زهره و ماه است ؟!» این سخن بر سبیل انکار و بر - ش گفت نه اخبار و اعتراف .

«پس چون فرو شد - به گروه سه گانه ای که ستاره زهره و ماه و خورشید را

می پرستیدند - گفت : ای قوم من ، من از آنچه [یا خدا] انباز و شریک می گیرید بیزارم» ،

وقصد ابراهیم علیه السلام از آنچه گفت تنها این بود که بطلان عقیده اشان را بر آنان روشن

أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحِقُّ لِمَا كَانَ يَصِفُهُ الزُّهْرَةُ وَالْقَمَرُ وَالشَّمْسُ ، وَإِنَّمَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا خَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَكَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ بِمَا أَهَمَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَآتَاهُ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» .

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ : اللَّهُ دُرُّكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ : «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّئُ الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِي إِحْيَاءَ الْمَوْتَى أَحْبَبْتُهُ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ : رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّئُ الْمَوْتَى؟ قَالَ : أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ : بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي عَلَى الْخَلِيلَةِ : «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ

گردانده و بدیشان ثابت نماید که عبادت شایسته چیزهایی مانند ستاره زهره و ماه و خورشید نیست ، و تنها این عبادت سزاوار خالق آسمان و آفریننده آسمانها و زمین است ، و آن دلیلهایی که برای قوم خود می آورد از الهاماتی بود که خداوند بدو غصوده و عطا فرموده ، همچنانکه خداوند عز و جل فرموده : «واینها حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم - انعام : ۸۳» .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای زاده رسول خدا! حال بفرمایید مراد از این گفته ابراهیم : «پروردگارا ، به من بنای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ گفت : مگر باور نداری؟ گفت : چرا ، ولیکن تا دلم آرام گیرد - بقره : ۲۶۰» چه بوده؟

امام فرمود : خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که : «من از میان بندگانم برای خود دوستی انتخاب کردم که حتی اگر از من بخواهد مرده ها را زنده کنم ، این کار را برای او خواهم کرد ، ابراهیم به دلش اتمام شد که او آن دوست و خلیل است ، لذا گفت : پروردگارا ، به من بنای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ گفت : مگر باور نداری؟ گفت : چرا ، ولیکن تا دلم آرام گیرد ، یعنی نسبت به خلیل بودن «خداوند فرمود : چهار پرنده برگیر و آنها را نزد خود جمع و پاره پاره کن ، سپس بر هر کوه پاره ای

سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسْرًا وَبَطًّا، وَطَاوُوسًا وَدِيكًا، فَقَطَّعَهُنَّ وَخَلَطَهُنَّ ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي حَوْلَهُ - وَكَانَتْ عَشْرَةٌ - مِنْهُنَّ جُزْءًا، وَجَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ، وَوَضَعَ عِنْدَهُ حَبًّا وَمَاءً، فَتَطَايَرَتْ يَذُكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى اسْتَوَتْ الْأَبْدَانُ، وَجَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّى انْضَمَّ إِلَى رَقَبَتِهِ وَرَأْسِهِ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ، فَطَرْنَ، ثُمَّ وَقَعْنَ فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَالتَّقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ! وَقُلْنَا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ!

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلِ اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».

از آنها بنه، آنگاه بخوانشان تا شتابان سوی تو آیند؛ و بدان که خدا توانای بی همتا و دانای استوار کار است - بقره ۲۶۰.

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز، یک گُرکس، یک طاووس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تکه تکه کرد و اجزای آنها را با هم درآمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آنها بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد، آن اجزاء به سوی یکدیگر پرواز کردند و بدنهای کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا، تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد.

ابراهیم گفت: بلکه خداوند زنده می کند و می میراند و اوست که بر همه کار توانا است. مأمون گفت: ای ابوالحسن خدا به شما برکت دهد! حال درباره آیه: «پس موسی او را مشتی زد و او بمرد، [آنگاه] گفت: این کار شیطان بود - قصص: ۱۵» توضیح بفرمایید.

قال الرضا عليه السلام: «إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَةً مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينٍ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا - وَ ذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ - «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى» مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَوَكَرَهُ فَهَاتَ، فَقَالَ: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» يَعْنِي: الْاِقْتِتَالَ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى مِنْ قَتْلِهِ إِيَّاهُ «إِنَّهُ - يَعْنِي الشَّيْطَانُ - عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ».

قال المأمون: «فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي»؟

قال: يَقُولُ: إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا، بِدُخُولِي هَذِهِ الْمَدِينَةَ «فَاغْفِرْ لِي» أَي: اسْتُرْنِي مِنْ أَعْدَانِكَ لِئَلَّا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي «فَغَفَرَ لَهُ» أَي سَتَرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ، «إِنَّهُ هُوَ الْعَفْوُ

امام فرمود: موسی علیه السلام به یکی از شهرهای فرعون هنگام غفلت مردمش (هنگام تعطیل که به هو و بازی مشغول بودند) وارد شد - و این واقعه بین مغرب و عشاء رخ داد - «و دو مرد را دید که با یکدیگر بیکار می کردند، این یک از پیروان وی (بنی اسرائیل) بود و آن یک از دشمنانش (فرعونیان)، پس آنکه از پیروانش بود بر آنکه از دشمنانش بود از وی یاری خواست، پس موسی او (قیطی) را منشی زد - پس موسی بنا بر حکم خداوند متعال او را مشت زد - و او پُرزد - قصص: ۱۵»، موسی گفت: «این کار شیطان بود»، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی، «او - یعنی شیطان - آشکارا دشمنی است است گمرا، کننده».

مأمون گفت: پس معنی این گفته حضرت موسی علیه السلام: «پروردگارا، من به خود ستم کردم مرا ببامرز» چیست؟

امام فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرائطی قرار دادم که نمی بایست در آن قرار می دادم «پس مرا مورد غفران خود قرار ده» یعنی: مرا از دشمنانت مخفی فرما^(۱) تا نکند بر من چیره شده و مرا بقتل رسانند، «پس

۱ - لازم بتذکر است که اصل معنی غفران ستر و پوشش است، ولی ترکیب «اغفر لی»

معنایش اینست که «برای من ببوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولاً مفعول در ←

الرَّحِيمِ» قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ» مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتَ رَجُلًا بِوَكْزَةٍ «فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» بَلْ أَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى . «فَأَصْبَحَ مُوسَى فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ» قَاتَلْتَ رَجُلًا بِالْأَمْسِ ، وَتُقَاتِلُ هَذَا الْيَوْمَ لَأَوْدُبَنَّكَ ، وَأَرَادَ أَنْ يُبَطِّشَ بِهِ «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يُبَطِّشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا» وَهُوَ مِنْ شِيعَتِهِ : «قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ» .

خداوند او را مورد غفران خود قرار داد» یعنی : او را از دشمنش مخفی داشت ، «خداوند غفور است و مهربان» ، موسی گفت : «پروردگارا! به پاس آنکه بر من نعمت ارزانی داشتی» از نیرو و توان تا توانستم مردی را با یک مشت به قتل رسانم ، «هرگز پشتیبان بزهکاران نخواهم شد» ، بلکه با این نیرو و توان آنقدر در راهت تلاش می‌کنم تا تو راضی و خشنود گردی . «پس در آن شهر ، ترسان و نگران و اندیشناک (از آشکار شدن خبر و دستگیری و قتل او) می‌گشت که ناگهان همان که دیروز از او یاری خواسته بود باز هم از او فریاد خواست ، موسی به او گفت : همانا تو آشکارا گمراهی (که هر روز با یک نفر نزاع می‌کنی) ، دیروز با مردی نزاع کردی و امروز هم! ادب می‌کنم ، و قصد آن داشت که او را بزند «و چون خواست تا به آن که دشمن هر دوشان بود دست دراز کند ، [فریادخواه] گفت : ای موسی ، آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو جز این نمی‌خواهی که در زمین ستمگر باشی و نمی‌خواهی از شایسته کاران باشی»^(۱) .

← این ترکیب ، «ذنب» و امثال آن است ، و به نظر می‌رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا علیه السلام نسبت داده شده مراد بود ، باید می‌گفت : «اغفر لی» یعنی مرا ببوشان ، نه «اغفر لی» ، والله العالم . (نقل از زیرنویس کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام)

۱ - واضح است که اگر این جوابها واقعاً از امام علیه السلام باشد اسکاکی است نه حلی ، و ثانیاً

فرعونیان بدستور فرعون فرزندان بنی اسرائیل را می‌کشتند و زنان را اسیر می‌کردند ،

و فرعونیان مفسد فی الأرض بودند و کشتن یک مفسد فی الأرض ؛ بدون قصد ، مسأله‌ای نیست ←

قال المؤمنون : جزاك الله عن أنبيائه خيراً يا أبا الحسن ، فما معنى قول موسى لفرعون : «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»؟

قال الرضا عليه السلام : إن فرعون قال لموسى لما أتاه : «وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» قال موسى : «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» عَنِ الطَّرِيقِ يُوْقُوْعِي إِلَى مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِكَ «فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» .
وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى» يَقُولُ : أَلَمْ يَجِدْكَ وَجيداً فَأَوَى إِلَيْكَ النَّاسَ؟ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا» يَعْنِي عِنْدَ قَوْمِكَ «فَهَدَيْ» أَي هَدَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِكَ : «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» ، يَقُولُ : أَغْنَاكَ بِأَنْ جَعَلَ دُعَاءَكَ مُسْتَجَاباً .

مأمون گفت : خدا از طرف انبیای خود جزای خیرت دهد ای ابوالحسن ! بفرماید معنی این گفته موسی به فرعون : «آنکار را آنگاه کردم که از نا آگاهان بودم - شعراء : ۲۰» چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود : فرعون وقتی موسی نزدش آمد بدو گفت : «وَأَنْ كَرِدَةُ خَوْيْشَ كِه كَرْدِي ، كَرْدِي وَتَوَازِ نَاسِیَاسَانِي - شعراء : ۱۹» ، موسی پاسخ داد : «آنکار را آنگاه کردم که از نا آگاهان بودم - شعراء : ۲۰» یعنی راه را گم کردم و اشتباهی به شهری از شهرهای تو در آمدم ، «پس چون از شما ترسیدم گریختم ، و بروردگارم مرا حُکمی (حکمت یا حکم نبوت) داد و مرا از پیامبران کرد» ، و حال آنکه خداوند به نبی خود محمد ﷺ فرموده : «آیا تو را یتیم نیافت پس جای و پناه داد؟ - ضحی : ۶» ، می فرماید : آیا تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟ ، «و راه گم کرده ات یافت» یعنی : نزد قوم خود گم شده و ناشناخته بودی ، «پس راه نمود» ، یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی فرمود ، «و نیازمندت یافت پس بی نیاز و توانگر ساخت» ، یعنی : با پذیرش درخواست و دعایت تو را بی نیاز ساخت .

قال المؤمنون: بَارَكَ اللهُ فِيكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللهِ: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» - الآية، كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمُ اللهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالُ؟!

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كَلِيمَ اللهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلِمَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَنْ يُرَى بِالْأَبْصَارِ، وَلَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى وَقَرَّبَهُ نَجِيًّا، رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّمَهُ وَقَرَّبَهُ وَنَاجَاهُ، فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ، وَكَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ، فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمِائَةَ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ، فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَصَعِدَ مُوسَى إِلَى الطُّورِ، وَسَأَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَلِّمَهُ وَيُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ، فَكَلَّمَهُ اللهُ

مؤمنون گفت: خداوند به وجودت برکت دهد ای زاده رسول خدا! حال درباره این آیه «و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا [خود را] به من بنمای تا به تو بشکرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید - اعراف: ۱۴۳» توضیح بفرمایید که چگونه می شود موسای کلیم الله عالم به این مسأله نباشد که رویت و دیدن خدا جایز نیست که این پرسش را بنماید؟!

امام فرمود: بی شک کلیم الله موسی بن عمران می دانست که خداوند عز و جل با چشم دیده نمی شود، ولی وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده با او نجوا فرمود، موسی نزد قوم خود بازگشت و به ایشان اطلاع داد که خداوند عز و جل با او سخن گفته و او را بخود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این زمان ایشان گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا خود کلام حضرت حق را همانطور که تو شنیدی استماع کنیم، و تعداد قوم هفتاد هزار نفر بود، پس آنحضرت از میان ایشان هفت هزار جدا کرد، سپس هفتصد نفر و در آخر تنها هفتاد نفر برای زمان و موعدی که خدا معین کرده بود انتخاب نموده و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقف کرد و خود به بالای کوه رفته و از خدا خواست که با او سخن گوید و آنرا بگوش آنان برساند، خدا نیز با او سخن گفت

تَعَالَى ذِكْرُهُ وَسَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ وَأَسْفَلِ وَيَمِينِ وَشِمَالِ ، وَوَرَاءِ وَأَمَامِ ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَذَتْهُ فِي الشَّجَرَةِ ، ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبِعًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ . فَقَالُوا : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامُ اللَّهِ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ، فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ وَاسْتَكْبَرُوا وَعَتَوْا ، بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَهَأُتُوا .

فَقَالَ مُوسَى : يَا رَبِّ ، مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَقَالُوا : إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّاكَ؟ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ وَبَعَثَهُمْ مَعَهُ ، فَقَالُوا : إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ لَأَجَابَكَ ، وَكَنتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ فَتَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ .

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا قَوْمِ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَلَا كَيْفِيَّةً لَهُ ، وَإِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ وَيُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ .

وآنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین ، چپ و راست ، پشت سر و روبرو شنیدند ، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده‌اش کرد به گونه‌ای که ایشان صدا را از تمام اطراف شنیدند ، ولی گفتند : نمی‌پذیریم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا او را ببینیم ، و هنگامیکه چنین کلام بزرگی بر زبان آوردند و سرکشی و تکبر کردند ، خداوند عز و جل نیز بر آنان صاعقه‌ای فرستاد و صاعقه ایشان را به جهت ستم و ظلمشان از بین برد ،

پس موسی بدرگاه خداوند عرضه داشت : خداوند! چنانچه نزد بنی اسرائیل بازگشته ایشان بگویند آنان را بردی و به کشتن دادی ؛ چون ادعایت مبنی بر اینکه خدا با تو مناجات کرده دروغ بود ، در این صورت من چه جوابی به ایشان دهم؟!

بدین خاطر خداوند آنان را زنده کرد و همراه موسی فرستاد ، آنان گفتند : اگر درخواست کنی که خدا ، خود را به تو نشان دهد ، تا به او بنگری ، خواسته‌ات را می‌پذیرد ، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است ، تا ما به نیکوترین وجهی او را بشناسیم . موسی گفت : ای قوم من! خداوند تبارک و تعالی با دیدگان مشاهده نشود و او دارای کیفیتی نیست ، و تنها با نشانه‌ها شناخته و با علائم دانسته می‌شود .

فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْأَلَهُ.

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ، إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالَهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، سَلْنِي مَا سَأَلُوكَ فَلَنْ أُوَاجِزَكَ بِجَهْلِهِمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» * قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ - وَهُوَ يَهُوَى - فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ - بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ - جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ: رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنْ جَهْلِ قَوْمِي، «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»؟

قوم گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه این درخواست را از او بکنی. حضرت موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو خود گفته بنی اسرائیل را شنیدی و تو به صلاح ایشان داناتری، پس خداوند عزوجل بدو وحی فرستاد که: ای موسی، آنچه آنان خواستند از من بپرس، چون من تو را به نادانی ایشان مؤاخذه نخواهم کرد، پس در این زمان بود که موسی عرضه داشت: [خود را] به من بنمای تا به تو بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولیکن به این کوه بنگر، پس اگر در جای خود قرار و آرام داشت - در این وقت از کوه بزیر آمده بود - مرا خواهی دید. و چون پروردگارش بر آن کوه - با آیه ای از آیات خود - تجلی کرد آن را خرد و پراکنده ساخت و موسی مدهوش پیفتاد، و چون به هوش آمد، گفت: [یا خدایا] تو پاکی؛ به تو بازگشتم - اعراف: ۱۴۳، یعنی گفت: از جهل قوم خود به معرفت و شناختم بازگشتم «و من نخستین باور دارنده ام» از میان ایشان که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن! حال درباره این آیه: «وهرآینه آن زن آهنگ او کرد، و اگر نه آن بود که او (یوسف) برهان پروردگار خویش بدید آهنگ وی کرده بود» توضیح بفرمایید.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ، وَلَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا، وَالْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَلَا يَأْتِيهِ، وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَهَمَّ بِأَنْ لَا تَفْعَلَ.

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: اللَّهُ دَرَكُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» - الْآيَةُ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ يُونُسُ بْنُ مَتَّى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ذَهَبَ مُغَاضِبًا لِقَوْمِهِ، فَظَنَّ بِمَعْنَى: اسْتَيْقَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، أَي لَنْ نُضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ»، أَي: ضَيَّقَ عَلَيْهِ وَقَتْرَ، «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ»، ظُلُمَةُ اللَّيْلِ

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آری همینطور است ولی باید دانست که حضرت یوسف معصوم بود، و فرد معصوم هرگز نه آهنگ گناه کند و نه آنرا انجام دهد، در این باب پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام برایم نقل کرده که او فرموده: آن زن آهنگ او کرد که انجام دهد، و یوسف تصمیم گرفت که آن کار را انجام ندهد^(۱).

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن! حال درباره این آیه: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» را [یاد کن] آنگاه که غضبناک برفت وینداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم - انبیاء ۸۷» توضیح بفرمایید.

فرمود: آن شخص یونس بن متی است که بر قوم خود غضب کرده از میانشان رفت و «ظنّ» یعنی: یقین کرد که «ما هرگز روزی اش را بر او تنگ نمی گیریم»، مانند آیه: «وَأَمَّا جُونُودُ وَرَبِّهَا مَا يَدُورُ وَرُوزِيَّاشَ رَا بَرِ او تَنگ سَاَزَد - فجر: ۱۶»، به معنی تنگ کردن معیشت است، «پس او در تاریکی، خدا را آواز داد» یعنی: در تاریکی شب

۱ - البته در روایات دیگر گفته شده که تصمیم آن زن بر زنا بود و تصمیم حضرت یوسف بر قتل، و برهان ربّ این بود که اگر او را به قتل رسانی تو متهم می شوی که قصد کام گرفتن داشته ای و چون دست نداده او را کشته ای، برای همین پشت به او آهنگ در خروجی را نمود و لباس آنحضرت را از پشت پاره کرد و این بهترین دلیل در تبرئه آنحضرت در نزد همه شد.

و ظَلَمَ الْبَحْرَ وَظَلَمَ بَطْنِ الْحَوْبِ ، «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» ،
 بِرَكِي هَذِهِ الْعِبَادَةَ الَّتِي قَدْ قَرَرْتُ عَيْنِي بِهَا فِي بَطْنِ الْحَوْبِ . فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ . وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ :
 «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» .

فَقَالَ الْمُأْمُونُ : اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ
 الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» .

قَالَ الرِّضَا عليه السلام : يَقُولُ اللَّهُ : حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ ، وَظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ
 الرُّسُلَ قَدْ كُذِبُوا ، جَاءَ الرُّسُلَ نَصْرُنَا .

فَقَالَ الْمُأْمُونُ : اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا
 تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» .

قَالَ الرِّضَا عليه السلام : لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله .

و ظلمت دریا و تاریکی شکم ماهی این ندا سرداد : «که جز تو خدایی نیست ، پاک
 و منزهی تو ، همانا من از ستمکاران بودم» . به سبب ترک این عبادتی که بواسطه آن در
 شکم ماهی دیدگان روشن شد ، پس خداوند دعای او را برایش اجابت نموده و فرمود :
 «پس اگر نه این بود که وی از تسبیح گویان بود * هر آینه تا روزی که [مردم] برانگیخته
 می شوند در شکم آن (ماهی) می ماند - صافات : ۱۴۴ و ۱۴۳» .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن ! حال درباره این آیه کریمه : «تا
 چون پیامبران نومید شدند و چنین دانستند که به آنان دروغ گفته شده یاری ما بدیشان
 رسید - یوسف : ۱۱۰» توضیح بفرمایید .

حضرت رضا عليه السلام گفت : خداوند می فرماید : تا اینکه پیامبران از قوم خود نومید
 شدند ، و قوم اینان پنداشتند که انبیاء دروغ گفته اند ، یاری ما بدیشان رسید .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن ! اکنون درباره آیه : «تا خدا
 گناه قبل و بعد گذشته تو را بیامرزد - فتح : ۲» توضیح بفرمایید .

حضرت فرمود : از نظر مشرکین مکه ، کسی گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود ،

لَا إِلَهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِئْسَ صَنَمًا ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُحَمَّدٌ ﷺ بِالْدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ ، وَقَالُوا : «أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» * وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ» ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ مَكَّةَ قَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» ، عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدُعَائِكَ إِيَّاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ ، لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنْ مَكَّةَ ، وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دُعِيَ النَّاسُ إِلَيْهِ ، فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ مَغْفُورًا بَطُّهُورِهِ عَلَيْهِمْ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» .

چون ایشان پیش از بعثت ، سبید و شصت بت را می پرستیدند و چون پیامبر ایشان را به لا اله الا الله دعوت نمود ، این موضوع بر آنان گران آمده و گفتند : «آیا خدایان را خدایی یگانه گردانیده؟! هر آینه این چیزی سخت شگفت است» * و مهرانشان به راه افتادند [و به هم گفتند] که بروید و بر خدایان خویش شکبیا باشید ، هر آینه این چیزی است خواسته شده * ما این (دین محمد) را در آیین بسین (که پدرانمان را بر آن یافتیم) نشنیده ایم. این نیست مگر دروغی فرابافته - ص : ۵ تا ۷ ، پس هنگامیکه خداوند شهر مکه را برای پیامبرش محمد ﷺ فتح کرد بدو فرمود : ای محمد «ما برای تو گشایش و پیروزی نمایانی را بگشودیم ، تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را ببوشاند» ، همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید در گذشته و بعد از آن ، گناه محسوب می شد ، زیرا برخی از مشرکان مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند ، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که پیامبر مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد یکتاپرستی نسبت به حضرتش ایراد بگیرند ، چه اینکه با غلبه حضرت بر ایشان ، هر آنچه از دید ایشان ذنب و گناه به حساب می آمد ، پوشیده گشته و مورد غفران الهی واقع شد .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال درباره آیه : «خدای از تو درگذرد ؛ چرا به آنان رخصت و اجازه دادی؟ - توبه : ۳۳» توضیح بفرمایید .

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا يَمَّا نَزَلَ «بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةُ» خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : «لَنْ أَشْرَكَكَ لِيَخْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا».

قَالَ الْمَأْمُونُ : صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ».

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَصَدَ دَارَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ شَرَاهِيلِ الْكَلْبِيِّ فِي أَمْرِ أَرَادَهُ، فَرَأَى امْرَأَتَهُ تَغْتَسِلُ فَقَالَ لَهَا : «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ!» وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهَ اللَّهِ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمُ

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این آیه از قبیل «به در می گویم، دیوار گوش دهد» می باشد، با این آیه خداوند پیامبرش را مخاطب ساخته ولی قصد و اراده اصلی او اُمت می باشد، و مانند این آیه است: «اگر شرک ورزی بی گمان کار تو تباه و نابود گردد و از زیانکاران باشی - زمر: ۶۵»، و نظیر این آیه: «و اگر نه آن بود که تو را استوار داشتیم، نزدیک بود که اندکی به ایشان گرایش پیدا کنی - اسراء: ۷۴».

مأمون گفت: راست گفתי ای زاده رسول خدا، حال درباره این آیه: «و یاد کن آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی گفתי: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می داشتی که خدا آشکار کننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری - احزاب: ۳۷» توضیح بفرماید.

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: بتحقیق روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت کاری که داشت قصد منزل زید بن حارثه را نمود، در آنجا همسر زید را در حال غسل دید، و به او گفت: «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» و قصد آنحضرت از این کلام تنها تنزیه و پاکداشت خداوند متعال از گفته کسانی بود که معتقدند ملائکه دختران خدا هستند، خداوند نیز می فرماید: «آیا پروردگارتان شما را به

بِالْبَيْنِ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ - لَمَّا رَأَاهَا تَغْتَسِلُ - : «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ!» أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا يَحْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطْهِيرِ وَالْاِغْتِسَالِ، فَلَمَّا عَادَ زَيْدٌ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ امْرَأَتُهُ بِمَجِيءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَوْلِهِ لَهَا : سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ، فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْدٌ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَظَنَّ أَنَّ قَوْلَهُ ذَلِكَ لِمَا أَعْجَبَهُ مِنْ حُسْنِهَا، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ امْرَأَتِي فِي خُلُقِهَا سُوءٌ، وَإِنِّي أُرِيدُ طَلَاقَهَا.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» وَقَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَرَفَهُ عَدَدَ أَزْوَاجِهِ وَأَنَّ يِلَّكَ الْمَرْءَةُ مِنْهُمْ، فَأَخْفَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبَيِّدْ لَزَيْدٍ، وَخَشِيَ النَّاسَ أَنْ يَقُولُوا : إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ : إِنَّ امْرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً، فَيُعَيُّونُهُ بِذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» يَعْنِي : بِالْإِسْلَامِ «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ»، يَعْنِي : بِالْعِتْقِ

داشتن پسران و پسرانه ساخت و خود از فرشتگان دخترانی گرفت؟! هر آینه بزرگ سخنی می گوید! - اسراء : ۴۰، و لذا وقتی پیامبر آن زن را در حال شستشو دید گفت : آنکه تو را آفریده ؛ برتر و منزّه از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند اینچنین نیازمند غسل و تطهیر باشد، و هنگامی که زید به خانه برگشت، همسرش : آمدن رسول خدا ﷺ و گفته آنحضرت که «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید» را به او اطلاع داد، زید خدمت آنحضرت شتافته و عرض نمود : ای رسول خدا، همسر من کمی بداخلاق است و من قصد طلاق او را دارم.

رسول خدا ﷺ به او فرمود : «همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش»، و خداوند پیش از این تعداد همسران آنحضرت و اینکه این زن نیز از جمله ایشان است را به او خبر داده بود، و پیامبر این موضوع را در دل مخفی داشته و برای زید نگفته بود، و از این هراس داشت که مردم بگویند : محمد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید : زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر پیامبر خرده گیرند، بهمین جهت خداوند این آیه را نازل فرمود : «و یاد کن آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود - یعنی نعمت اسلام - و تو نیز به او نعمت داده بودی - یعنی : آزادی از بردگی -

«أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»، ثُمَّ أَنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَاعْتَدَّتْ مِنْهُ فَرَّوَجَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «قَلَمًا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»، ثُمَّ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيُعَيَّبُونَهُ بِزَوَّجِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ».

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: لَقَدْ شَفَيْتَ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مُلْتَبِسًا عَلَيَّ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا.
قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْجَهْمِ: فَقَامَ الْمُأْمُونُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَأَخَذَ يَبْدُو مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - وَكَانَ

گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می‌داشتی که خدا آشکار کننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بگیری». سپس زید بن حارثه آن زن را طلاق داده و او نیز عده طلاق داشت و پس از آن پروردگار او را به عقد حضرت رسول ﷺ درآورد، و بدین مناسبت در قرآن آیه نازل فرمود که: «پس چون زید حاجت خود از او برآورد (او را طلاق داد) وی را به زنی به تو دادیم تا بر مؤمنان درباره [ازدواج با] زنان پسرخواندگان تنگی و باکی نباشد هرگاه که [پسرخواندگان] حاجت خود را از ایشان برآورده باشند؛ و فرمان خدا شدنی است - احزاب: ۳۷»، سپس خداوند از این مطلب باخبر بود که منافقین به جهت این ازدواج، بر آنحضرت خرده خواهند گرفت، بهمین جهت این آیه را نازل فرمود: «بر پیامبر هیچ حرج و گناهی نیست در آنچه خداوند برای او مقرر و روا داشته است - احزاب: ۳۷».

مأمون گفت: سینه‌ام را شفا دادی ای زاده رسول خدا، و آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود را واضح نمودی، خداوند از جانب انبیای خود و اسلام جزای خیرت دهد!

علی بن جهم گوید: سپس مأمون جهت ادای نماز برخاسته و دست محمد بن جعفر ابن محمد (عموی حضرت رضا علیه السلام) که در آنجا حاضر بود را گرفت و با خود برد، من

حاضِرَ الْمَجْلِسِ - وَتَبَعْتُهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمُأْمُونُ: كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ أَخِيكَ؟

فَقَالَ: عَالِمٌ، وَلَمْ تَزَلْ تَخْتَلِفُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ.

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ الَّذِي قَالَ فِيهِمُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عِثْرَتِي، وَأَطَايِبَ أُرُومَتِي [وَأَحْلَمَ النَّاسِ صِغَاراً، وَأَعْلَمَ النَّاسِ كِبَاراً] فَلَا تُعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، لَا يُخْرِجُونَكَ مِنْ بَابِ هُدًى وَلَا يُدْخِلُونَكَ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ».

وَانْصَرَفَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عَدَوْتُ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمْتُهُ مَا كَانَ مِنْ قَوْلِ الْمُأْمُونِ وَجَوَابِ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ لَهُ، فَضَحِكَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ الْجَهَنَّمَ، لَا يَغُرُّكَ مَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ، فَإِنَّهُ سَيَعْتَالُنِي، وَاللَّهِ يَنْتَقِمُ لِي مِنْهُ.

نیز بدنبالشان راه افتادم، در راه مأمون به او گفتم: برادر زاده‌ات را چگونه یافتی؟

گفت: عالم است، و پیش از این ندیدم نزد اهل علم آمد و شد داشته باشد.

مأمون گفت: بی شک برادر زاده‌ات از اهل بیت نبوت می‌باشد همانها که رسول خدا ﷺ درباره‌شان فرموده: «آگاه باشید که نیکان عترت من، و پاکان نسل من، در کودکی از تمام مردم بردبارتر و در بزرگی از همه ایسان داناتر می‌باشند، پس به آنان چیزی نیاموزید که آنان از همه شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند نمود و به در گمراهی شما را داخل نخواهند کرد».

سپس حضرت رضا علیه السلام به منزل خود بازگشت، روز بعد خدمت آنحضرت رسیدم و او را از گفتگوی مأمون و محمد بن جعفر بن محمد با خبر ساختم، آنحضرت با شنیدن آن خنده‌ای نمود و فرمود: ای پسر جهم، مبادا آنچه شنیدی تو را فریب دهد، که او مرا به خدعه و نیرنگ به قتل خواهد رساند، و خدا انتقام مرا از او خواهد گرفت^(۱).

۱ - شیخ صدوق علیه السلام در کتاب شریف عبون گوید: «نقل چنین حدیثی از فردی مانند

علی بن محمد بن جهم که ناصبی مذهب بوده و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام عجیب است». و در مجلد نخست همان کتاب ص ۴۱۳ و ۴۱۸ طبع نشر صدوق مطالب مهمی درباره این حدیث نگاشته شده، و ما به جهت پرهیز از طولانی شدن کتاب از نقل آن صرف نظر نمودیم.

«احتجاجه صلوات الله عليه فيما يتعلق بالإمامة وصفات من خصه الله تعالى بها»

- وبيان الطريق إلى من كان عليها ودم من يجوز اختيار الإمام ولوم من غلا فيه -

- وأمر الشيعة بالتوريت والتقية عند الحاجة إليهما وحسن التأديب -

۳۰۹ - أبو يعقوب البغدادي قال: إن ابن السكيت قال لأبي الحسن الرضا عليه السلام:

لماذا بعث الله موسى بن عمران بيده البيضاء وآلة السحر، وبعث عيسى بآية الطّب،

وبعث محمداً ﷺ بالكلام والخطب؟

فقال له أبو الحسن عليه السلام: إن الله لما بعث موسى عليه السلام كان الغالب على أهل عصره

«السحر» فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسع القوم مثله، وبما أبطل به سحرهم، وأثبت به

الحجة عليهم.

وإن الله بعث عيسى عليه السلام في وقت قد ظهرت فيه «الزمانات»، واحتاج الناس إلى الطّب،



«احتجاج امام رضا عليه السلام در مطالبی مربوط به امامت و ویژگیهای الهی آن»

«وراه رسیدن به او، و نکوهش افرادی که انتخاب امام را جایز می دانند، و سرزنش»

«غالبان در امامت، و دستور توریه و تقیه به شیعیان هنگام نیاز به آند و وحسن تربیت»

۳۰۹ - أبو يعقوب بغدادی گوید: ابن سکیت از حضرت رضا عليه السلام پرسید:

برای چه خداوند حضرت موسی عليه السلام را با معجزه ید بیضاء، و ابطال سحر مبعوث

فرمود و حضرت عیسی عليه السلام را با معجزه طب (وشفای امراض) و حضرت محمد ﷺ را

با کلام و خطبه ها (در فصاحت و بلاغت که همان قرآن است)؟

حضرت رضا عليه السلام فرمود: خداوند در روزگاری حضرت موسی عليه السلام را مبعوث

به نبوت فرمود که عمل رایج در میان مردم آن زمانه «سحر» بود، بهمین خاطر او از

جانب خداوند با معجزه ابطال سحر که در توان مردم آن دوره نبود حجّت آورد.

و بدرستی خداوند متعال حضرت عیسی علیه السلام را در روزگاری مبعوث

فرمود که دردهای مزمن و نا علاج شایع بود و مردم نیاز شدیدی به طب داشتند، بهمین

فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ، وَبِمَا أَحْيَى لَهُمُ الْمَوْتَى وَأَبْرَأَهُمُ الْآكُمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ فِي وَقْتٍ كَانَ الْأَغْلَبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ «الْخُطْبُ وَالْكَلَامُ» - وَأَظَنَّهُ قَالَ: «وَالشَّعْرُ» - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَأَحْكَامِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

قَالَ: فَمَا زَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ يَقُولُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ! فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ، يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ. فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ.

جهت حضرت عیسی علیه السلام از جانب خداوند با معجزه‌ای آمد که در حدّ توان همانند او نبود، و آن زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پستی به فرمان خدا بود، و حجّت را بر ایشان تمام کرد.

و خداوند حضرت محمد ﷺ را در دوره‌ای مبعوث فرمود که کلام و سخنرانی رایج بود - و فکر می‌کنم شعر را نیز اضافه فرمود - پس آنحضرت از نزد خداوند کتابی آورد که با داشتن مواعظ و احکام، مایه ابطال عقیده مشرکان و اثبات حجّت بر آنان بود. راوی گوید: ابن سکیّت با شنیدن این پاسخها پیوسته می‌گفت: بخدا قسم که تا کنون مانند تو ندیده‌ام! حال بفرمایید امروز حجّت بر مردم چیست؟

حضرت فرمود: عقل است، توسط آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش می‌کند، و دروغگوی بر پروردگار شناخته گردد و تکذیبش کند. ابن سکیّت^(۱) گفت: بخدا قسم که پاسخ صحیح همین است.

۱ - او یعقوب بن إسحاق بن یوسف اهوازی معروف به ابن سکیّت - بکسر سین و تشدید

کاف - می‌باشد، وی یکی از سران علم لغت و ادبیات عرب و شعر و از خواصّ امام جواد و امام هادی علیه السلام است، کتاب معروف او «اصلاح المنطق» است که چندین بار به طبع رسیده، او به

سال ۲۴۴ بطور فجیعی بدست متوکل عباسی بقتل رسید، و در سبب آن نقل است که او معلّم دو ←

قَدْ ضَمَّنَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامِهِ هَذَا: أَنَّ الْعَالَمَ لَا يَخْلُو فِي زَمَانِ التَّكْلِيفِ مِنْ صَادِقٍ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى يَلْتَجِي الْمَكْلَفُ إِلَيْهِ فِيمَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ الشَّرِيعَةِ، صَاحِبُ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَى صِدْقِهِ عَلَيْهِ تَعَالَى، يَتَوَصَّلُ الْمَكْلَفُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ بِالْعَقْلِ، وَلَوْلَا لَمَّا عُرِفَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ، فَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ أَوَّلًا.

مؤلف کتاب - رحمه الله - گوید: «حضرت رضا علیه السلام در ضمن کلام به این مطلب اشاره فرمود که عالم در زمان تکلیف از فرد راستگویی از جانب خداوند متعال خالی نمی ماند، که افراد مکلف در مسائل شبهه ناک در امر شریعت بدو پناه برند، فردی که خداوند دلالت بر صدق او می کند، که مکلف با کمک عقل بدو می پیوندد، و اگر عقل نبود هرگز تمیز بین صادق و کاذب میسر نمی شد، پس عقل نخستین حجت خداوند متعال بر خلق است».



«فرزندان متوکل: مؤید و معتر بود، روزی متوکل از او پرسید: نزد تو این دو کودک نیکوترند یا حسن و حسین دو فرزند علی؟ این سکوت پادشاه در برخی از مناقب آندو امام بزرگوار در آخر کار گفت: شخص قنبر خادم علی علیه السلام در نزد من از تو و دو فرزندت بهتر و نیکوترند، خلیفه با شنیدن این کلام به خشم آمده و فرمان داد تا زبانش را از قفا بیرون کشیدند و به این ترتیب کشته شد، و وجه تسمیه او به «این سکوت» نیز همین می باشد، که دائماً در سکوت بود و کمتر حرف می زد، و در نهایت نتوانست گفتن سخن حق را در جای آن ترک گوید. حضرت سجاد علیه السلام در پاسخ به کسی که از او پرسید سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ فرمود: هر کدام دارای آفاتی است، و در صورت نداشتن آفت، حرف زدن بهتر از سکوت است. پرسید: ای زاده رسول خدا این چگونه است؟ فرمود: زیرا خداوند انبیا و اوصیا را به خموشی و سکوت مبعوث نفرمود، بلکه به سخنرانی و کلام، و بهشت جزای سکوت نشده، و نه ولایت خداوند بدان واجب، و نه آتش جهنم بخاطر آن محصور، و نه غضب الهی بدان فرو نشیند، و همه اینها فقط و فقط در پرتو کلام و سخن گفتن است، و من قادر نیستم که ماه را با خورشید برابر کنم، تو فقط فضل سکوت بر کلام را می گویی نه فضیلت کلام و سخن گفتن بر سکوت و خموشی را».

۳۱۰- وَعَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَرْوٍ، فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَارَ النَّاسُ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاصَ النَّاسُ بِهِ، فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ:

يَا عَبْدِ الْعَزِيزِ، جَهَلَ الْقَوْمُ وَخَدِعُوا عَنْ أَذْيَانِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ؛ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيِّنَ فِيهِ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ، وَالْحُدُودُ وَالْأَحْكَامُ وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ [النَّاسُ] كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَأَنْزَلَ فِي حِجَّةِ الْوِدَاعِ وَهُوَ آخِرُ عُمْرِهِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، فَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ، وَلَمْ يَمُضِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۳۱۰- قاسم بن مسلم از برادرش عبدالعزیز نقل می کند که گفت:

ما در روزگار حضرت رضا علیه السلام در شهر مرو بودیم، و در نخستین روز ورودمان در مسجد جامع گرد آمدیم، و حاضران مجلس از مسأله امامت و کثرت اختلاف مردم در این باب سخن می راندند، من بر آقای خود علیه السلام وارد شده و او را از گفتگوهای مردم باخبر ساختم، آنحضرت تبسمی کرده و فرمود:

ای عبدالعزیز، این مردم آگاهی ندارند و فریب عقائد خود را خورده اند، براستی خداوند جلیل و عزیز؛ رسول خدا را قبض روح نکرد تا اینکه دین اسلام را برایش به کمال رسانید و کامل ساخت، و قرآن را که حاوی تفصیل هر چیزی است بر او نازل ساخته و در آن حلال و حرام، حدود و احکام و جمیع نیازمندیهای مردم بطور کلی بیان شده است، و فرمود: «در کتاب هیچگونه کوتاهی نکرده ام - انعام: ۳۸»، در آخرین سفر حج؛ که او آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود نیز این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما پسندیدم - مائده: ۳» و مسأله امامت از تمامیت دین است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت

حَتَّىٰ بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَتَرَكَهُمْ عَلَىٰ قَصْدِ الْحَقِّ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا وَإِمَامًا وَمَا تَرَكَ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيِّنَةً، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ.

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟
إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَىٰ مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَتْلَعَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُونَهَا بِأَرَائِهِمْ، فَيَقْبِلُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.
إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْحُسَيْنَةَ، مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ اللَّهُ بِهَا، وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، فَقَالَ الْخَلِيلُ - سُرُورًا بِهَا -: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَسْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

تا اینکه برای امتش دانستهای دین را بیان فرمود، و راهشان را آشکار ساخت و در مسیر حق قرارشان داد، و علی علیه السلام را برای ایشان نشانه و پرچم راهنا و امام تعیین فرمود، و هیچ چیزی را که امت بدان نیازمند شوند فرو نگذاشت جز اینکه آنرا روشن ساخت، پس هر که گمان کند که خداوند دینش را کامل نکرده، در حقیقت او کتاب خدا را انکار نموده، و منکر کتاب خدا؛ کافر است.

آیا مردم به قدر امامت و جایگاه آن در امت پی برده‌اند و شناخت دارند تا اختیار ایشان در آن جایز باشد؟!

بی تردید امامت قدری جلیل‌تر و شانی عظیم‌تر و مکانی بلندتر و جانبی منیع‌تر و باطنی عمیق‌تر از آن دارد که مردم به جهت عقل و خرد خود بدان رسند یا آنکه به اختیار خود امامی را منصوب کنند،

بی شک امامت منزلی است که خداوند ابراهیم خلیل را پس از نبوت و مقام خلیل - الهی در مرتبه سوم بدان مخصوص ساخته، و فضیلتی است که بدان مشرف فرموده، و نامش را بلند آوازه ساخته، پس خداوند فرمود: «و [بیاد آر] آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به اموری چند بیازمود و او آنها را به انجام رسانید [خدای] گفت: تو را برای مردم؛ امام برگزیدم» ابراهیم از روی شادمانی به این مقام گفت: «واز فرزندان من

فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ، ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [بِهَا] بِأَنْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَالطُّهَارَةِ، فَقَالَ تَعَالَى: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ».

فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّسَبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ».

فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءُ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَقَالَ

نیز؟ گفت: بیان وعهد من به ستمکاران نرسد به بقرة: ۱۲۴»، در نتیجه این آیه: امامت و پیشوایی هر ظالم و ستمکاری را تا روز قیامت باطل ساخت، و امامت در افراد برگزیده قرار گرفت و مختص ایشان شد. سپس خداوند با قرار دادن امامت در نسل برگزیدگان و پاکان آن را گرامی داشته و فرمود: «و او را [سری چون] اسحاق بخشیدیم و [فرزندزاده‌ای چون] یعقوب را به فزونی دادیم، و همه را نیکوکاران و شایستگان گردانیدیم» و ایشان را امامانی قرار دادیم که به فرمان و دستور ما راه نمایند، و به آنان کارهای نیک کردن و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و آنان نیز به عبادت ما پرداختند - انبیاء: ۷۲ و ۷۳».

پس پیوسته امامت به همین ترتیب در نسل و فرزندان او بود، و یکی پس از دیگری قرن به قرن به ارث می‌برد تا اینکه سرانجام پیامبر اسلام ﷺ آن را به ارث برد، و خداوند فرمود: «براستی نزدیکترین مردم به ابراهیم آنانند که او را پیروی کردند و این پیامبر و آنان که [به این پیامبر] ایمان آورده‌اند و خداوند ولی و سرپرست اهل ایمان است - آل عمران: ۶۸».

پس امامت تنها اختصاص بدو یافت و او آنرا بفرمان خدا بروشی که خود واجب کرده است بر عهده علی علیه السلام نهاد، و از آن پس امامت در فرزندان برگزیده‌اش: آنانکه

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهِيَ فِي وَلَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 خَاصَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجَهْلَالُ؟
 إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِزْتُ الْأَوْصِيَاءِ.
 إِنَّ الْإِمَامَةَ: خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ، وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمِيرَاثُ
 الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.
 إِنَّ الْإِمَامَةَ: زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ.
 إِنَّ الْإِمَامَةَ: أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّاسِي، وَفَرْعُهُ السَّامِي.
 بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ، وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ، وَتَوْفِيرِ النَّفْسِ وَالصَّدَقَاتِ،
 وَإِمْضَاءِ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ.
 الْإِمَامُ: الْأَمِينُ الرَّفِيقُ، وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَالْأَخُ الشَّفِيقُ، وَمَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ.
 الْإِمَامُ: أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ،
 وَالذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ.



خداوند علم وایمانشان بختیبه قرار گرفت، واین همان فرمایش الهی است که فرمود:
 «وَكَسَانِيكَ إِشَان رَا دَانَش وَإِيمَان دَادِهَ اَنْدَ بَه اَنَانِ گويند: هرآینه در نوشته خدای تا روز
 رستاخیز درنگ کرده اید - روم: ۵۶» بهمان شیوه ای که خدا آنرا در اولاد او تا روز قیامت
 جاری ساخته و مقرر داشت، زیرا هیچ پیامبری پس از محمد (ﷺ) نیست، پس از کجا
 این جماعت نادان با رأی و نظر خود [می خواهند امامت را] اختیار و انتخاب کنند؟!
 برآستی امامت جایگاه و مرتبه انبیاء، و میراث اوصیاء است،
 امامت خلافت خدا و رسول او و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین (علیهما السلام) است.
 برآستی امام سر رشته امور دین، و نظام کار مسلمین، و مایه صلاح دنیا و عزت اهل
 ایمان است.

امام پایه و ریشه اسلام بالنده و رو به رشد، و شاخه بلند و والای آن است،
 در پرتو امام است که: نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به تمامیت رسد و کامل گردد،
 و غنائم [بی تاخت و تاز و خونریزی] و صدقات و قور یابد، و حدود و احکام اجرا شوند،
 و مرزها و اطراف [کشور اسلامی] حفظ و حراست گردد.

الإمام: يَحِلُّ حَلَالُ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامُ اللَّهِ، وَيَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَتَذَبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.

الإمام: كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأُفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ.

الإمام: الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاطِ الدُّجَى، وَالْبَيْتَاءُ الْقَفَّارِ، وَلُجَجُ الْبَحَارِ.

الإمام: الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ، وَالذَّلَالُ عَلَى الْهُدَى، وَالْمُنْجَى مِنَ الرَّدَى.

الإمام: النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارَّةُ لِمَنْ اضْطَلَّ، وَالذَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الإمام: السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَالْغَدِيرُ وَالرَّوَضَةُ.

الإمام: أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ.

امام است که حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می کند، و حدود الهی را جاری نموده و از دین خدا دفاع می نماید، و با حکمت و پند نیکو و دلیل قاطع به راه خدا دعوت می کند.

امام همچون خورشید درخشانی است که نورش جهان را فرا می گیرد، و جایگاهش در افق بگونه ای است که نه دستها بدان رسد و نه دیدگان تواندش دید.

امام، ماه [شبه چهارده] تابان است و چراغ درخشان و نور طالع، و ستاره راهنما در شبهای تاریک و بیابانهای بی آب و علف و دریاها پر گرداب است.

امام [گمشدگان را] چون آتشی بر بلندی و گرمابخش سرمازدگان است و در حوادث هولناک راهنما است، و هر که از او جدا شود نابود و هلاک گردد.

امام، ابری است پر باران، و بارانی است پر برکت، و آسمانی سایه افکننده، و زمینی است گسترده، و چشمه ای است جوشان، و برکه و گلستان است.

امام، امانتداری است همراه و رفیق، و پدری است خیرخواه، و برادری است مهربان و پناهگاهی است برای بندگان.

امام، امین خدا در زمین، و حجت او بر بندگان، و خلیفه اش در سرزمینهای او،

وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ:

الإمام: المظهر من الذنوب، المبرء من العيوب، مخصوص بالعلم، موصوم بالحلم، نظام الدين، وعز المسلمین، وغیظ المنافقین، وبوار الكافرین.

الإمام: واحد دهره لا یدانیه أحد، ولا یعادله عدل، ولا یوجد له بدل ولا له مثل ولا نظیر، مخصوص بالفضل كله من غیر طلب منه له، ولا احتساب، بل اختصاص من المتفضل الوهاب فمن ذا الذي یبلغ معرفة الإمام ویمکنه اختیاره؟

هیئات هیئات!! ضللت العقول، وناهت الحکوم، وحارت الالکباب، وحسرت العیون، وتناغرت العظما، وتحیرت الحکماء، وتناصرت الحکماء، وحسرت الخطباء، وجهلت الالکباء، وكلت الشعراء، وعجزت الأدباء، وعیبت البلغاء، عن وصف شأن من شأنه، أو فضیلة من فضائله، فأقرت بالعجز والتقصیر. وكيف یوصف أو ینعت بكنهه، أو یفهم

ودعوت کننده بسوی خدا ونکهدارنده ومدافع حریم او است.

امام، از گناهان پاک است و از هر عیبی برکنار، و به دانش مخصوص است، و به حلم و بردباری معروف، اساس و نظام دین و موجب عزت اهل اسلام و مایه خشم منافقان و هلاکت کافران است.

امام یگانه عصر خویش است، نه کسی به پایه اش برسد و نه دانشمندی همراز او باشد و نه جایگزینی دارد،

امام عاری از هر مانندی است و تمام فضائل - بی هیچ سعی و درخواستی - مخصوص او است، بلکه این ویژگی و امتیاز از جانب خداوند با فضل و بخشنده بدو عنایت شده است. پس دیگر با این اوصاف چه کسی به معرفت امام رسد یا کنه و صفش را دریابد؟! هرگز هرگز!! عقل و علم در او گم و خردها حیران، و چشمها بی فروغ و بزرگان کوچک و حکیمان متحیر و خطیبان الکن و خردمندان قاصر و دانایان جاهل و شاعران درمانده و ادیبان ناتوان و بلیغان عاجزند که شانی از شئون و فضیلتی از فضائل امام را وصف کنند و به ناتوانی و تقصیر خود معترفند چه رسد به آنکه کنه او وصف شود و یا

شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَيُعْنِي غِنَاهُ؟
 لَا وَكَيْفَ وَأَنَّى؟! وَهُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَازِلِينَ، وَوَصَفِ الْوَاصِفِينَ؟! فَأَيُّنَ
 الْاِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا؟! وَأَيُّنَ الْعُقُولِ عَنْ هَذَا؟! وَأَيُّنَ وَيُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟!
 أَظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ كَذَبَتْهُمْ - وَاللَّهِ - أَنْفُسُهُمْ وَمَسَنَّتُهُمْ
 الْاِبْطِيلُ، فَارْتَقُوا مُرْتَقًى صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ
 بِعُقُولٍ حَائِزَةٍ بَانِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَآرَاءٍ مُضِلَّةٍ، فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْداً.
 قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤَفَّكُونَ! لَقَدْ رَامُوا صَعْباً، وَقَالُوا إِنْ كُنَّا، وَضَلُّوا ضَلَالاً يَبْعِدُ وَوَقَعُوا فِي
 الْحَيْرَةِ، إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ غَيْرِ بَصِيرَةٍ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
 وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.

رَغِبُوا عَنْ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِهِ، إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَرَبُّكَ

چیزی از اسرار او فهمیده شود یا کسی قائم مقام و نایب او شود؟
 نه، از کجا؟ و چگونه چنین چیزی ممکن است در حالیکه او بماتند ستاره؛ از
 دسترسی دست یازان و شرح و اصفان بدور و برتر است، این مقام تا چه اندازه از اختیار
 و خیرد مردم فاصله دارد و کجا چنین مقامی یافت می شود؟!

آیا پنداشته اند که این مقام جز در آل پیامبر ﷺ یافت شود؟ بخدا سوگند
 خودشان خود را دروغگو شمردند، و آرزوهای باطل؛ سست و ضعیفشان ساخته زیرا به
 پرتگاهی بلند و سخت و به منزلی لغزنده پا نهاده اند که سرانجام قدمهایشان لرزیده و به
 گودال درافتند، و به عقول سرگردان و ناقص و آرای گمراه کننده خود امامی را برگزینند
 که جز دوری و گمراهی بر آنان نیفزاید، خدا ایشان را بکشد، تا کی نسبت ناروا
 می دهند؟ حال آنکه سختی را طلب کردند و سخن دروغ بر زبان راندند و به ضلالت
 و گمراهی عمیق درافتادند و در سرگردانی و حیرتی واقع شدند، زیرا که از روی بصیرت؛
 امام را ترک کردند و شیطان اعمالشان را آراست و آنان را از سبیل الهی بازداشت در
 حالی که مستبصر بودند،

از اختیار خدا و رسول روی برتافتند و به سوی اختیار خود روی آوردند در

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»،
وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ
الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ؟ «إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا
تَخَيَّرُونَ» أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ؟ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ
رَعِيمٌ؟ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» أَمْ «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» أَمْ «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ السُّبُكُ
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؟ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ».

حالیکه قرآن اینگونه ندایشان می‌کند: «و بروردگار تو آنچه خواهد می‌آفریند و
برمی‌گزیند، [اما] آنان را [توان] برگزیدن نیست. پاک و منزّه است خدای، و از آنچه
انباز می‌گیرند برتر است - قصص: ۶۸».

و: «و هیچ زن و مرد مؤمنی را نرسد که چون خدای و پیامبر او کاری را فرمایند آنان
را در آن کارشان اختیاری باشد - احزاب: ۳۶».

و: «شما را چیست؟! چگونه داوری می‌کنید؟! یا مگر شما را کتابی است که در آن
می‌خواندید، که شما راست در آن [جهان] هرچه گزینید؟! یا مگر شما را بر ما
پیمانهای است رسا و پیوسته تا روز رستاخیز، که هرچه حکم کنید شما را باشد؟! از
آنان بپرس که کدامشان ضامن این [دعوی] اند؟ یا مگر ایشان را انبازانی است (بتها
و معبودانی جز خدا که پشتیبان آنان باشند؟! پس اگر راستگویند انبازان خویش بیارند -
قلم: ۳۶ الی ۴۱».

و: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بردها [شان] قفلها است؟ - سوره محمد ﷺ: ۲۴» - یا:
«و خدا بر دلهای آنان مهر نهاده است، از این رو در نمی‌یابند - توبه: ۹۳» - یا: «[و مانند
کسانی نباشید که] گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند» همانا بدترین جنبندگان به نزد
خداوند، کران و گنگانند که خرد را کار نمی‌بندند» و اگر خدای در آنان خیری می‌شناخت

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»، بَلْ هُوَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟! وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، رَاعٍ لَا يَنْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ، وَالنُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ، وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ وَهُوَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَةِ النَّبُولِ، لَا مُغْتَمَرٌ فِيهِ فِي نَسَبٍ، وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذُّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعِترَةُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ، وَالرَّضَا مِنْ اللَّهِ، شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ، نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ.

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ يُوقِّعُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونٍ عَلَيْهِمْ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ

شِنَوَاشَانِ مِی سَاخْت، وَاگر [در حالیکه دلهایشان شِنَوایی ندارد] شِنَوَاشَانِ مِی سَاخْت
هَر آینه رَوِیگَرْدَانِ شُدِه بِر مِی گُشْتَنَد - انفال: ۲۶ الی ۲۳.

و: «گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم - بقره: ۹۳». آری مقام امامت از فضل
خداوند است و آنرا به هر کس که خواهد عطا فرماید و خداوند را فضلی عظیم است.

آنان را چه به انتخاب امام؟! حال اینکه امام دانایی است عاری از جهل،
و سرپرستی است که طفره نمی رود، امام معدن قدس و طهارت و طریقت و زهد و علم
و عبادت است، و مخصوص به دعوت رسول خدا و تعیین او است، و از نسل مطهر بتول
است و در نژاد او سیاهی نیست و رجس و بلیدی راه ندارد و برایش منزلتی است که هیچ
دارای حَسَبی بدان دست نیابد، از خاندان قریش و نَسَبِ عالی هاشم و عترت آل رسول
و مورد رضایت خدا است، شرف اشراف و شاخه ای از درخت عبدمناف است، برخوردار از
علمی نامی و حلمی کامل است، امام آفریده شده برای امامت است و عالم به سیاست
و واجب الاطاعة است، او قائم به امر خدا، و ناصح بندگان خدا، و حافظ دین او است.

بی تردید علم پیامبران و ائمه علیهم السلام که خداوند موقّق و یاریشان فرماید و از خزانه
علم و حکمتش آنرا که بدیگران نداده بدیشان عطا فرماید - مافوق علم مردم روزگار

مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ - فِي طَالُوتَ -: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ - فِي الْأَنْبِيَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعِترَتِهِ -: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» * فَيَنْهَضُ مِنْ أَمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا».

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِهِ عِبَادَةٍ، شَرَحَ صَدْرُهُ لِذَلِكَ، وَأَوْدَعَ قَلْبُهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ، وَالْهَمَّةُ الْعِلْمَ الْإِلَهَامًا، فَلَمْ يَغَيَّرْ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ.

خود هستند، چنانکه خدای تعالی می فرماید: «آیا کسی که به حق و درستی راه می نماید سزاوارتر و شایسته تر است که پیروی شود یا آنکس که خود راه نیابد مگر آنکه او را راه نمایند؟ پس شما را چه شده؟! چگونه حکم می کنید؟ - یونس: ۳۵».

وبار می فرماید: «آنکه حکمت داده شده خیر بسیاری نصیب او گردیده - بقره: ۲۶۹»، و نیز درباره طالوت فرموده: «خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فرونی و فراخی داده است و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست - بقره: ۲۴۷» و پیامبرش فرموده: «و فضل خدا بر تو بزرگ است - نساء: ۱۱۳». و درباره امامان از خاندان و عترت و نسل او فرموده: «بلکه به مردم برای آنچه خدا به ایشان از فرونی و دهش خویش ارزانی داشته رشک و حسد می برند. همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمانروایی بزرگ بخشیدیم * پس از آنان کسانی به او گرویدند و از آنان کسانی از او روی گرداندند و [اینان را] آتش برافروخته [دوزخ اینان را بس است] - نساء: ۵۴».

و بی تردید هر بنده ای که خداوند وی را برای امور بندگانش انتخاب فرماید بجهت این امر مهم سینه اش را وسعت بخشد و بدو شرح صدر دهد، و چشمه حکمت را بر دلش

وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ، مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَالَ وَالْعِثَارَ، فَخَصَّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُوهُ؟ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدُمُوهُ؟ تَعَدُّوا - وَبَيَّتِ اللَّهُ - الْحَقَّ، وَتَبَدُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ: الْهُدَى وَالشِّفَاءُ فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَمَقَتَهُمْ وَأَتَعَسَهُمْ. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «فَتَعَسَاءَ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارٍ».

روان ساخته و دانش را به او الهام فرماید، دیگر پس از آن در پاسخ هیچ پرسشی در غماند، و در راه صوابی حیران نماند.

پس او همواره معصوم، مؤید، موفق، مسدد است، از هر خطا و لغزشی در امان است، و این خصوصیت را خداوند بدو ارزانی داشته تا وی حجت بر خلق و گواه بر بندگانش باشد، وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، پس آیا بشر بر چنین چیزی قادر است تا او را انتخاب کرده یا برگزیند؟ و آیا فرد منتخب ایشان چنین اوصافی را دارد تا او را مقدم بدانند؟!

به بیت الله سوگند که با حق دشمنی نمودند و کتاب خدا را به پشت انداختند، گویا نمی دانند، و در کتاب خدا هدایت و شفاء است، آنرا به کناری انداختند و از هوی و هوس تبعیت نمودند و خدا ایشان را سرزنش کرد و دشمن داشت و بدبخت کرد.

خداوند متعال فرموده: «وکیست گمراه تر از آن کس که بی رهنمونی از سوی خدا کام و هوس خویش را پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستعکاران را راه ننماید - قصص ۵۰»، و نیز فرموده: «پس نگوئید که و هلاکت باد بر آنان و [خدا] کارهایشان را تباه و ناچیز ساخت - سورة محمد ﷺ: ۱۰»، و: «[این] به نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند دشمنی بزرگ است، و اینگونه خدای بر دل هر گردنکش خودکامه ای مهر می نهد - غافر: ۳۵».

۳۱۱- وَ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ :

يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ ، وَأَحْكَمَ النَّاسِ ، وَأَتْقَى النَّاسِ ، وَأَحْلَمَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، وَأَسْحَى النَّاسِ ، وَأَعْبَدَ النَّاسِ ، وَيُولَدُ مَخْتُونًا ، وَيَكُونُ مُطَهَّرًا ، وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ ، وَإِذَا وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ ، وَلَا يَحْتَلِمُ ، وَتَنَامُ عَيْنُهُ ، وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ ، وَيَكُونُ مُحَدَّثًا وَيَسْتَوِي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَا يَرَى لَهُ بَوْلٌ وَلَا غَائِطٌ ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِإِثْلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ .

وَتَكُونُ رَانِحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رَانِحَةِ الْمَشْكِ ، وَيَكُونُ أَوْلَى النَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ ، وَأَشْفَقَ

۳۱۱- حسن بن علی بن فضال گویند: حضرت رضا علیه السلام فرمود: امام علانم و نشانه‌هایی دارد: امام در علم و حکمت و تقوا و صبر و شجاعت و سخاوت و عبادت از همه برتر است، امام مختون متولد می‌شود، پاک و مطهر است، همانگونه که از مقابل می‌بیند از پشت سر نیز مشاهده می‌کند، سایه ندارد، از بطن مادر با دو کف دست بر زمین می‌افتد و با صدای بلند شهادتین می‌گوید، امام محتلم نمی‌شود، چشمش به خواب می‌رود ولی قلبش بیدار است، محدث است (صدای فرشته وحی را استماع می‌کند ولی او را مشاهده نمی‌کند)، زره پیامبر کاملاً اندازه او است، بول و غائط او دیده نمی‌شود، زیرا خداوند زمین را مأمور کرده هرچه از او خارج می‌شود را ببلعد^(۱)،

شمیم امام از مشک خوشتر، به مردم از خودشان سزاوارتر، و بر آنان دلسوزتر از

۱- مرحوم شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب شریف فقیه در بیان این فراز گویند: یعنی در محلی که در معرض دید همگان است برای استنجا جلوس نمی‌کند، بلکه در مکانی که چاهک و کنیف دارد تخلی می‌نماید، و مدفوعش از دید همگان مخفی می‌شود، برخلاف غالب مردم عرب آن زمان که در پس دیوار، روی زمین، و محل دید دیگران قضای حاجت می‌کردند.

عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ، وَيَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَيَكُونُ أَخَذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُهُمْ وَأَكْفَ النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ، وَيَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابًا، حَتَّى أَنَّهُ لَوْ دَعَى عَلَى صَخْرَةٍ لَانْشَقَّتْ يَنْصَفَيْنِ.

وَيَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَسَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ، وَتَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ، وَهِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا، فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَلَدُ آدَمَ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجِفْرُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ، وَهُوَ إِهَابُ كَبْشٍ فِيهَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْضُ الْخَدَشِ، وَحَتَّى الْجِلْدَةُ وَنِصْفُ الْجِلْدَةِ وَثُلُثُ الْجِلْدَةِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

پدر و مادرشان است، از تمام مردم در برابر خداوند متواضع تر و از همه بدانچه امر می کند بیشتر عمل می کند، و از همه بیشتر، در آنچه دیگران رانهی می کند دوری می نماید، امام دعایش مستجاب است بطوری که اگر دعا کند که صخره ای دو نیم شود همان خواهد شد، اسلحه پیامبر و شمشیر آنحضرت؛ ذوالفقار در نزد او است، نزد امام صحیفه ای است که در آن نام تمام شیعیان او تکرار روز قیامت مکتوب است، و نیز نوشته دیگری که اسامی تمام دشمنانش تا روز قیامت مکتوب می باشد، «جامعه»؛ صحیفه ای به طول هفتاد ذراع؛ مشتمل بر تمام نیازهای بنی آدم است نزد او می باشد، جفر اکبر و اصغر که پوست قوچی است و جمیع علوم حتی مجازات یک خراش و حتی زدن یک تازیانه یا نیم یا ثلث در آن ثبت شده و نیز مصحف فاطمه علیها السلام نزد او است^(۱).

۱- در این حدیث یکی از مهمترین و بزرگترین خصلت امام ذکر نشده، هرچند مورد اتفاق و اجماع امامیه است و آن مقام عصمت می باشد، البته از آنجا که راوی خبر این فضائل از فرقه فطحیه (جماعتی که پس از امام کاظم علیه السلام برادرش عبدالله بن جعفر را امام می دانند) بوده و او هرچند در نقل اخبار ثقه و قابل اعتماد است و در آخر عمر متنبه گردیده با اینحال ایشان عصمت را شرط در امامت نمی دانند. و نکته دیگر اینکه در پاره ای از صفات امام که در متن ذکر شده یکی مختون متولد شدن است که شامل غیر معصومین نیز می گردد، و بطور کلی آنچه مخالف اعتبار

۳۱۲- وَرَوَى خَالِدُ بْنُ أَبِي الْهِثَمِ الْفَارِسِيُّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَبْدَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدَالُ؟
 قَالَ : صَدَقُوا ، الْأَبْدَالُ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَخَتَمَهُمُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله .
 وَقَدْ رَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام مِنْ ذِمِّ الْغُلَاةِ وَالْمَقْوُضَةِ وَتَكْفِيرِهِمْ وَتَضْلِيلِهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَمَنْ وَالَاهُمْ ، وَذَكَرَ عَلَيْهِ مَا دَعَاهُمْ إِلَى ذَلِكَ الْاِعْتِقَادِ الْفَاسِدِ الْبَاطِلِ مَا قَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُ طَرَفٍ مِنْهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ .
 وَكَذَلِكَ رَوَى عَنْ آبَائِهِ وَأَبْنَائِهِ عليهم السلام فِي حَقِّهِمْ وَالْأَمْرِ بِلَعْنِهِمْ ، وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَإِشَاعَةِ حَالِهِمْ ، وَالْكَشْفِ عَنْ سُوءِ اِعْتِقَادِهِمْ ، كَيْ لَا يَغْتَرَّ بِمَقَالَتِهِمْ ضَعْفَاءُ الشَّيْعَةِ ، وَلَا يَعْتَقِدُ مَنْ خَالَفَ هَذِهِ الطَّائِفَةَ أَنَّ الشَّيْعَةَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَسْرِهِمْ عَلَى ذَلِكَ ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ وَمَنْ اِعْتَقَدَهُ وَذَهَبَ إِلَيْهِ .

۳۱۲- خالد بن ابی الهیثم گوید: از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم: مردم فکر می کنند که زمین دارای ابدال است، آنان چه کسانی می باشند؟
 حضرت فرمود: راست می گویند، ابدال: اوصیاء می باشند، خداوند ایشان را بدل از انبیاء قرار داده است هنگامیکه وفات می یابند، و ایشان را به محمد صلى الله عليه وآله خاتمه داد.
 و نیز از آنحضرت مطالبی در نکوهش جماعت غلات، و تکفیر و گمراه دانستن و بیزارى از آنان و طرفدارانشان نقل شده است، و در آنها علتی که سبب گرایش به این اعتقاد فاسد باطل است ذکر شده و قسمی از آنها در پیش از این در همین کتاب گذشت.
 و نیز روایاتی از پدران و فرزندان آنحضرت عليه السلام نیز در حق آنان و دستور به لعن و بیزارى از ایشان رسیده، و همچنین دستور بر اشاعه حال آنان رسیده، و اینکه اعتقاد زشت آنان در همه جا آشکار شود، تا مبادا شیعیان ضعیف فریب سخنان ایشان را بخورند، و نکند مخالفان آنان اعتقاد یابند که شیعه امامیه به تمامی بر آن عقیده است، از آن به خدای پناه می بریم و از کسانی که آنرا اعتقاد و مذهب خود داشته اند.

۳۱۳- قَبْلَ ذِكْرِهِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِلَّةٍ وَجَّهَ خَطَاهُمْ وَضَلَالَتِهِمْ عَنِ الدِّينِ الْقَيِّمِ مَا رَوَيْنَاهُ بِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ: عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ قَالَ:

إِنَّ هَؤُلَاءِ الضَّالَّاتِ الْكَافِرَةِ مَا أَتَوْا إِلَّا مِنْ قِبَلِ جَهْلِهِمْ بِمِقْدَارِ أَنْفُسِهِمْ، حَتَّى اشْتَدَّ إِعْجَابُهُمْ بِهَا، وَكَثُرَ تَعْظِيمُهُمْ لَهَا يَكُونُ مِنْهَا، فَاسْتَبَدُّوا بِأَرَائِهِمُ الْفَاسِدَةِ، وَاقْتَصَرُوا عَلَى عَقُولِهِمُ الْمَسْلُوكِ بِهَا غَيْرَ سَبِيلِ الْوَاجِبِ حَتَّى اسْتَضَعُّوا قَدْرَ اللَّهِ وَاحْتَقَرُوا أَمْرَهُ وَتَهَاوَنُوا بِعَظِيمِ شَأْنِهِ إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ الْقَادِرُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ بِذَاتِهِ الَّذِي لَيْسَتْ قُدْرَتُهُ مُسْتَعَارَةً وَلَا غِنَاهُ مُسْتَفَاداً وَالَّذِي مَنْ شَاءَ أَفْقَرَهُ وَمَنْ شَاءَ أَغْنَاهُ، وَمَنْ شَاءَ أَعْجَزَهُ بَعْدَ الْقُدْرَةِ، وَأَفْقَرَهُ بَعْدَ الْغِنَى.

فَنَظَرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ اخْتَصَّ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ، وَآثَرَهُ بِكَرَامَتِهِ لِيُوجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَلِيَجْعَلَ مَا آتَاهُ مِنْ ذَلِكَ ثَوَاباً عَلَى طَاعَتِهِ، وَيَاعِثاً عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ،

۳۱۳- واز جمله مطالبی که حضرت رضا علیه السلام در بیان خطا و گمراهی ایشان از دین قیّم بیان داشته این یکی روایتی است - که به استاد گذشته - از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که: حضرت رضا - صلوات و تحیات بر او باد - فرمود:

این گروه گمراه کافر چیزی جز از ناحیه جهل خود باندازه نفوس خود نیاوردند، تا اینکه تعجبشان به آن شدّت یابد، و احترام بسیاری که از آن آوردند، همه و همه موجب شد در نظرات فاسد خود استبداد بخرج دهند، و اقتصار بر عقول قاصر خود نموده و سالک مسالک غیر واجب گشته از دین قویم و آئین مستقیم منحرف گردند، تا اینکه قدر خدا را کوچک داشته و امر او را حقیر دانستند، چرا که ندانسته بودند که او ذاتاً قادر است و غنی، همو که قدرت و توانش عاریه از کسی نیست و نه غنایش وابسته به کسی است، که فقر و غنا و عجز و توان همه و همه در ید قدرت اوست با هر کس هر طور بخواهد رفتار می فرماید.

پس تمام بندگان نظر به بندهای نمودند که خداوند او را مشمول قدرتی ساخته بود تا فضل خود را نزد او به نمایش گذارد، و با کرامت خود او را برگزید تا حجّت را بر مردمان

وَمُؤْمِنًا عِبَادَهُ الْمَكْلُوفِينَ مِنْ غَلَطٍ مَنْ نَصَبَهُ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَلَهُمْ قُدْوَةٌ، فَكَانُوا كَطَلَابٍ مَلِكٍ مِنْ
مُلُوكِ الدُّنْيَا يَنْتَجِعُونَ فَضْلَهُ وَيُؤْمَلُونَ نَائِلُهُ، وَيَرْجُونَ التَّفَيُّو بِظِلِّهِ وَالْإِنْتِعَاشَ بِمَعْرِوْفِهِ،
وَالْإِنْقِلَابَ إِلَى أَهْلِهِمْ بِجَزِيلِ عَطَانِهِ الَّذِي يُعِينُهُمْ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا^(۱)، وَيُنْقِذُهُمْ مِنَ
التَّعَرُّضِ لِذَنبِي الْمَكَاسِبِ وَخَسِيسِ الْمَطَالِبِ.

فَبَيَّنَّا لَهُمْ يَسْأَلُونَ عَنْ طَرِيقِ الْمَلِكِ لِيَتَرَصَّدُوا وَقَدْ وَجَّهُوا الرَّغْبَةَ نَحْوَهُ، وَتَعَلَّقَتْ
رَأْيَتُهُمْ فَأَعْطَوْهُ مِنَ التَّعْظِيمِ حَقَّهُ، وَمِنْ الْإِقْرَارِ بِالْمُلْكَةِ وَاجِبِهِ، وَإِتَاكُمُ أَنْ تَسْمُوا بِاسْمِهِ
غَيْرَهُ، أَوْ تُعْظَمُوا سِوَاهُ كَتَّعْظِيمِهِ، فَتَكُونُوا قَدْ بَخَسْتُمُ الْمَلِكَ حَتَاهُ وَأَرْزَيْتُمْ عَلَيْهِ، وَاسْتَحَقَقْتُمْ
بِذَلِكَ مِنْهُ عَظِيمَ عَقُوبَتِهِ.

تمام گردانده و آنچه بدو ارزانی داشته ثواب طاعت خود قرار دهد و باعث گوش دادن به
فرمان خود سازد و موجب ایمنی بندگان از هر خطا و سهوی درباره کسی باشد که او را
برایشان حجت و الگو معین نموده باشد، پس همه مانند طالبان ملکی از ملوک دنیا گردیده
که جویای فضل او شده و آرزومند جایزه او باشند، و امید پناهندگی به سایه او و شور
و نشاط به معروف او داشته باشند و اینکه به اهل اینان به بهترین عطایی که در طلب دنیا
ایشان را یاری کرده و از تعرض به مکاسب و مطالب پست و فرومایه نجات داده بازگردد،
پس از میانشان گروهی از راه و طریق آن ملک پرسش نمودند تا سر راهش نشسته
و مراقب او باشند و میل و رغبت خود را متوجه آن ساخته و تعلق خاطر به رؤیت و دیدن
او داشتند، چرا که بدیشان گفته شده بود: بزودی او را با سپاهی عظیم مشتمل بر سواره
و پیاده و دسته های بسیار خواهید دید، پس چون او را مشاهده نمودید به او نهایت تعظیم
و احترام را بگذارید و آنمقدار که واجب است اقرار به مملکت او کنید، و مبادا او را به اسم
دیگری صدا کنید، و او را همچون دیگران تعظیم کنید که حق ملک را پایمال نموده و از
قدرش بکاهید که در اینصورت از جانب او مستحق مجازات بزرگی شوید.

۱- فی البحار: «على كلب الدنيا»، أي شرّها وأذاها ونوانبها.

فَقَالُوا: نَحْنُ كَذَلِكَ فَاعِلُونَ جَهْدَنَا وَطَاقَتَنَا، فَمَا لَبِثُوا أَنْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ بَغْضُ عَبِيدِ الْمَلِكِ فِي خَيْلٍ قَدْ ضَمَّهَا إِلَيْهِ سَيِّدُهُ، وَرَجُلٌ قَدْ جَعَلَهُمْ فِي جُمْلَتِهِ وَأَمْوَالٍ حَبَاءُ بِهَا فَتَنَظَرُ هَؤُلَاءِ - وَهُمْ لِلْمَلِكِ طَائِفُونَ - فَاسْتَكْثَرُوا مَا رَأَوْهُ بِهَذَا الْعَبْدِ مِنْ نِعَمِ سَيِّدِهِ، وَرَفَعُوهُ أَنْ يَكُونَ هُوَ مِنَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِ بِمَا وَجَدُوا مَعَهُ عَبْدًا، فَأَقْبَلُوا يُحْيُونَ نَحْيَةَ الْمَلِكِ وَيَسْمُونَهُ بِاسْمِهِ وَيَجْحَدُونَ أَنْ يَكُونَ قَوْقَهُ مَلِكٌ أَوْ لَهُ مَالِكٌ،

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبْدُ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِ وَسَائِرُ جُنُودِهِ بِالزَّجْرِ وَالنَّهْيِ عَنْ ذَلِكَ، وَالْبَرَاءَةِ بِمَا يَسْمُونَهُ بِهِ، وَيُخْبِرُونَهُمْ بِأَنَّ الْمَلِكَ هُوَ الَّذِي أَنْعَمَ بِهَذَا عَلَيْهِ وَاخْتَصَّهُ بِهِ، وَأَنَّ قَوْلَكُمْ مَا تَقُولُونَ يُوجِبُ عَلَيْكُمْ سَخَطَ الْمَلِكِ وَعَذَابَهُ، وَيَقُولُكُمْ كُلُّمَا أَمَلْتُمُوهُ مِنْ جَهْتِهِ، وَأَقْبَلَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ يُكَذِّبُونَهُمْ وَيَرُدُّونَ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ،

پس همگی گفتند: ما در این راه نهایت تلاش و کوشش خود را بکار خواهیم بست، پس دیری نباید که یکی از بندگان سلطان در سپاهی که توسط خود او ترتیب داده بود با مردی که در بین آنان قرار داشته و اموالی که پیشکش کرده بود بر آنان ظاهر و نمایان شد، آنان نظر انداختند - و فقط چشم براه سلطان بودند - (چون او را ندیدند) آن همه امکانات در دست آن بنده که سرورش بدو داده بود زیاد پنداشتند و اینکه منعم کس دیگری است و او تنها بنده‌ای از بندگان اوست را از خاطر خود دور داشته و در مقابل آن بنده همان احترامی که به سلطان می‌نهند گذارده و به نام: او را خواندند، و دیگر منکر این شدند که بالاتر از او سلطانی باشد یا اینکه او را مالک و صاحبی است.

با دیدن این رفتار آن بنده‌ای که مشمول نعمت سلطان واقع شده بود و باقی سپاه؛ با زجر و نهی از این رفتار بدیشان روی آورده و از تمام آن القاب اظهار برانیت و بی‌زاری نمودند، و به ایشان خبر دادند که سلطان همان است که این همه نعمت را بر آن بنده عطا فرموده و مخصوص این مقام گردانده و این عقیده‌ای که بدان قائل شده‌اید موجب غضب و عذاب سلطان شده و تمام آرزوهایتان درباره او به باد فنا خواهد رفت، ولی آن مردم شروع به تکذیب اینان نموده و همان حرف سابق خود را برای آنان تکرار کردند.

فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى غَضِبَ عَلَيْهِ الْمَلِكُ لِمَا وَجَدَ هُوَ لَا قَدْ سَوَّاهُ بِهِ عَبْدُهُ ، وَأَزْرَوْا عَلَيْهِ فِي مَمْلَكَتِهِ وَبَحْسُوهُ حَقَّ تَعْظِيمِهِ ، فَحَشَرَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى حَبْسِهِ ، وَوَكَّلَ بِهِمْ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ .

فَكَذَلِكَ هُوَ لَا وَجَدُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يُبَيِّنُ فَضْلَهُ ، وَيَقِيمُ حُجَّتَهُ ، فَصَغَّرُوا عَنْدهُمْ خَالِقَهُمْ أَنْ يَكُونَ جَعَلَ عَلَيْهِ لَهُ عَبْدًا ، وَأَكْبَرُوا عَلَيْهِ عَنْ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ رَبًّا ، فَسَمُّوهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ فَتَهَاكُمُ هُوَ وَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِ وَشِيعَتِهِ وَقَالُوا لَهُمْ : يَا هُوَ لَا ، إِنَّ عَلَيْهِ وَوَلَدَهُ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ لَا يَقْدِرُونَ إِلَّا عَلَى مَا أَقْدَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، وَلَا يَمْلِكُونَ إِلَّا مَا مَلَكَهُمْ ، وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ، وَلَا قَبْضًا وَلَا بَسْطًا ، وَلَا حَرَكَةً وَلَا سُكُونًا إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمُ عَلَيْهِ وَطَوَّقَهُمْ ،

پس چیزی نگذشت تا اینکه همه آنان مشمول خشم و غضب سلطان شدند از آنجا که این مردم او را با بنده اش برابر دانسته ، و وی را در حوزه مملکت خود معیوب داشته ، و حق عظیم او را پایمال نموده اند ، بدین جهت تمام ایشان را در زندان خود محبوس کرد و افرادی را مأمور ساخت تا شکنجه و عذاب سختی بدیشان بچشانند .

پس همچنین این جماعت (غلات) امیرالمؤمنین علیه السلام را بنده ای یافتند که خداوند او را مشمول کرامت خود فرموده تا فضل خود را آشکار ساخته و حجت خود را اقامه فرماید ، اینان نیز خالقشان را نزد خود کوچک شمردند که خداوند علی را بنده ای قرار داده و علی را بالا داشتند که خداوند عز و جل پروردگار او باشد ، و او را به نامی جز اسم او نامیدند ، پس حضرت امیر و پیروان هم مذهب او و شیعیانش ایشان را از این طرز تفکر بازداشته و به آنان گفتند : ای جماعت ، به تحقیق علی و فرزندان او همگی بندگانی محترم و مخلوق و تدبیر شده اند ، نیرو و توانی جز آنچه خداوند رب العالمین بدیشان عنایت فرموده ندارند ، و مالک و صاحب هیچ چیز جز آنچه خداوند بدیشان عطا فرموده نیستند ، نه مرگ ، نه زندگی ، نه نشور ، نه قبض ، نه بسط ، نه حرکت ، نه سکون ، و تمام اختیاراتشان در حوزه ای که خدا بدیشان توان داده و مکلف ساخته دور می زند ،

وَأَنَّ رَبَّهُمْ وَخَالِقَهُمْ يَجِلُّ عَنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِينَ، وَيَتَعَالَى عَنْ نُعُوتِ الْمُحْدُودِينَ، وَإِنَّ مَنْ اتَّخَذَهُمْ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.
قَابَى الْقَوْمُ إِلَّا جَاحَا وَامْتَدُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَغْمَهُونَ، فَبَطَلَتْ أَمَانِيَّتُهُمْ، وَخَابَتْ مَطَالِبُهُمْ وَبَقُوا فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ.

۳۱۴- وَرَوَيْنَا أَيْضًا بِإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ مَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعُبُودِيَّةَ فَهُوَ مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَمِنَ الضَّالِّينَ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ، ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَسْبَلُغُوا، وَإِنَّا كُمْ وَالْغُلُوكُمْ كَغُلُوكُمُ النَّصَارَى قَابَى بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ.
فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، صِفْ لَنَا رَبَّكَ فَإِنَّ مَنْ قَبِلْنَا قَدِ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا.

وبی شک پروردگار ایشان منزّه و برتر از صفات مخلوقین و متعالی و بالاتر از خصوصیات محدودین است، و بی تردید هر که این جماعت (حجج اِلهی) یا یکی از ایشان را بغیر از خداوند معبود خود گیرد او از جمله کافرین بوده و راه راست را گم کرده است.
مع الأسف آن جماعت غالی مخالفت کرده و دنبال هوای نفس خود را گرفته و در سرکشی خویش سرگشته و کور دل ماندند، پس آرزوهایشان بباد رفت و خواسته هاشان به جرممان و خسارت افتاد، و در عذاب و شکنجه دردناک باقی ماندند.

۳۱۴- و همچنین به اسناد قبل از امام حسن عسکری علیه السلام برای ما نقل شده که:
امام رضا علیه السلام فرموده: هر کس درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از مرز عبودیت آنحضرت تجاوز نماید از جمله خشم گرفتگان بر آنان و از گمراهان خواهد شد.
و خود حضرت امیر علیه السلام فرموده: از مرز عبودیت ما تجاوز نکنید، سپس هر چه می خواهید بگویید، هر چند به غایت آن در حق ما نخواهید رسید، و مبادا به غلو افتید مانند غلوی که نصاری بدان مبتلا شدند، زیرا من از تمام غلات بیزارم.

در اینوقت مردی برخاسته و گفت: ای زاده رسول خدا، پروردگارت را برای ما

فَوَصَفَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ وَصْفٍ ، وَبَعْدَهُ وَنَزَّهُهُ عَمَّا لَا يَتَلَقَّى بِهِ تَعَالَى .
 فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَإِنْ مَعِيَ مَنْ يَتَنَجَّلُ مُوَالَاتِكُمْ وَيَزْعُمُ
 أَنَّ هَذِهِ كُلُّهَا مِنْ صِفَاتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ !!
 قَالَ : فَلَمَّا سَمِعَهَا الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ وَتَصَبَّبَ عَرَقًا وَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
 يَقُولُ الظَّالِمُونَ وَالْكَافِرُونَ عُلُوءًا كَبِيرًا !! أَوْ لَيْسَ عَلِيٌّ كَانَ آيِلًا فِي الْآكِلِينَ ، وَشَارِبًا فِي
 الشَّارِبِينَ ، وَنَازِحًا فِي النَّازِحِينَ ، وَمُحَدَّثًا فِي الْمُحَدَّثِينَ ؟ !! وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ مُصَلِّيًا خَاضِعًا ، بَيْنَ
 يَدَيِ اللَّهِ ذَلِيلًا ، وَإِلَيْهِ أَوَاهًا مُنِيبًا أَتَمَّنْ هَذِهِ صِفَتُهُ يَكُونُ إِلَهًا ؟ ! فَإِنْ كَانَ هَذَا إِلَهًا فَلَيْسَ مِنْكُمْ
 أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ إِلَهٌ لِمُشَارَكَتِهِ لَهُ فِي هَذِهِ الصِّفَاتِ الدَّلَالَتِ عَلَى حُدُوثِ كُلِّ مَوْصُوفٍ بِهَا .
 فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَمَّا أَظْهَرَ مِنْ نَفْسِهِ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي

وصف فرما زیرا اطرافیان ما در آن دچار اختلاف شده اند .

پس آنحضرت پروردگار را به زیباترین نوع آن وصف کرد و ستود و او را از هر چه
 در خور ربوبیت او نیست پاک و منزّه ساخت .
 آنمرد گفت : پدر و مادرم فدایت ای زاده رسول خدا ، همراهان من موالات شما را
 پذیرفته اند و می پندارند این اوصاف که شما بر شمردید همه از صفات علی علیه السلام است ،
 و اینکه او خدای جهانیان است .

راوی گوید : با شنیدن این مطلب تمام اندام آنحضرت بلرزه افتاد و عرق کرده و گفت :
 پاک و منزّه است الله از آنچه ظالمان و کافران درباره اش قائلند ، برتری بزرگ !! مگر علی
 همچون دیگران نبود! خوراک تناول می کرد و مانند دیگران می نوشید ، نکاح می نمود ، در
 نهایت محدث و پدیده ای مانند دیگران بود؟ و با تمام این اوصاف خاضعانه نماز می گزارد ،
 و در برابر خداوند خوار و ذلیل بود ، و دائماً به سوی پروردگارش بازگشت و انابه داشت ،
 آیا دارنده چنین صفاتی معبود است؟! اگر اینگونه باشد پس هر کدام از شما یک خدا است ،
 زیرا در تمام این صفات که معرف حدوث است مشارکت دارد !! .

آنمرد گفت : ای زاده رسول خدا! آنان معتقدند وقتی علی از جانب خود معجزاتی را

لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُ اللَّهِ، دَلَّ عَلَى أَنَّهُ إِنَّهُ، وَلَمَّا ظَهَرَ لَهُمْ بِصِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ الْعَاجِزِينَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَامْتَحَنَهُمْ لِيَعْرِفُوهُ، وَلِيَكُونَ إِيمَانُهُمْ اخْتِيَاراً مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوَّلُ مَا هَاهُنَا أَنَّهُمْ لَا يَنْفَصِلُونَ بِمَنْ قَلَبَ هَذَا عَلَيْهِمْ فَقَالَ: لَمَّا ظَهَرَ مِنْهُ «الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ» دَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ هَذِهِ صِفَاتُهُ وَشَارَكَ فِيهَا الضَّعْفَاءُ الْمُحْتَاجُونَ لَا تَكُونُ الْمُعْجَزَاتُ فِعْلُهُ، فَعَلِمَ بِهَذَا أَنَّ الَّذِي أَظْهَرَهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ إِنَّمَا كَانَتْ فِعْلُ الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشَبِّهُ الْمَخْلُوقِينَ، لَا فِعْلُ الْمُحَدَّثِ الْمُحْتَاجِ الْمُشَارِكِ لِلضَّعْفَاءِ فِي صِفَاتِ الضَّعْفِ.

۳۱۵- وَرَوِيَ أَنَّ الْمَأْمُونَ كَانَ يُحِبُّ فِي الْبَاطِنِ سَقَطَاتِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّ يَغْلَبَهُ الْمُحْتَجُّ، وَيُظْهَرُ عَلَيْهِ غَيْرُهُ، فَاجْتَمَعَ يَوْمَماً عِنْدَهُ الْفُقَهَاءُ وَالْمُتَكَلِّمُونَ، فَدَسَّ إِلَيْهِمْ: أَنَّ نَظَرُوهُ فِي الْإِمَامَةِ!

آورد که جز خدا بر آن قادر نیست، اینها همه دلالت می‌کند که او معبود و خدا است، و اینکه میان دیگر مخلوقات محدث عاجز و اینا صفات ایشان ظاهر شده با اینکار مردم را دچار اشتباه و تلبیس ساخته و آزموده تا بدو معرفت یابند، و ایمانشان به او از سر اختیار از جانب خودشان باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اولین مطلب اینکه ایشان برکنار وجدای از این مطلب نیستند که فردی همین عقیده را بر ایشان برگردانده و بگوید: وقتی از او (علی) فقر و ناداری ظاهر می‌شود دلالت می‌کند: فردی که این صفات دارد و افراد ضعیف و نیازمند نیز مانند اویند دیگر عمل و کردار او معجزه نمی‌باشد، پس از همینجا دریابد آنکه معجزات را ظاهر ساخته تنها از جانب قادر و توانایی است که هیچ شباهتی به مخلوقین ندارد، نه فعل محدث و بدیده‌ای که همانند ضعیفان در صفات ضعف و ناتوانی است!!

۳۱۵- و نقل است که مأمون در باطن میل داشت که امام رضا علیه السلام در بحث با کسانی که روبرو می‌شود در مانده و عاجز شود و حریفش بر او چیره گردد، هر چند در ظاهر غیر این را می‌نمود، پس گروهی از فقیهان و علمای اهل کلام نزد او گرد آمدند، و در پنهان به ایشان گفته بود درباره مسأله امامت با او بحث کنید و محور بحث شما همین مطلب باشد،

فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اقْتَصِرُوا عَلَيَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، يَلْزَمُكُمْ مَا يَلْزَمُهُ.
 فَرَضُوا بِرَجُلٍ يُعْرِفُ بِيَحْيَى بْنِ الصَّحَّاحِ السَّمَرَقَنْدِيِّ، وَلَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ.
 فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَحْيَى، أَخْبِرْنِي عَنْ صَدَقٍ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ، أَوْ كَذَبٌ صَادِقًا
 عَلَى نَفْسِهِ، أَيْتَكُونُ مُحَقَّقًا مُصَيِّبًا، أَمْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا؟
 فَسَكَتَ يَحْيَى. فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: أَجِبْهُ فَقَالَ: يُعْطِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ.
 فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، عَرَّفْنَا الْفَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ؟
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَنِي عَنْ أَمْتِهِ، أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا؟
 فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا إِمَامَةَ لِكَذَابٍ، وَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوَّلُهُمْ: «أَقِيلُونِي

پس [چون مجلس حاضر شد] حضرت رضا علیه السلام به ایشان فرمود: شما یکن از میان خود انتخاب کنید که او از طرف شما با من گفتگو نماید، که هرچه بر او لازم آید بر تمام شما نیز لازم آمده باشد، ایشان نیز از بین حاضران مردی بنام یحیی بن صحاح سمرقندی را برگزیدند که در خراسان همانندی نداشت، حضرت به او فرمود: از هرچه می خواهی سؤال کن، او گفت: راجع به مسئله امامت می پرسم، شما چگونه ادعای امامت می کنید برای کسی که امامت نکرد، و رها می کنید کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامت او رضایت دادند؟

امام فرمود: ای یحیی، نظرت درباره کسی که تصدیق کننده فردی است که او خود را تکذیب کرده چیست، و آنکه تکذیب کننده کسی است که خود را راستگو می داند، بگو بینم کدام یک از این دو حق و درستکارند و به حقیقت رسیده اند، و کدام یک از آن دو باطل و خطا کارند؟

یحیی ساکت ماند، مأمون به او گفت: پاسخ بده، گفت: ای امیرالمؤمنین مرا از پاسخ این پرسش معاف فرمایید،

مأمون گفت: ای ابوالحسن برای ما مقصود خود را از این پرسش بیان فرمایید، امام فرمود: یحیی چاره ای ندارد جز اینکه خبر دهد از رهبران او کدامیک خود را تکذیب کردند و کدام یک تصدیق نمودند؟ و اگر فکر می کند که آنان تکذیب کردند پس کذاب شایسته امامت نیست، و اگر می پندارد که ایشان تصدیق کردند، پس از جمله

وَلَيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» وَقَالَ ثَانِيهِمْ: «كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا، فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ» فَوَاللَّهِ مَا رَضِي لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ بِخَيْرِ النَّاسِ وَالْخَيْرِيَّةِ لَا تَقَعُ إِلَّا بِنُغُوبٍ، مِنْهَا: الْعِلْمُ، وَمِنْهَا: الْجِهَادُ، وَمِنْهَا: سَائِرُ الْفَضَائِلِ وَلَيْسَتْ فِيهِ.

وَمَنْ كَانَ بَيْعَتُهُ فَلْتَةً، يَحِبُّ الْقَتْلَ عَلَى مَنْ فَعَلَ مِثْلَهَا، كَيْفَ يَقْبَلُ عَهْدَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَهَذِهِ صُورَتُهُ؟ ثُمَّ يَقُولُ عَلَى الْمُنْبَرِ: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبَنِي، فَإِذَا مَالَ بِي فَقَوِّمُونِي، وَإِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرْشِدُونِي، فَلْيُسُوا أَمَّةً إِنْ صَدَقُوا وَإِنْ كَذَبُوا!!

فَمَا عِنْدَ بَعْضِ شَيْءٍ فِي هَذَا. فَعَجِبَ الْمَأْمُونُ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ يُحْسِنُ هَذَا سِوَالِكَ!

۳۱۶- وَرَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَفْضَلُ مَا يُقَدَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَمَوَالِينَا

ایشان اولی است که گفته است: من بر شما ولایت یافتم و بهترین شما نیستم، و آنکه پس از وی بود درباره اش گوید که بیعت با خلیفه اول اشتباه و خطا بود، هر که بماند اینکار را پس از آن تکرار کند او را بکشید، قسم بخدا نپسندید و راضی نبود برای فردی که عمل ایشان را تکرار نماید مگر به قتل و کشته شدن!

پس آنکه بهترین مردم نیست - در حالیکه بهتری وجود ندارد مگر به صفات و ویژگیهایی که یکی از آنها علم است و یکی جهاد و کوشش و دیگر فضائل و آنها در او نبود - و هر کس بیعت با او به امامت لغزش و اشتباه باشد که موجب کشتن کسی باشد که مانند آنرا ترک نماید، چطور امامت چنین فردی برای دیگران مورد قبول باشد و وضع او این باشد؟ آنگاه خود او روی منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هرگاه او از طریق مستقیم مرا به کجی کشانید شما مردم مرا براه راست آورید، و هرگاه خطائی از من سر زد مرا راهنمایی کنید، بنابر این اینان بنا به قول خودشان امام نیستند؛ چه صادق باشند چه کاذب!

بعضی دیگر هیچ پاسخی برای گفتن نداشت. پس مأمون از کلام آنحضرت شکفت زده شده و گفت: ای ابوالحسن در روی زمین کسی نیست که اینطور نیکو سخن گوید جز شخص شما!

۳۱۶- آنحضرت فرموده: بهترین توشه ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای

أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَفَاقَتِهِ ، وَذَلَّهِ وَمَشْكَّتِهِ أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مَشْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ
عَدُوِّ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ ، فَيَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَالْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَّاتِ
اللَّهِ ، فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ ، وَيَقُولُونَ لَهُ : طُوبَى لَكَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ
عَنِ الْأَبْرَارِ ، وَيَا أَيُّهَا الْمُنْتَعَصِبُ لِلْأَيْمَةِ الْأَخْيَارِ .

۳۱۷ - وَبِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَكَرَّرَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَمَكِيِّ عليه السلام قَالَ : دَخَلَ عَلَى
أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام رَجُلٌ فَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، لَقَدْ رَأَيْتُ الْيَوْمَ شَيْئاً عَجَبْتُ مِنْهُ !
قَالَ : وَمَا هُوَ ؟

قَالَ : رَجُلٌ كَانَ مَعَنَا يُظْهِرُ لَنَا أَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِينَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ الْمُبْتَرِّينَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فَرَأَيْنَاهُ
الْيَوْمَ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ قَدْ خُلِعَتْ عَلَيْهِ ، وَهُوَ ذَا يُطَافُ بِهِ بِبَغْدَادَ ، وَيُنَادِي الْمُنَادُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ :
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ ! اسْمَعُوا تَوْبَةَ هَذَا الرَّجُلِ الرَّافِضِيِّ : ثُمَّ يَقُولُونَ لَهُ : قُلْ ! فَقَالَ : « خَيْرُ النَّاسِ

روز فقر و نیاز و ذلت خود ذخیره می کند ، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما ، و نجات
ایشان از جنگال دشمنان خدا و رسول او است . [در اینصورت] وقتی از قبر برخیزد
صفوف فرشتگانی را مشاهده کند که از محل قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف
کشیده اند ، و او را با بالهای خود بلند نموده و به عمارت مخصوصش در بهشت حمل کرده
و به او می گویند : آفرین بر تو ! خوشا بحالت ، ای کسیکه دشمنان خویشان را مقهور ساخته
و از ائمه اظهار خود حمایت و طرفداری می نمودی ! .

۳۱۷ - و به إسناد قبل از امام عسکری نقل است که : مردی بر حضرت رضا عليه السلام
وارد شده و گفت : ای زاده رسول خدا ، امروز چیز عجیبی دیدم .

فرمود : چه چیزی ؟

گفت : مردی همراه ما بود که اظهار موالات آل محمد و بیزارى از دشمنانشان را
می نمود ، ولی امروز او را دیدم که لباسی بدو بخشیده بودند و به همین حال او را در بغداد
می گردانده و منادی در مقابل او فریاد می زد : ای گروه مسلمانان ، توبه این مرد رافضی را
بشنوید ، سپس مردم نیز به او می گفتند : بگوا ، و او اینگونه می گفت : بهترین مردم

بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبَابَكْرٍ»، فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ ضَجُّوا وَقَالُوا: قَدْ تَابَ، وَفَضَّلَ أَبَابَكْرٍ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا خَلَوْتَ فَأَعِدْ عَلِيٍّ هَذَا الْحَدِيثَ! فَلَمَّا خَلَى أَعَادَ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا لَمْ أَقْسِرْ لَكَ مَعْنَى كَلَامِ الرَّجُلِ بِحَضْرَةِ هَذَا الْخُلُقِ الْمُنْكَوسِ، كَرَاهَةً أَنْ يَنْقُلَ إِلَيْهِمْ فَيَعْرِفُوهُ وَيُؤْذُوهُ، لَمْ يَقُلِ الرَّجُلُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «أَبُوبَكْرٍ»، فَيَكُونُ قَدْ فَضَّلَ أَبَابَكْرٍ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَكِنْ قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «أَبَابَكْرٍ»، فَجَعَلَهُ نِدَاءً لِأَبِي بَكْرٍ لِيَرْضَى مَنْ يَتَشَى بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ بَعْضِ هَؤُلَاءِ الْجَهْلَةِ، لِيَسَوِّرَ مِنْ شُرُورِهِمْ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ هَذِهِ التَّوْرِيَّةَ مِمَّا رَجِمَ بِهِ شِيعَتَنَا وَمُحِبِّينَا.

۳۱۸ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا جُعِلَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَايَةُ الْعَهْدِ، دَخَلَ عَلَيْهِ آذَنُهُ فَقَالَ:

پس از رسول خدا «أبابكر» است، و هنگامیکه این کلام بر زبان می‌راند همه فریاد می‌کشیدند که: توبه کرد! و أبوبکر را بر علی بن ابی طالب برتر و تفضیل داشت. حضرت رضا علیه السلام فرمود: وقتی خلوت شد این حدیث را برایم تکرار کن، من نیز در زمان مقتضی آنرا تکرار کردم.

آنحضرت فرمود: تنها بدین جهت بار نخست سخن آن مرد در حضور این خلق وارونه را برایت تفسیر نکردم چون از انتقال آن به دیگران کراهت داشتم که دست آغز رود و مورد ایذاء و آزار آنان قرار گیرد. آنمرد نگفت: «بهترین مردم پس از رسول خدا ﷺ «أبوبكر» است که با این سخن او را بر علی تفضیل داده باشد، بلکه گفت «أبابكر» است، (و چون بحالت نصب نام أبوبكر برده شده) پس او را منادی قرار داد تا موجب رضایت اطرافیان جاهل خود گردد، تا از شرّ و اذیت ایشان در امان بماند. خداوند متعال این توریه را از ناحیه رحمت خود برای شیعیان و دوستداران ما قرار داده است.

۳۱۸ - و به إسناد قبل از امام عسکری نقل است که فرمود: وقتی ولایتعهدی برای حضرت رضا علیه السلام قرار گرفت، دربان او بر حضرت وارد شده و گفت:

إِنَّ قَوْمًا بِالْبَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَلَيْكَ ، يَقُولُونَ : «نَحْنُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» .
فَقَالَ : أَنَا مَشْغُولٌ فَاصْرِفْهُمْ !

فَصَرَ فَمَهُمْ إِلَى أَنْ جَاؤُوا هَكَذَا يَقُولُونَ وَيَصْرِفْهُمْ شَهْرَيْنِ ، ثُمَّ أَيْسُوا مِنَ الْوُصُولِ فَقَالُوا :
قُلْ لِمَوْلَانَا إِنَّا شِيعَةُ أَبِيكَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ شَمَتَ بِنَا أَعْدَاؤُنَا فِي حِجَابِكَ لَنَا ، وَنَحْنُ
نَنْصَرِفُ هَذِهِ الْكَرَّةَ ، وَنَهْرُبُ مِنْ بَلَدِنَا خِجَلًا وَأَنْفَةً يَمَّا لَحِقْنَا ، وَعَجْزًا عَنِ اخْتِمَالِ مَضَضٍ مَا
يَلْحَقُنَا بِشِمَاتِهِ أَعْدَائِنَا !» .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : ائْذَنْ لَهُمْ لِيَدْخُلُوا ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ
عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَأْذَنْ لَهُمْ بِالْجُلُوسِ ، فَبَقُوا قِيَامًا .
فَقَالُوا : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا هَذَا الْجَفَاءُ الْعَظِيمُ ، وَالْاِسْتِخْفَافُ بَعْدَ هَذَا الْحِجَابِ
الصَّغْبِ ، أَيُّ بَاقِيَةٍ تَبَقِيَ مِنَّا بَعْدَ هَذَا ؟

گروهی پشت در ایستاده‌اند و اذن دخول خواسته و می‌گویند : ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم .

حضرت فرمود : من فعلاً مشغولم آنان را بازگردان

و این آمد و شدها و جواب منی امام دوماء بطول انجامید ، تا جاییکه دیگر از
رسیدن به او نا امید شده و به دربان گفتند : به آقایان بگو ما از شیعیان پدرت علی علیه السلام
هستیم ! این ماجرا موجب شماتت و سرزنش دشمنانمان بر ما شده ، و ما اینبار بازگشته و از
این شرمندگی و شکستن غروری که بما رسیده ، و عجز از احتمال دردی که به سبب شماتت
از ناحیه دشمنانمان به ما خواهد رسید از شهر خود خواهیم گریخت .

حضرت رضا علیه السلام به دربان خود فرمود : اجازه بده داخل شوند ، آنان وارد شده
سلام کردند ولی آنحضرت نه جواب سلامشان را داد و نه اذن جلوس صادر کرد ،
و همانطور ایستادند .

همگی گفتند : ای زاده رسول خدا ، این چه جفای عظیم و استخفاف پس از آن
حجاب سخت است ! دیگر چه جفائی مانده تا بر سر ما آید ؟ !

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «افْرُؤُوا: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»، وَاللَّهُ مَا اقْتَدَيْتُ إِلَّا بِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ آبَائِي الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَتَبُوا عَلَيْكُمْ فَأَقْتَدَيْتُ بِهِمْ.
قَالُوا: لِمَاذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: لِدَعْوَاكُمْ أَنْكُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ يُحْكَمُ إِنَّهَا شِيعَتُهُ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَسُلَامَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمُقْدَادُ وَعِمَارُ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، الَّذِينَ لَمْ يَخَالِفُوا شَيْئًا مِنْ أَوْامِرِهِ، وَأَنْتُمْ فِي أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ لَهُ مُخَالِفُونَ، وَتَقْصُرُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ وَتَنْهَوْنَ عَنْ عَظِيمِ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ فِي اللَّهِ، وَتَتَّقُونَ حَيْثُ لَا يَحِبُّ التَّقِيَّةَ، وَتَتْرَكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ، لَوْ قُلْتُمْ: إِنَّكُمْ مَوَالِيهِ وَمُحِبُّوهُ وَالْمَوَالُونَ لِأَوْلِيَائِهِ وَالْمُعَادُونَ لِأَعْدَائِهِ، لَمْ أَنْكَرْهُ مِنْ قَوْلِكُمْ، وَلَكِنْ هَذِهِ مَرْتَبَةٌ شَرِيفَةٌ ادْعَيْتُمُوهَا، إِنْ لَمْ تُصَدِّقُوا قَوْلَكُمْ بِفَعْلِكُمْ هَلَكْتُمْ، إِلَّا أَنْ تَتَذَارَكَكُمْ رَحْمَةُ رَبِّكُمْ.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: «وهر مصیبتی که به شما رسد به سبب کارهایی (خطا و گناهانی) است که دستهایتان کرده و از [گناهان] درمی گذرد - شوری ۳۰»، بخدا سوگند که من در اینکار تنها به خداوند و رسول او و امیرالمؤمنین و پدران پاکم پس از او اقتدا کردم، آنان بر شما نکوهش کردند من نیز اقتدا نمودم.
گفتند: برای چه ای زاده رسول خدا؟!

فرمود: برای این ادعا که شما شیعه امیرالمؤمنین هستید! وای بر شما! شیعیان او حسن و حسین و سلمان و ابودرّ و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند، همانها که ذره ای از دستورات او سرپیچی نکردند، حال اینکه شما در بیشتر کردارتان با او مخالفید، و در بیشتر فرائض خود کوتاهی ورزیده و بزرگی حقوق برادران خود را در باره خدا خوار و بی مقدار می دارید، و آنجا که نباید تقیه می کنید، و آنجا که باید: تقیه نمی کنید، اگر شما در همان ابتدای کار می گفتید ما از موالی و محبین اوئیم و از دوستداران اولیای او و دشمنان دشمنان او هستیم من منکر این قول شما نشده بودم، ولیکن این مقام و مرتبه شریفی بود که شما مدعی آن شده اید، اگر کردار شما گفتارتان را تصدیق نکند به هلاکت افتید، مگر اینکه رحمت پروردگارتان آنرا تلافی کند.

قَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنَّا نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِنَا بَلْ نَقُولُ كَمَا عَلَّمَنَا مَوْلَانَا: نَحْنُ مُحِبُّوكُمْ وَمُحِبُّو أَوْلِيَانِكُمْ، وَمُعَادُوا أَعْدَائِكُمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَرْحَبًا بِكُمْ إِخْوَانِي وَأَهْلَ وَدْيِ ارْتَفِعُوا! فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُمْ حَتَّى أَصَفَّهُمْ بِنَفْسِهِ. ثُمَّ قَالَ لِحَاجِبِهِ:

كَمْ مَرَّةً حَجَبْتَهُمْ؟ قَالَ: سِتِّينَ مَرَّةً.

قَالَ: فَاخْتَلَفَ إِلَيْهِمْ سِتِّينَ مَرَّةً مُتَوَالِيَةً، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَاتَّزَاهُمْ سَلَامِي فَقَدْ نَحَوَا مَا كَانَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِاسْتِغْفَارِهِمْ وَتَوْبَتِهِمْ، وَاسْتَحَقُّوا الْكِرَامَةَ لِحَبَّتِهِمْ لَنَا وَمُؤَالَاتِهِمْ، وَتَفَقَّدُوا أُمُورَهُمْ وَأُمُورَ عِيَالَتِهِمْ، فَأَوْسَعَهُمْ نَفَقَاتٍ وَمَبْرَاتٍ وَصِلَاتٍ وَدَفَعَ مَعْرَاتٍ^(۱).



آنان گفتند: ای زاده رسول خدا، ما همگی بدرگاه خدا استغفار کرده و از این گفته خود توبه می‌کنیم، بلکه می‌گوییم - همانطور که شما بنا آموختید -: ما محبت شما و اولیای شماستیم، و دشمنان دشمنان شما هستیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آفرین و مرحبا به شما برادران و محبتینم! بیایید بالا، و آنقدر آنانرا به بالا خواند تا تک تکشان را در بغل گرفت، سپس به دربان خود فرمود: چند بار ایشان را مانع شدی؟ گفت: شصت بار.

فرمود: به همان تعداد نزد ایشان رفته و ضمن سلام: سلام مرا به ایشان برسان. اکنون با این استغفار و توبه همه گناهان خود را محو و پاک ساختند، و به جهت محبت و مؤالاتشان به ما مستحق کرامت شده‌اند، و از حال ایشان و امور ناخوارانشان تفقد کن: نفقات بسیار و احسان فراوان و هدایای بسیاری بدیشان داده و زیانشان را جبران کن.



«احتجاجُ ابي جعفرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«فِي أَنْوَاعِ شَيْءٍ مِنَ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ»

۳۱۹- روى أبوهاشم داودُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، مَا مَعْنَى الْأَحَدُ؟

قَالَ: الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، أَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ: «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»، ثُمَّ يَقُولُونَ بَعْدَ ذَلِكَ: لَهُ شَرِيكٌ وَصَاحِبَةٌ. فَقُلْتُ: قَوْلُهُ: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؟

قَالَ: يَا أَبَاهَاشِمَ، أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدْقُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ، أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السُّنْدَ وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا، وَلَا تُدْرِكُ بِبَصَرِكَ ذَلِكَ، فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ، فَكَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ.



«احتجاج امام ابو جعفر ثانی محمد بن علی علیه السلام»

«در انواع مختلف از علوم دینی و مذهبی»

۳۱۹- أبوهاشم داود بن قاسم جعفری گوید: از حضرت جواد علیه السلام پرسیدم: «أحد» در آیه مبارکه «قل هو الله أحد» به چه معنا است؟

فرمود: یعنی اتفاق همگان بر یکتایی او، چنانکه خود فرموده: «واگر از آنان پرسى: چه كسى آسمانها و زمين را آفریده و آفتاب و ماه را رام گردانیده هرآینه گویند: خدای - سورة عنكبوت: ۶۱، سپس برای او شریک و صاحبی قائل می‌شوند.

پرسیدم: درباره آیه: «چشمها او را در نیابد - انعام: ۱۰۳» توضیح فرماید. فرمود: ای أبوهاشم، اوهام دلها دقیقتر از چشمهای دیدگان می‌باشد، تو با وهم خود قادری شهرهای سیند و هند و حتی بلادی که به آنها وارد نشدی را درک کنی، ولی با چشمهایت قادر به درک آنها نیستی، بنابراین اوهام قلب و دلها او را درک نمی‌کند تا چه رسد به چشمهای دیدگان!!

۳۲۰- وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ: إِنَّهُ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثَيْنِ: حَدُّ الْإِبْطَالِ، وَحَدُّ التَّشْبِيهِ.

۳۲۱- وَعَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَلَهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ فِي كِتَابِهِ؟ وَهَلْ أَسْمَاءُ وَصِفَاتُهُ هِيَ هُوَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَيْنِ: إِنْ كُنْتَ تَقُولُ: «هِيَ هُوَ» أَنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَكَثْرَةٍ، فَتَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ: هَذِهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ فَإِنَّ «لَمْ تَزَلْ» مُحْتَمِلٌ عَلَى مَعْنَيْنِ: فَإِنْ قُلْتَ: لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَهُوَ يَسْتَحِقُّهَا، فَتَعَمْ. وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ:

۳۲۰- از امام جواد علیه السلام سؤال شد: آیا روا است بخدا گویند: او چیزی است؟ فرمود: آری، با اینکار او را از حد ابطال (خدایی نیست) و حد تشبیه (مانند ساختن او را به مخلوق) خارج می‌کنی (۱).
۳۲۱- أبو هاشم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت پرسید: بمن بفرمایید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای خداوند آمده، آن اسماء و صفات: خود پروردگار است؟

امام فرمود: کلام تو دارای دو معنی است، اگر مقصود تو که می‌گویی اینها خود او هستند این است که خدا متعدد و متکثر است که خدا برتر از آنست، و اگر مقصود تو این است که این اسماء و صفات همیشگی و ازلی هستند، ازلی بودن دو معنی دارد: نخست اگر بگویی خدا همیشه بآنها علم داشته و شایسته آنها بوده، صحیح است، دوم و اگر بگویی

۱- در کتاب شریف کافی بجای «حد ابطال» «حد تعطیل» آمده، یعنی چون گویی خدا چیزی است اعتراف به وجودش کرده‌ای؛ پس کافر و طبیعی نیستی اما باید بدانی که او چیزی است بی مانند و مثل، و در مرآة العقول گوید: «مراد به حد تعطیل عدم اثبات وجود یا صفات کمالیه و فعلیه و اضافیه برای او است، و حد تشبیه حکم کردن به اشتراک او با افراد ممکن الوجود در حقیقت صفات و عوارض ممکنات می‌باشد».

لَمْ تَزَلْ صُورُهَا وَهِيَ جَاوِهَا وَتَقْطِيعُ حُرُوفِهَا فَمَعَادَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ، بَلْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَلَا خَلْقٌ، ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِيلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، يَتَضَرَّعُونَ وَبِهَا إِلَيْهِ وَيَعْبُدُونَهُ، وَهِيَ: «ذِكْرُهُ» وَكَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَلَا ذِكْرٌ، وَالْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَالْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ وَالْمَعْنَى بِهَا هُوَ اللَّهُ، الَّذِي لَا يَلِيقُ بِهِ الْاِخْتِلَافُ وَلَا الْاِثْتِلَافُ، وَإِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَيَتَأَلَّفُ الْمُتَجَزِّئُ.

وَلَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَلَكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ، لِأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَاللَّهُ وَاحِدٌ، لَا مُتَجَزِّئٌ، وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثَرَةِ وَكُلُّ مُتَجَزِّئٍ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثَرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَى خَالِقٍ لَهُ، فَقَوْلُكَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِيرٌ» خَبَرَتْ أَنََّّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ، وَجَعَلْتَ الْعَجْزَ لِسِوَاهُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُكَ: «عَالِمٌ» إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ لِسِوَاهُ، فَإِذَا أَفْتَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْتَى «النُّصُورَةَ وَالْهَيْجَاءَ وَالتَّقْطِيعَ» فَلَا يَزَالُ مَنْ

تصویر آنها و انقبای آنها و حروف مفردة آنها همیشگی بوده، بناء به خدا می‌برم که با خداوند چیز دیگری در ازل بوده باشد، بلکه خدا بود و مخلوق نبود، سپس این نامها و اسماء و صفات را پدید آورد تا بین او و مخلوق خود واسطه باشند و توسط آنها به درگاه خدا تصرع کنند و او را بپرستند و آنها همه ذکر او باشند، خدا بود و ذکر نبود و کسی که توسط ذکر یاد شود همان خداوند قدیم است که همیشه بوده و اسماء و صفات همه مخلوقند، و معانی آن و آنچه از آنها مقصود است همان خدایی است که اختلاف و بهم پیوستگی او را سزاوار نیست، چیزی که جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا)، و نیز نباید گفت خدا کم است و زیاد است بلکه او به ذات خود قدیم است، زیرا هر چیزی که یکتا نباشد تجزیه پذیر است و خدا یکتا است و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نشود هر چیزی که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت به او تصور شود مخلوق است که بر خالق خویش دلالت کند، اینکه گویی خدا توانا است خود خبر داده‌ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه عجز را از او برداشته و ناتوانی را غیر او قرار داده‌ای و نیز اینکه گویی خدا عالمست، با این کلمه جهل را از او برداشته و نادانی را غیر او قرار داده‌ای و چون خدا همه چیز را نابود کند، صورت تلفظ و مفردات حروف را

لَمْ يَزَلْ عَالِمًا .

فَقَالَ الرَّجُلُ : فَكَيْفَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا سَمِيعًا ؟

فَقَالَ : لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَسْمَاعِ ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْسِ ، وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ «بَصِيرًا» لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِبَصَرِ طَرْفَةِ الْعَيْنِ ، وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ «لَطِيفًا» لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ مِثْلِ «الْبُعُوضَةِ» وَمَا هُوَ أَخْفَى مِنْ ذَلِكَ ، وَمَوْضِعِ الْمَشْيِ مِنْهَا وَالشُّهُودِ وَالسَّغَادِ ، وَالْحَذَبِ عَلَى أَوْلَادِهَا ، وَإِقَامَةِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ ، وَنَقْلِهَا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ وَالْمَفَاوِزِ وَالْأَوْدِيَةِ وَالْثِّقَارِ ، فَعَلِمْنَا بِذَلِكَ أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ بِلَا كَيْفٍ ، إِذِ الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمَكْيُفِ ، وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا «قَوِيًّا» بِلَا قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْخَلْقِ ، وَلَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُ قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْخَلْقِ لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ وَاحْتِمَالُ الزِّيَادَةِ ، وَمَا احْتِمَالُ الزِّيَادَةِ احْتِمَالُ النُّقْصَانِ ، وَمَا كَانَ

هم نابود کند ، و آنکه علم و دانائیش همیشه است همیشه باشد .

پرسید : (در صورت از بین رفتن الفاظ) پس چگونه خدای خود را شنوا می نامیم ؟
فرمود : از آن جهت که آنچه با گوش درک شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را به گوشیکه در سر فهمیده می شود توصیف نمی کنیم ، همچنین او را بینا می نامیم از آن جهت که آنچه با چشم درک شود مثل رنگ و شخص و غیر اینها بر او مخفی و پوشیده نیست ، ولی او را به بینایی نگاه چشم وصف و تعریف نکنیم ، و نیز او را لطیف می نامیم برای آنکه به هر لطیفی (کوچک و بزرگی) دانا است ، مانند پشه و کوچکترا از آن ؛ و موضع راه رفتن و شعور جنسی او و مهرورزی به فرزندان او ، و سوار شدن برخی بر برخی دیگر و بردن خوردنی و آشامیدنی او برای فرزندان او در کوهها و کویرها و نهرها و خشکزارها ، از همینجا دریافتیم که آفریننده پشه لطیف است بدون کیفیت ، کیفیت تنها مختص مخلوق است که چگونگی دارد ، و نیز خدای خود را توانا نامیم نه از جهت قدرت مشتم کوبی که میان مخلوق مشهور است ، اگر توانایی او قدرت مشتم کوبی معمول میان مخلوق باشد تشبیه به مخلوق می شود و احتمال زیادت برد و آنچه احتمال زیادت برد احتمال کاهش برد

ناقصاً کانَ غَیْرَ قَدِیمٍ ، وَ ما کانَ غَیْرَ قَدِیمٍ کانَ عاجِزاً ، فَربُّنا تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی لا شِبْهَ لَهُ ، وَ لا ضِدٌّ وَ لا نِدٌّ ، وَ لا کَیْفِیَّةٌ . وَ لا نِهايَّةٌ ، وَ لا تَصاریفٌ ، مُحَرَّمٌ عَلٰی الْقُلُوبِ أَنْ تُحْمِلَهُ وَ عَلٰی الْأَوْهَامِ أَنْ تُحَدِّدَهُ ، وَ عَلٰی الضَّائِرِ أَنْ تُصَوِّرَهُ ، جَلٌّ وَ عَزٌّ عَنْ أَدَاةِ خَلْقِهِ ، وَ سِمَاتِ بَرِئَتِهِ ، وَ تَعَالٰی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً .

۳۲۲- وَ عَنِ الرِّیَّانِ بْنِ شَبِیبٍ قَالَ : لَمَّا أَرَادَ الْمَأْمُونُ أَنْ یُزَوِّجَ ابْنَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسِیِّینَ فَغَلَطَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، وَ اسْتَنْکَرُوهُ مِنْهُ وَ خَافُوا أَنْ یَنْتَهَبِ الْأَمْرَ مَعَهُ إِلَى مَا انْتَهَبَى مَعَ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ ، فَخَاضُوا فِي ذَلِكَ وَ اجْتَمَعَ مِنْهُمْ أَهْلُ بَیْتِهِ الْأَدْنَوْنَ مِنْهُ فَقَالُوا : نُنْشِدُكَ اللَّهَ يَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْ تُقِیمَ عَلٰی هَذَا الْأَمْرِ الَّذِی قَدْ عَزَمْتَ عَلَیْهِ تَزْوِیجَ ابْنِ-الرِّضَا ، فَإِنَّا نَخَافُ أَنْ یُخْرِجَ بِهِ عَنَّا أَمْرٌ قَدْ مَلَکَنَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ تَنْزِعَ مِنَّا عِزّاً قَدْ أَلْبَسَنَاهُ اللَّهُ

و هر چیز که ناقص و کم است باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است ، پس ربّ و خدای ما - تبارک و تعالی - شبه و مانند آنها نیست ، و عاری از هر ضدّ و ندّ (شریک) و کیفیت و نهایت و تبدیلی است ، بر دلها و قلوب حرام است که او را حمل کنند (یا : حرام است او را تشبیه کنند) و اینکه او را محدود سازد و اینکه ضائرها را به تصویر کشد ، چه ذات اقدس الهی أجلّ و اعزّ از ادات و ابزار خلق او ، و نشانه های مخلوق او است ، برتر است از آنچه می گویند برتری بزرگ .

۳۲۲- ریّان بن شبیب گوید : وقتی مأمون خواست دخترش اُمّ الفضل را به عقد ازدواج حضرت جواد علیه السلام درآورد جماعت عبّاسیّون باخبر شده و بر آنان بسیار گران آمد و از این تصمیم سخت ناراحت شده و ترسیدند کار آنحضرت به همانجا کشد که کار پدرش امام رضا علیه السلام انجامید ، و منصب و لا یتعهدی مأمون به او و بنی هاشم انتقال یابد ، از اینرو با هم گرد آمده و در این مهم به بحث پرداختند و نزدیکان فاسیل مأمون نزد او آمده و گفتند : ای امیرالمؤمنین ، شما را به خدا سوگند که از این تصمیمی که درباره تزویج ابن الرضا گرفته ای صرف نظر کنی ، زیرا ما درهراسیم نکند منصبی که خدا بما داده از دستان خارج شود ، و شما با اینکار لباس عزّتی که خدا بما پوشانده از دستان درآوری ،

عَزَّوَجَلَّ ، وَقَدْ عَرَفْتَ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَدِيمًا وَحَدِيثًا وَمَا كَانَ عَلَيْهِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ قَبْلَكَ مِنْ تَبْعِيدِهِمْ وَالتَّصْغِيرِ بِهِمْ ، وَقَدْ كُنَّا فِي وَهْلَةٍ مِنْ عَمَلِكَ مَعَ الرِّضَا مَا عَمِلْتَ ، فَكَفَانَا اللَّهُ الْمِهُمَّ عَنْ ذَلِكَ فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَرِدَنَا إِلَى غَمٍّ قَدْ أَحْسَرَ عَنَّا ، وَاضْرِفْ رَأْيَكَ عَنِ ابْنِ الرِّضَا ، وَاعْدِلْ إِلَى مَنْ تَرَاهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَصْلُحُ لِدَلِّكَ دُونَ غَيْرِهِ .

فَقَالَ لَهُمُ الْمَأْمُونُ : أَمَّا مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ آلِ أَبِي طَالِبٍ فَأَنْتُمْ السَّبَبُ فِيهِ ، وَلَوْ أَنْصَفْتُمُ الْقَوْمَ لَكَانَ أَوْلَى بِكُمْ ، وَأَمَّا مَا كَانَ يَفْعَلُهُ مِنْ قَبْلِي بِهِمْ ، فَقَدْ كَانَ بِهِ تَطَاعًا لِلرَّحِمِ ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ، وَوَاللَّهِ مَا نَدِمْتُ عَلَى مَا كَانَ مِنِّي مِنْ اسْتِخْلَافِ الرِّضَا وَلَقَدْ سَأَلْتُهُ أَنْ يَقُومَ بِالْأَمْرِ وَأَنْزَعَهُ عَنْ نَفْسِي فَأَبَى ، وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا .

زیرا شما نیک به کینه دیرینه و تازه ما به این دسته (بنی هاشم) واقفید ، و به شیوه خلفای پیشین با اینان آگاهی که (بر خلاف شما) آنان را تبعید کرده و کوچک می داشتند ، و ما در آن رفتاری که شما نسبت به پدرش رضا انجام دادی در هول و هراس بودیم ، تا اینکه خود خداوند تشویش ما را از ناحیه او برطرف فرمود ، شما را بخدا قسم مبادا دوباره ما را به اندوهی که به تازگی از سینه های ما رخت بسته بازگردانی ، و نظر خود را در مورد تزویج أم الفضل از فرزند علی بن موسی به سوی فرد دیگری از خانواده و دودمان بنی عباس که در خور آن هستند باز گردانی ؟

مأمون به آنان گفت : اما هرآنچه میان شما و اولاد ابی طالب است ؛ سبب آن تنها خود شماست و اگر خودتان انصاف دهید هرآینه آنان (به خلافت) شایسته ترند ، و اما رفتار خلفای گذشته نسبت به آنان که گفتید همانا آنان با این عمل خود قطع رحم و خویشاوندی نمودند و از اینکه من نیز مانند ایشان مرتکب آن شوم به خدا پناه می برم ! و قسم بخدا من از آنچه نسبت به ولايتعهدی علی بن موسی الرضا انجام دادم هیچگونه پشیمان نیستم ، و بی تردید من خود از او درخواست نمودم که کار خلافت را بدست گرفته و من خود آن مقام را از خود دور ساختم ، ولی او از پذیرش آن خودداری کرد و مقدرات الهی چنان پیش آمد که دیدید .

وَأَمَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَدْ اخْتَرْتُهُ لِتَبْرِيزِهِ عَلَى كَافَّةِ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ، مَعَ صِغَرِ سِنِّهِ وَالْأَعْجُوبَةِ فِيهِ بِذَلِكَ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُظْهَرَ لِلنَّاسِ مَا قَدْ عَرَفْتُهُ مِنْهُ، فَيَعْلَمُوا أَنَّ الرَّأْيَ مَا رَأَيْتُ.

فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الْفَتَى وَإِنْ رَاقَكَ مِنْهُ هَدْيُهُ فَإِنَّهُ صَبِيٌّ لَا مَعْرِفَةَ لَهُ وَلَا فِقْهَ فَأَمْهَلُهُ لِيَتَأَدَّبَ ثُمَّ اصْنَعْ مَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ إِنِّي أَعْرِفُ بِهِذَا الْفَتَى مِنْكُمْ، وَإِنَّ هَذَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ، عِلْمُهُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَمَوَادُّهُ وَإِلْهَامِهِ، لَمْ يَزَلْ أَبَاؤُهُ أَغْنِيَاءَ فِي عِلْمِ الدِّينِ وَالْأَدَبِ عَنِ الرُّعَايَا النَّاقِصَةِ عَنْ حَدِّ الْكَمَالِ، فَإِنْ شِئْتُمْ فَأَمْتَحِنُوا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا يَسْتَحِقُّ لَكُمْ بِهِ مَا وَصَفْتُ لَكُمْ مِنْ حَالِهِ.

قَالُوا: لَقَدْ رَضِينَا لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا نَفْسِنَا بِامْتِحَانِهِ، فَخُلِّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ لِنَنْصَبَ مَنْ

و اما اینکه من محمد بن علی (حضرت جواد علیه السلام) را برای دامادی خود انتخاب نمودم تنها بواسطه برتری او با خردسالی اش در دانش و علم بر تمام علمای زمان می باشد و براستی که دانش او شگفت انگیز است، و من امید آن دارم آنچه من از او خبر دارم او خود برای تمام مردم آشکار و هویدا سازد تا همه دریابند که نظر و رأی صواب همان است که من درباره او انجام داده ام!

عباسیون در پاسخ مأمون گفتند: گرچه رفتار و کردار این جوان خردسال تو را به شگفتی واداشته و شیفته خود ساخته ولی در هر حال او کودکی است که میزان معرفت و فهم او اندک می باشد، پس او را مهلت داده و صبر کن تا عالم شده و در دانش دین فقیه گشته و دانش بجوید، بعداً هرچه خواهی درباره او انجام بده!

مأمون گفت: وای بر شما! من از شما به حال این جوان آشناترم، او از خاندانی است که علم ایشان از جانب خدا و بسته به دانش عمیق بی انتها و الهامات پروردگار است. پدران او پیوسته در علم دین و ادب از همگان بی نیاز بوده و دست همگان از رسیدن به حد کمال آنان کوتاه و نیازمند به درگاه ایشان بوده است، اگر می خواهید او را آزمایش کنید تا دریابید که من سخن براستی گفتم و صدق کلام من بر شما هویدا گردد؟!.

گفتند: ما از آزمایش او خشنودیم، پس اجازه بفرمایید ما کسی را در حضور شما

يَسْأَلُهُ بِحَضْرَتِكَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ فِقْهِ الشَّرِيعَةِ ، فَإِنْ أَصَابَ فِي الْجَوَابِ عَنْهُ لَمْ يَكُنْ اعْتِرَاضٌ فِي أَمْرِهِ ، وَظَهَرَ لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ سَدِيدُ رَأْيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ ، وَإِنْ عَجَزَ عَنْ ذَلِكَ فَقَدْ كَفَيْتُمَا الْخُطْبَ فِي مَعْنَاهُ .

فَقَالَ لَهُمُ الْمَأْمُونُ : شَأْنُكُمْ وَذَلِكَ مَتَى أَرَدْتُمْ .

فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ وَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى مَسْأَلَةِ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ - وَهُوَ يَوْمِنِدِ قَاضِي الزَّمَانِ - عَلَى أَنْ يَسْأَلَهُ مَسْأَلَةً لَا يَعْرِفُ الْجَوَابَ فِيهَا ، وَوَعَدُوهُ بِأَمْوَالٍ نَفِيسَةٍ عَلَى ذَلِكَ ، وَعَادُوا إِلَى الْمَأْمُونِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَخْتَارَ لَهُمْ يَوْمًا لِلْاجْتِمَاعِ فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ ، فَاجْتَمَعُوا فِي الْيَوْمِ الَّذِي اتَّفَقُوا عَلَيْهِ ، وَحَضَرَ مَعَهُمْ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ ، وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ أَنْ يُفَرَّشَ لِأَبِي جَعْفَرٍ دَسْتُ وَيُجْعَلَ لَهُ فِيهِ مِسْوَرَتَانِ فَقَعَلَ ذَلِكَ ، وَخَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَوْمِنِدِ ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ وَأَشْهُرٍ ، فَجَلَسَ بَيْنَ الْمِسْوَرَتَيْنِ ،

بیاوریم تا از او مسائل فقهی و احکام این دین را پرسش کند ، اگر جواب درست داد ما دیگر اعتراضی نداشته و بر شما خرده نخواهیم گرفت ، واستواری و محکمی اندیشه امیرالمؤمنین نزد آشنا و غریب و دور و نزدیک آشکار می گردد ، واگر از دادن پاسخ در مانده و عاجز شد در این صورت سخن ما روشن شود که تنها از سر مصلحت پینی بوده .
مأمون گفت : هر زمانی که خواستید این مطلب را [در حضور من] عملی سازید .

آنان از نزد مأمون خارج شده و رأی همه بر این شد که از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ آن زمان بود بخواهند تا پرسشی از امام جواد علیه السلام نماید که او قادر بیاسخ آن نباشد ، و برای این مهم وعده اموالی نفیس و وعده های فراوانی باو دادند ، آنگاه نزد مأمون آمده از او خواستند زمانی را برای این مطلب تعیین کند که همه در آن روز در حضور مأمون جمع شوند . مأمون نیز روزی را برای این مجلس تعیین نمود و در آن روز همه آمدند و یحیی بن اکثم نیز حاضر شد ، و مأمون دستور داد برای امام جواد علیه السلام تشکی پهن کنند و دو بالش روی آن نهند ، آنحضرت که نه سال و چند ماه داشت ، به مجلس آمده و میان آندو بالش جلوس فرمود ،

وَجَلَسَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَامَ النَّاسُ فِي مَرَاتِبِهِمْ، وَالْمَأْمُونُ جَالِسٌ فِي دَسْتِ مُتَّصِلٍ بِدَسْتِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ لِلْمَأْمُونِ: أَتَأْذَنُ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟
فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اسْتَأْذِنُهُ فِي ذَلِكَ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي مَسْأَلَةٍ؟
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ إِنْ شِئْتَ!

فَقَالَ يَحْيَى: مَا تَقُولُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي مُحَرَّمٍ قَتَلَ صَيْدًا؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَهُ فِي حِلٍّ أَوْ حَرَمٍ، عَالِمًا كَانَ الْمُحَرَّمُ أَوْ جَاهِلًا، قَتَلَهُ عَمْدًا أَوْ خَطَأً، حُرًّا كَانَ الْمُحَرَّمُ أَمْ عَبْدًا، صَغِيرًا كَانَ أَمْ كَبِيرًا، مُبْتَدِئًا بِالْقَتْلِ أَوْ مُعِيدًا، مِنْ ذَوَاتِ الطَّيْرِ كَانَ الصَّيْدُ أَمْ مِنْ غَيْرِهَا، مِنْ صِغَارِ الصَّيْدِ أَمْ مِنْ كِبَارِهِ، مُصِرًّا عَلَى مَا فَعَلَ أَوْ نَادِمًا،

و یحیی نیز مقابل آنحضرت نشسته و اهل مجلس هر کدام در جای خود قرار گرفتند، و مأمون نیز بر روی تشکی چسبیده به تشک آنحضرت نشسته بود.

یحیی رو به مأمون نموده و گفت: ای امیرالمؤمنین اذن می فرمایی از ابوجعفر پرسش کنم؟

مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر!

پس یحیی رو به آنحضرت کرده گفت: فدایت شوم اجازه می فرمایی بپرسم؟

حضرت فرمود: بپرس!

یحیی گفت: فدایت شوم نظر شما درباره فردی که در حال احرام شکاری را بکشد چیست؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آیا در خارج از حرم کشته است یا در داخل حرم؟ دانا به مسأله و حکم بوده یا جاهل؟ عمدأ کشته یا به خطا؟ آنفرد آزاد بوده یا برده؟ اولین بار بوده که چنین کاری کرده یا پیش از آن نیز انجام داده؟ شکار از پرندگان بوده یا غیر آن؟ شکار کوچک بوده یا بزرگ؟ اصرار بر چنین کاری دارد یا نادم و پشیمان است؟

فِي اللَّيْلِ كَانَ قَتْلُهُ لِلصَّيْدِ أَمْ فِي النَّهَارِ، مُحَرِّمًا كَانَ بِالْعُمْرَةِ إِذْ قَتَلَهُ أَوْ بِالْحَجِّ كَانَ مُحَرِّمًا؟
فَتَحَيَّرَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَبَانَ فِي وَجْهِهِ الْعَجْزُ وَالْإِنْقِطَاعُ، وَلَجَلَجَحَ حَتَّى عَرَفَ جَمَاعَةُ أَهْلِ
الْمَجْلِسِ عَجْزَهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ لِي فِي الرَّأْيِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
فَقَالَ لَهُمْ: أَعَرِفْتُمْ الْآنَ مَا كُنْتُمْ تُنْكِرُونَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ: أَتَخْطُبُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ؟
قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: اخْطُبْ لِنَفْسِكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَقَدْ رَضِيتُكَ لِنَفْسِي وَأَنَا مُرَوِّجُكَ أَمْ-
الْفَضْلِ ابْنَتِي وَإِنْ رَغِمَ أَتَوْفُ قَوْمٍ لِذَلِكَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ إِقْرَارًا بِنِعْمَتِهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصًا لِوَحْدَانِيَّتِهِ،
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ، وَالْأَصْفِيَاءِ مِنْ عِتْرَتِهِ.

أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْأَنْبَاءِ أَنْ أَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ:

شکار در شب اتفاق افتاده یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حج؟!
یحیی بن اکثم از فرمایشات امام علیه السلام مات و مبهوت شد و آثار عجز و ناتوانی در
سیمایش هویدا شده و زبانش به لکنت افتاد، بنوعی که أهل مجلس آنرا فهمیدند.

مأمون گفت: الحمد لله مطلب همان شد که من پیشی بینی کرده بودم، سپس به فامیل
و خاندان خود نظری انداخته و گفت: حال آنچه را قبول نمی کردید دریافتید؟ سپس رو به
حضرت جواد علیه السلام کرده و گفت: خواستگاری کن و خطبه را برای خودت بخوان فدایت
شوم، زیرا من تو را به دامادی خود پسندیدم و دخترم ام الفضل را به همسری تو
در آوردم هر چند گروهی از این کار راضی نیستند.

پس آنحضرت خطبه عقد را به این عبارت جاری ساخت: حمد و ثنای خداوند
اقرار و اعترافی بر نعمات او است، و کلمه «لا اله الا الله» اخلاص در وحدانیت او، و درود
خدا بر محمد آقای مردمان، و برگزیده عترتش باد،

اما بعد: از جمله فضل خداوند بر خلائق این است که به حلال ایشان را از ارتکاب

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» ، ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى يَحْطُبُ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ الْمُأْمُونِ ، وَقَدْ بَذَلَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مِهْرَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ عليها السلام ، وَهُوَ «خَمْسَانَةُ دِرْهَمٍ» جِياداً فَهَلْ زَوَّجْتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَلَى هَذَا الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ؟
 قَالَ الْمُأْمُونُ : نَعَمْ قَدْ زَوَّجْتُكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أُمَّ الْفَضْلِ ابْنَتِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ ، فَهَلْ قَبِلْتَ النِّكَاحَ؟

قال أبو جعفر عليه السلام : نَعَمْ ، قَدْ قَبِلْتُ ذَلِكَ وَرَضِيْتُ بِهِ .
 فَأَمَرَ الْمُأْمُونُ أَنْ يَقْعَدَ النَّاسُ عَلَى مَرَاتِبِهِمْ مِنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ .
 قَالَ الرَّيَّانُ : وَلَمْ تَلِيْتُ أَنْ سَمِعْنَا أَصْوَاتاً تُشَبِّهُ أَصْوَاتَ الْمَلَاحِينَ فِي مُحَاوَرَاتِهِمْ ، فَإِذَا الْخُدَمُ يَجْرُونَ سَفِينَةً مَصْنُوعَةً مِنْ فِضَّةٍ تُشَدُّ بِالْحَبَالِ مِنَ الْإِثْرِ يَسْمُ ، عَلَى عِجَلٍ مَمْلُوءَةٍ مِنْ

حرام بی نیاز ساخته ، فرموده : «و عروبهائشان (مردان بی زن یا زنان بی شوهر) را و شایستگان از بندگان و کنیزان خود را به زناشویی دهید ، اگر تنگدست باشند خداوند آنان را از بخشش خویش بی نیاز می گرداند ؛ و خدا فراخی بخش و دانا است - نور : ۳۲» ،
 آنگاه چنین فرمود : همانا محمد بن علی بن موسی ؛ اُمّ الفضل دختر عبدالله مأمون را خواستگاری می کند ، و صداق و مهریه اش را مهریه جدّه اش فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می دهد که پانصد درهم خالص تمام عیار باشد ، پس ای امیرالمؤمنین ، آیا به این مهریه او را به همسری من درخواهی آورد؟

مأمون گفت : آری ای ابو جعفر ؛ اُمّ الفضل دخترم را به این مهری که گفתי به همسری تو درآوردم ، آیا شما نیز این ازدواج را پذیرفتی ای ابو جعفر؟
 امام فرمود : آری پذیرفتم و بدان خشنود گشتم ،

پس مأمون فرمان داد هریک از مردمان از نزدیک و غیر آنان بنابر رتبه و مقامش در جای خود بنشینند .

ریّان راوی خبر گوید : زمانی نگذشت که آوازهایی مانند آوازهای کشتیابانها شنیدم که باهم سخن گویند ، سپس خادمائی را دیدیم که از نقره کشتی ساخته و آنرا با

الْغَالِيَةِ، فَأَمَرَ الْمُأْمُونَ أَنْ تُخْضَبَ لِحْيَ الْخَاصَّةِ مِنْ بِلَکَ الْغَالِيَةِ [فَفَعَلُوا ذَلِكَ]، ثُمَّ مُدَّتْ إِلَى دَارِ الْعَامَّةِ فَتَطَيَّبُوا مِنْهَا، وَوُضِعَتِ الْمَوَائِدُ فَأَكَلَ النَّاسُ، وَخَرَجَتِ الْجَوَائِزُ إِلَى كُلِّ قَوْمٍ عَلَى قَدْرِهِمْ.

فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَقِيَ مِنَ الْخَاصَّةِ مَنْ بَقِيَ، قَالَ الْمُأْمُونَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنْ رَأَيْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَنْ تَذْكَرَ الْفِقْهَ فِيمَا فَضَّلْتَهُ مِنْ وُجُوهِ قَتْلِ الْمُحْرَمِ لِنَعْلَمَهُ وَنَسْتَفِيدَهُ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : نَعَمْ. إِنْ الْمُحْرَمِ إِذَا قَتَلَ صَيْدًا فِي الْحَيْلِ وَكَانَ الصَّيْدُ مِنْ ذَوَاتِ الطَّيْرِ وَكَانَ مِنْ كِبَارِهَا فَعَلَيْهِ شَاءٌ، فَإِنْ أَصَابَهُ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مُضَاعَفًا، وَإِذَا قَتَلَ فَرُخًا فِي الْحَيْلِ فَعَلَيْهِ حَمْلُ قَدْ فُطِمَ مِنَ اللَّبَنِ، فَإِذَا قَتَلَهُ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ الْحَمْلُ وَقِيَمَةُ الْفَرُخِ، فَإِذَا كَانَ مِنَ الْوَحْشِ وَكَانَ جَمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ، وَإِنْ كَانَ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ بَدَنَةٌ، وَإِنْ كَانَ قَالَ : ذَلِكَ إِلَيْكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَإِنْ عَرَفْتَ جَوَابَ مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ وَإِلَّا اسْتَفَدْتُكَ مِنْكَ.

ریسمانهای ابریشمی روی چهار چرخ از چوب بسته و آوردند و آن کشتی پر از عطر بود، مأمون فرمان داد در ابتدا آن گروه حاضر آنجا را معطر سازند، و بعداً آن کشتی مصنوعی را به خانه های اطراف بکشند، و همه را از آن عطر خوشبو سازند، سپس ظروف خوراکی آوردند و همگان خوردند، سپس جایزه ها را آوردند و به هر که در حد قدر و مرتبه اش جایزه دادند.

وقتی مجلس پایان رسید و همه مردم جز نزدیکان پراکنده شدند، مأمون رو به آنحضرت کرده و گفت : فدایت شوم اگر صلاح دانستید احکام هر کدام از آنچه درباره کشتن شکار در حال احرام فرمودی برای ما بیان فرمایی تا ما نیز بدانیم و بهره ببریم. امام جواد عليه السلام فرمود : آری ؛ فرد محرم چون در خارج حرم شکاری را بکشد و آن شکار پرنده و بزرگ باشد کفاره آن یک گوسفند است، و اگر در داخل حرم بکشد کفاره اش دو برابر می شود، و اگر جوجه پرنده را در خارج حرم بکشد کفاره او بره ای است که تازه از شیر گرفته شده باشد، و اگر آنرا در داخل حرم بکشد باید هم آنرا بدهد و هم بهای آن جوجه که کشته است، و اگر شکار از حیوانات وحشی بود، مثلاً اگر الاغ وحشی بود کفاره اش یک گاو است، و شکار شتر مرغ کفاره اش یک شتر است، و شکار

ظَبِيًّا فَعَلَيْهِ شَاءَ، فَإِنْ كَانَ قَتَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مُضَاعَفًا «هَذَا بِأَلْفِ الْكَفَّةِ»
وَإِذَا أَصَابَ الْمُحَرَّمَ مَا يَحِبُّ عَلَيْهِ الْهَدْيُ فِيهِ وَكَانَ إِحْرَامُهُ بِالْحَجِّ نَحْرَهُ يَمْنَى، وَإِنْ كَانَ إِحْرَامُهُ
بِالْعُمْرَةِ نَحْرَهُ يَمَكَّةَ وَجَزَاءُ الصَّيْدِ عَلَى الْعَالَمِ وَالْجَاهِلِ سَوَاءٌ، وَفِي الْعَمْدِ عَلَيْهِ الْمَأْتَمُّ، وَهُوَ
مَوْضُوعٌ عَنْهُ فِي الْخَطَا، وَالْكَفَّارَةُ عَلَى الْحَرِّ فِي نَفْسِهِ، وَعَلَى السَّيِّدِ فِي عَبْدِهِ، وَالصَّغِيرُ لَا
كَفَّارَةَ عَلَيْهِ، وَهِيَ عَلَى الْكَبِيرِ وَاجِبَةٌ، وَالنَّادِمُ يُسْقِطُ نَدْمُهُ عَنْهُ عِقَابَ الْآخِرَةِ، وَالْمُصِرُّ
يَحِبُّ عَلَيْهِ الْعِقَابُ فِي الْآخِرَةِ.

فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: أَحَسَنْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَحَسَّنَ اللَّهُ إِلَيْكَ. فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُسْأَلَ يَحْيَى عَنْ
مَسْأَلَةٍ كَمَا سَأَلْتُكَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَحْيَى: أَشَأَلْتُكَ؟

قَالَ: ذَلِكَ إِلَيْكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَإِنْ عَرَفْتُ جَوَابَ مَا تُسْأَلُنِي عَنْهُ وَإِلَّا اسْتَفَدْتُهِ مِنْكَ.

آهو کفاره اش یک گوسفند است، و اگر هر کدام از این حیوانات وحشی را در داخل حرم
کشت کفاره اش دو برابر می شود، و این را بدان اگر قربانی به کعبه رسد و فرد محرم کاری
کند که قربانی بر او واجب شود و احرامش احرام حج باشد آن قربانی را در منی باید
بکشد، و اگر احرام عمره باشد در مکه قربانی کند، و کفاره صید در مورد عالم به مسأله
ونادان یکسان است، و اما در شکار عمد گناه نیز کرده و در خطاء از او برداشته شده،
و اگر فرد کشنده آزاد باشد کفاره بر عهده خود اوست، و اگر بنده باشد کفاره بر عهده
آقای او است، و بر فرد صغیر کفاره واجب نیست ولی بر کبیر واجب است، و شخصی که
از کرده خود نادم و پشیمان است به همان جهت عقوبت اخروی از او برداشته شود، ولی
آنکه پشیمان نیست بطور حتم در آخرت عقاب خواهد شد.

مأمون گفت: آفرین ای ابو جعفر! خدا به شما خیر عطا فرماید!

حال خوب است شما نیز از یحیی سؤالی کنید همانطور که او از شما پرسید؟

حضرت به یحیی بن اکثم فرمود: پرسش کنم؟

گفت: هر طور که می خواهید فدایت شوم، اگر قادر بودم پاسخ شما را خواهم گفت

و گرنه از شما بهره خواهم برد.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ فَكَانَ نَظَرُهُ إِلَيْهَا حَرَامًا عَلَيْهِ ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ حَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ حَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ حَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ انْتِصَافِ اللَّيْلِ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ حَلَّتْ لَهُ ، مَا حَالُ هَذِهِ الْمَرْءَةِ؟ وَمِمَّاذَا حَلَّتْ لَهُ وَحُرِّمَتْ عَلَيْهِ؟

فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ : لَا وَاللَّهِ لَا أَهْتَدِي إِلَى جَوَابِ هَذَا السُّؤَالِ وَلَا أَعْرِفُ الْوَجْهَ فِيهِ ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفِيدَنَاهُ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هَذِهِ أَمَةٌ لِرَجُلٍ مِنَ النَّاسِ ، نَظَرَ إِلَيْهَا أَجَنِّيٌّ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ فَكَانَ نَظَرُهُ إِلَيْهَا حَرَامًا عَلَيْهِ ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ ابْتِغَاها مِنْ مَوْلَاهَا فَحَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الظُّهْرِ أَعْتَقَهَا فَحُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ تَزَوَّجَهَا فَحَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ ظَاهَرَ

حضرت فرمود: مرا آگاه کن از مردی که در بامداد به زنی نگاه می‌کند و آن بر او حرام است، و چون روز بالا می‌آید بر او حلال می‌گردد، و هنگام ظهر دوباره حرام می‌شود، و هنگام عصر بر او حلال می‌شود، و غروب بر او حرام شود، و عشاء بر او حلال شود، و نیمه شب بر او حرام شود، و هنگام سپیده دم بر او حلال گردد، این چگونه زنی است؟ و برای چه حلال و از چه جهت حرام می‌شود؟

یحیی بن اکثم گفت: قسم بخدا که من به جواب آن رهنمون نمی‌شوم، و وجه حرمت حلال بودن آنرا نمی‌دانم، اگر صلاح می‌دانید بفرمایید تا بهره‌مند شویم؟

امام عليه السلام فرمود: این زن کنیز مردی است که بیگانه‌ای بر او نظر انداخته و آن نگاه حرام بوده، و چون روز بالا آمد وی را از صاحبش خرید پس بر او حلال شد، و ظهر آزادش کرد، حرام شد، عصر با او ازدواج کرد، حلال شد، و غروب اظهارش^(۱) کرد

۱ - یعنی به زنش گفت: پشت تو همچون پشت مادر من است، و «ظهار» در اسلام

احکامی دارد از جمله اینکه با گفتن این جمله زنش بر او حرام می‌گردد.

مِنْهَا فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَفَّرَ عَنِ الظَّهَارِ فَحَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ طَلَّقَهَا تَطْلِيقَةً وَاحِدَةً فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْفَجْرِ رَاجِعَهَا فَحَلَّتْ لَهُ .
 قَالَ : فَأَقْبَلَ الْمَأْمُونُ عَلَى مَنْ حَضَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالَ لَهُمْ : هَلْ فِيكُمْ مَنْ يُجِيبُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ ؟ أَوْ يَعْرِفُ الْقَوْلَ فِيمَا تَقْدَمُ مِنَ السُّؤَالِ ؟
 قَالُوا : لَا وَاللَّهِ ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ بِمَا رَأَى .

فَقَالَ : وَيَحْكُمُ إِنَّ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ خُصُّوا مِنَ الْخَلْقِ بِمَا تَرَوْنَ مِنَ الْفَضْلِ ، وَإِنْ صَغَرَ السِّنُّ فِيهِمْ لَا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْكَمَالِ ، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَفْسَحَ دَعْوَتَهُ بِدُعَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ عَشَرَ سِنِينَ ، وَقَبِلَ مِنْهُ الْإِسْلَامَ وَحَكَمَ لَهُ بِهِ ، وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا فِي سِنَّتِهِ غَيْرَهُ ، وَبَايَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُمَا دُونَ السِّتِّ سِنِينَ وَلَمْ يُبَايَعَ صَبِيًّا غَيْرَهُمَا ؟ أَوْ لَا تَعْلَمُونَ الْآنَ مَا اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَأَنَّهُمْ ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ

حرام شد ، هنگام عشاء کفاره ظهار برداخت کرد ، حلال شد ، نیمه شب یک طلاق داد ، حرام شد ، سپیده دم رجوع کرد ، حلال شد .
 مأمون رو به حضار مجلس که از خاندان خود او بودند کرده و گفت : آیا در بین شما کسی هست که از این پرسش چنین پاسخی بگوید ، یا پرسش قبل را بدان تفصیل که شنیدید بدانند ؟

گفتند : نه بخدا ، همانا امیرالمؤمنین داناتر به چیزی است که می اندیشد .
 مأمون گفت : وای بر شما! این خاندان در بین تمام مردم مخصوص به فضیلت و برتری گشته اند و خردسالی مانع ایشان از کمال نیست! مگر نمی دانید که رسول خدا ﷺ دعوت خود را به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آغاز نمود و علی در آنوقت ده ساله بود و پیامبر اسلام او را پذیرفت و به آن حکم فرمود ، و رسول خدا جز علی کسی دیگری را در آن سن به اسلام دعوت نفرمود ، و حسن و حسین با او بیعت کردند درحالی که کمتر از شش سال داشتند ، و رسول خدا با کسی جز آن در آن سن بیعت نفرمود؟! مگر اکنون به فضیلت و برتری که به اینان داده پی نبردید ، و نمی دانید ایشان نژادی هستند که بعضی از اینان از

بَعْضٍ ، يَجْرِي لِأَخْرِهِمْ مَا يَجْرِي لِأَوْلِهِمْ؟ قَالُوا: صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ نَهَضَ الْقَوْمُ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ حَضَرَ النَّاسُ وَحَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَصَارَ الْقَوَادُ وَالْحُجَابُ وَالْخَاصَّةُ وَالْعَامَّةُ لِيَهَيَّئَةَ الْمُأْمُونِ وَأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُخْرِجَتْ ثَلَاثَةُ أَطْبَاقٍ مِنْ الْفِضَّةِ ، فِيهَا بَنَادِقُ مُسَكٍ وَزَعْفَرَانٌ مَعْجُونٌ فِي أَجْوَابِ تِلْكَ الْبَنَادِقِ رِقَاعٌ مَكْتُوبَةٌ بِأَمْوَالِ جَزِيلَةٍ وَعَطَايَا سَنِيَّةٍ وَإِقْطَاعَاتٍ ، فَأَمَرَ الْمُأْمُونُ بِنَثْرِهَا عَلَى الْقَوْمِ مِنْ خَاصَّتِهِ ، فَكَانَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ فِي يَدِهِ بَنْدُوقَةٌ أَخْرَجَ الرُّقْعَةَ الَّتِي فِيهَا وَالتَّمَسَهُ فَأُطْلِقَ لَهُ ، وَوَضَعَتِ الْبَدْرُ قَنْتَرًا فِيهَا عَلَى الْقَوَادِ وَغَيْرِهِمْ ، وَانْصَرَفَ النَّاسُ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ بِالْجَوَائِزِ وَالْعَطَايَا ، وَتَقَدَّمَ الْمُأْمُونُ بِالصَّدَقَةِ عَلَى كَافَّةِ الْمَسَاكِينِ وَلَمْ يَزَلْ مُكْرَمًا لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُعْظَمًا لِقَدْرِهِ مُدَّةَ حَيَاتِهِ ، يُؤَثِّرُهُ عَلَى وَلَدِهِ وَجَمَاعَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ.

بعضی هستند ، آنچه درباره آخرینشان ثابت و جاری است درباره نخستین ایشان نیز جاری است؟! گفتند : راست گفתי ای امیرالمؤمنین .

سپس آن قوم برخاسته رفتند ، و فردای آنروز همه به اتفاق حضرت جواد علیه السلام در آنمجلس حاضر شدند ، و افسران و سرلشکریان و پرده داران و نزدیکان خلیفه و دیگران جهت تبریک به مأمون و حضرت جواد علیه السلام حضور یافتند ، در آنجا سه طبق نقره آورده شد که پر از گلوله هایی بود که از مشگ و زعفران ساخته بودند ، و در بین آن گلوله ها برگه های کوچکی لوله شده بود که در آنها حواله اموال نفیس و بسیار و عطایای سلطنتی و آب و ملک نوشته بودند ، پس مأمون فرمان داد تا آن گلوله ها را بر سر نزدیکان خود بریزند ، و هر که گلوله ای در دستش قرار می گرفت آنرا باز می کرد و آن حواله را بیرون می کشید و برای اخذ آن به خزانه دار مأمون مراجعه می نمود و دریافت می کرد ، و از سوی دیگر کیسه های طلا آورده در میان گذاشتند ، و مأمون همه را در بین افسران و سرلشکرها و باقی مردم بخش کرد ، و عاقبت همه حضار از آن مجلس دارا و ثروتمند خارج شدند ، و همچنین مأمون صدقاتی به فقرا و مسکینان داد ، و از آنروز به بعد مأمون پیوسته حضرت جواد علیه السلام را گرامی می داشت ، و قدر و مرتبه آنحضرت را بزرگ داشته و او را بر همه اولاد و خاندان خود مقدم می داشت .

۳۲۲- وَرَوَى أَنَّ الْمَأْمُونَ بَعْدَ مَا رَوَّجَ ابْنَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، كَانَ فِي مَجْلِسٍ وَعِنْدَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَجَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ .

فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ : مَا تَقُولُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رَوَيْتَ : أَنَّهُ «نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَرِّؤُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ : سَلْ أَبَا بَكْرٍ هَلْ هُوَ عَنِّي رَاضٍ فَإِنِّي عَنْهُ رَاضٍ» .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَسْتُ بِمُنْكَرٍ فَضْلَ أَبِي بَكْرٍ وَلَكِنْ يَجِبُ عَلَيَّ صَاحِبِ هَذَا الْخَبَرِ أَنْ يَأْخُذَ بِمِثَالِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ : «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكِذَابَةُ وَسَتَكْثُرُ بَعْدِي قَوْمٌ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَسْبُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوا عَنِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّتِي ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا» وَلَيْسَ يُوَافِقُ هَذَا الْخَبَرَ كِتَابُ اللَّهِ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

۳۲۳- و نقل است مأمون پس از آنکه دخترش ام الفضل را به زوجیت امام جواد علیه السلام درآورد، روزی در مجلسی با حضور آنحضرت و یحیی بن اکثم و گروه زیادی جمع بود . یحیی بن اکثم گفت : ای زاده رسول خدا ، نظر شما درباره این خبر چیست : «روزی جبرئیل بر رسول خدا ﷺ فرود آمده و گفت : ای محمد ، خداوند عز و جل سلامت رسانده و می فرماید : از ابوبکر پرس آیا از من راضی است چون من از او خوشنودم؟»

حضرت فرمود : من منکر فضل ابوبکر نیستم ، ولی بر راوی این خبر واجب است که حدیثش را با حدیث دیگری که از آنحضرت ﷺ نقل شده مقابله کند که در آخرین سفر حج فرمود : «دروغ بر من بسیار شده ، و پس از من نیز زیاد خواهد شد ، پس هر که از روی عمد بر من دروغی ببندد باید جایگاه خود را در آتش قرار دهد ، پس چون حدیثی از من به شما رسید آنرا بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید ، پس هر چه موافق قرآن و سنت من بود آنرا برگزید ، و مخالف آنرا نگیرید» ، و این خبری که تو نقل کردی با قرآن نمی خواند ، خداوند متعال فرموده : «وهمانا ما آدمی را آفریده ایم و آنچه را نفس او و وسوسه می کند می دانیم ، و ما با او از رگ گردن نزدیکتریم - ق : ۱۶» پس بنابر مفاد

خَفِيَ عَلَيْهِ رِضَاءُ أَبِي بَكْرٍ مِنْ سَخَطِهِ حَتَّى سَأَلَ عَنْ مَكَتُونٍ سِرَّهُ، هَذَا مُسْتَحِيلٌ فِي الْعُقُولِ .
ثُمَّ قَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ : وَقَدْ رَوَى : «أَنَّ مَثَلَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ جَبْرَائِيلَ
وَمِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ» .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَهَذَا أَيْضاً يَحِبُّ أَنْ يُنْظَرُ فِيهِ ، لِأَنَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ مَلَكَانِ اللَّهِ مُقَرَّبَانِ
لَمْ يَعْصِيَا اللَّهَ قَطُّ ، وَلَمْ يُفَارِقَا طَاعَتَهُ لِحَظَّةٍ وَاحِدَةٍ ، وَهُمَا قَدْ أَشْرَكَا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ أَسْلَمَا
بَعْدَ الشِّرْكِ . فَكَانَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِمَا الشِّرْكَ بِاللَّهِ : مُحَالٌ أَنْ يُشَبَّهَهُمَا بِهِمَا .

قَالَ يَحْيَى : وَقَدْ رَوَى أَيْضاً : «أَنَّهَا سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» فَمَا تَقُولُ فِيهِ ؟
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَهَذَا الْخَبَرُ مُحَالٌ أَيْضاً ، لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلَّهُمْ يَكُونُونَ شَبَاباً وَلَا يَكُونُ
فِيهِمْ كُهُلٌ ، وَهَذَا الْخَبَرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِضَادَّةِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَنَّهَا «سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» .

حدیث بر خداوند عزوجل رضا و سخط ابوبکر مخفی بوده تا از مکنون سر خود پیرسد ،
این مطلب محال عقلی است .
یحیی گفت : و در خبر است که : «مثل ابوبکر و عمر در زمین مثل جبرئیل و میکائیل
است در آسمان» .

حضرت ﷺ فرمود : و این مطلب نیز قابل تأمل است ، زیرا جبرئیل و میکائیل دو
فرشته مقرب هستند که هرگز معصیت پروردگار را نکرده و حتی برای لحظه‌ای از طاعت
خداوند قارق نشده‌اند ، ولی ابوبکر و عمر مدتی به خدا مشرک بودند هرچند پس از آن
اسلام آوردند ، پس بیشتر عمرشان مشرک بوده‌اند ، پس تشبیه آندو به آندو محال است .
یحیی گفت : و حدیث است که : «فقط آندو سید و سرور پیران اهل بهشتند» نظر شما
درباره این حدیث چیست ؟

حضرت جواد ﷺ فرمود : این حدیث نیز محال است ، زیرا اهل بهشت همگی برنا
و جوانند ، و پیر و سالخورده‌ای میانشان نیست ، و این خبر از جعلیات بنی‌امیه در ضدیت
با حدیثی است که رسول خدا ﷺ درباره حسن و حسین علیهما السلام فرمودند : «که آندو سرور
و آقای اهل بهشت می‌باشند» .

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: وَرَوَى: «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَذَا أَيْضاً مُحَالٌ، لِأَنَّ فِي الْجَنَّةِ مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَآدَمَ وَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، لَا تَضِيءُ الْجَنَّةُ بِأَنْوَارِهِمْ حَتَّى تَضِيءَ بِنُورِ عُمَرَ؟!

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: وَقَدْ رَوَى: «أَنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَسْتُ بِمُكْرِ فَضْلِ عُمَرَ، وَلَكِنْ أَبَاكَرٍ أَفْضَلُ مِنْ عُمَرَ، فَقَالَ - عَلَى رَأْسِ الْمَنْبَرِ -: «إِنَّ لِي شَيْطَاناً يَغْتَرِبَنِي، فَإِذَا مِلْتُ فَسَدُّوْنِي».

فَقَالَ يَحْيَى: قَدْ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ لَمْ أُبْعَثْ لَبِثْتُ عُمَرُ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كِتَابُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ، يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ» فَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ يُبَدِّلَ مِيثَاقَهُ، وَكُلُّ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، فَكَيْفَ يُبْعَثُ بِالنُّبُوَّةِ مَنْ أَشْرَكَ وَكَانَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ مَعَ الشُّرْكِ بِاللَّهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «نُبُتُ وَآدَمُ

یحیی گفت: و نقل است که: «تنها عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است».

امام فرمود: و آن نیز محال است، زیرا بهشت مکان فرشتگان مقرب الهی و آدم و محمد ﷺ و تمام انبیاء و مرسلین است، آیا بهشت به نور ایشان روشنایی نمی یابد تا به نور عمر روشن گردد؟!!

یحیی گفت: و نقل است: «سکینه و آرامش بر لسان عمر سخن می گوید».

فرمود: من منکر فضل عمر نیستم، ولی ابوبکر افضل از او بود: با اینحال بر منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هرگاه منحرف شدم مرا به براه آورید!!.

یحیی گفت: نقل است رسول خدا ﷺ فرموده: «اگر من مبعوث نمی شدم عمر می شد».

فرمود: کتاب خدا صادقتر از این حدیث است، خدا فرموده: «و یاد کن آنگاه که از پیامبران پیمان ایشان گرفتیم، و از تو و از نوح - احزاب: ۷»، با این اخذ میثاقی که خداوند از انبیاء گرفته چطور امکان دارد آنرا عوض کرده یا تبدیل نماید، و هیچکدام از حضرات انبیاء حتی برای لحظه ای به خداوند شرک نورزیدند، پس چگونه کسی که بیشتر عمرش مشرک بوده مبعوث به نبوت شود، و رسول خدا ﷺ فرموده: «من به پیامبری برگزیده

بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ».

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: وَقَدْ رَوَى أَيْضاً أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا احْتَبَسَ عَنِّي الْوَحْيُ قَطُّ إِلَّا ظَنَنْتُهُ قَدْ نَزَلَ عَلَى آلِ الْخَطَّابِ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَذَا مُحَالٌ أَيْضاً، لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَشُكَّ النَّبِيُّ ﷺ فِي نُبُوَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»، فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ تَنْتَقِلَ النُّبُوَّةُ بِمَنْ احْطَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مَنْ أَشْرَكَ بِهِ.

قَالَ يَحْيَى: رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لِمَا نَجَى مِنْهُ إِلَّا عُمَرُ». فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَذَا مُحَالٌ أَيْضاً، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»، فَأَخْبَرَ سُبْحَانَهُ أَنَّهُ لَا يُعَذِّبُ أَحَدًا مَا دَامَ فِيهِمْ ﷺ وَمَا دَامُوا يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ.

شدم و آدم میان روح و جسد بود؟!!

یحیی گفت: نقل است که رسول خدا ﷺ فرموده: «هر وقت وحی از من قطع می شد گمان می بردم که بر آل خطّاب نازل شده».

حضرت جواد علیه السلام فرمود: این نیز محال است، زیرا جایز نیست که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند متعال فرموده: «خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی برمیگزیند - حجّ ۷۵» . پس چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خدا به مشرک منتقل شود؟!!

یحیی گفت: نقل شده که رسول خدا ﷺ فرموده: «اگر عذاب نازل شود فقط عمر نجات خواهد یافت».

حضرت فرمود: و این نیز محال است، زیرا خداوند متعال می فرماید: «و خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند در حالی که تو در میان ایشان، و خدا عذاب کننده آنان نیست در حالیکه آمرزش می خواهند - انفال ۳۳» با این آیه خداوند خبر داده که تا رسول خدا در میان ایشان باشد کسی را عذاب نمی کند و تا زمانی که آمرزش می خواهند.

۳۲۴- وَعَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَوْلَايَ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنَّا إِلَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ، وَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا هُوَ الَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ، وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتُهُ، وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْيَتُهُ، وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ، وَيَبْذَلُ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ، يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ: «ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ» رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ، أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ، فَإِذَا كَمُلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ «عَشْرَةُ آلَافٍ» رَجُلٍ، خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

۳۲۴- عبد العظیم بن عبد الله حسینی علیه السلام گوید: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: مولای من! آرزویم این است که شما آن قائمی از بیت محمد باشید که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همچنانکه آکنده از ظلم و جور شده است!

حضرت فرمود: هر کدام از ما قائم به امر خداوند و هادی به دین او است، اما قائمی که خداوند توسط او زمین را از لوٹ و جود اهل کفر و انکار پاک سازد و آنرا پر از عدل و داد نماید کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و مشخص از ایشان پنهان و بردن نامش حرام است، و او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و او کسی است که زمین برایش در پیچیده شود و هر مشکلی برایش هموار گردد، اصحاب او به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین به گرد او فراهم آیند، و این همان فرمایش خداوند است که: «هر جا که باشید خدا همه شما را فراهم آورد، که خدا بر هر چیزی تواناست - بقره: ۱۴۸»، پس هنگامی که این تعداد افراد مخلص گرد آیند خداوند متعال امر خود را ظاهر سازد و چون عقد - که آن ده هزار مرد باشد - برای او کامل شود، به اذن و فرمان خدای تعالی قیام کند، و آنقدر دشمنان خدا را بکشد تا خداوند خشنود شود.

قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ : فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي ، وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ ؟
قَالَ : يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ . فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى فَاَحْرَقَهُمَا .

**

*



عبدالعظیم گفت: به آنحضرت عرض کردم: سرور من! چگونه می فهمد خداوند متعال
خشنود گردیده؟

فرمود: خداوند در قلب او رحمت می افکند، و چون به مدینه درآید لات و عزی را
درآورده و آندو را آتش زند!!

**

*

«احتجاجُ أبي الحسنِ عليّ بنِ مُحَمَّدٍ العسْكَرِيِّ عليه السلام في شيءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ»

«وَعَبَّرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ وَالْدُّنْيَاوِيَّةِ عَلَى الْمُخَالِفِ وَالْمُؤَالِفِ»

۳۲۵- سَئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ ثُمَّ

خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعاً وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْأَسْمَاءَ، وَلَمْ تَزَلِ الْأَسْمَاءُ وَالْحُرُوفُ لَهُ مَعَهُ قَدِيمَةً؟

فَكَتَبَ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُوْجُوداً ثُمَّ كَوَّنَ مَا أَرَادَ، لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ، وَلَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، تَاهَتْ

أَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِينَ، وَقَصُرَ طَرَفُ الطَّارِفِينَ، وَتَلَاسَتْ أَوْصَافُ الْوَاصِفِينَ، وَاضْطَحَلَّتْ أَقَاوِيلُ

الْمُبْطِلِينَ عَنِ الدَّرَكِ لِعَجِيبِ شَأْنِهِ، أَوِ الْوُقُوعِ بِالْبُلُوغِ عَلَى عُلُوِّ مَكَانِهِ، فَهُوَ بِالْمَوْضِعِ الَّذِي

لَا يَتَنَاهَى، وَبِالْمَكَانِ الَّذِي لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ عَيْنٌ بِإِشَارَةٍ وَلَا عِبَارَةٍ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ!!

۳۲۶- وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«احتجاج حضرت علی بن محمد عسکری علیه السلام در قسمتی از توحید»

«وَجَزَّ أَنْ از علوم مربوط به دین و دنیا بر مخالف و موافق»

۳۲۵- فردی [طی ارسال نامه‌ای] از آنحضرت درباره توحید پرسید که آیا پیوسته

خداوند یکتا بوده و هیچ چیزی با او نبوده سپس همه اشیا را پدید آورده و اسما را برای

خود برگزیده، و پیوسته اسما و حروف از قدیم با او بوده؟

آنحضرت علیه السلام مکتوب داشت: خداوند پیوسته موجود بوده سپس آنچه اراده کرد

تکوین بخشید، نه کسی مخالف اراده اوست، و نه عیبجوی در حکم او، او هام اهل و هم به

بیراهه افتاد و دیده نظاره گران به قصور کشید، و وصف و صف کنندگان به فنا گرائید، و

سخن اهل باطل از درک شگفتی شأن یا وقوع دستیابی بر مرتبه بالای او به اضمحلال

و نابودی رسید، او در موضعی است که نهایی ندارد، و در مکانی است که با هیچ دیده

و هیچ عبارتی نمی توان بر او واقع گشت! هرگز هرگز!!

۳۲۶- أحمد بن إسحاق گوید: طی ارسال نامه‌ای به وجود مبارک امام هادی علیه السلام

أَسْأَلُهُ عَنِ الرَّؤْيَةِ وَمَا فِيهِ الْخَلْقُ فَكَتَبَ :

لَا تَجُوزُ الرَّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمُرْنِي هَوَاءٌ يَنْفُذُهُ الْبَصَرُ ، فَتَنِي انْقَطَعَ الْهَوَاءُ وَعُدِمَ الضِّيَاءُ لَمْ تَصِحَّ الرَّؤْيَةُ ، وَفِي وَجُوبِ اتِّصَالِ الضِّيَاءِ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمُرْنِي وَجُوبُ الْاِشْتِبَاهِ ، وَاللَّهُ تَعَالَى مُنْزَهُ عَنِ الْاِشْتِبَاهِ ، فَتَبَتَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ سُبْحَانَهُ الرَّؤْيَةُ بِالْأَبْصَارِ ، لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِالسَّبَبَاتِ .

۳۲۷- وَعَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ [عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَادِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَهَادِي مَنْ فِي الْأَرْضِ .

۳۲۸- وَمِمَّا أَجَابَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ الْأَهْوَازِ حِينَ سَأَلُوهُ عَنِ الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيضِ أَنْ قَالَ : اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ فِي ذَلِكَ : أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ فِرْقَتِهَا فَهُمْ فِي حَالَةِ الْاجْتِمَاعِ عَلَيْهِ مُصِيبُونَ ،

از آنحضرت درباره رؤیت (دیدن خدا) و طرز تفکر مردم سؤال نمودم و او چنین نگاشت : تا وقتی که هوایی میان رانی و مرئی نباشد تا چشم از آن عبور کند «رؤیت» محقق نشود ، پس زمانی که هوا منقطع شود و نور نابود گردد «رؤیت» صحیح نیست ، و در وجوب اتصال روشنایی میان رانی و مرئی وجوب اشتباه و خطا است ، و خدای تعالی پاک و منزّه از خطا و اشتباه است ، پس از همینجا ثابت می شود که مسأله رؤیت او با چشمها بر خداوند سبحان جایز نیست ، زیرا ناچار از اتصال اسباب به مسببات است .

۳۲۷- عَبَّاسُ بْنُ هِلَالٍ كَوَيْدٌ : از حضرت هادی علیه السلام درباره این آیه مبارکه : «خداوند نور آسمانها و زمین است - نور ۳۵» پرسش کردم ، فرمود : یعنی : هدایتگر همه اهل آسمان و زمین است .

۳۲۸- واز جمله پاسخهایی که حضرت هادی علیه السلام در مسأله جبر و تفویض در نامه اش به اهل اهواز نگاشت این بود که فرمود : در این مورد تمام امت بدون اختلاف به اجماع رسیده اند که : قرآن بی هیچ شک و تردیدی نزد تمام فرقه ها حق است ، و اهل

وَعَلَىٰ تَصْدِيقِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مُهْتَدُونَ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ»، فَأَخْبَرَ ﷺ أَنَّ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ وَلَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضًا هُوَ الْحَقُّ، فَهَذَا مَعْنَى الْحَدِيثِ لَا مَا تَأَوَّلَهُ الْجَاهِلُونَ، وَلَا مَا قَالَهُ الْمُعَانِدُونَ مِنْ إِبْطَالِ حُكْمِ الْكِتَابِ وَاتِّبَاعِ حُكْمِ الْأَحَادِيثِ الْمَزُورَةِ وَالرَّوَايَاتِ الْمَزْحُوفَةِ، وَاتِّبَاعِ الْأَهْوَاءِ الْمُرَدِّيَةِ الْمُهِلِكَةِ الَّتِي تُخَالِفُ نَصَّ الْكِتَابِ، وَتَحْقِيقَ آيَاتِ الْوَاضِحَاتِ النَّبَرَاتِ. وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُوقِنَنَا لِلصَّوَابِ، وَيَهْدِينَا إِلَى الرَّشَادِ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: فَإِذَا شَهِدَ الْكِتَابُ بِتَصْدِيقِ خَبَرٍ وَتَحْقِيقِهِ فَأَنْكَرْتُهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ وَعَارَضْتُهُ بِحَدِيثٍ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ الْمَزُورَةِ، فَصَارَتْ بِانْكَارِهَا وَدَفْعِهَا الْكِتَابَ كُفَّارًا ضَلَالًا وَأَصَحُّ خَبَرٍ مَا عُرِفَ تَحْقِيقُهُ مِنَ الْكِتَابِ بِمِثْلِ الْخَبَرِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ قَالَ: «إِنِّي مُسْتَخْلِفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا

اسلام در حالت اجتماع با آن موافقت و بر تصدیق آیات آن هدایت شده‌اند، بخاطر این فرمایش نبوی که: «امت من بر هیچ گمراهی و ضلالتی اجماع نخواهند کرد»، و آنحضرت با این فرمایش اطلاع داده آنچه امت در آن بدون اختلاف به اجماع رسند حق محض است، و این معنی حدیث است نه آنچه نابخردان آنرا تاویل می‌کنند، و نه آن احادیث مزوره و روایات مزخرفه‌ای که معاندین برای ابطال قرآن دست بدامن آنها می‌شوند، و در راه مخالفت با نص صریح قرآن پیروی هوای نفس هلاک کننده خود را می‌کنند، و به تحقیق آیات واضح و روشن قرآن می‌پردازند، و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ما را موفق به راه صواب و هدایت به رشاد گرداند.

سپس فرمود: وقتی آیه‌ای از قرآن خبری را تصدیق و تحقیق نمود، پس فرقه‌ای از مسلمین که منکر آن شده و آنرا با حدیثی از احادیث مزوره تعارض داشتند، همگی با این انکار و دفع قرآن کافر و گمراه گردند، و صحیح‌ترین خبری که تحقیق آن از قرآن بدست می‌آید حدیثی است اجماعی از رسول خدا ﷺ آنجا که فرموده: «من دو چیز برای شما پس از خود بجای می‌گذارم، کتاب خدا و عترت خود، اگر دست بدامن آن دو شوید

بَعْدِي ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ » وَاللَّفْظَةُ الْآخَرَى عَنْهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى بِعَيْنِهِ ،
 قَوْلُهُ ﷺ : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
 يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا إِنَّ تَمَسَّكُكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا» فَلَمَّا وَجَدْنَا شَوَاهِدَ هَذَا الْحَدِيثِ نَصًّا فِي
 كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى مِثْلَ قَوْلِهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
 وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ، ثُمَّ اتَّفَقَتْ رِوَايَاتُ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ فَشَكَرَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ وَأَنْزَلَ الْآيَةَ فِيهِ ، ثُمَّ وَجَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ
 أَبَانَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ بِهَذِهِ اللَّفْظَةِ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ
 عَادَاهُ» وَقَوْلُهُ ﷺ : «عَلَيَّ يَقْضَى دِينِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي وَهُوَ غَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ بَعْدِي» ، وَقَوْلُهُ
 ﷺ حَيْثُ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْلَفْنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصَّبْيَانِ ؟

هرگز پس از من گمراه نخواهید شد ، و آندو تا روزی که در حوض بر من در آیند از هم
 جدا نمی گردند» ، و همین حدیث با لفظ دیگری هم از آنحضرت در این معنی نقل شده که :
 «من دو چیز گرانها برای شما می نهم : کتاب خدا و عترت خود ؛ اهل بیتم ، و آندو تا وقتی
 که در حوض بر من وارد شوند از هم جدا نمی شوند ، اگر دست بدامن آندو شوید هرگز
 گمراه نخواهید شد» پس وقتی ما شواهد این حدیث را در نص قرآن یافتیم ؛ مانند این آیه :
 «هر آینه ولی و سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی از اهل ایمان هستند که نماز را برپای
 می دارند و زکات را می پردازند در حالیکه رکوع می کنند - سائده : ۵۵» ، سپس تمام
 روایات علما در این آیه متفق است : فرد مذکور (مومی که در حال رکوع زکات داد)
 امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد ، و نقل کرده اند که آنحضرت انگشتی خود را در حال رکوع
 به صدقه داد ، و خداوند در قدردانی از او آن آیه را نازل فرمود ، سپس در تأیید همین
 مطلب به این حدیث نبوی بر می خوریم که فرموده : «هر که را من مولای اویم پس علی
 مولای اوست ، خدا یا با دوستانش دوستی و با دشمنانش عداوت کن» ، و این فرمایش
 رسول خدا ﷺ که : «علی دین مرا قضا می کند و وعده ام را عملی می سازد ، و پس من او
 خلیفه بر شما است» ، و این گفتار آنحضرت آنجا که او را بر اهل مدینه خلیفه خود ساخته
 در پاسخ به گفته او - که : ای رسول خدا آیا مرا با زنان و کودکان باقی می نهد ! -

فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» فَعَلِمْنَا أَنَّ الْكِتَابَ شَهِدٌ بِتَصْدِيقِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ، وَتَحْقِيقِ هَذِهِ الشُّوَاهِدِ، فَلَزِمَ الْأُمَّةَ الْإِقْرَارُ بِهَا إِذْ كَانَتْ هَذِهِ الْأَخْبَارُ وَافِقَةً الْقُرْآنَ، وَوَافِقَةً الْقُرْآنَ هَذِهِ الْأَخْبَارُ فَلَمَّا وَجَدْنَا ذَلِكَ مُوَافِقاً لِكِتَابِ اللَّهِ، وَوَجَدْنَا كِتَابَ اللَّهِ لِهَذِهِ الْأَخْبَارِ مُوَافِقاً، وَعَلَيْهَا دَلِيلٌ، كَانَ الْأَقْتِدَاءُ بِهَذِهِ الْأَخْبَارِ فَرَضاً لَا يَتَعَدَّاهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِنَادِ وَالْفَسَادِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمُرَادُنَا وَقَصْدُنَا الْكَلَامُ فِي الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيزِ وَشَرْحِهَا وَبَيَانِهَا وَإِنَّمَا قَدَّمْنَا مَا قَدَّمْنَا لِيَكُونَ اتِّفَاقُ الْكِتَابِ وَالْخَبَرِ إِذَا اتَّفَقَا دَلِيلًا لِمَا أَرَدْنَاهُ، وَقُوَّةٌ لِمَا نَحْنُ مُبِيتُوهُ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فَقَالَ: الْجَبَرُ وَالتَّفْوِيزُ بِقَوْلِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مَا سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِيزَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ.

فرمود: «مگر خشنود غمی شوی که منزلت تو نزد من همچون منزلت هارون نزد موسی باشد جز آنکه پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود»، پس ما نیز دریافتیم که قرآن به تصدیق این اخبار و روشن شدن این شواهد گواهی داده، پس امت ملزم به اقرار آن شدند چرا که این اخبار موافق با قرآن است، و قرآن نیز با آن احادیث سازگار و موافق می باشد، پس هنگامی که قرآن و اخبار را هر کدام موافق و مؤید و دلیل دیگری یافتیم دیگر اقتدای به این احادیث بر همه فرض و واجب است و جز اهل عناد و فساد به آن تعدی و بی احترامی نمی کند.

سپس حضرت هادی علیه السلام فرمود: و مراد و قصد اصلی ما سخن درباره جبر و تفویض و شرح و بیان آن دو بود، و نظر ما از آنچه در مقدمه گفتیم تنها بیان اتفاق و همراهی قرآن و حدیث بود که هرگاه با هم متفق باشند دلیل و راهنمای ما در قصد اصلی ما و نیرویی در بیان مطالبی که می گویم به خواست خدا خواهند بود.

فرمود: مسأله جبر و تفویض بنا به فرمایش حضرت صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی که از آندو شد این بود که: «نه جبر است و نه تفویض بلکه امری ما بین آندو است».

فَقِيلَ: فَمَاذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَ: صِحَّةُ الْعَقْلِ، وَتَحْلِيَةُ السَّرْبِ وَالْمَهْلَةُ فِي الْوَقْتِ، وَالزَّادُ قَبْلَ الرَّاحَةِ، وَالسَّبَبُ الْمُهَيِّجُ لِلْفَاعِلِ عَلَى فِعْلِهِ، فَهَذِهِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ فَإِذَا نَقَصَ الْعَبْدُ مِنْهَا خَلَّةً كَانَ الْعَمَلُ عَنْهُ مُطَرَحاً بِحَسَبِهِ، وَأَنَا أَضْرِبُ لِكُلِّ بَابٍ مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ الثَّلَاثَةِ وَهِيَ: الْجَبَرُ، وَالتَّفْوِيضُ، وَالْمَنْزِلَةُ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ، مَثَلًا يُقَرِّبُ الْمَعْنَى لِلطَّالِبِ، وَيُسَهِّلُ لَهُ الْبَحْثَ مِنْ شَرَحِهِ، وَيَشْهَدُ بِهِ الْقُرْآنُ بِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَيُحَقِّقُ تَصَدِيقَهُ عِنْدَ ذَوِي الْأَلْبَابِ، وَبِاللَّهِ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَمَّا الْجَبَرُ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَعَاقَبَهُمْ عَلَيْهَا. وَمَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهَ وَكَذَّبَهُ، وَرَدَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»، مَعَ آيٍ كَثِيرَةٍ فِي

یکی پرسید: ای زاده رسول خدا! مراتب آن چگونه است؟

فرمود: شامل سلامتی عقل و آزادی راه و مهلت کافی، وزاد و توشه بیش از سفر و وسیله تحریک شخص بر انجام کار می باشد. اینها پنج چیز شد، پس اگر بنده ای فاقد یکی از آنها باشد به نسبت همان کاستی و کمبود تکلیف از او ساقط گردد، و من برای هر یک از این ابواب سه گانه: جبر و تفویض و منزلتی میان دو منزلت: مثالی خواهم زد تا هم معنی آنرا به ذهن جوینده حقیقت نزدیک سازد و هم بررسی نمودن شرح آنرا آسان نماید، به گونه ای که هم آیات محکم قرآن تصدیقش نمایند. و هم خردمندان پذیرفته و تأییدش کنند، و توفیق و عصمت با خدا است.

سپس فرمود: اما «جبر» عقیده ای است که معتقدانش قائلند: «خدای جلیل و عزیز بندگان را مجبور به گناه کرده و با این حال آنان را عذاب می کند»، و هر کس عقیده اش این باشد، خدای را در حکمش به ستم نسبت داد، و تکذیب کرده است. [و با این عقیده] کلام خدا را رد نموده که فرمود: «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نکند»^(۱) و نیز فرموده: «این به سزای آن چیزی است که دستهایت پیش فرستاده و از آن رو که

مِثْلُ هَذَا، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُجْبُورٌ عَلَى الْمَعَاصِي فَقَدْ أَحَالَ بِذَنبِهِ عَلَى اللَّهِ وَظَلَمَهُ فِي عُقُوبَتِهِ لَهُ، وَمَنْ ظَلَمَ رَبَّهُ فَقَدْ كَذَّبَ كِتَابَهُ، وَمَنْ كَذَّبَ كِتَابَهُ لَزِمَهُ الْكُفْرُ بِاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ، فَالْمِثْلُ الْمَضْرُوبُ فِي ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَمْلِكُ إِلَّا نَفْسَهُ، وَلَا يَمْلِكُ عَرَضًا مِنْ عُرُوضِ الدُّنْيَا وَيَعْلَمُ مَوْلَاهُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَأَمَرَهُ - عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِالْمَصِيرِ - إِلَى السُّوقِ لِحَاجَةٍ يَأْتِيهِ بِهَا وَلَمْ يَمْلِكْهُ ثَمَنَ مَا يَأْتِيهِ بِهِ، وَعَلِمَ الْمَالِكُ أَنَّ عَلَى الْحَاجَةِ رَقِيبًا لَا يَطْمَعُ أَحَدٌ فِي أَخْذِهَا مِنْهُ إِلَّا بِمَا يَرْضَى بِهِ مِنَ الثَّمَنِ، وَقَدْ وَصَفَ مَالِكُ هَذَا الْعَبْدِ نَفْسَهُ بِالْعَدْلِ وَالنَّصَفَةِ وَإِظْهَارِ الْحِكْمَةِ وَتَفِي الْجَوْرِ، فَأَوْعَدَ عَبْدَهُ إِنْ لَمْ يَأْتِهِ بِالْحَاجَةِ أَنْ يُعَاقِبَهُ، فَلَمَّا صَارَ الْعَبْدُ إِلَى السُّوقِ، وَحَاوَلَ أَخْذَ الْحَاجَةِ الَّتِي بَعَثَهُ الْمَوْلَى لِلْإِثْبَانِ بِهَا وَجَدَ عَلَيْهِ مَانِعًا يَمْنَعُهُ مِنْهَا إِلَّا بِالثَّمَنِ وَلَا يَمْلِكُ الْعَبْدُ ثَمَنَهَا، فَأَنْصَرَفَ إِلَى مَوْلَاهُ خَائِبًا بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَةٍ، فَاغْتَاطَ مَوْلَاهُ لِذَلِكَ وَعَاقَبَهُ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنَّهُ

خدا بر بندگان ستمکار نیست - حج: ۱۰۰ همراه با آیات بسیاری در این نمونه، پس هر که گمان کند که مجبور به گناه شده؛ گناه خود را به خدا ارجاع نموده و او را در عذاب خود منسوب به ظلم و ستم داشته است، و کسی که خدا را ستمکار داند قرآن را دروغ شمرده، و هر که قرآن را تکذیب کند به اجماع امت به کفر گرائیده، و مثلی که در این عقیده زده شده همچون مردی است که صاحب غلامی شده که آن نه اختیاری از خود دارد و نه صاحب چیزی از متاع دنیا است، و اربابش هم می‌داند، و با علم به این موضوع به او دستور می‌دهد که به بازار رفته و جنسی بپوشش تهیه کند، ولی بهای خرید آن جنس را به او نمی‌دهد، هر چند ارباب؛ خود بدین مطلب واقف است که تمامی اجناس تحت نظر صاحب آنها بوده و کسی جز با پرداخت قیمت مورد رضایت صاحبش؛ در برداشت آنها به طمع نیفتد، و ارباب؛ خود را به عدل و داد و صف نموده و حکیم و غیر ظالم می‌داند، و غلامش را در صورت نیازدن این جنس تهدید به کیفر و مجازات نماید، باری چون آن بنده به بازار رفته تا جنس او را تهیه کند درمی‌یابد که صاحب جنس جز در مقابل بهایش آنرا به وی نمی‌دهد، و خود بنده نیز بهای آنرا ندارد، در نتیجه نومید و دست خالی به سوی اربابش بازگردد، و ارباب نیز به خشم آمده و او را مجازات می‌کند، در این صورت

كَانَ ظَالِمًا مُتَعَدِّيًا مُبْطِلًا لِمَا وَصَفَ مِنْ عَدْلِهِ وَحِكْمَتِهِ وَنَصَفَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ يُعَاقِبْهُ كَذَبَ نَفْسُهُ ،
أَلَيْسَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعَاقِبَهُ ، وَالْكَذِبُ وَالظُّلْمُ يَنْفِيَانِ الْعَدْلَ وَالْحِكْمَةَ ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ
الْمُجْبَرَةُ عَلُوًّا كَبِيرًا .

ثُمَّ قَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ كَلَامِ طَوِيلٍ - : فَأَمَّا التَّفْوِيزُ الَّذِي أَبْطَلَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَطَأَ
مَنْ دَانَ بِهِ ، فَهُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْعِبَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَأَهْلَتَهُمْ» .
وَفِي هَذَا كَلَامٌ دَقِيقٌ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى غَوْرِهِ وَدَقِّقَتِهِ إِلَّا الْأَيُّمَةُ الْمُهْدِيَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ عِتْرَةِ آلِ -
الرُّسُولِ صَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمْ قَالُوا : «لَوْ فَوَّضَ اللَّهُ أَمْرَهُ إِلَيْهِمْ عَلَى جَهَةِ الْإِهْمَالِ لَكَانَ
لَا زِمًا لَهُ رِضَاءُ مَا اخْتَارُوهُ وَاسْتَوْجَبُوا بِهِ مِنْهُ الثَّوَابَ ، وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ فِيهَا اجْتِرَامُوا الْعِقَابَ إِذْ
كَانَ الْإِهْمَالُ وَاقِعًا ، وَتَنْصَرِفُ هَذِهِ الْمَقَالَةُ عَلَى مَعْنَيْنِ : إِمَّا أَنْ تَكُونَ الْعِبَادُ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِ
فَالزَّمُوهُ قَبُولَ اخْتِيَارِهِمْ بِأَرَائِهِمْ - ضَرُورَةٌ - كَرَّةَ ذَلِكَ أَمْ أَحَبَّ ، فَقَدْ لَزِمَهُ الْوَهْنُ ، أَوْ يَكُونُ

بر خلاف آنچه از عدل و حکمت و انصاف او نقل شده ؛ ستمکار متعدي مبطل است ، و اگر
او را مجازات نکند نفس خود را دروغ شمرده ، در اینصورت آیا واجب نیست او را مجازات
نکند ، و کذب و ظلم ؛ عدل و حکمت را نقی می کند ، خدای تعالی بسی برتر است از آنچه
می گویند ، برتری بزرگ !!

سپس عالم (لقب حضرت هادی) علیه السلام پس از کلامی طولانی فرمود : واما آن
تفویض که امام صادق علیه السلام آنرا باطل ساخته ، و معتقدان و پیروانش را خطاکار دانسته
این عقیده است که : «خداوند ، اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده ، و سرخود
رهایشان ساخته» .

و در این مورد گفتاری دقیق است که جز امامان هدایت یافته علیهم السلام از آل پیامبر
صلی الله علیه و آله به غور و دقت آن نرسند ، ایشان علیهم السلام فرموده اند : «اگر اختیار بندگان را از سر
اهمال به خودشان سپرده بود ، باید انتخاب آنان را [هرچه باشد] پذیرفته ، و بسبب آن
مستحق ثواب گردند ، و در اینصورت (حصول خودسری و اهل) دیگر بر جنایتی که
کنند هیچ عقوبتی نباشد» ، و دو معنی از این گفتار برمی آید : یکی اینکه بندگان بر خدا
شوریده اند و بناچار او را مجبور به قبول اختیار توسط رأی و نظرشان ساخته اند که در این

جَلَّ وَتَقَدَّسَ عَجَزَ عَنْ تَعْبُدِهِمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ عَنْ إِرَادَتِهِ فَعَوَّضَ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ إِلَيْهِمْ، وَأَجْرَاهُمَا عَلَى مَحَبَّتِهِمْ إِذْ عَجَزَ عَنْ تَعْبُدِهِمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ عَلَى إِرَادَتِهِ فَجَعَلَ الْاِخْتِيَارَ إِلَيْهِمْ فِي الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ، وَمِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا ابْتِاعَهُ لِيَخْدُمَهُ وَيَعْرِفَ لَهُ فَضْلَ وَلَايَتِهِ، وَيَقِفَ عِنْدَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَادَّعَى مَالِكُ الْعَبْدِ أَنَّهُ قَاهِرٌ قَادِرٌ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، فَأَمَرَ عَبْدَهُ، وَنَهَاهُ، وَوَعَدَهُ عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ عَظِيمِ الثَّوَابِ وَأَوْعَدَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ أَلِيمِ الْعِقَابِ، فَخَالَفَ الْعَبْدُ إِرَادَةَ مَالِكِهِ، وَلَمْ يَقِفْ عِنْدَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، فَأَيُّ أَمْرِ أَمْرَةٍ بِهِ أَوْ نَهْيٍ نَهَاهُ عَنْهُ لَمْ يَأْتِمْزْ عَلَى إِرَادَةِ الْمَوْلَى، بَلْ كَانَ الْعَبْدُ يَتَّبِعُ إِرَادَةَ نَفْسِهِ وَبَعَثَهُ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ وَفِيهَا الْحَاجَةُ لَهُ فَصَارَ الْعَبْدُ يَغْيُرُ تِلْكَ الْحَاجَةَ خِلَافًا عَلَى مَوْلَاهُ وَقَصَدَ إِرَادَةَ نَفْسِهِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَوْلَاهُ نَظَرَ إِلَى مَا أَتَاهُ فَإِذَا هُوَ خِلَافُ مَا أَمَرَهُ فَقَالَ الْعَبْدُ: اتَّكَلْتُ عَلَى تَفْوِضِكَ الْأَمْرِ إِلَيَّ، فَأَتَّبَعْتُ هَوَايَ وَإِرَادَتِي

صورت - چه نخواهد وجه بخواهد - و هن وستی خدا لازم آید، و دوم اینکه خداوند عزوجل از وادار نمودن آنان به امر و نهی درمانده و عاجز است، از اینرو امر و نهی خود را بدیشان سپرده و بر وفق مرادشان امضاء نموده، آنگاه از وادار نمودن ایشان به خواست خود وامانده، بهمین خاطر اختیار کفر و ایمان را به خودشان وا گذاشته است، و مثال آن «بمانند مردی است که غلامی خریده تا بدو خدمت کند و قائل به مقام سرپرستی او باشد و از دستورات و فرامین او نیز پیروی نماید، و صاحب غلام مدعی است که قاهر است و عزیز و حکیم، پس غلامش را امر و نهی می کند، و به او - در صورت پیروی از دستورش - وعده ثواب بزرگ داده، و نیز در صورت نافرمانیش به کیفر دردناک تهدید کرده باشد، ولی غلام با خواست اربابش مخالفت کند و از دستورات او تخلف بورزد، و خلاصه هیچ توجّهی به امر و نهی صاحبش نکرده، بلکه به خواست خود رفتار نماید، و پیروی قصد خود را می کند [در اینحال ارباب هم نتواند وی را وادار به اطاعت از دستورات و خواست خود کند، در نتیجه اختیار امر و نهی را به خود غلام بسپرد، و به هر آنچه که غلام به خواست خود انجام دهد نه به خواست ارباب رضایت دهد، باری ارباب غلامش را] مبعوث انجام کاری می کند و غلام در خلاف خواست مولایش بدنبال حاجت دیگری می رود و از هوایش پیروی نماید، پس زمانی که نزد صاحب خود باز

لِأَنَّ الْمَفْوضَ إِلَيْهِ غَيْرُ مَحْظُورٍ عَلَيْهِ لاسْتِحَالَةِ اجْتِمَاعِ التَّفْوِضِ وَالتَّحْظِيرِ .
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوْضَ قَبُولِ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ إِلَى عِبَادِهِ فَقَدْ أَثْبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزَ
 وَأَوْجَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ وَأَبْطَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهْيَهُ .
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخُلُقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَلَكَهُمْ اسْتَطَاعَةً مَا تَعَبَدُّهُمْ بِهِ مِنَ الْأَمْرِ
 وَالنَّهْيِ ، وَقَبِلَ مِنْهُمْ أَتْبَاعَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَرَضِيَ بِذَلِكَ لَهُمْ ، وَنَهَاَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَذَمَّ مَنْ عَصَاهُ
 وَعَاقَبَهُ عَلَيْهِ وَلِلَّهِ الْخَيْرَةُ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، يَخْتَارُ مَا يُرِيدُ وَيَأْمُرُ بِهِ ، وَيَنْهَى عَمَّا يُكْرَهُ وَيُسَيِّبُ
 وَيُعَاقِبُ بِالِاسْتَطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَهَا عِبَادَةُ لِأَتْبَاعِ أَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ لِأَنَّهُ الْعَدْلُ وَمِنْهُ
 النِّصْفَةُ وَالْحُكُومَةُ ، بِالْفِجْءِ بِالْإِعْذَارِ وَالْإِنْذَارِ ، وَإِلَيْهِ الصَّفْوَةُ يَصْطَلِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

گردد ، وی ببیند آنچه آورده خلاف چیزی است که دستورش داده ، پس غلام [در جواب
 اربابش که چرا از دستورم تخلف ورزیدی (بگونه پاسخ) می گوید : من تکیه بر اختیار
 امری نمودم که به من داده بودی ، پس در اینراه به پیروی از هوی و خواسته خود رفتم ،
 زیرا فرد مختار بلا مانع است زیرا جمع تفویض و تحظیر محال است .

سپس آنحضرت علیه السلام فرمود : بنا بر این هر که بدارد که خداوند پذیرش امر و نهی
 خود را به بندگان سپرده و تفویض فرموده با اینکار برای حضرت حق اثبات عجز نموده
 و پذیرش هر عملی از خیر و شر را بر او ایجاب کرده و امر و نهی خداوند را باطل کرده است .
 سپس وجود مبارک حضرت محمد بن علی هادی علیه الصلاة والسلام فرمود :
 بتحقیق اعتقاد من این است که خداوند مردم را با قدرت خود آفریده ، و نیرویی بدیشان
 بخشیده تا با آن او را با رعایت امر و نهی پرستش و اطاعت کنند و خود خداوند این را
 برای ایشان پسندیده ، و آنان را از معصیت خود بازداشته و گناهکاران را نکوهیده و بر
 آن مجازات می کند و اختیار در امر و نهی ؛ با خدا است ، آنچه خواهد انتخاب کرده و بدان
 فرمان دهد ، و از هر آنچه ناپسند دارد بازداشته و کیفر کند ، بجهت همان قدرتی که به
 بندگان خود داده تا از دستوراتش پیروی ؛ و از نافرمانیها اجتناب کنند ، زیرا او خود
 عدل است و انصاف و حکومت از او است ، و حجت خود را با نمایاندن عذر و ترساندن از
 عواقب کار تمام کرده ، و انتخاب با او است ، هر یک از بندگان را که بخواهد برمیگزیند ،

اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعَثَهُ بِالرَّسَالَةِ إِلَى خَلْقِهِ وَلَوْ فَوَّضَ اخْتِيَارَ أُمُورِهِ إِلَى عِبَادِهِ لَأَجَارَ لِقَرِيشٍ اخْتِيَارَ أُمِّيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ وَأَبِي مَسْعُودٍ الثَّقَفِيِّ إِذْ كَانَا مِنْهُمْ أَفْضَلُ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَالُوا: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ»، يَعْتَوْنَهَا بِذَلِكَ فَهَذَا هُوَ: «الْقَوْلُ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ» لَيْسَ بِجَبَرٍ وَلَا تَفْوِضٍ، بِذَلِكَ أَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَأَلَهُ عُبَايَةُ بْنُ رَبِيعٍ الْأَسَدِيُّ عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ مَعَ اللَّهِ؟ فَسَكَتَ عُبَايَةُ بْنُ رَبِيعٍ. فَقَالَ لَهُ: قُلْ يَا عُبَايَةُ؟ قَالَ: وَمَا أَقُولُ بِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتَ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ قَتَلْتُكَ، وَإِنْ قُلْتَ تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ قَتَلْتُكَ.

باری محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و وی را با مأموریت‌های خود بسوی مردم فرستاد، و چنانچه اختیار امور خود را به بندگانیش تفویض کرده بود مردان قریش اُمیة بن-أبی الصلت و أبو مسعود ثقفی را انتخاب می‌کردند چرا که آندو نزد ایشان از محمد برتر بودند، برای اینکه گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ (از جهت مال و جاه) از این دو شهر فرو فرستاده نشده است؟» (۱)، قصد او از بیان آن دو همان تعریف کلامی بین دو کلام (مرتبه میان دو مرتبه) می‌باشد که نه جبر است و نه تفویض، و به همین مضمون امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ عُبایة بن ربیع از استطاعت (قدرتی که با آن بریا می‌ایستد و می‌نشیند و کار انجام می‌دهد) مطالبی فرمود:

حضرت فرمود: بگو این استطاعت و قدرت را تو خود تنها مالک آن هستی یا تو و خدا؟ عُبایة ساکت ماند. فرمود: عُبایة بگو! گفت: چه بگویم ای امیر؟ فرمود: اگر گفته بودی من و خدا، تو را کشته بودم و اگر می‌گفتی: بدون خدا و تنهایی، باز هم تو را کشته بودم.

۱- سورة زخرف: ۳۱. و لازم به تذکر است که مراد از آن دو شهر - همچنانکه در کتب

تاریخی و تفسیر آمده - مکه و طائف است و نام آن دو مرد: ولید بن مغیره از مکه و أبو مسعود ثقفی از طائف می‌باشد، ولی افراد نامبرده شده در متن هر دو از شهر طائفند که احتمالاً هم در اینجا و هم در کتاب تحف العقول سهوی رخ داده باشد.

لَا يُفْتَنُونَ»، وَفِي قَوْلِهِ: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ»، وَقَوْلِهِ: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»، وَقَوْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ» وَقَوْلِهِ: «لِيَبْتَلُوا كُمْ فِيمَا آتَاكُمْ»، وَقَوْلِهِ: «ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ» وَقَوْلِهِ: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»، وَقَوْلِهِ: «لِيَبْتَلُوا كُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، وَقَوْلِهِ: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»، وَقَوْلِهِ: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْتَلُوا بَعْضُكُمْ بَبَعْضٍ»، «إِنْ جَمِيعُهَا جَاءَتْ فِي الْقُرْآنِ بِمَعْنَى الْاِخْتِبَارِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ قَالُوا: مَا الْحُجَّةُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ؟

قُلْنَا: فَعَلَى بَحَارِ هَذِهِ الْآيَةِ يَقْتَضِي مَعْنِيَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ إِخْبَارٌ عَنْ كَوْنِهِ تَعَالَى قَادِرًا عَلَى هِدَايَةِ مَنْ يَشَاءُ وَضَلَالَةِ مَنْ يَشَاءُ، وَلَوْ أَجْبَرَهُمْ عَلَى أَحَدِهِمَا لَمْ يَجِبْ لَهُمْ ثَوَابٌ

نمی شوند؟! - عنکبوت: ۲، و آیه: «وهر آنچه ما سلیمان را آزمودیم - ص: ۳۴»، و در خطاب به حضرت موسی علیه السلام که: «ما قوم تو را پس از تو آزمودیم و سامری گمراهشان ساخت - طه: ۸۵»، و کلام موسی که گفت: «[پروردگارا] این نیست مگر امتحان تو - اعراف: ۱۵۴»، و آیه: «می خواهد شما را در آنچه به شما داده بیازماید - مائده: ۴۸»، و: «سپس شما را از آنان واگردانید تا شما را بیازماید - آل عمران: ۱۵۲»، و: «ما آنان را بیازمودیم چنانکه صاحبان آن بوستان را آزمودیم - قلم: ۱۷»، و آیه: «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است - ملک: ۲»، و آیه: «و آنگاه که ابراهیم را پروردگار وی به اموری چند بیازمود - بقره: ۱۲۴»، و آیه: «و اگر خدا می خواست از کافران انتقام می کشید ولیکن خواست تا برخی از شما را به برخی بیازماید - محمد ﷺ: ۴»، فرمود که تمام آنها به معنای اختیار و آزمون در کتاب خدا آمده است.

سپس آنحضرت علیه السلام فرمود: پس اگر بگویند: حجت و دلیل در این کلام الهی که: «خدا هرکس را که خواهد راه نماید و هرکس را خواهد گمراه سازد - نحل: ۹۳» و مانند آنها چیست؟

گوئیم: تفسیر این آیات همگی بر دو معنا است، اما معنای نخست: که قدرت او را اعلام می دارد، یعنی: او به هدایت و گمراهی هرکس که خواهد قادر و توانا است، پس

وَلَا عَلَيْهِمْ عِقَابٌ عَلَى مَا سَرَحْنَاهُ. وَالْمَعْنَى الْآخَرُ: أَنَّ الْهُدَايَةَ مِنْهُ «التَّعْرِيفُ» كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَأَمَّا نُمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْقَمَى عَلَى الْهُدَى»، وَلَيْسَ كُلُّ آيَةٍ مُشْتَبِهَةٍ فِي الْقُرْآنِ كَانَتْ الْآيَةُ حُجَّةً عَلَى حُكْمِ الْآيَاتِ الَّتِي أَمَرَ بِالْأَخْذِ بِهَا وَتَقْلِيدِهَا، وَهِيَ قَوْلُهُ: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ وَهُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» - الْآيَةُ، وَقَالَ: «فَبَشِّرْ عِبَادِ» الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ».

وَفَقَّنَا اللَّهُ وَإِتَاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى، وَيُقَرِّبُ لَنَا وَلَكُمْ الْكِرَامَةَ وَالزُّلْفَى، وَهَدَانَا لِمَا هُوَ لَنَا وَلَكُمْ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّهُ الْفَعَالُ لِمَا يُرِيدُ، الْحَكِيمُ الْجَوَادُ الْمَجِيدُ.

هرگاه با قدرت خود آنان را وادار بر یکی از آن دو کند نه ثواب برند و نه عقاب کشند، بهمان ترتیبی که در نامه شرح دادیم، و معنای دیگر این است که مراد از هدایت خداوند راهنمایی او است، مانند آیه: «وَأَمَّا قَوْمُ نُمُودَ (قَوْمِ صَالِحٍ)، أَنَانِ رَا رَاهِ نُمُودِيمِ (یعنی راهنمایی کردیم)، ولی کوری (همراهی) را بر رهپایی برگزیدند - فَصَلَتْ: ۱۷»، و اینطور نیست که هر آیه متشابه و مبهمی بتواند بر آیاتی محکم که مأمور به تحصیل و تقلید آنهاست حجت و دلیل باشد، و بنا به گفته خود قرآن: «وَأَوْ كَسَى اسْتِ كِتَابِ رَا بَر تُو نَازِلِ سَاخَتِ، برخی از آیات آن محکم اند، که آنها مادر و اصل کتاب اند و برخی دیگر متشابهند، اما آنان که در دلشان کژی (انحراف از راه راست) است آنچه را متشابه است پی می گیرند برای فتنه جوئی و در جستن تأویل است - آل عمران: ۷»، و نیز فرموده: «پس بندگان مرا مژده ده» آنان که سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند کسانی که خدا را هشان نموده، و ایشانند خردمندان - زمر: ۱۸ و ۱۷».

امیدوارم خداوند ما و شما را به همان که موجب دوستی و رضایت خود اوست موفق فرماید، و به کرامت و تقرب نزدیک فرماید، و بدانچه برای ما و شما خیر و باقی است هدایت نماید، زیرا تنها اوست که هر چه بخواهد کننده است، حکیم است و جواد است و مجید.

۳۲۹- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الزَّيْدِيِّ قَالَ: لَمَّا سُمِّىَ الْمُتَوَكِّلُ، نَذَرَ اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ اللَّهُ الْعَافِيَةَ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ، فَلَمَّا سَلِمَ وَعُوفِيَ سَأَلَ الْفَقْهَاءَ عَنْ حَدِّ «الْمَالِ الْكَثِيرِ» كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا عَلَيْهِ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: «أَلْفُ دِرْهَمٍ» وَقَالَ بَعْضُهُمْ: «عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ»، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: «مِائَةُ آلْفٍ دِرْهَمٍ» فَاسْتَبَنَ عَلَيْهِ هَذَا.

فَقَالَ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنَّ أَتَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْخَلْقِ بِرَجُلٍ يُخْبِرُكَ بِالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ: إِنَّ أَتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، وَإِلَّا أَضْرِبُكَ مِائَةَ مِثْقَلَةٍ. قَالَ: قَدْ رَضِيتُ، فَأَتَى أَبُو الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لَهُ: يَتَصَدَّقُ بِثَانِينَ دِرْهَمًا. فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلُهُ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

فَأَنَاءَهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ

۳۲۹- أبو عبد الله زیدائی گوید: زمانی که متوکل: خلیفه عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خداوند او را شفا بخشد به مالی «کثیر» تصدق دهد، باری وقتی بهبودی و سلامت خود را باز یافت نظر فقها را در مورد «مال کثیر» پرسید، آنان به اختلاف افتاده برخی آنرا «هزار درهم» و برخی: «ده هزار درهم» و برخی «صد هزار درهم» تشخیص داد.

حسن حاجب و پرده دار متوکل به او گفت: ای امیرالمؤمنین اگر پاسخ صحیح آنرا از مردی میان مردم برایت بیاورم به من چه خواهی داد؟

متوکل گفت: ده هزار درهم، وگرنه خودم تو را صد ضربه شلاق خواهم زد. گفت: پذیرفتم. پس نزد امام هادی علیه السلام رفته و از آنحضرت آن مسأله را پرسید. حضرت فرمود: به او بگو هشتاد درهم تصدق دهد. او نیز نزد متوکل بازگشته و همان را به او خبر داد، متوکل گفت: از او علت آنرا بپرس؟

پس باز نزد آنحضرت بازگشته و علت را جویا شد، امام علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به پیامبر خود ﷺ فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادینی کثیر

کَثِيرَةً» فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَبَلَغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَقَرَحَ ، وَأَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمَ.

۳۳۰ - وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ رِزْقٍ اللَّهُ قَالَ : قَدِمَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ فَجَرَ بِأَمْرَةٍ

مُسْلِمَةٍ ، فَأَرَادَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَأَسْلَمَ .

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ : قَدْ هَدَمَ إِيْمَانُهُ شِرْكُهُ وَفَعَلَهُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : يُضْرَبُ ثَلَاثَةَ حُدُودٍ ،

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : يُفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا .

فَأَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِالْكِتَابِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ﷺ وَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ .

فَلَمَّا قُرِئَ الْكِتَابُ كَتَبَ ﷺ : « يُضْرَبُ حَتَّى يَمُوتَ » .

فَأَنْكَرَ يَحْيَى وَأَنْكَرَ فُقَهَاءُ الْعَسْكَرِ ذَلِكَ ، فَقَالُوا : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، سَلُّهُ عَنْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ

شَيْءٌ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ ، وَلَمْ يَحْيَ بِهِ سُنَّةٌ .

یاری کرد - توبه : ۲۵ ، و ما میادین نبرد آنحضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید .

حاجب نیز نزد متوکل برگشته و او را با خبر ساخت و متوکل خوشحال شده و به او

ده هزار درهم عطا کرد .

۳۳۰ - جعفر بن رزق الله گوید : مردی نصرانی که با زنی مسلمان مرتکب زنا شده

بود را نزد متوکل آوردند ، و بمحض اجرای حد مسلمان شد .

یحیی بن اکثم گفت : ایمان او شرک و کردارش را از میان برد ، و دیگری گفت : هر سه

حد بر او جاری می شود ، و دیگری گفت : با او چنین و چنان شود .

با دیدن این اختلاف متوکل دستور داد طی ارسال نامه ای به امام هادی ﷺ از او

در این زمینه کسب تکلیف کنند .

آنحضرت ﷺ به محض خواندن نامه اینگونه نگاشت : آنقدر شلاق می خورد تا

بمیرد .

یحیی بن اکثم و باقی فقهای عسکر منکر این فتوی شده و گفتند : ای امیرالمؤمنین ،

علت را از او پیرس ، زیرا نه آیه ای بدان سخن گفته و نه سنتی بدان عمل نموده است .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ قَدْ أَنْكَرُوا هَذَا، وَقَالُوا: لَمْ يَحْيَ بِهِ سُنَّةٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ، فَبَيَّنْ لَنَا: لِمَ أَوْجَبْتَ عَلَيْهِ الضَّرْبَ حَتَّى يَمُوتَ؟

فَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَعَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا» - الآية.

قال: فَأَمَرَ بِهِ الْمُتَوَكَّلُ فَضُرِبَ حَتَّى مَاتَ

۳۳۱- سَأَلَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ أَبَا الْحَسَنِ الْعَلَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «سَبْعَةُ أَتَجَرُّ مَا نَفَذَتْ

كَلِمَاتُ اللَّهِ» مَا هِيَ؟

فَقَالَ: هِيَ «عَيْنُ الْكِبَرِيِّيَّةِ» وَ «عَيْنُ الْيَمَنِ» وَ «عَيْنُ الْبَرَهُوتِ» وَ «عَيْنُ الطَّبْرِیَّةِ» وَ «حَمَّةُ مَاسِيدَانِ» وَ «حَمَّةُ إِفْرِيقَا» وَ «عَيْنُ بَاحِرَوَانَ» وَ نَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي لَا تُدْرِكُ فَضَائِلُنَا وَلَا تُشْتَقُّصِي.

پس نامه ای بدین مضمون به آنحضرت نگاشت: افقہ - سکر این فتوا شده و گفتند: نه آیه ای بدان سخن گفته و نه سنتی بدان عمل نموده است، پس برای ما بیان فرما که چرا ضربت شلاق تا حد مرگ را برای او واجب ساختی؟

پس آنحضرت علیه السلام در نامه این مطلب را نگاشت که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: «پس چون عذاب سخت ما را دیدند گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و بدانچه شرک می آوردیم کافر شدیم» * پس ایمانشان آنگاه که عذاب ما را دیدند آنان را سود نبخشید - غافر: ۴۵ و ۴۴.

پس متوکل امر کرد آن مجرم نصرانی را آنقدر زدند تا مرد.

۳۳۱- یحیی بن اکثم از عالم اهل بیت امام هادی علیه السلام پرسید: در این آیه کریمه:

«وَأَكْرِمْ هَرَجَهَ دَرْخَتِ دَرْ زَمِینِ اسْتِ قَلَمٌ، وَ دَرِیَا مَرْکَبٌ گَرْدَدَ» و هفت دریای دیگر پس از آن بیفزایندش، کلمات خدا پایان نیابد - لقمان: ۲۷» نام آن هفت دریا چیست؟

حضرت فرمود: آنها عبارتند از: «چشمه کبریت» و «چشمه یمن» و «چشمه برهوت» و «چشمه طبریة» و «چشمه آب گرم ماسیدان» و «چشمه آب گرم افریقا» و «چشمه باحروان»، و مانیم آن کلمات خدا که [پایان نپذیریم و] فضائلمان درک نگردد.

۳۳۲ - وَرَوَى عَنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ اتَّصَلَ بِأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام : أَنَّ رَجُلًا مِنْ فُقَهَاءِ شِيعَتِهِ كَلَّمَ بَعْضَ النُّصَابِ فَأَفْهَمَهُ بِحُجَّتِهِ حَتَّى أَبَانَ عَنْ فَضِيلَتِهِ ، فَدَخَلَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَفِي صَدْرِ مَجْلِسِهِ دَسْتُ عَظِيمٌ مَنْصُوبٌ وَهُوَ قَاعِدٌ خَارِجَ الدَّسْتِ ، وَبِحَضْرَتِهِ خَلَقُ مِنَ الْعُلَوِيِّينَ وَبَنِي هَاشِمٍ ، فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُ حَتَّى أَجْلَسَهُ فِي ذَلِكَ الدَّسْتِ ، وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فَاسْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أُولَئِكَ الْأَشْرَافِ ، فَأَمَّا الْعُلَوِيَّةُ فَأَجْلَوْهُ عَنْ الْعِتَابِ ، وَأَمَّا الْهَاشِمِيُّونَ فَقَالَ لَهُ شَيْخُهُمْ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، هَكَذَا تُؤْثِرُ عَامِيًّا عَلَى سَادَاتِ بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الطَّالِبِينَ وَالْعَبَاسِيِّينَ ؟!

فَقَالَ عليه السلام : إِيَّاكُمْ وَأَنْ تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ : «لَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ» ، أَلَمْ تَرْضَوْا بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حُكْمًا ؟ قَالُوا : بَلَى .

۳۳۲ - امام حسن عسکری عليه السلام گوید : خبر به امام هادی عليه السلام رسید که یکی از فقهای شیعه در بحث با فردی ناصبی او را با حجت خود مجاب ساخته بطوری که رسوایی او را آشکار نموده است ، پس روزی آن فقیه شیعی بر حضرت هادی عليه السلام وارد شد و در آن مجلس تشکی بزرگ بهن شده بود و او خارج از آن نشسته بود ، و نزد آنحضرت مردمی بسیار از جماعت علویان و بنی هاشم گرد آمده بودند ، امام عليه السلام آن فقیه شیعی را پیوسته دعوت با بالا رفتن نمود تا اینکه بر روی آن تشک بزرگ نشاند و رو بجانب او کرد ، این عمل بر اشراف حاضر در مجلس گران آمد ، علویان هیچ نگفتند ولی شیخ هاشمیون رو بحضرت کرده گفت : ای زاده رسول خدا ، اینگونه فردی عامی را بر سادات بنی هاشم از اولاد ابوطالب و هاشم ترجیح می دهی ؟!

حضرت فرمود : مبادا مشمول افرادی شوید که خداوند درباره اشان فرموده : «آیا به کسانی که از کتاب (تورات) بهره ای بدادندشان ننگریستی که چون به کتاب خدا خوانده شوند تا میانشان داوری کند ، گروهی از آنان پشت می کنند درحالی که [از حکم خدا] رو بگردانند؟ - آل عمران : ۷۳! آیا به حکم قرآن تن می دهید؟ گفتند : آری .

قَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»، فَلَمْ يَرْضَ لِلْعَالِمِ الْمُؤْمِنِ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ عَلَى الْمُؤْمِنِ غَيْرَ الْعَالِمِ، كَمَا لَمْ يَرْضَ لِلْمُؤْمِنِ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ عَلَى الْمُؤْمِنِ غَيْرَ الْعَالِمِ، كَمَا لَمْ يَرْضَ لِلْمُؤْمِنِ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ عَلَى مَنْ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ، أَخْبِرُونِي عَنْهُ قَالَ: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؟ أَوْ قَالَ: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ أُوتُوا شَرَفَ النَّسَبِ دَرَجَاتٍ؟ أَوْ لَيْسَ قَالَ اللَّهُ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؟

فَكَيْفَ تُنْكِرُونَ رَفْعِي لِهَذَا لِمَا رَفَعَهُ اللَّهُ؟! إِنَّ كَسْرَ هَذَا «إِنِّ لَآتِي» النَّاصِبِ بِحُجَجِ اللَّهِ الَّتِي عَلَّمَهُ إِيَّاهَا، لَا فَضْلَ لَهُ مِنْ كُلِّ شَرَفٍ فِي النَّسَبِ

فرمود: مگر خداوند نمی فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون شما را گویند که در مجلسها (مجالسی که با پیامبر دارید یا همه مجالس ذکر) جای بگشایید (برای برادرانتان) پس جای بگشایید، تا خدای شما را جای بگشاید (در بهشت) و چون شما را گویند که برخیزید برخیزید، که خدا کسانی را که ایمان آورده اند [به پایه ای] و کسانی را که دانش داده شده اند به پایه ها بالا برد - مجادله: ۱۱»، و برای دانشمند مؤمن جز ترفیع بر مؤمن غیر عالم رضایت نداده، همچنانکه برای مؤمن جز ترفیع بر غیر مؤمن رضایت نداده، بمن بگویید بدانم که آیا خداوند فرموده: «خدا کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش داده شده اند به پایه ها بالا برد» یا اینکه فرموده: خدا کسانی از شما را که دارای شرافت نسب هستند به پایه ها بالا برد^(۱)؟! مگر خداوند خود فرموده: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابر می باشند - زمر: ۹»؟

پس چگونه منکر این ترفیع من نسبت به این مرد: که خدا او را بالا برده، شده اید؟ بتحقیق شکست آن فلان فرد ناصبی با دلائل الهی که خداوند فقط به او تعلیم داده از هر شرفی در نسب بالاتر است.

فَقَالَ الْعَبَّاسِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ أَشْرَفْتَ عَلَيْنَا هُوَذَا يَقْصُرُ بِنَا عَمَّنْ لَيْسَ لَهُ نَسَبٌ كَنَسَبِنَا، وَمَا زَالَ مُنْذُ أَوَّلِ الْإِسْلَامِ يُقَدَّمُ الْأَفْضَلُ فِي الشَّرَفِ عَلَى مَنْ دُونَهُ فِيهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ عَبَّاسٌ بَايَعَ لِأَبِي بَكْرٍ وَهُوَ «تَيْمِي» وَالْعَبَّاسُ «هَاشِمِي»؟ أَوَلَيْسَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ كَانَ يَخْدُمُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَهُوَ «هَاشِمِي» أَبُو الْخُلَفَاءِ وَعُمَرُ «عَدَوِي»؟! وَمَا بَالُ عُمَرَ أَدْخَلَ الْبُعْدَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الشُّورَى وَلَمْ يُدْخِلِ الْعَبَّاسَ؟ فَإِنْ كَانَ رَفَعْنَا لِمَنْ لَيْسَ بِهَاشِمِيٍّ عَلَى هَاشِمِيٍّ مُنْكَرًا فَاتَّكِرُوا عَلَى الْعَبَّاسِ بَيْعَتُهُ لِأَبِي بَكْرٍ، وَعَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ خِدْمَتُهُ لِعُمَرَ بَعْدَ بَيْعَتِهِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ جَائِزًا فَهَذَا جَائِزٌ! فَكَأَنَّمَا الْقِيَمُ الْهَاشِمِيُّ حَجَرًا.

۳۳۳- وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَالذَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالذَّالِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُسْتَفِيزِينَ

عباسی گفت: ای زاده رسول خدا، شما کسی را بر ما شرافت دادی که در نسب؛ در پایه و مکان ما نیست، حال اینکه تفصیل شرف نسی از آغاز اسلام تا کنون پیوسته متداول بوده است.

حضرت فرمود: سبحان الله! مگر عباس با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که او «تیمی» بود و عباس «هاشمی»؟ مگر عبدالله بن عباس گماشته عمر بن خطاب نشد با اینکه او هاشمی پدر خلفای عباسی بود و عمر از قبیله عدی؟ و چرا عمر افراد دور از قریش را در شورای خلافت داخل کرد ولی از عباس صرف نظر نمود؟ اگر عمل ما مبنی بر ترفیع غیر هاشمی بر هاشمی منکر و غریب بوده پس شما باید منکر عمل عباس در بیعت ابوبکر شده و بر عبدالله بن عباس در خدمت به عمر پس از بیعت با او خرده گیرید، اگر آن جایز بوده پس اینهم جایز است، - با این فرمایشاتی که بر زبان آنحضرت جاری شد - مانند این بود که سنگ در گلولی هاشمی فرو رفته!!

۳۳۳- و نقل است که حضرت هادی عليه السلام فرموده: اگر در پس غیبت امام قائم عليه السلام علمانی نبودند که داعی بسوی او بوده و اشاره به او کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند،

لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ، وَمِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَّا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا، أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

**

*



وپیندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتد می‌شدند. لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می‌کنند، همچون ناخدای کشتی که سگان آن را در دست دارد. این گروه همان شخصیتهای برتر و افضل در نزد خداوند با عزت و جلال می‌باشند.

**

*

«احتجاجُ اَبی مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام»

«فِي أَنْوَاعِ شَيْءٍ مِنْ عُلُومِ الدِّينِ»

۳۳۴ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ: أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام قَالَ - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - :
 «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» ، أَيْ : وَسَمَّهَا
 بِسَمِيَّةٍ يَعْرِفُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ مَلَائِكَتِهِ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا بِأَنَّهُمْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ «وَعَلَى سَمْعِهِمْ»
 كَذَلِكَ بِسِمَاتٍ «وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» وَذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَمَّا أَعْرَضُوا عَنِ النَّظَرِ فِيهَا كُفِّوهُ ،
 وَقَصَرُوا فِيهَا أُرِيدُ مِنْهُمْ ، وَجَهِلُوا مَا لَزِمَهُمْ الْإِيمَانُ بِهِ ، فَصَارُوا كَمَنْ عَلَى عَيْنَيْهِ غِطَاءٌ لَا
 يَبْصُرُ مَا أَمَامَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَتَعَالَى عَنِ الْعَبَثِ وَالْفَسَادِ وَعَنْ مُطَالَئَةِ الْعِبَادِ بِمَا مَنَعَهُمْ
 بِالْقَهْرِ مِنْهُ ، فَلَا يَأْمُرُهُمْ بِمُعَالَيَتِهِ ، وَلَا بِالْمَصِيرِ إِلَى مَا قَدْ صَدَّاهُمْ بِالْقَهْرِ عَنْهُ ، ثُمَّ قَالَ : «وَلَهُمْ
 عَذَابٌ عَظِيمٌ» يَعْنِي : فِي الْآخِرَةِ ؛ الْعَذَابُ الْمَعْدُ لِلْكَافِرِينَ ، وَفِي الدُّنْيَا أَيْضاً لِمَنْ

«احتجاج امام ابو محمد حسن بن علي عسکری عليه السلام»

«در انواع علوم دینی»

۳۳۴ - وَبِهِ إِسْنَادِي كَهْ يَشِيزْ اَزْ اَيْنْ ذَكَرْ شَدْ اِمَامْ حَسَنْ عَسْكَرِيَّ عليه السلام دَرْ بَارَةِ اَيْنِ
 آيَةُ كَرِيمَةِ : «خَدَاوَنْدْ بَرْ دِلْهَاشَانْ وَبَرْ گُوشَهَاشَانْ مُهَرْ نِهَادَهْ وَبَرْ دِيدْگَانِشَانْ پَرْدَه‌ای اِسْتْ
 وَآنَانْ رَا عَذَابِي اِسْتْ بَزَرْگْ - بَقْرَه : ۷» فَرَمُودْ : يَعْنِيْ بَهْ نِشَانَه‌ای عَلَامَتْ گُذَارِيْ مِيْ شَوَنْدْ
 كَهْ هَرْ كَدَامْ اَزْ فَرِشْتِگَانْ وَقْتِيْ بَهْ اَوْ نَظَرْ اَنْدَا زَنْدْ آنَانْ رَا بَشْنَاسَنْدْ چُونْ اِيْمَانْ غَمِيْ آوَرَنْدْ ، «و
 بَرْ گُوشَهَاشَانْ» نِيْزْ هِمَانْ عَلَاثَمْ نِهَنْدْ ، «وَبَرْ دِيدْگَانِشَانْ پَرْدَه‌ای اِسْتْ» ، چُونْ اَزْ نَگَاشْ
 بَدَانِچَهْ تَكْلِيْفْ شَدَنْدْ اِعْرَاضْ غَمُودَنْدْ ، وَازْ دَسْتُورْ قَصُورْ كَرْدَنْدْ ، وَازْ اِيْمَانِيْ كَهْ بَدَانْ مَلْزَمْ
 شَدَنْدْ جَهْلْ پِيْشَهْ سَاخْتَنْدْ ، وَدَرْ نِهَايْتْ هِمِچُونْ كَسَانِيْ شَدَنْدْ كَهْ دَرْ مَقَابِلْ دُوْ چِشْمِشَانْ
 پَرْدَه‌ای اِسْتْ ، زِيْرَاْ خَدَاوَنْدْ عَزَّ وَجَلَّ بَسِيْ بَالَاْ وَمُتَعَالَى اَزْ صِفَاتْ بِيْهُودْگِيْ وَفَسَادْ وَ
 مُطَالَبَةُ عِبَادْ بَرْ اَنْچَهْ قَهْرًا مَنَعْ سَاخْتَهْ اِسْتْ ، بَنْدِگَانْ رَا نَهْ اَمْرْ بَهْ چِيْرْگِيْ خُودْ غَمُودَهْ وَنَهْ طَيِّ
 مَسِيْرِيْ كَهْ بَهْ اِجْبَارْ صَدَّ غَمُودَهْ ، سَبِيْسْ دَرْ آيَهْ فَرَمُودْ : «وَآنَانْ رَا عَذَابِيْ اِسْتْ بَزَرْگْ» ، يَعْنِيْ

يُرِيدُ أَنْ يَسْتَصْلِحَهُ بِمَا يَنْزِلُ بِهِ مِنْ عَذَابِ الْاِسْتِصْلَاحِ لِسَبَبِهِ لِيُطَاعَتِهِ ، أَوْ مِنْ عَذَابِ الْاِضْطِلَامِ لِيُصِيرَهُ إِلَى عَدْلِهِ وَحِكْمَتِهِ

۳۳۵- وَرَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام مِثْلَ مَا قَالَ هُوَ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ مِنَ الْمُرَادِ بِاخْتِمٍ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام بِزِيَادَةِ شَرْحٍ لَمْ نَذْكُرْهُ مَخَافَةَ التَّطْوِيلِ لِهَذَا الْكِتَابِ .

۳۳۶- وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ الْمُتَكَرِّرَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى : «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا» - الْآيَةِ . جَعَلَهَا مُلَانَةً لِيُطْبِئَكُمْ ، مُوَافَقَةً لِأَجْسَادِكُمْ ، لَمْ يَجْعَلَهَا شَدِيدَةً الْحَرِّ وَالْحَرَارَةِ فَتُحْرِقَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً الْبُرُودَةِ فَتُجَمِّدَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً طَيْبِ الرِّيحِ فَتَصْدَعَ هَامَاتِكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً النَّثَنِ فَتُعْطِيَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً اللَّيْنِ كَالْمَاءِ فَتُغْرِقَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً الصَّلَابَةِ فَتَمْتِنَعَ عَلَيْكُمْ فِي حَزَنِكُمْ وَأَيْسِيَّتِكُمْ وَدَفْنِ مَوْتَاكُمْ ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ فِيهَا

عذاب آخرتی که برای کافران مهیّا شده ، و نیز در دنیا البته برای کسی که قصد اصلاح او را دارد مانند عذابی اصلاحی برای اینکه او را برای طاعت خود بیدار سازد ، یا عذاب استئصال تا او را براه عدل و حکمت خود قرار دهد .

۳۳۵- امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی دیگر همانکه در آیه قبل آمد درباره مُهَر بر دلهای کافران از حضرت صادق علیه السلام با شرحی زیاد نقل کرده و ما بخاطر بیم از طولانی شدن این کتاب از ذکر آن صرف نظر کردیم .

۳۳۶- وبه إسنادی که پیش از این مکرر گذشت از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که درباره این آیه کریمه : «آن [پروردگاری] که زمین را برای شما بستری و آسمان را بنائی ساخت و از آسمان آبی فرو آورد پس بدان از میوه ها روزی برای شما بیرون آورد ، پس برای خدا همتایان قرار مدهید ، و خود می دانید - بقره : ۲۲ » فرمود : زمین را مناسب طبع شما و سازگار جسم شما قرار داد ، نه داغ و سوزان که شما را بسوزاند ، و نه سرد و یخ تا شما را منجمد کند ، و باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردرد بگیرید و نه آنچنان بدبو که شما را اذیت کند ، و زمین نه همچون آب ؛ نرم است که شما را غرق کند و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا کنید و قبر حفر کنید ، بلکه خداوند عزّوجلّ آن مقدار

مِنَ الْمُتَانَةِ مَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ ، وَتَتَأَسَّكُونَ وَتَتَأَسَّكُ عَلَيْهَا أَبْدَانُكُمْ وَبُشَيَاكُمْ ، وَجَعَلَ فِيهَا مِنَ الَّذِينَ مَا تَنْقَادُ بِهِ لِحَرِّكُمْ وَقُبُورِكُمْ وَكَثِيرٍ مِنْ مَنَافِعِكُمْ ، فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشاً لَكُمْ .
 ثُمَّ قَالَ : «وَالسَّمَاءُ بِنَاءٌ» يَعْنِي : سَقْفاً مِنْ فَوْقِكُمْ مَحْفُوظاً يُدِيرُ فِيهَا شَمْسَهَا وَقَمَرَهَا وَتُجْوَمُهَا لِمَنَافِعِكُمْ .

ثُمَّ قَالَ : «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» ، يَعْنِي : الْمَطَرَ يُنْزِلُهُ مِنْ عَلَا لِيَبْلُغَ قُلُلَ جِبَالِكُمْ وَيَتَلَّ لَكُمْ وَهَضَابَكُمْ وَأَوْهَادَكُمْ ، ثُمَّ فَرَّقَهُ رِذَاذاً وَوَابِلًا وَهَطَلًا وَطَلًا ، لِيَشْفِيَ أَرْضُوكُمْ ، وَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرَ نَازِلاً عَلَيْكُمْ قِطْعَةً وَاحِدَةً ، فَتُنْسِدَ أَرْضِيكُمْ وَأَشْجَارُكُمْ وَزُرُوعُكُمْ وَنِمَارُكُمْ . ثُمَّ قَالَ : «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ» يَعْنِي : يَمَّا يُخْرِجُهُ مِنَ الْأَرْضِ رِزْقاً لَكُمْ .

«فَلَا تَجْعَلُوا شَيْءً أَنْدَاداً» أَي : أَشْبَاهاً وَأَمْثالاً مِنَ الْأَصْنَامِ الَّتِي لَا تَعْقِلُ وَلَا تَسْمَعُ وَلَا

صلابت و سختی در آن نهاده که برای شما نافع بوده تا بتوانید خود و ساختمانهایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیتی قرار داده تا برای خانه سازی و حفر قبر ؛ و منافع بسیار دیگر برای شما مناسب باشد ، پس بدین خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است ، سپس فرموده : «وآسمان را بنایی ساخت» مراد از «بناء» در این آیه «سقف» است ، سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش درآورده است ، سپس فرموده : «و از آسمان آبی فرو آورد» یعنی بارانی که از بالا فرو می فرستد تا به قلّه های کوه و تپّه و قعر درّه ها برسد سپس این باران را به صورتهای مختلف ، ریز و تند ، درشت و شدید و نرم در آورد تا زمینها این بارانها را در خود فرا گیرد و این باران را یکجا نازل نفرمود که در این صورت تمام زمینها ، درختان ، کشت و زرع و میوه های شما نابود می شد .

واینکه فرموده : «پس بدان از میوه ها روزی برای شما بیرون آورد» یعنی از آنچه از زمین می روید ، برای شما رزق و روزی قرار داد ، و در آخر آیه فرمود : «پس برای خدا همتایان قرار دهید» ، یعنی از بین بُتهایی که

تُبَصِّرُ، وَلَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ، «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» أَنَّهَا لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ النِّعَمِ الْجَلِيلَةِ الَّتِي أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ.

۳۳۷ - وبالإسناد الذي مضى ذكره عن أبي محمد العسکری عليه السلام في قوله تعالى: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ»، إِنَّ الْأُمِّيَّ مَنْسُوبٌ إِلَى «أُمِّهِ»، أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، لَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ، «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» الْمُنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا الْمَكْتُوبَ بِهِ، وَلَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَهُمَا «إِلَّا أَمَانِيٌّ»، أَيْ: إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَيَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَكَلَامُهُ، لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرِئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافَ مَا فِيهِ، «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»، أَيْ: مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ رُؤْسَاؤُهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِي نُبُوَّتِهِ وَإِمَامَةِ عَلِيِّ عليه السلام سَيِّدِ عِثْرَتِهِ، وَهُمْ يَقْلُدُّونَهُمْ مَعَ أَنَّهُ «مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ» تَقْلِيدُهُمْ، «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» الخ.

عاری از عقل و شنوایی و بینایی و توانایی انجام کاری هستند، «و خود می دانید» که آن بپای قادر به عطای این نعماتی که خداوند به شما داده نیستند.

۳۳۷ - و به إسناد گذشته نقل است: امام حسن عسکری علیه السلام درباره آیه: «و برخی از آنان اُمّی هستند که از کتاب ندانند مگر آرزوهای بیهوده [و تنها گمانهایی در سر پرورانده] - بقره: ۷۸» فرمود: اُمّی منسوب به مادرش می باشد، یعنی همانطور که از شکم مادرش خارج شده، نه خواندن و نه نوشتن می داند، «از کتاب نمی دانند»، مراد کتابی است که از آسمان نازل شده نه کتاب دروغین، ولی تمیز بین آن دو را نمی دهند، «مگر آرزوهای بیهوده» یعنی جز همان که برایشان خوانده می شود و می گویند: این کتاب و کلام خدا است، و اگر خلاف آن خوانده شود هیچ تشخیص نمی دهند، «و تنها گمانهایی در سر پرورانده»، یعنی تنها مطالبی که رؤسایشان بر گوششان از تکذیب محمد صلی الله علیه و آله در نبوت او و امامت علی علیه السلام سرور عترت او خوانده اند، و آنان فقط تقلید سران را می کنند با اینکه تقلید پیشوایان بر آنان حرام شده بود، «پس وای بر آنان که کتاب را به دست خود می نویسند، آنگاه می گویند این از جانب خداست تا با آن بهایی اندک بستانند، پس وای بر آنان از آنچه با دست خویش نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می آورند - بقره: ۷۹».

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ، كَتَبُوا صِفَةً زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهِيَ خِلَافُ صِفَتِهِ، وَقَالُوا لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنْهُمْ: هَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ الْمَبْعُوثِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ: إِنَّهُ طَوِيلٌ عَظِيمُ الثَّدْنِ وَالْبَطْنِ، أَهْدَفُ، أَصْهَبُ الشَّعْرِ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ بِخِلَافِهِ، وَهُوَ يَحْيَى بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ بِعَمِّهِمَا نِئْةً سَنَةً، وَإِنَّا أَرَادُوا بِذَلِكَ لِنَبِيِّ هُمْ عَلَى ضَعْفَانِهِمْ رِيَّاسَتُهُمْ، وَتَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَتُهُمْ، وَيَكْفُوا أَنْفُسَهُمْ مَوْنَةَ خِدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخِدْمَةِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ».

مِنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ الْمُحَرَّفَاتِ الْمُخَالِفَاتِ لِصِفَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الشَّدَّةُ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي أَشْوَى بِقَاعِ جَهَنَّمَ، «وَوَيْلٌ لَهُمْ» الشَّدَّةُ مِنَ الْعَذَابِ ثَانِيَةً مُضَافَةً إِلَى الْأُولَى، بِمَا يَكْسِبُونَهُ الْأَمْوَالَ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا إِذَا ثَبَتُوا عَوَامَهُمْ عَلَى الْكُفْرِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْمُجْعَدِ لَوْصِيَّتِهِ وَأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيِّ اللَّهِ.

حضرت فرمود: اینان قوم یهود بودند، سر خود صفتی که پنداشته بودند مربوط به محمد است نوشتند درحالیکه آن خلاف ویژگیهای آنحضرت بود، و به مردم مستضعف خود گفتند: این خصوصیت پیغمبر آخر الزمان است! او فردی قد بلند، تنومند با شکمی بزرگ، گردن ستبر، ریش قرمز (یا: سفیدی در موی سر) است - درحالیکه آنحضرت خلاف آنها بود - و اینکه: او پانصد سال پس از این زمان خواهد آمد، و از گفتن این بافته‌ها تنها قصد ابقای ریاست خود بر آن ضعفا و تداوم نفوذ بر آنان را داشتند، و نفس خود را از رحمت خدمت رسول خدا ﷺ و خدمت علی و اهل بیت و خاصان او باز می‌داشتند، پس خداوند عزوجل فرموده: «پس وای بر آنان از آنچه با دست خویش نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» یعنی وای بر آنان از ذکر این صفات تحریف شده مخالف با صفت محمد ﷺ و علی علیه السلام، شدت عذاب در بدترین مکانهای جهنم برای ایشان باد، «و وای بر آنان» همان شدت عذاب برای بار دوم اضافه به مرتبه نخست می‌باشد، از آن اموالی که اخذ می‌کنند وقتی عوام خود را بر کفر به محمد رسول خدا ﷺ و انکار وصی و برادر او علی بن ابی طالب علیه السلام و ولی خدا ثابت داشتند.

ثُمَّ قَالَ علیه السلام : قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ علیه السلام : فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى غَيْرِهِ ، فَكَيْفَ ذَمُّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ ، وَهَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ ؟
فَقَالَ علیه السلام : بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَبَيْنَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ .

أَمَّا مِنْ حَيْثُ [أَنْتُمْ] اسْتَوُوا : فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامِنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ ، وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ أَنْتُمْ افْتَرَقُوا فَلَا .

قَالَ : بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ،

قَالَ علیه السلام : إِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّراحِ ، وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ وَالرِّشَاءِ وَبِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَالْعِنَايَاتِ وَالْمَصَانِعَاتِ ، وَعَرَفُوهُمْ

سپس آنحضرت فرمود: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اگر این مردم یهودی از تورات فقط همانکه از علمای خود می شنوند نمی دانند بنابر این راهی جز همان برایشان باقی نمی ماند، پس چطور خداوند ایشان را به تقلید کردن و قبول از علمای خود سرزنش نموده، و مگر نه این است که عوام یهود همچون عوام ما تقلید علمای خود می کنند؟
حضرت فرمود: میان عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت فرق و تفاوت است و از جهتی برابری.

اما از جهتی که آندو با هم برابرند این است که خداوند: عوام ما را به تقلید از علمای خود همانطور مذمت کرده که عوام و علمای یهود را سرزنش، و اما از جهت افتراق ایشان نه.

آنمرد گفت: ای زاده رسول خدا، این مطلب را برایم بیان فرماید.

حضرت علیه السلام فرمود: بتحقیق عوام یهود صریحاً از کذب علمای خود و اکل حرام ورشوه و تغییر احکام از واجبات آن با شفاعت و عنایت و تملق و چاپلوسی باخبر بودند و یا تعصب شدیدی که آنانرا از دینشان جدا کرده بود ایشان را شناخته بودند و اینکه

بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُقَارِقُونَ بِهِ أَذْيَانَهُمْ ، وَأَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ ، وَأَعْطُوا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ ، وَظَلَمُواهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ ، وَعَرَفُوهُمْ يُقَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ ، وَاضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ ، فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لَمَّا قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوهُ وَمَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَلَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ ، وَلَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَوَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، إِذْ كَانَتْ دَلِيلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تُخْفَى ، وَأَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تُظْهَرَ لَهُمْ .

وَكَذَلِكَ عَوَامُ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فَقْهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ ، وَالْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالُفَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَائِمِهَا ، وَإِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا ، وَبِالْتَّرَقُّفِ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا ،

آنان هرگاه تعصب بخرج دهند حقوق هانها که برایشان متعصب می‌شوند زایل می‌سازند ، و اموال را به ناروا دهند ، و بخاطر هانها بدیشان ظلم کردند ، و نیک دانسته بودند که علمای ایشان دست به حرام می‌برند ، و به ناچار با معارف قلوب خود به این نکته پی برده بودند کسی که رفتارشان مانند علمای ایشان باشد فاسق است و جایز نیست بخاطر خدا تصدیق شود و نه بعنوان واسطه میان خلق و خدا ، پس بخاطر اینکه تقلید کسانی را نمودند که آنان را شناخته بودند و افرادی که دانسته بودند ؛ قبول خبرشان ، و تصدیق حکایتشان ، و عمل به مطالبی که به ایشان می‌رسد از افرادی که ندیده‌اند جایز و روا نیست ، و واجب است که به خودشان فرو رفته و درباره امر رسول خدا ﷺ نیک بیندیشند ، چرا که دلائل آنحضرت آشکارتر از آن است که مخفی بماند ، و مشهورتر از آن است که برایشان آشکار نگردد .

و اینچنین است عوام اُمت ما ؛ هرگاه از علمای خود فسق ظاهر ، و تعصب شدید و هجوم بر حطام دنیا و حرام آن را دریافتند ، و نیز دیدند آنان بجای اصلاح طرفداران خود ؛ کمر به نابودی ایشان بسته‌اند ، و با اینکه به خواری و اهانت شایسته‌ترند مورد

فَمَنْ قَلَدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ
فُقَهَائِهِمْ، قَامَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِئًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ
مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ رَكِبَ
الْقُبَاحَ وَالْفَوَاحِشَ مَرَاكِبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا، وَلَا كَرَامَةً، وَإِنَّمَا
كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيهَا يَتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَذَلِكَ، لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحَرِّقُونَهُ بِأَسْرِهِ
لِجَهْلِهِمْ، وَيَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وُجُوهِهَا لِقِلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ، وَآخَرُونَ يَتَعَمَّدُونَ الْكِذْبَ
عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِنْ عِزِّ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَادَهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.

وَمِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدَحِ فِينَا، يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيحَةِ
فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا، وَيَسْتَقِصُّونَ بِنَا عِنْدَ نَصَابِنَا، ثُمَّ يُضِيفُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَهُ وَأَضْعَافَ
أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِيبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهَا، فَيَقْبَلُهُ الْمُتَسَلِّمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا، عَلَى

احسان و نیکوکاری طرفداران خود واقع می شوند، در یک چنین اوضاعی هر کدام از
عوام ما از چنان فقهای تقلید کنند درست همانند یهودی خواهند بود که مشمول ذم
خداوند بواسطه تقلید از فقیهان فاسق خود شدند، پس هر فقهی که مراقب نفسش بوده
وحافظ دین خود است و با نفس خود مخالف است و مطیع امر مولی می باشد، بر عوام
است که از چنین فقهی تقلید کنند، و این شرائط تنها مشمول برخی از فقهای شیعی
می گردد نه تمامشان، زیرا از هر که مرتکب عملی قبیح و فاحش همچون فقهای فاسق
عامه گردد؛ مطلبی که از ما می گویند را قبول نکنید، و حرمتشان را نگه ندارید، و هر آینه
بسیاری از مطالب منقول از ما دستخوش تخیط شده، زیرا فاسقان گوش به کلام ما
می دهند و از سر جهل تمام آنرا تحریف می کنند، و از کمی شناختی که دارند مطالب را بر
غیر آن می نهند، و جماعت دیگری نیز از سر عمد بر ما دروغ بندند تا از حُطام ناچیز دنیا
وسيله ای بدست آرند تا همان؛ شعله های آتش جهنم را برایشان بیفزایند.

و گروهی از دشمنان مذهبند که قادر به قدح ما نیستند، برخی از علوم صحیح ما را
می آموزند و آنرا به شیعیان ما می رسانند، و از ما نزد دشمنان عیججوی می کنند، و چندین
برابر آن دروغ و چندین برابر آن اکاذیب بر ما می افزایند که ما از همه آنها پاک و بری

أَنَّهُ مِنْ عُلُومِنَا ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا وَهُمْ أَضَرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ-
عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ ، فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَالْأَمْوَالَ ، وَهُؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السَّوِّءِ النَّاصِبُونَ
الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مَوَالُونَ ، وَلِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ ، يُدْخِلُونَ الشَّكَّ وَالشُّبْهَةَ عَلَى ضَعْفَاءِ
شِيعَتِنَا فَيُضِلُّونَهُمْ وَيَمْنَعُونَهُمْ عَنْ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ ، لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ
هُؤُلَاءِ الْعَوَامِ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَتَعْظِيمَ وَلِيِّهِ لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ ،
وَلَكِنَّهُ يَفْقَهُ لَهْ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ ، ثُمَّ يُوقِفُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ ، فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ
خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَيَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ .

ثُمَّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَشْرَارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا : الْمُضِلُّونَ عَنَّا ، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ
إِلَيْنَا ، الْمَسْمُونُونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا ، الْمَلْقَبُونَ أُنْدَادَنَا بِأَلْقَابِنَا ، يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَهُمْ لِيَلْعَنَ

هستیم ، ولی مع الأسف شیعیان تسلیم ما آن را می پذیرند بر اینکه آن از علوم و دانش ما
است ، پس گمراه شده و دیگران را به بیراهه کشند ، و زیان و ضرر این افراد بر شیعیان
ضعیف ما از لشکر یزید بر حسین بن علی علیه السلام و اصحاب آنحضرت بیشتر است ، زیرا
آنان هم روح را بتاراج می برند و هم اموال را به غارت

و این گروه از علمای سوء ناصبی مذهبی هستند که خود را بظاهر از موالی ما و دشمن
اعداء ما می شمارند ، و شک و شبهه را بر شیعیان ضعیف ما وارد نموده و گمراهان
می سازند و مانع ایشان از رسیدن به مقصد حق می گردند ، البته خدای تعالی از قلب
هر کدام از این عوام دریابد که او هیچ قصدی جز نگهداری دین و تعظیم ولی خود ندارد
این چنین فردی را هرگز در دست افراد ظاهر فریب کافر رها نسازد ، بلکه مؤمنی را
برایش برانگیزد تا او را به راه صواب آگاه سازد ، سپس خداوند هم را توفیق پذیرش
خود سازد ، پس خداوند با اینکار خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند ، و برای کسی
که او را گمراه نموده لعن دنیا و عذاب آخرت را گرد می آورد ،

سپس فرمود : رسول خدا ﷺ فرمود : «اشرار علمای ائمتم ، همه را از من گمراه
می سازند ، دزدان راههای منتهی به ما می باشند ، افرادی که نامهای ما را بر مخالفانمان
می نهند ، و انداد و همتایانمان را ملقب به لقب ما می سازند ، بر ایشان صلوات فرستند

مُسْتَحَقُّونَ ، وَيَلْعَنُونَنا وَنَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ ، وَبِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ مَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا عَنْ صَلَوَاتِهِمْ عَلَيْنَا مُسْتَغْنُونَ» .

ثُمَّ قَالَ : قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى ، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى ؟ قَالَ : الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا .

قِيلَ : فَمَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَفِرْعَوْنَ وَنُفْرُوْدَ ، وَيَعْدُ الْمَتَمِّينَ بِأَسْمَائِكُمْ ، وَالْمُتَلَقِّينَ بِالْقَابِكُمْ ، وَالْآخِذِينَ لِأُمُكَّتِكُمْ ، وَالْمَتَأَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ ؟

قَالَ : الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا ، هُمْ الْمُظْهِرُونَ لِلْأَبَاطِيلِ ، الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ ، وَفِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» الآية .

۳۳۸- وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَّمِ ذِكْرُهُ : عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ يُونُسَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ ، وَأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ [عَنْ أَبِيهِمَا] أَنَّهُمَا قَالَا : قُلْنَا لِحَسَنِ أَبِي الْقَاسِمِ عليه السلام : إِنَّ

هرچند به لعن شایسته ترند ، و ما را لعن می کنند در حالیکه ما لبریز و غرقه کرامات خداوندی هستیم ، و با صلوات خداوند و فرشتگان مقرب بر ما از صلوات ایشان بر خود بی نیاز و مستغنی هستیم .

سپس فرمود : فردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید : بهترین خلق خدا پس از امامان هدایت و چراغهای تاریکی کیست ؟ فرمود : علما ؛ البته اگر به صلاح رسیده باشند .

پرسید : پس از ابلیس و فرعون و نفرو د ، و بعد از جماعتی که اسامی شما را بر خود می نهند و گروهی که خود را ملقب به القاب شما می کنند و امکان شما را تصرف کرده و در ممالک شما حاکم می شوند ؛ اشرار خلق خدا کیانند ؟

فرمود : علما وقتی به فساد افتند ، ایشان اباطیل را ظاهر می سازند و حقایق را کتمان می کنند ، و درباره ایشان خداوند فرموده : «خدا و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند» مگر آنان که توبه کردند - بقره : ۱۶۰ و ۱۵۹ .

۳۳۸- و به اسنادی که قبلاً ذکر شده از یوسف بن محمد بن زیاد ؛ و علی بن محمد بن - سیار نقل است که آندو گفتند : به امام حسن پدر حضرت قائم علیه السلام عرض کردیم :

قَوْمًا عِنْدَنَا يَزْعَمُونَ أَنَّ هَارُوتَ وَمَارُوتَ مَلَكَانِ اخْتَارَتْهُمَا الْمَلَائِكَةُ^(۱) لَمَّا كَثُرَ عِصْيَانُ ابْنِ آدَمَ وَأَنْزَلَهُمَا اللَّهُ مَعَ ثَالِثٍ لَهَا إِلَى الدُّنْيَا، وَأَتَتْهُمَا افْتِنَا بِالزُّهْرَةِ وَأَرَادَا الزَّانَا بِهَا وَشَرِبَا الْخَمْرَ، وَقَتَلَا النَّفْسَ الْمُحَرَّمََةَ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُهُمَا بِبَابِلَ، وَأَنَّ السَّحْرَةَ مِنْهَا يَتَعَلَّمُونَ السَّحْرَ، وَأَنَّ اللَّهَ مَسَخَ تِلْكَ الْمَرْءَةَ هَذَا الْكُوكَبَ الَّذِي هُوَ «الزُّهْرَةُ».

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّهِ مَعْصُومُونَ مُحْفُوظُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْقَبَاحِ، بِالْطَّافِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» وَقَالَ: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ - يَعْنِي: الْمَلَائِكَةُ - لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْصِرُونَ» بِسَبْحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتَرُونَ»، وَقَالَ فِي الْمَلَائِكَةِ: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ - إِلَى قَوْلِهِ: مُشْفِقُونَ»،

عدهای نزد ما می پندارند که هاروت و ماروت دو فرشته ای بودند که وقتی عصیان بنی آدم بسیار شد ملائکه آندورا برگزیدند، و خداوند آن دو فرشته را با فرشته سومی به دنیا فرو فرستاد، و آن دو مجذوب زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خوردند و آدم کشی کردند و خداوند آنان را در بابل عذاب فرمود و جادوگران، از آندو سحر و جادو می آموختند و خداوند آن زن را مسخ کرده به صورت این ستاره یعنی زهره درآورد.

امام علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این سخنان! بتحقیق فرشتگان الهی در پرتو الطاف خداوند معصوم و محفوظ از کفر و اعمال زشتند، خود در باره اشان فرموده: «از فرمان خداوند سرپیچی نمی کنند و آنچه امر شده اند انجام می دهند - تحریم: ۶»، و فرموده: «واو راست هر که در آسمانها و زمین است، و آنان که نزد اویند (یعنی فرشتگان) از پرستش وی گردنکشی و بزرگ منشی نمی کنند و خسته و مانده نمی شوند» شب و روز خدای را به پاکی می ستایند و سستی نمی کنند - انبیاء: ۲۰ و ۱۹، و نیز درباره ملائکه فرموده: «بلکه [آن فرشتگان] بندگانی گرامی اند» که به گفتار بر او پیشی نگیرند و آنان به فرمان او کار می کنند آنچه را پیش روی آنهاست و آنچه را واپس آنهاست می داند و جز برای

۱ - کذا في النسخ، وفي البحار أيضاً، لكن في العيون: «اختارهما الله من الملائكة».

كَانَ اللَّهُ قَدْ جَعَلَ هَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةَ خُلَفَاءَهُ فِي الْأَرْضِ، وَكَانُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الدُّنْيَا، وَكَالْأُمَّةِ أَفْيَكُونُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأُمَّةِ قَتْلُ النَّفْسِ وَالزَّنا وَشُرْبُ الْخَمْرِ؟!

ثُمَّ قَالَ: أَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُخَلِّ الدُّنْيَا مِنْ نَبِيٍّ أَوْ إِمَامٍ مِنَ الْبَشَرِ؟ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ - يَعْنِي إِلَى الْخَلَائِقِ - إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثِ الْمَلَائِكَةَ إِلَى الْأَرْضِ لِيَكُونُوا أُمَّةً وَحُكَّامًا، وَإِنَّمَا أَرْسَلُوا إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ. قَالَا: قُلْنَا لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَعَلَى هَذَا لَمْ يَكُنْ إِبْلِيسُ مَلَكًا؟!

فَقَالَ: لَا، بَلْ كَانَ مِنَ الْجِنِّ! أَمَا تَسْمَعَانِ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» فَأَخْبَرَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ، وَهُوَ الَّذِي قَالَ: «وَالْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ».

کسانی که او پسندد و خوشنود باشد شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند - انبیاء علیه السلام : ۲۶ تا ۲۸ ، بنابه گفته ایشان خداوند فرشتگانی را خلقای خود در زمین قرار داده و آنها همچون انبیاء در دنیا و مانند ائمه می باشند ، در این صورت آیا از انبیاء و ائمه قتل نفس و زنا و شرب خمر سر می زند؟!

سپس فرمود : مگر نمی دانی که خداوند دنیا را از وجود پیامبر یا امامی از جنس بشر باقی نگذاشته؟ مگر این آیه را نخوانده ای که [به رسول خود] می فرماید : «وپیش از تو ما کسی را نفرستادیم - یعنی به سوی خلق - مگر مردانی که از اهل شهرها که بدیشان وحی می کردیم - یوسف : ۹۰-۱» ، پس خود خبر داده که هیچ فرشته ای را به زمین مبعوث نفرموده تا ائمه و حاکمان باشند ، فقط آنها را به سوی پیامبران الهی ارسال کرده . آندو گفتند : به آنحضرت علیه السلام عرض کردیم : پس با این بیان دیگر ابلیس ملک و فرشته نبوده است .

فرمود : نه ، بلکه از جنّ بوده! مگر شما دو نفر این آیه را نشنیده اید که فرموده : «و یاد آر آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید : پس سجده کردند مگر ابلیس که از جنّ بود - کهف : ۵۰» ، پس خود خبر داده که او از جنّ بوده ، و در این آیه فرموده : «و اجنّه را پیش از آن از آتش سوزان بی دود و نفوذ کننده آفریدیم : حجر : ۲۷» .

وَقَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي مُرَّةٍ: مُحَمَّدٌ نَبِيُّ أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنِ الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاخْتَارَ النَّبِيِّينَ، وَاخْتَارَ الْمَلَائِكَةَ الْمُتَرَيِّينَ، وَمَا اخْتَارَهُمْ إِلَّا عَلَى عِلْمٍ مِنْهُمْ بِهِمْ: أَنَّهُمْ لَا يُوَاقِعُونَ مَا يَخْرُجُونَ بِهِ عَنْ وَلَايَتِهِ، وَنَقُطِعُونَ بِهِ عَنْ عِصْمَتِهِ، وَيَنْضَمُّونَ بِهِ إِلَى الْمُسْتَحَقِّ لِعَذَابِهِ وَنَقْمَتِهِ. قَالُوا: فَقَدْ رَوَيْ لَنَا أَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا نَصَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْإِمَامَةِ، عَرَضَ اللَّهُ وَلَايَتَهُ عَلَى قَنَامٍ وَقَنَامٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَبَوْهَا، فَسَخَّاهُمُ اللَّهُ ضَفَادِعَ. فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! هَؤُلَاءِ الْمَكْذُوبُونَ عَلَيْنَا، الْمَلَائِكَةُ هُمْ رُسُلُ كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْخَلْقِ أَفَيَكُونُ مِنْهُمْ الْكُفْرُ بِاللَّهِ؟ قُلْنَا: لَا.

قَالَ: فَكَذَلِكَ الْمَلَائِكَةُ! إِنَّ شَأْنَ الْمَلَائِكَةِ عَظِيمٌ، وَإِنَّ خَطْبَهُمْ لَجَلِيلٌ. ۳۳۹- وَبِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَكَرَّرَ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ، وَأَبِي الْحَسَنِ أَيْضاً أَنَّهَا قَالَا: حَضَرْنَا

و امام علیؑ فرمود: پدرم از جدش رضا از پدران گرامش از رسول خدا ﷺ برایم حدیث می کردند که آنحضرت فرموده: بی شک خداوند ما گروه آل محمد را برگزید، و انبیاء را انتخاب کرد، و فرشتگان مقرب را اختیار نمود، و این گزینش با توجه به این مطلب بود که آنها کاری نخواهند کرد که بموجب آن از ولایت او خارج شده و از حفاظتش باز مانند، و از زمره افرادی که مستحق عذاب و نقمت او هستند در آیند.

آندو گفتند: به آنحضرت عرض کردیم: از حضرت علیؑ برای ما نقل شده: وقتی رسول خدا ﷺ امامت آنحضرت را اعلام فرمود، خداوند ولایت او را بر هزاران هزار از فرشتگان عرضه داشت ولی آنان قبول نکردند و بدین خاطر پروردگار آنها را به قورباغه مسخ فرمود.

حضرت فرمود: پناه بر خدا! اینان بر ما دروغ و افترا می بندند، فرشتگان! رسولانی مانند سایر انبیای الهی به خلق می باشند، آیا از آنان کفر سر می زند؟ گفتیم: نه. فرمود: ملائکه نیز همینطور هستند، بتحقیق قدر و مرتبه ملائکه عظیم و امرشان بسیار با جلالت است.

۳۳۹- و به اسناد گذشته نقل است که همان دو نفر گفتند: در مجلس امام حسن پدر

عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي الْقَاسِمِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : جَاءَنِي رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا الشَّيْعَةِ قَدْ امْتَحِنَ بِجَهَالِ الْعَامَّةِ ، يَمْتَحِنُونَهُ فِي الْإِمَامَةِ وَيُحْلِفُونَهُ ، فَكَيْفَ يَصْنَعُ حَتَّى يَتَخَلَّصَ مِنْهُمْ؟

فَقُلْتُ لَهُ : كَيْفَ يَقُولُونَ؟

قَالَ : يَقُولُونَ : «أَتَقُولُ إِنَّ فَلَانًا هُوَ الْإِمَامُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَلَا بَدَّ لِي أَنْ أَقُولَ نَعَمْ وَإِلَّا أَتَخُونَنِي ضَرْبًا ، فَإِذَا قُلْتُ : «نَعَمْ» قَالُوا لِي : قُلْ : «وَاللَّهِ» فَقُلْتُ لَهُمْ : «نَعَمْ» وَأُرِيدُ بِهِ «نَعْمًا» مِنَ الْأَنْعَامِ : مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ .

قُلْتُ : فَإِذَا قَالُوا وَاللَّهِ فَقُلْ وَلِي ، أَيْ : وَلِي - تُرِيدُ - عَنْ أَمْرِ كَذَا ، فَإِنَّهُمْ لَا يُتَمَيِّزُونَ وَقَدْ سَلِمْتُ .

فَقَالَ لِي : فَإِنْ حَقَّقُوا عَلَيَّ وَقَالُوا قُلْ : «وَاللَّهِ» وَبَيَّنَّ الْهَاءَ .

فَقُلْتُ : قُلْ «وَاللَّهِ» بِرَفْعِ الْهَاءِ ، فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ مَعِينًا إِذَا لَمْ يَخْفِضْ ، فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ

حضرت قائم علیه السلام حضور یافتیم ، در آنجا یکی از اصحاب به آنحضرت عرض کرد : یکی از برادران شیعه نزد من آمد ، او مبتلا به جهالت عامه شده و آنان او را در مسأله امامت آزموده و قسم می دهند ، چه کند تا از دستشان نجات یابد؟

من به او گفتم : مگر چه می گویند؟ گفت : می گویند : «آیا معتقد هستی که فلانی پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امام است؟ و من چاره ای جز گفتن آری ندارم و گرنه مرا به باد کتک می گیرند ، وقتی گفتم «آری» می گویند بگو : «بخدا سوگند» ، پس من هم بدیشان گفتم : «نعم» و قصدم گفتن «نعماً» از انعام بود که شامل شتر و گاو و گوسفند می شود .

گفتم : اگر گفتند بگو «والله» تو بگو «ولی» ، یعنی : صرف نظر کرد از فلان کار ، زیرا آنان پی نخواهند برد و تو جان سالم بدربری

پس من گفتم : اگر بصورت واضح از من خواستند بگویم «والله» وها را در آن آشکار کن : چه کنیم؟

گفتم : بگو «والله» وها را رفع بده (و خداوند) ، زیرا در صورت عدم خفض (جرّ

فَقَالَ: عَرِّضُوا عَلَيَّ وَحَلِّفُونِي، وَقُلْتُ كَمَا لَقَّيْتَنِي.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ» لَقَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِصَاحِبِكَ بِتَقِيَّتِهِ بِعَدَدِ كُلِّ مَنْ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ مِنْ شِيعَتِنَا وَمَوَالِينَا وَمُحِبِّينَا حَسَنَةً، وَبِعَدَدِ مَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ مِنْهُمْ حَسَنَةً، أَذْنَاهَا حَسَنَةٌ لَوْ قُوِيَ بِهَا ذَنْبٌ مِائَةَ سَنَةٍ لَغُفِرَتْ، وَلَكَ بِإِشَادِكَ إِتَاءُهُ مِثْلُ مَا لَهُ.

۳۴۰- وَبِالْإِسْنَادِ الْمَتَكَرِّرِ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَعْرِفُ النَّاسَ بِحَقَّقِي إِخْوَانِهِ وَأَشَدَّهُمْ قَضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا، وَمَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَمِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا، وَلَقَدْ وَرَدَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْوَانٌ لَهُ مُؤْمِنَانِ أَبٌ وَابْنٌ، فَقَامَ إِلَيْهَا، وَأَكْرَمَهُمَا وَأَجْلَسَهُمَا فِي صَدْرِ مَجْلِسِهِ، وَجَلَسَ

لغت یا همان کسر دادن به هاء در اثر اضافه شدن به واو) بین شمرده نمی شود، پس آن دوست مؤمن رفت و پس از مدتی نزد من آمده و گفت: همان مطالب را بر من عرضه داشته و مرا قسم دادند، و همانطور که تو گفتی عمل کردم.

امام حسن عسکری علیه السلام بدو فرمود: تو مشمول همان فرمایش رسول خدا ﷺ هستی که: «راهنمای به خیر همچون انجام دهنده آن است»، خداوند برای رفیق تو به جهت تقیّه‌ای که نمود به شمار افرادی از شیعیان و موالیان و دوستانان ما که تقیّه را بکار بسته‌اند برای او حسنه مکتوب فرموده، و به تعداد افرادی که تقیّه را ترک گفته‌اند نیز حسنه نوشته است، کمترین آن حسنه اگر با گناهان صد سال روبرو شود همه آمرزیده شود، و برای تو به جهت این راهنمایی و ارشاد همانند او حسنه خواهد بود.

۳۴۰- و به اسنادی که پیش از این مکرر گذشت از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: آشناترین مردم به حقوق برادرانش و کوشاترین ایشان به ادای آن حقوق از بالاترین قدر و مرتبه نزد خداوند برخوردار است، و هر که در دنیا برای برادران خود تواضع کند او نزد خداوند از جمله صدیقان و از شیعیان علی علیه السلام خواهد بود، و روزی پدر و پسری از برادران مؤمن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمدند، آنحضرت

بَيْنَ أَيْدِيهِمَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِطَعَامٍ فَأُحْضِرَ ، فَأَكَلَا مِنْهُ ثُمَّ جَاءَ قَنْبَرٌ بِطَسْتٍ وَإِبْرِيْقٍ خَشَبٍ وَمَنْدِيلٍ لَيْسَ ، وَجَاءَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ مَاءٌ أَفْوَتْبَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخَذَ الْإِبْرِيْقَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ فَتَمَرَّغَ الرَّجُلُ فِي التُّرَابِ وَقَالَ :

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُ يَرَانِي وَأَنْتَ تَصُبُّ عَلَى يَدَيَّ؟!

قَالَ : اقْعُدْ وَاغْسِلْ يَدَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَرَاكَ وَأَخُوكَ الَّذِي لَا يَتَمَيَّزُ مِنْكَ وَلَا يَتَفَضَّلُ عَلَيْكَ يَخْدُمُكَ ، يُرِيدُ بِذَلِكَ خِدْمَةً فِي الْجَنَّةِ ^(۱) مِثْلَ عَشْرَةِ أَضْعَافٍ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَعَلَى حَسَبِ ذَلِكَ فِي مَمَالِكِهِ فِيهِ .

فَقَعَدَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ بِعَظِيمِ حَقِّ الَّذِي عَسَفْتَهُ وَبَجَلْتَهُ

در حضور آندو برخاسته و ضمن احترام و اکرام از ایشان آندو را در صدر مجلس نشاند ، و خود کنار ایندو جلوس فرمود ، سپس دستور شام داد و حاضر شد پس آندو از آن غذا خوردند ، سپس قنبر طشت و پارچی چوبی و حوله‌ای برای خشک کردن آورد و تا خواست از آن پارچ آب بر روی دست آن مرد بریزد آنحضرت از جا جسته و پارچ را گرفت تا خود بر دستان آن دوست آب بریزد ، با دیدن این صحنه آن مرد صورت به خاک غلطانده و گفت :

ای امیرالمؤمنین ، خدا مرا می‌بیند و شما بر دستان من آب می‌ریزید؟!

حضرت فرمود : «بنشین و دستانت را بشوی ، زیرا خداوند عزوجل تو را می‌بیند درحالیکه برادری که هیچ امتیاز و فضیلتی بر تو ندارد به تو خدمت می‌کند و خداوند بواسطه این خدمت : خادمان او را در بهشت مساوی با ده برابر عدد مردم دنیا و بر همان حساب در نفرات مناطق و ممالکی که در آنجا است قرار دهد .

پس آنمرد نشست و حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام بدو فرمود : تو را قسم به حق بزرگ من که نیک آنرا می‌شناسی و بدان احترام می‌گذاری ؛ و سوگند به تواضعت

۱ - کذا في النسخ ، ولكن في المصدر : «ويزيد بذلك في خدمه في الجنة - الخ» ، والظاهر

أصحيته ، ولذا اخترته لترجيته .

وَتَوَاضَعُ لَكَ اللَّهُ حَتَّى جَازَاكَ عَنْهُ بِأَنْ نَدَّ بَنِي لِمَا شَرَّفَكَ بِهِ مِنْ خِدْمَتِي لَكَ ، لِمَا غَسَلْتُ [يَدَكَ] مُطْمَئِنًّا كَمَا كُنْتَ تَغْسِلُ لَوْ كَانَ الصَّابُ عَلَيْكَ قَنْبَرًا ، فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ .

فَلَمَّا فَرَّغَ نَاولَ الْإِثْرِيْقَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَقَالَ : يَا بَنِي ! لَوْ كَانَ هَذَا الْإِبْنُ حَضَرَ نِي دُونَ أَبِيهِ لَصَبَّيْتُ عَلَى يَدِهِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْتِي أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ ابْنٍ وَأَبِيهِ إِذَا جَمَعَهُمَا مَكَانًا ، لَكِنْ قَدْ صَبَّ الْأَبُ عَلَى الْأَبِ ، فَلْيَصُبَّ الْإِبْنُ عَلَى الْإِبْنِ ، فَصَبَّ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ عَلَى الْإِبْنِ .

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ الشَّيْعِيُّ حَقًّا .

**

*

برای خدا که به همان سبب شما دو تن بخاطر آن جزا داد و مرا بدان ستود، تو را بدان خدمتی که برایت نمودم شرافت بخشید، از تو می خواهم وقتی دستان خود را با آرامش شستی همانگونه بشویی که انگار قنبر بر دستان تو آب می ریزد! آفرید نیز همان کار را انجام داد.

پس از اتمام کار آنحضرت پیرایه محمد ابن حنفیه داده و فرمود: ای فرزندم، اگر فرزند این مرد بتنهائی نزد من بود باز هم من روی دستش آب می ریختم، ولی خداوند امتناع دارد از اینکه میان پسر و پدر - وقتی هر دو در یک مجلس بودند - مساوی رفتار شود کند بلکه پدر بر روی دستان پدر آب می ریزد و پسر بر پسر، پس محمد ابن حنفیه بر دستان پسر آب ریخت.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: پس هر که در این خصلت از علی علیه السلام تبعیت و پیروی نماید او یک شیعه حقیقی است.

**

*

«احتجاج الحجة القائم المنتظر المهدی صاحب الزمان

— صلوات الله علیه وعلی آباءه الطاهرين —

۳۴۱ - سعد بن عبدالله القمي الأشعري قال: بليت بأشد التواصب منازعة فقال لي يوماً - بعد ما ناظرته -: تباً لك ولأصحابك! أنتم معاشر الروافض تفضدون المهاجرين والأنصار بالطعن عليهم، وبالجحود لمحبة النبي صلى الله عليه وآله لهم، فالصديق هو فوق الصحابة بسبب سبق الإسلام، ألا تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله إنما ذهب به ليلة الغار لأنه خاف عليه كما خاف على نفسه، ولما علم أنه يكون الخليفة في أمته وأراد أن يصون نفسه كما يصون صلى الله عليه وآله خاصة نفسه، كي لا يختل حال الدين من بعدهم ويكون الإسلام منتظماً؟ وقد أقام علياً على فراشه لما كان في علمه أنه لو قتل لا يختل الإسلام بقتله، لأنه يكون من الصحابة من يقوم مقامه لا جرم لم يبال من قتله؟!

«احتجاج حضرت حجت امام قائم، مهدی منتظر، صاحب الزمان»

«— صلوات الله عليه وعلی آباءه الطاهرين —»

۳۴۱ - سعد بن عبدالله گوید: گرفتار یک ناصبی مذهب شدم که در منازعه عقیدتی بسیار سخت گیر بود، باری پس از اتمام مناظره به من گفت: وای بر تو و بر یارانت! شما گروه رافضیان زبان به طعن مهاجرین و انصار می گشایید و منکر محبت رسول خدا صلى الله عليه وآله بر ایشان هستید، پس صديق کسی است که بسبب سبقش در اسلام فوق تمام صحابه است، مگر نمی دانید که رسول خدا صلى الله عليه وآله تنها بدین خاطر با او به غار رفت که آنچه بر خود هراس داشت بر او نیز همان داشت، و نیز برای آنکه می دانست او خلیفه امتش خواهد شد، و با اینکار خواست همانطور که جان خود را حفظ می کند او را نیز محافظت فرماید، تا مبادا اوضاع و احوال دین پس از او مختل شود و اسلام منتظم باشد، و اینکه علی عليه السلام را در فراش خود گماشت برای این بود که نیک می دانست اگر او کشته شود اوضاع دین مختل نمی شود، چرا که در میان صحابه جایگزین او موجود است، و به هر جهت توجهی به قتل او نکرد.

قَالَ سَعْدُ: إِنِّي قُلْتُ عَلَى ذَلِكَ أَجُوبُهُ لِكِنَّهَا غَيْرُ مُسْكِنَةٍ.

ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ الرَّاغِبِينَ تَقُولُونَ: إِنَّ الْأَوَّلَ وَالثَّانِي كَانَا مُتَنَافِقَيْنِ، وَتَسْتَدِلُّونَ عَلَى ذَلِكَ بِبَلِيلَةِ الْعَقَبَةِ.

ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْبِرْنِي عَنْ إِسْلَامِهَا، كَانَ عَنْ طَوْعٍ وَرَغْبَةٍ أَوْ كَانَ عَنْ إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ؟ فَاحْتَرَزْتُ عَنْ جَوَابِ ذَلِكَ وَقُلْتُ مَعَ نَفْسِي: إِنْ كُنْتُ أَجِبُهُ بِأَنَّهُ كَانَ عَنْ طَوْعٍ فَيَقُولُ: لَا يَكُونُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ إِيمَانُهَا عَنْ نِفَاقٍ، وَإِنْ قُلْتُ: كَانَ عَنْ إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ، لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتُ لِلْإِسْلَامِ قُوَّةٌ حَتَّى يَكُونَ إِسْلَامُهَا بِإِكْرَاهٍ وَقَهْرٍ، فَرَجَعْتُ عَنْ هَذَا الْخُصْمِ عَلَى حَالٍ يَنْقَطِعُ كَيْدِي، فَأَخَذْتُ طُومَاراً وَكَتَبْتُ بِضَعاً وَأَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنَ الْمَسَائِلِ الْغَامِضَةِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابُهَا فَقُلْتُ: اذْفَعْهَا إِلَى صَاحِبِ مَوْلَايَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي كَانَ فِي قَوْمِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، فَلَمَّا طَلَبْتُهُ كَانَ هُوَ [الَّذِي] قَدْ ذَهَبَ قَسَمْتُ عَلَى أَنْتَرِهِ فَأَذَرَكْتُهُ وَقُلْتُ: الْحَالُ مَعَهُ.

سعد گوید: من جوابهای به این کلام او دادم ولی مجابش نکرد.

سپس گفت: ای گروه رافضیان شما معتقدید که اولی و دوم از اهل نفاق بوده‌اند، و در اثبات آن استدلال به شب عقبه می‌کنید.

سپس به من گفت: بگو ببینم آیا اسلام آندو از سر طوع و رغبت بود یا کراهت و اجبار؟ من نیز از پاسخ بدان احتراز نموده و در دل گفتم: اگر بگویم از سر طوع و رغبت بوده می‌گوید: در این صورت ممکن نیست که ایمان آندو از سر نفاق بوده باشد. و اگر بگویم از سر اکراه و اجبار بوده، که در آن زمان هنوز اسلام نیرو و قوتی نگرفته بود که اسلام آندو از سر زور و اجبار بوده باشد، پس بدون هیچ پاسخی از نزد این فرد مخاصم مراجعت نمودم در حالیکه از غصه نزدیک بود جگرم پاره پاره شود، پس از آن دست به قلم برده و در طوماری اقدام به نوشتن بیش از چهل مسأله غامض و مشکلی که جوابش را نمی‌دانستم نمودم، و یا خود گفتم آنرا از احمد بن اسحاق که مصاحب مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام است پرسش کنم، بهمین جهت بدنبال او رفتم ولی او رفته بود، من نیز بدنبال او رفته و در مکانی به او رسیدم، و حال خود را برایش بازگفتم.

فَقَالَ لِي : حَيَّ مَعِيَ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى حَتَّى نَسْأَلَ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ مَوْلَانَا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى ثُمَّ جِئْنَا إِلَى بَابِ دَارِ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَّا لِلدُّخُولِ عَلَيْهِ فَآذِنَ لَنَا ، فَدَخَلْنَا الدَّارَ وَكَانَ مَعَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ حِرَابٌ قَدْ سَتَرَهُ بِكِسَاءٍ طَبْرِيٍّ ، وَكَانَ فِيهِ مِائَةٌ وَسِتُّونَ صُرَّةً مِنَ الذَّهَبِ وَالْوَرَقِ ، عَلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا خَاتَمٌ صَاحِبُهَا الَّذِي دَفَعَهَا إِلَيْهِ وَلَمَّا دَخَلْنَا وَوَقَعَتْ أَعْيُنُنَا عَلَى وَجْهِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةً الْبَدْرِ وَقَدْ رَأَيْنَا عَلَى فَخْذِهِ غُلَامًا يُشَبِّهُ الْمُشْتَرَى فِي الْحُسْنِ وَالْجَمَالِ ، وَكَانَ عَلَى رَأْسِهِ ذَوَابْتَانِ ، وَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ رُמَانٌ مِنَ الذَّهَبِ قَدْ حُلِيَ بِالْقُصُوصِ وَالْجَوَاهِرِ الثَّمِينَةِ قَدْ أَهْدَاهُ وَاحِدٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْبَصْرَةِ ، وَكَانَ فِي يَدِهِ قَلَمٌ يَكْتُبُ بِهِ شَيْئًا عَلَى قِرْطَاسٍ ، فَكُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ شَيْئًا أَخَذَ الْغُلَامُ يَدَهُ فَالْتَقَى الرُّمَانُ حَتَّى يَذْهَبَ الْغُلَامُ إِلَيْهِ وَيَجِيءَ بِهِ قَلَمًا تَرِكَ يَدَهُ يَكْتُبُ مَا شَاءَ .



به من گفتم : با من به سامرا بیا تا آن مسائل را از مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام

پرسیم .

پس با او به سامرا رفته تا اینکه رسیدیم به درب منزل مولایمان علیه السلام ، اجازه ورود به منزل را گرفتیم و آنحضرت اجازه فرمود ، ما نیز داخل سرا شدیم و احمد بن اسحاق با خود انبانی داشت که آنرا با یک عبای طبری پوشانده بود ، و در آن حدود یکصد و شصت بسته دینار و درهم بود ، و سر هر کیسه را صاحبش مهر زده بود ، باری وقتی ما داخل شده و دیدگانمان بر آنحضرت افتاد ، سپای او همچون ماه بدر می درخشید ، و بر زانوی آنحضرت پسر بچه ای نشسته بود که در نیکویی و زیبایی همچون ستاره مشتری بود و بر سر او دو زلف بود ، و در مقابل او اناری از طلا مزین به نگین و جواهرات گرانبها بود که یکی از سران بصره به او اهدا کرده بود ، و در دست مبارک او (امام عسکری علیه السلام) قلمی بود که مطالبی را بر کاغذی می نوشت ، و هر بار که قصد نوشتن را می فرمود آن پسر بچه دست او را می گرفت و آنحضرت نیز آن انار طلایی را رها می ساخت تا بدنبال آن رود و آنحضرت بتواند کتابت خود را انجام بدهد .

ثُمَّ فَتَحَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْكِسَاءَ وَوَضَعَ الْجِرَابَ بَيْنَ يَدَيِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ
الْعَسْكَرِيُّ إِلَى الْغُلَامِ فَقَالَ: فَضَّ الْحَائِمَ عَنْ هَدَايَا شِيعَتِكَ وَمَوَالِكَ!

فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، أَيْجُوزُ أَنْ أُمَدَّ يَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَدَايَا نَجَسَةٍ وَأَمْوَالٍ رِجْسَةٍ؟!

ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ إِسْحَاقَ، أَخْرُجْ مَا فِي الْجِرَابِ يُفْتِزُ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، ثُمَّ أَخْرَجَ صُورَةً
فَقَالَ الْغُلَامُ: هَذَا لِلْفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ، تَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَبِسْتَيْنِ دِينَاراً، فِيهَا مِنْ
ثَمَنِ حَجِيرَةٍ بَاعَهَا وَكَانَتْ إِرْثًا عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعُونَ دِينَاراً، وَمِنْ ثَمَانِ سَبْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةٌ
عَشَرَ دِينَاراً، وَفِيهِ مِنْ أَجْرَةِ الْحَوَانِيتِ ثَلَاثَةُ دَنَانِيرٍ.

فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ، ذُلَّ الرَّجُلُ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا.

فَقَالَ الْغُلَامُ: فِي هَذِهِ الْغَيْنِ دِينَارٌ بِسِكَّةِ الرَّيِّ تَارِيخُهُ فِي سَنَةِ كَذَا قَدْ ذَهَبَ نِصْفُ نَقْشِهِ
مِنْهُمْ، وَثَلَاثَةُ أَقْطَاعٍ قُرَاضَةٍ بِالْوَرْنِ دَانِقٌ وَنِصْفُ دَانِقٍ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ الْحَرَامُ هَذَا الْقَدْرُ فَإِنَّ

سپس احمد بن اسحاق عباى طبرى را گشود وانبان سر بجهر خود را در مقابل امام
عسكرى عليه السلام نهاد. مولايمن به پسر بچه نگر بسته و فرمود: مهر از هداياى شيعيان
ودوستان خود بردار.

اوگفت: مولای من! آیا جایز است دستی پاک و مطهر به هدایا و اموالی آلوده دراز شود؟!
سپس ادامه داد: ای ابن اسحاق! محتویات انبان را بیرون آور تا من حلال و حرام
آنها جدا کنم، سپس اولین کیسه ای که خارج ساخت آن پسر بچه گفت: این مال فلانی از
فلان محله در قم شامل شصت و دو دینار است که چهل و پنج دینار آن مربوط به بهای
فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده و چهارده دینار
آن مربوط به بهای هفت جامه و سه دینار آن مربوط به اجاره دگانهها است.

مولایمان امام عسكرى عليه السلام فرمود: راست گفتی پسر جان! اکنون آنگرد را راهنمایی
کن که حرام آن کدام است.

پسر بچه گفت: در این مسکوکات دیناری است منسوب به شهر ری (رازی) که
تاریخ آن فلان سال است که نصف نقش آن محو شده و سه قطعه طلای آملی یوزن یک
دانق و نیم در این کیسه می باشد، که این مقدار از آن حرام است، و علت تحریم آن این

صاحب هذه الصرة في سنة كذا في شهر كذا كان له عند نساج - وهو من جملة حيرانه - من الغزل من ورع ، فأتى على ذلك زمان كثير فسرقه سارق من عنده فأخبره النساج بذلك فما صدقه وأخذ الغرامة بغزل أدق منه مبلغ من ونصف ، ثم أمر حتى نسيج منه ثوب وهذا الدينار والقراضة من ثمنه . ثم حل عقدها فوجد الدينار والقراضة كما أخبر ، ثم أخرج صرة أخرى .

فقال الغلام : هذا لفلان بن فلان من المحلة الفلانية بقم والعين فيها خمسون ديناراً ولا ينبغي لنا أن نُدني أيدينا إليها .

قال : ولم ؟ فقال : من أجل أن هذه الدنانير من ثمن الحنطة ، وكانت هذه الحنطة بيته وبين حراب له ، فأخذ نصيبه بكيل كامل وأعطى نصيبهم بكيل ناقص ، فقال مولانا الحسن ابن علي عليه السلام : صدقت يا بني .

ثم قال : يا ابن إسحاق ، احمِلْ هذه الصرة وبلغ أصحابها أو أوصي بتبليغها إلى

است که صاحب آن در فلان سال و فلان ماه به یکی از همسایگان یافتند خود یک من و یک چارک نخ داده که آن را بیافد ، و مدت زمان زیادی از آن گذشت تا اینکه دزدی آنرا به سرقت برد و بافنده خبر دزدی را به او رسانید ولی او قبول نکرد و تصدیقش ننمود و غرامت آنرا یک من و نیم نخ باریکتر از وی باز ستانده است و از آن جامه ای بافته که این دینار و آن قطعه طلای آملی بهای آن است ، و چون سر کیسه را باز کرد در آن دینار و طلای آملی را همانگونه که گفته بود یافت ، سپس کیسه دیگری را باز کرد .

آن پسر بچه گفت : این کیسه متعلق به فلانی از فلان محله قم است ، و مسکوکات آن پنجاه دینار است و در خور ما نیست که دستانمان را بدانها نزدیک کنیم .

گفت : برای چه ؟ گفت : زیرا این سکه های طلا بهای گندمی است که آن گندم متعلق به صاحب آن و تعدادی زارع است ، ولی او سهم خود را با پیانه تمام برداشته اما سهم زارعان دیگر را با پیانه ناقص داده است - در اینجا مولایمان امام عسکری علیه السلام فرمود : پسر جان راست گفتی !

سپس افزود : ای پسر اسحاق ، این کیسه ها را برداشته و به صاحبان آنها برسان یا

أصحابها، فَإِنَّهُ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَيْهَا.

ثُمَّ قَالَ: جِيءَ إِلَيَّ بِثَوْبٍ تِلْكَ الْعَجُوزُ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: كَانَ ذَلِكَ فِي حَقِيقَةٍ فَتَسَيَّئُهُ. ثُمَّ مَشَى أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِيَجِيءَ بِذَلِكَ فَتَنَظَّرَ إِلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوَّقَنِي إِسْحَاقُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَلَمَسَايِلُ الَّتِي أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهَا؟ قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ. قَالَ: فَاسْأَلْ قُرَّةَ عَيْنِي - وَأَوْمِئَ إِلَى الْغُلَامِ - عَمَّا بَدَأَ لَكَ!

فَقُلْتُ: يَا مَوْلَانَا وَابْنِ مَوْلَانَا رُويَ لَنَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، حَتَّى أَنَّهُ بَعَثَ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ رَسُولًا إِلَى عَائِشَةَ وَقَالَ: إِنَّكَ أَدْخَلْتِ الْهَلَكَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ بِالْعَشِّ الَّذِي حَصَلَ مِنْكَ، وَأَوْرَدْتِ أَوْلَادَكَ فِي مَوْضِعِ الْهَلَكَ بِالْجَهَالَةِ، فَإِنْ

سفارش به رساندن آنها بکن، زیرا ما نیاز می‌داشتیم بدانها نداریم.

سپس گفتم: جامه آن پیرزن را بیاور.

احمد بن اسحاق گوید: آن لباس در جامه‌دانی بود که من فراموشش کرده بودم و تا احمد بن اسحاق رفت آن جامه را بیاورد مولایمان امام عسکری علیهما السلام نظری به من انداخته و فرمود: ای سعد تو برای چه آمدی؟

گفتم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت شما نمود،

امام فرمود: پس سؤالاتی که قرار بود از من بپرسی چه؟!

گفتم: آنها نیز بر حال خود باقی است، فرمود: آنها را از نور دیده‌ام - و با دست مبارکش به آن پسر بچه اشاره فرمود - هرچه می‌خواهی بپرس.

گفتم: ای مولای ما وای فرزند مولای ما! برای ما نقل است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئولیت طلاق همسران خود را بر عهده امیرالمؤمنین علیهما السلام نهاد، تا جایی که در روز جمل به دنبال عائشه فرستاده و به او فرمود: تو با این فریب و نیرنگی که نمودی اسلام را در معرض هلاکت قرار داده و از جهالت فرزندان خود را به لب تیغ نشانیدی، اگر

امْتَنَعْتَ وَالْأُطْلُقُكَ»، فَأَخْبَرْنَا يَا مَوْلَايَ عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي قَوَّضَ حُكْمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأَمْهَاتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، إِنَّ هَذَا شَرَفٌ بَاقٍ مَا دُمِنَ اللَّهُ عَلَى طَاعَةِ ، فَأَيَّسَهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَطَلَّقَهَا مِنَ الْأَزْوَاجِ وَأَسْقَطَهَا مِنْ شَرَفِ أُمَمِيَّةِ الْمُؤْمِنِينَ .
ثُمَّ قُلْتُ : أَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبَيَّنَةِ الَّتِي إِذَا فَعَلَتْ الْمَرْءُ تِلْكَ يَجُوزُ لِعَلَّهَا أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ فِي أَيَّامِ عِدَّتِهَا؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تِلْكَ الْفَاحِشَةُ السُّحْقُ وَلَيْسَتْ بِالزَّانَا لِأَنَّهَا إِذَا زَنَتْ يَقَامُ عَلَيْهَا الْحَدُّ وَلَيْسَ لِمَنْ أَرَادَ تَزْوِيجَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ مِنَ الْعَقْدِ عَلَيْهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ الَّذِي أُقِيمَ عَلَيْهَا ، وَأَمَّا إِذَا سَاحَقَتْ فَيَجِبُ عَلَيْهَا الرَّجْمُ ، وَالرَّجْمُ هُوَ الْخِزْيُ ، وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَجْمِهَا فَقَدْ

امتناع کنی تو را طلاق گویم! حال : شما ای مولای من بفرمایید که معنی طلاق که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکم آن را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام واگذار فرموده بود چیست؟

فرمود : خدای تعالی قدر و مرتبه همسران پیامبر را بزرگداشته و ایشان را مشرف به اُمّ المؤمنین نمود ، پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : ای ابوالحسن ! این شرف برای آنان تا زمانی که بر طاعت خداوند باقی است ، پس هرکدامشان بعد از من با شورش بر تو از فرمان حق سربرتافت او را از همسران طلاق بده و شرف اُمّ المؤمنین را از او ساقط ساز .
سپس پرسیدم : بفرمایید مراد از آن فاحشه مبینه ای که در صورت ارتکاب : شوهر حق دارد که زن را در ایام عده اش از خانه خارج سازد چیست ^(۱)؟

فرمود : مراد از آن فاحشه مساحقه است نه زنا ، زیرا در صورت ارتکاب زنا بر او حد جاری شود ، و مردی که می خواسته با او ازدواج کند نبایستی بخاطر اجرای حد از ازدواج با او امتناع ورزد ، و اگر کسی مرتکب مساحقه شود باید سنگسار گردد ، و

۱- در کتاب شریف کمال الدین اینگونه آمده : «گفتم : معنای فاحشه مبینه ای که چون

زن در زمان عده مرتکب شود بر شوهرش روا است که او را از خانه خود اخراج کند چیست؟» .

أَخْزَاهَا لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَفْرِيَهَا .

ثُمَّ قُلْتُ : أَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» فَإِنَّ فُقَهَاءَ الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِهَابِ الْمَيْتَةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَالَ ذَلِكَ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَاسْتَجْهَلَ فِي نُبُوَّتِهِ ، لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرُ فِيهَا مِنْ خَطِئَتَيْنِ : إِمَّا أَنْ كَانَتْ صَلَاةُ مُوسَى فِيهَا جَائِزَةً أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ ، فَإِنْ كَانَتْ صَلَاةُ مُوسَى جَائِزَةً فِيهَا ، فَجَازَ لِمُوسَى أَنْ يَكُونَ لَا بَسَها فِي بِلَاقِ الْبُقْعَةِ وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً ، وَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهَا فَقَدْ أُوجِبَ أَنْ مُوسَى لَمْ يَعْرِفِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ ، وَلَمْ يَعْلَمْ مَا جَازَتْ الصَّلَاةُ فِيهِ بِمَا لَمْ يَجْزُ وَهَذَا كُفْرٌ .

قُلْتُ : فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهَا؟

قَالَ : إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ فَقَالَ : يَا رَبِّ إِنِّي أَخْلَصْتُ لَكَ الْمُحَبَّةَ مِنِّي

سنگسار شدن خواری است ، و هر که را خداوند امر به رجم او کرده باشد او را خوار ساخته است و شایسته نیست هیچکس با وی نزدیکی نماید .

سپس پرسیدم : ای زاده رسول خدا! در این فرمایش خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام : «پایبوش خویش بیرون کن ، که تو در وادی مقدس طوی هستی - طه : ۱۲» بفرماید که جنس آن (نعلین) از چه بوده زیرا فقهای فریقین می پندارند آن از پوست مردار بوده؟ (و به همین خاطر امر به درآوردن آن شد) .

حضرت فرمود : هر که چنین گوید به موسی افترا بسته و او را در نبوتش جاهل فرض کرده ، زیرا مطلب از دو حال خارج نیست : یا نماز موسی در آن پایبوش جایز بوده یا نه ، اگر جایز بوده ، پس پوشیدن آن برای موسی در آن بقعه نیز روا بوده ، هر چند آن بقعه مقدس و مطهر بوده باشد ، و اگر اصل نماز در آن ناروا بوده لازم آید که موسی حلال و حرام را نشناخته ، و ندانسته که نماز در چه لباسی جایز است و در چه جامه ای جایز نیست ، و این خود کفر است .

پرسیدم : مولای من! تأویل آنرا بفرماید؟

فرمود : زمانی که موسی علیه السلام در وادی مقدس بود عرضه داشته : خدایا من محبت

وَعَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ ، وَكَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ . فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ » ، أَي : انزع حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَقَلْبُكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْشُولاً . فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِي عَنْ تَأْوِيلِ « كَهَيْعَص » ؟

قال : هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ، أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدُهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ ، وَذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ ، فَأَهْبِطَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا ، فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ سَرَى عَنْهُ هَمُّهُ ، وَانْجَلَى كَرْبُهُ ، وَإِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ ، وَوَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبَهْرَةُ . فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ : إِلَهِي ! مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي ، وَإِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعُ عَيْنِي وَتَنُورُ زَقَرَتِي ، فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ :

خود را برای تو خالص ساختم و قلب خود را از غیر تو شستم - و او خانواده اش را بسیار دوست می داشت - پس خداوند تبارک و تعالی بدو فرمود : « نعلین را از پای درآور - طه : ۱۲ یعنی : محبت خانواده ات را از قلب خود قطع کن ^(۱) ؛ اگر واقعاً محبت و دوستی تو برای ما خالص است و قلبت از میل به غیر من شستشو داده شده است ، برسیدم : مرا از تأویل « کهیحص » باخبر بفرمایید ؟

فرمود : این حروف از اخبار غیب است ، خداوند بنده خود زکریا را بر آن واقف فرمود ، سپس آنرا برای محمد ﷺ نقل فرمود ، و داستان از این قرار بود که زکریا علیه السلام از پروردگارش خواست که نامهای پنجگانه را به او بیاموزد ، پس جبرئیل نازل شده و آنها را بدو آموخت ، و زکریا را رسم بر این بود که هرگاه یاد محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام می افتاد اندوهش برطرف می شد و گرفتاریش زایل می گشت ، ولی هرگاه نام مبارک حسین علیه السلام را ذکر می کرد بغض و اندوه گلویش را می گرفت و می گریست و نفسش بند می آمد .

روزی عرضه داشت : بارها! چرا وقتی نام آن چهار بزرگوار را یاد می کنم با ذکر نام ایشان تسلیت یافته و اندوهم برطرف می شود ، ولی بمحض یاد حسین سرشک غم از

«کهیصص» فالكاف اسم كَرْبَلَاءِ ، وَاَلْهَاءُ هَلَاكُ الْعِثْرَةِ ، وَالْيَاءُ يَزِيدُ ، وَهُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ ، وَالْعَيْنُ عَطَشُهُ ، وَالصَّادُ صَبْرُهُ . فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَمَنَعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَأَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ ، وَكَانَ يَرْثِيهِ :

إِلَهِي أَتَفَجَّعُ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بِوُلْدِهِ؟

إِلَهِي أَتَنْزِلُ بَلَوِي هَذِهِ الرِّزْيَةَ بِفَنَائِهِ؟

إِلَهِي أَتُلْبِسُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ ثِيَابِ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ؟

إِلَهِي أَتَحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ بِسَاحَتَيْهَا؟

ثُمَّ كَانَ يَقُولُ : إِلَهِي ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ ، فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَفْتِنِّي بِحُبِّهِ ، ثُمَّ أَفْجَعْنِي بِهِ كَمَا تَفْجَعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوُلْدِهِ .

دیدگانم روان شده و ناله‌ام بلند می‌شود؟!!

پس خداوند اینگونه او را از قصه‌اش باخبر ساخته و فرمود : «کهیصص» ، پس حرف کاف نام «کربلا» است ، و حرف هاء «هلاک شدن عترت» است ، و یاء «یزید» هو که به حسین ظلم می‌کند ، و «ع» «عطش و تشنگی» است ، و صاد «صبر» و مقاومت او است .

زکریّا بمحض شنیدن آن فرمایشات تا سه روز نمازگاه خود را ترک نگفت و مانع مردم از ورود بدانجا شد ، و پیوسته زار زار گریست و نالید ، و نوحه او چنین بود :

خدایا! آیا بهترین فردِ خلقت را به مصیبتِ اولادش دردمند می‌سازی؟!!

خدایا! مگر این مصیبت را در آستان او نازل می‌کنی؟!!

خدایا! مگر جامه این مصیبت و اندوه را بر علی و فاطمه می‌پوشانی؟!!

خدایا! آیا اندوه و درد این مصیبت را بر ساحت آندو نازل می‌کنی؟!!

سپس عرضه داشت : خدایا! فرزندی پیری روزی‌ام فرما تا در کهنسالی دیدگانم بدان روشن شود ، سپس مرا شیفته او گردان ، آنگاه مرا بواسطه آن همچنانکه محمد حبیب خود را دردمند ساختی سرپای وجودم را دردمند ساز!

فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَىٰ وَفَجَعَهُ بِهِ وَكَانَ حَمْلُ يَحْيَىٰ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَحَمَلُ الْحُسَيْنِ كَذَلِكَ .
 فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنَ اخْتِيَارِ الْإِمَامِ لِأَنْفُسِهِمْ ؟
 قَالَ : مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ ؟ فَقُلْتُ : مُصْلِحٌ .
 قَالَ : هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمُفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ
 صَلَاحٌ أَوْ فَسَادٌ ؟ قُلْتُ : بَلَى .
 قَالَ : فَهِيَ الْعِلَّةُ أَيَّدُهَا لَكَ بِرُهَا نَ يَقْبَلُ ذَلِكَ عَقْلُكَ . قُلْتُ : نَعَمْ .
 قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ ، وَأَيَّدَهُمُ بِالْوَحْيِ
 وَالْعِصْمَةِ ، إِذْ هُمْ أَغْلَامُ الْأُمَمِ ، فَأَهْدِي إِلَى بَيْتِ الْاِخْتِيَارِ ، مِنْهُمْ : مُوسَىٰ وَعِيسَى عليهما السلام هَلْ
 يَجُوزُ مَعَ وَقُورِ عَقْلِهِمَا ، وَكَمَالِ عَلَيْهِمَا ، إِذْ هُمَا بِالْاِخْتِيَارِ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ ، وَهُمَا
 يَظُنَّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ ؟ قُلْتُ : لَا .

پس خداوند نیز یحیی را روزی اش ساخته و زکریا را بدو درد مند نمود . و ضمناً مدت
 بارداری یحیی همچون حسین شش ماه بود .
 پرسیدم : مولای من ! بفرمایید بجهت جبری مردم را از انتخاب امام برای خود ممنوع
 ساخته ؟

فرمود : گزینش امام مصلح یا فاسد ؟ گفتم : امامی مصلح .
 فرمود : آیا امکان دارد منتخب اینان بر مفسد قرار گیرد ؛ زیرا هیچکس از درون
 دیگری مطلع نیست که صلاح است یا فساد ؟ گفتم : آری ممکن است .
 فرمود : علت همین می باشد ، آیا برایت علت دیگری بیاورم تا عقلت آنرا بپذیرد ؟
 گفتم : آری .

فرمود : بگو ببینم ، پیامبران الهی که خداوند ایشان را برگزیده و بر آنان کتاب نازل
 ساخته و با وحی و عصمت تأییدشان فرموده تا پیشوایان امتها باشند چگونه افرادی
 هستند ؟ آیا افرادی همچون موسی و عیسی علیهما السلام که خود پیشوایان امتند با وقور عقل
 و کمال علمی دارند آیا ممکن است متناقض را به جای مؤمن انتخاب کنند ؟ گفتم : نه ممکن
 نیست .

قال: فهذا موسى كلم الله مع وفور عقله وكمال علمه، ونزول الوحي عليه اختار من أعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربه سبعين رجلاً ممن لم يشك في إيمانهم وإخلاصهم، فوقعتم خيرته على المنافقين قال الله عز وجل: «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا» - الآية، فلما وجدنا اختيار من قد اضطفأ الله للنبوّة واقعاً على الأفسد دون الأصلح، وهو يظن أنه الأصلح دون الأفسد، علمنا أن لا اختيار إلا لمن يعلم ما تحني الصدور وما تكن الضمائر وتنصرف عنه السرائر، وأن لا خطر لاختيار المهاجرين والأنصار، بعد وقوع خيرة الأنبياء على ذوي الفساد لما أرادوا أهل الصلاح.

ثم قال مولانا عليه السلام: يا سعد، إن من ادعى أن النبي ﷺ - وهو خصمك - ذهب بمختار هذه الأمة مع نفسه إلى الغار فإنه خاف عليه كما خاف على نفسه لما علم أنه الخليفة من بعده على أمته، لأنه لم يكن من حكم الاختفاء أن يذهب بغيره معه وإنما أقام علياً عليه السلام على مبيته لأنه علم أنه إن قيل لا يكون من الحلال بقتله ما يكون بقتل أبي بكر، لأنه

فرمود: این موسی کلمه الله است با تمام عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان سپاهش برای میقات پروردگارش هفتاد مرد را برگزید و هیچ تردیدی در ایمان و اخلاص اینان نداشت، اما منافقان را برگزید، خدای تعالی می فرماید: «و موسی از قوم خود هفتاد مرد برای وعده گاه ما برگزید - اعراف: ۱۵۵»، و چون مشاهده کردیم که مُنتخب «پیامبر برگزیده خداوند» افسد بوده و نه اصلح، حال اینکه می پنداشته آنان اصلح هستند، از همینجا پی می بریم که انتخاب تنها از دانای به درون سینه ها و ضمائر و سرائر مردم ساخته است، و انتخاب و گزینش مهاجران و انصار ارزشی ندارد درجایی که برگزیده پیامبران به جای افراد صالح افراد فاسد باشند.

سپس مولایمان فرمود: ای سعد! هر که - در مقام خصم تو - ادعا کرد که «رسول خدا ﷺ» با برگزیده این امت به غار رفت زیرا که او همانگونه که بر جان خود در هراس بود بر جان او نیز بیم داشت زیرا می دانست که او جانشین و خلیفه او خواهد بود و قرار هم نبود با کسی غیر از او پنهان و مخفی شود، و اینکه برای این علی علیه السلام را در فراش خود خواباند زیرا می دانست خللی که از قتل ابوبکر پیش می آید از کشته شدن او واقع نخواهد شد،

يَكُونُ لِعَلِيٍّ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ فِي الْأُمُورِ ، لَمْ لَا تَنْقُضْ عَلَيْهِ بِقَوْلِكَ : أَوْ لَسْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «إِنَّ الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً» وَصَيَّرَهَا مَوْقُوفَةً عَلَى أَعْمَارِ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ : «أَبِي بَكْرٍ ، وَعُمَرُ ، وَعُثْمَانُ ، وَعَلِيٌّ» فَإِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مَذْهَبِكُمْ خُلَفَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ؟ فَإِنَّ خَصْمَكَ لَمْ يَجِدْ بُدًّا مِنْ قَوْلِهِ : بَلَى .

قُلْتُ لَهُ : فَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ فَكَمَا كَانَ أَبُو بَكْرٍ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِهِ كَانَ هَذِهِ الثَّلَاثَةُ خُلَفَاءَ أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَلِمَ ذَهَبَ بِخَلِيفَةٍ وَاحِدٍ وَهُوَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْغَارِ وَلَمْ يَذْهَبْ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ ؟ فَقُلِيَ هَذَا الْأَسَاسُ يَكُونُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَخْفًا بِهِمْ دُونَ أَبِي بَكْرٍ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ مِثْلَ مَا فَعَلَ بِأَبِي بَكْرٍ ، فَلَمَّا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ يَكُونُ مُتَهَاوِنًا بِحَقُوقِهِمْ وَتَارِكًا لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَنْ كَانَ يُحِبُّ عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَ جَمِيعًا عَلَى تَرْتِيبِ خِلَافَتِهِمْ مَا فَعَلَ بِأَبِي بَكْرٍ .

زیرا فردی که جانشین علی باشد در میان صحابه موجود است . چرا تو با این کلام او را نقض نکردی که : «مگر شما معتقد نیستید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : «خلافت پس از من سی سال است» و این سی سال ؛ مدت عمر خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) است ، زیرا اینان بنا بر اعتقادتان خلفای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشند؟ زیرا گریزی جز گفتن آری نداشت .

و اگر مطلب این باشد که ابوبکر خلیفه پس از او باشد بنابراین سه خلیفه بعدی نیز خلیفه امت او هستند ، پس برای چه تنها یک خلیفه (ابوبکر) را به غار برد و آن سه را نبرد؟ پس بواسطه ترک آن سه و تخصیص ابوبکر به همراهی خود آنها را خوار ساخته ، زیرا حق این بود که همان رفتاری که با ابوبکر فرموده با دیگران نیز داشته باشد ، با این کردار حقوقشان را ناچیز شمرده و دلسوزی را بر ایشان ترک گفته پس از آنکه بر آنحضرت واجب بود بنابر ترتیب خلافتشان بر آنان همان کند که درباره ابوبکر انجام داد^(۱) .

۱ - یعنی چون می دانست خلیفه پس از وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم خواهند بود باید همه ایشان را به غار می برد و بر جانسان می ترسید ، و این در مقام جدل است نه تأیید خصم .

وَأَمَّا مَا قَالَ لَكَ الْخَصْمُ بِأَنَّهُمَا أَسْلَمَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً، لِمَ لَمْ تَقُلْ بَلْ إِنَّهُمَا أَسْلَمَا طَمَعاً، وَذَلِكَ أَنَّهُمَا يُخَالِطَانِ مَعَ الْيَهُودِ وَيُخْبِرَانِ بِخُرُوجِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاسْتِيلَاةِ عَلَى الْعَرَبِ مِنَ التَّوْرَةِ وَالْكِتَابِ الْمَتَّقَمَةِ وَمَلَا حِمَ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَيَقُولُونَ لَهَا: يَكُونُ اسْتِيلَاؤُهُ عَلَى الْعَرَبِ كَاسْتِيلَاءِ «بُحْتُ نَصْرَ» عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا أَنَّهُ يَدَّعِي النُّبُوَّةَ وَلَا يَكُونُ مِنَ النُّبُوَّةِ فِي شَيْءٍ، فَلَمَّا ظَهَرَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَاعِدَا مَعَهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ طَمَعَا أَنْ يَجِدَا مِنْ جِهَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا يَتَّيْنُ بَلَدٌ إِذَا انْتَضَمَ أَمْرُهُ، وَحَسُنَ بِالْهُ، وَاسْتَقَامَتْ وَلَا يَتُّهُ، فَلَمَّا أَيْسَا مِنْ ذَلِكَ وَافَقَا مَعَ أُمَثَالِهَا لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ وَتَلَمَّا مِثْلَ مَنْ تَلَمَّ مِنْهُمْ، وَتَفَرُّوا بِدَائِةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُسْقِطَهُ وَيَصِيرَ هَالِكاً بِسُقُوطِهِ بَعْدَ أَنْ صَعِدَ الْعَقَبَةَ فَيَمُنَّ صَعِدَ، فَحَفِظَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ مِنْ كَيْدِهِمْ وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَفْعَلُوا شَيْئاً، وَكَانَ حَالُهَا كَحَالِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ إِذْ جَاءَا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَايَعَاهُ طَمَعَا أَنْ تَكُونَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَلَا يَتُّهُ، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ

وَأَمَّا بِاسْمِهِ بِمَطْلَبِي كِه خِصْمِ تَوَكَّفْتُ كِه آيَا اسْلَامِ آندُوا بِا مِيلِ وَرَغِبْتُ بُوْدِه يَا زَوْرِ وَاجْبَارِ، چِرَا نَكَفْتِي اسْلَامِ آندُوا زِ رَوِي طَمَعِ بُوْدِه، زِيْرَا آندُوا بِا يَهُودِيَانِ بِجَالِسْتِ دَاشْتَنْدِ وَازِ پيشگوئيهاي تورات و كتابهاي گذشتگان از خروج محمد ﷺ و استيلاي او بر عرب و پايان كار او خبردار مي شدند، و ايشان پيشگويي كرده بودند كه محمد بر عرب مسلط مي شود همانگونه كه بُحْتُ نَصْرَ بر بني اسرائيل مسلط شد جز آنكه محمد ادعای نبوت مي كند ولي او عاری از نبوت بود. بنا بر اين وقتي امر رسول خدا ﷺ ظاهر و آشكار شد نزد وي شتافته و او را در شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله؛ ياري كردند به طمع آنكه چون امور او استقرار يافت و خيالش راحت شد و ولايتش استقامت گرفت هر كدام به حكومت شهري برسند، ولي چون تيرشان به سنگ خورده با همگنان خود در شب عقبه ايستادند و به بالاي آن گرده رفتند تا مركب رسول خدا ﷺ را پس از صعود به آنجا ساقط كنند تا آنحضرت هلاك گردد، ولي خداوند متعال آنحضرت را از كيد ايشان محفوظ داشت و آنان نتوانستند كاري از پيش ببرند، و حال آندو همچون رفتار طلحه و زبير بود آن هنگام كه نزد علي عليه السلام رسيدند و به طمع آنكه هر كدام به ولايت شهري برسند

وَأَيُّسَا مِنَ الْوِلَايَةِ ، نَكُنَّا بَيْعَتَهُ وَخَرَجَا عَلَيْهِ ، حَتَّى آلَأَ أَمْرُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى مَا يَتَوَلَّى أَمْرُ مَنْ يَنْتَكُتُ الْعُهُودَ وَالْمَوَاقِيقَ .

ثُمَّ قَامَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِصَلَاتِهِ وَقَامَ الْقَائِمُ عليه السلام مَعَهُ ، فَرَجَعْتُ عِنْدَهُمَا وَطَلَبْتُ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ ، فَاسْتَقْبَلَنِي بِأَكْيَأَ فَقُلْتُ : مَا أَبْطَأَكَ وَمَا أَبْكَكَ ؟

قَالَ : قَدْ فَقَدْتُ الثَّوْبَ الَّذِي سَأَلَنِي مَوْلَايَ إِحْضَارَهُ قُلْتُ : لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَأَخْبِرْهُ ! فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَانْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَبَسِّمًا وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ . فَقُلْتُ : مَا الْخَبَرُ ؟ فَقَالَ : وَجَدْتُ الثَّوْبَ مَبْسُوطًا تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْلَانَا عليه السلام يُصَلِّي عَلَيْهِ .

قَالَ سَعْدُ : فَحَمِدْنَا اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَى ذَلِكَ ، وَجَعَلْنَا تَحْتَلِفُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى مَنْزِلِ مَوْلَانَا عليه السلام أَيَّامًا فَلَا تَرَى الْعُلَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْوِدَاعِ دَخَلْتُ أَنَا وَأَحْمَدُ بْنُ -

با آنحضرت بیعت کردند ، ولی چون تبرشان به شنگ خورد و از رسیدن به ولایت نومید شدند بیعت او را شکسته و بر آنحضرت شورش کردند ، تا عاقبت کارشان به همنجا ختم شد که سرانجام هر عهد شکنی است .

سپس مولایمان امام عسکری علیه السلام برای نماز خود برخاست و همراهش حضرت قائم علیه السلام نیز بلند شدند ، و من نیز از نزد آندو بزرگوار خارج شده و در جستجوی احمد ابن اسحاق برآمدم ، ناگاه او با چشمی گریان با من روبرو شد ، به او گفتم : چرا تأخیر کردی و چه چیز تو را به گریه انداخته ؟

گفت : آن جامه ای که مولایم مطالبه اش نمود را گم کرده ام . گفتم : مشکلی نیست ، خودت به آنحضرت خبر بده .

او نیز بر امام علیه السلام وارد شد و با چهره ای خندان بیرون آمد درحالیکه بر محمد و اهل بیت او صلوات می فرستاد ، گفتم : چه خبر ؟ گفت : آن جامه را بصورت باز و گشاده زیر دو قدم مبارک مولایم دیدم که بر آن نماز می گزارد .

سعد گوید : براین مطلب حمد و ثنای الهی را بجا آوردیم ، و از آنروز به بعد چندین بار در منزل خدمت مولایمان رسیدیم ولی آن پسر بچه را نزد او ندیدیم ، و چون روز

إِسْحَاقَ وَكَهْلَانَ مِنْ أَهْلِ بَلَدِنَا، فَاتَّصَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِمًا وَقَالَ:
 يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ دَنَتِ الرَّحْلَةُ، وَاشْتَدَّتِ الْمِحْنَةُ، فَتَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى
 الْمُصْطَفَى جَدِّكَ، وَعَلَى الْمُرْتَضَى أَبِيكَ، وَعَلَى سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى سَيِّدِي
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَمِّكَ وَأَبِيكَ، وَعَلَى الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمَا آبَائِكَ، وَأَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ
 وَعَلَى وَلَدِكَ، وَتَرْغَبُ إِلَيْهِ أَنْ يُعْلِيَ كَعْبِكَ، وَيَكْبِتَ عَدُوَّكَ، وَلَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا آخِرَ عَهْدِنَا مِنْ
 لِقَائِكَ!

قال: فَلَمَّا قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ اشْتَعَبَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى اسْتَهْمَلَتْ دُمُوعُهُ وَتَقَاطَرَتْ
 عِبْرَانُهُ، ثُمَّ قَالَ:

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ، لَا تُكَلِّفْ فِي دُعَائِكَ شَطَطًا، فَإِنَّكَ مُلَاقٍ اللَّهَ فِي صَدْرِكَ هَذَا، فَخَرَّ أَحْمَدُ
 مَغْشِيًا عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ:

سَأَلْتُكَ يَا اللَّهَ وَبِحُرْمَةِ جَدِّكَ إِلَّا مَا بَسُرْتَُنِي بِخُرْقَةٍ أَجْعَلُهَا كَفْنًا! فَأَدْخَلَ مَوْلَانَا يَدَهُ تَحْتَ



خدا حافظی رسید من با احمد بن اسحاق و جماعتی از شیوخ شهرمان نزه آنحضرت
 شرفیاب شدیم، و احمد بن اسحاق در برابر امام علیه السلام ایستاده و گفت:

ای زاده رسول خدا، وقت رحیل و کوچ رسیده، و محنت شدت یافته، و ما همگی از
 خداوند می خواهیم تا بر جد بزرگوارت محمد و بر پدرت علی و بر مادر فاطمه زهرا؛
 سرور زنان و بر دو آقای بهشتی؛ عمو و پدرت، و بر تمام امامان پاک پس از آن دو،
 پدرانت و بر شخص شما و بر فرزندان صلوات فرستد، و امیدواریم که خداوند شما را
 برتری بخشد و دشمنانتان را سرکوب کند و این ملاقات را آخرین دیدار ما قرار ندهد.

گوید: وقتی او این کلمات را بر زبان راند مولایمان گریست بحدی که سرشک از
 دیدگانش جاری شد، سپس فرمود:

ای پسر اسحاق، در دعا خود را به تکلف مینداز، زیرا تو در همین سفر به ملاقات
 خدا خواهی رفت! با شنیدن این مطلب احمد بیهوش نفس بر زمین شد، و چون حالش جا
 آمد گفت:

تو را بخدا و به حرمت جدت که خرقه ای به من عطا فرمایید تا آنرا کفن خود سازم،

الْبَسَاطِ فَأَخْرَجَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَقَالَ:

خُذْهَا وَلَا تُنْفِقْ عَلَى نَفْسِكَ غَيْرَهَا فَإِنَّكَ لَنْ تُعْدِمَ مَا سَأَلْتَ، وَاللَّهُ تَعَالَى لَا يُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

قَالَ سَعْدُ: فَلَمَّا صِرْنَا بَعْدَ مُنْصَرَفِنَا مِنْ حَضْرَةِ مَوْلَانَا علیه السلام مِنْ حُلْوَانٍ عَلَى ثَلَاثَةِ فَرَسِيخٍ، حَمَّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَنَارَتْ عَلَيْهِ عِلَّةٌ صَعِبَةٌ أَيْسَ مِنْ حَيَاتِهِ فِيهَا فَلَمَّا وَرَدْنَا حُلْوَانَ وَنَزَلْنَا فِي بَعْضِ الْخَنَابِ، دَعَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ كَانَ قَاطِنًا بِهَا ثُمَّ قَالَ: تَفَرَّقُوا عَنِّي هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَاتْرُكُونِي وَحْدِي، فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُ وَرَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا إِلَى مَرْقَدِهِ.

قَالَ سَعْدُ: فَلَمَّا حَانَ أَنْ يُكْشِفَ اللَّيْلُ عَنِ الصُّبْحِ أَصَابَتْنِي فِكْرَةٌ فَفَتَحْتُ عَيْنِي، فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْحَادِمِ خَادِمِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام وَهُوَ يَقُولُ: أَحَسَّنَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ عَزَاكُمْ، وَخَتَمَ بِالْمُخَجَّبِ رَزِيَّتَكُمْ، قَدْ فَرَعْنَا مِنْ غَسْلِ صَلَاحِيكُمْ وَمِنْ تَكْفِينِهِ، فَتَوَمَّأُوا لِدَفْنِهِ قَبَائِلُهُ

آنحضرت نیز دست مبارکس را به زیر بساط برد و سیزده درهم بیرون آورده و فرمود: اینرا بگیر و آنرا جز برای خودت خرج نکن که خواستهات را از دست نخواهی داد، و خدای تعالی پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

سعد گفت: وقتی از خدمت آنحضرت مرخص شدیم در راه بازگشت سه فرسخ مانده به شهر حلوان احمد تب کرد، و شدت بیماری به حدی رسید که از ادامه حیات ناامید گشت، چون به شهر حلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراهای آن مستقر شدیم احمد در پی یکی از همشهریانش که ساکن آنجا بود فرستاد، سپس گفت: یک امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها گذارید! ما نیز از نزدش بیرون آمدیم و هر یک به خوابگاه خود رفتیم.

سعد گفت: حوالی صبح اندیشه‌ای مرا از خواب بیدار ساخته و دو چشمم را باز کردم، ناگاه دیدم «کافور» خدمتکار امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام است و می گوید: «خدا در این مصیبت به شما جزای خیر دهد و مصیبت شما را به خوبی جبران فرماید ما از غسل و تکفین دوست شما فارغ شدیم، پس برای دفن او از جای برخیزید

مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ، ثُمَّ غَابَ عَنْ أَعْيُنِنَا، فَاجْتَمَعْنَا عَلَى رَأْسِهِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَالْعَوِيلِ حَتَّى قَضَيْنَا حَقَّهُ وَفَرَّغْنَا مِنْ أَمْرِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ.

۳۴۲- وَعَنِ الشَّيْخِ الْمُؤْتَوِقِ أَبِي عَمْرٍو الْعَمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: تَسَاجَرُ ابْنُ أَبِي غَانِمٍ الْقَزْوِينِيُّ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي «الْخَلْفِ» فَذَكَرَ ابْنُ أَبِي غَانِمٍ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضَى وَلَا خَلْفَ لَهُ، ثُمَّ أَنَّهُمْ كَتَبُوا فِي ذَلِكَ كِتَابًا وَأَنْفَذُوهُ إِلَى النَّاحِيَةِ، وَأَعْلَمُوهُ بِمَا تَسَاجَرُوا فِيهِ. فَوَرَدَ جَوَابُ كِتَابِهِمْ بِخَطِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ -:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: عَافَانَا اللَّهُ وَإِنَّا كُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ، وَأَجَارَنَا وَإِنَّا كُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ، أَنَّهُ أَنْهَى إِلَى أَرْتِيَابِ جَمَاعَةٍ يَنْكُرُ فِي الدِّينِ، وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشُّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وَلَا أَمْرِهِمْ، فَفَعَّمْنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَأَنَّا، وَسَاءَ مَا فَيْكُمْ لَا فِينَا، لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا

زیرا جایگاه او در نزد سرورتان از همه شما گرامی تر بود» سپس از دیدگان ما نهان شد، ما نیز با گریه و ناله و زاری بر بالینش حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و از کار دفن او فارغ گشتیم، خدای او را رحمت کند!

۳۴۲- شیخ مورد اطمینان ابو عمرو العمری رحمته الله گوید: میان ابو غانم قزوینی و گروهی از شیعیان مشاجره‌ای در مورد «خلف» رخ داد، و ابن ابی غانم ذکر کرد که ابو محمد عليه السلام در گذشته هیچ جانشینی ندارد، باری پس از آن همگی طی ارسال نامه‌ای به ناحیه مقدسه (توسط وکلای آنحضرت) او را از مشاجره‌ای که میانشان رخ داده باخبر ساختند.

پس پاسخ نامه آنان به خط مبارک آنحضرت عليه السلام اینگونه رسید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: خدا ما و شما را از گیر و دار فتنه‌ها سلامت بدارد، و به ما و شما روح یقین عطا فرماید، و تنها ما و شما را از بازگشت ناخوشایند پناه دهد، همانا ارتیاب گروهی از شما در مسائل دین نزد من رسیده، که کارشان به شک و تردید درباره‌ی والیان امرشان افتاده، پس این مطالب موجب غم و اندوه ما برای شما شد نه برای خودمان، و ما را درباره‌ی شما ناخوش داشت نه برای خودمان، چرا که خداوند با ما است

فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا ، وَنَحْنُ صَانِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَانِعُنَا ،

یا هؤُلاءِ ، مَا لَكُمْ فِي الرَّيْبِ تَرَدَّدُونَ ، وَفِي الْحَيْرَةِ تَتَعَكِّسُونَ؟ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ اللَّهَ يَقُولُ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ، أَوْ مَا عَلِمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَنْبَاءُ بِمَا يَكُونُ وَيَحْدُثُ فِي أَمْنِكُمْ ، عَلَى الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ أَوْ مَا رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاقِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا ، وَأَعْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ ، كُلُّمَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ ، وَإِذَا أَقْلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، فَلَمَّا قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ أَبْطَلَ دِينَهُ ، وَقَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ ، كَلَّا! مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيَظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ وَإِنْ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وما نیازی بجز او نداریم ، وحق با ما است و هرگز تنهایی و خذلان دیگران ما را به هراس نیندازد ، و ما ساخته و پرورش یافته و رهین ملت پروردگار خویش هستیم ؛ و مردم پرورش یافته و تربیت شده ما نیستند .

آهای! شما را چه شده که در دام شک و تردید افتاده اید ، و در حیرت و آشفتگی وارونه شده اید؟! مگر این آیه را نخوانده اید که خدای تعالی فرموده : «ای کسانی که ایمان آوردید خدا را اطاعت کنید و رسول را فرمان برید و صاحبان امر را - نساء : ۵۹»؟! مگر از احادیث و اخباری که از ما بشما رسیده به آنچه اکنون و در آینده برای امامان شما از گذشته و باقی آنان رخ خواهد داد و قوف نیافته اید؟ مگر ندیدید که چگونه خداوند از زمان آدم علیه السلام تا ظهور امام ماضی (حسن عسکری) علیه السلام برای شما سنگرهای قرار داده تا بدانها پناه گیرید ، و نشانه ها و علائمی تا بدانها راه یابید؟ هر وقت نشانه ای غائب شد نشانه و علم دیگری نمایان گشت ، و هرگاه ستاره ای غروب نمود ستاره دیگری طلوع کرد ، پس زمانی که خداوند او را قبض روح فرمود شما پنداشتید که خداوند دین خود را ابطال کرده و سبب میان خود و خلقش را بریده ، هرگز! اینگونه نبوده و نخواهد بود ، تا اینکه رستاخیز برپا شود و امر خدا ظاهر گردد در حالیکه شما خوش ندارید ، و بی شک امام ماضی علیه السلام سعید و فقید بر منهاج و جای پای پدراناش علیهم السلام در گذشت ،

حَذَوِ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ، وَفِينَا وَصِيَّتُهُ وَعِلْمُهُ، وَمِنْهُ خَلْفُهُ وَمَنْ يَسُدُّ مَسَدَهُ، وَلَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ، وَلَا يَدَّعِيهِ دُونُنَا إِلَّا جَاوِدٌ كَاذِبٌ، وَلَوْ لَا أَنَّ أَمْرَ اللَّهِ لَا يُغْلَبُ، وَسِرُّهُ لَا يُظْهَرُ وَلَا يُعْلَنُ لَظَهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبَيَّنَ مِنْهُ عُقُولُكُمْ، وَيَزِيلُ سُكُوكُكُمْ وَلَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَسَلِّمُوا لَنَا وَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارَ كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِبْرَادُ، وَلَا تُحَاوِلُوا كَشْفَ مَا غُطِّيَ عَنْكُمْ، وَلَا تَقِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَتَسْعِدُوا إِلَى الْيَسَارِ، وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمُودَةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَاللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ، وَلَوْ لَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَاحِبِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ، وَالْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ، لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِي سُغْلِ مِمَّا قَدْ امْتَحَنَّا بِهِ مِنْ مُنَازَعَةِ الظَّالِمِ، الْقَتْلِ الضَّالِّ، الْمُتَنَابُعِ فِي غَيْبِهِ، الْمُضَادِّ لِرَبِّهِ

و در میان ما است وصیت و علم او، و از اوست خلف و کسی که جانشین او شد، و جز فرد ستمکار گنهکار فرد دیگری در موضع او با ما منازعه نمی کند، و جز ما ادعای آنرا نکند مگر اهل انکار و کفر باشد، و اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سر الهی نبود، چنان حق ما برای شما ظاهر می گردید که عقلها تان حیران گردد و تردیدتان برطرف شود، ولی مشیت خداوند بشود و هر چیزی که در لوح محفوظ مرقوم است تحقق خواهد یافت، پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شده و کارها را بما واگذارید، و بدانید که هر خیری از ما به مردم می رسد، برای اطلاع از آنچه بر شما پوشیده است اصرار مورزید، و به چپ و راست میل نکنید، مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است به سمت ما قرار دهید، من هر آنچه لازمه نصیحت و خیرخواهی بود برایتان گفتم و خود خداوند بر من و شما شاهد است. و اگر محبتی به شما نداشتیم و صلاح شما را نظاره نمی کردم، و به جهت ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک می گفتم، و فعلاً ما از مخاطبت با شما سرگرم ماجرای هستیم که گرفتار منازعه با ظالمی درشتخوی و گمراه شده ایم^(۱)، همو که پیرو هوی و هوس خود، مخالف پروردگارش است

۱ - مراد از او جعفر کذاب است یا خلیفه زمان. (بحار)

المدَّعي ما لَيْسَ لَهُ، المجاحِدِ حَقَّ مَنْ افْتَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ، الظَّالِمِ الْغَاصِبِ .
وَفِي اثْنَةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْوَأُ حَسَنَةٍ، وَسَيَرْدِي الْجَاهِلُ رَدَاءَ عَمَلِهِ، وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ
لِمَنْ عُقِبَى الدَّارِ.

عَصَمَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْأَسْوَءِ وَالْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ، فَإِنَّهُ وَلِيُّ
ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا وَحَافِظًا، وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ
وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا.
۳۴۳- وَعَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ
الْأَشْعَرِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ: أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا
يَعْرِفُهُ نَفْسُهُ، وَيُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقِيمُ بَعْدَ أَخِيهِ، وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ،
وغير ذلك من العلوم كلها.

قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان صلوات الله عليه

و ادّعی چیزی که متعلق به او نیست می کند، ظالمی است غاصب؛ منکر حق کسی شده
که از طرف خدا مفروض الطاعة است.

ودخت گرامی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الگوی خوبی برای شما است، و در آینده فرد جاهل
دست از عمل بردارد، و کافر خواهد فهمید که عاقبت نیکوی این منزلگاه از آن کیست.
امیدوارم خداوند از ناحیه رحمت خود ما و شما را از مواضع خطر و از بدیها و آفات
و امراض حفظ فرماید، زیرا تنها او سرپرست این امور و قادر بر آنچه می خواهد است،
و برای ما و شما ولی و حافظ می باشد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تمام اوصیا و
اولیا و مؤمنین باد، و صلوات و سلام خداوند بر محمد و آل او باد.

۳۴۳- سعد بن عبدالله گوید: احمد بن اسحاق اشعری گفت: یکی از شیعیان بنزد
من آمده و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و
ادّعا کرده بود که: امام بعد از پدرم من هستم، و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج
مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است.

احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم مکتوبی در این خصوص به ناحیه

وَصَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرٍ فِي دَرَجِهِ ، فَخَرَجَ إِلَى الْجَوَابِ فِي ذَلِكَ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ :

أَتَانِي كِتَابُكَ - أَبْقَاكَ اللَّهُ - وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ ، وَأَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَتْهُ عَلَى اخْتِلَافِ أَفْظَاظِهِ ، وَتَكَرَّرِ الْخَطَأِ فِيهِ ، وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَّفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتَ عَلَيْهِ مِنْهُ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا ، أَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا ، وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوْقًا ، وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكُرُهُ ، وَلِيَّ عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِلْيَوْمِ الَّذِي لَا رَيْبَ فِيهِ ، وَيَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ .

وَإِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْمَخْلُوقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً ، وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً ، وَسَائِبِينَ لَكُمْ مُجَمَّلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

مقدس حضرت صاحب الامر نوشته و نامه جعفر [کذاب] را هم در جوف آن گذارده ارسال داشتم ، سپس جواب آن بدینگونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند تو را پاینده بداند . مکتوب تو و نامه ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی بمن رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است ؛ مطلع گشتم ! اگر بدقت در آن مینگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم می شدی ! پروردگار بی شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی و خیری که درباره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است ، سیاسگزارم که همیشه حق را کامل می گرداند ، و باطل را از میان می برد ، او بر آنچه من اکنون می گویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست ، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما درباره آن اختلاف داریم سؤال کرد ، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد . آنچه می خواهم بگویم این است که خداوند صاحب نامه (جعفر کذاب) را نه بر کسیکه نامه به او نوشته ؛ نه بر تو و نه بر هیچیک از مخلوق ؛ امام مفترض الطاعة قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچکس لازم ندانسته است ، و من بزودی مطالبی را برای شما روشن می گردانم که بخواست خدا بدان اکتفا کنید .

يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا ، وَلَا أَهْلَهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ ، وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَالْأَبَابَ ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ ، وَيَعْرِفُونَهُمْ مَا جَهِلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَدِينِهِمْ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا ، وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً ، وَبَايَنَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمُ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ ، وَمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ ، وَالآيَاتِ الْغَالِيَةِ .

فِيهِمْ : مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا ، وَمِنْهُمْ : مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَجَعَلَ عَصَاهُ نُجْبَانًا مُبِينًا ، وَمِنْهُمْ : مَنْ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَمِنْهُمْ : مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ .
ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً

ای احمد بن اسحاق ، خدا تو را رحمت کند ، خداوند بندگان را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنان را مهمل نگذاشته است ، بلکه ایشان را با قدرت کامله خود آفریده و به آنان چشم و گوش و دل و فکر عطا فرموده ، آنکام پیغمبران را به منظور بشارت به وعده خداوند و ترساندن آنان از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد ، تا ایشان را به اطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند ، و آنچه را از ایشان از امر خداوند و دینشان نمی دانند به آنان بفهاند . سپس بواسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه کتابهایی بر آنان نازل فرمود و فرشتگان را بسوی ایشان فرستاد ، تا آنان میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند .

یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد ، و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را ازدهای آشکاری گردانید ، و دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم به اجازه او افراد لال و پیس را شفا داد .
دیگری را منطق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد ،

آنگاه محمد ﷺ را بعنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با طلوع او بر مردم تمام کرد ، و طومار نبوت را با وجود مبارکش مظهر نمود و او را به سوی همه مردم

وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَبَيَّنَّ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ، ثُمَّ قَبَضَهُ عَلَيْهِ سَلَّمَ اللَّهُ حَمِيداً فَقِيداً سَعِيداً، وَجَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ أَحْيَى بِهِمْ دِينَهُ، وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَتِهِمْ وَبَنِي عَمَّتِهِمْ وَالْأَدْنِيِّينَ فَلَا دُنْيَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ قَرَقاً بَيْنَنَا، تُعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمُخْجُوجِ، وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ؛ بِأَنْ عَصَتَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَجَعَلَهُمْ خَزَانِ عِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدِعَ حِكْمَتِهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّهِ، وَأَيَّدَهُمْ بِالْأَدْلَالِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ، وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ أَحَدٍ، وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلَا الْعِلْمُ مِنَ الْجَهْلِ.

وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُدَّعِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ، فَلَا أُدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ، رَجَا أَنْ يُتِمَّ دَعْوَاهُ، أَيْفَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالاً مِنْ حَرَامٍ، وَلَا يَفَرِّقُ بَيْنَ خَطِيئَةٍ

فرستاد و از راستگویی او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت، سپس وی را در حالیکه پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد. آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عمو و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند یکی پس از دیگری قرار داد، تا دین خود را بوسیله آنان زنده گرداند و نور خود را کامل کند، و میان آنان و برادران و اولاد عموی آنان و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود، زیرا خداوند امام و حجت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزّه کرده است. و ایشان را خزینه دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلائل تأیید فرموده است. اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند، و هر بی سر و پایی دعوی «امر الله» و منصب خدایی می کرد، و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی یافت.

این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد؛ نمی دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانائی در احکام دین خدا داشته است بخدا قسم او نمی تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد، و میان خطا و صواب

وَصَوَابٍ، أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ، وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا، أَمْ يَوَرِّعُ؟ قَالَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ «أَرْبَعِينَ يَوْمًا» يَزْعَمُ ذَلِكَ لِلطَّلَبِ الشَّعْوَذَةِ، وَلَعَلَّ خَبْرَهُ تَأْدِي إِلَيْكُمْ وَهَائِكَ ظُرُوفُ مُسْكِرَةٍ مُنْصُوبَةٍ، وَأَنَارُ عِصْيَانِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ، أَمْ يَأْتِي؟ فَلَيَأْتِ بِهَا، أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيُتِمِّمْهَا، أَمْ بِدَلَالَةٍ؟ فَلْيَذْكُرْهَا.

قال عزَّوَجَلَّ في كتابه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ *

فرق بگذارد. و اگر به علم خود می بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد، و حتی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعی ندارد. و اگر او به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه کس دیده است، علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است. و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد، و اگر حجتی دارد آنرا اقامه نماید. و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند!

خداوند عزَّوَجَلَّ در قرآن فرموده: «به نام خدای بخشاینده مهربان * حا، میم * فرو فرستادن این کتاب از سوی خدای توانای بی همتا و دانای با حکمت است. * ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آنها است نیافریدیم مگر بحق و [تا] سرآمدی نمانبرده، و کسانی که کافر شدند از آنچه بیم داده شدند رو بگردانند. * بگو: مرا گویند که آنچه جز خدا می خوانید به من بنمایید که چه چیز از این زمین - یا کدام بخش زمین - را آفریده اند یا مگر در [آفرینش] آسمانها شرکت داشته اند؟! اگر راستگویند، برای من [دلیلی از] کتابی که پیش از این [قرآن] آمده باشد یا بازمانده ای از دانش [پیشینیان] بیارید. *

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْبَيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿۱۰﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱۱﴾

فَالْتِمِسْ - تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ - مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ ، وَامْتَحِنُهُ وَاسْأَلْهُ عَنْ آيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهُ ، أَوْ صَلَاةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَحِبُّ فِيهَا ، لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَمِقْدَارَهُ ، وَيُظْهِرَ لَكَ عَوَارِئَهُ وَنُقْصَانَهُ ، وَاللَّهُ حَسْبُهُ .

حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ ، وَأَقَرَّهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ ، وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ ، وَإِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ ، وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ . وَإِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ ، وَجَمِيلِ الصُّنْعِ وَالْوِلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ .

۳۴۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ : سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ

وکیست گمراه‌تر از کسی که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ نمی‌دهد و آنان از خواندن ایشان بی‌خبرند؟ * و چون مردم برانگیخته و فراهم شوند خدایان دشمن آنان باشند و پرستش ایشان را انکار کنند - احقاف : ۶ - ۱۰ .

ای احمد بن اسحاق ، خداوند توفیقات را افزون کند آنچه را که گفتم از این زورگو (جعفر کذاب) بپرس و او را بدینگونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند ، و یا از یک غماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آنرا بیان نماید ، و بخوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد ، حساب او با خدا است ، خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد ، بعلاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السلام ، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است ! هرگاه خداوند بجا اجازه دهد که سخن بگوئیم آنوقت حق آشکار و باطل از میان می‌رود ، و تردید نیز در میان شما برطرف می‌شود ، من راغب و مشتاق خداوند در روزگار کفایت و زیبایی صُنْع و ولایت اویم ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ .

۳۴۴ - اسحاق بن یعقوب گوید : من از محمد بن عثمان رحمته الله درخواست نمودم نامه

الْعَمْرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى قَوْلِكَ التَّوْقِيعُ بِحُطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام .

أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَتَبَنَكَ ، وَوَقَاكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي-
عَمَّنَا ، فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ ، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ
سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ .

وَأَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدُهُ ، فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عليه السلام .

وَأَمَّا الْفُقَاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَأْسَ بِالشَّلَابِ .

وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا تَقْبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ ، فَمَا آتَانَا اللَّهُ
خَيْرٌ بِمَا آتَاكُمْ .

وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ : فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَكَذَبَ الْوَقَّاتُونَ .

مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکل است به ناحیه مقدسه تقدیم کند ، پس از
ارسال آن جوابی در پاسخ به پرسشهای من به خط مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام
بدین مضمون بدستم رسید :

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد ، اما اینکه پرسیده بودی که
برخی از خاندان ما (سادات) و عموزدگان ما منکر وجود من هستند ،

پس این را بدان که بین خداوند و هیچکسی قرابت و خویشی نیست ، و هر کس
منکر وجود من باشد از من نیست و راهی که او می‌رود راه پسر نوح است .

و اما راهی که عمویم جعفر و اولاد او نسبت به من پیش گرفته‌اند ، راه برادران
یوسف است .

و اما فُقَاع (آبجو) نوشیدنش حرام است ولی نوشیدن شلّاب اشکالی ندارد .

و اما اموالیکه شما بما می‌رسانید ما آنرا برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم ،
بنابر این هر که می‌خواهد بما برساند و هر که نمی‌خواهد قطع کند ، آنچه خداوند به ما داده
است از آنچه شما می‌دهید بهتر است .

و اما ظهور فرج ، بسته بخواست خداوند است ، و تعیین کنندگان وقت دروغگویند .

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ لَمْ يُقْتَلْ، فَكَفَرُوا وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ.
وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا
حُجَّةُ اللَّهِ.
وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ الْعُمَرِيُّ فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، فَإِنَّهُ يَقْنِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي.
وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ، فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَيُزِيلُ عَنْهُ شَكَّهُ.
وَأَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ، فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا مَا طَابَ وَطَهَرَ، وَتَمَنُّ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ.
وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ، فَإِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ.
وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ الْأَجْدَعُ، مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ فَلَا تُجَالِسُ
أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ، فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ، وَأَبَايَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ مِنْهُمْ بَرَاءً.
وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا، فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيِّرَانَ.

و اما کسی که معتقد است که حسین کشته نشده، عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است،
و ضلالت و گمراهی می باشد.
و اما حوادث واقع، در جل آنها به راویان احادیث ما مراجعه کنید، که ایشان
حجت من بر شمايند و ما حجت خدايم.
و اما محمد بن عثمان عمری، پس خداوند از او و از پدرش در قبل خشنود باشد،
زیرا او فرد مورد اعتماد من است و نامه اش نامه من می باشد.
و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به همین زودی خداوند دل او را به صلاح
می کشاند، و شک را از او برطرف می سازد،
و اما آن مالی را که برای ما فرستاده ای؛ نمی تواند مورد قبول ما واقع شود، مگر
اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد، و پول زن خواننده هم حرام است،
و اما محمد بن شاذان بن نعیم، او مردی از شیعیان ما اهل بیت است.
و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع و اصحابش ملعون می باشند، با اهل
مقالات ایشان همنشین مشو، که من از آنان بیزارم، و بدرانم نیز بیزارند.
و اما کسانی که اموال ما را می گیرند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند
و بخورند، مثل اینست که آتش خورده اند،

وَأَمَّا الْخُمْسُ ، فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَفَّتِ ظُهُورُ أَمْرِنَا لِطَيْبِ
وِلَادَتِهِمْ ، وَلَا تَخْبَثَ .

وَأَمَّا نَدَامَةُ قَوْمٍ شَكُّوا فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ ، فَقَدْ أَقْلَنَّا مَنْ اسْتَقَالَ وَلَا حَاجَةَ
إِلَى صَلَاةِ الشَّاكِّينَ .

وَأَمَّا عِلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لَطَاغِيَةِ
زَمَانِهِ ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي .

وَأَمَّا وَجْهُ الِانْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي ، فَكَالِانْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَشِيَتْهَا عَنْ الْأَبْصَارِ
السَّحَابُ ، وَإِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، فَاعْلِقُوا أَبْوَابَ
السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ ، وَاتَّكِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ

و اما خمس برای شیعیان مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته است ،
تا بواسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند .

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال بنزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند
هر کس بخواهد آنچه بما داده به وی پس می دهیم ما احتیاجی به بخشش مردمی که درباره
ما شک دارند نداریم .

و اما علت غیبت که واقع شده ، خداوند عز و جل می فرماید : «ای کسانی که ایمان
آورده اید ، از چیزهایی پرسید که اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید - مانده : ۱۰۱» ،
این را بدانید که هر کدام از پدران من بیعت سلطان طاغی زمان خود را بگردن داشت ،
ولی من زمانی که ظهور می کنم ، بیعت هیچ یک از طاغیان روزگار را بگردن ندارم .

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبت از من می برند ، مانند انتفاع از آفتاب پنهان در
ابرها است ، من امان مردم روی زمین هستم ، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند
پس درهای سؤال را از اموری که مورد لزوم نیست ، ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی
که از شما نخواستہ اند ، به مشقت نیاندازید ، و برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید ، زیرا

ذَلِكَ فَرَجُكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۳۴۵- أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّلَالُ الْقُمِّيُّ قَالَ: اخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْإِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَخْلُقُوا وَيَرْزُقُوا، فَقَالَ قَوْمٌ: هَذَا مُحَالٌ، لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَالَ آخَرُونَ: بَلِ اللَّهُ أَقْدَرُ الْإِمَّةَ عَلَى ذَلِكَ، وَقَوَّضَ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا، وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازُعًا شَدِيدًا، فَقَالَ قَائِلٌ: مَا بِالْكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ لِيُوضِحَ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ، فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ، فَرَضِيَتْ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ، فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جَهَنَّمَ تَوْقِيعٌ، نَسَخْتُهُ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ، وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَعِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و هر که طریق حق را پیروی کند باد!

۳۴۵- علی بن احمد دلال قمی گوید: میان گروهی از شیعیان اختلافی واقع شد، گروهی می گفتند: خداوند عزوجل خلقت و روزی رساندن را به ائمه تفویض فرمود، و گروه دیگری معتقد بودند: این امری محال و ناشدنی است، بر خداوند چنین مطلبی روا و جایز نیست، زیرا آفریدن و خلقت تنها مختص خداوند عزوجل است و اجسام قادر به خلق اجسام نیستند، و گروه دیگری قائل بودند: بلکه خداوند ائمه را بر اینکار قادر ساخته و کار خلقت و روزی رساندن را بدیشان تفویض فرموده، و خلاصه میانشان در این موضوع مخالفت شدیدی رخ داد، تا اینکه یکی از میانشان گفت: چرا مسأله را به ابوجعفر محمد بن عثمان بازگو نمی کنید و از آن نمی پرسید تا حق را برای شما در آن آشکار و واضح کند؟! زیرا او طریق و راه به صاحب امر است. بنابر این همه به ابوجعفر راضی شده و به پیشنهاد او جواب مثبت دادند، پس مطلب را در نامه ای مکتوب داشته و به او رساندند، و توقیعی به منظور ایشان از ناحیه خارج شد و نسخه اش اینگونه بود:

بتحقیق خدای تعالی هموست که اجسام را آفریده، و روزیها را بخش کرده، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول نموده، هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بصیر.

وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَأَيُّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيحَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ
وَأَعْظَاماً لِحَقِّهِمْ .

۳۴۶- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ رضی الله عنه قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رضی الله عنه مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ : عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْقَصْرِيِّ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ ، فَقَالَ لَهُ : سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ .

فَقَالَ الرَّجُلُ : أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَهُوَ وَلِيُّ اللَّهِ؟ قَالَ : نَعَمْ .
قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ قَاتِلِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ أَهُوَ عَدُوُّ اللَّهِ؟ قَالَ : نَعَمْ .
قَالَ الرَّجُلُ : فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَلِّطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَدُوَّهُ عَلَى وَلِيِّهِ؟
فَقَالَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ : أَفَهُمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ! اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا

وَأَمَّا ائمه علیهم السلام ، از خداوند درخواست آفریدن می کنند و خداوند نیز می آفریند ،
و درخواست رزق و روزی می کنند پس خداوند روزی می رساند ، اینها را همه از جهت
ایجاب درخواست و بزرگداشت حق ایشان کند .

۳۴۶- شیخ صدوق ابن بابویه از محمد بن ابراهیم طالقانی نقل می کند که گفت : من
با گروهی که علی بن عیسی قصری یکی از ایشان بود نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن-
روح رضی الله عنه (۱) بودم که مردی برخاسته و به او گفت : من قصد دارم درباره مطلبی از شما
پرسشی کنم ، او گفت : از هر چه خواهی پرس .

گفت : بفرمایید آیا حسین بن علی علیه السلام ولی خدا بود؟ گفت : آری .
پرسید : بفرمایید مگر قاتل او - لعنه الله - دشمن خدا نبود؟ گفت : آری .
پرسید : آیا جایز است که خداوند عز و جل دشمن خود را بر دوستش مسلط سازد؟
گفت : به جوابی که می دهم خوب گوش فراده ، این را بدان که خدای تعالی نه

يُخَاطَبُ النَّاسَ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ ، وَلَا يُشَافِيهِهُمْ بِالْكَلَامِ ، وَلَكِنَّهُ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ يَبْعَثُ إِلَيْهِمْ [رُسُلًا] مِنْ أَجْنَابِهِمْ وَأَصْنَافِهِمْ بَشَرًا مِثْلَهُمْ ، وَلَوْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مِنْ غَيْرِ صِنْفِهِمْ وَصُورِهِمْ لَنَفَرُوا عَنْهُمْ ، وَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُمْ ، فَلَمَّا جَاؤُوهُمْ وَكَانُوا مِنْ جَنْسِهِمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ ، قَالُوا لَهُمْ : أَنْتُمْ مِثْلُنَا لَا تَقْبَلُ مِنْكُمْ حَتَّى تَأْتُونَا بِشَيْءٍ نَعْجِزُ عَنْ أَنْ نَأْتِيَ بِمِثْلِهِ ، فَتَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَخْضُوعُونَ دُونَنَا بِمَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمُ الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ الْخَلْقُ عَنْهَا .

فَمِنْهُمْ : مَنْ جَاءَ بِالطُّوفَانِ بَعْدَ الْإِعْذَارِ وَالْإِنْذَارِ فَفَرَّقَ جَمِيعُ مَنْ طَغَى وَتَمَرَّدَ .

وَمِنْهُمْ : مَنْ أَلْقَى فِي النَّارِ فَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا .

وَمِنْهُمْ : مَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحَجَرِ الصُّلْدِ النَّاقَةَ ، وَأَجْرَى مِنْ ضَرْعِهَا لَبَنًا .

وَمِنْهُمْ : مَنْ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَفَجَّرَ لَهُ مِنَ [الْحَجَرِ] الْعُيُونِ ، وَجَعَلَ لَهُ الْعَصَا الْيَابِسَةَ نُعْبَانًا

با مشاهده عیانی به مردم خطاب نمی کند و نه با مشافهه با ایشان سخن می گوید ، بلکه خداوند عز و جل رسولانی از جنس خودشان بر ایشان مبعوث می فرماید که همچون ایشان بشرند و اگر رسولانی از غیر صنف و صورشان مبعوث می کرد از ایشان می رسیدند و کلامشان را نمی پذیرفتند و چون پیامبران به نزد آنان آمدند و از جنس آنان بودند طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند ، گفتند : شما بشری مانند ما هستید و کلام شما را نمی پذیریم مگر آنکه معجزه ای بیاورید که ما از آوردن مثل آن عاجز باشیم . آنگاه خواهیم دانست که شما را به کاری اختصاص داده اند که ما بر انجام آن توانا نیستیم ، آنگاه خدای تعالی برای آنان معجزاتی قرار داد که خلائق از انجام آن ناتوان بودند ،

یکی از آنان پس از انذار و برطرف ساختن عذر و بهانه طوفان آورد و جمیع طاغیان و متمردان غرق شدند ،

و دیگری را در آتش افکندند و آتش بر او سرد و سلامت شد ،

و برای دیگری از سنگ سخت ناقه بیرون آورد و از پستانش شیر جاری ساخت ،

و برای دیگری دریا را شکافت و از سنگ چشمه ها جاری ساخت و عصای خشک

تَلَقُّفُ مَا يَأْفِكُونَ .

و مِنْهُمْ : مَنْ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأَخْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ، وَأَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ .

و مِنْهُمْ : مَنْ انْشَقَّ لَهُ الْقَمَرُ وَكَلَّمَتْهُ الْبَهَائِمُ ، مِثْلُ الْبَعِيرِ وَالذَّنْبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ . فَلَمَّا أَتَوْا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَعَجَزَ الْخَلْقُ مِنْ أَمْرِهِمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ ، كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَلَطْفِهِ بِعِبَادِهِ وَحِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَاءَهُ مَعَ هَذِهِ الْمُعْجَزَاتِ فِي حَالِ غَالِبِينَ وَأُخْرَى مُغْلُوبِينَ ، وَفِي حَالِ قَاهِرِينَ وَأُخْرَى مُقَهَّورِينَ ، وَلَوْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَقَاهِرِينَ ، وَلَمْ يَبْتَلِهِمْ وَلَمْ يَمْتَحِنِهِمْ لَأَخَذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَلَمَّا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمِحَنِ وَالْإِخْيَارِ ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ ، لِيَكُونُوا فِي حَالِ-الْمِحْنَةِ وَالْبَلَاةِ صَابِرِينَ وَفِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَالظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ ، وَيَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرِ مُتَكَبِّرِينَ ، وَلِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَهًا

او را از دهایبی قرار داد که سحر آنان را ببلعید ،

و دیگری کور و بیس را شفا داد و مردگان را به اذن خداوند زنده کرد و به مردم خبر داد که در خانه هایشان چه می خورند و چه ذخیره می کنند ،
و برای دیگری شق القمر شد و چهار پایانی مثل شتر و گرگ و غیر ذلك با وی سخن گفتند .

و چون اینکارها را کردند و مردم امتشان در کار آنان عاجز شدند و نتوانستند کاری مانند ایشان انجام دهند خدای تعالی پیامبران را با این قدرت و معجزات از روی لطف و از سر حکمت گاهی غالب و گاهی مغلوب و زمانی قاهر و زمانی دیگر مقهور ساخت ، و اگر آنان را در جمیع احوال غالب و قاهر قرار می داد و مبتلا و خوار نمی ساخت مردم آنان را به جای خدای تعالی می پرستیدند و فضیلت صبرشان در برابر بلا و محنت و امتحان شناخته نمی شد ولی خدای تعالی احوال آنان را در اینباره احوال سایرین قرار داد تا در حال محنت و آشوب صابر و به هنگام عافیت و پیروزی بر دشمن شاکر و در جمیع احوالشان متواضع باشند ، نه گردن فراز و متکبر ، و چنین کرد تا بندگان بدانند پیامبران نیز خدایی

هُوَ خَالِقُهُمْ وَمُدَبِّرُهُمْ فَيَعْبُدُوهُ وَيُطِيعُوا رُسُلَهُ، وَتَكُونُ حُجَّةُ اللَّهِ تَائِبَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ، وَادَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ، أَوْ عَانَدَ وَخَالَفَ، وَعَصَى وَجَحَدَ، بِمَا أَتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ، وَ«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ».

قال مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عليه السلام: قَعُدْتُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ عليه السلام فِي الْغَدِ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي: أَرَأَاهُ ذَكَرَ لَنَا مَا ذَكَرَ يَوْمَ أَمْسٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ؟ فَأَبْتَدَأَنِي وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، لَيْنٌ أَخِيرُ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحْتَطِفُنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ بِرَأْيِي، وَمِنْ عِنْدِ نَفْسِي؛ بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَصْلِ، وَمَسْمُوعٌ مِنَ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ.

۳۴۷- وَمِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، رَدًّا عَلَى الْغُلَاةِ مِنَ التَّوْقِيعِ جَوَابًا لِكِتَابٍ كَتَبَ إِلَيْهِ عَلَى يَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ هِلَالٍ الْكَرْخِيِّ:

دارند که خالق و مدبر آنهاست و او را می‌پرستند و او را رسولان او اطاعت نمایند و حجّت خدا ثابت و تمام گردد بر کسی که درباره آنان از حدّ درگذرد و برای آنان ادّعای ربوبیت کند یا عناد و مخالفت و عصیان ورزد و منکر تعالیم و دستورات رسولان و انبیاء گردد، و «تا آن که [به گمراهی] هلاک می‌شود به حجّتی روشن هلاک شود و آن که [به هدایت] زنده می‌ماند به حجّتی روشن زنده بماند - انفال: ۴۲».

محمّد بن ابراهیم بن اسحاق عليه السلام گوید: فردای آنروز نزد شیخ ابوالقاسم ابن روح بازگشتم و در دل می‌گفتم: آیا فکر نمی‌کنی آنچه دیروز گفته از پیش خود گفته باشد؟ در همین افکار بودم که شیخ ابتدا به کلام کرده و گفت: ای محمد بن ابراهیم، چنانچه از آسمان بر زمین فرو افتم و پرندگان مرا بربایند و یا طوفان مرا در درّه عمیق افکند نزد من بسیار محبوبتر است تا در دین خداوند به رأی و نظر خود یا از پیش خود سخنی گویم، بلکه کلام من برگرفته از اصل و مسموع از حضرت حجّت صلوات الله و سلامه علیه است.

۳۴۷- و از جمله توقیعاتی که از جانب حضرت صاحب الزّمان عليه السلام در ردّ غلات خارج شده نامه‌ای است که در پاسخ محمد بن علی بن هلال کرخی داده‌اند:

یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا يَصِفُونَ، مُبْحَانُهُ وَبِحَمْدِهِ، لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءُهُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ، بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ، كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ».

وَأَنَا وَجَمِيعُ آبَائِي مِنَ الْأَوَّلِينَ: آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى، وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، وَمِنَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَغَيْرُهُمَا مِمَّنْ مَضَى مِنَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، إِلَى مَبْلَغِ أَيَّامِي وَمُنْتَهَى عَصْرِي عَيِّدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِّي ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى».

یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، قَدْ آذَانَا جُهَلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحَسَفَاؤُهُمْ، وَمَنْ دِينَهُ جُنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ.

ای محمد بن علی، خداوند بسی برتر از آنجیزهایی است که او را وصف می کنند، پاک و منزّه است و به حمد شایسته، ما هرگز شریکان او در علم نیستیم و نه در قدرت و نیرویش، بلکه هیچکس جز او از غیب خبر ندارد نیست، همچنانکه در کتاب محکم خود فرموده: «بگو جز خدا هیچیک از اهل آسمان و زمین از غیب خبر ندارند» - غل: ۶۵ -.

وَمِنْ وَتَمَامِ أَجْدَادِ نَحْسْتِنِمْ: حضرات آدم و نوح و ابراهیم و موسی و غیر انبیای ایشان، و از آخرین: محمد رسول خدا و علی بن ابی طالب و جز آن دو از امامان گذشته - صلوات الله عليهم اجمعین - تا آخر عرص و پایان روزگار همه و همه بندگان خداوند عز و جل می باشیم، خداوند عز و جل می فرماید: «و هر که از یاد کرد و ذکر و پند من روی بگرداند پس معیشت و زیستنی تنگ دارد و روز رستاخیز او را نایبنا برانگیزم» * گوید: پروردگارا! چرا مرا نایبنا برانگیختی و حال آنکه بینا بودم؟! * گوید: بدین گونه [امروز کور محسور شدی زیرا] آیات ما به تو رسید و تو آنها را به فراموشی سپردی و همچنان امروز فراموش می شوی - طه: ۱۲۶ - ۱۲۴ -.

ای محمد بن علی، افرادی احمق و جاهل از شیعیان و گروهی که مذهبشان به اندازه بال مگسی ارزش ندارد خاطرهم را آزرده اند!

فَأَشْهَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً ، وَرَسُولَهُ مُحَمَّدًا ﷺ ، وَمَلَائِكَتَهُ
وَأَنْبِيََاءَهُ ، وَأَوْلِيَائَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَام .

وَأَشْهَدُكَ ، وَأَشْهَدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ بِمَنْ يَقُولُ : إِنَّا
نَعْلَمُ الْغَيْبَ ، أَوْ نَشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ ، أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي رَضِيَهُ اللَّهُ لَنَا وَخَلَقَنَا لَهُ
أَوْ يَتَعَدَّى بِنَا عَمَّا قَدْ فَسَّرْتُهُ لَكَ وَيَسْتَنُّهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي .

وَأَشْهَدُكُمْ : أَنَّ كُلَّ مَنْ نَبَرَأَ مِنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يَبْرَأُ مِنْهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَوْلِيَائَهُ ، وَجَعَلْتُ
هَذَا التَّوْقِيعَ الَّذِي فِي هَذَا الْكِتَابِ أَمَانَةً فِي عُنُقِكَ وَعُنُقِي مَنْ سَمِعَهُ أَنْ لَا يَكْتُمَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ
مَوَالِيٍّ وَشِيعَتِي ، حَتَّى يَظْهَرَ عَلَى هَذَا التَّوْقِيعِ الْكُلِّ مِنَ الْمَوَالِي لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَلِفَاهُمْ
فَيَرْجِعُوْنَ إِلَى دِينِ اللَّهِ الْحَقِّ ، وَيَنْتَهَوْنَ عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ مُنْتَهَى أَمْرِهِ ، وَلَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ ، فَكُلُّ مَنْ
فِيهِمْ كِتَابِي وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى مَا قَدْ أَمَرْتُهُ وَنَهَيْتُهُ ، فَقَدْ حَلَّتْ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ مِنَ اللَّهِ وَبِمَنْ

پس من خداوند لا شریک را به گواهی می گیریم و تنها همان شهادت کافی است، و نیز
رسول او محمد ﷺ و تمام ملائکه و انبیاء و اولیاء را به شهادت می گیریم .

و نیز تو را و تمام کسانی که نامم نام را استماع خواهند کرد که من در پیشگاه خدا و
رسول او از تمام کسانی که معتقدند ما غیب را می دانیم یا در ملک خدا مشارکت داریم
و جایگاه ما را در مکانی جز آن محلی که مورد رضایت خدا بوده و برای همان خلق
فرموده قرار دهد یا از مواردی که برای تفسیر کردم و در ابتدای نامه آشکار نمودم تعدی
و تجاوز کند از تمام آنها همه و همه ابراز بیزارى و برائت می کنم !!

و تمام شما را به گواهی می گیرم هرکسی را که من از او اظهار برائت می کنم بی شک
خداوند و ملائکه و رسولان و اولیاء همگی از او بیزارند . و من توقیع در این نامه را
بصورت امانت برگرفته تو و هر که آنرا استماع نماید نهادم که آن را از احدی از شیعیان
و موالی ما کتمان و پنهان مسازد ، تا این مطالب بر تمامی آنان آشکار و ظاهر گردد ، شاید
خداوند عز و جل از ایشان جبران فرموده و آنان به دین حق مراجعت کنند ، و از راهی که
آخرش را نمی دانند و به آن نخواهند رسید بازایستند ، پس هر که نامه مرا فهمید و دریافت
و از آنچه امر و نهی ساختم بازنگشت ، این چنین کسی شایسته لعن خداوند و آن بندگان

ذَكَرْتُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ.

۳۴۸- رَوَى أَصْحَابُنَا أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الشَّرِيعِيَّ، كَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ ادَّعَى مَقَاماً لَمْ يَجْعَلْهُ فِيهِ مِنْ قَبْلُ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى حُجَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَسَبَ إِلَيْهِمْ مَا لَا يَلِيْقُ بِهِمْ وَمَا هُمْ مِنْهُ بِرَأَى، ثُمَّ ظَهَرَ مِنْهُ الْقَوْلُ بِالْكَفْرِ وَالْإِلْحَادِ.

وَكَذَلِكَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرٍ النَّيْبِيُّ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا تَوَقَّى ادَّعَى النِّيَابَةَ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ، فَقَضَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمَا ظَهَرَ مِنْهُ مِنَ الْإِلْحَادِ وَالْغُلُوِّ وَالْقَوْلِ بِالتَّنَاسُخِ، وَكَانَ أَيْضاً يَدَّعِي أَنَّهُ رَسُولُ نَبِيِّ أَرْسَلَهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولُ فِيهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَيَقُولُ بِالْإِبَاحَةِ لِلْمَحَارِمِ.

وَكَانَ أَيْضاً مِنْ جُمْلَةِ الثَّغَلَاءِ: أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ الْكَرْخِيُّ، وَقَدْ كَانَ مِنْ قَبْلُ فِي عِدَادِ أَصْحَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ تَغَيَّرَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ وَأَنكَرَ نِيَابَةَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ،



صالحی که برایت گفتم گردد.

۳۴۸- أصحاب برای ما نقل کرده‌اند که ابو محمد حسن شریعی ابتدا از اصحاب امام هادی سپس امام حسن عسکری علیهما السلام بود، و او نخستین فردی بود که ادعای مقامی نمود که خداوند برای او از جانب صاحب الزمان قرار نداده و شایسته آنهاست نبود، و چیزهایی به آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنان از آن بیزار بودند، سپس مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر و آشکار گشت.

و همچنین محمد بن نصیر غیری ابتدا از اصحاب امام حسن عسکری علیهما السلام بود، و پس از فوت آنحضرت ادعای نیابت صاحب الزمان را نمود، و خداوند به جهت الحاد و غلو و عقیده تناسخی که از او ظاهر شد وی را رسوا و مفتضح فرمود، و او مدعی شده که پیغمبر است و امام هادی علیهما السلام او را فرستاده است، و معتقد به خدائی امام هادی علیهما السلام بود، و نزدیکی با محارم را جایز و مباح می‌دانست.

و همچنین از افراد غالی یکی: احمد بن هلال کرخی است، او قبلاً از جمله اصحاب امام هادی علیهما السلام بود، سپس از عقیده‌اش تغییر یافته و منکر نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان شد،

فَخَرَجَ التَّوْقِيعُ بِلَعْنِهِ مِنْ قَبْلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْهُ ، وَمِنْ جُمْلَةٍ مَنْ لَعَنَ وَتَبَرَّأَ مِنْهُ .
وَكَذَلِكَ كَانَ أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ الْحَلَّاجُ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ-
عَلِيٍّ السَّلْمَغَانِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي الْعَزَاقِيرِ - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - فَخَرَجَ التَّوْقِيعُ بِلَعْنِهِمُ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ
جَمِيعاً ، عَلَى يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - وَنَسَخْتُهُ :
عَرَفْتُ - أَطَالَ اللَّهُ بِقَاكَ وَعَرَفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ - ! مَنْ تَشَقُّ بِسَيِّئِهِ
وَتَسْكُنُ إِلَى نَبِيِّهِ مِنْ إِخْوَانِنَا - أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَهُمْ - بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالسَّلْمَغَانِيِّ -
عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ الثَّقَمَةَ وَلَا أَمْهَلَهُ - قَدْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ ، وَالْحَدَّ فِي دِينِ اللَّهِ وَادَّعَى مَا
كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى ، وَافْتَرَى كَذِباً وَزُوراً ، وَقَالَ بُهْتَاناً وَإِنَّمَا عَظِيمًا كَذَبَ الْعَادِلُونَ
بِاللَّهِ وَصَلُّوا ضَلَالًا بَعِيداً ، وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِيناً .
وَإِنَّا بَرَّثْنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ - مِنْهُ

در پی این حرکت توقیعی از صاحب الامر متنی بر لعن و برائت او در میان افراد دیگری
که لعن شده بودند ، صادر شد

و همچنین بود ابو طاهر محمد بن علی بن بلال ، و حسین بن منصور حلاج ، و محمد بن -
علی سلمغانی معروف به ابن ابی العزاقیر - لعنهم الله - ، برای تمام اینان توقیعی بر لعن
و برائت از همه آنان بدست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله بدین مضمون صادر شد :
« خداوند عمر تو را طلافی گرداند و همه خوبیها را بتو بشناساند ، و سرانجام تو را به
نیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند به کسانی که به دیانت آنان اطمینان داری
اعلام کن که محمد بن علی معروف به سلمغانی خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر
مهلت به او نمی دهد ، چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده
و چیزهایی ادعا کرد که موجب کفر به خالق متعال شد ، و بخدا دروغ و بهتان بست و گناه
بزرگی نمود ، آنان که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده اند
و زیانی بس آشکار بردند .

ما از طرف خدا و رسول صلوات و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد از او بیزاریم

وَلَعَنَاهُ عَلَيْهِ لَعَائِنَ اللَّهِ تَتَرَى، فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَالْبَاطِنِ، فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ، وَفِي كُلِّ وَقْتٍ، وَعَلَى كُلِّ حَالٍ، وَعَلَى مَنْ شَإَيْعُهُ وَبَلَغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا فَأَقَامَ عَلَى تَوَلَّاهُ بَعْدَهُ.
أَعْلَمُهُمْ - تَوَلَّاهُ اللَّهُ - : إِنَّا فِي التَّوَقُّيِّ وَالْمُحَادَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ بِمَنْ تَقَدَّمَ مِنْ نُظَرَانِهِ، مِنْ الشَّرِيعِيِّ وَالنِّمِرِيِّ، وَالْهَلَالِيِّ، وَالْبِلَالِيِّ، وَغَيْرِهِمْ، وَعَادَةُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ، وَبِهِ نَبْقُ وَإِنَاءَهُ نَسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أَمْرٍ نَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ.

«وَأَمَّا الْأَبْوَابُ الْمَرْضِيُونَ، وَالسُّفَرَاءُ الْمَذْذُوحُونَ فِي زَمَانِ الْغَيْبَةِ»

فَأَوَّلُهُمُ الشَّيْخُ الْمُؤْتَوَقُّ بِهِ أَبُو عَمْرٍو عُمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الْعَمَرِيُّ، نَصَبَهُ أَوَّلًا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ ابْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ، فَتَوَلَّى الْقِيَامَ بِأُمُورِهَا حَالَ حَيَاتِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَامَ بِأَمْرِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ تَوَقِّعَاتُهُ وَجَوَابُ الْمَسَائِلِ تَخْرُجُ عَلَى يَدَيْهِ. فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ، قَامَ ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ مَقَامَهُ، وَنَابَ مَنَابَهُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ.

او را لعنت می کنیم، در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و لعنت خدا بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توقیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند، و مردم را از این موضع مطلع گردانند خدا شما را دوست بدارد: ما در پرهیز و حذر از او همان رفتار را داریم که با افراد همانند گذشته او داشتیم مانند: شریعی، نمیری، هلالی و بلالی، و دیگر از ایشان، و بعد از او ما عادت خدا را نیک دانسته و می دانیم و به او اعتقاد می کنیم و از وی یاری می جوئیم و در همه امور، او برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است.

«ابواب مرضی، وسفیران ممدوح در زمان غیبت»

پس نخستین ایشان شیخ مورد اعتقاد ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است، ابتدا منصوب از طرف امام هادی علیه السلام، سپس از طرف فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام بود، و تا زمان حیات آندو امام علیه السلام متولی امور ایشان بود، سپس بعد از آندو کمر به خدمت صاحب الزمان علیه السلام بست و همه توقیعات و پاسخ مسائل تماماً توسط او خارج میشد. پس هنگامی که وفات یافت، فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان جای او را گرفت و در تمام امور مسؤولیت پدر را ادامه داد.

فَلَمَّا مَضَى هُوَ ، قَامَ بِذَلِكَ أَبُو الْقَاسِمِ حُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ مِنْ بَنِي نُوبَخْتٍ ، فَلَمَّا مَضَى هُوَ ، قَامَ مَقَامَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ وَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِذَلِكَ إِلَّا بِنَصِّ عَلَيْهِ مِنْ قِبَلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ ، وَنَصَبَ صَاحِبَهُ أَنْذَى تَقَدَّمَ عَلَيْهِ ، وَلَمْ تَقْبَلِ الشَّيْعَةُ قَوْلَهُمْ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِ آيَةٍ مُعْجِزَةٍ تَظْهَرُ عَلَى يَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِنْ قِبَلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِمْ ، وَصِحَّةِ بَايَتِهِمْ ، فَلَمَّا حَانَ رَحِيلُ أَبِي الْحَسَنِ السَّمُرِيِّ مِنَ الدُّنْيَا وَقَرَّبَ أَجَلَهُ قِيلَ لَهُ : إِلَى مَنْ تُوصِي ؟ فَأَخْرَجَ إِلَيْهِمْ تَوْقِيعًا نَسَخْتُهُ :

۳۴۹- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ ! أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ ، فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ، وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ ، وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ ظُلْمًا وَجَوْرًا



پس از وفات او : أبو القاسم حسین بن روح از بنی نوبخت عهده دار این مسؤلیت گردید ، بعد از وفات او : أبو الحسن علی بن محمد سمری جانشین او شد ، و انتصاب مقام نیابت تنها به نص صریح خود صاحب الزمان علیه السلام و امضای نایب سابق صورت می گرفت ، و شیعیان سخن او را تنها با انجام معجزه ای می پذیرفتند که بدست هر کدامشان از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام جاری می گشت ، که آن دلالت بر راستی و صدق گفتار او و صحت باییت او نماید ، پس زمانی که بانگ رحیل أبو الحسن سمری (آخرین نایب) زده شد و او ان مرگش فرا رسید از او پرسیدند : به چه کسی وصیت می کنی ؟ پس توفیقی را برای آنان خارج ساخت که نسخه آن چنین است :

۳۴۹- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : ای علی بن محمد سمری ! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مُرد ، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که غیبت تامه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دلها و پرشدن زمین از ستم واقع خواهد شد

وَسَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الشَّاهِدَةَ، أَلَا قَدْ ادَّعَى الشَّاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ
وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .
فَنَسَخُوا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجُوا، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عَادُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ .
فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ : مَنْ وَصِيُّكَ مِنْ بَعْدِكَ؟
فَقَالَ : اللَّهُ أَمْرٌ هُوَ بِالْغُهِ، وَقَضَى .
فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ .

**

*

و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای شاهده کنند، بدانید هر که پیش از
خروج سفیانی و صیحه آسمانی رویت و مشاهده کند دروغگوی مفتری است، و لا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .
پس ؛ از آن توقیع استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند، و چون روز ششم فرا
رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود،

یکی از مردمان پرسید : وصی تو پس از شما کیست؟

گفت : خداوند را امری است که خود او رساننده آن است، و فوت کرد.

پس این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ - .

**

*

«ذِکْرُ طَرَفٍ مِمَّا خَرَجَ أَيْضاً عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

- مِنَ الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ وَغَيْرِهَا ، فِي التَّوْقِيعَاتِ عَلَى أَيْدِي الْأَبْوَابِ الْأَرْبَعَةِ وَغَيْرِهِمْ -

۳۵۰ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رَفَعَهُ - عَنِ الزُّهْرِيِّ ، قَالَ : طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَبًا شَافِيًا حَتَّى ذَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ ، فَوَقَعْتُ إِلَى الْعُمَرِيِّ وَخَدَمْتُهُ وَلَزِمْتُهُ ، فَسَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قال : لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ وَصُولٌ ، فَخَضَعْتُ لَهُ . فَقَالَ لِي : بَكَرُ بِالْغَدَاةِ .

فَوَاقَيْتُ ، فَاسْتَقْبَلَنِي وَمَعَهُ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا ، وَأَطْيَبِهِمْ رِيحًا وَفِي كُمِهِ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ التَّجَارِ ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعُمَرِيِّ ، فَأَوْمِنِي إِلَيْهِ فَعَدَلْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ .

ثُمَّ مَرَّ لِيَدْخُلَ الدَّارَ وَكَانَتْ مِنَ الدُّوَرِ الَّتِي لَا يَكْتَرِثُ بِهَا .



«مقداری از فرمایشات امام زمان علیهما السلام در مورد مسائل فقهی و غیر آن»

«در توقیعاتی که توسط نواب چهارگانه و غیر ایشان از او صادر شده»

۳۵۰ - محمد بن یعقوب کلینی در حدیثی مرفوع از زهری نقل می کند که گفت : من در پی این امر (مشاهده حضرت صاحب) جستجوی بسیار نمودم بطوری که در این راه ثروت قابل توجهی از دستم رفت ، و در آخر کمر به خدمت و لزوم «عمری» بسته و نزد او رفتم ، پس از چندی از او سراغ امام زمان علیهما السلام را گرفتم .

گفت : وصول به آن ممکن نیست ، پس من خاضعانه درخواستم را تکرار نمودم ، او نیز به من گفت : فردا صبح پیش از دیگران نزد من بیا .

من نیز فردا بر عهد خود وفا کردم ، دیدم او به همراه جوانی با چهره ای زیبا و رایحه ای دل انگیز نزد من می آید ، در آستین او چیزی شبیه تاجران بود ، چون نظر بر او انداختم به عمری نزدیک شدم ، پس با اشاره او متوجه آن جوان شده و از او هر چه پرسیدم مرا پاسخ گفت . سپس حرکت نمود تا داخل سرا شود ؛ سرانی که هیچ اعتنایی بدان نمی شد .

فَقَالَ الْعَمْرِيُّ: إِنَّ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ فَأَسْأَلَ فَإِنَّكَ لَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ.
فَذَهَبْتُ لِلسَّأَلِ، فَلَمْ يَسْتَمِعْ وَدَخَلَ الدَّارَ وَمَا كَلَّمَنِي بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنْ قَالَ:
مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى
أَنْ تَنْفُضَ النُّجُومُ، وَدَخَلَ الدَّارَ.

۳۵۱- وَعَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: كَانَ فِيهَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي-
جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ الْعَمْرِيِّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ
اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ:

أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا، فَلَيْنُ كَانَ كَمَا يَقُولُ
النَّاسُ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ» فَمَا أَرْغَمَ أَنْفَ
الشَّيْطَانِ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّاهَا وَأَرْغَمَ الشَّيْطَانُ أَنْفَهُ.

عمری گفت: اگر پرسشی داری پیرس چون پس از این دیگر او را نخواهی دید!
من پیش رفتم که بیرسم، ولی او گوش نداد و داخل سرا شده و جز این کلمات چیز
دیگری به من نگفت:

ملعون است ملعون است هر که نماز عشاء را تا پر شدن ستارگان آسمان به تأخیر
اندازد!

ملعون است ملعون است هر که نماز صبح خود را تا برطرف شدن ستارگان به تأخیر
اندازد!

این مطالب را گفت و داخل سرا شد.

۳۵۱- محمد بن جعفر اسدی گوید: در ضمن پاسخ مسائلی که من از حضرت
صاحب الزمان علیه السلام پرسیده بودم و محمد بن عثمان برای من فرستاد، مرقوم بود که:
و اما آنچه پرسیدی از نماز خواندن هنگام طلوع و غروب آفتاب، اگر مطلب چنان
باشد که می گویند آفتاب از میان دو شاخ شیطان طلوع می کند و در همانجا هم غروب
می کند، هیچ عملی بهتر از نماز: بینی شیطان را به خاک نمی مالد، پس نماز بخوان و بینی
شیطان را به خاک بمال.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَّتِنَا، وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ، فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلِّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ، وَكُلُّ مَا سَلَّمَ فَلَا خِيَارَ لِصَاحِبِهِ فِيهِ احْتِاجٌ أَوْ لَمْ يَحْتَاجْ، افْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَغْنَى عَنْهُ.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَيَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ، وَنَحْنُ خُصَاوُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ، مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَلِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ مُجَابٍ» فَمَنْ ظَلَمْنَا كَانَ فِي جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ لَنَا، وَكَانَتْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي تَبَسَّتْ غُلْفَتُهُ بَعْدَ مَا يُحْتَنُ مَرَّةً أُخْرَى فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُقَطَّعَ غُلْفَتُهُ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَضِجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَافِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

اما اینکه پرسیده‌ای اگر کسی ملکی را وقف ناحیه‌ای کند یا برای ما قرار دهد، اگر صاحبش محتاج به آن شد می‌تواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب این است که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده، صاحب ملک اختیار دارد که امضاء خود را پس گرفته و آنرا باطل و فاسد نماید ولی اگر تسلیم متولی وقف شده، صاحب ملک نمی‌تواند در آن تصرف کند، خواه محتاج به آن یا بی‌نیاز از آن باشد.

و اما اینکه پرسیده‌ای کسانی در اموال ما که در دست آنها است، بدون اجازه ما تصرف می‌کنند و استفاده آنرا برای خود حلال می‌دانند، هرکس اینکار را بکند ملعون است، و ما روز قیامت از وی بازخواست می‌کنیم، رسول خدا ﷺ فرموده: «هرکس آنچه را که نزد عترت من حرام است حلال بداند، بر زبان هر پیغمبری ملعون است» پس هرکس حق ما را تضییع کند از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنانکه خداوند خود فرموده: «هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَهْدِي فَلَا تُؤْتِيهِمْ سُلَاطَةً شَيْءًا» (هود: ۱۸). و اما آن پرسشی که از امر کودکی که پس از ختنه کردن دوباره بر آن پوست بروید، آیا واجب است دیگر بار ختنه شود؟ آری واجب است آن پوست بریده شود، زیرا زمین از بول فرد ختنه نشده تا چهل صباح ناله می‌کند.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلِّي وَالنَّارِ وَالصُّورَةِ وَالسَّرَاجِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، هَلْ يَجُوزُ صَلَاتُهُ؟ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عِبْدَةِ الْأَصْنَامِ وَالنِّيرَانِ أَنْ يُصَلِّيَ وَالنَّارَ وَالصُّورَةَ وَالسَّرَاجَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عِبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَالنِّيرَانِ .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الضِّيَاعِ الَّتِي لِنَاحِيَّتِنَا ، هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعِمَارَتِهَا وَأَدَاءُ الْحِرَاجِ مِنْهَا ، وَصَرَفُ مَا يُفْضَلُ مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَةِ ، اخْتِسَاباً لِلْأَجْرِ ، وَتَقَرُّباً إِلَيْكُمْ؟ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْتَصِرِفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ ، فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا . مَنْ فَعَلَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحْلَ مِنْهُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، وَمَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئاً فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَاراً وَسَيَصِلُ سَعيراً .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لِنَاحِيَّتِنَا ضَيْعَةً ، وَيُسْلِمُهَا مِنْ قِيمٍ يَقُومُ

واما اینکه پرسیده‌ای شخصی نماز می‌گزارد و آتش و تصویر و چراغ مقابل وی قرار دارد ، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و مردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته‌اند ، جواب اینست که اگر نمازگزار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد ، جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان باشد ، جایز نیست و بر وی آنها نماز بگزارد .

واما اینکه پرسیده‌ای مزارعی در ناحیه شما وقف ما شده ، آیا جایز است کسی آنرا آباد کند و بعد از کسر مخارجی که برداشته بقیه مداخل آنرا به ناحیه ما بفرستد ، و اینکار را به حساب ثواب بردن و تقرب به سوی ما متحمل شود؟ جواب این است که هیچکس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند ، پس چگونه جایز است کسی در مال ما تصرف بکند؟ هرکس بدون اجازه ما اینکار را بکند ، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته ، و هرکس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد مثل اینست که آتش در دل خود نهاده است و بزودی به آتش جهنم درافتد .

واما اینکه از حال کسی پرسیدی که مزرعه‌ای را وقف ناحیه ما نماید و آن را به سرپرستی تسلیم نماید که از آن حفاظت کرده و آنرا آباد سازد و از درآمدش هزینه‌های

بِهَا وَيُعَمَّرُهَا ، وَيُؤَدِّي مِنْ دَخْلِهَا خَرَجَهَا وَمَوْنَتَهَا ، وَيَجْعَلُ مَا بَقِيَ مِنَ الدَّخْلِ لِنَاحِيَّتِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبُ الضَّيْعَةِ قِيَمًا عَلَيْهَا ، إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ .
وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الثَّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهِنَّ الْمَارُ فَيَسْأَلُ مِنْهُ وَيَأْكُلُ ، هَلْ يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ؟ فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَيُحْرَمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ .

۳۵۲ - وَعَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ أَيْضًا قَالَ : وَرَدَ عَلَيَّ تَوْقِيعُ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ -
عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ابْتِدَاءً لَمْ يَتَقَدَّمْهُ سُؤَالُ عَنْهُ ، نَسَخْتُهُ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحْلَ أَمْوَالَ النَّادِرِ هَمًّا .
قَالَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ عليه السلام : قَوِّعَ فِي نَفْسِي أَنَّ ذَلِكَ فِيمَنْ اسْتَحْلَ مِنْ مَالِ النَّاحِيَةِ
دِرْهَمًا دُونَ مَنْ أَكَلَ مِنْهُ غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي : إِنَّ ذَلِكَ فِي جَمِيعِ مَنْ اسْتَحْلَ مَعْرَمًا ،
فَأَيُّ فَضْلٍ فِي ذَلِكَ لِلْحُجَّةِ عليه السلام عَلَى غَيْرِهِ؟

قَالَ : قَوْلَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالْحَقِّ بَشِيرًا ، لَقَدْ نَظَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي التَّوْقِيعِ فَوَجَدْتُهُ

خود را پیردازد و باقی آنرا به ناحیه ما میفرستد؟ آری اینکار برای کسی که صاحب مزرعه
وی را سرپرست آن کار نماید جائز است ولی برای دیگران روا و جایز نیست .

و اما اینکه پرسیده ای عابری از جنب درختان میوه دار وقتی ما عبور می کند و از آنها
می خورد که آیا جایز است؟ جواب این است که خوردن آن حلال و بردنش حرام است .

۳۵۲ - باز محمد بن جعفر اسدی گوید : توقیعی از جانب شیخ ابو جعفر عمری قدس سره
ابتداءً و بی هیچ پرسشی چنین صادر گردید :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، لعنت خداوند و ملائکه و همه مردم بر کسی باد که درهمی از
مال ما را بر خود حلال شمارد .

اسدی گوید : به دلم خطور کرد که این توقیع درباره فردی است که درهمی از اموال
ناحیه را بر خود حلال شمارد ، نه کسی که از اموال ناحیه می خورد ولی آن را بر خود
حلال نمی شمارد و با خود گفتم : آن مطلب درباره کسانی است که حرامی را حلال شمارند و
برتری امام عليه السلام بر دیگران در این باب چیست؟

گوید : سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و بشیر فرستاد

قَدْ انْقَلَبَ إِلَى مَا كَانَ فِي نَفْسِي :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا .

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُ بَابُوئِهِ - فِي الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ فِيْمَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا أَنْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ كَفَّارَاتٍ - : فَإِنِّي أَفْتِي بِهِ فِيْمَنْ أَفْطَرَ بِجَمَاعٍ مُحَرَّمٍ عَلَيْهِ أَوْ بِطَعَامٍ مُحَرَّمٍ عَلَيْهِ لَوْ جُودَ ذَلِكَ فِي رَوَايَاتِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِيهَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعُمَرِيِّ .

۳۵۳ - وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ قَالَ : خَرَجَ التَّوْقِيعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ ابْنِ عَثْمَانَ الْعُمَرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي التَّعْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي فِصْلِ مِنَ الْكِتَابِ : إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ ، وَرِضًا بِقَضَائِهِ ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَمَاتَ

دیگر بار به آن توقیع نظر انداخته و دیدم آن توقیع بنابر آنچه در دلم خطوط نموده بود تغییر یافته و چنین شده است :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، لَعْنَتُ خُداوند و ملائکه و همه مردم بر کسی باد که در همی از مال ما را به حرام بخورد .

شیخ صدوق ابن بابویه گوید : «در خبری که روایت شده ، داور بر اینکه هر کس روزه روزی از ماه رمضان را عمداً بشکند ، سه کفاره بر ذمه اش تعلق می گیرد ، پس من به مقتضای آن درباره کسی فتوی می دهم که روزه خود را به وسیله جماعی حرام بر او ، یا طعامی حرام بر او شکسته باشد . زیرا فحواى این فتوی را در روایت ابوالحسین اسدی رحمته الله در آنچه از طرف شیخ ابوجعفر ، محمد بن عثمان عمری رحمته الله به او رسیده است موجود است .

۳۵۳ - عبدالله بن جعفر حمیری گوید : توقیعی به شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری در تسلیت مرگ پدرش - رضی الله عنهما - صادر شد و در قسمتی از آن آمده بود :
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، ما همه تسلیم فرمان او و راضی به قضای او نیم ، پدرت به

حَمِيداً، فَرَحَهُ اللهُ وَالْحَقُّهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِداً فِي أَمْرِهِمْ سَاعِياً فِيمَا يَقْرِبُهُ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ نَصَرَ اللهُ وَجْهَهُ، وَأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ.

وَفِي فَصْلِ آخَرَ: أَجَزَلَ اللهُ لَكَ الثَّوَابَ، وَأَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ، رُزِيتُ وَرُزِينَا وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشَنَا، فَسَرَّهُ اللهُ فِي مُنْقَلِبِهِ، وَكَانَ مِنْ كِمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللهُ وَلِداً مِثْلَكَ يُخْلِفُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ، وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ، وَأَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَإِنَّ الْإِنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ، وَمَا جَعَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيكَ وَعِثْدَكَ، أَعَانَكَ اللهُ وَقَوَّاكَ، وَعَضَّدَكَ وَوَفَّقَكَ، وَكَانَ لَكَ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَرَاعِياً وَكَافِياً.

۳۵۴- وَمِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ جَوَابَاتِ الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ أَيْضاً، مِمَّا سَأَلَهُ عَنْهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ وَهُوَ:

نیکویی زندگی کرد و بسندیده درگذشتی، خداوند نیز او را مشمول رحمت خود ساخت و به اولیا و موالی خود ملحق ساخت، او ییوسته در امر ایشان علیه السلام کوشا بود و در آنچه موجب تقرب به خداوند می شد تلاش می کرد، خداوند رویش را خرم سازد و او را از لغزش حفظ فرماید!

و در قسمتی دیگری از توقیع آمده بود:

خداوند پاداش خیرت دهد و این عزا را بر تو نیکو گرداند، تو سوگوار شدی و ما نیز سوگواریم، جدایی او تو را نگران ساخت ما نیز نگران شدیم، پس امیدوارم او را در جایگاهش خرم و شادان سازد و از کمال سعادت او این بود که فرزندی چون تو بدو ارزانی داشته که جانشین و قائم مقام وی باشد، و برایش طلب رحمت کند و من می گویم: الحمد لله، زیرا نفوس پاک و پاکیزه به مکان خود و آنچه برای تو و نزد تو قرار داده است می باشد، خدا تو را یاری فرماید و توانمند سازد و پشتیبانت باشد و تو را توفیق دهد، و برایت ولی و نگاهبان و رعایت کننده و کافی باشد!

۳۵۴- و از جمله توقیعاتی که در پاسخ به مسائل فقهی از جانب حضرت صاحب

العصر و الزمان علیه السلام خارج شد پرسشهایی بود که محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری طی ارسال نامه ای از او پرسید و آن این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَطَالَ اللَّهُ بِفَاكِ ، وَأَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ وَتَأْيِيدَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ ، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ ، وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ ، وَقَضَىٰ عِنْدَكَ ، وَجَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ فِدَاكَ ، وَقَدَّمَنِي قِبَلَكَ النَّاسُ يَتَنَافِسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ ، فَمَنْ قَبِلْتُمُوهُ كَانَ مَقْبُولًا ، وَمَنْ دَفَعْتُمُوهُ كَانَ وَضِيعًا ، وَالْخَائِلُ مَنْ وَضَعْتُمُوهُ ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَبِبَلَدِنَا - أَيُّدَكَ اللَّهُ - جَمَاعَةٌ مِنَ الْوُجُوهِ يَتَسَاوُونَ وَيَتَنَافِسُونَ فِي الْمُنَازَلَةِ ، وَوَرَدَ - أَيُّدَكَ اللَّهُ - كِتَابُكَ إِلَىٰ جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ فِي أَمْرِ أَمْرَتِهِمْ بِهِ مِنْ مُعَاوَنَةِ «ص» .

وَأَخْرَجَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مَلِكٍ الْمَعْرُوفَ بِمَلِكِ بَادُوكَةَ ، وَهُوَ خُتَنُ «ص» رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَأَغْتَمَ بِذَلِكَ ، وَسَأَلَنِي أَيُّدَكَ اللَّهُ أَنْ أُعْلِمَكَ مَا نَالَ مِنْ ذَلِكَ ، فَإِنْ كَانَ مِنْ ذَنْبٍ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ عَرَفْتُهُ مَا تَسْكُنُ نَفْسُهُ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، خدا عظمِ مبارکت را طولانی گرداند و بر دوام عزت و تأییدات و سعادت و سلامتی حضرتت بیافزاید . و نعمتهای خود را بر وجود مبارکت افزایش بخشد ، و احسان و مواهب و فضل خود را نسبت به شخص شما زیاد نماید و مرا در هر پیش آمد سوئی فدای شما گرداند ، و پیش از شما بگریزند ، مردم مشتاق رسیدن به درجاتی هستند ، من نیک می دانم هر که را شما پذیرا شوید قابل است و آنرا که از خود دور سازید فرومایه و پست است ، بدبخت کسی که رانده شما باشد ، من به خدا پناه می برم که رانده درگاه وجود مبارکت باشم . خدا شما را تأیید فرماید ، جماعتی در شهر ما هستند که در شهرت و شخصیت با هم برابرند و هر کدام مقام و موقعیت خود را لازم می شمارد ، چندی پیش توقیع حضرتت نزد گروهی از اینان رسید که به آنان فرموده بودی به «ص» کمک کنند .

و در آن توقیع نام علی بن محمد بن حسین بن ملک معروف به «ملک بادوکه» دامادِ مرحوم «ص» میان اسامی ایشان نبود ، و او بدین خاطر اندوهناک شده و از من خواسته که مراتب اندوه او را به عرض مقدس برسانم که چنانچه حذف نام او بخاطر گناهی بوده که از او سر زده ، بداند تا از آن گناه توبه کند و اگر جز آن بوده با اعلام آن ؛ موجبات تسکین خاطرش را انشاء الله فراهم آورید .

التَّوْقِيعُ : لَمْ تُكَاتِبْ إِلَّا مَنْ كَاتَبَا .

وَقَدْ عَوَّدْتَنِي - أَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ - مِنْ تَفْضِيلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلُ أَنْ تُجَرِّبَنِي عَلَى الْعَادَةِ، وَقَبْلَكَ - أَعَزَّكَ اللَّهُ - فَقَهَاءُ أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى أَشْيَاءَ تَسْأَلُ لِي عَنْهَا :

وَرَوَيْ لَنَا عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ إِمَامٍ قَوْمٍ صَلَّى بِهِمْ بَعْضُ صَلَاتِهِمْ، وَحَدَّثَتْ عَلَيْهِ حَادِثَةٌ كَيْفَ يَعْمَلُ مَنْ خَلَفَهُ؟

فَقَالَ : يُؤَخِّرُ، وَيَتَقَدَّمُ بَعْضُهُمْ وَيُتِمُّ صَلَاتَهُمْ، وَيَغْتَسِلُ مَنْ مَسَّهُ .

التَّوْقِيعُ : لَيْسَ عَلَى مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ، وَإِذَا لَمْ تَحْدُثْ حَادِثَةٌ تَقْطَعُ الصَّلَاةَ تَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ .

وَرَوَيْ عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّ مَنْ مَسَّ مِيًّا بِحَرَارَتِهِ غَسَلَ يَدَهُ، وَمَنْ مَسَّهُ وَقَدْ بَرَدَ فَعَلَيْهِ

توقیع : ما فقط پاسخ افرادی را دادیم که با ما مکاتبه کرده بودند .

خداوند بر عزت شما بیافزاید، مرا عادت به آنچنان تفضلی داده‌اید که تنها مختص رفتار شما است که مرا مورد لطف خود قرار دهید . و نزد شما - خدا عزیزت بدارد! - فقهای هستند^(۱) که من نیازمند پرسشهایی هستم که برای من از ایشان بفرمائید :

و روایتی است از عالم^(۲) علیه السلام که برای ما نقل شده : از آنحضرت پرسیدند اگر امام جماعتی در حین اقامه نماز درگذشت : مأمومین چه کنند؟

و آنحضرت در پاسخ فرموده : او را به عقب می‌کشند و یکی از مأمومین بجای او ایستاده و نماز را تمام می‌کند و آنکه او را لمس کرده باید غسل کند (غسل میّت) .

توقیع : کسی که جسد را به کناری کشیده فقط باید دستهایش را بشوید، و اگر حادثه در حد مرگ نبود که موجب قطع نماز گردد نمازش را بر مأمومین تمام کند .

و از عالم علیه السلام روایت است فرموده : «هر که جسد مرده‌ای را با داشتن حرارت لمس کند فقط دستانش را بشوید، و در صورت سرد شدن بدن میّت باید غسل کند»، و این

۱ - ظاهراً این جمله برای تقیّه باشد، یا خطاب به رابط مابین او و امام علیه السلام است . (از بحار)

۲ - لقب حضرت هادی علیه السلام است .

الْفُغْلُ، وَهَذَا الْإِمَامُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ لَا يَكُونُ [مَسَّهُ] إِلَّا بِحَرَارَتِهِ، فَالْعَمَلُ فِي ذَلِكَ عَلَى مَا هُوَ، وَلَعَلَّهُ يُنَحِّيه بِشَايِهِ وَلَا يَمَسُّهُ، فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْفُغْلُ؟

التَّوْقِيعُ: إِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ يَدِهِ.

وَعَنْ صَلَاةِ جَعْفَرٍ: إِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فِي قِيَامٍ أَوْ قُعُودٍ، أَوْ رُكُوعٍ أَوْ سُجُودٍ وَذَكَرَهُ فِي حَالَةٍ أُخْرَى قَدْ صَارَ فِيهَا مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، هَلْ يُعِيدُ مَا فَاتَهُ مِنْ ذَلِكَ التَّسْبِيحِ فِي الْحَالَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا أَمْ يَتَجَاوَزُ فِي صَلَاتِهِ؟

التَّوْقِيعُ: إِذَا سَهَا فِي حَالَةٍ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَ فِي حَالَةٍ أُخْرَى، قَضَى مَا فَاتَهُ فِي الْحَالَةِ الَّتِي ذَكَرَهُ.

وَعَنْ الْمَرْءَةِ يَمُوتُ زَوْجُهَا، هَلْ يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ فِي جِنَازَتِهِ أَمْ لَا؟

التَّوْقِيعُ: تَخْرُجُ فِي جِنَازَتِهِ.

وَهَلْ يَجُوزُ لَهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا أَنْ تُزَوِّجَ زَوْجُهَا أَمْ لَا؟

امام جماعت در این حالت دارای حرارت است و همانگونه که گفته شد عمل می‌شود.

[سؤال:] اگر آنفرد جسد میت را بنوعی با لباسش به کناری بکشد بطوری که آنرا

لمس نکند چگونه غسل بر او واجب می‌گردد؟

توقیع: در اینصورت فقط شستن دستها بر او واجب است.

سؤال از نماز جعفر طیار: اگر در ادای تسبیحات در قیام یا قعود یا رکوع یا سجود

[در تعداد آن] دچار سهو شده و آنرا در قسمتهای دیگر همین نماز بگوید آیا لازم است

تسبیحات فوت شده در آن حالت را اعاده کند یا نمازش را تمام نماید؟

توقیع: هرگاه در اینگونه موارد دچار سهو شد سپس در حالت دیگری بخاطرش

آمد در همانجا قضای آنرا بجا آورد.

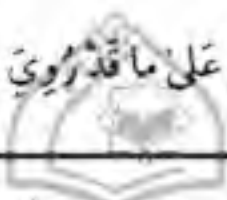
[سؤال:] در مورد زنان: زنی همسرش فوت نموده آیا اجازه دارد در تشییع جنازه

همسرش از منزل خارج شود؟ (به جهت رعایت عده وفات)

توقیع: آری برای ادای آن مراسم خارج شود.

[سؤال:] آیا آن زن می‌تواند در دوران عده وفات به زیارت قبر همسرش برود؟

التَّوَقُّعُ : تَزُورُ قَبْرَ رَوْحِهَا وَلَا تَبِيتُ عَنْ بَيْتِهَا .
وَهَلْ يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ فِي قَضَاءِ حَقِّ يَلْزِمُهَا ، أَمْ لَا تَبْرَحُ مِنْ بَيْتِهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا؟
التَّوَقُّعُ : إِذَا كَانَ حَقُّ خَرَجَتْ فِيهِ وَقَضَتْهُ ، وَإِنْ كَانَتْ لَهَا حَاجَةٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَنْظُرُ
فِيهَا ، خَرَجَ لَهُ حَتَّى تَقْضِيَهَا ، وَلَا تَبِيتُ عَنْ مَنْزِلِهَا
وَرُوِيَ فِي ثَوَابِ الْقُرْآنِ فِي الْفَرَائِضِ وَغَيْرِهَا : أَنَّ الْعَالِمَ عليه السلام قَالَ : عَجَبًا لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي
صَلَاتِهِ : «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» كَيْفَ تُقْبَلُ صَلَاتُهُ؟
وَرُوِيَ : مَا زَكَّتْ صَلَاةٌ لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»
وَرُوِيَ أَنَّ مَنْ قَرَأَ فِي قَرَائِصِهِ «الْهُمَزَةَ» أُعْطِيَ مِنَ الثَّوَابِ قَدْرَ الدُّنْيَا ، فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ
يَقْرَأَ «الْهُمَزَةَ» وَيَدْعَ هَذِهِ السُّورَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا ، مَعَ مَا قَدْ رُوِيَ : «أَنَّهُ لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ وَلَا
تَزَكُّوْهَا إِلَّا بِهِمَا»؟
التَّوَقُّعُ : الثَّوَابُ فِي السُّورِ عَلَى مَا قَدْ رُوِيَ ، وَإِذَا تَرَكَ سُورَةً يَمَّا فِيهَا الثَّوَابُ وَقَرَأَ «قُلْ



توقيع : به زیارت قبر همسرش برود ولی شب را در بجایی نماند .
[سؤال :] آیا می تواند برای زنده کردن حتی از منزل خارج شود یا تا زمانی که
دوران عده را می گذراند خارج نشود؟

توقيع : اگر مسأله ای حقوقی بود برود و آنرا ادا کند ، و اگر حاجتی داشت و برانجام آن
کسی را نداشت می تواند خارج شود تا آنرا ادا نماید ، ولی شب را در بجایی نماند .
در ثواب قرائت سوره قرآنی در نمازهای واجب و غیر آن از عالم عليه السلام نقل است
فرموده : «شگفتا بر کسی که در نمازش سوره قدر را نمی خواند چگونه نمازش مقبول
است؟» . و نیز روایت است : «نمازی که در آن سوره توحید خوانده نشده به کمال نرسیده» .
و روایت است : هر که در نماز فریضه اش سوره «همزه» را قرائت کند به اندازه تمام دنیا
پاداش گیرد» ، [سؤال :] آیا جایز است سوره همزه را در نماز بخواند و سوره های دیگری
که یاد کردم را رها کند ، با اینکه برای ما روایت شده که : «هیچ نمازی جز به قرائت آن دو
(قدر و توحید) نه پذیرفته است و نه بکمال رسیده»؟

توقيع : ثواب سوره ها همان است که روایت شده ، و هرگاه قرائت سوره ای که

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» لِفَضْلِهَا أُعْطِيَ ثَوَابَ مَا قَرَأَ، وَثَوَابَ السُّورَةِ الَّتِي تَرَكَ، وَيَجُوزُ أَنْ يَقْرَأَ غَيْرَ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ وَتَكُونُ صَلَاتُهُ تَامَّةً، وَلَكِنْ يَكُونُ قَدْ تَرَكَ الْفَضْلَ.

وَعَنْ وَدَاعٍ شَهْرِ رَمَضَانَ، مَتَى يَكُونُ؟ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ أَصْحَابُنَا، فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: يَقْرَأُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ، وَبَعْضُهُ يَقُولُ: هُوَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْهُ إِذَا رَأَى هِلَالَ شَوَّالٍ؟
التَّوْقِيعُ: الْعَمَلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيَالِيهِ وَالْوَدَاعُ يَقَعُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ، فَإِنْ خَافَ أَنْ يَنْقُصَ الشَّهْرُ جَعَلَهُ فِي لَيْلَتَيْنِ.

وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» أَرْسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَعْنِيُّ بِهِ؟ «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ»، مَا هَذِهِ الْقُوَّةُ؟ «مُطَاعٌ ثُمَّ آمِينٍ» مَا هَذِهِ الطَّاعَةُ وَأَيْنَ هِيَ؟
مَا خَرَجَ لَهُذِهِ الْمَسْأَلَةُ جَوَابٌ.

دارای ثواب است را ترک کرده و بجای آن یکی از دو سوره توحید و قدر را به سبب فضل آندو قرائت کند هم ثواب آن قرائت را دریافت دارد و هم ثواب سوره‌ای که ترک گفته، و قرائت غیر آن دو سوره نیز جایز است و نمازش تمام می‌باشد، ولی در این مورد فضل و استحباب را ترک گفته است.

[سؤال:] واز وداع ماه رمضان: چه زمانی است؟ که اصحاب ما در این مورد دچار اختلاف شده‌اند، یکی می‌گوید: در آخرین شب خوانده می‌شود، و دیگری می‌گوید: در آخرین روز آن وقتی هلال ماه رؤیت می‌شود؟

توقیع: اعمال ماه رمضان در شبهای آن انجام می‌گردد، و [دعای] وداع در شب آخر آن صورت می‌پذیرد، پس اگر از کم و کاستی ماه بیم داشت آنرا در دو شب بخواند.

[سؤال:] واز این آیات: «که هر آینه این [قرآن] گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است» آیا مراد از فرستاده: رسول خدا ﷺ است؟ «نیرومندی که نزد خداوند عرش، گرامی و دارای مکانت و منزلت است» منظور از این نیرومندی چیست؟ «در آنجا فرمانروا و امین است» - تکویر: ۱۹ تا ۲۶؟ مراد از این فرمانبری چیست و آن کجاست؟

برای این مسأله هیچ جوابی خارج نشد.

فَرَأَيْكَ أَدَامَ اللَّهِ عِزَّكَ بِالتَّقْضَلِ عَلَيَّ بِمَسْأَلَةٍ مَن تَثِقُ بِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ
فَإِجَابَتِي عَنْهَا مُنْعِمًا مَعَ مَا تَشْرَحُهُ لِي مِنْ أَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمَلِكِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرُهُ
بِمَا يَسْكُنُ إِلَيْهِ ، وَيَعْتَدُّ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ ، وَتَقْضَلُ عَلَيَّ بِدُعَاءٍ جَامِعٍ لِي وَلِإِخْوَانِي لِدُنْيَا
وَالْآخِرَةِ فَعَلْتُ مُثَابًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

التَّوْقِيعُ : جَمَعَ اللَّهُ لَكَ وَلِإِخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

۳۵۵ - كِتَابُ آخَرُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ أَيْضًا إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ :

فَرَأَيْكَ - أَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ - فِي تَأْمُلِ رُقْعَتِي وَالتَّقْضَلِ بِمَا سَأَلَ مِنْ ذَلِكَ لِأَضِيفَهُ إِلَى سَائِرِ
أَيَادِيكَ عِنْدِي وَمِثْلِكَ عَلَيَّ ، وَاحْتَجْتُ - أَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ - أَنْ تَسْأَلَ لِي بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ
الْمُصَلِّي إِذَا قَامَ مِنَ التَّسْبِيحِ الْأَوَّلِ إِلَى الرُّكْعَةِ الثَّالِثَةِ ، هَلْ يُجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُكَبِّرَ؟ فَإِنَّ

به عرض شما - خدا بواسطه تفضلت بر من عزیزت بدارد - می رسانم که یکی از فقیهان
مورد وثوق شما از من درباره این مسائل پرسش کرد و من نیز از سر انعام بدو پاسخ گفتم ،
همراه با مطلبی که درباره علی بن محمد بن حسین بن ملک پیش از این برایم شرح دادی
برای او نیز در حدی که آرام گیرد گفتم ، و آنرا از نعمات الهی نزد خود بحساب آورد ، حال
تفضل فرموده و دعایی جامع برای دنیا و آخرت برای من و تمامی برادرانم بفرماید که با
انجام آن به خواست خداوند پاداش گیریم .

توقیع : خداوند خیر دنیا و آخرت را برای تو و برادرانت فراهم فرماید ! .

۳۵۵ - نامه دیگر محمد بن عبدالله حمیری به آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ همانند آن :

به عرض می رسد - خدا عزت را تداوم بخشد - در نامه من نظری انداخته و در
هموار ساختن آن تفضل فرماید تا آنرا همچون نعمات و احسان دیگر شما بر خود بیافزایم ،
خدا عزت را تداوم بخشد ! در حال من نیاز دارم تا برایم از یکی از فقیهان پیرسی^(۱) : اگر
نماز گزار در تشهد رکعت دوم برای رکعت سوم برخیزد آیا گفتن تکبیر واجب است؟ زیرا

۱ - اینگونه خطاب در نامه همانطور که گفته شد به جهت شدت تنیه بوده است .

بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ : لَا يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْبِيرُ ، وَيُجْزِئُهُ أَنْ يَقُولَ : «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» ؟
الْجَوَابُ : إِنْ فِيهِ حَدِيثَيْنِ :

أَمَّا أَحَدُهُمَا : فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ التَّكْبِيرُ .
وَأَمَّا الْآخَرُ : فَإِنَّهُ رُوِيَ أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ ، وَكَذَلِكَ الشَّهَادَةُ الْأُولَى يَجْزِي هَذَا الْجَمْعُ ، وَبِأَيِّهَا أَخَذْتَ مِنْ جَهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَاباً .

وَعَنِ الْفُصَّحَاءِ : هَلْ يَجُوزُ فِيهِ الصَّلَاةُ إِذَا كَانَ فِي إِصْبَعِهِ ؟
الْجَوَابُ : فِيهِ كَرَاهِيَةٌ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ ، وَأَيْضاً فِيهِ إِطْلَاقٌ وَالْعَمَلُ عَلَى الْكَرَاهِيَةِ .
وَعَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى هَدْياً لِرَجُلٍ غَائِبٍ عَنْهُ ، وَسَأَلَهُ أَنْ يَنْحَرَّ عَنْهُ هَدْياً مِنِّي ، فَلَمَّا أَرَادَ نَحَرَ الْهَدْيِ نَسِيَ اسْمَ الرَّجُلِ وَنَحَرَ الْهَدْيِ ، ثُمَّ ذَكَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ ، أَيُجْزِي عَنْ الرَّجُلِ أَمْ لَا ؟

یکی از اصحاب معتقد است که گفتن آن واجب نیست ، و همان گفتن «بحول الله وبقوته أقوم وأقعد» کفایت می کند ؟

جواب : در این مورد دو حدیث موجود است :
یکی از آنها : از حالتی به حالت دیگر انتقال یافت باید تکبیر بگوید .
و حدیث دیگر : «هرگاه نمازگزار سر خود را از سجده دوم برداشته و تکبیر گفت و جلوس نمود سپس برخاست ، در این قیام پس از نخستین هیچ تکبیری بر او نیست ، و همچنین است تشهد اول نیز همینگونه است» ، و در این مورد به هر کدام از آن دو حدیث از جهت تسلیم عمل نمودی درست است .

و [سؤال] از نگین منی : آیا خواندن نماز با انگشتر جنس آن جایز است ؟
جواب : نماز با آن برای نمازگزار مکروه است و نیز در آن اطلاق دارد و عمل مکروه است .
و [سؤال] : از مردی که حیوانی قربانی (هدی) برای مرد غایبی خریداری نموده ، و از او خواسته تا آنرا در منی سرببرد ، ولی آن مرد هنگام سربردن حیوان در منی نام فرد غایب را فراموش می کند و آن حیوان را نحر می کند ، و پس از آن بخاطر می آورد ، آیا این قربانی از آن مرد کفایت می کند یا نه ؟

الجواب : لا بأس بذلك ، وَقَدْ أَجَزْنَا عَنْ صَاحِبِهِ .

وَعِنْدَنَا حَاكَّةٌ بِجَوْسٍ ، يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ ، وَلَا يَغْتَسِلُونَ بَيْنَ الْجَنَابَةِ ، وَيَتَسَبَّحُونَ لَنَا ثِيَابًا ، فَهَلْ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْسَلَ؟

الجواب : لا بأس بالصَّلَاةِ فِيهَا .

وَعَنِ الْمَصْلِيِّ يَكُونُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ فِي ظُلْمَةٍ ، فَإِذَا سَجَدَ يَغْلُطُ بِالسَّجَادَةِ وَيَضَعُ جَبْهَتَهُ عَلَى مِسْحٍ أَوْ نَطْعٍ ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ وَجَدَ السَّجَادَةَ ، هَلْ يَعْتَدُ بِهَذِهِ السَّجْدَةِ أَمْ لَا يَعْتَدُ بِهَا؟

الجواب : مَا لَمْ يَسْتَوِ جَالِسًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي رَفْعِ رَأْسِهِ لِطَلَبِ الْحُرَّةِ .

وَعَنِ الْمُحْرِمِ يَرْفَعُ الظَّلَالَ هَلْ يَرْفَعُ خَشَبَ الْعِمَارَةِ أَوِ الْكَيْسَةَ وَيَرْفَعُ الْجَنَاحَيْنِ أَمْ لَا؟

الجواب : لَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي تَرْكِ رَفْعِ الْخَشَبِ .

وَعَنِ الْمُحْرِمِ يَسْتَظِلُّ مِنَ الْمَطَرِ يَنْطَعُ أَوْ غَيْرِهِ ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ ثِيَابِهِ وَمَا فِي تَحْمِيلِهِ أَنْ يَبْتَلَّ .

جواب : مانعی ندارد ، و آن قربانی برای فرد غائب کفایت می کند .

[سؤال :] و نزد ما بافندگانی مجموعی هستند ، که میته می خورند و از جنابت غسل نمی کنند ، و لباسهایی را برای ما می بافند ، آیا اقامه نماز در آن لباسها پیش از شستشو جایز است؟

جواب : هیچ عیبی در اقامه نماز در آنها نیست .

[سؤال :] و از نمازگزاری که در تاریکی شب مشغول نماز شب است ، ناگاه سجاده اش غلط می خورد و پیشانی بر پلاس (گونی) یا جرم می نهد ، و هنگامیکه سر از سجده بر می دارد سجاده را می یابد ، آیا سجده اش را اعاده کند یا نه؟

جواب : تا وقتی که صاف نشسته مانعی ندارد به جستجوی مهر خود بگردد .

[سؤال :] از فردی که در احرام بسر برده و سایه بان را کنار می زند آیا باید چوب هودج و کنیسه و دو طرفش را کنار بزند یا نه؟

جواب : مانعی بر او در ترک کنار زدن چوب نیست .

[سؤال :] و از محرمی که از باران چتری از جرم یا غیر آن برای پیشگیری از خیس

فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

الجواب: إذا فَعَلَ ذَلِكَ فِي الْمَحْمِلِ فِي طَرِيقِهِ، فَعَلَيْهِ دَمٌ.
وَالرَّجُلُ يَحْجُجُ عَنْ أَحَدٍ هَلْ يَحْتَاجُ أَنْ يَذْكُرَ الَّذِي حَجَّ عَنْهُ عِنْدَ عَقْدِ إِحْرَامِهِ أَمْ لَا؟ وَهَلْ
يَجِبُ أَنْ يَذْبَحَ عَمَّنْ حَجَّ عَنْهُ وَعَنْ نَفْسِهِ أَمْ يُجْزِئُهُ هَدْيٌ وَاحِدٌ؟
الجواب: قَدْ يُجْزِئُهُ هَدْيٌ وَاحِدٌ، وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ.
وَهَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُحْرِمَ فِي كِسَاءٍ خَرًّا أَمْ لَا؟
الجواب: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ، وَقَدْ فَعَلَهُ قَوْمٌ صَالِحُونَ.
وَهَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَلِّيَ وَفِي رِجْلَيْهِ بَطِيطٌ لَا يُغَطِّي الْكَعْبَيْنِ أَمْ لَا يَجُوزُ؟
الجواب: جَائِزٌ.
وَيُصَلِّي الرَّجُلُ وَفِي كُمِّهِ أَوْ سَرَاوِيلِهِ سِكِّينٌ أَوْ مِفْتَاحٌ حَدِيدٌ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

شدن جامه واثاثیه اش در محمل بر سرش می گیرد، آیا این کار جایز است؟
جواب: اگر این عمل را در راه داخل محمل انجام دهد، باید یک قربانی کند.
[سؤال:] و مردی است که از دیگری حج را بجای می آورد آیا هنگام عقد احرام
نیازی به ذکر نام او دارد یا نه؟ و آیا واجب است که از جانب آنکه برایش حج می گزارد
واز جانب خود قربانی کند یا یک قربانی کفایت می کند؟
جواب: یک قربانی کفایت می کند، وگرنه مانعی ندارد^(۱).
[سؤال:] برای مُحْرِم جایز است که در پارچه خَرّ عقد احرام ببندد یا نه؟
جواب: مانعی ندارد، و قومی صالح^(۲) آنرا انجام داده اند.
[سؤال:] و آیا جایز است فردی با کفش بی نوکی که دو قوزک پایش را نمی پوشاند
نماز گزارد یا نه؟

۱ - در کتاب غیبت شیخ طوسی اینگونه جواب آمده: «او را یاد کند وگرنه مانعی

ندارد» و ظاهراً قسمتی از پاسخ در هر دو کتاب ساقط شده باشد.

۲ - یعنی ائمه اطهار علیهم السلام.

الجواب: جائز.

وَعَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ مَعَهُ بَعْضُ هَؤُلَاءِ وَتَكُونُ مُتَّصِلًا بِهِمْ، يَحُجُّ وَيَأْخُذُ عَلَى الْجَادَّةِ وَلَا يُحْرِمُ هَؤُلَاءِ مِنَ الْمَسْلَخِ، فَهَلْ يَجُوزُ هَذَا الرَّجُلُ أَنْ يُؤَخِّرَ إِحْرَامَهُ إِلَى ذَاتِ عِرْقٍ فَيُحْرِمُ مَعَهُمْ لِمَا يَخَافُ الشُّهْرَةَ أَمْ لَا يَجُوزُ إِلَّا أَنْ يُحْرِمَ مِنَ الْمَسْلَخِ؟

الجواب: يُحْرِمُ مِنْ مِيقَاتِهِ ثُمَّ يَلْبَسُ الثِّيَابَ، وَيَلْبِي فِي نَفْسِهِ، فَإِذَا بَلَغَ إِلَى مِيقَاتِهِمْ أَظْهَرَ.

وَعَنْ لُبِّسِ النَّعْلِ الْمُعْطُونِ، فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَذْكُرُ أَنْ لُبَّسَهُ كَرِيهٌ؟

الجواب: جائز، وَلَا بَأْسَ بِهِ.

وَعَنِ الرَّجُلِ مِنْ وَكَلَاءِ الْوَقْفِ مُسْتَحِلًّا لِمَا فِي يَدِهِ، لَا يَرَعُ عَنْ أَخْذِ مَالِهِ رُبَّمَا نَزَلَتْ فِي

جواب: اینکار جایز است

[سؤال:] و مردی نماز می گزارد و در آستین یا شلوارش جاقو یا کلیدی آهنی است

آیا اینکار جایز است؟

جواب: جایز است.

[سؤال:] از مردی که با برخی از عامه در سفر حج متصل و همراه است، و آنان از

مسلخ احرام نمی بندند، آیا برای این حاجی که از معروفیت و شهرت در هراس است

جایز است که احرام خود را با تأخیر از ذات عرق (میقات أهل عراق) ببندد و با اینان

محرم شود، یا جایز نیست مگر احرام از مسلخ؟

جواب: از میقات خود احرام بندد و جامه بر تن نماید، و در دل خود تلبیه گوید،

و چون به میقات ایشان رسید آنرا اظهار نماید.

و [سؤال:] از پوشیدن کفش پوستی که در دباغی مستعفن شده، زیرا یکی از

أصحاب می گوید که پوشیدن آن کره و ناپسند است؟

جواب: جائز است و هیچ عیبی به آن نیست.

و [سؤال:] از مردی از وکلای امور وقف؛ که تمام اموالش را حلال می داند، و هیچ

قَرِيبَتِهِ وَهُوَ فِيهَا، أَوْ أَدْخُلُ مَنْزِلَهُ - وَقَدْ حَضَرَ طَعَامُهُ - فَيَدْعُونِي إِلَيْهِ فَإِنْ لَمْ أَكُلْ مِنْ طَعَامِهِ، عَادَانِي عَلَيْهِ وَقَالَ: فَلَنْ لَا يَسْتَحِيلُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ طَعَامِنَا، فَهَلْ يَجُوزُ لِي أَنْ أَكُلَ مِنْ طَعَامِهِ وَأَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ؟ وَكَمْ مِقْدَارُ الصَّدَقَةِ؟ وَإِنْ أَهْدَى هَذَا الْوَكِيلُ هَدِيَّةً إِلَى رَجُلٍ آخَرَ فَأَحْضَرَ فَيَدْعُونِي إِلَى أَنْ أَتَالَ مِنْهَا، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّ الْوَكِيلَ لَا يَرْعُ عَنْ أَخْذِ مَا فِي يَدِهِ، فَهَلْ عَلَيَّ فِيهِ شَيْءٌ إِنْ أَنَا نِلْتُ مِنْهَا؟

الجواب: إِنْ كَانَ لِهَذَا الرَّجُلِ مَالٌ أَوْ مَعَاشٌ غَيْرُ مَا فِي يَدِهِ، فَكُلْ طَعَامَهُ وَاقْبَلْ بَرَّهُ، وَإِلَّا فَلَا.

وَعَنِ الرَّجُلِ يَمْنُ يَقُولُ بِالْحَقِّ وَيَرَى الْمُتْعَةَ، وَيَقُولُ بِالرَّجْعَةِ، إِلَّا أَنَّ لَهُ أَهْلًا مُوَافَقَةً لَهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَقَدْ عَاهَدَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا، وَلَا يَتَمَتَّعَ، وَلَا يَسْرَى وَقَدْ فَعَلَ هَذَا مُنْذُ تِسْعَةِ عَشَرَ سَنَةً وَوَفَّى بِقَوْلِهِ، قَرُبًا غَابَ عَنْ مَنْزِلِهِ الْأَشْهُرَ فَلَا يَسْتَمِعُ وَلَا تَتَحَرَّكُ نَفْسُهُ أَيْضًا

ورع وپرهیزی از اخذ مال خود ندارد، گاهی به روستایی که در آن است وارد شدم، یا داخل منزلش شدم و غذایش آماده بود و مرا بدان دعوت می‌کند و اگر از غذایش نخورم بخاطر آن با من دشمنی کرده وگوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی‌شمارد، با این حال آیا من میتوانم غذای او را بخورم و بعد مقداری صدقه بدهم؟ و مقدار آن صدقه چقدر است؟ و اگر این وکیل هدیه‌ای به دیگری بدهد و من حاضر شوم و مرا دعوت کند تا قسمتی از آنرا بردارم، و من نیک می‌دانم که آن وکیل هیچ پرهیز و ورعی از اخذ اموالی که در دستش می‌باشد ندارد، چه کنم اگر قسمتی از آنرا برداشتم؟

جواب: اگر برای این مرد درآمدی جز آنچه از امور وقف در دست او می‌باشد دارد، پس از خوراکش بخور و بر و احسانش را بپذیر، در غیر اینصورت: نه (جایز نیست).

و [سؤال:] از مردی که حق می‌گوید و معتقد به متعه است، و قائل به رجعت می‌باشد، جز آنکه او همسری دارد که در تمام امور او سازگار و موافق است، و آن مرد با همسرش عهد بسته که با داشتن او ازدواج نکند، و نه متعه کند، وکنیز هم اختیار ننماید، و به این عهد حدود نوزده سال عمل نموده و به گفته خود وفا نموده، ولی گاهی پیش

لَذَلِكَ، وَيَرَى أَنَّ وَقُوفَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَخٍ وَوَلَدٍ وَغُلَامٍ وَوَكِيلٍ وَحَاشِيَةٍ يَمَّا يُقْلَلُهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، وَيُحِبُّ الْمَقَامَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً لِأَهْلِهِ وَمِثْلًا لِإِثْمِهَا، وَصِيَانَةً لَهَا وَلِنَفْسِهِ، وَلَا لِتَحْرِيمِ الْمُنْعَةِ بَلْ يَدِينُ اللَّهُ بِهَا، فَهَلْ عَلَيْهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مَأْتَمٌ أَمْ لَا؟

الجواب: يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ تَعَالَى بِالْمُنْعَةِ لِيَزُولَ عَنْهُ الْحَلْفُ فِي الْمَعْصِيَةِ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً.

۳۵۶- وَفِي كِتَابِ آخَرِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحِمَيْرِيِّ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ الَّتِي سَأَلَهُ عَنْهَا، فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ.

سَأَلَ عَنِ الْمَحْرَمِ يَجُوزُ أَنْ يَشُدَّ الْمِئْزَرَ مِنْ خَلْفِهِ إِلَى عُنُقِهِ بِالطُّولِ، وَيَرْفَعُ طَرَفَيْهِ إِلَى حَقْوَيْهِ وَيَجْمَعُهُمَا فِي خَاصِرَتَيْهِ وَيَعْتِدُهُمَا، وَيُخْرِجُ الطَّرَفَيْنِ الْآخَرَيْنِ مِنْ بَيْنِ رِجْلَيْهِ وَيَرْفَعُهُمَا إِلَى خَاصِرَتَيْهِ، وَيَشُدَّ طَرَفَيْهِ إِلَى وَرَكَتَيْهِ، فَيَكُونُ مِثْلَ السَّرَاوِيلِ يَسْتُرُ مَا هُنَاكَ، فَإِنَّ الْمِئْزَرَ

می آید که چند ماهی از منزلش بیرون است و منتهی نمی کند و نفس او نیز به این کار تحریک نمی شود، ولی می بیند رعایت این کار او را در دیده دیگر همراهان (شیعه) او - از برادر و فرزند گرفته تا غلام و وکیل و دیگران - سبک ساخته است، ولی با اینحال او میل دارد از سر محبتی که به همسرش دارد و صیانت او و نفس خود بر همان عهد باقی بماند، نه برای تحریم منعه که خداوند را بدان معتقد است، با این اوصاف آیا در این ترک و کناره گیری گناهی متوجه او خواهد بود یا نه؟

جواب: برای او مستحب است که خدای تعالی را با انجام منتهی اطاعت کند تا عهد و حلف در معصیت از او زایل شود؛ هرچند برای یکمرتبه.

۳۵۶- ودر نامه دیگر محمد بن عبدالله حمیری به صاحب الزمان علیه السلام از جواب پرسشهایی که از آنحضرت درباره آنها نموده بود، در سال سیصد و هفت.

از محرمی پرسیده بود که آیا جایز است که ازار خود را از پشت محکم کرده و بصورت طولی به گردش اندازد، و دو طرف آنرا از سمت ران به بالا کشیده و در کمر جمع کرده و آنرا ببندد، و دو طرف دیگر آنرا از میان دو پایش خارج ساخته و به طرف ران بالا ببرد، و دو طرف آنرا به سمت مفصل ران محکم کند، و آن مشابه شلوار همه اعضا را

الْأَوَّلَ كُنَّا نَنْزِرُ بِهِ إِذَا رَكِبَ الرَّجُلُ جَمَلَهُ يُكْشَفُ مَا هُنَاكَ ، وَهَذَا سِتْرُهُ ؟
 فَأَجَابَ عَلَيْهِ : جَازَ أَنْ يَنْزِرَ الْإِنْسَانُ كَيْفَ شَاءَ إِذَا لَمْ يَحْدُثْ فِي الْمِنْزَرِ حَدَثًا يَمْقِرَاطٍ
 وَلَا إِبْرَةَ يُخْرِجُهُ بِهِ عَنْ حَدِّ الْمِنْزَرِ ، وَغَرَزَهُ غَرَزًا وَلَمْ يَغْفِدْهُ ، وَلَمْ يَشُدَّ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ ، وَإِذَا
 غَطَى سَرَّتَهُ وَرُكِبَتْهُ كِلَاهُمَا فَإِنَّ السُّنَّةَ الْمُجْمَعَةَ عَلَيْهَا بَغِيرٌ خِلَافٍ تَغْطِيهِ السُّرَّةُ وَالرُّكْبَتَيْنِ ،
 وَالْأَحَبُّ إِلَيْنَا وَالْأَفْضَلُ لِكُلِّ أَحَدٍ شُدُّهُ عَلَى السَّبِيلِ الْمَأْتُوفَةِ الْمَعْرُوفَةِ لِلنَّاسِ جَمِيعًا إِنْ شَاءَ
 اللَّهُ .

وَسَأَلَ : هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشُدَّ عَلَيْهِ مَكَانَ الْعَقْدِ نِكََّةٌ ؟
 فَأَجَابَ عَلَيْهِ : لَا يَجُوزُ شُدُّ الْمِنْزَرِ بِشَيْءٍ سِوَاهُ مِنْ نِكَةٍ وَلَا غَيْرِهَا .
 وَسَأَلَ عَنِ التَّوَجُّهِ لِلصَّلَاةِ أَنْ يَقُولَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، فَإِنْ بَعْضُ
 أَصْحَابِنَا ذَكَرَ : أَنَّهُ إِذَا قَالَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ فَقَدْ أَبْدَعَ ، لِأَنَّا لَمْ نَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الصَّلَاةِ

می پوشاند ، زیرا ازار نخست را ما بتن می کنیم وقتی مردی سوار بر شترش می شود آنجا
 نمایان و آشکار می گردد ، و این عمل برای سر و پوشش است ؟
 آنحضرت ﷺ پاسخ فرمود : جایز است آدمی هر طور که می خواهد ازار بندد تا
 وقتی که هیچ تغییری از قیچی نمودن و سوزن کاری که آنرا از حد میزر (لنگ) خارج
 سازد را در آن ندهد ، و سوزن را از آن رد کند ولی به هم وصل نکند ، و قسمتهای مختلف
 آنرا به هم محکم نکند ، و هنگامیکه ناف و دو رانش را پوشاند باید که دامن آنرا بلند
 گرداند ، زیرا آنچه اجماع و سنت بر آن است پوشیدن ناف و زانوهای است ، و محبوب
 و افضل نزد ما آنست که محرم احرام بر سبیل معمولی که دیگران می کنند بندد .
 و پرسید : آیا برای محرم جایز است که بر بالای منزر تکه بندد ؟

پس پاسخ فرمود : برای محرم جایز نیست که منزر را بغیر آن به چیز دیگری اعم از
 تکه و غیر آن بندد .

و پرسید : در هنگام توجّه در نماز گفتن : «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ» جایز
 است ، چرا که برخی از اصحاب ما گفته اند : چون گوید : «عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ» بدعت نموده ،
 زیرا ما در کتابهای نماز در این مورد هیچ حدیثی جز حدیث واحدی در کتاب نماز

خَلا حَدِيثًا وَاحِدًا فِي كِتَابِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَدِّهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ :
 إِنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْحَسَنِ : كَيْفَ تَتَوَجَّهُ؟ فَقَالَ : أَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ! فَقَالَ لَهُ
 الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ ، كَيْفَ تَقُولُ «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»؟

قال الحسن : أَقُولُهُ . فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقُلْ : «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَدِينِ
 مُحَمَّدٍ وَمِنْهَا جِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْإِثْمَامُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ، حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ» .

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اتَّوَجَّهْتُ كُلَّهُ لَيْسَ بِفَرِيطَةٍ ، وَالسُّنَّةُ الْمُؤَكَّدَةُ فِيهِ الَّتِي هِيَ
 كَالْإِجْمَاعِ الَّذِي لَا خِلَافَ فِيهِ : «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ، حَنِيفًا
 مُسْلِمًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَهُدًى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، إِنَّ صَلَاتِي
 وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ،
 اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

قاسم بن محمد از جدش از حسن بن راشد را نیافتیم که می گوید :

«حضرت صادق علیه السلام به حسن فرموده : چگونه در نماز توجه می کنی؟ گفت :
 می گویم : «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ» ، فرمود : از این مورد تو را نپرسیدم ، چگونه می گویی :
 «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»؟ حسن گفت : همان را
 می گویم . فرمود : وقتی این جملات را گفتی در ادامه بگو : «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَدِينِ مُحَمَّدٍ
 وَمِنْهَا جِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَالْإِثْمَامُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ، حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» .

حضرت فرمود : توجه در نماز از امور واجب نیست ، سنت مؤکده در آن که مانند
 اجماع بی خلاف می باشد اینگونه است : «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ،
 حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَهُدًى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، إِنَّ
 صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ،

الرَّحِيمِ» - ثُمَّ تَقْرَأُ الْحَمْدَ.

قالَ الْفَقِيهُ الَّذِي لَا يُشَكُّ فِي عِلْمِهِ : [إِنَّ] الدِّينَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَالْهُدَايَةَ لِعَلِيِّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا لَهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي عَقِبِهِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنْ
الْمُهْتَدِينَ ، وَمَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى .

وَسَأَلَهُ : عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْفَرِيضَةِ إِذَا فَرَّغَ مِنْ دُعَائِهِ ، [يَجُوزُ] أَنْ يَرُدَّ يَدَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ
وَصَدْرِهِ لِلْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ : «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجَلَ مَنْ أَنْ يَرُدَّ يَدَيَّ عَبْدِهِ صَفْرًا بَلَّ يَمَلَّاهَا
مِنْ رَحْمَتِهِ» أَمْ لَا يَجُوزُ؟ فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهُ عَمَلٌ فِي الصَّلَاةِ .

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَدُّ الْيَدَيْنِ مِنَ الْقُنُوتِ عَلَى الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ غَيْرُ جَائِزٍ فِي الْفَرَايِضِ .
وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ فِيهِ ، إِذَا رَفَعَ يَدَهُ فِي قُنُوتِ الْفَرِيضَةِ وَفَرَّغَ مِنَ الدُّعَاءِ أَنْ يَرُدَّ بَطْنَ رَا حَتِيهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سپس سوره حمد را آغاز کن .

آن فقیهی^(۱) که هیچ تردیدی در علم او نیست گوید : دین برای محمد است و
هدایت از آن امیرالمؤمنین ، زیرا هدایت برای او و در نسل او تا روز قیامت باقی است ،
پس هر که اینگونه باشد از جمله هدایت یافته گان است ، و هر که شک کند دین ندارد ،
و پناه بر خدا از گمراهی پس از هدایت !

و پرسید : وقتی از قنوت نماز فارغ می شویم جایز است که دست خود بر صورت
و سینه خود بکشیم ، و این به جهتی حدیثی است که نقل است : «بتحقیق خداوند عزوجل
گرامی تر از آن است که دستان بنده اش را خالی باز گرداند بلکه پر از رحمت خود نماید»
یا جایز نیست؟ زیرا برخی از اصحاب معتقدند که آن عملی در نماز است .

جواب فرمود : باز گرداندن دستان بر سر و صورت در نماز فریضه جایز نیست ،
و آنچیز که باید بدان عمل نمود وقتی دست خود را در قنوت نماز فریضه بالا می برد و از
دعا فارغ می شود باید که کف دو دست خود را به کندی بر سینه برابر روی گذارد و تکبیر

۱ - «فقیه» در اینجا حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشد و گوینده جمیری است .

عَلَى صَدْرِهِم تِلْقَاءَ رُكْبَتَيْهِ عَلَى نَهْلٍ ، وَيُكَبَّرُ وَيَرْكَعُ ، وَالْخَبَرُ صَحِيحٌ وَهُوَ فِي نَوَافِلِ النَّهَارِ
وَاللَّيْلِ دُونَ الْفَرَائِضِ ، وَالْعَمَلُ بِهِ فِيهَا أَفْضَلُ .

وَسَأَلَ : عَنْ سَجْدَةِ الشُّكْرِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ ، فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهَا بِدْعَةٌ فَهَلْ يَجُوزُ
أَنْ يَسْجُدَهَا الرَّجُلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ ؟ وَإِنْ جَازَ فَنِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ هِيَ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ
رَكَعَاتِ النَّافِلَةِ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنَ الزَّمِ السُّنَنِ وَأَوْجِبُهَا ، وَلَمْ يَقُلْ أَنَّ هَذِهِ السَّجْدَةُ بِدْعَةٌ
إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ يُحَدِّثَ فِي دِينِ اللَّهِ بِدْعَةً .

فَأَمَّا الْخَبَرُ الْمَرْوِيُّ فِيهَا بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالْاِخْتِلَافُ فِي أَنَّهَا بَعْدَ الثَّلَاثِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ فَإِنَّ فَضْلَ
الدُّعَاءِ وَالتَّسْبِيحِ بَعْدَ الْفَرَائِضِ عَلَى الدُّعَاءِ بِعَقِيبِ النَّوَافِلِ كَفَضْلِ الْفَرَائِضِ عَلَى النَّوَافِلِ ،
وَالسَّجْدَةُ دُعَاءٌ وَتَسْبِيحٌ فَالْأَفْضَلُ أَنْ يَكُونَ بَعْدَ الْفَرَائِضِ فَإِنْ جُعِلَتْ بَعْدَ النَّوَافِلِ أَيْضًا جَازَ .

گوید به رکوع رود ، و حدیث مذکور صحیح است ولی در نوافل روز و شب نه در فرائض
و واجبات ، و عمل کردن به آن افضل است .

و پرسید : سجده شکر پس از نماز فریضه چگونه است ، زیرا برخی از اصحاب معتقدند
که آن بدعت است ، پس آیا جایز است که آدمی پس از نماز واجب آنرا انجام دهد ؟ و اگر
جایز است آنرا در نماز مغرب پس از چهار رکعت نافله انجام دهد ^(۱) یا پیش از آنها ؟

جواب فرمود : سجده شکر از واجبترین و لازمترین آداب و سنن است ، و کسی که
اعتقاد به بدعت بودن آن دارد قصد دارد در دین خدا مرتکب اختراع و بدعتی شود .

و اما خبر مروی در باره آن پس از نماز مغرب و اختلاف در اینکه پس از سه رکعت
مغرب باشد یا چهار رکعت نوافل باید دانست که رتبه دعا و تسبیح در فضیلت پس از
نماز بر دعا به تعقیب نوافل مانند فضیلتی است که نمازهای فریضه بر نوافل دارند ، و سجده
نوعی دعا و تسبیح می باشد و بهتر است پس از واجب باشد ، و اگر بعد از نوافل هم قرار
گیرد باز هم جایز است .

وَسَأَلَ: إِنَّ لِبَعْضِ إِخْوَانِنَا مِمَّنْ نَعْرِفُهُ ضَيْعَةً جَدِيدَةً يَحْتَسِبُ ضَيْعَةً خَرَابٍ لِلسُّلْطَانِ فِيهَا حِصَّةٌ وَأَكْرَنُهُ بِمَا زَرَعُوا حُدُودَهَا وَتَوَذَّيْهُمْ عُمَالُ السُّلْطَانِ وَيَتَعَرَّضُونَ فِي الْكُلِّ مِنْ غَلَاتِ ضَيْعَتِهِ، وَلَيْسَ لَهَا قِيَمَةٌ لِحَرَابِهَا وَإِنَّمَا هِيَ بَائِرَةٌ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً، وَهُوَ يَتَحَرَّجُ مِنْ شِرَائِهَا لِأَنَّهُ يُقَالُ إِنَّ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنْ هَذِهِ الضَّيْعَةِ كَانَتْ قُبِضَتْ عَنِ الْوَقْفِ قَدِيمًا لِلسُّلْطَانِ، فَإِنْ جَازَ شِرَاؤُهَا مِنَ السُّلْطَانِ، وَكَانَ ذَلِكَ صَوَابًا، كَانَ ذَلِكَ صَوْنًا وَصَلَاحًا وَعِمَارَةً لِضَيْعَتِهِ، وَأَنَّهُ يَزْرَعُ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنَ الْقَرْيَةِ الْبَائِرَةِ بِفَضْلِ مَاءِ ضَيْعَتِهِ الْعَامِرَةِ، وَيُنَحِّسُ عَنْهُ طَمَعُ أَوْلِيَاءِ السُّلْطَانِ، وَإِنْ لَمْ يَجْزِ ذَلِكَ عَمِلَ بِمَا تَأْمُرُهُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ: الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِيعُهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهِ أَوْ رِضَا مِنْهُ.

وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ اشْتَحَلَ بِامْرَأَةٍ خَارِجَةٍ مِنْ حِجَابِهَا، وَكَانَ يَحْتَرِزُ مِنْ أَنْ يَقَعَ [لَهُ]

و پرسید: یکی از برادران شیعه ما زمین حاصلخیز تازه‌ای دارد که آن در کنار زمین مغروبه‌ای است که سلطان را در آن بهره و نصیبی است و کارگران آن برادرمان در حدود و اطراف آن زراعت می‌کنند ولی مورد اذیت و آزار عُمال سلطان واقع شده و آنان متعرض تمام درآمد آن زمین شده‌اند، و آن زمین به جهت خراب بودن هیچ قیمت و بهایی ندارد، و حدود بیست سال است که زمین بائر می‌باشد، و سلطان مانع از فروش یا اجاره آن زمینها می‌شود زیرا گفته شده که این قسمت از این زمین حاصلخیز پیش از این از مورد وقف قبض شده که برای سلطان بوده بهمین خاطر خرید و فروش تنها باید با سلطان انجام شود و آن راه درست است، و این قانون را تنها برای حفظ و نگهداری و مصلحت و آبادانی زمین خودش وضع نموده، چون زمین بائر و موات سلطان به برکت و فضل آب زمین حاصلخیز رونق می‌گیرد، و طمع اولیای سلطان از آن بریده می‌شود، و اگر این عمل جایز نیست هر عملی که بفرمایید به خواست خدای تعالی همان کنیم؟

آنحضرت علیه السلام جواب فرمود: بیع زمین حاصلخیز جایز نیست مگر از صاحب و مالک اصلی آن یا به فرمان یا رضایت او روا می‌باشد.

و پرسید: مردی که زنی را خارج از رحم به حلّیت خود درآورده و حذر می‌کرده تا

وَلَدٌ فَجَاءَتْ بِابْنٍ، فَتَخَرَّجَ الرَّجُلُ أَنْ لَا يَقْبَلَهُ فَقَبِلَهُ وَهُوَ شَاكٌ فِيهِ، وَجَعَلَ يُجْرِي النَّفَقَةَ عَلَى أُمِّهِ وَعَلَيْهِ حَتَّى مَاتَتِ الْأُمُّ، وَهُوَ ذَا يُجْرِي عَلَيْهِ غَيْرُ أَنَّهُ شَاكٌ فِيهِ لَيْسَ يَخْلِطُهُ بِنَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ يَمْنُنُ يَجِبُ أَنْ يَخْلِطَهُ بِنَفْسِهِ وَيَجْعَلَهُ كَسَائِرِ وَلَدِهِ فَعَلَ ذَلِكَ وَإِنْ جاز أَنْ يَجْعَلَ لَهُ شَيْئاً مِنْ مَالِهِ دُونَ حَقِّهِ فَعَلَ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِسْتِحْلَالُ بِالْمَرْءَةِ يَقَعُ عَلَى وَجْهِهِ، وَالْجَوَابُ يَخْتَلِفُ فِيهَا فَلْيَنْذَكِرِ الْوَجْهَ الَّذِي وَقَعَ الْإِسْتِحْلَالُ بِهِ مَشْرُوحاً لِيَعْرِفَ الْجَوَابَ فِيمَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَلَدِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ لَهُ فَخَرَجَ الْجَوَابُ:

جَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ جَلٌّ وَتَعَالَى أَهْلُهُ، إِجَابَتَنَا لِحَقِّهِ، وَرِعَايَتَنَا لِأَبِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَقُرْبِهِ مِنَّا، وَقَدْ رَضِينَا بِمَا عَلِمْنَاهُ مِنْ جَمِيلِ نَيْبِهِ، وَوَقَفْنَا عَلَيْهِ مِنْ مُخَاطَبَتِهِ، الْمُقَرَّبَةُ لَهُ مِنَ اللَّهِ الَّتِي

مبادا فرزندی بهم رسد ولی ناگهان آن زن صاحب فرزند شد، ابتدا آن مرد از پذیرفتن آن امتناع می کرد و دست آخر آنرا پذیرفت ولی با شک و تردید، با اینحال تمام مخارج فرزند و مادرش را پرداخت نمود تا آن زن درگذشت، و او همچنان به پرداخت مخارج فرزند ادامه داد جز اینکه او در مورد فرزند مشکوک بوده و وی را با خود مخلوط نمی کرد، اگر می فرمایید که باید آن فرزند را با سایر اولاد خود همراه نموده و چون دیگر فرزنداناش باشد همان کار را کند و اگر جدای از حق او باید مقداری از مال خود را بدو بپردازد همان کار کند؟

پس آنحضرت علیه السلام پاسخ فرمود: استحلال و حلال نمودن زن چند گونه است، و پاسخ نیز در مورد او مختلف است، پس دوباره صورت قضیه استحلال را مشروح بیان کند تا پاسخ را در مورد امر فرزند به خواست خدا دریابد.

و از آنحضرت تقاضای دعایی نموده پس این پاسخ خارج شد:

خدای تعالی آنچنانکه خود اهل آن است بر او بخشایش فرماید، اینها همه از سر توجّه به حق او و رعایت حال مرحوم پدرش و نزدیکی او به ما است، و ما پس از وقوف به نیت پاکش از او راضی و خشنود گشتیم، و از مخاطبه اش بر او آگاه شدیم که آنچه او را

تَرْضِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَاءَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ [وَالرَّحْمَةُ] بِمَا بَدَأْنَا نَسْأَلُ اللَّهَ بِمَسْأَلَتِهِ مَا أَمَّلَهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ عاجِلٍ وَآجِلٍ ، وَأَنْ يُصْلِحَ لَهُ مِنْ أَمْرِ دِينِهِ وَدُنْيَا مَا يُحِبُّ صَلَاحَهُ ، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٌ . ۳۵۷ - وَكَتَبَ إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَيْضاً فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ كِتَاباً سَأَلَهُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أُخْرَى كَتَبَ فِيهِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءِكَ وَأَدَامَ عِزَّكَ وَكَرَامَتَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ ، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ ، وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ ، وَفَضَّلَهُ عَلَيْكَ ، وَجَزَّلَ قِسْمَهُ لَكَ وَجَعَلَنِي مِنَ الشُّوْءِ كُلِّهِ فِدَاكَ ، وَقَدَّمَنِي قِبْلَكَ .
إِنَّ قِبْلَتَنَا مَشَاجِجَ وَعَجَائِزَ يَصُومُونَ رَجَباً مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَأَكْثَرَ ، وَيُصَلُّونَ بِشَعْبَانَ وَشَهْرِ رَمَضَانَ . وَرَوَى لَهُمْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا : أَنْ صَوْمَهُ مَعْصِيَةٌ ؟

به خداوند نزدیک و مقرب ساخته همانا خشنودی خداوند عز و جل و رضایت رسول و اولیای او بدانچه ما آغاز نمودیم می باشد ، از خداوند بواسطه حاجت او درخواست می کنم آنچه از خیر و نزدیک آرزو نموده برآورده سازد ، و اینکه امر دین و دنیای او را آنگونه که به صلاح او می پسندد اصلاح فرماید ، او ولی و سرپرستی قادر و توانا است . ۳۵۷ - و نامه ای نیز در سال ۲۰۸ حاوی مسائل دیگری اینگونه به آنحضرت علیه السلام نگاشت که :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، خداوند بقایت را طولانی سازد و عزت و کرامت و سعادت و سلامت را دوام بخشد! و نعمات خود را بر شما به کمال رساند و احسان و بخشش و انعام و فضل و موهبت های زیبا و فضل و بهترین قسمت خود را برای شما افزون فرماید ، و از هر حادثه سوئی مرا قربانت گرداند و جانفدایت فرماید .
در اطراف ما مردان و زنان کهنسالی زندگی می کنند که بیش از سی سال است که ماه رجب را روزه می دارند و آنرا به ماه شعبان و رمضان وصل می کنند . و یکی از اصحاب ضمن نقل حدیثی گفته است که روزه ایشان معصیت است ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ الْفَقِيهُ : يَصُومُ مِنْهُ أَيَّاماً إِلَى خَمْسَةِ عَشَرَ يَوْماً ثُمَّ يَقْطَعُهُ ، إِلَّا أَنْ يَصُومَهُ عَنِ الثَّلَاثَةِ الْأَيَّامِ الْفَائِتَةِ ، لِلْحَدِيثِ : «أَنْ نِعَمَ شَهْرُ الْقَضَاءِ رَجَبٌ» .

وَسَأَلَ : عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ فِي تَحْمِيلِهِ وَالتَّلْجُ كَثِيرُ بِقَامَةِ رَجُلٍ ، فَيَتَخَوَّفُ أَنْ نَزَلَ الْغَوْصَ فِيهِ ، وَرُبَّمَا يَسْقُطُ التَّلْجُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَلَا يَسْتَوِي لَهُ أَنْ يُلْبَدَ شَيْئاً مِنْهُ لِكَثْرَتِهِ وَتَهَافُتِهِ ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ فِي التَّحْمِيلِ الْفَرِيضَةِ؟ فَقَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ أَيَّاماً فَهَلْ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ إِعَادَةً أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَبَأْسَ بِهِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَالشَّدَّةِ .

وَسَأَلَ : عَنْ الرَّجُلِ يَلْحَقُ الْإِمَامَ وَهُوَ رَاكِعٌ فَيَرَكْعُ مَعَهُ وَيَحْتَسِبُ تِلْكَ الرُّكْعَةَ ، فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ : إِنْ لَمْ يَسْمَعْ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَعْتَدَّ بِتِلْكَ الرُّكْعَةِ؟

در پاسخ گفت: فقیه^(۱) می فرماید: بنا برده روز از ماه رجب را روزه ندارد سپس آنرا قطع کند، جز اینکه آن سه روز^(۲) را برای روزه های قضای خود قرار دهد بنا بر حدیثی که فرموده: «بدرستی بهترین ماه برای قضای روزهای واجب ماه رجب است».

و پرسید: مردی در مسیر سفر در محمل خود نشسته و برف سنگینی به اندازه قد و قامت یک مرد نشسته، و نگران است اگر از محمل پایین بیاید در آن فرو رود، و او در همین حال می ماند و به جهت کثرت و شدت ریزش برف حتی قادر نیست پا بر آن نهاده، در یک چنین وضعی آیا جایز است نماز واجب را در محمل بخواند؟ ضمناً خود ما زمان بسیاری است که اینکار را می کنیم آیا باید آنها را اعاده کنیم؟
پاسخ فرمود: هنگام ضرورت و سختی مانعی ندارد.

و پرسید: مردی زمانی به صفوف جماعت می رسد که امام در رکوع است او نیز به رکوع می رود و آنرا برای خود یک رکعت محسوب می دارد، ولی یکی از أصحاب معتقد

۱ - ظاهراً گوینده این مطالب ابوالقاسم ابن روح نوبختی وکیل ناحیه و سفیر آنجا

می باشد، و مراد او از «فقیه» حضرت قائم مهدی علیه السلام است. (کذا فی هامش البحار)

۲ - مراد ایام بیض: بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم رجب می باشد.

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا لَحِقَ مَعَ الْإِمَامِ مِنْ تَسْبِيحِ الرُّكُوعِ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ اعْتَدُ بِتِلْكَ الرُّكْعَةِ وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ.

وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ صَلَّى الظُّهْرَ وَدَخَلَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ اسْتَيْقَنَ أَنََّّهُ صَلَّى الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ أَحَدَتْ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ حَادِثَةً يَقْطَعُ بِهَا الصَّلَاةَ أَعَادَ الصَّلَاتَيْنِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَحَدَتْ حَادِثَةً جَعَلَ الرُّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ تِمَّةً لِمُصَلَاةِ الظُّهْرِ، وَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: عَنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هَلْ يَتَوَالَدُونَ إِذَا دَخَلُوهَا أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْجَنَّةَ لَا حَمْلَ فِيهَا لِلنِّسَاءِ وَلَا وَلَادَةَ، وَلَا طَمَتْ وَلَا نِفَاسَ وَلَا شَقَاءَ بِالطُّفُولِيَّةِ، وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ، فَإِذَا اشْتَهَى الْمُؤْمِنُ وَلَدًا

است تا وقتی که تکبیر رکوع امام را نشنیده غمی تواند آنرا یک رکعت محسوب بدارد؟
پاسخ فرمود: اگر هنگام ملحق شدن به امام به قدر یک تسبیح رکوع او را دریابد
آنرا یک رکعت محسوب دارد هرچند تکبیر رکوع را نشنیده باشد.

و پرسید: مردی نماز ظهر را می خواند و داخل در نماز عصر می شود، و زمانی که دو رکعت از عصر را خواند یقین می کند نماز ظهر را دو رکعت خوانده چه کند؟

پاسخ فرمود: اگر ما بین دو نماز از او حدی سر زده که موجب ابطال نماز شده هر دو نماز را اعاده کند، وگرنه دو رکعت آخر را از باقیانده نماز ظهر قرار دهد، و بعد از آن نماز عصر را بخواند.

و پرسید: آیا توالد و تناسل در میان اهل بهشت صورت می گیرد یا خیر؟
پاسخ فرمود: بدرستی که در بهشت نه حملی برای زنان است و نه زایمان و تولدی نه حیض و نه نفاس و مشقت طفولیت، و همچنانکه خداوند سبحان فرموده: «و در آن بهشت است هر چه دلتا خواهش و آرزو کند و چشمها از دیدن آن لذت ببرد»، پس چون

خَلَقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِغَيْرِ حَمْلٍ وَلَا وَلَادَةٍ عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي يُرِيدُ، كَمَا خَلَقَ آدَمَ عِبْرَةً.
وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ، وَبَقِيَ لَهُ عَلَيْهَا وَقْتُ،
فَجَعَلَهَا فِي حِلٍّ يَمَّا بَقِيَ لَهُ عَلَيْهَا وَقَدْ كَانَتْ طَمَعَتْ قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي حِلٍّ مِنْ أَيَّامِهَا بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ
أَيُّجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ آخَرُ بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ عِنْدَ طَهْرِهَا مِنْ هَذِهِ الْحَيْضَةِ، أَوْ
يَسْتَقْبِلُ بِهَا حَيْضَةً أُخْرَى؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ: يَسْتَقْبِلُ حَيْضَةً غَيْرَ تِلْكَ الْحَيْضَةِ، لِأَنَّ أَقْلَ تِلْكَ الْعِدَّةِ حَيْضَةً وَطَهْرَةً
تَامَةً.

وَسَأَلَ: عَنِ الْأَبْرَصِ وَالْمَجْذُومِ وَصَاحِبِ الْفَالِجِ هَلْ يُجُوزُ شَهَادَتُهُمْ؛ فَقَدْ رَوَيْ لَنَا أَنَّهُمْ
لَا يُؤْمُونَ الْأَصْحَاءَ.

فَأَجَابَ عَلَيْهِ: إِنْ كَانَ مَا بِهِمْ حَادِثًا جَارَتْ شَهَادَتُهُمْ، وَإِنْ كَانَ وَلَادَةً لَمْ تَجُزْ.

فرد مؤمنی آرزوی فرزندی کند خداوند آنرا بدون حمل و زایمان و ولادت بر همان شکلی
که می خواهد برایش خلق کند، همچنانکه از سر عبرت حضرت آدم را آفرید.

و پرسید: مردی با مهریه ای معلوم و زمانی مشخص زنی را به تزویج خود در
می آورد، و زمانی از آن برایش باقی مانده، و آنرا به زن می بخشد و حال اینکه آن زن سه
روز پیش از آنکه زمان الباقی را بدو ببخشد حیض شده، در یک چنین حالتی آیا می شود
پس از رسیدن به پاکی و طهر فرد دیگری او را با صدق و زمانی معلوم و مشخص به
تزویج خود درآورد، یا یک دوره حیض دیگر را باید از سر گیرد؟

پاسخ فرمود: یک دوره حیض دیگر جز آن باید از سر گیرد، زیرا کمترین زمان
برای این عده یک حیض و پاکی کامل است.

و پرسید: آیا شهادت افرادی که مبتلا به بیماری پستی و جزام و علیلی هستند
پذیرفته می شود؛ زیرا برای ما روایتی نقل شده که «افراد معلول بر افراد سالم مقدم
نمی شوند».

پاسخ فرمود: در معلولیت های غیر مادرزادی مقبول است و در معلولیت های
مادرزادی پذیرفته نمی شود.

وَسَأَلَ : هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ امْرَأَتِهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : إِنْ كَانَتْ رُبِيتَ فِي حَجَرِهِ فَلَا يَجُوزُ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ رُبِيتَ فِي حَجَرِهِ وَكَانَتْ أُمُّهَا غَيْرَ حَبَالِهِ فَقَدْ رُوِيَ : أَنَّهُ جَائِزٌ .

وَسَأَلَ : هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِنْتُ امْرَأَةٍ ثُمَّ يَتَزَوَّجَ جَدَّتَهَا بَعْدَ ذَلِكَ أَمْ لَا يَجُوزُ؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ : قَدْ نُهِيَ عَنْ ذَلِكَ .

وَسَأَلَ : عَنْ رَجُلٍ ادَّعَى عَلَى رَجُلٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَقَامَ بِهِ الْبَيِّنَةَ الْعَادِلَةَ ، وَادَّعَى عَلَيْهِ أَيْضاً خَمْسِينَ دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ ، وَلَهُ بِذَلِكَ كُلُّهُ بَيِّنَةٌ عَادِلَةٌ ، وَادَّعَى عَلَيْهِ أَيْضاً ثَلَاثِينَ دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ ، وَمِائَتِي دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ ، وَلَهُ بِذَلِكَ كُلُّهُ بَيِّنَةٌ عَادِلَةٌ . وَيَزْعَمُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ أَنَّ هَذِهِ الصُّكَّاتِ كُلُّهَا قَدْ دَخَلَتْ فِي الصَّكِّ الَّذِي بِأَلْفِ دِرْهَمٍ ، وَالْمُدَّعِي مُنْكَرٌ أَنْ يَكُونَ كَمَا زَعَمَ ، فَهَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْآلْفُ الدَّرْهَمُ مَرَّةً وَاحِدَةً أَوْ يَجِبُ عَلَيْهِ كَمَا يُقِيمُ الْبَيِّنَةُ بِهِ؟ وَلَيْسَ فِي الصُّكَّاتِ اسْتِثْنَاءٌ إِنَّمَا هِيَ صِكَاكَ عَلَى وَجْهِهَا .

وپرسید : آیا جایز است که مردی دختر همسرش را به زوجیت خود درآورد؟
پاسخ فرمود : اگر در خانه آن مرد پرورش یافته است جایز نیست ، و اگر اینگونه نبود و مادرش نیز در حباله نکاح او نیست در این مورد روایت شده که جایز است .
و پرسید : آیا جایز است با دختر دختر زنی ازدواج کند و بعد از آن با مادر بزرگش ازدواج کند ، یا جایز نیست؟

پاسخ فرمود : از این مورد نهی شده و ممنوع است .
و پرسید : مردی از دیگری هزار درهم طلبکاری می کند و بر آن شاهی عادل نیز اقامه می نماید ، و در یک حواله دیگر نیز ادعای طلب پانصد درهم می نماید ، و در تمامی این موارد شاهی عادل دارد ، و در حواله ای ادعای سیصد درهم و دویست درهم می نماید و برای تمام آنها شاهد دارد ، و فرد بدهکار می گوید تمام حواله های خرده داخل در همان هزار درهم است و فرد طلبکار منکر این مطلب است ، آیا در این صورت باید همان هزار درهم یکمرتبه را بپردازد یا بر همان مقدار که شاهد دارد باید پرداخت کند؟
و در این چکها استثنائی نیست و تنها هر کدام چکی بر همان وجه است .

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُؤْخَذُ مِنَ الْمَدْعَى عَلَيْهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَهِيَ الَّتِي لَا شُبْهَةَ فِيهَا، وَيُرَدُّ الْيَمِينِ فِي الْأَلْفِ الْبَاقِي عَلَى الْمَدْعَى فَإِنْ نَكَلَ فَلَا حَقَّ لَهُ.

وَسَأَلَ عَنْ طِينِ الْقَبْرِ: يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، وَيُخْلَطُ بِخُطوطِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَسَأَلَ فَقَالَ: رَوَى لَنَا عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى إِزَارِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِسْمَاعِيلُ

يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، فَهَلْ يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَكْتُبَ مِثْلَ ذَلِكَ بِطِينِ الْقَبْرِ أَمْ غَيْرُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبِّحَ الرَّجُلُ بِطِينِ الْقَبْرِ، وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسَبِّحُ بِهِ قُلُوبُ مَنْ شَاءَ مِنْ النَّاسِ أَفْضَلُ مِنْهُ، وَمِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ

يَنْتَسِي التَّسْبِيحَ وَيُدِيرُ السُّبْحَةَ فَيُكْتُبُ لَهُ التَّسْبِيحُ.

پاسخ فرمود: از فرد بدهکار یک مرتبه همان هزار درهمی که بی شبهه است گرفته می شود، و فرد طلبکار برای الباقی طلب خود باید سوگند بخورد و گرنه حق ندارد.

و پرسید: آیا جایز است که گِلِ قبر^(۱) را با میّت در گور قبرش نهند یا نه؟

پاسخ فرمود: با میّت در قبرش نهاده و با خطوط او مخلوط می شود بخواست خدا.

و پرسید: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده که آنحضرت بر کفن

فرزندش اسماعیل مکتوب فرموده: «إِسْمَاعِيلُ شَهِادَتٌ مِي دهد که هیچ معبودی جز الله

نیست»، آیا برای ما نیز جایز است که آن جمله را با گِلِ قبر یا غیر آن بنگاریم یا نه؟

پاسخ فرمود: این مورد جایز است.

و پرسید: جایز است که آدمی با گِلِ قبر تسبیح بسازد و آیا در آن فضیلتی هست؟

پاسخ فرمود: اینکار را بکند زیرا هیچ تسبیحی برتر و بهتر از آن نیست، و از

فضیلت آن همین بس که آدمی تسبیح را از خاطر می برد و تسبیح را می گرداند و تسبیحی

برای او مکتوب می گردد.

۱ - مراد تربت مطهر حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه می باشد.

وَسَأَلَ: عَنِ السَّجْدَةِ عَلَى لَوْحٍ مِنْ طِينِ الْقَبْرِ، وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَفِيهِ الْفَضْلُ.

وَسَأَلَ: عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ قُبُورَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى الْقَبْرِ أَمْ لَا؟
وَهَلْ يَجُوزُ لِمَنْ صَلَّى عِنْدَ بَعْضِ قُبُورِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَقُومَ وَرَاءَ الْقَبْرِ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ قِبْلَةً، أَمْ يَقُومُ رَأْسَهُ أَوْ رِجْلَيْهِ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْقَبْرَ وَيُصَلِّي وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ خَلْفَهُ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ، فَلَا يَجُوزُ فِي نَافِلَةٍ وَلَا فَرِيضَةٍ وَلَا زِيَارَةٍ،
وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ أَنْ يَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى الْقَبْرِ.

وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَإِنَّهَا خَلْفَهُ، وَيَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا عَنْ
يَمِينِهِ وَلَا عَنْ يَسَارِهِ، لِأَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَدَّمُ وَلَا يُسَاوِي.

وَسَأَلَ فَقَالَ: هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى الْفَرِيضَةَ أَوْ النَّافِلَةَ وَيَدِيهِ السُّبْحَةَ أَنْ يُدِيرَهَا
وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا خَافَ السُّهُوَّ وَالْعَلَطَ.



وپرسید: آیا می شود بر لوحی از گِل قبر سجده کرد و آیا انکار فضیلتی دارد؟

پاسخ فرمود: اینکار جایز است و برخوردار از فضیلت نیز می باشد.

و پرسید: فردی است که قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می کند، آیا جایز است که بر قبر
سجده کند؟ و یا قبر را مقابل خود در نماز قبله قرار دهد، یا نزد رأس قبر یا پای آن
بایستد؟ یا قبر را در نماز پشت سر خود قرار دهد؟

پاسخ فرمود: اما سجده بر قبر در هیچ نافله و فریضه و نه زیارتی جایز نیست،
و آن چیزی که باید بدان عمل شود گذاردن گونه راست بر قبر می باشد.

و اما نمازی که پشت قبر بوده و آنرا قبله خود قرار دهد نماز میان دو دست و سمت
راست و سمت چپ قبر جایز نیست، زیرا باید بر امام علی علیه السلام نه مقدم شود و نه مساوی.

و پرسید: آیا جایز است که آدمی در عین اقامه نمازی فریضه یا نافله تسبیح
دستش را بگرداند؟

پاسخ فرمود: اگر از سهو و اشتباه بیم دارد جایز است.

وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُدِيرَ السُّبْحَةَ بِيَدِهِ الْإِسَارَ إِذَا سَبَّحَ، أَوْ لَا يَجُوزُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ [رَبِّ الْعَالَمِينَ].

وَسَأَلَ فَقَالَ: رَوَى عَنِ الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْعِ الْوُقُوفِ خَبَرٌ مَأْثُورٌ: «إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى قَوْمٍ بِأَعْيَانِهِمْ وَأَعْقَابِهِمْ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْوَقْفِ عَلَى بَيْعِهِ وَكَانَ ذَلِكَ أَصْلَحَ، لَهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ» وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْ بَعْضِهِمْ إِنْ لَمْ يَجْتَمِعُوا كُلُّهُمْ عَلَى الْبَيْعِ، أَمْ لَا يَجُوزُ إِلَّا أَنْ يَجْتَمِعُوا كُلُّهُمْ عَلَى ذَلِكَ؟ وَعَنِ الْوَقْفِ الَّذِي لَا يَجُوزُ بَيْعُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَجُوزُ بَيْعُهُ، وَإِنْ كَانَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَبِيعْ كُلُّ قَوْمٍ مَا يَقْدِرُونَ عَلَى بَيْعِهِ مُجْتَمِعِينَ وَمُتَّفَقِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ لِلْمُحْرِمِ أَنْ يُصَيِّرَ عَلَى إِنْطِاعِهِ الْمَرْتَكِ أَوْ التَّوْتِيَا لِرِيحِ الْعَرَقِ أَمْ لَا يَجُوزُ؟

وپرسید: آیا جایز است که با دست چپ تسبیح را چرخانده و ذکر گوید یا نه؟

پاسخ فرمود: جایز است والحمد لله رب العالمین.

وپرسید: از حضرت فقیه علی علیه السلام برای ما نقل است که در خبری مأثور درباره فروش امور وقفی فرموده: «اگر وقف بر افرادی با اعیان و اعقابشان موجود بود، و تمام آن افراد بر فروش وقف اجتماع نمودند آن بیع اصلح است و می توانند آنرا بفروشند»، در این مورد آیا می شود قسمتی از آنرا از برخی از ایشان خریداری نمود اگر همه متفق القول نشدند، یا جایز نیست جز با اجتماع همگی آنان؟ و درباره وقف غیر قابل فروش بیان فرمایید؟

پاسخ فرمود: وقف بر امام مسلمین غیر قابل فروش است، و اگر وقف بر گروهی از مسلمین بود می توانند هر کدام آنقدر که بر فروشش موافق یا مخالفند را بفروشند^(۱).

وپرسید: آیا جایز است که فرد محرم برای جلوگیری از بوی عرق به زیر بغل خود دو نوع ماده «مرتک» و «توتیا» برای خوشبو شدن بزند یا نه؟

۱ - پاسخ: عدم تأیید وقف است و بیشتر به وصیت و میراث شبیه است. (از وسائل الشیعه)

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : يَجُوزُ ذَلِكَ وَبِاللهِ التَّوْفِيقُ .

وَسَأَلَ : عَنِ الضَّرِيرِ إِذَا أَشْهَدَ فِي حَالِ صِحَّتِهِ عَلَى شَهَادَةٍ ، ثُمَّ كَفَّ بَصَرَهُ وَلَا يَرَى خَطَّهُ فَيَعْرِفُهُ ، هَلْ يَجُوزُ شَهَادَتُهُ ، أَمْ لَا ؟ وَإِنْ ذَكَرَ هَذَا الضَّرِيرُ الشَّهَادَةَ ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى شَهَادَتِهِ أَمْ لَا يَجُوزُ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : إِذَا حَفِظَ الشَّهَادَةَ وَحَفِظَ الْوَقْتَ ، جَازَتْ شَهَادَتُهُ .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّجُلِ يُوقِفُ ضَيْعَةً أَوْ دَابَّةً وَيَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ بِاسْمِ بَعْضِ وَكَلَاءِ الْوَقْفِ ، ثُمَّ يَمُوتُ هَذَا الْوَكِيلُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَمْرُهُ وَيَتَوَلَّى غَيْرُهُ ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ الشَّاهِدُ لِهَذَا الَّذِي أُقِيمَ مَقَامُهُ إِذَا كَانَ أَصْلُ الْوَقْفِ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ أَمْ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : لَا يَجُوزُ غَيْرُ ذَلِكَ ، لِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَمْ تَقُمْ لِلْوَكِيلِ وَإِنَّمَا قَامَتْ لِلْمَالِكِ وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى : «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» .

پاسخ فرمود : این مورد جایز است ، و بالله التوفیق .

و پرسید : فرد کوری در زمان بینایی و سلامت خود بر ماجرای شهادت داده ، سپس بینایی را از دست داده و قادر نیست خط خود را دیده و بشناسد ، آیا شهادت چنین فردی مقبول است یا نه ؟ و اگر این فرد نابینا شهادتی که داده را بخاطر آورد آیا جایز است که بر شهادت خود دوباره شهادت دهد یا جایز نیست ؟

پاسخ فرمود : اگر شهادت و زمان آنرا بیاد داشته باشد شهادت او مقبول است .

و پرسید : مردی زمینی حاصلخیز یا چاربایی را وقف می کند ، و بر خود بنام برخی از وکلای وقف شهادت می دهد ، سپس این وکیل از دنیا می رود یا امر او دگرگون می شود و دیگری متولی آن می شود ، آیا برای این شاهد جایز است که برای جانشین وکیل گذشته شهادت دهد هنگامی که اصل وقف برای تنها یک نفر است یا نه ؟

پاسخ فرمود : جز این مورد جایز نیست ، زیرا شهادت برای وکیل اقامه نشده و تنها برای مالک آن اقامه گردیده و حال اینکه خداوند فرموده : «و گواهی را برای خدا برپا دارید (ادا کنید) - طلاق : ۲» .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ قَدْ كَثُرَتْ فِيهَا الرِّوَايَاتُ فَبَعْضُ يَزُوي : أَنْ قِرَاءَةَ الْحَمْدِ وَحَدَّثَهَا أَفْضَلُ ، وَبَعْضُ يَزُوي : أَنَّ التَّسْبِيحَ فِيهَا أَفْضَلُ ، فَالْفَضْلُ لِأَيِّهَا لِنَسْتَعْمِلُهُ ؟ فَأَجَابَ عَلَيْهِ : قَدْ نَسَخْتُ قِرَاءَةَ أُمِّ الْكِتَابِ فِي هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ التَّسْبِيحَ ، وَالَّذِي نَسَخَ التَّسْبِيحَ قَوْلُ الْعَالِمِ عَلَيْهِ : « كُلُّ صَلَاةٍ لَا قِرَاءَةَ فِيهَا فَهِيَ خِدَاجٌ إِلَّا لِلْعَلِيلِ ، أَوْ يَكْثُرُ عَلَيْهِ السَّهْوُ فَيَتَخَوَّفُ بُطْلَانَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ . »

وَسَأَلَ فَقَالَ : يَتَّخِذُ عِنْدَنَا رَبُّ الْجَوْزِ لَوَجَعَ الْحَلْقِ وَالْبَحْبَحَةِ ، يُؤْخَذُ الْجَوْزُ الرُّطْبُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْعَقِدَ وَيَدْقُ دَقًّا نَاعِمًا ، وَيُعْصَرُ مَائُهُ وَيُصْفَى وَيُطْبَخُ عَلَى النَّصْفِ وَيُتْرَكُ يَوْمًا وَلَيْلَةً ثُمَّ يُنْصَبُ عَلَى النَّارِ ، وَيُلْقَى عَلَى كُلِّ سِنَّةٍ أَرْطَالٌ مِنْهُ رَطْلٌ عَسَلٍ وَبُغْلَى وَيَنْزَعُ رَغْوَتُهُ ، وَيُسْحَقُ مِنَ النَّوْشَادِرِ وَالسَّبِّ الْيَمَانِيِّ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ نِصْفٌ مِثْقَالٌ وَيُدَافُ بِذَلِكَ الْمَاءِ ،

و پرسید: روایات درباره دو رکعت آخر نماز بسیار زیاد شده، یکی گوید: خواندن تنها سوره حمد افضل است، و دیگری گوید: گفتن تسبیح افضل است، حال فضیلت از آن کدامیک از آن دو است تا ما همان کنیم؟

پاسخ فرمود: قرائت سوره حمد در این دو رکعت خواندن تسبیح را نسخ نموده، و مسأله نسخ تسبیح: روایتی است از عالم^(۱) علیه که فرموده: «هر نماز بدون قرائت حمد ناقص است مگر برای فرد علیل، یا کثیر السهو که بیم باطل شدن نماز را دارد».

و پرسید: در نزد ما مشهور است که رَبُّ جَوْزِ برای درد حلق و گرفتگی آواز نافع است و طریقه استعمال آن بطوریکه در میان مردم اشتهار دارد آنست که جَوْزِ تازه را پیش از آنکه خوب بیندد گرفته و خوب نرم می‌کوبند و آب آنرا می‌افشند و صاف می‌کنند و چندان می‌جوشانند که به نصف آید و خوب مطبوخ گردد، بعد از آن از بالای آتش فرود آورده یک شبانه روز نگاه می‌دارند، بعد از آن شش رطل آنرا یک رطل عسل می‌اندازند و در بالای آتش نرم جوش می‌دهند و کف آنرا می‌گیرند و نوشادر و شَبِّ (زاج) یمانی از هر یک نیم مثقال خوب می‌سایند و آب در آن می‌اندازند و یکدرم زعفران

وَيُلْقِي فِيهِ دِرْهَمَ زَعْفَرَانٍ مَسْحُوقٍ ، وَيُعَلِّي وَيُؤْخَذُ رَغْوَتُهُ وَيُطْبَخُ حَتَّى يَصِيرَ مِثْلَ الْعَسَلِ ثَخِينًا ، ثُمَّ يُنْزَلُ عَنِ النَّارِ وَيَبْرُدُ وَيُشْرَبُ مِنْهُ ، فَهَلْ يَجُوزُ شُرْبُهُ أَمْ لَا؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَانَ كَثِيرُهُ يُسْكِرُ أَوْ يُغَيِّرُ ، فَقَلِيلُهُ وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ ، وَإِنْ كَانَ لَا يُسْكِرُ فَهُوَ حَرَامٌ .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّجُلِ تَعَرَّضَ لَهُ الْحَاجَةُ بِمَا لَا يَذَرِي أَنْ يَفْعَلَهَا أَمْ لَا ، فَيَأْخُذُ خَائِفِينَ فَيَكْتُبُ فِي أَحَدِيهَا : «نَعَمْ أَفْعَلُ» وَفِي الْآخَرِ : «لَا تَفْعَلُ» فَيَسْتَخِيرُ اللَّهَ مِرَارًا ، ثُمَّ يَرَى فِيهِمَا ، فَيُخْرِجُ أَحَدَهُمَا فَيَعْمَلُ بِمَا يَخْرُجُ ، فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟ وَالْعَامِلُ بِهِ وَالتَّارِكُ لَهُ أَهْوَى مِثْلُ الْاِسْتِخَارَةِ أَمْ هُوَ سِوَى ذَلِكَ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الَّذِي سَنَّهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْاِسْتِخَارَةِ بِالرَّقَاعِ وَالصَّلَاةِ .
وَسَأَلَ : عَنْ صَلَاةِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَيِّ أَوْقَاتِهَا أَفْضَلُ أَنْ تُصَلَّى فِيهِ ، وَهَلْ

مسحوق در آن انداخته جوش دهند تا به کف آید . بعد از آن کف را گرفته و می یزند تا مثل عسل به قوام آید و سفت و چسبان گردد پس از آن از آتش فرود می آرند و سرد می گردانند و از آن می آشامند ؛ آیا نوشیدن آن جایز است یا نه؟

پاسخ فرمود : اگر مقدار زیاد آن مست کرده یا تغییر حالت می دهد پس کم و زیاد آن حرام است ، و اگر هیچ اثر مست کنندگی ندارد حلال است .

و پرسید : اگر برای مردی حاجتی پیش آید و در انجام و عدم انجام آن سرگردان و حیران شده بعد از آن دو خاتم بگیرد بر یکی از آندو بنویسد «آری انجام بده» و بر دیگری : «نه ، انجام مده» ، پس چندین بار از خداوند طلب خیر می کند ، سپس در یکی از آندو نگاه انداخته و آنرا خارج ساخته و به همان عمل می کند ، آیا این شیوه جایز است یا نه؟ و آیا عامل و تارک آن مانند استخاره موافق شرع است یا آن نوع دیگری است؟
پاسخ فرمود : آنچه که حضرت عالم علیه السلام مسنون ساخته همانا تنها استخاره با رقعہ و نماز می باشد .

و پرسید : خواندن نماز جعفر بن ابی طالب علیه السلام در کدام وقت افضل است ، و آیا در

فَیْهَا قُنُوتٌ؟ وَإِنْ كَانَ فِیْ أَىِّ رَكْعَةٍ مِنْهَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفْضَلُ أَوْقَاتِهَا صَدْرُ النَّهَارِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ ، ثُمَّ فِی أَىِّ الْأَیَّامِ شِئْتَ ، وَأَىِّ وَقْتٍ صَلَّيْتَهَا مِنْ لَیْلِ أَوْ نَهَارٍ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَالْقُنُوتُ فِیْهَا مَرَّتَانٍ : فِی الْقَانِنَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ ، وَفِی الرَّابِعَةِ .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّجُلِ یَتَوَى إِخْرَاجَ شَیْءٍ مِنْ مَالِهِ وَأَنْ یَدْفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ ثُمَّ یَجِدُ فِی أَقْرَبَائِهِ مُحْتَاجًا ، أَیُضْرِفُ ذَلِكَ عَمَّنْ نَوَاهُ لَهُ إِلَى قَرَابَتِهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : یُضْرِفُهُ إِلَى أَذْنَاهُمَا وَأَقْرَبِیْهِمَا مِنْ مَذْهَبِهِ ، فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى قَوْلِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لَا یَسْبُلُ اللَّهُ الصَّدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ» فَلْیَقْسِمِ بَیْنَ الْقَرَابَةِ وَبَیْنَ الَّذِی نَوَى حَتَّى یَكُونَ قَدْ أَخَذَ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ .

وَسَأَلَ فَقَالَ : قَدْ اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِی مَهْرِ الْمَرْءَةِ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِذَا دَخَلَ بِهَا سَقَطَ عَنْهُ

آن قنوت دارد؟ و اگر دارد در کدام رکعت آن می باشد؟

پاسخ فرمود: افضل اوقات آن ظهر روز جمعه است؟ سپس در هر روز که خواستی ، و در هر زمان از شب یا روز آنرا بجای آوری جایز است ، و قنوت در آن دو مرتبه است : یکی در رکعت دوم پیش از رکوع ، و دیگری در رکعت چهارم .

و پرسید : مردی قصد هزینه کردن مقداری پول از اموال خود و دفع آن به یکی از برادران ایمانیش را می کند سپس در نزدیکان و خویشان خود فردی محتاج را می یابد ، آیا می تواند از نیت خود برگشته و آنرا به فامیل محتاجش بدهد؟

پاسخ فرمود: آن مال را به کسی از آندو دهد که به مذهب و عقیده او نزدیکتر است ، پس اگر می خواهد به حدیث حضرت عالم (هادی) عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرموده : «خداوند در حالیکه فامیل و نزدیک محتاجی باشد صدقه را نمی پذیرد» عمل کند پس آنرا میان فامیل نزدیک و آنکه از ابتدا قصد کرده بود تقسیم کند تا به هر دو فضیلت دست یابد .

و پرسید : اصحاب ما در مسأله مهریه اختلاف کرده اند ، یکی معتقد است : اگر بر زن داخل شود مهریه از او ساقط شده و چیزی بر گردن ندارد ، و دیگری گوید : مهریه در

المهر ولا شيء عليه . وقال بعضهم : هو لازم في الدنيا والآخرة ، فكيف ذلك؟ وما الذي يجب فيه؟

فأجاب عليه السلام : إن كان عليه بالمهر كتاب فيه ذكر دين فهو لازم له في الدنيا والآخرة ، وإن كان عليه كتاب فيه ذكر الصداق سقط إذا دخل بها ، وإن لم يكن عليه كتاب ، فإذا دخل بها سقط باقي الصداق .

وسأل فقال : روي لنا عن صاحب العسكر عليه السلام أنه سئل عن الصلاة في الحر الذي يغش بوبر الأرنب فوقه : يجوز ، وروي عنه أيضاً : أنه لا يجوز ، فأَيُّ الخبرين نعمل به؟
فأجاب عليه السلام : إنسا حرّم في هذه الأوبار والجلود فأما الأوبار وحدها فكلّ حلال .
وقد سأل بعض العلماء عن معنى قول الصادق عليه السلام : «لا يصلى في الثعلب ولا في الأرنب ، ولا في الثوب الذي يليه» .

دنيا و آخرت لازم و واجب است ، پس آن چگونه است؟ وجه چیزی در آن واجب است؟
پاسخ فرمود : اگر بر گردن آغرد مهریه را بصورت سند بدهی و دین او ثبت کرده ؛
آن در دنیا و آخرت واجب و لازم است ، و اگر در سند فقط ذکر مهریه را نموده است
همینکه بر او داخل شود ساقط می گردد ، و اگر هیچ سندی ندانست ، بمحض داخل شدن بر
زن باقی مهریه ساقط می گردد (۱) .

و پرسید : از حضرت عسکری عليه السلام روایتی برای ما نقل شده که مردی از آنحضرت
درباره نماز با جامه خزدار با کناره پوست خرگوش پرسید ، و او جایز می دانست ، و خبر
معارضی هم از آنحضرت نقل است که آنرا جایز نمی دانسته ، پس ما به کدام عمل کنیم؟
پاسخ فرمود : آنحضرت تنها نماز در این بشم و پوست را حرام دانسته ، ولی تنها
پشم آن تماماً حلال است .

ویکی از علما درباره این فرمایش حضرت صادق عليه السلام پرسید که : «در جامه ای
که از پوست روباه و خرگوش است نماز خوانده نمی شود ، و نه در جامه مشابه آنها» .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا عَنَى الْجُلُودَ دُونَ غَيْرِهَا.

وَسَأَلَ فَقَالَ: يُتَّخَذُ بِأَصْفَهَانِ ثِيَابٌ عُتَابِيَّةٌ عَلَى عَمَلِ الْوَشِيِّ مِنْ قَزٍّ وَإِريسم هَلْ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ إِلَّا فِي ثَوْبٍ سَدَاهُ أَوْ لَحْمَتُهُ قُطِنُ أَوْ كَتَانُ.

وَسَأَلَ: عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الرَّجُلَيْنِ، بِأَيْمِهَا يُبْدَأُ، بِالْيَمِينِ أَوْ بِالشَّمَنِ عَلَى جَمِيعِهَا مَعًا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُنْسَحُ عَلَيْهَا جَمِيعًا مَعًا فَإِنْ بَدَأَ بِأَحَدَاهُمَا قَبْلَ الْآخَرِ فَلَا يُتَدَيُّ إِلَّا بِالْيَمِينِ. وَسَأَلَ: عَنْ صَلَاةِ جَعْفَرٍ فِي السَّفَرِ هَلْ تَجُوزُ أَنْ تُصَلَّى أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَجُوزُ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: عَنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَنْ سَهَا فَجَازَ التَّكْبِيرَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعٍ وَثَلَاثِينَ، هَلْ

يَرْجِعُ إِلَى أَرْبَعٍ وَثَلَاثِينَ أَوْ يُسْتَأْنَفُ؟ وَإِذَا سَبَّحَ تَمَامَ سَبْعَةٍ وَبِثْنِينَ هَلْ يَرْجِعُ إِلَى سِتَّةٍ وَبِثْنِينَ أَوْ يُسْتَأْنَفُ؟ وَمَا الَّذِي يَجِبُ فِي ذَلِكَ؟

آنحضرت پاسخ فرمود: «آن بزرگوار تنها پوست را در نظر داشته است».

وپرسید: در اصفهان از نوعی جامه عتابییه رنگارنگ از جنس قز و ابریشم استفاده می کنند، آیا نماز در آن جایز است یا نه؟

پاسخ فرمود: نماز جز در لباسی که ممزوج به پنبه یا کتان باشد جایز نیست.

وپرسید: در مسح دو پا کدام مقدم است، پای راست یا هر دو با هم مسح شود؟

پاسخ فرمود: بر هر دو با هم مسح شود، و اگر می خواهد یکی یکی مسح کند پس به پای راست آغاز کند.

وپرسید: آیا جایز است که نماز جعفر طیار را در سفر خواند یا نه؟

پاسخ فرمود: جایز است.

وپرسید: در تسبیحات حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ اگر کسی دچار سهو شده و بیش از سی

وچهار بار الله اکبر گفت، آیا بازگردد به سی و چهار بار یا آنرا از سر گیرد؟ و اگر

تسبیحات را تا شصت و هفت گفت آیا به شصت و شش بازگردد یا آنرا دوباره آغاز

کند؟ وجه چیزی در این مورد جایز است؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : إِذَا سَهَا فِي التَّكْبِيرِ حَتَّى تَجَاوَزَ أَرْبَعَ وَثَلَاثِينَ عَادَ إِلَى ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ وَيَتَنِي عَلَيْهَا ، وَإِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فَتَجَاوَزَ سَبْعًا وَبِشْتَيْنِ تَسْبِيحَةً عَادَ إِلَى بَشْتَيْنِ وَبَنِي عَلَيْهَا ، فَإِذَا جَاوَزَ التَّحْمِيدَ مِائَةً فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ .

۳۵۸- وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ قَالَ : خَرَجَ التَّوْقِيعُ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ حَرَسَهَا اللَّهُ تَعَالَى - بَعْدَ الْمَسَائِلِ -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ ، وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ ، حِكْمَةٌ بِاللُّغَةِ فَمَا تُغْنِي [النَّدْرُ] عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ . السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ . إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّعَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْنَا ، فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَ» .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَّانَ دِينِهِ!

پاسخ فرمود: در صورت سهو در تکبیر و تجاوز از سی و چهار بار: به سی و سه بار بازگشته و بنا را بر همان قرار دهد، و اگر در تسبیح سهو کرده و از شصت و هفت بار تجاوز نمود: به تعداد شصت و شش بازگشته و بنا را بر همان نهد، و هرگاه از ذکر «الحمد لله» تجاوز کرده و صد بار تکرار نمود هیچ باس و عیبی بر او نیست.

۳۵۸- محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری گوید: این توقیع پس از سؤالاتی که شد از ناحیه مقدسه - که خدای تعالی آنرا حراست فرماید - خارج شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : نه به امر خداوند اندیشه می کنید، و نه از اولیای او می پذیرید، حکمت بالغه ای است، پس بیم دادن آنها (یا: بیم کنندگان) گروهی که ایمان نمی آورند را چه سود دهد؟ سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند باد. هرگاه قصد توجع بخدای تعالی و ما را نمودید پس همانطور که خدا فرموده بگویید: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ»^(۱). سلام بر تو باد! ای داعی خداوند و ربانی آیات او.

سلام بر تو باد! ای باب خداوند و دئیان دین او.

۱- صافات: ۱۳۰، و در صورت نیاز: شرح این مطلب را در کتاب مترجم عیون أخبار

الرضا علیه السلام طبع نشر صدوق، مجلد یکم، ص ۴۸۷ ملاحظه فرمایید.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعِلْمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ ، وَالْعُوثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدًّا
 غَيْرَ مَكْذُوبٍ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقُتِّلُ!



سلام بر تو باد! ای خلیفه خدا و ناصر حق او .
 سلام بر تو باد! ای حجت خدا و دلیل ارادت او .
 سلام بر تو باد! ای تالی قرآن و ترجمان آن .
 سلام بر تو باد! در ساعتهای شب و کناره های روز .
 سلام بر تو باد! ای بقیة الله در زمین او .
 سلام بر تو باد! ای میثاق خداوند که از او اخذ کرده و تأکید فرموده .
 سلام بر تو باد! ای نشانه منصوب و ای علم مصبوب ، و یاری و رحمت واسعه که
 وعده دروغ نیستی .

سلام بر تو باد! زمانی که قیام می کنی ، سلام بر تو باد! هنگامی که می نشینی .
 سلام بر تو باد! هنگامی که قرائت می کنی و بیان می داری .
 سلام بر تو باد! وقتی نماز می گزاری و قنوت می خوانی .

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَّمُ الْمَأْمُولُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ!

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَلَيْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
 وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ، وَالْحُسَيْنَ
 حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ، وَمُوسَى
 ابْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتَهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ،

سلام بر تو باد! زمانیکه به رکوع می روی و به سجده می افتی.

سلام بر تو باد! آنگاه که تهلیل و تکبیر می گویی.

سلام بر تو باد! وقتی حمدی می گویی و استغفار می کنی.

سلام بر تو باد! زمانیکه داخل صبح می شوی و به شب وارد می شوی.

سلام بر تو باد! در شب آنگاه که فرو پوشد و در روز آنگاه که روشن و پدیدار شود.

سلام بر تو باد! ای امام مأمون.

سلام بر تو باد! ای مقدم آرزو شده.

سلام بر تو باد! به جوامع اسلام.

مولای من! تو را به شهادت می گیرم که من معتقد به توحید و نبوت هستم و اینکه
 امیرالمؤمنین حجت خدا است و نیز حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی، و
 جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و

حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ.

أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنْ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا شَكَّ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّرَاطَ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ.

يَا مَوْلَايَ! شَقِيَ مَنْ خَالَفَكَ وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكَ.

فَأَشْهَدُ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيُّكَ بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَتَنْفُسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللهِ وَحَدُّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَيَرْسُولُهُ، وَيَأْمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَأْمِنَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَآخِرُكُمْ، وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ.

حسن بن علی همگی حجّت او هستند، و شما نیز حجّت خدا لید.

شما ابتدا و آغازید و آخر و پایان، و اینکه رجعت شما حقّ بلا شکّ است، روزی که برخی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید دیگر هیچکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در حال ایمانش کار نیکی نکرده ایمان آوردنش سود ندارد، و اینکه مرگ حقّ است و و ناکر و نکیر حقّ است، و شهادت می‌دهم که رستاخیز و بعث حقّ است، و اینکه صراط و مرصاد حقّ است، و میزان و حساب حقّ است، و بهشت حقّ است و جهنّم حقّ است، و وعد و وعید به آند و نیز حقّ است.

مولای من! مخالف شما بدبخت و شقی است و مطیع شما سعید و خوشبخت است.

بر این شهاداتی که بر شما دادم بر من گواه باش، و من دوست شما و بیزار از دشمن شمایم، پس حقّ همان است که راضی و خشنودتان ساخته، و باطل همان است که شما را غضبناک نموده، و معروف همان است که شما امر بدان فرموده‌اید، و منکر نیز همان منهیات شما است، پس نفس و جان من ایمان به خداوند یکتای بی شریک دارد، و اعتقاد به رسول او، و به امیرالمؤمنین، و به امامان اهل ایمان، و به شما ای مولای من! ابتدا و آخر شما دارد، و نصرت و یاری من مهتای شما است، و محبت من بطور خالص برای شما است، خدایا اجابت فرما! اجابت فرما!.

الدُّعَاءُ عَقِيبَ هَذَا الْقَوْلِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ ، وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ ، وَفِكْرِي نُورَ الثَّبَاتِ ، وَعِزِّي نُورَ الْعِلْمِ ، وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ ، وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ ، وَبَصَرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ وَعْيِ الْحِكْمَةِ ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمَوَالَةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، حَتَّى أَلْقَاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ ، فَتَسْعُنِي رَحْمَتُكَ يَا وَلِيَّ يَا حَمِيدُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ ، وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ ، وَالدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ ، وَالتَّائِبِ بِأَمْرِكَ ، وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ ، وَبَوَّارِ الْكَافِرِينَ ، وَبُحْلِي الظَّالِمَةِ وَمُنِيرِ الْحَقِّ ، وَالسَّاطِعِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ ، وَكَلِمَتِكَ النَّامَةِ فِي أَرْضِكَ ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَالْوَلِيَّ النَّاصِحِ ، سَفِينَةَ النُّجَاةِ ، وَعَلَمَ الْهُدَى ، وَنُورَ أَبْصَارِ الْوَرَى ، وَخَيْرَ مَنْ تَقَعَّصَ وَارْتَدَى ، وَبُحْلِي الْغَمَاتِ

دعایی که در تعقیب این کلام آمده این است :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : خداوند از تو درخواست می کند که بر محمد : پیامبر رحمت و کلمه نور خود درود فرستی ، و اینکه قلب و دل مرا به نور یقین پُر کنی ، و سینم را به نور ایمان ، و فکرم را به نور ثبات ، و عزم و اراده ام را به نور علم ، و نیرو و توانم را به نور عمل ، و زبانم را به نور صدق و راستی و دین و عقیده ام را به نور بصائری که نزد خودت می باشد منور فرمایی ، و دیدگانم را به نور ضیاء ، و گوشم را به گرفتار حکمت ، و مودت و محبت مرا به نور دوستی و موالات محمد و آل او مشحون و منور فرمایی ، تا در حالی شما را ملاقات کنم که تماماً به عهد و میثاق شما وفا کرده باشم ، و رحمت تو مرا فرا گرفته باشد ، ای ولی و ای حمید .

خداوند بر حجت خود در زمین درود فرست ، همو که خلیفه ات در سرزمینهای است ، و خواننده به راه و قائم به قسط و عدل تو است ، و به فرمان تو انتقامجو است ، دوست اهل ایمان است ، و موجب تباهی کافران است ، ظلمت را جلا دهد و حق را روشن گرداند ، و با حکمت و صدق پر تو افشانی می کند ، و کلمه نامۀ تو در زمین شما است ، همو که مراقب و ترسان است و ولی ناصح ، او کشتی نجات ، و نشانه هدایت و نور دیده

الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ
عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا.

اللَّهُمَّ انصُرْ وَاَنْتَصِرْ بِهِ أَوْلِيَائَكَ وَأَوْلِيَائَهُ، وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ.
اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ، وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ
خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَاحْرُسْهُ، وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوْصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ
رُسُوكَ وَآلَ رُسُوكَ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ،
وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرَةِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ، حَيْثُ كَانُوا فِي
مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، بَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ

اطرافیان است، و بهترین کسی است که قیص بر تن داشته و ردا بر دوش انداخته، جلا
دهنده دلتنگیها، هو که زمین را پس از آنکه بُر از ظلم و جور شده؛ مشحون از عدل و
داد می کند، همانا تو بر هر کاری قادر و توانائی

خداوند بر ولی و فرزندان اولیای خود فرستد؛ همانها که اطاعت و رعایت حقشان
را واجب ساختی و هرگونه رجس و پلیدی را از میانشان بُردی و ایشان را بطور کامل
پاک گرداندی.

خداوند ا دوستان او و اولیای خود و شیعه و یاران او را نصرت فرموده و پیروز کن،
و ما را از جمله ایشان قرار بده.

خداوند او را از باغی و طاغی، و از شر تمام مخلوقات حفظ فرما، و آنحضرت را از
مقابل و پشت و از راست و چپ حراست فرموده و از بروز هر پیش آمدی سونی محفوظ
دار، و در آن رسول و آتش را محافظت فرما، و عدل را بدو اظهار دار و او را با نصریاری
فرما، و ویارانش را یاری فرما و خاذلین او را مخذول فرما، توسط او زورگویان کافر را
نابود کن و کافران و اهل نفاق و ملحدین را در جای جای شرق و غرب عالم و خشکی و
دریا هلاک گردان، و توسط او زمین را بُر از عدل و داد فرما، و دین پیامبرت را آشکار فرما!

وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ ، وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ ، وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مَا يَأْمُرُونَ ،
وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

۳۵۹- ذکر کتاب و ردّ من ناحیه المقدّسه - حرّسها الله ورعاها - فی ایام بقیّت من صفر سنّه عشر و اربعین علی الشیخ المفید اَبی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان قدّس الله روحه و توّز ضریحه ، ذکر موصّله أنّه یحمله من ناحیه متّصله بالحجّار ، نسخته :

لِلأخ السّدید ، وَالْوَلِیِّ الرَّشید ، الشّیخ المفید ، اَبی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان أدام الله إعزازه ، مِنْ مُسْتَوْدِعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَی الْعِبَادِ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَمَّا بَعْدُ : سَلَامٌ عَلَیْكَ أَتَمَّهَا الْوَلِیُّ الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ ،
الْمَخْصُوصُ فِینَا بِالْیَقِینِ ، فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَیْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَی سَيِّدِنَا
وَمَوْلَانَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ ، وَنُعَلِّمُكَ - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِشُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ

خدایا مرا از انصار و اعوان و اتباع و شیعیانش قرار ده و در آل محمد علیه السلام همانطور که می خواهند نشانم بده ، و در دشمنانشان آنچنانکه از من حذر کنند قرار ده ، ای معبود حق ! اجابت فرما ، ای دارای جلال و اکرام ای مهربانترین مهربانان !

۳۵۹- نامه ای در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ (هجری) از ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السلام به شیخ مفید محمد بن محمد بن محمد بن نعمان - قدّس الله روحه - رسید ، حامل نامه گفته است که آنرا از ناحیه ای متّصل به حجاز آورده ، و مضمون توقیع این است :

این نامه ای است به برادر یا ایمان و دوست رشید ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان :
شیخ مفید - ادام الله اعزازه - که از جمله پیانمایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری ، ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدائی نیست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمد و اولاد طاهرین او فرو فرستد ، و به تو - که پروردگار توفیقات را برای

مَثُوبَتَكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصَّدَقِي - : أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمَكَاتِبَةِ ، وَتَكْلِيفِكَ فِيهَا بِمَا تُوَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ ، أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ ، وَكَفَاهُمُ الْمِثْمَ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحَرَاسَتِهِ فَقِفْ أَيْدِكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ عَنْ دِينِهِ عَلَى مَا تَذْكُرُهُ ، وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيبِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا تَرْسِمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَاتِبِنَا النَّاسِ عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ ، حَسَبُ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ قَبَائِنَا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ ، وَلَا يَغْرِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ، وَمَعْرِفَتُنَا بِالْإِذْلَالِ الَّذِي أَصَابَكُمْ^(١) مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَايِعًا ، وَتَبَذُّوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَايَتِكُمْ ، وَلَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ

یاری حق مستدام بدارد و یاداش تو را با سخنانی که از جنب ما می گوئی با صداقت افزون گرداند - اعلام می دارم که همه ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو می باشند برسانی . خداوند تمامی ایشان را به طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آنان را برطرف فرماید .

خداوند تو را به امداد خود بر دشمنانسی که از دین او بیرون رفته اند ، پیروز گرداند و در رسانیدن به کسانی که اطمینان به آنان داری به طرزی که این شاء الله می نویسم عمل کن . هرچند ما در جانی منزل کرده ایم ، که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم بعلتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می باشد در این دیده است ، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند .

ما از لغزشهایی که از برخی شیعیان سر می زنند از وقتی که بسیاری از آنان میل به

١ - فی البحار نقلاً عن الكتاب : « وَمَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَالِ الَّذِي أَصَابَكُمْ » .

وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَى انْتِبَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ [نَوَاسِبِهَا] قَدْ
 أَنَاغَتْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَيَحْمَى عَنْهَا مَنْ أَذْرَكَ أَمَلُهُ ، وَهِيَ إِمَارَةٌ لَأَرْوْفُ
 حَرَكَتِنَا وَمَبَاشَتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْيِنَا ، وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .
 اعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ ! مِنْ سَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْشِشُهَا عَصَبُ أُمَوِيَّةٍ ، يَهْوُلُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ ،
 أَنَا زَعِيمُ نَجَاةٍ مَنْ لَمْ يَزِمِ [مِنْكُمْ] فِيهَا الْمَوَاطِنَ الْخَفِيَّةَ ، وَسَلَكَ فِي الظُّغْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الْمُرْضِيَّةَ ،
 إِذَا حَلَّ جُمَادِي الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ لِمَا
 يَكُونُ فِي الَّذِي يَلِيهِ .

سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ ، وَمِنْ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ ، وَتَحْدُثُ فِي أَرْضِ
 الْمَشْرِقِ مَا يُخْزِنُ وَيُقَلِّقُ ، وَيَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَاقٍ .

بعضی از کارهای ناشایسته‌ای غوده‌اند که نیکان گذشته از آنان احتراز می نمودند و پیمانی
 که از آنان برای توجّه به خداوند و دوری از رذیلتی‌ها گرفته شده و آنرا پشت سر
 انداخته‌اند اطلاع داریم ، گویا آنان غی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و
 یاد شما را از خاطر نبرده ایم ، و اگر جز این بود از هر سرگرفتاری به شما رو می آورد و
 دشمنان شما را از میان می بردند . تقوا بیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه
 و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید . امتحانی که هرکس مرگش رسیده
 باشد ، در آن نابود می گردد و آنکس که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه آن به
 سلامت می رود . آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت
 و نافرمانی ما است ، خداوند هم نور خود را کامل می گرداند هر چند مشرکان نخواهند .

با تقیّه خود را از دشمنان نگاهدارید و از افروختن آتش جاهلیت پرهیز کنید .
 کسانی که در این فتنه بجاهای پنهان ؛ پناه نبرده و در سرزنش آن ، راه پسنیده گرفته‌اند .
 چون ماه جمادی الاولی سال جاری فرا رسید ، شما باید از آنچه در آن ماه روی می دهد ،
 عبرت بگیرید ، و از آنچه بعد از آن واقع می شود ، از خواب غفلت بیدار شوید .

عنقریب علامت آشکاری از آسمان برای شما پدید می آید و نظیر آن در زمین نیز
 ظاهر می گردد که مردم را اندوهگین می کند و بوحشت می اندازد . آنگاه مردمی که از

تُضِيقُ سَوْءَ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِهِ الْأَرْزَاقُ، ثُمَّ تَنْفَرِجُ الْغُمَّةَ مِنْ بَعْدِ يَبَوارِ طَاعُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ،
ثُمَّ يَسُرُّ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارُ، وَيَتَّفِقُ لِمُرِيدِي الْحُجِّ مِنَ الْإِتْفَاقِ مَا يُؤْمَلُونَهُ مِنْهُ عَلَى تَوْفِيرٍ
عَلَيْهِ مِنْهُمْ وَاتِّفَاقٍ، وَلَنَا فِي تَيْسِيرِ حُجَّتِهِمْ عَلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَالْوِفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ
وَإِتِّسَاقٍ.

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَلْيَتَجَنَّبْ مَا يُدْزِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا
فَإِنَّ أَمْرَنَا بُغْتَةٌ فَجَاءَةٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَاللَّهُ يُلْهِمُكُمْ
الرُّشْدَ، وَيُلْطِفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ.

نُسخة التوقيع باليد العليا على صاحبها السلام:

هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ، وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنا الصَّنِيُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ
اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ، فَاحْفَظْ بِهِ! وَلَا تُظْهِرْ عَلَى خَطَا الَّذِي سَطَرْنَاهُ بِمَا لَهُ ضَمَنَاهُ أَحَدًا! وَأَدِّ

اسلام خارج شده اند بر عراق مسلط می گردند و به واسطه سوء اعمال آنان أهل عراق
دچار ضیق معیشت می شوند، سپس این رنج و زحمت با مرگ یکی از اشرار از میان
می رود: و از مُردن او پرهیزگاران خیراندیش خوشنود می گردند، و مردمی که از اطراف
عالم آرزوی حج بیت الله دارند، به آرزوی خود می رسند و به حج می روند.

هر مردی از شما باید به آنچه که بوسیله دوستی ما به آن تقرب می جست عمل کند.
و از آنچه مقام او را یست می گرداند و خوش آیند ما نیست اجتناب نماید زیرا خداوند
بطور ناگهانی انسان را برانگیخته می کند: آنها در وقتی که توبه سودی بحال او ندارد
ویشیانی او را از کیفر ما نجات نمی دهد، خداوند تو را به رشد و کمال الهام بخشد و با لطف
خود به رحمت و اسعده اش توفیق دهد!

نسخه توقيع به دست خط مبارکش که بر آن سلام باد!

این نامه ای است از ما به تو: ای برادر وای ولی، وای مخلص در محبت ما، وای پاک
و یاور وفادار - خداوند با دیده ای که خواب ندارد تو را حراست فرماید - پس آنرا
خوب نگاهدار، و بر خطی که مرقوم داشتیم بدانچه تعهد نمودیم اظهار مدار و نشان کسی مده،

ما فیهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَیْهِ ، وَأَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَیْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

۳۶۰ - وَوَرَدَ عَلَیْهِ كِتَابُ آخَرُ مِنْ قَبْلِهِ صَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ ، یَوْمَ الْخَمِیسِ الثَّلَاثِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِينَ ، نَسَخَتْهُ : مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرَابِطِ فِي سَبِيلِهِ إِلَى مُلْهِمِ الْحَقِّ وَدَلِيلِهِ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ ، الدَّاعِي إِلَى كَلِمَةِ الصِّدْقِ ، قَائِمًا تَحْمَدُ اللَّهُ إِلَیْكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، إِنَّا وَإِلَهُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ، وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّنَا وَسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ .

وَبَعْدُ : فَقَدْ كُنَّا نَنْظُرُنا مُنَاجَاةَكَ عَصَمَكَ اللَّهُ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ ، وَحَرَسَكَ بِهِ مِنْ كَيْدِ أَعْدَائِهِ ، وَشَفَعْنَا ذَلِكَ الْآنَ مِنْ مُسْتَقَرِّ لَنَا يُنْصَبُ فِي شِمْرَاخٍ ، مِنْ بُهْمَاءَ صِرْنَا إِلَیْهِ أَنْفَاءً مِنْ غَمَائِلِ الْجَانِّ إِلَیْهِ السَّارِیَةِ مِنَ الْإِيمَانِ وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ هُبُوطُنَا

و مفاد آنرا به کسی رسان که نزد او آرام می گیری ، و جماعت ایشان را سفارش کن که به خواست خدا بدان عمل کنند ، و صلوات خدا بر محمد و آل پاکش باد .

۳۶۰ - و نامه دیگری از جانب آنحضرت علیه السلام در تاریخ پنجشنبه بیست و سوم ذوالحجّه سنّه چهارصد و دوازده به او رسید ، و من آنرا از عبدالله - رابط در راه او - به اهام شده حقّ و دلیل او ؛ استنساخ کردم .

بسم الله الرحمن الرحيم ، سلام خدا بر تو باد! ای یاری کننده حقّ ، ای خواننده به سوی او با کلمه صدق و راستی ، پس ما با تو حمد و ثنای خدایی را گوئیم که جز او معبودی نیست ، او پروردگار ما و پدران نخستین ما است ، و از تو درخواست صلوات بر پیامبر و آقا و مولا ایمان محمد خاتم الانبیاء و بر اهل بیت پاک و طاهرش را می کنیم .

و بعد ؛ ما نظر به مناجات تو نمودیم - خدا بدان سببی که به اولیای خود بخشیده تو را حفظ فرماید و از کید دشمنانش حراست نماید ، و حاجات ما را در مکانی که در قلّه کوه برایمان برپا شده برآورد - از ناحیه ای ناشناس با گذر از جنگلی انبوه بزودی نزد تو آئیم ، پناه به آن صحرائی بردیم که عاری از ایمان بود ، و نزدیک بود فرود ما به زمینی هموار

مِنْهُ إِلَى صَحْصَحٍ مِنْ غَيْرِ بَعْدٍ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تَطَاوُلٍ مِنَ الزَّمَانِ وَيَأْتِيكَ نَبَأٌ بِمَا يَتَجَدَّدُ لَنَا مِنْ حَالٍ، فَتَعْرِفُ بِذَلِكَ مَا نَعْتِمِدُهُ مِنَ الزُّلْفَةِ إِلَيْنَا بِالْأَعْمَالِ، وَاللَّهُ مُوَفِّقُكَ لِذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ، فَلْتَكُنْ حَرَسَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ أَنْ تُقَابِلَ لِذَلِكَ فَفِيهِ تُبَسِّلُ نَفُوسَ قَوْمٍ حَرَّتْ بِاطِلَالٍ لَا سِرَّهَا بِالمُبْطِلِينَ وَيَنْتَهِي لِدَمَارِهَا الْمُؤْمِنُونَ، وَيَحْزَنُ لِذَلِكَ الْمُجْرِمُونَ.

وآیة حَرَكَتِنَا مِنْ هَذِهِ اللَّوْنَةِ حَادِثَةٌ بِالْحَرَمِ الْمُعْظَمِ مِنْ رَجَسِ مُنَافِقٍ مُذْمَمٍ، مُسْتَحِيلٌ لِلدِّمِ الْمُحَرَّمِ، يَعْمِدُ بِكَيْدِهِ أَهْلَ الْإِيمَانِ وَلَا يَبْلُغُ بِذَلِكَ غَرَضُهُ مِنَ الظُّلْمِ لَهُمْ وَالْعُدْوَانِ، لِأَنَّنَا مِنْ وَرَاءِ حِفْظِهِمْ بِالدُّعَاءِ الَّذِي لَا يُحْجَبُ عَنْ مَلِكِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، فَلْيَطْمَئِنِّ بِذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَانَا الْقُلُوبُ، وَلْيَتَّقُوا بِالْكِفَايَةِ مِنْهُ، وَإِنْ رَاعَتْهُمْ بِهِمُ الْخُطُوبُ وَالْعَاقِبَةُ بِجَمْعٍ صُنْعِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ تَكُونُ حَمِيدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمُنْهَى عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ.

بدون بُعد دهر و روزگار و تطاول زمان واقع شود و بزودی خبری از ما بتو خواهد رسید که اوضاع را بر ایمان تجدید می کند که بوسیله آن می توانی بفهمی راه تقرب به ما با اعمال و کردار چیست، و خداوند با رحمت خود تو را موفق بدارد، پس اینگونه باش - خداوند با دیده ای که خواب ندارد تو را حراست فرماید - و خود را برای رویارویی با آن آماده کن، که در آن جان جماعتی هلاک شد که کشت باطل نمودند برای ترساندن اهل باطل، و به جهت نابودی ایشان دل اهل ایمان شاد گشت، و مجرمان بدین جهت محزون و ناراحت شدند.

و نشانه حرکت و انتقال ما از این شر حادثه ای است در حرم معظم از رجس و پلیدی فردی منافق و مذموم، که خون را به ناحق می ریزد و به عمد کید با اهل ایمان می نماید و به جهت ظلم و عدوانی که به ایشان می رساند به هدف خود نائل نمی شود، زیرا ما در اطراف با دعایی که از پادشاه زمین و آسمان پوشیده نیست ایشان را حفظ می کنیم، و بهمین خاطر دلهای اولیای ما آرام گرفت، و باید با کفایت به ما اعتماد کنند، هر چند این فاجعه دردناک ایشان را به وحشت انداخت، و عاقبت با زیبایی صُنْعِ خداوی سبحان برای ایشان پسندیده خواهد بود بشرط آنکه از گناهان ممنوع و نهی شده اجتناب ورزند.

وَنَحْنُ نَعْهَدُ إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ الْمُجَاهِدُ فِيْنَا الظَّالِمِينَ ، أَيَّدَكَ اللَّهُ بِنَصْرِهِ الَّذِي أَيْدَكَ بِهِ السَّلَفَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا الصَّالِحِينَ ، أَنَّهُ مِنْ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجَ بِمَا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحَقِّهِ ، كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُظْلِمَةِ ، وَمَحَنِيهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُظْلَمَةِ ، وَمَنْ بَخَلَ مِنْهُمْ بِمَا أَعَارَهُ اللَّهُ نِعْمَتَهُ عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصَلَاتِهِ ، فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِذَلِكَ لِأَوْلَاهُ وَآخِرَتِهِ ، وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَقَهُمُ اللَّهُ لِمَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لِمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَلِتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا ، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَنْصِلُ بِنَا بِمَا تُكْرِهُهُ وَلَا تُؤَيِّرُهُ مِنْهُمْ ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَامُهُ .

وَكُتِبَ فِي غُرَّةِ شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِينَ نُسخَةً التَّوْقِيعِ بِالْيَدِ الْعُلْيَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى صَاحِبِهَا :

و ما با تو ای دوست مخلص که در راه ما با ظالمان مجاهده می کنی عهد می بندیم ، و امیدوارم خداوند تو را همانگونه که گذشتگان از اولیای صالح ما را یاری کرد تو را با نصرت خود تأیید فرماید ، زیرا هر که برای خداوند و عبادت حال برادران دینی خود را بنماید ، و حقوق الهی را به مستحقانش پرداخت نماید ، چنین فردی از فتنه و گرفتاری آینده ورنج و زحمت تاریک و مشرف آن در امان خواهد بود ، و هر کدامشان نسبت به نعمای الهی - که عاریت او است - بخل ورزد ؛ همانها که امر به صله آنها نموده ، یک چنین فردی در دنیا و آخرت قرین خسران و زیان خواهد بود ، و چنانچه شیعیان ما - خدا به طاعت خود موفقشان بدارد - قلباً در وفای به عهدشان اجتماع می شدند نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد ، که سعادت مشاهده ما با شتاب پدیدشان می رسید و اینها همه در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت بما می باشد ، بنابر این هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی دارد جز اخباری که از ایشان بما می رسد و ما را مکروه و ناراحت می سازد و از ایشان انتظار نداریم ، و تنها از خدا باید یاری خواست و او برای ما کافی و نیکو کارگزار و یشتیانی است ، و صلوات و سلام خداوند بر آقا و سرورمان ؛ بشیر و نذیر ؛ محمد و آل پاکش باد !

و در حلول ماه شوال در سال چهارصد و دوازده [هجری] این نامه کتابت شد :

هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَلِيحُ لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ، بِأَمْلَانَا وَخَطِّ نَفْسِنَا، فَاخْضَعْ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ
وَاطْوِهِ وَاجْعَلْ لَهُ نُسخَةً تُطْلَعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسْكُنُ إِلَى أَمَانَتِهِ مِنْ أَوْلِيَانَا شَمَلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى
بِبَرَكَتِنَا وَدُعَائِنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

نسخه توقیع به دست مبارک آنحضرت علیه السلام: این نامه ما به جانب تو است، ای دوست
الهام شده حق تعالی، و به املاء و خط فرد نقه و مطمئن ما می باشد، پس آنرا از همه مخفی
دار، و آنرا تا کن و یک نسخه از آن تهیه کن تا آنرا به دید یکی از اولیای ما - خداوند
همه اشان را مشمول برکت و دعای ما فرماید - که از امانتداری او مطمئن به خواست خدا
برسان.

والحمد لله، و درود بر سرورمان محمد و آل پاکش باد.

«احتجاجُ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ السَّدِيدِ»

«أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ رحمۃ اللہ علیہ»

۳۶۱- حَدَّثَ الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُعَمَّرٍ الرَّقِّيُّ بِالرَّمْلَةِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَأَرْبَعِينَ عَنِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ رحمۃ اللہ علیہ أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ كَأَنِّي قَدْ اجْتَرْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَرَأَيْتُ حَلَقَةً دَائِرَةً فِيهَا نَاسٌ كَثِيرٌ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: هَذِهِ حَلَقَةٌ فِيهَا رَجُلٌ يَعْطُ. فَقُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالُوا: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ.

فَفَرَّقْتُ النَّاسَ وَدَخَلْتُ الْحَلَقَةَ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ عَلَى النَّاسِ بِشَيْءٍ لَمْ أَحْصِلْهُ، فَقَطَعْتُ عَلَيْهِ الْكَلَامَ. وَقُلْتُ: أَيُّهَا الشَّيْخُ! أَخْبِرْنِي مَا وَجْهُ الدَّلَالَةِ عَلَى فَضْلِ صَاحِبِكَ أَبِي بَكْرٍ عَتِيقِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»؟ فَقَالَ: وَجْهُ الدَّلَالَةِ عَلَى فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ فِي سِتَّةِ مَوَاضِعَ:

«احتجاج شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان رحمۃ اللہ علیہ»

۳۶۱- این ماجرا را شیخ ابو علی حسن بن معمر در سال ۴۲۳ هجری از شیخ مفید نقل می کند که گفته است: در خواب دیدم که در راهی گذر می کردم و مردم بسیاری گرداگرد هم بودند. گفتم این چیست؟ گفتند: این حلقه ای است در گرد مردی که موعظه می کند. گفتم: آن مرد کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب است.

پیش رفته و مردم را کنار زدم و درون حلقه درآمدم بناگاه مردی را دیدم برای مردم سخنرانی می کند درباره چیزی که من نفهمیدم و سخنش را بریده و گفتم: ای شیخ بمن بگو کلمه: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»^(۱) چه دلالتی به فضیلت ابوبکر دارد؟ گفت: دلالت آن به فضل ابوبکر از شش راه است:

الأَوَّلُ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ فَجَعَلَهُ ثَانِيَهُ، فَقَالَ: «ثَانِيِ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ».

وَالثَّانِي: أَنَّهُ وَصَفَهُمَا بِالْاجْتِمَاعِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ، لِتَأْلِيفِهِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ».

وَالثَّالِثُ: أَنَّهُ أَضَافَهُ إِلَيْهِ بِذِكْرِ الصُّحْبَةِ لِيَجْمَعَ بَيْنَهُمَا فِيمَا يَقْتَضِي الرُّثْبَةَ، فَقَالَ: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ».

وَالرَّابِعُ: أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ شَفَقَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَرَفَقِهِ بِهِ لِمَوْضِعِهِ عِنْدَهُ فَقَالَ: «لَا تَحْزَنْ».

وَالْخَامِسُ: أَنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُمَا عَلَى حَدِّ سَوَاءٍ، نَاصِرًا لِهَمَّا وَدَافِعًا عَنْهُمَا فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا».

وَالسَّادِسُ: أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نُزُولِ السَّكِينَةِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ تُفَارِقْهُ السَّكِينَةُ قَطُّ، فَقَالَ: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ».

اول اینکه: خدا پیغمبرش را یاد کرده و ابوبکر را با او آورده و «دوم» او خوانده و فرموده: «ثَانِيِ اثْنَيْنِ» (دوم دوتا).

دوم: شرح داده که هر دو تن در یکجا بودند و به یکدیگر اُلفت داشتند که فرموده: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» (وقتی که هر دو در غار بودند).

سوم: او را به پیغمبر بسته که در صحبت آنحضرت بوده تا آنان را همرتبه کرده باشد که فرموده: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» (چونکه به همراه خود گفت).

چهارم: از اینرو که گزارش داده از مهرورزی پیغمبر بدو برای موقعیتی که نزد او داشته و فرموده: «لَا تَحْزَنْ» (اندوه مخور).

پنجم: اعلام به اینکه بدو خبر داده راستش خدا بهمراه ما است، برابر هم و یار آنان است و دفاع کن از هر دوشان و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (براستی که خداوند بهمراه ما است).

وششم: گزارش داده از نزول سکینه بر ابوبکر، زیرا پیغمبر که هرگز جدا از سکینه نبوده و فرموده: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ».

و این شش مقام است در آیه که دلالت دارند بر فضل ابوبکر در آیه غار که تو و دیگران را امکان دست یافتن بدانها نبوده است.

فَهَذِهِ سِتَّةُ مَوَاضِعَ تَدُلُّ عَلَى فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ مِنْ آيَةِ الْغَارِ ، لَا يُمَكِّنُكَ وَلَا يُغَيِّرُكَ الطَّغْنُ فِيهَا .

فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ حَبَّرْتَ كَلَامَكَ فِي الْاِحْتِجَاجِ بِصَاحِبِكَ عَنْهُ ، وَإِنِّي بِعَوْنِ اللَّهِ سَأَجْعَلُ جَمِيعَ مَا أَتَيْتُ بِهِ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ .

أَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ وَجَعَلَ أَبَابَكْرَ ثَانِيَهُ ، فَهُوَ إِخْبَارٌ عَنِ الْعَدَدِ ، لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَا اثْنَيْنِ ، فَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَضْلِ ؟! وَنَحْنُ نَعْلَمُ ضَرُورَةَ أَنَّ مُؤْمِنًا وَمُؤْمِنًا ، أَوْ مُؤْمِنًا وَكَافِرًا ، أَوْ كَافِرًا وَكَافِرًا ، اِثْنَانِ فَمَا أَرَى لَكَ فِي ذِكْرِ الْعَدَدِ طَائِلًا تَعْتَمِدُهُ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : أَنَّهُ وَصَفَهُمَا بِالْاجْتِمَاعِ فِي الْمَكَانِ ، لِأَنَّهُ كَالأَوَّلِ لِأَنَّ الْمَكَانَ يَجْمَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ كَمَا يَجْمَعُ الْعَدَدُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرَ ، وَأَيْضًا : فَإِنَّ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ﷺ أَشْرَفُ مِنَ الْغَارِ ، وَقَدْ جَمَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرَ ، وَفِي ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ

شیخ مفید رحمته الله علیه گفته: من بدو گفتیم: سخن خود را بر و راندى و شرح آن به نهایت رساندى تا آنجا که هیچ آفریده‌ای نتواند حجت فضل یارت را بر آن افزاید جز اینکه من بیاری خدا و توفیق او آنچه را آوردی چون خاکستری در برابر باد سخت بر باد خواهم داد .

اما اینکه گفتی خداوند ذکر پیغمبر نموده و ابوبکر را دومی آن حضرت شمرده هیچ فضلی از آن مستفاد نمی‌شود زیرا گزارشی است از «شمار» و «تعداد» . بجان خودم سوگند که آنان با هم دوتا بودند و ما می‌دانیم یک مؤمن و یک کافر با هم دوتا باشند چنانچه یک مؤمن و یک مؤمن هم در شمار «دوتا» باشند ، پس در ذکر شماره برای توفانده‌ای نباشد که مورد اعتماد گردد و اثبات فضل نماید .

و اما اینکه گفتی آنها را به اجتماع در یک جا وصف کرده ؛ مانند همان جمع در شمار است ، زیرا در یک مکان بسا که مؤمن و کافر گرد هم آیند چنانچه در شمار ، مؤمن و کافر با هم رده می‌شوند و نیز مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شریفتر از غار است و در آن مؤمن و منافق و کافر هم با هم گرد می‌آمدند و در اینباره است قول خدای تعالی : «پس کافران^(۱) را

۱ - گویند: مراد از کافران در آیه مشرکانند، که گروه گروه و شتابان گرد پیامبر صلی الله علیه و آله حلقه ←

مُهْطِعِينَ * عَنِ النَّسِيبِ وَعَنِ الشَّامِ عَزِيزِينَ»، وَأَيْضاً: فَإِنَّ سَفِينَةَ نُوحٍ قَدْ جَمَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ وَالشَّيْطَانَ وَالتَّهَيْمَةَ وَالْكَذِبَ، وَالْمَكَانُ لَا يَدُلُّ عَلَى مَا أُوجِبَتْ مِنَ الْفَضِيلَةِ، فَبَطَلَ فَضْلَانِ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّهُ أَضَافَهُ إِلَيْهِ بِذِكْرِ الصُّحْبَةِ، فَإِنَّهُ أَضْعَفُ مِنَ الْفَضْلَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ، لِأَنَّ اسْمَ الصُّحْبَةِ يَجْمَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ، وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا».

چيست که به تو چشم دوخته و به سويت شتابانند، * از راست و از چپ گروه گروه - معارج: ۳۶ و ۳۵.

و نیز کشتی نوح مجمع پیغمبر و شیطان و چهارپایان بود و روشن است که اجتماع در یکجا دلالت ندارد بر فضلی که تو دعوی کردی و این دو وجه فضیلت باطل شدند. اما اینکه گفتی وابستگی ابوبکر را به ذکر صحبت و همدمی با پیغمبر از دو فضل نخست سست تر است، زیرا صحبت و همدمی هم می تواند میان مؤمن و کافر باشد، و دلیل بر آن قول خداوند عز و جل است: «یارش که با او گفت و شنود می کرد گفت: آیا به آن که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و آنگاه مردی راست بالا و تمام اندام کرد کافر شده ای؟! - کهف: ۳۶».

← می زدند و سخنان او - بخصوص وعده قیامت و بهشت و دوزخ - را مسخره می کردند و می گفتند: اگر اینان - کسانی که به او ایمان آورده اند - به بهشت می روند، چنانکه محمد می گوید: ما پیش از آنها داخل بهشت می شویم، زیرا وضع ما در این جهان از آنان بهتر است، پس در آن جهان هم بهتر خواهد بود، اما تفسیر مجمع البیان بر آنست که مراد از این کافران: منافقاند، و تفسیر المیزان هم با اقتفا از مجمع البیان این نظر را پذیرفته است، و حال آنکه این نظر درست نیست، زیرا این سوره مکی است و منافقان پس از هجرت و در مدینه بودند؛ و کسی (خصوصاً این دو مفسر) اشاره ای نکرده است که این آیات مدنی است، و مورّخین گفته اند که هر جا کلمه «کلاً» در قرآن آمده باشد آن سوره قطعاً مکی است بویژه که این کلمه در همین آیات آمده است.

وَأَيْضاً : فَإِنَّ اسْمَ الصُّحْبَةِ يُطْلَقُ بَيْنَ الْعَاقِلِ وَالْبَهِيمَةِ ، وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ مِنْ كَلَامِ الْعَرَبِ الَّذِي نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِهِمْ ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» أَنَّهُمْ سَمُوا الْجِمَارَ صَاحِباً فَقَالُوا :

إِنَّ الْجِمَارَ مَعَ الْجِمَارِ مَطِيئَةٌ فَإِذَا خَلَوْتَ بِهِ فَبَشَّ الصَّاحِبُ
وَأَيْضاً قَدْ سَمُوا الْجِمَادَ مَعَ الْحَيِّ صَاحِباً ، قَالُوا فِي ذَلِكَ فِي السَّيْفِ فَقَالُوا شِعْراً :

زُرْتُ هُنْدًا وَذَلِكَ غَيْرُ اخْتِيَانٍ وَمَعِيَ صَاحِبٌ كَتَمَ اللِّسَانَ

يَعْنِي : السَّيْفَ ، فَإِذَا كَانَ اسْمُ الصُّحْبَةِ يَقَعُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ ، وَبَيْنَ الْعَاقِلِ وَالْبَهِيمَةِ ، وَبَيْنَ الْحَيَّوَانِ وَالْجِمَادِ ، فَأَيُّ حُجَّةٍ لِصَاحِبِكَ فِيهِ ؟!

وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّهُ قَالَ : «لَا تَحْزَنْ» فَإِنَّهُ وَبَالَ عَلَيْهِ وَمَنْقَصَةٌ لَهُ ، وَدَلِيلٌ عَلَى خَطَايِهِ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ : «لَا تَحْزَنْ» نَهْيٌ ، وَصُورَةُ النَّهْيِ قَوْلُ الْقَائِلِ : «لَا تَفْعَلْ» فَلَا يَحْزَنُ إِذَا أَنْ يَكُونَ الْحَزَنُ وَقَعَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ طَاعَةً أَوْ مَعْصِيَةً ، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَنْهَى عَنِ الطَّاعَاتِ بَلْ يَأْمُرُ بِهَا وَيَدْعُو إِلَيْهَا ، وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً فَقَدْ نَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهَا ،

و نیز صاحب و هدم درباره همد می خورد مند با چهار پا گفته می شود و دلیلش گفته مردم عرب زبانست که الاغ را صاحب آدمی خواندند و گفتند :

حمار که با حمار باشد بارکش است ، چون تو با او تنها شوی چه بد صاحبی باشد .
و نیز بی جانی را با موجود زنده صاحب نامیده اند ، مثلاً قول شاعر درباره شمشیر :
بدیدار هند رفتم پس از کناره گیری از او ، به همراه صاحب و یاری بود بی زبان .
مقصودش از صاحب بی زبان شمشیر است و چونکه صاحب به همراهی مؤمن و کافر و خردمند و چهارپا و حیوان و جماد گفته شده هیچ حاجتی برای یار تو در آن نباشد .
و اما اینکه گفתי به او فرموده : «اندوه مخور» این خود وبال و کاستی او است و دلیل بر خطای او ، زیرا دلالت بر نهی او دارد از اندوه خوردن چون صیغه نهی آورده که «لا تفعل» است و این اندوه خوری ابوبکر یا طاعت بوده یا گناه ، اگر طاعت بوده که پیغمبر از طاعت نهی نمی کرد بلکه بدان فرمان می داد و دعوت می کرد و اگر گناه بوده نهی از آن

وَقَدْ شَهِدَتْ الْآيَةُ بِعُصِيَانِهِ بِدَلِيلٍ أَنَّهُ نَهَاهُ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ : أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أَخْبَرَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُ ، وَعَبَّرَ عَنْ نَفْسِهِ بِلَفْظِ الْجَمْعِ ، كَقَوْلِهِ : «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ، وَقَدْ قِيلَ أَيْضًا فِي هَذَا : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ : «يَا رَسُولَ اللَّهِ ، حُزِنِي عَلَى أَخِيكَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَا كَانَ مِنْهُ» فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» ، أَيْ : مَعِيَ وَمَعَ أَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّ السَّكِينَةَ نَزَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ، فَإِنَّهُ تَرَكَ لِلظَّاهِرِ لِأَنَّ الَّذِي نَزَلَتْ عَلَيْهِ السَّكِينَةُ هُوَ الَّذِي أُيِّدَهُ بِالْجُنُودِ ، كَذَا يَشْهَدُ ظَاهِرُ الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» فَإِنْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ صَاحِبُ السَّكِينَةِ فَهُوَ صَاحِبُ الْجُنُودِ ، وَفِي هَذَا إِخْرَاجُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ النَّبُوءَةِ عَلَى أَنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ لَوْ كُنْتَهُ عَلَى صَاحِبِكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ ،

درست باشد و آیات و دلیلی نیامده که ابوبکر امتثال کرده باشد و از اندوه خوری کناره کرده باشد .

و اما اینکه فرمود : «خدا همراه ما است» راستش پیغمبر به او اعلام کرده که خدا همراه من است و مرا یاری کند و از خودش بلفظ جمع تعبیر کرده : چنانکه خدا فرموده : «ما خودمان فرو فرستادیم ذکر (قرآن) را و براستی که ما برایش نگهبانیم - حجر : ۹» .

و گفته اند که ابوبکر گفته : ای رسول خدا اندوه من برای برادرت علی بن ابی طالب است که چه شود او را (زیرا در همان شب که آنحضرت با ابوبکر از مکه بیرون رفته و در غار مخفی شدند حضرت امیر طایب علیه السلام در بستر آنحضرت خوابیده بود که نقطه هجوم چندین مرد شمشیر زن قریش بود) و پیغمبر در جوابش فرمود : «براستی که خدا با ما است» یعنی با من و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام .

و اما اینکه گفتی «سکینه بر ابوبکر فرود آمده» این خلاف قرآنست زیرا آنکه بر او سکینه فرود شده همانست که خدا او را با لشکریانش تأیید کرده و دنبال «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ» فرموده : «و اُیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» و اگر بر ابوبکر سکینه فرود آمده باشد باید او مؤید بلشکریان خدا شده باشد و این کلمه پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ را از مقام و جایگاه پیغمبری بیرون برد و اگر اینجا را به سود صاحبیت نگفته می گذاشتی برایش بهتر بود زیرا

لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْضِعَيْنِ كَانَ مَعَهُ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ فَشَرَّكَهُمْ فِيهَا، فَقَالَ - فِي أَحَدِ الْمَوْضِعَيْنِ -: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ السَّكِينَةَ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى».

وَقَالَ فِي الْمَوْضِعِ الْآخَرِ: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا»، وَلَمَّا كَانَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ خَصَّهُ وَحْدَهُ بِالسَّكِينَةِ فَقَالَ: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» فَلَوْ كَانَ مَعَهُ مُؤْمِنٌ لَشَرَّكَهُ مَعَهُ فِي السَّكِينَةِ كَمَا شَرَّكَ مَنْ ذَكَرْنَا قَبْلَ هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ لَ إِخْرَاجَهُ مِنَ السَّكِينَةِ عَلَى خُرُوجِهِ مِنَ الْإِيمَانِ!

فَلَمْ يُخْرِجُوا جَوَاباً وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَاسْتَيْقَظْتُ مِنْ نَوْمِي.

خدا در دو جای قرآن بنزول سکینه بر پیغمبر خود تصریح کرده که همراهش مؤمنان بودند و آنان را هم با آنحضرت در این فضیلت شریک کرده و در یکی از آنان فرموده: «آنگاه خداوند آرامش و سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و سپاهیان که آنان را نمی دیدند فرو فرستاد - کتوبه: ۲۶».

و در جای دیگر فرموده: «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو آورد و سخن پرهیزگاری را با آنان همراه داشت - فتح: ۲۶».

و چون آنحضرت در غار بود نزول سکینه را خاص او فرمود که: «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر او فرو فرستاد - الایه» اگر همراه آنحضرت مؤمنی بود او را هم شریک می کرد در نزول سکینه، چنانکه در موارد گذشته مؤمنان را با او شریک کرده برای اینکه همراه او بودند و اخراج ابوبکر از نزول سکینه دلیل است بر اخراج او از ایمان والحمد لله.

شیخ مفید گفته: عمر بن خطاب در پاسخ من حیران ماند و نتوانست جوابی بدهد و مردم پراکنده شدند و من هم از خواب بیدار شدم.

«احتجاجُ السَّيِّدِ الْأَجَلِّ عَلَّمَ الْهُدَى الْمُرْتَضَى أَبِي الْقَاسِمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي النَّهْشِ»

«عَلَى أَبِي الْعَلَاءِ الْمُعَرِّيِّ الدَّهْرِيِّ فِي جَوَابِ مَا سَأَلَ عَنْهُ مَرْمُوزاً»

۳۶۲ - دَخَلَ أَبُو الْعَلَاءِ الْمُعَرِّيُّ عَلَى السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَقَالَ لَهُ :

أَيُّهَا السَّيِّدُ ، مَا قَوْلُكَ فِي الْكُلِّ ؟ قَالَ السَّيِّدُ : مَا قَوْلُكَ فِي الْجُزْءِ ؟ فَقَالَ : مَا قَوْلُكَ فِي

«احتجاج عَلَّمَ الْهُدَى سَيِّدَ بزرگوار مرتضی^(۱) - رضی الله عنه وارضاه -»

«بر ابوالعلاء المعری در پاسخ به پرسشهای مرموزانه او»

۳۶۲ - ابوالعلاء المعری^(۲) بر سید مرتضی^(۱) وارد شده و گفت : ای سید! نظر شما

در باره کُل چیست؟ سید : نظر شما درباره جزء چیست؟ ابوالعلاء : نظر شما درباره

۱ - وی ذوالمجددین ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن -

موسی بن جعفر علیه السلام . مشهور به سید مرتضی - علیم آلف النحیة والثناء - است . شخصیت

والای او اظهر من الشمس است . وی ملازم شیخ مفید بوده و استاد شیخ طوسی - رحمهما الله - .

در علوم زمانه اش مانند کلام و اصول و منطق و لغت و فقه و تفسیر سرآمد بوده ، و در وصف او

هرچه از فریقین وارد شده نشان از علو درجات وی دارد ، تألیفات او حدوداً به ۲۱ عنوان

می رسد ، در سال ۳۵۵ تولد و در سال ۴۳۶ وفات یافته است . جامع نهج البلاغه سید رضی

برادر آن بزرگوار می باشد - أعلى الله مقامها - .

۲ - وی أحمد بن عبدالله بن سلیمان ، معروف به ابوالعلاء المعری - به فتح میم و عین و

تشدید راء ، منسوب به معرة النعمان یکی از قرای شام - است . وی در ابتدای تولد بمرضی آبله

نابینا شد ، ولی از شعراء و ادبای مشهور زمان خود گشت ، و به جهت هوش و ذکاوت و افری که

داشت بمحض ملاقات با سید رضی علیه السلام او را اعجوبه دهرش یافته و زان پس پیوسته به محضر

سید حاضر شده و نزد او تقرب یافت ، او را تألیفات بسیاری است . و وفات او سنه ۴۴۹

می باشد .

الشَّعْرَى؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي التَّدْوِيرِ؟ قَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي عَدَمِ الْإِنْتِهَاءِ؟ قَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي التَّحْيِيزِ وَالنَّاعُورَةِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي السَّبْعِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الزَّائِدِ الْبَرِّيِّ عَلَى السَّبْعِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْأَرْبَعِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْمُؤَثَّرِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْمُؤَثَّرَاتِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي التَّحْسِينِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي السَّعْدَيْنِ؟ فَهَبْتَ أَبُو الْعَلَاءِ!! (قال:) فَقَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَلَا كُلُّ مُلْحِدٍ مُلْهَدٌ! فَقَالَ أَبُو الْعَلَاءِ: مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَهُ؟ قَالَ: مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: «يَا بَنِي لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

«شعری»^(۱) چیست؟ سید: نظر شما درباره «تدویر» چیست؟ أبو العلاء: شما در عدم انتهای چه عقیده‌ای دارید؟ سید: نظر شما درباره «تحییز» و «ناعوره»^(۲) (چرخ) چیست؟ أبو العلاء: شما درباره هفت چه عقیده‌ای دارید؟ سید: نظر شما در زاید بری (نمو کشته خشکی) بر هفت چیست؟ أبو العلاء: نظر شما درباره چهار چیست؟ سید: شما درباره یک و دو چه عقیده‌ای دارید؟ أبو العلاء: شما درباره مؤثر چه نظری دارید؟ سید: شما درباره مؤثرات چه عقیده‌ای دارید؟ أبو العلاء: نظر شما درباره دو چیز نحس چیست؟ سید: نظر شما درباره دو چیز سعد چیست؟ یا این جواب أبو العلاء مهیوت شد. راوی گوید: سید به او گفت: بدان که «هر ملحدی، ملهد است» أبو العلاء گفت: این را از کجا اخذ کرده‌ای؟ سید گفت: از این آیه: «ای پسرک من، به خدا انباز مگیر، که انباز گرفتن هر آینه ظلم بزرگی است - لقمان: ۱۳».

۱ - شعری - به فتح یا صم یا کسر شین - نام دو ستاره به سامهای: شعری العبور و دیگری شعری الغمیصاء است. و در استعمال فارسی زبانان بر وزن دهلی خوانند و آن ستاره روشن است که در ایام جاهلیت بعضی قریش به حدایی برستش می‌کردند، هرجا فقط شعری مذکور شود مراد شعرای عبور باشد که بغایت روشن است، و اما تدویر انقلاب و گردش و با اصطلاح هینت فلک کوچکی که در میان فلک بزرگتر واقع باشد.

۲ - ناعوره دلوها یا کوره‌هایی است که برسمان دایره‌مانندی بندند و بدانوسیله آب از چاه کشند، و مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید: «ناعوره استعاره برای فلک دوار است».

وَقَامَ وَخَرَجَ فَقَالَ السَّيِّدُ ﷺ: قَدْ غَابَ عَنَّا الرَّجُلُ وَبَعْدَ هَذَا لَا يَرَانَا!
 فَسُئِلَ السَّيِّدُ ﷺ عَنْ شَرْحِ هَذِهِ الرُّمُوزِ وَالْإِشَارَاتِ فَقَالَ:
 سَأَلَنِي عَنِ الْكُلِّ، وَعِنْدَهُ الْكُلُّ قَدِيمٌ، وَيُشِيرُ بِذَلِكَ إِلَى عَالَمِ سَمَاءِ «الْعَالَمِ الْكَبِيرِ» فَقَالَ
 لِي: مَا قَوْلُكَ فِيهِ؟ أَرَادَ أَنَّهُ قَدِيمٌ.
 فَأَجَبْتُهُ عَنْ ذَلِكَ وَقُلْتُ لَهُ: مَا قَوْلُكَ فِي الْجُزْءِ؟ لِأَنَّ عِنْدَهُمُ الْجُزْءَ «مُحَدَّثٌ» وَهُوَ مُتَوَلَّدٌ
 عَنِ «الْعَالَمِ الْكَبِيرِ» وَهَذَا الْجُزْءُ هُوَ «الْعَالَمِ الصَّغِيرُ» عِنْدَهُمْ وَكَانَ مُرَادِي بِذَلِكَ: أَنَّهُ إِذَا صَحَّ
 أَنَّ هَذَا الْعَالَمَ مُحَدَّثٌ، فَذَلِكَ الَّذِي أَشَارَ إِلَيْهِ إِنْ صَحَّ فَهُوَ مُحَدَّثٌ أَيْضاً، لِأَنَّ هَذَا مِنْ جَنْسِهِ
 عَلَى زَعْمِهِ، وَالشَّيْءُ الْوَاحِدُ لَا يَكُونُ بَعْضُهُ قَدِيمًا وَبَعْضُهُ مُحَدَّثًا، فَسَكَتَ لَمَّا سَمِعَ مَا قُلْتُهُ.
 وَأَمَّا الشَّعْرَى: أَرَادَ أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ الْكَوَاكِبِ السَّيَّارَةِ.

با شنیدن این کلام: ابوالعلاء برخاسته و خارج شد، پس سید گفت: آنمرد از نزد ما
 غائب شد و پس از این دیگر ما را نخواهد دید.
 فردی از سید خواستار شرح آن رموز و اشارات شد، پس سید گفت:
 او از من دربارهٔ کل پرسید، و به اعتقاد او کل قدیم است، و در اینباره اشاره به
 عالمی بنام «عالم کبیر» می کند، پس در آن جویای نظر من شد و خود اراده کرده بود که
 آن قدیم است.

پس من نیز او را در این پرسش اینگونه پاسخ دادم که: نظر تو دربارهٔ جزء
 چیست؟ زیرا نزد ایشان «جزء» محدث و پدیده بوده و آن از عالم کبیر تولد یافته و این
 جزء نزد ایشان همان عالم صغیر است، و مراد من از این پرسش این بود که اگر صحت
 محدث و پدیده بودن این عالم ثابت شود، پس این جواب همان است که بدان اشاره کرده
 یعنی اگر محدث باشد آن (عالم کبیر) نیز محدث خواهد بود، زیرا این عالم بنابر نظر خود او
 از جنس همان عالم کبیر است، و چیز واحد نمی شود مقداری از آن قدیم باشد و مقداری
 از آن جدید، پس او با این پرسش من سکوت کرد.

وَأَمَّا الشَّعْرَى: قَصْدُ دَاشْتِ یَکُودِ کِه آن از ستارگان سیاره نیست.

فَقُلْتُ لَهُ : مَا قَوْلُكَ فِي التَّدْوِيرِ ؟ أَرَدْتُ أَنَّ «الْفَلَكَ» فِي التَّدْوِيرِ وَالِدَوْرَانِ فَالشَّعْرَى لَا يُقَدِّحُ فِي ذَلِكَ .

وَأَمَّا عَدَمُ الْإِنْتِهَاءِ ، أَرَادَ بِذَلِكَ أَنَّ الْعَالَمَ لَا يَنْتَهِي لِأَنَّهُ قَدِيمٌ .

فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ صَحَّ عِنْدِي «التَّحْيِيزُ وَالتَّدْوِيرُ» وَكِلَاهُمَا يَدُلُّانِ عَلَى الْإِنْتِهَاءِ .

وَأَمَّا السَّبْعُ ، أَرَادَ بِذَلِكَ «النُّجُومَ السَّيَّارَةَ» الَّتِي هِيَ عِنْدَهُمْ ذَوَاتُ الْأَحْكَامِ فَقُلْتُ لَهُ : هَذَا بَاطِلٌ بِالزَّائِدِ الْبَرِّيِّ الَّذِي تَحْكُمُ فِيهِ بِحُكْمٍ لَا يَكُونُ ذَلِكَ الْحُكْمُ مَنُوطًا بِهَذِهِ النُّجُومِ السَّيَّارَةِ الَّتِي هِيَ : «الزُّهْرَةُ ، وَالْمَشْتَرَى ، وَالْمَرِيجُ ، وَطَارِدُ ، وَالشَّمْسُ ، وَالْقَمَرُ ، وَزُحَلُ» .
وَأَمَّا الْأَرْبَعُ أَرَادَ بِهَا «الطَّبَائِعَ» .

فَقُلْتُ لَهُ : مَا قَوْلُكَ فِي الطَّبِيعَةِ الْوَاحِدَةِ النَّارِيَّةِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا دَابَّةٌ يَجْلِدُهَا تَمَسُّ الْأَيْدِي ثُمَّ يُطْرَحُ ذَلِكَ الْجِلْدُ عَلَى النَّارِ فَتُحْرَقُ الزُّهُومَاتُ ، وَيَبْقَى الْجِلْدُ صَحِيحًا ، لِأَنَّ الدَّابَّةَ

پس من پرسیدم : نظر تو درباره تدویر چیست ؟ خواستم بفهمانم که فلک در تدویر و گردش و دوران است ، پس شعری هیچ قدح و ضرری در این زمینه ندارد .
و اما عدم انتهای ، قصد او این بود که بگوید ، عالم پایان پذیر نیست زیرا قدیم است .
پس من به او اعلام نمودم که تحیز و تدویر در نزد من صحیح می باشد و این هر دو دلالت بر انتهای عالم دارد .

و اما هفتی که ابوالعلاء بیان کرده ، قصدش «ستارگان هفتگانه سیارات» بود زیرا آنها نزد ایشان احکامی دارد ، پس من گفتم : کلام شما باطل است زیرا که مدار اینها بر زاید بری است که در او تحکم است و این حکم منوط و مربوط است به این ستارگان سیارات هفتگانه که در نزد ایشان : زهره و مشتری و مریخ ، و عطارد ، و خورشید ، و ماه ، و زحل است نیست چنانکه در محل و مکان خود مذکور است .
و اما مراد او از گفتن «چهار» طبایع چهارگانه بود .

پس من در پاسخ او گفتم : نظر تو درباره طبیعت واحده ناریه چیست که از آن جاننداری متولد گردد که پوست آن دستهای مردمان را بدبوی و متعفن گرداند سپس آن پوست را در آتش اندازند بوی بد و زننده آن می سوزد ، و پوست صحیح و سالم باقی

خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى طَبِيعَةِ النَّارِ، وَالنَّارُ لَا تَحْرِقُ النَّارَ، وَالتَّلْجُ أَيْضاً يَتَوَلَّدُ فِيهِ الدِّيدَانُ وَهُوَ عَلَى طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ، وَالْمَاءُ فِي الْبَحْرِ عَلَى طَبِيعَتَيْنِ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ السُّمُوكُ وَالضَّفَادِعُ وَالْحَيَاتُ وَالسَّلَاحِفُ وَغَيْرُهَا. وَعِنْدَهُ لَا يُحْصَلُ الْحَيَوَانُ إِلَّا بِالْأَرْبَعِ فَهَذَا مُنَاقِضٌ بِهَذَا.

وَأَمَّا الْمُؤَثِّرُ، أَرَادَ بِهِ «الزُّحَلَ».

فَقُلْتُ لَهُ: مَا قَوْلُكَ فِي الْمُؤَثِّرَاتِ: أَرَدْتُ بِذَلِكَ: إِنَّ الْمُؤَثِّرَاتِ كُلَّهِنَّ عِنْدَهُ مُؤَثِّرَاتٌ، فَالْمُؤَثِّرُ الْقَدِيمُ كَيْفَ يَكُونُ مُؤَثِّرًا؟!

وَأَمَّا التَّحْسِينُ، أَرَادَ بِهِمَا: أَنَّهُمَا مِنَ التَّجُومِ السَّيَّارَةِ، إِذَا اجْتَمَعَا يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا سَعْدٌ. فَقُلْتُ لَهُ: مَا قَوْلُكَ فِي السَّعْدَيْنِ؟ إِذَا اجْتَمَعَا يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا نَحْسٌ، هَذَا حُكْمُ أَبْطَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى، لِيَعْلَمَ النَّازِلُ أَنَّ الْأَحْكَامَ لَا يَتَعَلَّقُ بِالسَّخَرَاتِ، لِأَنَّ الشَّاهِدَ يَشْهَدُ عَلَى أَنَّ

می ماند، زیرا خدای تعالی جاندار را بر طبیعت آتش آفریده، و آتش: آتش را نمی سوزاند، و این بعید نیست که خداوند از برف نیز کرم های بسیار خلق و آشکار ساخته و آن بر طبیعتی واحد است، و آب نیز در دریا بر دو طبیعت است، از آن موجوداتی مانند ماهی و غوریانه و مار و لاک پشت و غیر آن تولد می یابند، و نزد اَبوالعلاء حیات و زندگانی تنها در بر تو طبایع چهارگانه بدست می آید، و این مطالبی که گفتیم ناقض عقیده او است.

وَأَمَّا بَا پَرَسَشِ از «مُؤَثِّر» قصد «زُّحَلَ» را نموده بود.

پس من پرسیدم: نظر تو درباره تمام مؤثرها چیست، و قصد من از این پرسش آن بود که اگر می گفت همه - اعم از حادث و قدیم - مؤثراتند پس مؤثر قدیم چگونه مؤثر در امر حادث باشد؟!

وَأَمَّا قَصْدُ أَوِازِ گَفْتَنِ: دُو نَحْسِ: این بود که آندو از ستارگان سیاره اند که هرگاه با هم اجتماع کنند از میانشان سعد و خوشبختی رخت بریندد.

پرسیدم: نظر تو درباره دو سعد چیست؟ وقتی اجتماع می کنند نحس از میانشان می رود، این حکمی است که خداوند آنرا باطل داشته تا بیننده دریابد که احکام تعلق به مسخرات ندارند، زیرا هر شاهی گواهی می دهد که هرگاه عسل و شکر را با هم

«الْعَسَلُ وَالسُّكَّرُ» إِذَا اجْتَمَعَا لَا يُحْصَلُ مِنْهُمَا الْحَنْظَلُ وَالْعَلَقَمُ ، وَالْحَنْظَلُ وَالْعَلَقَمُ إِذَا اجْتَمَعَا لَا يُحْصَلُ مِنْهُمَا «الدُّبُسُ وَالسُّكَّرُ» هَذَا دَلِيلٌ عَلَى بُطْلَانِ قَوْلِهِمْ .

وَأَمَّا قَوْلِي : «أَلَا كُلُّ مُلْحِدٍ مُلْهَدٌ» ، أَرَدْتُ : إِنَّ كُلَّ مُشْرِكٍ ظَالِمٍ ، لِأَنَّ فِي اللَّغَةِ : الْمُحَدَّ الرَّجُلُ إِذَا عَدَلَ مِنَ الدِّينِ ؛ وَأَلْهَدَ إِذَا ظَلَمَ ، فَعَلِمَ أَبُو الْعَلَاءِ ذَلِكَ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ عِلْمِهِ بِذَلِكَ ، فَقَرَأْتُ : «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» - الْآيَةُ

وَقِيلَ : إِنَّ الْمَعْرِيَّ لَمَّا خَرَجَ عَنِ الْعِرَاقِ سُمِّلَ عَنِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى علیه السلام فَقَالَ :
يَا سَائِلِي عَنْهُ لَمَّا جِئْتُ تَسْأَلُهُ

أَلَا هُوَ الرَّجُلُ الْعَارِي مِنَ الْعَارِ
لَوْ جِئْتُهُ لَرَأَيْتَ النَّاسَ فِي رَجُلٍ

وَالدَّهْرَ فِي سَاعَةٍ وَالْأَرْضَ فِي دَارٍ

آمیزند از آن معجون ؛ هرگز دو میوه تلخ حاصل نخواهد شد ، و دو میوه تلخ نیز در صورت اجتماع تبدیل به شکر و شیره انکور نخواهد شد ، و این دلیلی بر بطلان عقیده ایشان است .

وَأَمَّا اینکه گفتم : «هر ملحدی ؛ ملهد است» قصدم گفتن این جمله بود که : «هر فرد مشرکی ظالم است» ، زیرا در لغت اینگونه آمده است که : «فرد ملحد کسی است که از مسائل دینی عدول و کوتاهی کرده باشد» ، و «فرد ملهد همان ستمکار است» ، اینرا أبو العلاء نیک دریافت پس پرسید : بگو ببینم دلیل علمی آن چیست ، پس من نیز این آیه را تلاوت نمودم : «ای پسرک من ، به خدا انباز مگیر ، که انباز گرفتن هرآینه ظلم بزرگی است - لقمان : ۱۳» .

و نیز گفته شده : أبو العلاء هنگام خروج از عراق درباره شخصیت سید مرتضی علیه السلام سؤال شد ، پس با سرودن این دو بیت حرف خود را زد :

ای پرسنده ای که نزد من آمده ای که از او بررسی ، این را بدان که او مردی عاری از هر عیب است ! اگر نزد او حاضر شوی همه مردم را در یک مرد ، همه دهر را در ساعتی ، و همه زمین را در سرائی خواهی یافت !

«اَحْتِجَاجُهُ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ فِي التَّفْضِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لِأَمَّتِنَا عَلَيْهِ سَلَامُ»

- عَلَى سَائِرِ الْوَرَى مَا عَدَا نَبِيَّنَا سَلَامُ بِطَرِيقَةٍ لَمْ يَنْبَغْهَا إِلَّا هُوَ -

- ذَكَرَهَا فِي رِسَالَتِهِ الْمُؤَسَّوْمَةِ بِالرَّسَالَةِ الْبَاهِرَةِ فِي فَضْلِ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ -

۳۶۳- قَالَ: وَمِمَّا يَدُلُّ أَيْضاً عَلَى تَقْدِيمِهِمْ وَتَعْظِيمِهِمْ عَلَى الْبَشَرِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى دَلَّنَا عَلَى

أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِهِمْ كَالْمَعْرِفَةِ بِهِ تَعَالَى، فِي أَنَّهَا: «إِيمَانٌ وَاسْلَامٌ» وَأَنَّ الْجَهْلَ بِهِمْ وَالشَّكَّ فِيهِمْ

كَالْجَهْلِ بِهِ وَالشَّكِّ فِيهِ، فِي أَنَّهُ «كُفْرٌ وَخُرُوجٌ مِنَ الْإِيمَانِ» وَهَذِهِ مَنْزِلَةٌ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْبَشَرِ

إِلَّا لِنَبِيِّنَا سَلَامُ، وَبَعْدَهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَى جَمَاعَتِهِمُ السَّلَامُ، لِأَنَّ الْمَعْرِفَةَ

بِنُبُوءَةِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنْ آدَمَ إِلَى عِيسَى سَلَامُ غَيْرُ وَاجِبَةٍ عَلَيْنَا، وَلَا تَعْلُقُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ

تَكَالِيفِنَا، وَلَوْ لَا أَنَّ الْقُرْآنَ وَرَدَ بِنُبُوءَةٍ مِنْ سُمِّيَ فِيهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَقَدِّمِينَ فَعَرَفْنَاهُمْ تَصَدِيقاً

«احتجاج سید سَلَامُ در تفضیل و تقدیم ائمه سَلَامُ بر همگان جز پیامبر سَلَامُ»

«به شیوه‌ای بی سابقه در رساله‌ای بنام:»

«رساله باهره در فضیلت عت طاهره»

۳۶۳- گوید: واز جمله مطالبی که مؤید تقدیم و تفضیل ایشان بر سایر مردمان

می باشد این است که: بدرستی خدای تعالی ما را راهنمایی فرموده که شناخت ایشان مانند

معرفت به حضرت حق است، چرا که آن شناخت عبارت از ایمان و اسلام است، و اینکه

جهل بدیشان و تردید درباره آنان همچون جهل و تردید نسبت به حضرت حق تعالی

است، چرا که آن منتهی به کفر و خروج از ایمان می باشد، و این منزلت را هیچ بنی بشری

جز رسول خدا سَلَامُ ندارد، و پس از آنحضرت: برای امیرالمؤمنین و ائمه از فرزندان او - بر

تمامشان سلام باد - می باشد، زیرا معرفت به نبوت انبیای گذشته: از آدم گرفته تا

حضرت عیسی سَلَامُ بر ما واجب نیست، و به هیچکدام از تکالیف ما تعلق ندارد،

و تنها قرآن به اینکه نام افرادی را با عنوان انبیای گذشته آورده و ما نیز بدانها معرفت

یافتیم فقط برای تصدیق کتاب خدا بود، و گرنه هیچ دلیلی بر وجوب معرفت ما بدیشان

لِلْقُرْآنِ . وَإِلَّا فَلَا وَجْهَ لَوْجُوبِ مَعْرِفَتِهِمْ عَلَيْنَا ، وَلَا تَعْلُقَ لَهَا بِشَيْءٍ مِّنْ أَحْوَالِ تَكَالِيفِنَا .

وَبَقِيَ عَلَيْنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا ادَّعَيْنَاهُ

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِإِمَامِيَّةٍ مِّنْ ذِكْرِنَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جُمْلَةِ الْإِيمَانِ وَأَنَّ الْإِخْلَالَ بِهَا كُفْرٌ وَرُجُوعٌ عَنِ الْإِيمَانِ ؛ إِجْمَاعُ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَلَى ذَلِكَ فَإِنَّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ ، وَإِجْمَاعُهُمْ حُجَّةٌ ، بِدَلَالَةِ أَنَّ قَوْلَ الْحُجَّةِ الْمُعْصُومِ الَّذِي قَدْ دَلَّ الْعُقُولُ عَلَى وُجُودِهِ فِي كُلِّ زَمَانٍ فِي جُمْلَتِهِمْ وَفِي زَمَرَّتِهِمْ ، وَقَدْ دَلَّلْنَا عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ مِّنْ كُتُبِنَا ، وَاسْتَوْفَيْنَا ذَلِكَ فِي جَوَابِ الْمَسَائِلِ الثَّبَانِيَّاتِ خَاصَّةً ، وَفِي كِتَابِ نُصْرَةِ مَا انْفَرَدَتْ بِهِ الشَّيْعَةُ الْإِمَامِيَّةُ مِنَ الْمَسَائِلِ الْفِقْهِيَّةِ ، فَإِنَّ هَذَا الْكِتَابَ مَبْنِيٌّ عَلَى صِحَّةِ هَذَا الْأَصْلِ .

نیست ، و به هیچکدام از تکالیف ما تعلق ندارد .

و این مطلب برای ما باقی مانده که دلائل اثبات ادعای خود را بیان کنیم .

از دلائلی که ثابت می کند معرفت به امامت افرادی که گفتیم از جمله ایمان است و اخلال در آن کفر و بازگشت از ایمان ، و این بدون هیچ اختلافی به اجماع شیعه امامیه رسیده ، و اجماع اینان حجت است ، چرا که سخنان فردی که حجت است و معصوم که هر عقل و اندیشه ای در هر دوره و زمانه ای دلالت بر وجود آن می کند ، و بر این طریق در جای جای کتاب دلیل آوردیم ، و پاسخ بدانها را بطور کامل در مجموعه « پاسخ به مسائل ثبانیات »^(۱) در کتاب « نصرة ما انفردت به الشيعة الإمامية من المسائل الفقهية »^(۲) بطور مخصوص بیان نمودیم ، زیرا این کتاب مبتنی بر صحت همین اصل می باشد .

۱ - این مجموعه ای از سؤالاتی است که شیخ أبو عبد الله محمد بن عبد الملك الثبانی از سید بزرگوار نموده ، و سؤالات را بر ده فصل تقسیم کرده ، و پاسخ به آنها حدود سه هزار بیت می باشد این مجموعه با نامهای « جوابات المسائل الثبانیات » و « المسائل الثبانیات » در کتاب شریف الذریعه مذکور است .

۲ - ظاهراً نام این کتاب : « المسائل الناصرية في الفقه » یا « ما انفردت به الإمامية » باشد .

وَيُمْكِنُ أَنْ يُسْتَدَلَّ عَلَى وَجُوبِ الْمَعْرِفَةِ بِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ «بِاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ» مُضَافاً إِلَى مَا بَيَّنَّاهُ مِنْ إِجْمَاعِ الْإِمَامِيَّةِ.

وَذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّنَا ﷺ فِي التَّشْهِيدِ الْأَخِيرِ قَرَضٌ وَاجِبٌ، وَرُكْنٌ مِنْ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ، مَتَى أَخْلُ بِهَا الْإِنْسَانُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ وَأَكْثَرُهُمْ يَقُولُ: إِنَّ الصَّلَاةَ فِي هَذَا التَّشْهِيدِ عَلَى آلِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْوُجُوبِ وَاللُّزُومِ وَوُقُوفِ اجْزَاءِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ كَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ.

وَالْبَاقُونَ مِنْهُمْ يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى الْآلِ مُسْتَحَبَّةٌ وَلَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ، فَعَلَى الْقَوْلِ الْأَوَّلِ لَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ مِنْ مَعْرِفَتِهِمْ مِنْ حَيْثُ كَانَ وَاجِباً عَلَيْهِ الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ فَرَعٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِمْ، وَمَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ ذَلِكَ مُسْتَحَبٌّ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الْعِبَادَةِ، وَإِنْ كَانَ مَسْنُوناً مُسْتَحَبّاً، وَالتَّعَبُّدُ بِهِ يَقْتَضِي التَّعَبُّدَ بِمَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِهِ مِنَ الْمَعْرِفَةِ. وَمِنْ عَدَى أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ لَا يُتَكَبَّرُونَ أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي التَّشْهِيدِ

و امکان دارد استدلال بر وجوب معرفت به ایشان ﷺ به اجتماع امت افزون از آنچه ما از اجماع امامیه نمودیم بشود.

و این بدان خاطر است که تمام شافعی مذهبیان معتقدند که صلوات فرستان در تشهد آخر نماز فریضه ای واجب و یکی از ارکان نماز است، و در صورت هرگونه نقص واخلال در آن نماز باطل می شود، و غالب آنان معتقدند: صلوات فرستان در این تشهد بر آل پیامبر ﷺ در وجوب و لزوم و وقوف اجزاء صلوات بر آنان همچون صلوات بر پیامبر است. و باقی اینان معتقدند که صلوات بر آل عملی مستحبی است نه واجب، پس بنا بر قول نخست بر نمازگزار معرفت بدیشان واجب است از آنجا که صلوات فرستان بر اینان بر او واجب می باشد، زیرا صلوات بر آنان فرع بر معرفت بدیشان می باشد، و هر که معتقد به مستحبی بودنش دارد پس آن از جمله اعمال عبادی است، هر چند مسنون و مستحب باشد، و رعایت و تعبد به آن اقتضای تعبد به آن چیزی را می کند که جز با معرفت و شناخت به کمال نمی رسد.

و غیر از شافعی مذهبیان هیچکس منکر این مطلب نیست که صلوات بر پیامبر و آل

مُسْتَحَبَّةٌ، وَأَيُّ شُبُهَةٍ تَبْقَى مَعَ هَذَا فِي أَنَّهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ النَّاسِ وَأَجْلُهُمْ، وَذِكْرُهُمْ وَاجِبٌ فِي الصَّلَاةِ، وَعِنْدَ أَكْثَرِ الْأُمَّةِ مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ، وَجُمْهُورِ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ: أَنَّ الصَّلَاةَ تَبْطُلُ بِتَرْكِهِ، وَهَلْ مِثْلُ هَذِهِ الْفَضِيلَةِ لِمَخْلُوقٍ سِوَاهُمْ أَوْ تَتَعَدَّاهُمْ؟

وَبِمَا يُمَكِّنُ الاسْتِدْلَالَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَلْهَمَ جَمِيعَ الْقُلُوبِ وَغَرَسَ فِي كُلِّ النَّفْسِ تَعْظِيمَ شَأْنِهِمْ، وَإِجْلَالَ قَدْرِهِمْ، عَلَى تَبَايُنِ مَذَاهِبِهِمْ، وَاخْتِلَافِ دِيَانَاتِهِمْ وَتَحَلُّلِهِمْ، وَمَا أَجْمَعَ هَؤُلَاءِ الْمُخْتَلِفُونَ الْمُتَبَايِنُونَ مَعَ تَشْتِيتِ الْأَهْوَاءِ وَتَشَعُّبِ الْأَرَائِ عَلَى شَيْءٍ كَأَجْمَاعِهِمْ عَلَى تَعْظِيمِ مَنْ ذَكَرْنَاهُ وَإِكْبَارِهِمْ فَإِنَّهُمْ يَزُورُونَ قُبُورَهُمْ وَيَقْصُدُونَ مَنْ شَاحِطِ الْبِلَادِ وَشَاطِئِهَا وَمَشَاهِدِهِمْ وَمَدَافِنِهِمْ وَالْمَوَاضِعَ الَّتِي وَسَمَتْ بِصَلَاتِهِمْ فِيهَا وَحُلُولِهِمْ بِهَا، وَيُنْفِقُونَ فِي ذَلِكَ الْأَمْوَالِ، وَيَسْتَنْقِذُونَ الْأَحْوَالَ.

فَقَدْ أَخْبَرَنِي مَنْ لَا أَحْصِيهِ كَثْرَةً أَنَّ أَهْلَ نِيشَابُورَ وَمَنْ وَالَاهَا مِنْ تِلْكَ الْبُلْدَانِ

او در تشهّد مستحبّ است، باینحال دیگر جای چه شبهه و شکّی می ماند که این حضرات علیهم السلام افضل و اجلّ مردمند، و اینکه ذکر و یادشان در نماز واجب است، و نزد غالب افراد امت از شیعیان امامیه، و جمهور شافعی مذهبیان: نماز با ترک صلوات بر آنان باطل می شود. و آیا مانند این فضیلت برای مخلوقی جز آنان هست یا از اینان تعدّی می کند؟!

و از جمله مواردی که می شود بر آن استدلال نمود این است که خدای تعالی بر تمام قلوب و دلهای فرموده و نهال تعظیم شأن و اجلال قدر و مرتبه آنان را در جان همه - با اختلاف عقیده و کیش و مذهبشان - نشانده، و آنچه این گروه بزرگ با داشتن عقیده و مذهب مختلف و گوناگون بر آن متفق القول شده اند همتای اجماع ایشان بر تعظیم و بزرگداشت همان گروهی است که یاد کردم، زیرا بیشترین ایشان قبور مقدّس آن حضرات را زیارت می کنند و از اقصای نقاط دنیا قصد مشاهد و محلّ دفن آنان را می کنند؛ همان مواضعی که برای نمازگزاردن و حلول در آنجا مشخص و معین شده، و در این راه اموال بسیاری را خرج می کنند، و عمر زیادی را صرف می نمایند.

همچنین تعداد بسیاری که از شمار خارجند به من خبر داده اند که اهل نیشابور

يَخْرُجُونَ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى طُوسٍ لِيُزَارَةَ الْإِمَامَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا بِالْجِبَالِ الْكَثِيرَةِ، وَالْأُهْبِ الَّتِي لَا يُوجَدُ مِثْلُهَا إِلَّا لِلْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. هَذَا مَعَ أَنَّ الْمَعْرُوفَ مِنَ انْحِرَافِ أَهْلِ خُرَاسَانَ عَنْ هَذِهِ الْجِهَةِ، وَازْوَارُهُمْ عَنْ هَذَا الشَّعْبِ، وَمَا تَسْخِيرُ هَذِهِ الْقُلُوبِ الْقَاسِيَةِ، وَعَطْفُ هَذِهِ الْأُمَمِ النَّائِيَةِ، إِلَّا كَالْخَارِقِ لِلْعَادَاتِ، وَالْخَارِجِ عَنِ الْأُمُورِ الْمَأْلُوفَاتِ، وَإِلَّا فَمَا الْحَامِلُ لِلْمُخَالَفِينَ لِهَذِهِ النُّخْلَةِ، الْمُنْحَازِينَ عَنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ، عَلَى أَنْ يُرَاحُوا هَذِهِ الْمَشَاهِدَ وَيُعَادُواهَا، وَيَسْتَنْزِلُوا عِنْدَهَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْأَرْزَاقَ، وَيَسْتَفْتِحُوا بِهَا الْأَعْلَاقَ، وَيَطْلُبُوا بِرَكَاتِهَا الْحَاجَاتِ، وَيَسْتَدْفِعُوا الْبَلِيَّاتِ، وَالْأَحْوَالُ الظَّاهِرَةُ كُلُّهَا لَا تُوجِبُ ذَلِكَ، وَلَا تَقْتَضِيهِ وَلَا تَسْتَدْعِيهِ، وَإِلَّا فَعَلُوا ذَلِكَ فَيَمُنُّ يَعْتَقِدُوا بِهِمْ، وَأَكْثَرُهُمْ يَعْتَقِدُونَ إِمَامَتَهُ وَفَرْضَ طَاعَتِهِ، وَأَنَّهُ فِي الدِّيَانَةِ مُوَافِقٌ لَهُمْ غَيْرُ مُخَالِفٍ، وَمُسَاعِدٌ غَيْرُ مُعَانِدٍ وَمِنْ الْمَحَالِ أَنْ يَكُونُوا فَعَلُوا ذَلِكَ لِدَاعٍ مِنْ دَوَاعِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ غَيْرِ هَذِهِ

و دیگر موالیان آن حضرات در شهرهای دیگر؛ در هر سال به قصد شهر طوس برای زیارت حضرت رضا علیه السلام از شهرهای خود با آنچنان کاروانهای بزرگی خارج می شوند که جز با کاروانهای کثرت به بیت الله الحرام قابل قیاس نیست، اینها همه با توجه به انحراف و عدولی است که از اهل خراسان در این جهت معروف است، و نیست این تسخیر دلهای سخت و عطوفت و ألقت این امت ناپخته جز خارق عادت و معجزه و امری خارج از امور مألوف، و گرنه چه چیز این مخالفینی که از اینان دوری می کردند را بدین کیش و آئین حمل می کند؟! و سرگرم آن شده و بامدادان بدانجا روند و در آن مشاهد از خدای تعالی طلب روزی، و حل مشکلات می نمایند و به برکات آنجا درخواست حاجت و دفع بلیات می کنند، و احوال ظاهر نه دلالتی بر وجوب آن دارد و نه اقتضا می نماید و نه نیازی بدان دارد، و گرنه این عمل را درباره معتقدات خودشان می کردند، حال اینکه بیشتر ایشان اعتقاد به امامت و فرض طاعت او دارند، و اینکه او در دیانت موافق و مساعد ایشان است نه مخالف و معاند، و از محالات است که اینان این کار را برای اعراض دنیایی انجام داده باشند، زیرا دنیا نزد غیر این طائفه فراهم و موجود، و نزد اینان

الطَائِفَةُ مَوْجُودَةٌ، وَعِنْدَهَا هِيَ مَفْقُودَةٌ، وَلَا تَتَّقِيهِ وَاسْتِصْلَاحٌ، فَإِنَّ التَّقِيَّةَ فِي فِيهِمْ لَا مِنْهُمْ، وَلَا خَوْفٌ مِنْ جَهْتِهِمْ، وَلَا سُلْطَانٌ لَهُمْ، وَكُلُّ خَوْفٍ إِنَّمَا هُوَ عَلَيْهِمْ، فَلَمْ يَتَّقِ إِلَّا دَاعِيَ الدِّينِ، وَذَلِكَ هُوَ الْأَمْرُ الْغَرِيبُ الْعَجِيبُ الَّذِي لَا يَنْفُذُ فِي مِثْلِهِ إِلَّا مَشِيَّةُ اللَّهِ، وَقُدْرَةُ الْقَادِرِ الْقَهَّارِ الَّتِي تُدَلِّلُ الصَّعَابَ، وَتَقْوُدُ بِأَرْمَتِهَا الرُّقَابَ.

وَلَيْسَ لِمَنْ جَهْلَ هَذِهِ الْمَرْيَةِ أَوْ تَجَاهَلَهَا أَوْ تَعَامَى عَنْهَا وَهُوَ يَنْصُرُهَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْعِلَّةَ فِي تَعْظِيمِ غَيْرِ فِرْقِ الشَّيْعَةِ لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْسَتْ مَا عَظَّمْتُمُوهُ وَفَحَمَّسْتُمُوهُ وَادَّعَيْتُمْ خَرَقَهُ لِلْعَادَةِ وَخُرُوجَهُ عَنِ الطَّبِيعَةِ، بَلْ هِيَ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ مِنْ عِتْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكُلُّ مَنْ عَظَّمَ النَّبِيَّ ﷺ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِعِتْرَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مُعَظَّمًا وَمُكْرَمًا، وَإِذَا انْضَافَ إِلَى الْقَرَابَةِ الزُّهْدُ، وَهَجَرَ الدُّنْيَا وَالْعِفَّةُ وَالْعِلْمُ، زَادَ الْإِجْلَالُ وَالْإِكْرَامُ لِرِيَادَةِ أَسْبَابِهَا.

وَالْجَوَابُ عَنْ هَذِهِ الشُّبْهَةِ الضَّعِيفَةِ: أَنَّ قَدْ شَارَكَ أَيْمَنَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَسَبِهِمْ وَحَسَبِهِمْ

مفقود است، واین عمل از ایشان نه برای تقیه است و نه برای سالم ماندن، چرا که عمل تقیه در مورد اینان است نه خودشان، و نه برای خوف است و نه به جهت سلطه، و هر خوف و ترسی تنها از خود آنان است، در این میان هیچ دلیلی باقی نمی ماند جز داعی دین (خواننده به سوی دین)، و این امر غریب و شگفت انگیزی است که در مانند آن هیچ چیزی جز مشیت و خواست خداوند نفوذ ندارد، و نیرو و قدرت قادر قهاری که هر مشکلی را از میان بر می دارد، و همه سر تعظیم به خواست و فرمان او می دارند.

و کسی که متوجه این مزیت نشده یا خود را به نفهمی می زند یا دیده فرو می بندد با اینکه آنرا می بیند شایسته نیست بگوید: دلیل تعظیم مردم غیر شیعی برای این افراد آنطور نیست که شما بدان بالیده اید و آنرا بزرگ داشته و خارق عادت و خروج از مسائل طبیعی می دانید، بلکه مطلب این است که چون این حضرات از عترت پیامبر ﷺ هستند و هر که خود پیامبر را بزرگ می دارد ناچار باید عترت و اهل بیت آنحضرت را نیز تعظیم و تکریم نماید، و چون زهد و ترک دنیا و عفت و علم نیز به مسأله عترت اضافه شود بر اجلال و بزرگداشت این حضرات به جهت زیاد شدن اسباب می افزاید.

و پاسخ به این شبهه ضعیف: این است که دیگر از اقوام ایشان ﷺ در نسب و

وَقَرَابَتِهِمْ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُهُمْ ، وَكَانَتْ لِكَثِيرٍ مِنْهُمْ عِبَادَاتُ ظَاهِرَةٌ وَزَهَادَةٌ فِي الدُّنْيَا بَادِيَةٌ وَسِيَّاتٌ جَمِيلَةٌ وَصِفَاتٌ حَسَنَةٌ ، مِنْ وَلَدِ أَبِيهِمْ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَمِنْ وَلَدِ عَمَّتِهِمُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، فَمَا رَأَيْنَا مِنَ الْإِجْمَاعِ عَلَى تَعْظِيمِهِمْ ، وَزِيَارَةِ مَدَافِنِهِمْ ، وَالْإِسْتِشْفَاعِ بِهِمْ فِي الْأَعْرَاضِ وَالْإِسْتِدْفَاعِ بِمَكَانِهِمْ لِلْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ ، وَمَا وَجَدْنَا مَشَاهِدًا مُعَايِنًا فِي هَذَا الْأَشْتِرَاكِ ، وَإِلَّا فَنَ ذَا الَّذِي أَجْمَعَ عَلَى قَرْطِ إِعْظَامِهِ وَإِجْلَالِهِ مِنْ سَائِرِ صُنُوفِ الْعِثْرَةِ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ يَجْرِي بِجَرَى الْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ وَالْكََاظِمِ وَالرِّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، لِأَنَّ مِنْ عَدَا مَنْ ذَكَرْنَا مِنْ صُلَحَاءِ الْعِثْرَةِ وَزُهَادِهَا يَمُنُّ بِعَظَمَتِهِ فَرِيقٌ مِنَ الْأُمَّةِ وَيُعْرِضُ عَنْهُ فَرِيقٌ ، وَمَنْ عَظَّمَهُ مِنْهُمْ وَقَدَّمَهُ لَا يَنْتَهِي فِي الْإِجْلَالِ وَالْإِعْظَامِ إِلَى الْغَايَةِ الَّتِي يَنْتَهِي إِلَيْهَا مَنْ ذَكَرْنَاهُ وَلَوْلَا أَنَّ تَفْصِيلَ هَذِهِ الْجُمْلَةِ مَلْحُوظٌ مَعْلُومٌ لَفَصَّلْنَاهَا عَلَى طَوْلِ ذَلِكَ ، وَلَسَمَّيْنَا مَنْ كُنَّيْنَا عَنْهُ ، وَنَظَرْنَا بَيْنَ كُلِّ مُعَظَّمٍ مُقَدِّمٍ مِنَ الْعِثْرَةِ ، لِيَعْلَمَ أَنَّ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ

حَسَبَ وَ قَرَابَتِ بِهِ پيامبر ﷺ در حقیقی که بر شمردی با آن حضرات شریک و همتايند و هر کدام خصوصياتی مانند : عبادات ظاهری و زهد و علائمی زیبا و ویژگیهای نیک و خوبی دارند ، اعم از فرزندان پدرانشان و از فرزندان عمویشان عباس ، با اینحال ما هیچ اجماعی در بزرگداشت اینان و زیارت قبورشان و طلب شفاعت از ایشان را ندیدیم ، و نه درخواست دفع بلیات و بیماریها ، و ما هیچ محلّ زیارتی را در این اشتراک معاینه نکردیم ، در غیر اینصورت کدامیک از افراد این عترت در اعظام و اجلال به پای شخصیتهایی مانند حضرات باقر و صادق و کاظم و رضا - صلوات الله عليهم اجمعين - می رسند ، و اینکه جدای جماعتی از صالحان عترت و زاهدانشان که مورد تعظیم فرقه ای از امت و مورد اعراض گروهی دیگرند ، همان گروهی که مورد تعظیم و احترام و تقدیم می باشند هرگز در اعظام و اجلال بیای آن حضرات نمی رسند که در ابتدا یادشان نمودم ، و اگر نبود که تفصیل این مطلب ملحوظ و معلوم است حتماً آنرا با تمام طول و تفسیرش شرح می دادم ، و تمام آنان که به کنایه گفتم نام می بردم ، بنابر این ما میان هر معظّم و مقدّمی از عترت را نظر انداختیم ، تا دانسته شود آن مطالبی که گفتیم تماماً حقّ واضح

هُوَ الْحَقُّ الْوَاضِعُ وَمَا عَدَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ الْمَاضِحُ.

وَبَعْدُ؛ مَعْلُومٌ ضَرُورَةٌ أَنَّ الْبَاقِرَ وَالصَّادِقَ وَمَنْ وَالَاهُمَا مِنْ أَيْمَةِ أَبْنَائِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانُوا فِي الدِّيَانَةِ وَالْإِعْتِقَادِ وَمَا يُفْتَوْنَ بِهِ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ عَلَى خِلَافٍ مَا يَذْهَبُ إِلَيْهِ مُخَالِفُوا الْإِمَامِيَّةَ، وَإِنْ ظَهَرَ شَكٌّ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَا شَكَّ وَلَا شُبْهَةَ عَلَى مُنْصِفٍ فِي أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا عَلَى مَذَاهِبِ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَةِ الْمُجْتَمِعَةِ عَلَى تَعْظِيمِهِمْ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِهِمْ، وَكَيْفَ يَعْتَرِضُ رَيْبٌ فِيهَا ذِكْرُهَا؟! وَمَعْلُومٌ ضَرُورَةٌ أَنَّ شُيُوخَ الْإِمَامِيَّةِ وَسَلَفَهُمْ فِي تِلْكَ الْأَرْزَامَانِ كَانُوا بِطَانَةً لِلْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَمَنْ وَالَاهُمَا أَجْمَعِينَ السَّلَامُ، وَمُلَازِمِينَ لَهُمْ وَمُتَمَسِّكِينَ بِهِمْ وَمُظْهِرِينَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَعْتَقِدُونَهُ وَيَنْتَحِلُونَهُ وَيَصَحِّحُونَهُ أَوْ يُبْطِلُونَهُ فَعَنْهُمْ تَلَقُّوهُ وَمِنْهُمْ أَخَذُوهُ، فَلَوْ لَمْ يَكُونُوا عَلَيْهِمَا عَنَّهُمْ بِذَلِكَ رَاضِينَ وَعَلَيْهِ مُقَرَّرِينَ لِأَبْوَا عَلَيْهِمْ نِسْبَةَ تِلْكَ الْمَذَاهِبِ إِلَيْهِمْ، وَهُمْ مِنْهَا بَرِيئُونَ خَالِيُونَ، وَلَقُوا مَا بَيْنَهُمْ مِنْ مُوَاصَلَةٍ وَمُجَالَسَةٍ، وَمُلَازِمَةٍ

است و جز آن همه و همه باطل و معیوب می باشد

و بعد؛ بطور ضروری بر واضح است که حضرات باقر و صادق علیهما السلام و امامان بعدی از فرزندان آندو علیهم السلام در دیانت و اعتقاد و فتوا به حلال و حرام دقیقاً خلاف مذاهب مخالف امامیه بودند، و اگر نسبی در هر مورد این مطالب باشد هیچ شک و شبهه ای بر فرد منصف باقی نمی ماند که اینان بر عقیده و مذهب فرقه های مختلف نبودند همان فرقی که در تعظیم آن حضرات متفق القول بودند و بواسطه آنان به خداوند تقرب می جستند، با این وجود دیگر چگونه جای اعتراض شک و تردیدی در آنچه گفتیم باقی می ماند؟! و این مطلب ضرورتاً معلوم است که مشایخ و بزرگان شیعه امامیه و گذشتگان ایشان در آن دوره از خواص و اصحاب حضرات باقر و صادق علیهما السلام و همراه و مصاحب آندو بودند، و تمام عقایدشان را از ایشان گرفته و ملایم و متمسک به آنان بودند، و تمام عقائد و دین اینان را اظهار می داشتند که یا مورد تصحیح آن حضرات قرار می گرفت یا رد می شد همه و همه را از آن بزرگواران اخذ و دریافت می داشتند، پس چنانچه آنان از آن مشایخ راضی نبودند و اقرار بدیشان نداشتند بطور قطع نسبت این مذاهب را بر ایشان رد می کردند، و از تمامشان اظهار برائت کرده و رهایشان می ساختند، و هرگونه مواصله و

وَمُؤَالَاةٍ، وَمُصَافَاةٍ، وَمَدْحٍ وَإِطْرَاءٍ وَتَنَاءٍ، وَلَا بُدُّ لَوَا بِاللُّؤْمِ وَالنَّدَمِ، وَالْبَرَاءَةِ وَالْعَدَاوَةِ، فَلَوْ لَمْ يَكُونُوا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَذِهِ الْمَذَاهِبِ مُعْتَقِدُونَ وَبِهَا رَاضُونَ، لَبَانَ لَنَا وَانْضَحَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا هَذِهِ الدَّلَالَةُ لَكَفَتْ وَأَغْنَتْ.

وَكَيفَ يَطِيبُ قَلْبُ عَاقِلٍ، أَوْ يَسُوغُ فِي الدِّينِ لِأَحَدٍ أَنْ يُعْظَمَ فِي الدِّينِ مَنْ هُوَ عَلَى خِلَافٍ مَا يُعْتَقَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَمَا سِوَاهُ بَاطِلٌ، ثُمَّ يَنْتَهِي فِي التَّعْظِيمَاتِ وَالْكَرَامَاتِ إِلَى أَبْعَدِ الْغَايَاتِ وَأَقْصَى النِّهَايَاتِ، وَهَلْ جَرَتْ بِمِثْلِ ذَلِكَ عَادَةٌ؟ أَوْ مَضَتْ عَلَيْهِ سُنَّةٌ؟ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ لَا تَلْتَفِتُ إِلَى مَنْ خَالَفَهَا مِنَ الْعِتْرَةِ، وَحَادَ عَنْ جَادَّتِهَا فِي الدِّيَانَةِ، وَتَحْجِجُهَا فِي الْوِلَايَةِ، وَلَا تَسْمَحُ لَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَدْحِ وَالتَّعْظِيمِ، فَضْلاً عَنْ غَايَتِهِ وَأَقْصَى نِيَّاتِهِ، بَلْ تَبْرَأُ مِنْهُ وَتُعَادِيهِ، وَتَحْجِرِيهِ فِي جَمِيعِ الْأَحْكَامِ بَحْرِي مَنْ لَا نَسَبَ لَهُ وَلَا حَسَبَ، وَلَا قَرَابَةَ وَلَا عُلُقَةً، وَهَذَا يُوقِظُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَرَقَ فِي هَذِهِ الْعِصَابَةِ الْعَادَاتِ، وَقَلَبَ الْجِسَلَاتِ،

مجالست و ملازمت و موالات و مصافات و مدح و ثنا را میان خود و ایشان نفی می فرمودند، و همه را تبدیل به سرزنش و مذمت و برائت و عداوت می ساختند، پس چنانچه آن حضرات به این مذاهب هیچ اعتقاد و رضایتی نداشتند حتماً برای ما بیان داشته و توضیح می دادند، و اگر برای این مطالب همین یک دلیل نبود همان بسنده می کرد و بی نیاز می ساخت.

و چگونه دل فرد عاقل به این مطلب خوش می شود یا در مسائل دین جایز می شمرد که آدمی دیگری را - که خود را حق و باقی را باطل می داند - تعظیم داشته و بزرگ بدارد؛ سپس در تعظیم و احترام یا را فراتر نهاده و آنرا به کمال رساند، و آیا مانند یک همچنین مسأله ای پیش آمده است؟ یا سنت و آدابی بر آن گذشته است؟ آیا نمی بینید که شیعیان امامیه هیچ توجّهی به مخالفین خود از عترت نمی کنند، و التفاتی به منحرفین از جاده دینانت و طریق روشن ولایت نمی دارند، و ذرّه ای مدح و تعظیم بدو عطا نمی کنند، تا چه رسد به افراط در تعریف و تعظیم، بلکه اظهار برائت کرده و با او دشمنی می کنند، و کار او را در تمام احکام مطابق با فردی قرار می دهند که هیچ نسب و حسَب و خویشی و علقه ای ندارد، و این مطلب دیده را باز می سازد که خدای تعالی در مورد این جماعت

لِيُبَيِّنَ مِنْ عَظِيمِ مَنَزِلَتِهِمْ، وَشَرِيفِ مَرَاتِبَتِهِمْ، وَهَذِهِ فَضِيلَةُ تَزِيدُ عَلَى الْفَضَائِلِ، وَتُرْبِي عَلَى
 جَمِيعِ الْخَصَائِصِ وَالْمَنَاقِبِ، وَكَفَى بِهَا بُرْهَانًا لَا يَحْأَ وَمِيزَانًا رَاجِحًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،
 قَطَعْنَا هَذَا الْكِتَابَ عَلَى كَلَامِ السَّيِّدِ عَلَمِ الْهُدَى قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ،
 وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

**

*

معجزه و خارق عادتى فرموده و طبیعت و نهاد را تغییر داده تا بزرگى منزلت و شرافت
 مرتبت ایشان را بخوبى بیان فرماید، و این فضیلتى افزون بر فضائل دیگر، و زیادتى بر
 تمام خصائص و مناقب است، و همین مطلب در بیان برهانی آشکار و میزانی برتر و بالاتر
 کفایت مى کند، و الحمد لله رب العالمین.

[مؤلف کتاب رحمته گوید:] این کتاب را با مفضل سید علم الهدى رحمته به پایان
 بردم، و الحمد لله رب العالمین، و صلوات و سلام بر بهترین خلق خدا محمد و آل پاک و
 طاهر و معصومش باد، خدا برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبان است.

**

*

با شکر و سپاس از درگاه احدیت ترجمه این کتاب شریف را در تاریخ دوازدهم رمضان
 المبارک ۱۴۲۳ هجرى قمرى مطابق با یکشنبه، بیست و ششم آذر ماه ۱۳۸۱ شمسی به پایان
 رساندم، امید که این آخرین خدمت من نباشد و نا آخرین لحظه عمر برای آنا اهل بیت
 عصمت و طهارت - علیهم السلام - خدمت کنم. آمین یا رب العالمین. بهراد جعفری



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

﴿ فهرست ﴾
﴿ مجلد دوم ﴾



مرکز تحقیقات و اسناد ملی



مرکز تحقیقات اسلامی علوم اسلامی

﴿فهرست متن کتاب﴾

صفحه	عنوان
۳	پاسخ امام مجتبی <small>علیه السلام</small> به سؤالات خضر در حضور امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۷	پاسخهای احتجاجگونه حضرت مجتبی <small>علیه السلام</small> به پرسشهای ارسالی از روم که به شام فرستاده بود - در حضور امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۲	احتجاج امام حسن <small>علیه السلام</small> در حضور معاویه با جماعتی که منکر فضل او و پدر بزرگوارش <small>علیه السلام</small> بودند
۴۴	قضیه مفاخره و مباہات امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> بر معاویه و مروان و مغیره بن شعبه و ولید بن عقبه و عتبه بن ابی سفیان
۵۴	احتجاج امام حسن <small>علیه السلام</small> با معاویه در اینکه پس از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> چه کسی شایسته مقام امامت بود
۱۲	احتجاج امام حسن <small>علیه السلام</small> بر منکرین صلح با معاویه که او را در طلب حق خود مقصر می پنداشتند

صفحه	عنوان
۷۳	احتجاجی که امام حسین <small>علیه السلام</small> بر سر امامت و خلافت با عمر بن خطاب نمود
	احتجاج امام حسین <small>علیه السلام</small> بذکر مناقب امیرالمؤمنین و فرزندان: در روزگاری
۷۷	که معاویه امر به لعن امیرالمؤمنین و قتل شیعیان و ناقلان مناقبش کرده بود
	احتجاج امام حسین <small>علیه السلام</small> در توبیخ معاویه بر کشتاری که از شیعیان
۸۶	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> نمود و اظهار رحمت بر آن مقتولین
	احتجاج امام حسین <small>علیه السلام</small> با معاویه بر سر امامت خود و ذکر قسمتی از
۹۳	مفاخرات و مشاجراتی که میان او و معاویه رخ داد
۹۶	احتجاج آنحضرت <small>علیه السلام</small> بر اهل کوفه در کربلاء
۱۰۲	احتجاج فاطمه صغری بر اهل کوفه
	خطبه حضرت زینب <small>علیها السلام</small> دخت گرامی علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> در حضور
۱۰۷	مردم کوفه پس از مراجعت از کربلاء
	احتجاج حضرت علی بن الحسین <small>علیهما السلام</small> بر اهل کوفه وقتی از خیمه بیرون
۱۱۱	آمد و سرزنش ایشان بر بیوفائی و پیمان شکنی
	احتجاج امام سجاد <small>علیه السلام</small> بر یکی از شامیان در بدو ورود و همراهانش بر
۱۱۴	یزید بن معاویه - لعنه الله -
	احتجاج حضرت زینب <small>علیها السلام</small> دخت گرامی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> با یزید وقتی آن
۱۱۶	ملعون با چوب بر دندانهای امام حسین <small>علیه السلام</small> می زد
۱۲۵	احتجاج حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> با یزید ملعون وقتی آنحضرت را نزد او بردند
	احتجاج امام سجاد <small>علیه السلام</small> در موارد مختلفی از علوم دینی و ذکر یکی از
۱۲۹	مواعظ نیکو و بلیغ آنحضرت

صفحه	عنوان
۱۵۶	احتجاج امام باقر <small>علیه السلام</small> در موضوعاتی مربوط به اصول و فروع
۱۸۷	احتجاج امام صادق <small>علیه السلام</small> در انواع علوم دینی بر گروههایی زیاد با مذاهب و عقائد مختلف
۳۳۷	احتجاج ابویسحاق محمد بن موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> بر مخالفین در موضوعات مختلف
۳۶۶	احتجاج ابوالحسن علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> در توحید و عدل و جز آن دو بر مخالف و موافق و غریب و دوست
۴۲۱	احتجاج حضرت رضا <small>علیه السلام</small> بر اهل کتاب و مجوس و رئیس صابین و بر دیگر از اهل نفاق
۴۷۲	احتجاج امام رضا <small>علیه السلام</small> در مطالبی مربوط به امامت و ویژگیهای الهی آن و راه رسیدن به او، و نکوهش افرادی که انتخاب امام را جایز می دانند، و سرزنش غالیان در امامت، و دستور توریده و تقیه به شیعیان هنگام نیاز به آن دو و حسن تربیت
۵۰۳	احتجاج امام جواد <small>علیه السلام</small> در انواع مختلف از علوم دینی و مذهبی
۵۲۵	احتجاج حضرت هادی <small>علیه السلام</small> در قسمتی از توحید و جز آن از علوم مربوط به دین و دنیا، بر مخالف و موافق
۵۴۶	احتجاج امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> در انواع علوم دینی
۵۶۳	احتجاج حضرت حجت امام قائم، مهدی منتظر، صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>
۶۰۱	ابواب مرضی، و سفیران ممدوح در زمان غیبت
۶۰۴	مقداری از فرمایشات امام زمان <small>علیه السلام</small> در مورد مسائل فقهی و غیر آن در تویعاتی که توسط نواب چهارگانه و غیر ایشان از او صادر شده
۶۵۷	احتجاج شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن محمد بن نعمان <small>علیه السلام</small>

عنوان

صفحه

احتجاج عَلم الهدی سید مرتضی علیه السلام بر ابوالعلاء المعری در پاسخ به

۶۶۴

پرسش مرموزانه او

احتجاج سید رضی علیه السلام در تفضیل و تقدیم الله علیه السلام بر همگان جز پیامبر صلی الله علیه و آله

۶۷۰

بشیوه‌ای بی سابقه در رساله‌ای بنام: «رساله باهره در فضل عترت طاهره»

**



مرکز تحقیق و نشر متون اسلامی

﴿فہرست اعلام﴾

- مجلد دوم -



مرکز تحقیقات و نشر اسلامی

*



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

فهرست اعلام

٥٥٧، ٥٥٥، ٥٤٥، ٤٠١	«أ»
أحمد بن إسحاق : ٥٦٦، ٥٦٥، ٥٦٤	آدم : ١٣٥ - ١٣٧، ١٤٥
٥٨٣، ٥٧٩، ٥٧٨، ٥٧٧، ٥٦٨	١٥٩، ١٦٠، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٦، ٢٠٥
أحول = محمد بن نعمان	٢١١، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٧٥، ٢٩٥، ٣٤١
أرسطاطاليس : ٢٢٠	٤٠٦، ٤٠٧، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٨٧
إرميا النبي ﷺ : ٢٢٧	٥٢١، ٥٥٦، ٥٨١، ٥٩٧، ٦٣٢، ٦٧٠
أسامة بن زيد : ٥٥	آمنة بنت وهب ﷺ : ٣٠٦
إسحاق ﷺ : ٤٣٨، ٤٧٧	أبان : ٣١٢
إسرائيل : ٤٤١	أبان بن تغلب : ١٦٩، ٢٥٣
أسماء بنت عميس : ٥٤	إبراهيم الخليل ﷺ : ١٦٤، ٢٣٥، ٢٥٩
إسماعيل ﷺ : ٤٤١	٢٦٠، ٢٩٣، ٣٢٨، ٤٢٣، ٤٥٥ - ٤٥٨
ابن الأصفر : ٨، ١١	٤٧٦، ٥٩٧، ٦٢٣، ٦٢٤
الأعمش (سليمان بن مهران) : ٣١٧، ٧١	إبراهيم بن أبي محمود : ٤٠٧، ٤١٥
٣١٨	إبراهيم المدني : ٣٥٠
أفلاطون : ٢٢٠	إبراهيم المؤمن : ٣٥٧
أقليا : ١٣٦، ١٣٧	إبراهيم التخمي : ٣١٨
ألقا : ٤٣٧ - ٤٣٩	إيليس : ١٣١، ١٥٢، ١٧٨، ٢١٠، ٢٧٠
إلياس ﷺ : ٣٥٥	٢٧٤، ٢٧٥، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤١، ٣٦٥

أُمَيَّة بن أَبِي الصَّلْت : ٥٣٥

أُمّ أَيْمَن : ٥٥

أَيُّوب عَلَيْهِ السَّلَام : ٣٥٤

أَيُّوب السَّجِسْتَانِي : ١٤٣ ، ١٤٢

أَبْن جَرِيح : ٢٥٨

جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَث : ٧٢

أَبُو جَعْفَر الدَّوَانِيْقِي : ٣٤٤

جَعْفَر بن رَزَق الله : ٥٤٠

جَعْفَر بن سُلَيْمَان : ١٤٣

جَعْفَر بن أَبِي طَالِب : ٥٤ ، ٣٣

جَعْفَر كَذَّاب : ١٤٦ ، ١٤٧ ، ٥٨٢ - ٥٨٤ ،

٥٨٨ ، ٥٨٦

«ب»

بُحْتُ نَصْر : ٢٢٨ ، ٤٣٠ ، ٥٧٦

بَشِير بن يَحْيَى العامري : ٢٦٨

أَبُو بَصِير : ١٧٦ ، ٣٠٥ ، ٣١٠

«ح»

حَارِث بن مَغِيرَة : ٢٦٧

حَبِيب الفَارِسِي : ١٤٢ ، ١٤٣

أَبْن حَجَّاج (شاعر بَغْدَادِي) : ٣١٩

حَجَر بن عَدِي : ٨٦ ، ٨٨

أَبْن أَبِي حَذْرَة : ٣١٧ - ٣٢٤

حَذِيم بن شَرِيك الْأَسَدِي : ١٠٧ ، ١١١

حَرْب (جَدّ معاوية) : ٥٣

حَزْقِيل النَّبِي عَلَيْهِ السَّلَام : ٢٢٨ ، ٢٩٨ ، ٢٩٩

٣٠٠ ، ٣٠١ ، ٤٣٠ ، ٤٣٢

حَسَن (حَاجِب مَتَوَكَّل) : ٥٣٩

حَسَن بَصْرِي : ١٣٤ ، ١٣٥ ، ١٧١ ، ١٨٥

«ث»

ثَابِت الْبَنَانِي : ١٤٢ ، ١٤٣

الْثَّمَالِي : أَبُو حَمْزَة : ١٣٣ ، ١٣٥ ، ١٤٥

١٦٥ ، ١٧١

«ج»

جَابِر بن عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي : ٣٠٥

الْجَاثَلِيْق : ٤٢١ ، ٤٢٥ - ٤٣٠ ، ٤٣٤

٤٣٦ ، ٤٣٧ ، ٤٣٩

أَبُو الْجَارُود : ١٥٨ ، ١٦٣ - ١٦٥

جَالِيْنُوس : ٢٢٠

- ١٩٧ خالد بن يزيد بن معاوية : ١٢٨
- حسن بن جهم : ٢٦٦
- خديجه عليها السلام : ٤٠٤، ٥٢
- حسن بن حسن بن علي : ٣٠٩
- خضر عليه السلام : ٣، ٧، ٦٧، ٦٨، ٢٢٧، ٤٣٨، ٣١٢
- حسن بن عبدالرحمن الحناني : ٢٣٧
- خندف : ١١٧
- حفص بن سالم : ٢٧٦
- خيزران : ٣٠٧
- حفصه : ٣٦٠، ٣٢٩
- حكم بن أبي العاص : ٥٦، ٣١
- «د»
- حمران بن أعين : ٢٩٠، ٢٨٤، ١٥٩
- حمزة بن عبدالمطلب : ٣٧
- داود عليه السلام : ٤٤٣، ٤٤٢، ٤٤٠
- حميدة المصفاة : ٣٠٧
- داود بن قاسم جعفرى : ٥٠٣
- أبوحنيفة : ٢٦٨، ٢٧٠ - ٢٧٥، ٣٢٦
- داود بن قبيصة : ٣٤٠
- ديلم بن عمر : ١١٤
- ٣٤٥ - ٣٤٢، ٣٣٠
- حواء : ١٣٥ - ١٣٦، ١٧٠، ١٧٦، ١٧٧
- «ذ»
- ٤٥٤، ٤٥٣، ٢١٦،
- أبوذر : ٥٠١، ٣٢٢، ٥٩، ٥٥
- حيقوق النبي عليه السلام : ٤٤٢
- ذكوان : ٣٥
- «خ»
- «ر»
- خالد بن سنان : ٢٣٤
- رابعه : ١٤٣
- أبو خالد الكابلي : ١٤٥
- رأس الجالوت : ٤٢١، ٤٢٧، ٤٣٠
- خالد بن أبي الهيثم فارسى : ٤٨٨
- ٤٣١، ٤٣٤، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١ - ٤٤٦
- خالد بن وليد : ٢٥، ٣٢٧

أبو الزبيع : ١٦٥

ريان بن شبيب : ٥٠٧

«س»

سارية بن زعيم : ١٨٤

سالم : ١٦١ ، ١٧٤ ، ١٧٥

سالم بن أبي جعد : ٧١

سعدانه : ١٤٣

سعد بن عبدالله اشعري : ٥٨٣ ، ٥٦٣

سعد بن معاذ : ٢١ ، ١٦٢ ، ١٧٥

سعد المولى : ٢٥٣

سعد بن أبي وقاص : ١٨٤ ، ٣٣٤

سعید بن جبیر : ٢٧١

سعید بن أبي خضيب : ٢٥٦

سعید بن سلمان : ٣٠١

سفيان ثوري : ٣٥٠

أبوسفيان بن حرب : ٢٦ ، ٢٧ ، ٢٨ ، ٢٩

٣٣١ ، ٣٢

ابن سكيت : ٤٧٢ ، ٤٧٣

سلمان فارسي عليه السلام : ٣ ، ٥٩ ، ٣٣٢

سليمان بن داود عليه السلام : ٢١٣ ، ٣٠٢

سليمان مروزي : ٣٨١ ، ٣٨٢

سليمان بن مهران = أعمش

«ز»

زبير بن عوام : ٥٦ ، ٢٣١ ، ٢٣٣

زرارة بن أعين : ٣٠٨

زردشت : ٢٣٤ ، ٤٢١ ، ٤٢٤ ، ٤٤٦

٤٤٧

زكريا عليه السلام : ٣٥٤ ، ٣٥٥ ، ٥٧١ ، ٥٧٢

٥٧٣

زهرة : ٢٥٤ ، ٤٥٥ ، ٤٥٦ ، ٤٥٧ ، ٥٥٦

٦٦٧

زياد بن أبيه : ٨٠ ، ٨٢

زيد بن حارثة : ٤٦٨ ، ٤٧٠

زيد بن حارثة بن شراحيل : ٤٦٨

زيد بن علي شهيد عليه السلام : ٣٠٤ ، ٣٠٥

٣٠٨ ، ٣١٢

زيد بن موسى بن جعفر عليه السلام : ١٠٢

زيد بن وهب جهني : ٦٨

زينب بنت علي عليه السلام : ١٠٧ ، ١١٦

١١٧ ، ١٢٤ ، ١٢٥

سليم بن قيس : ٥٥

سماعة بن مهران : ٢٦٧ ، ٢٧٥

«ض»

سمانه : ٣٠٧

ضرار : ٣٩٠

سوسن : ٣٠٧

«ط»

أبو طالب : ٣٤٩

«ش»

طالوت : ١٨٠ ، ٤٨٤

أبو شاكر ديصاني : ١٩٢ ، ٣١٤ ، ٣١٦

شبرمه : ٣٩٣

طاووس يمانی : ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٦ ،

٤٥٨

شريك بن عبدالله : ٣١٧

طلحه : ٣٥ ، ٤٦ ، ٥٧٦

شعبي : ١٢ ، ٥١

طيار : ٢٩٠

شعيا النبي ﷺ : ٤٣٥ ، ٤٤١



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شهربانويه بنت يزدجرد : ٣٠٧

«ع»

شيث بن آدم عليه السلام : ١٧٦

عاص بن وائل : ٣٣

«ص»

عائشه : ٣٥ ، ٣٢٩ ، ٥٦٨

صالح بن كيسان : ٨٦

عباد بصری : ١٣٧

صالح مری : ١٤٢ ، ١٤٣

عباس بن عبدالمطلب : ٣٥٢ ، ٣٦٠

عباس بن هلال : ٥٢٦

صدقة بن أبي موسى : ٣٠٥

عباية بن ربعی : ٥٣٥

صفوان : ٤٠١

عبدالرحمن بن عبدالزهری : ١٦١

صفوان بن يحيى : ٣٩٧

عبدالرحمن بن عوف : ٧٦ ، ٧٧ ، ٣٣٣ ،

صهيب رومی : ٢٧٨

عبدالله بن وليد سمان : ٣١٠	٣٣٤
عبدالمملك بصرى : ٣١٤	عبدالرحمن بن ابي ليلي = ابن ابي ليلي
عبدالمؤمن انصارى : ٢٦٠	عبدالسلام بن صالح هروى : ٤٠٢
عتبة بن ابي سفيان : ١٢، ١٦، ٣٦، ٤٤	عبدالعظيم حسنى : ٤١٥، ٥٢٣، ٥٢٤
عتبة الغلام : ١٤٢	عبدالغفار سلمى : ٣٣٩، ٣٤٠
عثمان أعمى : ١٨٥	عبدالكريم بن عتبه : ٢٧٦
عثمان بن حارث : ٣٢	عبدالله بن جعفر : ٥٤، ٥٧، ٨٤، ٨٥
عثمان بن عفان : ٣٢، ٧٦، ١٨٣، ٣٣٤	٤٨٧
عقبة بن ابي معيط : ٣٥	عبدالله بن جعفر حميرى : ٦٠٩
على بن جهم : ٤٥٣، ٤٧٠	عبدالله بن حسن : ٢٧٦، ٢٧٩، ٣٠٢
على بن محمد بن سيار : ٥٥٥	عبدالله بن رباح : ٦٠
على بن يقطين : ٣٤٤	عبدالله بن زبير : ٢٧١
عمار بن ياسر : ٥٠١	أبو عبدالله زيادى : ٥٣٩
عمارة بن وليد : ٣٤	عبدالله بن سليمان : ١٨٥
عمران صائى : ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥١	عبدالله بن سنان : ١٣٨، ١٥٧، ٢٠٢
عمر بن حنظله : ٢٦٢	عبدالله بن عباس : ٥٤، ٧٨، ٨٤، ٣٣٣
عمر بن أم سلمه : ٥٥، ٥٦	٥٤٤
عمرو بن حمق : ٨٨	عبدالله بن عمر : ٢٧٩، ٣٣٤
عمرو بن عاص : ١٢، ٨٧	عبدالله بن ابي عمر بن حفص : ٩٢
عمرو بن عبید : ١٥٧، ١٧٠، ١٧١	عبدالله بن فضل هاشمى : ٣١١
٢٧٦، ٢٩٠، ٢٩٢	عبدالله بن مسلم : ٣٤٢

عمرو بن عثمان بن عفان : ١٢، ١٥

«ق»

ابن أبي عمير = محمد بن أبي عمير

قابيل : ١٣٦، ١٣٧، ١٧٠، ١٧٦، ١٧٩

ابن أبي العوجاء : ١٩١، ١٩٢، ١٩٩

أبو قره محدث : ٣٩٣-٤٠٢

٢٠٠، ٢٠١

نسطاس رومی : ٤٢٧

عیسی بن عبدالله قرشی : ٢٧٥

قنبر مولى أمير المؤمنين عليه السلام : ٤٧٤،

عیسی بن یونس : ١٩٧

٥٦٢، ٥٦١

عیینه بن حصین بن بدر : ٢٧

قیس بن سعد بن عباده : ٧٧

قیس ماصر : ٢٨٩

«ف»

فارقلیطا : ٤٣٥، ٤٤٣

«ک»

فاطمه بنت أسد : ٣٠٦

کیخسرو : ٢٣٥

فاطمه صغری : ١٠٢

فسرعون : ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١

«ل»

٣٤١، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١

لوزا : ١٣٦، ١٣٧

أم فروه بنت قاسم : ٣٠٧

لوقا : ٤٢٨

فضال بن حسن بن فضال : ٣٢٨

ابن أبي ليلى : ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٨، ٢٦٩

أم الفضل (همسر امام جواد عليه السلام) : ٥٠٧

٥٠٨، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٩

«م»

فضل بن سهل : ٤٢١، ٤٢٤

ماروت : ٢١٤، ٥٥٦

فضل بن عباس : ٥٤

مالك بن دينار : ١٤٢، ١٤٣

فضیل بن عیاض : ٣٥٠

«ن»

هشام بن سالم : ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٠

هشام بن عبد الملك : ١٦١، ١٦٥، ١٦٩

نافع بن ازرق : ١٥٦، ١٦٢، ١٦٣

نافع مولى عمر بن خطاب : ١٦٥

«و»

نثله = مادر عباس بن عبد المطلب : ٣٦٠

واصل بن عطاء : ٢٧٦

نثيله = جدّة معاويه : ٥٢

وليد بن عقبة بن أبي معيط : ١٢

نجاشي : ٣٣، ٣٤

وليد بن مغيرة : ٣٢، ٥٣٥

نجمه : ٣٠٧

وليد بن يزيد (أمير شام) : ٢٧٦

نرجس : ٣٠٧

نصر خنمى : ٢٦٢

«ی»

نضر بن حارث بن كلداء : ٣٢

ياسر خادم الرضا عليه السلام : ٤٢٢

نعمان بن بشير : ٢٩

يحيى بن أكنم : ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٥

نمرود : ٥٥٥

٥١٦، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٤٠

نوح بن درّاج : ٣٥٠، ٣٥١

٥٤١

«هـ»

يحيى بن ضحّاك سمرقندى : ٤٩٦

هاثيل : ١٣٦، ١٣٧، ١٧٠، ١٧٦، ١٧٩

يزيد بن أبي حبيب مصرى : ١٢

هاروت : ٢١٤، ٥٥٦

يزيد بن معاوية لعنه الله : ٧٢، ٩٢، ١١٤

أبو هذيل علاّف : ٣٣٠

١١٦، ١١٧، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٨-١٦٢

اليسع : ٤٣٠، ٤٣٢

هربذ أكبر : ٤٢١، ٤٤٦، ٤٤٧

أبو يعقوب بغدادى : ٤٧٢

هشام بن حكم : ١٨٧، ١٩١، ١٩٣

يعقوب بن جعفر جعفى : ٣٣٨، ٣٣٩

٢٨٥، ٢٩٠، ٢٩٢، ٣١٤، ٣١٧، ٣٣٧

یقطن = أب علی بن یقطن : ٣٤٥

یوحنا : ٤٢٦ - ٤٢٩، ٤٣٦، ٤٣٧

أبو یوسف : ٣٦٢

یوسف بن محمد بن زیاد : ٥٥٥

یونس بن ظبیان : ٢٠١

یونس بن یعقوب : ٢٨٩

**

*



مرکز تحقیق و تکثیر کتب و اسناد اسلامی

«فهرست آیات کریمه»

- مجلد دوم -



مركز تحقيق و نشر

*



مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

فهرست آیات قرآنی
«سورة فاتحه»

شماره	آیه	صفحه
۶	اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ	۲۹۳
«سورة بقره»		
۷	خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ	۵۴۶، ۴۱۵
۱۵	اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ	۴۰۹
۱۷	وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ	۴۱۵
۲۲	الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا	۵۴۷
۳۵	اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا - الْآيَةُ	۴۵۳
۷۸	وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَتْلُمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَسَافٍ	۵۴۹
۷۹	فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ	۵۴۹
۹۳	وَقَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا	۴۸۳
۱۲۴	إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا	۴۷۶
۱۴۸	أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا	۵۲۳
۱۵۹، ۱۶۰	أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ - الْآيَةُ	۵۵۵
۱۷۷	وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ	۳۲۵
۱۷۹	وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ	۱۴۸
۲۱۰	هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ	۴۰۹
۲۴۷	إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ	۴۸۴

شماره	آیه	صفحه
٢٤٩	إِلَّا مَنْ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ	١٨٠
٢٥٥	وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ	١٨٩
٢٥٩	أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ	٢٢٨
٢٦٠	رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى	٤٥٧
٢٦٩	وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا	٤٨٤

«سورة آل عمران»

٧	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ	٥٣٨
٢٣	أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ	٥٤٢
٣٣	إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ	٤٥٤
٥٤	وَمَكَّرُوا وَمَكَّرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ	٤٠٩
٦١	فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ	٣٥٥
٦٨	إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا	٤٧٧
٩٧	وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا	٢٧١
١٥٢	ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ غَيْبَهُمْ لِيَبْلِغَكُمُ	٥٣٧
١٦٩، ١٧٠	وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا	١٢٨
١٧٨	وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا غُلِّيَ لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ.....	١١٨

«سورة نساء»

٥	وَلَا تَوُتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا	١٥٩
٢٣	حَرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ.....	١٦٤
٣٥	فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا	١٦٢

شماره	آیه	صفحه
۵۵، ۵۴	أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ	۴۸۴
۵۶	كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا...	۳۸۹، ۲۵۹
۵۷	خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا	۳۹۰
۵۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ	۵۸۱، ۳۹۰
۶۰	يُرِيدُونَ أَن يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ....	۲۶۳
۸۰	مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ	۴۰۲
۸۳	وَلَوْ رُدُّوهٗ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ....	۹۴
۱۰۵	فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ	۲۷۴
۱۱۳	وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا	۴۸۴
۱۱۴	لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ	۱۵۹
۱۴۲	يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ	۴۰۹
۱۵۳	أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً	۲۳۱
۱۵۵	بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا	۴۱۶
۱۷۱	وَرُوحٌ مِنْهُ	۱۵۹

«سورة مائده»

۳	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي	۴۷۵
۲۱	ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ	۵۸
۲۵	رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي	۵۸
۲۷	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ	۲۹۶
۳۱	فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ	۱۷۹
۵۵	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا....	۵۲۸

شماره	آیه	صفحه
٨٧-٨٨	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ	٢٥
١٠١	لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ	٥٩١، ١٥٩
	«سورة انعام»	

شماره	آیه	صفحه
٣٨	مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ	٤٧٥، ٣٥٤
٥٩	وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ	٣١١
٧٦	فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي	٤٥٥
٧٧	فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ	٤٥٦
٧٨	فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ	٤٥٦
٧٩-٧٨	فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ	٤٥٦
٨٣	وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ	٤٥٧
٨٤-٨٥	وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ	٣٥٤، ١٦٤
١٠٣	لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ	٥٠٣، ٢٠٢
١٠٤	قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ	٢٠٢
١٢٥	فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ	٤١٠
١٦٤	وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى	١٣٢
١٦٥	لِيَسْأَلُوكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ	٥٣٧

«سورة اعراف»

١٢	خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ	٢٧٥، ٢٧٠، ١٧٨
٢٠	مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ	٤٥٣
٢٢	قَدْ لَأَهْمَا يُغْرَوِ	٤٥٤

شماره	آیه	صفحه
۵۰	وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ	۱۶۸، ۱۶۲
۵۱	قَالِيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا	۴۱۰
۶۵	وَالِإِلَىٰ عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا	۳۰
۱۳۸	يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ	۵۸
۱۴۳	وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ	۴۶۲
۱۴۵	وَكُتُبْنَا لَهُ فِي الْآلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً	۳۱۱
۱۵۵	وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا	۵۷۴
۱۷۱	وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ	۱۷۹
۱۸۰	وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا	۴۰۰
۱۸۲	سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ	۵۳۶
۱۸۹-۱۹۰	لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ	۴۵۵
۱۹۰	فَلَمَّا أَتَاهَا صَالِحًا جَعَلْنَا شُرَكَاءَ فِيهَا أَبْنَاءَهَا	۴۵۴

«سورة انفال»

۲۱-۲۳	قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۲۱﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ...	۴۴۵
۳۳	مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ	۵۲۲
۴۱	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ	۱۱۵
۴۸	لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِلَىٰ جَارِ لَكُمْ	۹۴
۷۲	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ شَيْءٌ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا	۳۵۲

«سورة توبه»

۲۵	لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ	۵۳۹
----	---	-----

شماره	آیه	صفحه
٢٦	ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ....	٦٦٣
٢٩	قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ	٢٨٠
٣٢	يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ	٨٠
٤٠	ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ	٦٥٨، ٦٥٧
٤٣	عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ	٤٦٧
٦٠	إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا	٢٨١
٦٧	نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ	٤١٠
٧٩	سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ	٤٠٩
٩٣	طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ	٤٨٢
١٠٦	آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ	٣٨٤
١١١-١١٢	إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ	١٣٧
١١٩	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ	٣٢٤
١٢٢	فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ	٢٦١

«سورة يونس عليه السلام»

٣٥	أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَبِّحَ....	٤٨٣، ٣٢٦
٩٩-١٠٠	وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ....	٤١٣
١٠٠	وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ	٤١٤

«سورة هود»

٧	وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ	٤١١
١٨	أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ	٦٠٦

شماره	آیه	صفحه
۴۴	وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ	۳۱۶
۱۰۸	عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ	۳۸۹

«سورة يوسف علیہ السلام»

شماره	آیه	صفحه
۵	يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ	۳۱۴
۲۴	وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ	۴۶۴
۷۰	أَتَيْتَهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ	۱۳۴
۸۰	فَلَمَّا اسْتِئْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا	۳۱۵۸
۸۲	وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا	۱۳۳
۱۰۹	«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى	۵۵۷
۱۱۰	حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا	۴۶۶

«سورة رعد»

۳۹	يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّتُ	۳۸۳
۴۳	كُنْ يَا اللَّهُ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ	۳۱۱

«سورة إبراهيم علیہ السلام»

۴	وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ	۶۶۱
۴۸	يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ	۱۶۸

«سورة حجر»

۹	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ	۶۶۲
---	---	-----

شماره	آیه	صفحه
٢٩	وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي	١٦١، ١٥٩
٤٨	وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرِجِينَ	٣٩٠

«سورة نحل»

٩٣	فَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ	٥٣٧
----	---	-----

«سورة إسراء»

١	سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى	٣٩٧، ١٦٧
١٦	وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا	٣٩
٢٦	وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ	١١٥
٤٠	أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا	٤٦٩، ٤٦٨
٦٠	وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ	٣٢
٧٢	وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ	١٥٦
٧٤	وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا	٤٦٨
٨٦	وَلَيْنُ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ	٣٩٢
٨٨	قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ	٣١٧

«سورة كهف»

٣٧	قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ	٦٦٠
٤٩	وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا	٤٩٠

شماره	آیه	صفحه
۵۰	وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ	۵۱۷
۵۹	وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا	۱۳۳
شماره	آیه	صفحه
۱۰۱	الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي	۴۱۴

«سورة مريم ۱۹»

۲۶	إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَمْ أَكَلَمْ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا	۱۸۰
۶۴	وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا	۴۱۵

«سورة طه ۲۰»

۵	الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ	۱۹۰، ۱۸۹
۱۲	فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى	۵۷۱، ۵۷۰
۴۴	لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَىٰ	۲۷۳
۷۲	فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ	۵۸
۸۱	وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ	۱۷۱، ۱۵۸
۸۵	فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ	۵۳۷
۱۱۰	وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا	۳۹۷
۱۱۳	أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا	۳۹۴
۱۲۱	وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ	۴۵۴، ۴۵۳، ۳۴۱

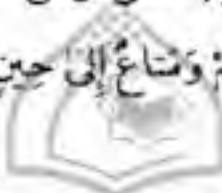
۱۲۶-۱۲۴ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى *

قال رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمًى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قال كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا

وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ۵۹۷

«سورة انبياء عليهما السلام»

شماره	آیه	صفحه
٢٠-١٩	وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ	٥٥٦
٢٢	لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا	٣١٦
٢٨-٢٧	بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْتَفْتُونَكَ بِالْقَوْلِ....	٥٥٦
٣٥	أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا	١٧٠
٦٥	قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ	٣٥٦
٦٣	قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ	٢٥٩
٧٣-٧٢	وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً....	٤٤٧
٨٧	وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ	٤٦٥
١١١	وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ	٥١، ٣٩



«سورة حج»

١٥	ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ	٥٣٠
٧٣	يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ	٣١٥
٧٥	اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ	٥٢٢

«سورة مؤمنون»

١٠٢	فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ	٢٤٩
-----	------------------------------	-----

«سورة نور»

٢٦	وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ	٤٠
٣٢	وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ	٥١٣

شماره	آیه	صفحه
۳۵	بَلْ عِبَادٌ مُّكْرُمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ....	۵۵۶
	«سورة شعراء»	
۱۹	وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ	۴۶۱
۲۰	فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ	۴۶۱
۲۱	فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ	۴۶۱
	«سورة نمل»	
۱۸	يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِينَكُمْ....	۱۷۹
۶۵	قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ	۵۹۷
	«سورة قصص»	
۱۵	فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ....	۴۵۹
۱۶	رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي	۴۵۹
۱۷	رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ....	۴۶۰
۱۸	فَأَصْبَحَ مُوسَىٰ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا	۴۶۰
۱۹	فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطَشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهَا	۴۶۰
۵۰	وَمَنْ أَضَلُّ يَمْنَنَ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْيِرْ هُدًى مِنْ اللَّهِ	۴۸۵
۶۸	وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ	۴۸۲، ۴۸۱
۸۸	كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ	۴۰۳
	«سورة عنكبوت»	
۲	أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ	۵۳۶

شماره	آیه	صفحه
٦١	وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ	٥٠٢

«سورة روم»

١٠	ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا الشُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ	١١٨
١١	اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ	٣٨٣
٥٦	وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ	٤٧٨

«سورة لقمان»

١٣	يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	٦٦٥
٢٨	سَبْعَةَ أَجْعُرٍ مَا نَفَذْتَ كَلِمَاتُ اللَّهِ	٥٤١

«سورة سجده»

١٨	أَفَنُكَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ	٣٥
----	---	----

«سورة احزاب»

٧	وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَبَيْنَ نُوْحٍ	٥٢١
٣٣	إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا	١١٥
٣٦	وَمَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا	٤٨٢
٣٧	وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ	٤٦٨
٣٨-٣٧	فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ...	٤٧٠

«سورة سبأ»

شماره	آیه	صفحه
۱۳	وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ	۵۸
۱۸	وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ	۱۷۳، ۱۷۲، ۱۳۳

«سورة فاطر»

۱	يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ	۳۸۳
۱۱	مَا يَعْمرُّ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ	۳۸۳
۳۲	ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا	۳۱۰

«سورة يس»

۱۲	وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ	۳۱۱
۸۲	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ	۳۳۸

«سورة صافات»

۸۸-۹۹	فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ	۲۶۰
۱۰۳	سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ	۶۴۳
۱۴۳-۱۴۴	فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ	۴۶۶

«سورة ص»

۵-۷	أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِنهَآ وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ * وَأَنْصَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ	
-----	---	--

شماره	آیه	صفحه
	إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ	٤٦٧
٢٤	وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ	٥٨
٣٤	وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ	٥٣٧

«سورة زمر»

شماره	آیه	صفحه
٩	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ	٥٤٣
١٧	فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ	٥٣٨
٦٥	لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ	٤٦٨

«سورة غافر»

٣٥	كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ	٤٨٥
٤٥	فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا	٣٠١
٦٠	ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ	٢٢٤

«سورة فصلت»

١٧	وَأَمَّا تُمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى	٥٣٨
٤٦	وَمَا زَيْنُكَ إِلَّا ظُلَامٌ لِلْعَبِيدِ	٤١٦

«سورة شورى»

٢٣	قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى	١١٤
----	---	-----

شماره	آیه	صفحه
۳۰	وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ	۵۰۱

«سورة زخرف»

۳۱	لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ	۵۳۵
----	--	-----

شماره	آیه	صفحه
-------	-----	------

۴۵	وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ
----	---

	آلِهَةً يُعْبَدُونَ	۱۶۷
--	---------------------	-----

۶۳	وَلِلَّابِئِينَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ	۳۱۱
----	---	-----

«سورة جاثیه»

۵	فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ	۳۹۸
---	---	-----

«سورة احقاف»

۱-۶	حم ﴿ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتُّتُوهُنَّ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ ۵۸۷ كَافِرِينَ
-----	---

«سورة محمد ﷺ»

۴	وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ	۵۳۷
---	---	-----

شماره	آیه	صفحه
٨	فَتَعَسَّاهُمْ وَأَضَلَّ أَغْصَانَهُمْ	٤٨٥
٢٤	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا	٤٨٢
٣١	وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ	٥٣٦

«سورة فتح»

٢-١	إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ	٤٦٧، ٤٦٦
١٠	إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُوكَ إِنَّنَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ	٤٠٢
٢٥	وَالْهُدَىٰ مَعَكُمْ وَأَنْ يَتْلَغَ مَحِلُّهُ	٢٧
٢٦	فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا	٦٥٩

«سورة حجرات»

٦	إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا	٣٥
١١	عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ تَادِمِينَ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ	٢٥٣

«سورة ق»

١٦	وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ	٥١٩
٣٥	الْوَرِيدِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ	٣٩٠

«سورة ذاريات»

٤٩	وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ	٣٧٨
----	---	-----

«سورة نجم»

شماره	آیه	صفحه
۸-۹	ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى	۳۳۹
۱۳	وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى	۳۹۷

«سورة رحمن»

۲۶-۲۷	كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ	۴۰۳
۴۳-۴۴	هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ	۴۰۴

«سورة واقعه»

۲۲-۲۳	وَفَاكِهَةً كَثِيرَةً لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَحْشُوعَةَ	۳۸۹، ۳۹۰
-------	---	----------

مركز تحقیقات کلامی و تفسیری

«سورة مجادله»

۱۱	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ	۵۴۳
----	---	-----

«سورة حشر»

۱۰	وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ	۳۲۲
۱۹	نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ	۴۱۰

«سورة منافقون»

شماره	آیه	صفحه
١	إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ	١٧٨

«سورة طلاق»

٢	وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ	٦٣٧
٨	وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ	١٣٣

«سورة تحریم»

٦٦	لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ	٥٥٦
----	--	-----

«سورة قلم»

١٧	إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ	٥٣٧
٣٧-٣٦	أَقْنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَبِّحَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى قُلُوبُكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ	٣٢٦
٤١-٣٨	إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانُ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلُّهُمْ أَتَيْتُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ	٤٨٢
٤٢	يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ	٤٠٨

«سورة معارج»

٣٧-٣٦	قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِتْلُكَ مُمْتَطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ غَرِيزِينَ	٦٦١، ٦٦٠
-------	--	----------

«سورة قیامت»

شماره	آیه	صفحه
۲۲-۲۳	وَجُوهٌ يُّوْمِنِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ	۴۰۴

«سورة تکویر»

۱۹-۲۱	إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ	۶۱۵
-------	----------------------------------	-----

«سورة مطففین»

۱۵	كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّحَجُوبُونَ	۴۰۸
----	--	-----



«سورة طارق»

۳	النَّجْمُ الثَّاقِبُ	۲۵۵
---	----------------------	-----

«سورة غاشیه»

۳-۷	عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقِي مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ - إِلَىٰ قَوْلِهِ : مِنْ جُوعٍ	۳۶
-----	--	----

«سورة فجر»

۱۶	وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ	۴۶۵
۲۲	وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا	۴۰۹

«سورة ضحیٰ»

۸-۶	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ	۴۶۱
-----	---	-----

«سورة قدر»

شماره	آیه	صفحه
١	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ	٦١٤
٣	لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ	٣٢

«سورة کوثر»

٣	إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ	٣٣
---	----------------------------------	----

«سورة اخلاص»

٦١٤.٥٠٣

١ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ



مرکز تحقیقات و پژوهش

 *

﴿فہرست اشعار﴾

- مجلد دوم -

مرکز تحقیقات اسلامی

*



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

«فهرست اشعار»

صفحه	مصرع	
۱۱۰	كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنُسْلُكُمْ	۱
۶۶۱	إِنَّ الْحِمَارَ مَعَ الْحِمَارِ مَطِيَّةٌ	۲
۳۱۹	تَجَمَّلْتَ تَبَغَّلْتَ وَإِنْ عَشِبْتَ تَفِئَلْتَ	۳
۱۰۵	نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ	۴
۱۰۱	أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	۵
۱۰۲	وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ	۶
۶۶۹	يَا سَائِلِي عَنْهُ لَمَّا جِئْتُ أَسْأَلُهُ	۷
۱۰۶	فَمَا ذُبُّنَا إِنْ جَاشَ دَهْرٌ يُجَوِّرُنَا	۸
۱۴۴	مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ يُعْنِهِ	۹
۱۴۴	مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى	۱۰
۱۱۶	لَعِبْتُ هَاشِمٍ بِالْمُلْكِ فَلَا	۱۱
۱۱۶	لَيْتَ أَشْيَاخِي يَنْدِرُ شَهِدُوا	۱۲
۱۱۷، ۱۱۶	لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا قَرَحاً	۱۳
۱۰۹	مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ	۱۴
۱۱۳	لَا غَرَوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ	۱۵

صفحه	مصراع
۳۶۰	۱۶ أَنَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ
۳۶۰	۱۷ أَنَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ
۳۶۰	۱۸ مَا لِلطَّلِيقِ وَلِلثَرَاتِ؟ وَإِنَّمَا
۴۵	۱۹ شَفِينَا أَنْفُسًا طَابَتْ وَقُورًا
۹۸	۲۰ فَإِنْ تُهْزِمَ فَهَزَامُونَ قِدَمًا
۹۹	۲۱ كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدَمًا رَغَبُوا
۹۹	۲۲ يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُذِلَ
۱۰۱	۲۳ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتَ
۶۶۱	۲۴ زُرْتُ هِنْدًا وَذَاكَ غَيْرُ اخْتِيَانٍ
۳۴۴	۲۵ لَمْ تَحُلْ أَفْعَالَنَا اللَّاتِي نُدَمُّ بِهَا



مرکز تحقیقات کتب و اسناد ملی

﴿فهرست فرقه‌ها و طوائف و ادیان﴾
- مجلد دوم -

مرکز تحقیقات اسلامی

*



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست فرقه‌ها و طوائف و ادیان



«ث»

ثقیف: ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۸۸

ثمود: ۵۲۸

«أ»

آل ابراهیم: ۴۵۴، ۴۸۴

ارم: ۱۱۰

«ح»

أهل حجاز: ۳۵۰

حضر مبین: ۸۲، ۸۹

حواریون: ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۸

«ب»

أهل بدر: ۵۲۳

«ت»

ترک: ۳۳۶

تیم: ۱۳۲، ۳۴۹

«خ»

خزرة: ۳۳۶

بنو خزیمه: ۲۵

آل خطاب: ۵۲۲

«ک»

أصحاب كهف: ۲۲۷

«د»

ديسانيه: ۲۳۱

«م»

مانويه: ۲۳۳

مجوس: ۱۳۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۰

، ۳۹۵، ۴۲۱، ۶۱۸

مجوسيه: ۲۳۳

«ص»

صابئين: ۴۲۱

«ط»

طالبيين: ۴۲۴

«ن»

نصرانيه: ۲۳۳، ۴۲۶

بنو نضير: ۲۱

بنو نوبخت: ۶۰۲

قوم نوح: ۱۳۱

«ع»

عبد قيس: ۳۳

بنو عبد مناف: ۳۰۷، ۷۶، ۴۸

«هـ»

هرابذه: ۴۲۴

هوازن: ۲۷

«غ»

غطفان: ۲۷

غلات: ۴۱۹، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۹۶

۶۲۷

**

*

«ف»

آل فرعون: ۱۲۷، ۱۸۵، ۳۰۱

«فهرست شهرها و مکان‌ها و بقعه‌ها»
- مجلد دوم -



مرکز تحقیقات و اسناد

*



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

فهرست شهرها و مکان‌ها و بقعه‌ها

«أ»

«ت»

تبرک: ۱۸۱، ۱۰۱، ۲۲

تهامه: ۷۲



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

اردن: ۳۵

اصفهان: ۶۴۲

اهواز: ۵۲۶

«ج»

«ب»

جابر بن: ۹۶

جابلق: ۹۶

بابل: ۵۵۶، ۴۳۰

بصره: ۱۴۲، ۱۲۹، ۸۹، ۸۳، ۸۰

۱۷۱-۱۷۵، ۳۳۰، ۳۵۰، ۴۴۷، ۵۶۵

«ح»

حماة افريقا: ۵۴۱

حبنه: ۳۳

حجاز: ۶۴۹، ۳۸۱

حجر الأسود: ۱۴۱

حلوان: ۵۷۹

بغداد: ۴۹۸، ۴۷۲، ۳۶۳

بقیع القرقد: ۲۹

بلخ: ۴۵۲

بيت المقدس: ۴۳۰، ۲۲۷، ۱۶۷

حجّه ماسیدان: ۵۴۱

«ط»

طائف: ۳۹

طور سیناء: ۱۷۹، ۴۴۱

طوس: ۶۷۴

«خ»

خراسان: ۳۸۲، ۳۸۵، ۶۷۳

«ع»

عراق: ۸۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۷، ۶۱،

۳۳۰، ۴۲۲، ۶۵۲، ۶۶۹

عراقین: ۸۱، ۸۹

عین باحروان: ۵۴۱

عین برهوت: ۱۰، ۵۴۱

عین سلمی: ۱۰

عین طبریّه: ۵۴۱

عین کبریت: ۵۴۱

عین ین: ۵۴۱

«د»

دیر زکی: ۳۳۰

«ر»

رحبه: ۷

رقّه: ۳۳۰

رمله: ۶۵۷

«س»

ساعیر (کوه ساعیر): ۴۴۱

سرّ من رأی: ۵۶۵

سند: ۵۰۳

«غ»

غدیر خم: ۵۴۱

«ص»

صفا: ۱۲۶

صَفُورِیَه:

صفین: ۴۷، ۷۸، ۱۲۹

«ف»

فاران (کوه فاران): ۴۴۱، ۴۴۲

فلسطين: ۳۹

۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۲۶

«ق»

۳۵۲، ۲۷۶، ۲۷۱، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۷۳

قصر عبادی: ۲۴۴

۴۶۷، ۴۶۶، ۴۵۱، ۴۴۱، ۳۶۱، ۳۵۸

قم: ۵۶۷، ۵۶۶

۶۶۲، ۵۱۵

«ک»

مینی: ۸۴، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۱۷

کربلا: ۱۰۲، ۱۰۷، ۵۷۲

«ن»

کوفه: ۵۲، ۷۱، ۸۰، ۸۳، ۸۹، ۱۰۲

نهاوند: ۱۸۴، ۱۸۵

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۹

نهروان: ۱۲۹

۱۳۳، ۲۶۸، ۲۹۲، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۵۰

نیشابور: ۶۷۳

۴۴۷



«ه»

«م»

مدینه: ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۵۱، ۵۷، ۷۵، هند: ۵۳۴

۷۷، ۷۹، ۹۹، ۱۲۸، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۸۵

«و»

۱۹۴، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۵

وادی مقدّس طوی: ۵۷۰

۳۱۴، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۸

۳۵۹، ۴۲۱، ۴۵۲، ۵۲۴، ۵۲۸

«ی»

مرو: ۳۸۲، ۴۱۶، ۴۷۵

مین: ۲۵۳، ۲۵۶

مروه: ۱۲۶

مسجد الحرام: ۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۳۹۷

**

مسجد النبیؐ: ۹

*

مصر: ۳۹، ۱۹۴، ۳۲۰

مکه: ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۷